مطالعات اسلامی

دانشگاه مک‌گیل
مونترال - کانادا

دانشگاه تهران
تهران - ایران

کامل الصناعة الطبیة

علی بن عباس مجوسی اهوازی

جلد ششم

ترجمه

دکتر سید محمد خالد غفاری

با مقدمه

و فهرست مجموعه تاریخ پزشکی در اسلام و ایران

از

دکتر مهدی محقق

به نام خداوند جان و خرد

کامل الصناعة الطّبیّة

علی بن عباس مجوسی اهوازی

جلد ششم

ترجمهٔ

دکتر سیّد محمّد خالد غفّاری

با مقدمه

و فهرست مجموعهٔ تاریخ پزشکی در اسلام و ایران

از

مهدی محقق

انتشارات نگارستان اندیشه

تهران ۱۴۰۲

سرشناسه	مجوسی، علی بن عباس، - ۳۸۴ ق.
عنوان و نام پدیدآور	کامل الصناعة الطبیة/ علی بن عباس مجوسی اهوازی؛ ترجمه سیدمحمدخالد غفاری؛ با مقدمه‌ای، [زیر نظر] درباره علم پزشکی در اسلام و ایران از مهدی محقق.
مشخصات نشر	تهران: نگارستان اندیشه: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل؛ مونترال: دانشگاه مک گیل، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	
شابک	978-622-5273-79-5
فروست	مجموعه تاریخ علوم در اسلام؛ ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹.
یادداشت	لاتین: Ali Ibn-i Abbas-i Majusi Ahvazi. Kamol al-Sina at al-Tibbiyya.
	جلد ٤ و ٥ و ٦ با حمایت بنیاد فرهنگی - خیریه محمدتقی ترکمان منتشر شده است
موضوع	پزشکی سنتی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴. پزشکی اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴. Medicine, Islamic - . Traditional medicine -- Early works to 20th century -Early works to 20th century
شناسه افزوده	غفاری، سیدمحمدخالد، ۱۳۲۲ -، مترجم. محقق، مهدی، ۱۳۰۸ -، مقدمه‌نویس. علی بن رضوان، ۳۷۷ - ۴۵۹ ق. موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل
رده‌بندی کنگره و رده‌بندی دیویی	R۱۲۸/۳ ۲۰۴۱۳ک ۲۷م/ - ۶۱۰
شماره کتابشناسی ملی	۱۸۰۸۱۴۰

کامل الصّناعة الطّبیّة

علی بن عباس مجوسی اهوازی

جلد ششم

ترجمه سیّدمحمّدخالد غفاری

با مقدّمه و فهرست مجموعهٔ تاریخ پزشکی در اسلام و ایران از:

دکتر مهدی محقّق

موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل

با حمایت بنیاد خیریه ـ فرهنگی محمدتقی ترکمان

ناشر: نگارستان اندیشه

نوبت چاپ: نخست، ۱۴۰۲

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

قیمت: ۳۸۰ هزار تومان

چاپ و صحافی: نسیم

978-622-5273-79-5

تهران، فخر رازی، وحید نظری غربی، بن‌بست فرزانه، شماره ۱۱، واحد ۳

تلفن: ٦٦٤٣٥٤١٦ - نمابر ٦٦٩٤٢٥٤٢

info@cins.ir . www.cins.ir

دانشگاه تهران
تهران - ایران

دانشگاه مک گیل
مونترال - کانادا

موسسهٔ مطالعات اسلامی

انتشارات نگارستان اندیشه

شماره ۲۱

زیر نظر و اشراف

دکتر مهدی محقق

این کتاب با حمایت مالی
بنیاد فرهنگی ـ خیریه
محمدنقی ترکمان
منتشر شده است.

۹

پیشگفتار

به‌نام خداوند گردان سپهر   فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر

کتاب حاضر مجلّد **ششم** از ترجمه‌ی فارسی «**کامل الصناعة الطّبیّه**» است که در قرن چهارم هجری با تشویق و حمایت فنا خسرو شهنشاه عضدالدوله دیلمی تألیف شده و از این روی به **کتاب الملکی** شهرت یافته است. قول قفطی در تاریخ الحکماء (ترجمه، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) در مورد این اثر چنین است: علی بن العباس المجوسی طبیبی است فاضل کامل، اصل وی از فارس. اخذ علم از شیخی از اهل فارس معروف به «ابی ماهر» نموده؛ و به مطالعه و مجاهده بر تصانیف متقدّمین اطلاع حاصل کرده. از برای عضدالدوله، کُنّاش مسمّی به ملِکی، تصنیف اوست؛ و فی‌الحقیقه کتابی جلیل است، مشتمل بر علمی و عملی، به تربیتی نیکو، میل مردم در آن عهد، به مدارست آن کتاب بود و طلبه ملازم آن بودند، تا آن که قانون ابن سینا، ظهور یافت، این وقت ملِکی، اندک متروک ماند و ملِکی در قسم عملی ابلغ است از قانون و قانون در علمی اثبت.

آقای دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، استاد فاضل دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، آن زمان که دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه دولتی اصفهان بودند، با ایشان آشنایی حاصل کرده و پس از فراغت وی از تحصیل در دوره‌ی دکتری بود که با اشارت این حقیر به ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی پرداختند و تاکنون پنج مجلّد از آن به چاپ رسیده‌است که از این پنج مجلّد، سه مجلّد آن به‌وسیله‌ی مؤسّسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل کانادا، به زیور طبع آراسته گردیده است؛ و مجلّد چهارم و پنجم به انضام مجلد حاضر به هزینه‌ی بنیاد فرهنگی خیریه‌ی محمد نقی ترکمان چاپ گشته است. مایه خرسندی است که آقای دکتر سیّد محمّدخالد غفاری بخش آخر این کتاب را نیز به اتمام رساندند تا این

مجموعه که کهن‌ترین اثر در پزشکی ایرانی - اسلامی است به شکل حاضر و به صورت کامل، در دسترس جویندگان علم به‌ویژه پژوهشگران تاریخ پزشکی قرار گیرد. در ضمن به خواهش برخی از دوستان و دانشجویان مناسب دیده شد که فهرستی از آثار اینجانب و یا زیر نظر و با مقدمه‌ی اینجانب در آغاز این کتاب آورده شود.

در پایان لازم است از بنیاد فرهنگی خیریه‌ی محمد نقی ترکمان، سپاسگزاری نمایم.

مهدی محقّق

مدیر مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی

و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی

پانزدهم دی ماه ۱۴۰۲

۲

مجموعه‌ی تاریخ علوم در اسلام
زیر نظر مهدی محقّق
موسّسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک‌گیل

۱- **دانشنامه در علم پزشکی، حکیم میسری** (کهن‌ترین مجموعه در علم پزشکی به شعر فارسی)، به اهتمام دکتر برات زنجانی و مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳٦٦).

۲- **دو فرس‌نامه‌ی منثور و منظوم** (دو متن فارسی مشتمل بر شناخت انواع نژاد و پرورش و بیماری‌ها و روش درمان اسب)، به اهتمام دکتر علی سلطانی گِردفرامرزی و مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳٦٦).

۳- **مفتاح الطّبّ و منهاج الطّلاب، ابوالفرج علی‌بن‌الحسین‌بن‌هندو** (کلید دانش پزشکی و برنامه‌ی دانشجویان آن)، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و استاد محمّدتقی دانش‌پژوه، و تلخیص و ترجمه‌ی فارسی و انگلیسی و فهرست اصطلاحات پزشکی از دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳٦۸).

٤- **آثار و احیاء**، رشیدالدّین فضل‌الله همدانی (متن فارسی دربارة فنّ کشاورزی) به اهتمام دکتر منوچهر ستوده و استاد ایرج افشار و مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳٦۸).

۵- **الشّکوک علی جالینوس**، محمّدبن‌زکریای رازی، با مقدّمه‌ی فارسی و عربی و انگلیسی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۷۲).

٦- **الأسؤلة و الاجوبة**، پرسش‌های ابوریحان بیرونی و پاسخ‌های ابن‌سینا، به انضمام پاسخ‌های مجدّد ابوریحان و دفاع ابوسعید فقیه معصومی از ابن‌سینا، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و دکتر سید حسین نصر (کوالالامپور ۱۳۷٤، چاپ دوم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸۳).

۷- **جرّاحی و ابزارهای آن**، ابوالقاسم خلف‌بن‌عباس زهراوی، ترجمه‌ی فارسی بخش سی‌ام کتاب التّصریف لمن عجز عن التّألیف، به اهتمام استاد احمد آرام و دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۷٤، چاپ دوم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸٤).

۸- **طبّ الفقراء و المساکین**، ابن‌جزّار قیروانی، به اهتمام دکتر وجیهه کاظم آل‌طعمه، با مقدّمه‌ی فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۷۵).

۹- **رسالة حنین‌بن‌اسحق به علی‌بن‌یحیی درباره‌ی آثار ترجمه‌شده از جالینوس**، متن عربی با ترجمه‌ی فارسی و مقدّمه‌ی فارسی و انگلیسی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۷۸).

۱۰- **یادگار** (در دانش پزشکی و داروشناسی)، اسماعیل‌بن‌الحسن‌بن‌محمّدبن‌احمد الحسینی‌الجرجانی، معروف به سید اسماعیل جرجانی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۸۱).

۱۱- **تشریح بدن انسان معروف به تشریح منصوری**، منصوربن‌محمّدبن‌احمد شیرازی، به کوشش دکتر سید حسین رضوی برقعی (تهران ۱۳۸۳).

۱۲- **مختصر در علم تشریح**، حکیم ابوالمجد بیضاوی، تصحیح و تحقیق دکتر سیّد حسین رضوی برقعی، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۸۷).

۱۳- **ابن‌هندو**، پزشک و فیلسوف طبرستانی و کتاب مفتاح‌الطّبّ او، با مقدّمه‌ای درباره‌ی علم پزشکی در اسلام و ایران از دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۸۷).

۱٤- **کامل الصناعة الطّبیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد اوّل (تهران ۱۳۸۸).

۱۵- **کامل الصناعة الطّبیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد دوم (تهران ۱۳۸۸).

۱٦- **درآمدی بر دانشنامه‌ی تاریخ پزشکی در اسلام و ایران** (فهرست الفبائی اصطلاحات پزشکی و داروشناسی)، دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۸۹).

۱۷- **کامل الصناعة الطّبیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد سوم (تهران ۱۳۹۰).

۱۸- **طب الفقراء و المساکین**، ابی‌جعفر احمدبن ابراهیم‌بن ابی‌خالدبن الجزار قیروانی، ترجمه و تصحیح عبدالله دده‌زاده، محمّد فردی شربیانی، یحیی حشمتی، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق (تهران ۱۳۹٦).

۱۹- **کامل الصناعة الطّبیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد چهارم (تهران ۱۳۹۹).

۲۰- **کامل الصناعة الطّبیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد پنجم، همین مجلّد (تهران،۱٤۰۰).

۲۱- **کامل الصناعة الطّبیّة**، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمه‌ی دکتر سیّد محمّدخالد غفاری، با مقدّمه‌ی دکتر مهدی محقّق، جلد ششم، (تهران،۱٤۰۲).

فهرست مطالب

پیشگفتار[1]

زجمله نعمت دنیا چو تندرستی نیست
درست گردت این، گر بپرسی از بیمار
به کارت اندر، چو نادرستیی بینی
چو تن درست بُود، هیچ دل‌شکسته مدار

سنایی غزنوی

به نام خدا

شکر و سپاس ایزد منّان را که عمری و توفیقی داد تا با ترجمه‌ی مقاله‌های **هشتم** و **نهم** و **دهم** از جز **دوم** (جزء عملی) کتاب کامل الصناعة الطّبیّه، ترجمه‌ی همه‌ی مقاله‌های **بیستگانه‌ی** این کتاب سترگ به پایان برسد و ترجمه‌ی این سه مقاله‌ی پایانی، به عنوان جلد ششم و آخرین مجلّد از مجلّدات این ترجمه آماده‌ی چاپ گردد.

الف، آغاز و انجام این ترجمه:

شهریور سال هزار و سیصد و هفتاد و نه (۱۳۷۹) بود در سفری که به تهران داشتم، برای دیدن استاد فرزانه جناب آقای دکتر مهدی محقّق، به موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه «مک گیل» کانادا، شعبه‌ی دانشگاه تهران که زیر نظر و ریاست ایشان بود رفتم؛ استاد پس از احوالپرسی گفتند «به چه کاری مشغولید؟» گفتم به همان کار معلّمی؛ گفتند از این ضَرب، ضربا، ضَربوا، یعنی، معلّمی، چیزی برای انسان نمی‌ماند؛ کاری اساسی انجام بده!

این را هم یادآور شوم که آشنایی استاد با اینجانب از آنجا آغاز شد که هنگام تحصیل

---

۱. این پیشگفتار **گزیده‌یی** از مجموع پیشگفتارها و مقدّمات برخی از پنج مجلّد پیشین این ترجمه است تا اگر کسی آن مجلّدات را در دسترس ندارد و یا فرصت مراجعه با آنها را نداشته باشد؛ با مطالعه‌ی این پیشگفتار از مراجعه‌ی به آنها بی‌نیاز گردد.

اینجانب در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه **دولتی اصفهان**، ایشان استاد پروازی در درس عربی آن دوره بودند و معمولاً برای هر کدام از دانشجویان تکلیفی را معیّن می‌کردند و تکلیف اینجانب ترجمه دو[1] **قصیده‌ی عربی** بود؛ که استاد این قصیده‌ها را پیش از آن به دانشجویان دیگری هم داده بودند و گویا از ترجمه‌ی اینجانب راضی‌تر بودند و همین کار سبب آشنایی ایشان با اینجانب شد و ازاین‌رو بود که در آن ملاقات شهریور هفتاد و نه - که چند ماهی بود که من تحصیل در دوره‌ی دکتری را به پایان رسانیده و مدرک دکترا را گرفته بودم - ترجمه‌ی این کتاب را به اینجانب پیشنهاد دادند و کار ترجمه‌ی **کامل‌الصّناعه** بر گردن من افتاد.

آری، انگار تقدیر چنین بود که **ترجمه‌ی** دو دایرةالمعارف از سه دایرةالمعارف تاریخ پزشکی ایران یعنی: **حاوی** و **قانون** و **کامل‌الصّناعه** که در قرن چهارم هجری قمری نوشته شده بودند، پس از گذشت هزار و اندی سال به دست دو **هموطن** کرد از خطّه‌ی کردستان انجام گیرد: **قانونِ** ابن‌سینا به دست توانای ادیب و شاعر بزرگ ملّی کرد مرحوم استاد **عبدالرّحمن شرفکندی** متخلِّص به «هژار» و کامل‌الصّناعه به دست این بنده ناتوان.

ب، درباره‌ی جایگاه و چاپهای این کتاب:

کتاب کامل‌الصّناعه از همان روزگار تألیف، مدّتها کتاب درسی آموزش فنّ طبّ در مدارس اسلامی آن دوره بوده و به روایت قفطی در کتاب «تاریخ الحکما»، پس از تألیف **قانون** بود که این کتاب اندکی کنار گذاشته شد؛ و به نظر پروفسور ادوارد براون کتاب کامل‌الصّناعه معروف به «مَلِکی» از نظر **طبِ عملی** قوی است و کتاب قانون از نظر طبِّ نظری.

و اشتهار این کتاب به «المَلِکی» از آن است که مؤلّف، آن را برای خزانه‌ی کتاب (کتابخانه‌ی) **امیر عضدالدّوله دیلمی** فرمانروای روشن‌بین و دانش‌پرور آل بویه در بغداد تالیف کرد؛ همان امیری که **بیمارستان عضدی** را در بغداد بنا نهاد؛ پس **تاریخ** دوران

---

۱. این **دو** قصیده، یکی قصیده‌ی «ساسانیّه» (گدایان شیّادی که خود را به ساسانیان منتسب می کردند) از **ابودُلف خزرجی** و دیگری قصیده‌ی منسوب به «نکفورفوکاس»، امپراطور روم خطاب به خلیفه‌ی بغداد در ذمّ اسلام و مسلمین و تهدید مسلمانها به حمله به سرزمینهای اسلامی و تصرف آنها و نیز قصیده‌ی جوابیّه‌ی امام المسلمین ابوبکرِ محمد بن علّی بن اسماعیل قفّال شاشی (چاچی: چاچِ تاشکند، مرکز حجمهوی ازبکستان امروزی) که در جواب و ادامه‌ی همین قصیده‌ی نکفورفوکاس آمده است.

حکومت عَضدالدّوله و تألیف این کتاب، قرنِ چهارم هجری قمری بوده است. این کتاب در قرن یازدهم میلادی به اروپا راه یافت و ترجمه‌هایی از آن به زبان لاتین به عمل آمد.

ج، مؤلّف کتاب:

مؤلّف این کتاب، **علّی بن عبّاس مجوسی** (حکیم) اهوازی یا **ابن‌المجوس** است و واژه‌ی «مجوس» در این انتساب - اگرچه ممکن است اشاره‌یی به زرتشتی بودن سابق مؤلّف یا پدر او داشته باشد بیشتر اشاره به **دانشمند و حکیم بودن** مؤلّف است (ر.ک لغتنامه‌ی دهخدا، واژه‌ی **مجوس**).

د. چاپ‌های این کتاب:

این کتاب به‌وسیله‌ی قسطنطین افریقی متوّفای **۱۰۸۷ میلادی** به لاتین ترجمه شد و مترجم آن را به خود نسبت داد، و در سال **۱۱۲۷.م**، به‌وسیله‌ی الیاس اصطفان انطاکی ترجمه شد و در سال **۱۴۹۲** به چاپ رسیدو مؤلّف حقیقی آن آشکار گشت؛ بخش **تشریح** کتاب کامل‌الصّناعه تحت عنوان «سه ساله در تشریح عرب» در سال ۱۹۰۳ به زبان فرانسه چاپ شد.

متن عربی کتاب در دو جلد در سال ۱۲۹۴ در قاهره منتشر گشت؛ **کتاب المَلِکی** مشتمل بر بیست مقاله است؛ **ده** مقاله‌ی نخست آن درباره‌ی **طبّ نظری** و **ده** مقاله‌ی دوم آن درباره‌ی **طبّ عملی** است.

مؤلّف، در **سه مقاله‌ی نخست** آن، از پزشکان پیشین ایران و یونان یاد کرده و ضمن تجلیل از آنان، برخی از اشتباهات آنان را یادآور شده است.

مقاله‌های دوم و سوم کتاب به **علم تشریح** اختصاص دارد و مقاله‌ی **نوزدهم** آن که **یکصد و ده باب دارد** درباره‌ی **جرّاحی** یا «کار با دست» (کار با آهن) است؛ به موازات تألیف کتاب‌های عربی در طب، دانشمندان ایرانی کتاب‌های متعدّدی را به زبان فارسی در این زمینه تألیف کرده‌اند که از مهمترین آنها می‌توان از: هدایة‌المتعلّمین اخوینی بخارایی و ذخیره‌ی خوارزمشاهی و خلاصة التّجارب بهاءالدّوله‌ی رازی و دانشنامه‌ی منظوم حکیم مَیسری یاد کرد.

و در زمینه **داروشناسی** نیز گذشته از «الأبنیه عن حقایق الأدویه»ی هِروی می‌توان «تحفة المومنین» حکیم مؤمن و «مخزن الأَدویه‌ی» عقیلی خراسانی را نام برد.

مسلمانان در زمینه‌ی **دامپزشکی** نیز کوششهای فراوانی از خود نشان داده‌اند و کتاب‌های متعدّدی تحت عنوان: «کتاب الخیل» و «کتاب الخیل و الفروسیّه» و «بیطره» و «فَرس‌نامه» از آنان به‌جای مانده است. درباره‌ی **تاریخ دامپزشکی** در ایران پیش از اسلام و پس از اسلام، **دکتر حسن تاج‌بخش** مطالعات فراوانی کرده و نتیجه‌ی آن را در دو مجلّد تحت عنوان «تاریخ پزشکی و دامپزشکی» در ایران منتشر ساخته است.

از سابقه‌ی تدریس پزشکی در مدارس آتن و آمدن آن به اسکندریّه و از اسکندریّه به رُها و نُصَیبین و از آنجاها به جندی شاپور و از جندی شاپور به بیت الحِکمه در بغداد و سپس به بیت‌الحکمه‌ی قیروان در شمال آفریقا در کتابهای تاریخ پزشکی به تفصیل یاد شده‌است. **ابنِ رضوان** می‌گوید که: بقراط صناعت طب را تکمیل و جالینوس تعلیم بقراط را تهذیب نمود.

کلمه‌ی «بیمارستان» **فارسی** است و در زبان عربی به صورت «مارستان» نیز به‌کار می‌رود و شامل بیمارستان و تیمارستان به معنی امروزی هر دو، می‌شود. در **اسلام** نخستین **بیمارستان** به فرمان هارون الرّشید در **بغداد** به تقلید از بیمارستان **جندی شاپور** [در اهواز]، ساخته شد که ریاست آن را جبرئیل بن بُختیشوع عهده‌دار بود.

بیمارستان جندی شاپور پس از آمدن اسلام، نیز به فعالیت خود ادامه داده است؛ چنانکه شاپور بن سهل متوفای ۲۵۵ ه.ق در آغاز کتاب «اَلقرابادین فی البیمارستانات» از خود به عنوان: «کبیر بیمارستان جندی شاپور بمدینة اهواز» یاد می‌کند؛ و محمّد بن زکریای رازی از محلّ بیشتر مشاهدات بالینی خود در **ری** و **بغداد** خبر می‌دهد.

اطبّای مسلمان بر پایه‌ی آنچه از حرکات نبض یا از رنگ و بوی رسوب ادرار بیمار، استنباط می‌کردند بیماری را تشخیص می‌دادند؛ **تَفْسِره یا قاروره**، کلمه‌ای بود که از روی مجاز به بول (ادرار) اطلاق می‌شد؛ و پس از تشخیص بیماری، **استفراغ** (بیرون ریختن اخلاط و اجرام) و **احتقان** (وارد کردن برخی از اشیا به بدن از راه مقعد) را به کار می‌گرفتندو **استفراغ** مقدّم بر احتقان بود.

یکی از روش‌هایی که پزشکان مسلمان به کار می‌بردند **داغ کردن** بود که به عربی آن را «کَیّ» می‌گویند و این روش هنگامی تجویز می‌شد که درمان با غذا و دارو سودمند نمی‌افتاد؛ و از این روست که جمله «آخرُالدّواء اَلْکَیّ» از مثال‌های مشهور شده است.

جراحی که پزشکان اسلامی از آن به «عمل الید» و «الاَعْمال بالحدید» و «دستکاری» تعبیر می‌کردند از روش‌های درمانی رایج بود و پزشکانی را که به این روش مبادرت می‌کردند «جرایحی» می‌گفتند و پزشکانی را که بدون بریدن و دوختن و تنها با غذا و درمان مداوا می‌نمودند «طبایعی» می‌خواندند و **طبیب**، **واژه‌یی عام است که: خاتِن** (ختنه‌گر) و فاصد (رگ زن) و حجّام (خون‌گیر) و مُجْبِر (شکسته‌بند) و کَوّاء (داغ‌گر) و حاقن (اماله‌کن) را در بر می‌گیرد؛ برای نظارت بر چگونگی کارهای پزشکان، اداره‌ی **حِسْبَت** و احتساب (محاسبه و بررسی) وجود داشت و در کار پزشکی نیز نظارت می‌کرد.

دانشمندان اسلامی عنایتی وافر به ثبت و ضبط آثار و افکار پزشکان داشتند که از کهن‌ترین کتابها در این زمینه «تاریخ الأطباء و الفلاسفه»ی اسحق بن حنین است؛ کتابهای **تاریخ‌الحکما** از **ابن قفطی** متوفای ۶۴۶ و مقاله‌ی هفتم کتاب بزرگ کتاب شناسی «الفِهرست» اسحق بن الّندیم در این زمینه بحثی دارد و **الفهرست** ابوریحان بیرونی نیز، شَمّه‌یی را در این باره ذکر کرده است. (برای تفصیل بیشتر ر.ک مقاله‌ی «علم پزشکی در اسلام و ایران» از دکتر مهدی محقق در مقدّمه‌ی **جلد اوّل** ترجمه‌ی کامل الصّناعه).

به هر حال این، گزیده مختصری از برخی از مقدّمات مجلّدات پیشین این ترجمه بود.

و چیز دیگری که در اینجا باید ذکر کرد، سپاس فراوان از «بنیاد فرهنگی خیریّه‌ی محمّد نقی ترکمان» است که هزینه چاپ و انتشار مجلّدات چهارم و پنجم این ترجمه را عهده‌دار شده‌اند و به جد پیگیر چاپ و انتشار این آخرین جلد از این ترجمه، یعنی، جلد ششم نیز بودند که خدا خیرشان دهد.

از همسر گرامیم که موجبات فراغت اینجانب برای انجام این کار را فراهم آورده‌اند سپاس گزارم و از دختر عزیز و ارجمندم «میدیا» که دلسوزانه زحمت تایپ و اصلاحات و صفحه‌آرایی این مجلّد را برعهده گرفته‌اند، نیز، بسیار سپاس گزارم.

و به قول سعدی علیه الرّحمه:

بمـــاند سالها این نظم و ترتیب — غرض نقشی است کز ما بازماند
ز مـا هر ذرّه خاک افتاده جایی — کـــه هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحبدلی روزی به رحمت — کنـــد در کار درویشان دعایی

دکتر سیّد محمّد خالد غفّاری

آبان ۱۴۰۲

بسم الله الرّحمنِ الرّحیم[1]

مقاله‌ی هشتم از جزء دوم از کتاب «کامل الصّناعة الطبّیّه»، در مداوای بیماریهایی که برای آلات تناسلی پیش می‌آیند و در مداوای دردهای بندگاه‌ها (مفاصل) و این سی و پنج باب است.

باب نخست، در آماس بیضه‌ها (خایه‌ها)

باب دوم، در گِردآمدن آب در بیضه‌ها

باب سوم، در مداوای **کشیده‌گشتن** پوست بیضه‌ها (قَرَوَة) از باد یا آب یا فرود آمدن رودها و فراخ شدن وریدهای آن

باب چهارم، در مداوای **جوشها** و **خارشی** که برای پوست بیضه‌ها پیش می‌آید

باب پنجم، درمداوای از میان رفتن **اشتهای** آمیزشی جنسی (شهوَةِ الجماع)

باب ششم، در مداوای **بیش از اندازه شدن** اشتهای آمیزش جنسی [و مداوای آنچه روان گشتن منی را بند می‌آورد]

باب هفتم، در مداوای **بیماریهای نَره** (آلت تناسلی مرد) و برخاستن (انتشار) بدون اشتهای آن

باب هشتم، در مداوای **راه‌بند** (سُدَّه‌ی) پدید آمده در آلت تناسلی مرد

باب نهم، در مداوای بیماریهای **زِهدان** (رَحِم) و نخست درباره‌ی خون‌ریزی [آن] ۴

باب دهم، در مداوای **ریزش** چیزها (خون یا ...) از زِهدان

---

۱. **متن بولاق**، ص ۴۱۵، این‌گونه با «بسم الله الرّحمنِ الرّحیم» آغاز شده است؛ امّا متن سزگین صص ۱۵۱ و ۱۵۲، بَسمَله ندارد؛ و سرآغاز مقاله‌ی هشتم در متن سزگین این‌گونه است:

«مقاله‌ی هشتم از کتاب کامل الصّناعة الطبّیّه، موسوم به «مَلِکی»، تألیف علّی بن عبّاس اَرّجانی مجوسی، شاگرد ابوماهر موسی بن سیّار، در مداوای بیماریهایی که ...» بقیّه‌ی سرآغاز سزگین هم، همچون متن بولاق است.

باب یازدهم، در مداوای **بندآمدن** خون حیض
باب دوازدهم، در مداوای **اِختِناق رَحِم** (بیماری‌ای شبیه به صرع که به‌سبب بندآمدن خونِ حیض برای زنان رخ می‌دهد)
باب سیزدهم، در مداوای **بادکردگی** و بادهایی که برای **زهدان** پیش می‌آیند
باب چهاردهم، در مداوای **آماس** گرم پدید آمده در زهدان
باب پانزدهم، در مداوای **زخمهای** بزرگ (دُبَیلات) و **آماسهای گرم چرکین** (خُراجات) در زهدان
باب شانزدهم، در مداوای **آماس** سفت و سختِ پدید آمده در زهدان
باب هفدهم، در مداوای سرطان پدید آمده در زهدان
باب هجدهم، در مداوای بیماری معروف به «رَجا و قَبّ» (بیماریهای برآمده از سفت شدنِ زهدان و دهانه‌ی آن)
باب نوزدهم، در مداوای **ثآلیل** (زگیلها) و **بواسیرِ** (آماس دردناک سیاهرگهایِ) زهدان
باب بیستم، در مداوای **ترکهایی** که برای دهانه‌ی زهدان پیش می‌آیند
باب بیست و یکم، در مداوای **جوشهایی** که در زهدان پدید می‌آیند
باب بیست و دوم، در مداوای **زخمهایی** که برای دهانه‌ی زهدان رخ می‌دهد
باب بیست و سوم، در مداوای **نمایان گشتن** زهدان رو به سمت بیرون[1]
باب بیست و چهارم، در مداوای **آبستن** نگشتن
باب بیست و پنجم، در مداوای کسی که بچه فراوان می‌اندازد (سقط می‌کند)
باب بیست و ششم، در مداوای دشوار زاییدن
باب بیست و هفتم، در مداوای بندآمدن **بچه دان** (مشیمه) و جنین مُرده [در زهدان زن]
باب بیست و هشتم، در مداوای چیزی که از **باردارشدن** جلوگیری می‌کند
باب بیست و نهم، در مداوای بیماریهایی که در **پستانها** پدید می‌آیند
باب سی‌ام، در مداوای کسی که درد **بندگاه‌ها** برای او پیش می‌آید و در چگونگی پرهیز از آن
باب سی و یکم، در مداوای **عِرق النّساء** (رگی است که دچار درد مفاصل و ورم می‌گردد...)
باب سی و دوم، در مداوای درد **نقرس** و درد **بندگاه‌ها** [از گرمی]

---

۱. موضوع بابهای: بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم در فهرست نسخه‌های بولاق و سزگین، کاملاً هماهنگ نیستند.

باب سی و سوم، در مداوای **نِقرس** و درد بندگاه‌ها از **سردی**
باب سی و چهارم، در مداوای سفتی و **گره بستگی** (تَعقُّد) در بندگاه‌ها هرگاه از سردی باشد
باب سی و پنجم، در اندرزهایی (وصایایی) که پزشک پیشگان (متطبّبین) کرده‌اند و آنچه بدان سفارش نموده‌اند.

باب نخست
در مداوای آماسهایی که برای بیضه‌ها پیش می‌آیند

باید دانست که – همچنان که در باب آماسها یادآور شده‌ایم– **آماسها**، همان‌گونه که برای دیگر اندامها پیش می‌آیند برای **اندامهای مردانه** نیز رخ می‌دهند؛ و از آنهاست فرو ریختن موادّ به‌سوی آنها و زهیدن **آب** در آنها.

پس هرگاه آماس **گرمی** برای آنها پیش آید، **رگ باسلیق** دارنده‌ی آن را بگشایید و به آن اندازه‌ای که: نیروی بدن و سّن و زمان و عادت بیمار آن را بایسته می‌گرداند از او خون بیرون بریزید و او را از چیزهای شیرین دور بدارید و از خوردن انواع گوشت باز دارید و با دیگر چاره‌اندیشیهایی که در باب مداوای آماسهای گرم بیان کرده‌ایم چاره‌جویی نمایید و **خایه‌های** او را با **جُلبکی** که با آرد جو و آرد باقلا و آب عنب‌الثّعلب و آب هندبا و اندازه‌ی اندکی از زعفران سرشته شده باشد مرهم بگذارید. ۴

چندوچون داروی دیگری [برای این بیماری]:

آرد جو و آرد باقلا را بگیرید و آنها را با آب عِنب‌الثّعلب و زرده‌ی تخم مرغ و روغن گُل‌سرخ سرشته نمایید و خایه‌ها را با آن ببندایید.

چندوچون دارویی دیگر برای این آماس گرم:

آرد عدس و آرد باقلا [و آرد جو] و آب کاکنج و روغن گُل‌سرخ را بگیرید [و با هم بسرشید] و خایه‌ها را با آن ببندایید که این برای آنها سودمند است[1].

چندوچون دارویی برای آماس سرد [خایه‌ها]:

هرگاه آماس خایه‌ها از آماسهای سرد باشد، آن را با **مُقل** خیسانیده‌شده در میپختک

---

۱. این بند، تنها در بولاق، ۴۱۶ آمده است.

[همراه با اسفناجی که نرم ساییده شده‌باشد] بیندایید[1] و یا کندر و زیره (کَمّوُن) و آرد باقلا را بگیرید و بکوبید و آن را با پیهی که با روغن زیتون آب شده باشد بسرشید و خایه را با آن بیندایید؛ و یا از آرد باقلا یک جزء و از زیره نیم جزء را بگیرید و همگی را نرم بکوبید و با روغن کنجد بسرشید و خایه‌ها را با آن مرهم بگذارید.

چندوچون دارویی به همان‌گونه:

از باقلا و شنبلیله و بابونه و اکلیل‌الملک [به‌اندازه‌ی هم] رامی‌گیرند و نرم می‌کوبند و با پیهِ آب شده آغشته ونرم می‌نمایند و با میپختک می‌سرشند و خایه‌ها را با آن می‌اندایند و آنها را با [ابزار] نگه‌دارنده (لگام) می‌بندند.

چندوچون دارویی دیگر برای آماس سرد:

مویز خراسانی هسته گرفته را می‌گیرند و با آب، آغشته می‌نمایند و همراه با روغن کنجد درهاون، نرم می‌سایند و با آرد باقلا و آرد نخود و اندکی از زیره می‌سرشند تا به‌گونه‌ی مرهم درآید و خایه‌هایی راکه آماس **سردِ** سفتی را داشته باشند، با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون دارویی دیگر برای آماس سفت خایه‌ها:

از آرد نخود و آرد باقلا و اکلیل الملک و بابونه [و بنفشه] و بنفشه‌ی خشک هرکدام یک جزء را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و از **مویز** هسته گرفته [نیز] به‌اندازه‌ی همه را می‌گیرند و در هاون خوب می‌سایند و با اندکی از پیه بز و روغن سوسن آن را آب می‌نمایند و همگی را با هم می‌آمیزند و آن را در هاون خوب می‌کوبند تا به‌گونه‌ی همدیگر درآیند و با هم می‌آمیزند و خایه‌هایی راکه خشک باشند با آن می‌اندایند [که این، اگر خدا بخواهد سودمند است].

چندوچون دارویی دیگر:

خاکسترِ کلم و بزر کتان راکه نرم کوبیده شده‌باشند می‌گیرند و با پیه خوک که نرم کوبیده‌شده و ذوب نشده‌باشد می‌آمیزند و داروها را با آن می‌سرشند و خایه‌ای راکه خشک باشد با آن مرهم می‌گذارند [که به‌خواست خدا سودمند است].

---

۱. نسخه‌ی بولاق، همان، در اینجا به جای مُقل، بَقَل است و به‌جای اسفناج، «سفیداب سفید» است که درست به نظر نمی‌رسد.

باب دوم
در گِرد آمدن آب در خایه‌ها

و هرگاهترینگی‌ای (رطوبتی) میان جِرم خایه‌ها و پوست (کیسه‌ی) آنها گِرد آید باید با **این مرهم** که چندوچون آن این است مرهم گذاشته شود:

از فلفل و دانه‌ی غار هرکدام ده درهم، نَطرون بیست درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با **موم** سرخی که با اندازه‌ی مورد نیاز از روغن **زیتونِ اِنفاق** آب شده باشد، سرشته می‌شوند و خایه‌ها را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون اندودنیی [که خایه‌ها را با آن می‌اندایند]:

نُورَه (مخلوط آهک و زرنیخ، واجبی) را می‌گیرند و آن را خوب در آب به‌هم می‌زنند و آب را از آن می‌پالایند و آن آب را با **روغن سوسنی** که مومی را در آن، آب کرده باشند می‌آمیزند و خوب به‌هم می‌زنند و خایه‌ها را با آن می‌اندایند.

چندوچون مرهمی دیگر:

از موم سرخ پنجاه درهم، زفت و اُشه هرکدام چهل درهم، زاج یمانی پانزده درهم گرفته می‌شود؛ موم را نرم می‌کوبند وزفت و موم را باندازه‌ی مورد نیاز از روغنِ زیتون اِنفاق آب می‌کنند و اُشه را با آب گرم حل می‌نمایند و [همگی] آنها را تا هنگامی که همسان می‌گردند و پایایی (قُوام) پیدا می‌کنند در هاون می‌کوبند و خایه‌هایی را که آب آورده باشند با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر برای همین بیماری:

از فضله‌ی کبوتر و نَطرون و زیره و کَرَویا هرکدام یک جزء، زفت و موم سرخ هرکدام دو جزء گرفته می‌شود؛ و داروها را نرم می‌کوبند و زَفت و موم را با اندکی از روغن قُسط یا روغن ناردین آب می‌کنند و داروها را خوب با آن می‌آمیزند و خایه‌ها را با آن مرهم می‌گذارند.

و اگر شما این داروها را به‌کار گرفتید و آب فرونچکید با دارنده‌ی آن – بر پایه‌ی آنچه [به‌خواست خدای تعالی] به‌هنگام بحث از کار با دست توضیح خواهیم داد - «بزل» (میل زدن و بیرون کشیدن آب) را به‌کار ببرید.

و اگر به‌سبب **سرما**، **دردی** برای خایه‌ها پیش آید، آن را با زَهره‌ی گاو همراه با اندکی از

عسل و یا با اندکی از روغن زنبق که اندکی از گندبیدستر را در آن شکسته باشند و یا با روغن ناردین بیندایید.

چندوچون مرهمی که برای مداوای آبی که در [کیسه‌ی] خایه‌ها باشد سودمند است:

مقداری از خاکستر ساقه‌ی کلم را می‌گیرند و با **پیه کهنه‌ی خوک** می‌آمیزند و جای بیماری را با آن مرهم می‌گذارند و در هر سه روز یک بار آن را بامرهم تازه جایگزین می‌نمایند تا مبادا ترینگی‌ای در آنجا گِرد آید.

چندوچون مرهمی دیگر که با کودکان سازگار است:

مُقل (صمغ درخت مُقل، بوجهودان) را می‌گیرند و آن را با اندازه‌ی مورد نیاز از سرکه‌ی انگوریِ بسیار ترشِ آب می‌کنند و خایه‌ها را با آن مرهم می‌گذارند [که به‌خواست خدای تعالی سودمند است].

باب سوم
در مداوای کشیده گشتن پوست کیسه‌ی خایه‌ها (قرو) به‌سبب فرود آمدن روده‌ها به آن و در مداوای فراخ شدن وریدهای (سیاهرگهای) خایه‌ها

امّا قَروِ روده‌ای (فرود آمدن روده‌ها به کیسه‌ی خایه‌ها)؟ آنچه از آن از پاره شدن صِفاق (پرده درون شکم که روده‌ها در آن جای دارند) باشد، با داروها بهبودنمی‌یابد بلکه مداوای آن با آهن و داغ کردن و بستن با لگام است؛ ولی آنچه پدید آمدن آن از **فراخ گشتن** مجراهای **حالب** (میزه نای) و از **تَخَلخُلِ** (دور شدن اجزا از همدیگر) آن به‌سبب ترینگی باشد، بهبود یافتن آن با داروهای به‌هم‌آورنده (قابضه) و مرهمها و بستن آن با لگام، آسان است؛ و این، هنگامی است که آنچه از روده و چربی (ثَرب) روی آن، پایین آمده است **اندک** باشد، امّا اگر آنچه از آن به‌سوی میزه‌نای و به‌سوی کیسه‌ی خایه پایین آمده است فراوان باشد، جز **داغ‌کردن**- بر پایه‌ی آنچه ماچگونگی انجام دادن آن را در گفتاری که کار با دست را در آن یادآورمی‌شویم، بیان می‌کنیم- هیچ دارویی ندارد؛ زیرا داغ کردن، ترینگی را می‌خشکاند و اجزای مجرا را تنگ می‌نماید و آنها را به‌هم می‌پیوندد.

امّا معالجه‌ی **با دارو**، به همان‌گونه‌ای است که ما پیش از این در معالجه‌ی **فتق** بیان کرده‌ایم و آن، این است که: باید روده، اندک‌اندک و با آهستگی و نرم به جای خود برگردانده

شود و داروها را بر تکّه‌ای پارچه بسایند و **خایه‌ها** را با آن مرهم بگذارند و آنها را با **غلافی** از پوست بپوشانند و همچون بستن لگام آنها را به‌گونه‌ای بهینه ببندند.

چندوچون مرهمی نیرومند که برای مداوای فرود آمدن(قرو) **روده‌ها و چربی [آنها به کیسه خایه‌ها] سودمند است:**

از قرظ و طراثیث و جَفت‌البَلوط و اقاقیا و سریش و جوز الّسر و پوست انارو جلنار و صبر و مُرّ و اَنزروت و مصطکی و پوسته‌های کُندر و میوه‌ی درخت گز و زاجِ سرخ (شَبّ الُحُمره) [و مورد] از هرکدام یک جزء [و زیره‌ی نبطی نیم جزء] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبی که سریشم ماهی را در آن ذوب کرده باشند سرشته می‌شوند و به آن‌گونه که گفته‌ایم به‌کار برده می‌شود؛ و بی‌گمان نباید لُگامی را (نگه‌دارنده‌ای را) [که خایه‌ها را با آن غلاف کرده‌اند] نه در این هنگام و نه به‌هنگام دفع مدفوع باز کنند؛ زیرا نغ زدن (فشار آوردن) برای دفع مدفوع از آن چیزهایی است که روده‌ها با آن بیرون می‌آیند و فرو می‌افتند، بلکه باید **چاره‌ای** برای دفع مدفوع بدون باز کردن لُگام بیندیشند.

در مداوای قرو گوشتی (فرود آمدن گوشت به کیسه‌ی خایه‌ها):

امّا مداوای قَرو گوشتی همچون مداوای آماسهای خشک (جاسیه) در جِرم خایه‌هاست. و این چندوچون این مداواست:

از مُقل کبود و پیهِ خوک هرکدام یک جزء، میعه‌ی ترنیم جزء گرفته می‌شود و اینها را با آب گرم و روغن سوسن آب می‌کنند و در هاون می‌سایند و اندکی از آرد شنبلیله و آرد بزر کتان و خاکستر کلم را بر آن می‌ریزند و آنها را خوب با هم می‌آمیزند و خایه‌ها را با آن مرهم می‌گذارند.

امّا **داولی‌ای** که برای خایه‌ها پیش می‌آید و آن همان قَروالدّالیه (فراخ شدنِ وریدهای خایه‌ها) است، معالجه‌ی آن همچون معالجه‌ی **دوالی‌ای** است که در پاها رخ می‌دهد و آن، نوشیدن داروهای روان‌کننده‌ی **سودا** همچون: داروی به‌هم‌آمیخته از: افتیمون واسطوخودوس و غاریقون و بسپایک و هلیله‌ی سیاه و خربق سیاه و به‌کار گرفتن قی کردن با چیزی است که سودا را بیرون می‌ریزد؛ و این کار باید چندین بار انجام گیرد تا بدن از این خلط پاک گردد و برای این کار نخست، گرفتن خون از رگ **باسلیق** را پیش می‌اندازند و از دارنده‌ی این بیماری به‌اندازه‌ی نیاز خون بیرون می‌ریزند؛ و برخی از پزشکان، رگ بیرونی خایه را می‌گشایند، و از بیمار اندازه‌ای بایسته خون بیرون می‌ریزند و پس از آن **خایه** را با **مرهمی** نرم‌کننده‌ی

پراکنده‌ساز همچون مرهمی که **در آن**: شنبلیله و بزر کتان و خطمی سفید و پیه بزِ آب شده با روغن سوسن باشد و داروهای خشک را با آن پیه سرشته باشند، مرهم می‌گذارند.

و دارنده‌ی آن را از چاره‌اندیشی تولیدکننده‌ی **سودا** همانند: گوشت گاو و بز و خردل[1] و عدس و چیزهای مانند اینها باز می‌دارند و او را با **غذاهای** میانه گرما یا غذاهای گرمِ تر همچون: گوشت بّره‌ها و گوشت شیشکهای و بزغاله‌های یک ساله‌ی درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده و نان درست‌شده از آرد سبوس‌گرفته (نان سفید) [و میوه‌هایی همچون: انجیر و انگور سفید و حلوای درست‌شده با شکر و روغن بادام] و چیزهای مانند اینها **تغذیه** می‌نمایند که به‌خواست خدا سودمند خواهد بود.

باب چهارم
در مداوای جوشها و خارشهایی که در پوست خایه‌ها پدید می‌آیند

در مداوای **جوشهایی** که در پوست خایه‌ها پدید می‌آیند باید نگاه کرد که: اگر همراه با **آنها آماس گرمی** هم وجود داشت باشد، باید دستور: گشودنِ رگ و نوشیدن مطبوخِ میوه و پرهیز از غذاهای تولیدکننده‌ی فزونه‌های تباه همچون انواع گوشتها و حلواها و خرماها را بدهید و سپس آنجا را (جای جوشها را) با صبر و مرداسنگ و روغن گُل‌سرخ بیندایید و یاعصاره‌ی **مُورد** تازه را بگیرید و اندکی از صبر و روغن گُل‌سرخ و موم را با آن بیامیزید و همه‌ی اینها را با هم گرد آورید و خایه‌ها را با آن بیندایید.

و اگر **آماس گرمی** با آنها **نباشد** آنها را با داروهایی که خشک‌کنندگی نیرومندی دارند [و چندوچون آنها این است] معالجه نمایید:

از کاغذ سوخته و حنظل سوخته و صبر و اقاقیا هرکدام **یک جزء** به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و با آب مورد سرشته می‌نمایند و خایه‌ها را با آن می‌اندایند و یا آن را با عدس پخته شده همراه گُلِ انار نر که با گلاب[2]، نرم ساییده شده باشد مرهم می‌گذارند [و اگر از زاج سوخته و صبر اقاقیا هرکدام جزء‌هایی به‌اندازه‌ی هم را بگیرید و آنها

---

۱. بولاق، ۴۱۷، به جای خردل، گزر (هویج) است که درست به نظر نمی‌رسد.
۲. بولاق، ۴۱۸، به‌جای گلاب، خاکستر است.

را نرم بکوبید و با آب مورد و آب زبان‌بره بسرشید و جای جوشها را با آن بیندایید سود آشکار دارد][1].

[چندوچون دارویی دیگر]:

از شادنه و گِل قبرسی[2] و صبر هرکدام یک جزء به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و پس از آنکه جای جوشها را با روغن گُل‌سرخ می‌اندایند بر زخمها و جوشها می‌پاشند که این، زخمهای خایه را به‌گونه‌ای شگفت‌انگیزی می‌خشکاند.

چندوچون دارویی دیگر:

از شوید (شویت) سوخته و صبر و اقاقیا جزءهای به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با آب مورد و آب زبان‌بره می‌سرشند و جای جوشها را با آن می‌اندایند[3]. و اگر همراه با جوشها، خارشی باشد خایه‌ها را با **این اندودنی که** چندوچون آن، این است بیندایید:

از مرداسنگ و عُروقِ صُفُر (زردچوبه) و کف و دُرد [ذوب] نقره و بلوطِ مازو هرکدام یک درهم[4]، گِل ارمنی و گوگرد زرد و دُردی سرکه[5] و شیاف مامیثا هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبِ مورد و روغن گُل‌سرخ و سرکه‌ی انگوری سرشته می‌شوند و جای جوشها را با آن می‌اندایند که سودمند است.

و اگر خراشیدگی‌ای (سَحَجی) برای پوست خایه‌ها پیش آید، باید با روغن گُل‌سرخ اندوده گردد و گُل‌سرخ و مُورد را که نرم کوبیده شده باشند بر آن بپاشند و با مرهم **سفیداب** و یامرهم درست‌شده از: بلوط مازو و روغن گُل‌سرخ و موم بیندایند که اگر خدا بخواهد سودمند خواهد بود.

---

۱. آنچه میان این دو قلاب است تنها از نسخه‌ی بولاق، همان است.

۲. بولاق، همان، گل ارمنی است.

۳. این بند تنها در سزگین، ۱۵۶، آمده است.

٤. سزگین، همان، بوره‌ی ارمنی است.

۵. سزگین، همان، دُردی شراب است.

باب پنجم
در مداوای از میان رفتن اشتهای: جماع (گِردآمدن با زن)

امّا ازمیان‌رفتن اشتهای جماع اگر به‌سبب از کار افتادن آلت و سست گشتن آن باشد- که خود نوعی از فالج است مداوای آن با همان چیزهایی است که فالج و استرخا را با آن معالجه می‌کنند، و آنچه پدیدآمدن آن از سوی کم بودن منی باشد باید نگاه کرد که: اگر کم بودن آن، تنها به‌سبب تهی‌سازی (شهوت‌رانی) بیش از اندازه‌ای باشد، معالجه آن با چیزهایی است که بیمار را سرِحال بیاورند و با چاره‌اندیشی کردن او با **چیزهایی** است که خون خوبی را تولید نمایند و بدن را به حالت فربهی و گرمی و شادابی بر گردانند؛ چیزهایی همچون: نان پاک (نانِ آردِ الک‌شده) و گوشت بّره‌ها و بزغاله‌های یک ساله‌ی درست‌شده به‌گونه‌ی: آبگوشت و آش ساده با نخود کوبیده شده و گندم آب پز و نوشیدن شرابی که اندکی شیرین باشد؛ و نباید که غذا را به یکباره پیش او بیاورند؛ بلکه باید آن را کم کم و در چند نوبت به او بدهند.

و اینکه او اندکی پس از غذا در آبزن آب نیم‌گرمی [که: بنفشه و بابونه و اکلیل‌الملک و نیلوفر را در آن جوشانده باشند] بنشیند و تن به‌کار ندادن و آسایش کردن را به‌کار گیرد تا نیروی بدن او برگردد؛ و کوتاه سخن اینکه: بهتر است چاره‌اندیشی او در این حالت همچون چاره‌اندیشی بیمار تازه از بیماری برخاسته باشد.

امّا اگر کم بودن منی بر آمده از بدمزاجیِ سرد خشکی باشد، باید **دارنده‌ی** آن را - همچنان که گفته‌ایم- با چاره‌اندیشی گرم‌کننده‌ی ترکننده از: خوردن **غذاهای** گرمِ تَر، همچون گوشت بّره‌های فربه[1] و دل و سر آنها که به‌گونه‌ی آش ساده با: شویت و خولنجان و دارچینی و نخود و باقلا و گندم و پیاز و هلیون و شاهی و گندم و گردو و شلغم درست شده باشد و گوشت گنجشکها و چکاوکها و استحمام در گرمابه‌ای میانه‌گرما با آب گوارا (غیرمعدنی) پس از خوردن اندکی از غذا و یا خوردن زنجبیل پرورده و شقاقُلِ (زردک صحرایی، گیاهی از نوع هویج) پرورده و گردوی پرورده و نارگیل پرورده و ناطفِ (نوعی حلوا) درست‌شده با: دانه‌ی صنوبر و دانه‌ی بَنَه (حَبّةالخضراء) و دانه‌ی پوست گرفته‌ی پنبه و دانه‌ی زَلْم[2] و چیزهای

---

۱. سزگین، ۱۵۷، به جای «لحوم» (گوشتها)، «جُنوب» (دنده‌ها) است.

۲. زَلم: گیاهی که گل و دانه ندارد و در رگهای بیخ آن در زیر زمین دانه‌ای پهن و شیرین و باهی وجود دارد.

مانند اینها **چاره‌اندیشی** گردد و بر شادی و شادمانی و **دوری کردن** از غم و خشم پایدار باشد.

و امّا داروهایی که در این بیماری می‌توان از آنها سودمند گردید، عبارت‌اند از: **گوارشی سقنقور**[1] **و این معجون که چندوچون** آن این است و در این بیماری سودمند است:

از بزر جرجیر (تره تیزک) و بزر تُرب و بزر شلغم و هِلیون و پیاز هرکدام پنج درهم، زنجبیل و دارفلفل و تودَری سرخ (خاکشیر) و خُصیِ‌الثّعلب (گیاهی چون خایه‌ی روباه ... که اندر شهوتِ جماع بیفزاید) و نعنای خشک و خُصیِ‌السّقنقور (نوعی دیگر از گیاه) هرکدام سه درهم، شقاقل و باقلای خشک و مغز دانه‌ی قُرطُم[2] (کاجیره) هرکدام هفت درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با عسل پالوده و یا شکر حل‌شده در آب و بسته‌شده، سرشته می‌شوند و در ظرفی نگه‌داری شده و به‌هنگام نیاز مقدار گردویی از آن را [تناول می‌نمایند].

چندوچون معجونی دیگر:

از شقاقُل و بزر تره‌تیزک و خاکشیر سفید و زنجبیل و دارفلفل هرکدام دو درهم، زبان‌گنجشک (درختی که برگ و گل و چوب و ریشه‌ی آن همه خوشبو است) و مغز گنجشکها و کُندر هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با روغن گردو آغشته و نرم گردانده می‌شوند و با عسل [و یا شکرِ] پالوده‌گشته سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن به‌اندازه‌ی یک دانه گردو است.

چندوچون دارویی دیگر برای همین ناهنجاری:

از زنجبیل و خُصیِ‌الثّعلب (گیاهی چون خایه‌ی روباه) هرکدام سه درهم، تُودَری سفید و سرخ و بزر انجره (گزنه) هرکدام شش درهم، زنجبیل و دارفلفل و اصل‌السّوس و نخود سفید و بزر تره‌تیزک و بزر یونجه (رَطبَه) و بزر ماش و بزر هلیون و بزر پیاز هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با روغن کنجد، آغشته و نرم گشته و با عسلِ پالوده، سرشته می‌شوند و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

---

۱. سقنقور: نوعی ماهی شبیه به سوسمار دارای چهار دست و پا و دم کوتاه ... بیشتر در کنار رود نیل پیدا می‌شود (فرهنگ عمید).

۲. بولاق، ۴۱۸، به جای «قرطم»، قُطْن (پنبه) است.

چندوچون [دارویی[1]] دیگر:

از مغز دانه‌ی قرطم و مغز دانه‌ی پنبه و دانه‌ی بَنَه (بُطم) و دانه‌ی صنوبر و پسته و بزر هلیون و دانه‌ی فلفل و نارگیل [و گردو]، هرکدام یک جزء، شقاقُل و زنجبیل و دانه‌ی زَلْم و زبان‌گنجشک هرکدام نیم جزء، نعنای خشک سه جزء اَدمِغةالعصافیر[2] نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسلی پالوده سرشته می‌شوند، هر شربت از آن اندازه‌ی یک گردو است.

چندوچون دارویی دیگر برای این ناهنجاری:

از کنجد پوست گرفته و دانه‌ی بَنَه[3] و بزر هلیون هرکدام چهار درهم، دارفلفل و زنجبیل و شقاقل و دانه‌ی صنوبر و دانه‌ی زلم هرکدام یک درهم، نعنای خشک سه درهم، اَدمِغةالعصافیر شش درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسلی پالوده سرشته می‌شوند و در ظرفی نگه‌داری می‌گردد و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون لعوق (لیسیدنی) خارخسکِ سودمند برای این ناهنجاری:

خارخسک تازه را می‌گیرند و با آب می‌پزند تا پخته و نرم می‌گردد سپس آن را می‌فشارند و آبش را می‌گیرند و می‌پالایند و برای بار دوم خارخسک را بر آن می‌ریزند و می‌جوشانند و آبش را می‌گیرند و می‌پالایند و بازهم برای بار سوم خارخسک را برآن می‌ریزند و می‌پزند و آب آن را می‌پالایند و پس از آن، اندکی از زنجبیل و دارفلفل را بر آن می‌ریزند و آن را با عسل و فانید (شکرِ دوبار جوشانده‌شد و در قالب ریخته‌شده)، غلیظ می‌گردانند تا به‌گونه‌ی لعوق (انگشت‌پیچ لیسیدنی) درآید؛ [هرشربت از آن چهار درهم به‌هنگام نیاز است]؛ [که این، سودمند است].

چندوچون معجونی که بر توانای جماع دارندگان مزاج سرد می‌افزاید:

از دانه فلفل و دانه‌ی زَلْم (حبّ‌العزیز، سُعد سطانی) و حَبُّ‌الرّشاد[4] و کنجد پوست‌گرفته

---

۱. در بولاق ۴۱۹ «فَرزُجه» (شیاف مخصوص فرج) است که اینجا مناسبتی ندارد.

۲. اَدمِغةالعصافیر (مغزهای گنجشکها، مغز گنجشکها) در منابع دردسترس یافت نشد و باید همچون «لسان‌العصافیر» اسم گیاهی باشد.

۳. سزگین، ۱۵۸، دانه‌ی پنبه است.

٤. در مجموع در طبّ قدیم دانه‌ی خُرفه، خردل، تره‌تیزک و دانه‌های مشابه را «حَبّ‌الرّشاد» می‌نامیدند. (فرهنگ اغراض)

هرکدام بیست درهم، زنجبیل و دارفلفل پنج درهم و برگ نعنا و خایه‌ی روباه و بزر هلیون و بزر تره‌تیزک و بزر گزر و شَلغم و بزر ترب و بزر پیاز و تره (کُراث) و زبان‌گنجشک و نمک و سقنقور (اسقنقور، نوعی سوسمار) هرکدام ده درهم، بزر گزنه شش درهم، شقاقلِ خشک پانزده درهم، وَج و بَهمنِ (بیخی است فارسی شبیه به زردک کوچک) سفید و سرخ و تودَری سفید و سرخ هرکدام هشتِ درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با روغن بادام شیرین آغشته و نرم می‌شوند و با عسل طبرزد و فانید سرشته می‌گردند هر شربت از آن وزن یک مثقال با آب سرد است؛ و خایه‌ها و نره، با روغن بان و روغن نرگس و خیری و خارخسک و روغن گردو و چیزهای مانند اینها چرب می‌گردند و نیز، با روغن قسطی که اندکی از حلتیت را در آن شکسته باشند روغن زده می‌شوند؛ و بهتر است که شما اینها را متناسب با نیروی سرما و کاهش آن به‌کار بگیرید؛ که اگر بیمار از اینها سودمند بگردد [که خوب است] وگرنه بهتر است اماله‌ای را که چندوچون [موادّ] آن این است و بر نیروی توان جماع می‌افزاید و اشتهای جماع را نیرومند می‌سازد به‌کار بگیرند:

از سرِ گوسفند و دست و پای آن (کلّه پاچه‌ی گوسفند) و خایه‌ی (دُنبلان) بز نَر و نخاع آن گرفته شود و به‌گونه‌ای خوب ساییده و کوبیده گردند و از نخود و گندم کوبیده‌شده [و قرطم کوبیده] هرکدام بیست درهم، شوید و چغندر و تره‌تیزک و نعنا هرکدام یک دسته، شلغم تکّه تکّه شده بیست درهم، گردوی پوست گرفته و بزر هلیون هرکدام ده درهم؛ انجیر ده دانه گرفته شود و همگی با هفت رطل آب تا هنگامی که یک سوم از آن باز می‌ماند پخته گردند و یک رطل از آن پالوده گشته و از روغن کنجد تازه و روغن گاو هرکدام دو اوقیه و از روغن بان و روغن سوسن هرکدام نیم اوقیه، مُشکِ ناب نیم دانگ بر آن ریخته شود و در آغاز ماه و در آغاز شب، سه شب پیاپی و در وسط ماه و در آخر آن، نیز سه شب پیاپی با آن اِماله گردد [که سودمند است].

چندوچون اِماله‌ای دیگر:

از سرِ گوسفند و دست و پای آن و پیه مرغ و پیه مرغابی و مویز خراسانی هسته گرفته شده هرکدام بیست درهم، خطمی و بابونه و خارخسک و شویت هرکدام یک کف دست؛ [نخود و گندم کوبیده شده هرکدام ده درهم]؛ انجیر ده دانه گرفته می‌شود و همگی با شش رطل آب تا هنگامی که یک سوم از آن باز بماند پخته می‌شوند و نیم رطل از آن بازمانده را

می‌پالایند و روغن بنفشه و روغن خیری را با آن می‌آمیزند و **پیش از وقت خواب** بیمار را با آن اِماله می‌نمایند و خایه‌ها را با روغن بنفشه و روغنِ بان چرب می‌کنند [که این سودمند است].

چندوچون اِماله‌ای دیگر که برای [مداوای] کم شدن اشتهای جماع (باه) سودمند است؛

از بزر کتان و شنبلیله هرکدام سه اوقیه، بزر ترب و مرزنگوش هرکدام یک اوقیه، بزر تره‌تیزک نیم اوقیه، انجیر و تمرهندی [و گردو و گزنه] هرکدام بیست درهم، مغز قرطم یک اوقیه و نیم، گندم و خارخسک هرکدام چهار اوقیه گرفته می‌شود و همگی با ده رطل آب تا هنگامی که یک سوم از آن باز می‌ماند پخته می‌گردند و از این بازمانده یک رطل[1] را می‌پالایند و از روغن سوسن و نرگس هرکدام یک اوقیه و از عسل یک اوقیه و نیم را بر آن می‌ریزند و در حالی که نیم گرم است اِماله را با آن انجام می‌دهند.

در چاره‌اندیشی کسی که جماع کردن او به‌سبب گرمی و خشکی، بریده شده است:

چنین کسی باید با ماهی تازه [البنی[2]] و ماهی شَبوط درست‌شده به‌گونه‌ی برشته یا به گونه آش ساده یا بریان شده با روغن کنجد و روغن زیتون، تغذیه گردد و ماست[3] را [با پیازتر بخورد و شیر تازه دوشیده را همراه با ترنجبین و شکرِ عُشر[4] بنوشد و گوشت بره‌ها را که با کاهو و اسفناج و سَرَمه (قَطَف) و پوسته‌های کدو و چیزهای مانند اینها پخته شده باشد تناول نماید و با آب گورای نیم گرمی که: جَو و برگ کاهو و پوسته‌های کدو و چیزهای مانند اینها از آن چیزهایی را که سرد می‌کنند و مرطوب می‌سازند در آن جوشانده باشند استحمام کند؛ و از خودخسته‌کردن و فراوان در گرمابه ماندن بپرهیزد، و از غذاهای گرمِ خشک دوری نماید؛ و چاره‌اندیشی‌ای را که با چاره‌اندیشی نخست - یعنی، چاره‌اندیشی کسی که از جماع بریده شدنِ او به‌سبب بدمزاجی سرد خشکی بوده - دُژگون باشد، به‌کار بگیرد؛ و دارنده‌ی این بیماری را با این اماله‌ای که چندوچون موادّ آن این است اِماله نمایند:

از سرِ گوسفند و دست و پا و پَهلوی راست آن و خیار و خیار چنبر و کدو و خطمی و جُو

---

۱. بولاق، ۴۲۰، نیم رطل است.

۲. در بولاق، ۴۲۰، «بالسّمک الطّری البنی» است، که معلوم نشد منظور از «بنی» چیست.

۳. ماست در عربی از فارسی گرفته شده است و در عربی «رائب» است.

۴. شکر عشر: شبنمی است شبیه به پاره‌ای نمک که بر درخت **عُشر** به حالت صمغ‌وار منعقد می‌گردد. (فرهنگ اغراض به اختصار)

پوست‌گرفته و هلیونِ‌تر و نخاله‌ی آرد نان سفید و پیه مرغ و مرغابی هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز گرفته می‌شود و با آب تا هنگامی که از هم می‌پاشند (متلاشی می‌شوند) جوشانده می‌گردند و از آب و چربی [این جوشانده شده] نیم رطل و از روغنِ [گرفته شده از شیرِ] گاو و پیه مرغ هرکدام یک اوقیه، روغن خارخسک یک اوقیه و نیم گرفته می‌شود و همگی با هم آمیخته می‌گردند و در حالی که نیم گرم باشد سه روز صبحگاهان و شامگاهان [بیمار را] با آن اماله می‌نمایند و خایه‌ها و نره،ی او را با روغن بنفشه یا روغن نیلوفر چرب می‌کنند؛ و کسی که مزاج خایه‌ها و نره‌ی او گرمِ خشک باشد با این چاره‌اندیشی، چاره‌جویی می‌شود.

امّا کسی که مزاج میانه‌ای داشته باشد (معتدل المزاج باشد)، گندم آب پز و نخود آب پز و باقلی [و گوشت بره‌ی درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده با نخودِ سفید] و هریسه‌ی بدون دیگ افزارهایِ (توابل) گرم و زرده‌ی تخم مرغ نیم پز اگر چربی سقنقور (سوسمار سقنقور) را بر آن بپاشند و چیزهای مانند اینها [برای او و] برای دیگر مزاجها در فراوان کردن منی و افزودن بر اشتهای جماع [به‌خواست خدا] سودمند است.

باب ششم

در مداوای کسی که اشتهایِ جماع او بیش از اندازه باشد و درباره‌ی چیزی که روان شدن منیِ فروریزنده را بند می‌آورد

کسی که اشتهای جماع او بیش از اندازه باشد باید به چنین کسی: کاهو و بقلة‌الحمقاء و شیر ترش و عدس پخته‌شده با ارزن و [نیز،] خیار چنبر و خیار و کدو خورانده شود و به او شاهدانه و بزر پنج‌انگشت و بزر کاهو و بزر بقله و گشنیز [تر و خشک] را بدهند.

و این چندوچون دارویی است که اشتهای جماع را از میان می‌برد:

از بزر کاهو و بزر بقله و بزر قطونا و گشنیز خشک هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن دو درهم از آن را با آب گُل سرخ و آب کاهو و آب گشنیزتر می‌نوشند.

چندوچون دارویی دیگر برای این ناهنجاری:

از بزر بقلة‌الحمقاء و بزر کاهو هرکدام سه درهم، گل انار نر (جلنار، گلنار) و بزر سذاب هرکدام دو درهم[1] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته

---

۱. بولاق، ۴۲۱، سه درهم است؛ و در نسخه‌ی دارویی پیشین نیز، با سزگین، ۱۶۰، اختلافهایی دارد.

می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم با آب عدس پوست گرفته‌ی پخته‌شده است؛ **و یا** از بزر شاهدانه و بزر فرنجمشک هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و هر دو نرم کوبیده می‌گردند و با آب سذاب سرشته می‌شوند؛ و این خود، شربتی است که با آب گرم نوشیده می‌گردد؛ و بر جایگاه گُرده، صندل و گلاب و کافور می‌مالند و یک تکّه سرب را بر شکم می‌آویزند که این از آنهایی است که اشتهای جماع را از میان می‌برد.

چندوچون دارویی دیگر برای از میان بردن اشتهای جماع:

[گیاه خشک غافث] و گیاه خشک شوگران و بزر بنگ و برگ پنج‌نگشت را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و آن را با لعاب بزر قطونا آغشته و مرطوب می‌گردانند و پهنه‌ی کمر (قَطَن) را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون دارویی دیگر برای از میان بردن اشتهای جماع:

از بزر سذاب و انیسون هرکدام یک درهم، بزر بنگِ سفید و گُندبیدستر و بزر پنج‌انگشت (فنجنکشت) هرکدام دو درهم [گُل‌سرخ و گل انار نر هرکدام سه درهم] گرفته می‌شود و آنها را می‌کوبند و می‌بیزند **[و دو درهم از آن را با آب سرد می‌نوشند]**[1]**؛ که این از آنهایی است که منی** را می‌خشکاند.

درباره‌ی روان گشتنِ بدونِ خواست منی:

امّا روان گشتن بدونِ اراده‌ی منی؟ اگر پدید آمدن چنین حالتی تنها از پُرشدگی (امتلاء) و افزایش در خون باشد باید دارنده‌ی آن، رگ باسلیق را بگشاید و اگر گشودن رگ باسلیق به تنهایی کافی نباشد به او دستور دهید که **قی کند** و او را از غذاها و داروهایِ فروریزنده‌ی پیشاب و آنهایی که بر منی می‌افزایند باز دارید و به او دستور داده شود که بر زیرانداز (فرش) سرد همچون فرش طبرستانی و فرش کتان و چیزهای مانند اینها بخوابد و بر زیرانداز او برگ پنج‌انگشت و برگ بنگ انداخته شود و **شکم** او با **قیروطی** درست‌شده از: آب گشنیزِ تر و آب کاهو و آب بقلة‌الحمقاء و آب بیدمِشک و روغن گُل‌سرخ و موم سفید، مرهم گذاشته شود و بر پشت او ورقه‌های نازک سُرب بسته شود و **شراب** نیلوفرآمیخته با گلاب و شرابِ سیاه به‌هم‌آورنده‌ای که گل سرخ و نیلوفر را در آن خیسانیده باشند و [نیز] شراب خشخاش و آب نیِ‌تر و آب گشنیزتر و چیزهای مانند اینها - از آنهایی که ما آنها را برای کسی که اشتهای

---

۱. بولاق، همان، به جای نوشیدن، این چنین است: «پهنه‌ی کمر را با آب سرد با آن مرهم می‌گذارند».

جماع او بیش اندازه باشد ذکر کرده‌ایم - به او داده شود.

اما اگر روان بودن منی از **ناتوانی** نیروی نگه‌دارنده‌ی (ماسکه‌ی) [بدن] باشد؛ باید به دارنده‌ی چنین حالتی از چیزهای بندآورنده‌ی منی، آن چیزهایی را بدهند که با به‌هم آورندگی (قبض) همراه باشد؛ و از آنهاست: عدس پوست گرفته و گشنیز خشک و بزر کاهو هرکدام یک جزء، اقاقیا یک چهارم جزء، گِل ارمنی [و گِل قبرسی] و گُل انار نر هرکدام نیم جزء، که اینها نرم کوبیده شده و با شراب مورد نوشیده می‌شوند و **پهنه‌ی کمر** با اقاقیا، و گِل ارمنی و گِل قبرسی و قَرَظ (ثمر نوعی از ام‌غیلان) و طراثیث و سماق و گلنار سرشته شده با آب مُورد (آس) و آب لیف مَو و آب سیب یا آب بِه یا آب گشنیز یا آب بقلة‌الحمقاء مرهم گذاشته شود، و با آبی که عُلّیق و موردِ تَر و سذاب و عَصاالرّاعی و ترشک را در آن پخته باشند استحمام نماید و خایه‌ها و گمرگاه را با روغن مورد و روغن طَلْع (شکوفه درخت خرما) و روغن بیدمشک و روغن گُل‌سرخ چرب نماید؛ که اینها همه از آنهایی هستند که روان بودن منی را - اگر از ناتوانی نیروی نگه‌دارنده باشد- بند می‌آورند؛ و **دارنده‌ی** این ناهنجاری با **غذاهای** خشک‌کننده و به‌هم آورنده همچون: گوشت گاو و گوشت بزهای نرِ (تکه، تگه، نِهاز) کوهی و بز ماده و سنگخواره (قَطاة) و دُرّاج که با سماق و سرکه و زرشک و دانه‌ی انار و سذاب و کرفس و گشنیز خشک درست‌شده باشند، چاره‌اندیشی گردد و به او شکوفه‌ی درخت خرما و سنجد و دانه‌ی مورد و توتِ نارس و آلوی ترش و شیرین و چیزهای مانند اینها خورانده شود؛ و به او دستور داده شود که: از غذا بکاهد و بر رنجاندن و خسته کردن خود بیفزاید و شراب خوردن را کاهش دهد.

و گاهی عدس پوست گرفته و ارزن، هرگاه با روغن گُل‌سرخ پخته شوند برای این ناهنجاری سود آشکاری دارند و اگر همراه با این، با آب انار [نیز،] پخته شوند، سود آن بیشتر می‌شود؛ و خدا داناتر است.

[و یا از بزر سذاب سه درهم و بزر پنج‌انگشت دو درهم، گلنار و گُل‌سرخ هرکدام یک درهم و نیم، ریشه‌ی سوسن دو درهم گرفته شود و همگی نرم کوبیده گردند؛ هر شربت از آن دو درهم با دوغ (مخیض) گرفته شده از ماست گاو و یا با آب غوره و آب بقلة‌الحمقاء است؛ که این به‌خواست خدا سودمند است][1].

---

۱. این بند آخر که در میان کروشه است، تنها در بولاق، ۴۲۱، آمده است.

باب هفتم
در مداوای بیماریهایی که برای نره (قضیب، آلت تناسلی مرد) پیش می‌آیند و نخست درباره‌ی برخاستنِ (انتشارِ) بدون اشتهای جماع آن

از آنجا که پدیدآمدن چنین بیماری‌ای به‌سبب **انواع باد** است؛ در مداوای آن به چیزهایی نیاز است که گرم‌کننده‌یِ بازکننده و پراکنده‌سازی باشند که خشکاننده و سردکننده بوده و از به وجود آمدنِ باد جلوگیری نمایند.

امّا چیزهای گرم‌کننده‌ی خشکاننده همچون: بزر پنج‌انگشت و بزر سذاب و شاهدانه و زیره و کرفس و شویت و خردل و چیزهای مانند اینها؛ اگر وزن دو تا سه درهم از آنها – هرکدام به تنهایی و یا آمیخته باهم – با شرابی کهنه یا آب سذاب نوشیده شود برای این ناهنجاری سودمند است و بادها را نیرومندانه از هم می‌پراکند؛ و [نیز،] **نره را با روغن یاسمن یا روغن قسط یا روغن سذاب چرب نمایند.**

و این چاره‌اندیشی را نباید **در آغاز** این ناهنجاری به‌کار بگیرند؛ و اگر به آن نیاز پیدا کردند اندازه‌ی فرانی از آن را به‌کار نبندند و [نیز،] هنگامی که **گرمایی** در بدن باشد آن را به‌کار نگیرند؛ بلکه چیزهای سردکننده و خشکاننده همچون: گشنیز خشک و بزر بنگ و گلنار و دانه‌ی انار و عدس [و بزر زبان‌بره و بزر عُلّیق و بزر بقلة‌الحمقاء] و بزر کاهو و بزر هندبا و کُشوت (سِس، گیاهی طفیلی دیگر گیاهان) و دیگر چیزهایی را که گفته‌ایم که: «اینها اشتهای جماع را – اگر از گرمی باشد- از میان می‌برند» به‌کار بگیرند، و در این حال، **ذکر** (نره) را با روغن گُل سرخ و روغن نیلوفر [همراه با آب کاهو و آب گشنیز و آب بقله و آب تراشیده‌های کدو] که صندل و اندکی از کافور را با آن آمیخته باشند بیندایید؛ که اگر اینها برای آنچه بدان نیازمند هستند بسنده نباشند اندکی از **افیون** را بر اینها بیفزایید؛ و از آن فراوان به‌کار نبرید و به‌کارگیری آن را ادامه ندهید که اینها، بی‌حسّی‌ای را در نره پدید می‌آورند که بهبود یافتن آن دشوار است؛ و به دارای چنین حالتی دستور دهید که: اگر گرمایی در میان نباشد- ورزش سنگین را انجام دهد که این، بادها را به‌گونه‌ای خوب از هم می‌پراکند.

و اگر دانستید که در بدنِ بیمار **فزونه‌ای** هست که پدیدآورنده‌ی باد در ذکر از آن بیرون می‌پراکند، به دارنده‌ی این ناهنجاری دستور دهید که: قی کند و داروی روان‌کننده را به‌کار گیرد و از غذاهای تولید کننده‌ی باد پرهیز نماید و **تنها** به کاستن غذا همراه با به‌کارگیری

چیزهای پراکنده‌ساز بادها بپردازد [که به‌خواست خدا سودمند خواهد بود].

در مداوای جهیدن (اختلاج) ذکر و دراز گشتن آن:

که اگر این ناهنجاری همراه با **آماس** باشد باید رگ باسلیق دارنده‌ی آن را بگشایند و او را با غذاهای نرم و نازک همچون؛ **مُزوره‌های** درست‌شده با کدو و اسفناج و چغندر با آب غوره و آب انار تغذیه نمایند و **نره** را با اندودنیهای سردکننده همچون: صندلهای سرخ و سفید (صَندلَین) [درست شده] با آب گشنیز و آب کاهو و آب بقلة‌الحمقاء و آب عنب‌الثّعلب - هرکدام از آنها که به تنهایی دردسترس باشند - اندوده گردد و نیز، با مرداسنگ و گِل ارمنی و گل قیمولیا [درست شده] با سرکه‌ی آمیخته با گلاب اندوده شود؛ و **دارنده‌ی** این ناهنجاری را از **خفتنِ بر پشت** بازدارند. و به او آب جو همراه آب بقلة‌الحمقاء و آب عصاالرّاعی بنوشانند.

و اگر این ناهنجاری آرام نگیرد و ادامه یابد بهتر است ابزارهای حجامت را همراه با برش (شَرْط) بر نره بگذارند و یا **زالو** را بر آن بنهند.

باب هشتم
در مداوای راه بند پدید آمده در ذکر

اگر پدید آمدن راه‌بند (سُدّه) در ذکر تنها به‌سبب جوشی باشد که در مجرای نره درآمده باشد، باید دارنده‌ی چنین حالتی از رگ باسلیق فصد شود و به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون بریزند و به او از گِل (خاک) ارمنی وزن یک درهم و از بزر قطونا و مغز تخمه‌ی کدو و خربزه هرکدام نیم درهم بدهند [و آن بدین‌گونه که:] اینها را نرم بکوبند و بیمار آن را با جُلّاب (شربت گلاب و عسل) بنوشد و «بَنادِق بُزور» (قرص درست‌شده از تخم گیاهان مختلف) را با جُلّاب و آب خیار و آب هندوانه را همراه با اندکی از جُلّاب و لعاب بزر قطونا به او بدهند؛ و نیز، مغز تخمه‌ی خربزه و مغز تخمه‌ی کدو و مغز تخمه‌ی خیار چنبر و مغز تخمه‌ی خیار - که همگی نرم کوبیده شده باشد - به او داده شود؛ و نره با بزر قطونا و روغن گُل‌سرخ مرهم گذاشته شده و این کار تا هنگامی که آن جوش می‌ترکد انجام گیرد.

و هنگامی که جوش می‌ترکد، شیاف سفید حل‌شده با شیر دختری نو رسیده (جاریه) و روغن گُل‌سرخ را در ذَکر تزریق نمایید و این کار را دو یا سه بار انجام دهید که زخم به زودی

بهبود می‌یابد؛ زیرا هنگامی که پیشاب چندین بار بر آن می‌گذرد زخم را به‌هم می‌پیوندد (مُنْدَمِل می‌کند).

و اگر راه‌بندِ مجرای ذَکَر به‌سبب خلطی غلیظ، پدید آمده باشد باید **غذا** سبک و ساده و گرم گردانیده شود [و بیمار با غذاهایی] همچون: آب نخود با روغن زیتون و شویت و زیره و دارچینی تغذیه شود و از سبزیجات: کرفس و انیسون و رازیانه به او داده شود؛ و اگر شما به دارنده‌ی این ناهنجاری از بزر کرفس و انیسیون و بزر گزر کوهی و بیانی هرکدام یک جزء و از بزر خربزه دو جزء را - بدین‌گونه که: همگی نرم کوبیده شده باشند و وزن یک مثقال تا دو درهم از آن با آب نخود سیاه و آب زیره نوشیده شود- بدهید و [نیز،] اندکی از **سجزینا** با آبی که زیره را در آن جوشانده باشند به او داده شود و آبی را که بزر کرفس و نانخواه و پودنه همراه اندکی از عسل و روغن زنبق را در آن جوشانده باشند در ذَکَر تزریق نمایید، این از آنهایی است که زهیدنِ خلط غلیظ را بند می‌آورد و آن را از مجرای ذکر می‌زداید.

و آبی را که بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب و مرزنگوش و پودنه و آویش (سعتر) و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند بر ذکر بچکانید، این [نیز] از آنهایی است که خلط را آبکی (لطیف) می‌نماید [و به‌خواست خدا] آن را از هم می‌پراکند.

باب نهم
در مداوای بیماریهایی که در زِهدان (رَحِم) پدید می‌آیند و نخست در مداوای خون‌ریزی

ما باید نخست از مداوای خون‌ریزی [بحث را] آغاز کنیم بدین‌گونه که نگاه کنیم که: اگر خون‌ریزی تنها به‌سبب **ناتوانی** نیروی نگه‌دارنده (قوه‌ی ماسکه) باشد باید بیمار را با داروها و غذاهای خشکاننده‌ی به‌هم‌آورنده مداوا نماییم؛ و اگر خون‌ریزی تنها از سوی تیزی خون و آبکی (لطیف) بودن آن باشد باید آن را با چیزهای سردکننده و فرومیراننده (مُطفیه) مداوا نمود؛ و اگر خون‌ریزی به‌سبب **رقیق** بودن خون باشد؛ پس آن را با غذاهای که به سفتی و سنگینی (غلظت) می‌گرایند معالجه نمایند و چنانچه خون‌ریزی از پاره شدن و خوردگی رگها باشد **باید** در مداوای آن - بر پایه‌ی آنچه بیان می‌کنیم- داروهای پیوند دهنده (مُلْحِم) و گردهای داروِی خشکاننده‌ی زخمها همچون: صبر و اَنزروت (عنزروت) و کُندر و دمُ‌الاخَوین

وخاک قبرسی و دیگر چیزهایی را که زخمها را به‌هم می‌پیوندند و آنها را می‌خشکانند به‌کار ببرند.

و اگر خون‌ریزی از فراوانی خون و پُرشدن رگها باشد باید به زن دستور داده شود که رگ باسلیق را بگشاید و به‌اندازه‌ی نیاز، از او خون بیرون ریخته شود. و اگر با آن خونی که با خون‌ریزی بیرون می‌آید برخی از دیگر خلطها، آمیخته شده و بر آن چیرگی یافته باشند، باید **بدن** زن را با دارویی که بتواند آن خلط را از بدن تهی سازد - به‌ویژه با **قی کردن**- از آن خلط تهی گردانند؛ زیرا قی، مادّه‌ی بیماری را به‌سوی بالا می‌کشد؛ و هنگامی که شما چنین کاری کردید پس او را با داروهایی که می‌توانند خون را بازدارند و آن را بند بیاورند معالجه نمایید و وی را [اگر خدا بخواهد] با چاره‌اندیشی سازگار با مداوای او - از غذا و جز غذا - چاره چویی کنید.

چندوچون داروهایی که خون‌ریزی را بند می‌آورند:

امّا داروهایی که خون‌ریزی [زهدان] را بند می‌آورند داروهایی هستند همچون: قرص کهربا وزن یک مثقال، خاک قبرسی نیم مثقال[1] که همگی نرم کوبیده می‌گردند و آن را با ناشتا با آب زبان‌بره یا آب چغندر[2] یا آب بقلة‌الحمقاء یا آب عصاالرّاعی به زن می‌نوشانند.

و اگر از شاخ سوخته گوزن (اَیّل) یک مثقال و گِل قبرسی یک درهم[3] را بگیرید و آن را با سرکه‌ی آمیخته با آب به او بنوشانید از آن سودمند می‌گردد؛ و همچنین است آب طَرفا (گز) و آبِ اَثلِ (نوعی از گز) کوبیده‌شده‌ی فشرده‌شده- اگر دو اوقیه از آنها را [به بیمار] بنوشانند- که [به‌خواست خدا] از آن سود می‌برد.

چندوچون دارویی که خون‌ریزی را بند می‌آورد:

از اقاقیا و عصاره‌ی شنگ و حُضُض هرکدام یک درهم، گوش‌ماهی سوخته شده و گِل قبرسی هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و یک مثقال از آن گرفته می‌شود و با **آبی** که به‌اندازه‌ی یک اوقیه گشنیز خشک و سماق را در آن جوشانده باشند و یا با **شراب** به‌هم آورنده‌ای که سماق یا غشای درونی میوه‌ی بلوط را در آن خیسانیده باشند،

---

۱. سزگین، ۱۶۴، نیم درهم است که درست به نظر نمی‌رسد.

۲. بولاق، ۴۲۳، یا آب سماق است.

۳. سزگین، ۱۶۴، نیم درهم است.

نوشیده می‌شود.

چندوچون دارویی دیگر:

از گِل ارمنی و قبرسی و کهربا و مرجان و دَم‌الأخَوین و شادَنج (سنگی عدسی‌وار به رنگ خون) و جُلنار و شاخ سوخته‌ی گوزن و گوش‌ماهی (وَدَع) سوخته و زاج یمنی و بزر بقلة‌الحمقاء هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم با آبی است که سماق را در آن خیسانیده باشند و یا با آب زبان‌بره و یا با آبی است که زرشک (امبرباریس) را در آن جوشانده باشند.

چندوچون دراویی دیگر برای همین ناهنجاری:

از گوش‌ماهی سوخته و شاخ سوخته‌ی گوزن و خَبثُ‌الحدیدی (کف و دُرد و چرک پس از ذوب آهن) که نرم کوبیده شده و در سرکه‌ی انگوری‌ای که از هرکدام [از اینها] پنج درهم را در آن جوشانده باشند خیسانیده شده باشد، سه درهم، و از گلِ انار نَر دو درهم و گِل قبرسی چهار درهم، جُفت بلوط و سماق و زرشک و بزر بقلة‌الحمقاء هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن یک مثقال **با آبی** است که آهن داغی را در آن سرد کرده و سماق را در آن ساییده باشند.

چندوچون دارویی دیگر:

از خَبَث آهن و پوسته‌های کُندر هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و هر دو نرم کوبیده گشته و سه روز در شرابی به‌هم‌آورنده خیسانیده می‌گردند و پیش از خوردن خوراک و پس از آن، از آن نوشیده می‌شود که سودمند است[1].

چندوچون داروی مجّرب دیگری برای این ناهنجاری:

از کندر ذکر دو مثقال گرفته می‌شود و از شب تا صبح در آب خیسانیده می‌گردد و صبح پالوده می‌شود و آبی را که برنج فارسی سرخ را در آن پخته باشند بر آن می‌ریزند و با ناشتا آن را می‌نوشند.

چندوچون دارویی دیگر:

از عَفْص (مازو) و بلوطِ (میوه‌ی دارمازو) برشته گشته و یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده‌شده و گلنار، هرکدام یک جزء، گوش‌ماهی سوخته و کهربا و مرجان هرکدام نیم

---

۱. این دستور العمل از نسخه‌ی بولاق، ۴۲۳ است که با سزگین، ۱۶۴ اندکی متقاوت است.

جزء، گندبیدستر یک چهارم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سماق نوشیده می‌شود.

چندوچون دارویی دیگر:

اگر از پوسته‌های نارگیل (جوز هندی) یک درهم گرفته شود و نرم کوبیده می‌گردد و همراه با سرکه‌ی انگوری آمیخته شده با آب نعنا یا آب سماق نوشیده شود سودمند است و [نیز،] فلونیای فارسی (**معجونی مسکّن مخدّر**) اگر یک درهم از آن را همراه نیم درهم گِل قبرسی بگیرند و با آب سماق یا آب زبان‌بره یا آب بقلة‌الحمقاء [بنوشند] سود آشکاری از آن می‌بینند و **بیمار باید در آب قمقم** (دیگ بزرگ) که چندوچون **موادّ** آن آب، این است بنشیند:

از گلنار (گل انار نر) و پوست انار و میوه‌ی درخت سرو (جوزالسّرو) و خرنوبِ (درختی شبیه به گردو با میوه‌ای قهوه‌ای شفّاف با دو نوع نبطی و شامی) نبطی و پوسته درونی بلوط (جَفت البلوط[۱]) و آس (مورد) و عَفص و زاجِ سرخ و قرظ و طراثیث و پوسته‌های کندر هرکدام یک کف گرفته می‌شود و با آب به‌گونه‌ای خوب جوشانده می‌شوند و زن، در آن آب می‌نشیند و پس از آن **عانه** (استخوان زِهار، پشت شرمگاه) و آنچه را به‌دنبال آن می‌آید و پیرامونِ ناف را با این داروهای پخته‌شده مرهم می‌گذارد [که سودمند است].

چندوچون مرهمی دیگر برای همین [خون‌ریزی]:

از پوست انار و سماق و گلنار و جَفت [بلوط] وزاج و پوسته‌های کُندر و زیره‌ی نبطی هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند [و بیخته می‌گردند] و با آب آغشته و سرشته می‌شوند و **زِهار** را با آن مرهم می‌گذارند:

و از چیزهایی که در این ناهنجاری می‌توان از آن سودمند گردید به‌کار بردن فَرزَجه‌ها (شیافهای ویژه فَرج) است [که یکی از آنها فرزجه‌ای از پشم گوسفند است که] با سرکه‌ای آمیخته با آب یا آب **سماق**،تر شده و با اندکی از اَقاقیا و حُضض و آرد کُندر و زاج یمانی و مازوی سوخته‌ی نرم کوبیده‌شده و با [تَنکار[۲]] آغشته و نمدار گشته و زن آن را [از جلو]

---

۱. در فرهنگ اغراض الطبّیه «جَفْت» بافتحِ ج، ضبط شده است، ولی شادروان احمد بهمنیار در حاشیه‌ای که بر برخی از لغات **الابینه** نوشته است، آن را «جُفت» ضبط کرده و گفته است:«جفت به ضم اوّل به معنی پوست است چنان‌که پوستی را که کودک با آن به دنیا می‌آید نیز جُفت گویند. (مترجم)

۲. **تَنکار** (تِنکار: یخک، برفک)، **نوعی از بوره**، برای توضیح بیشتر به فرهنگ اغراض‌الطّبّیه رجوع شود.

برمی‌دارد که سودمند است.

چندوچون فَرزَجه‌ای دیگر:

از سُرمه‌ی ساییده شده و تَنکار و آنچه از سیخ کباب می‌ریزد (نَحاتة السَّفود) و گِل مختوم (طین مختوم[۱]) هرکدام یک جزء، زیره نبطی نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و یک تکّه پشم آبی آسمانی [؟][۲] را می‌گیرند و در آب مورد و سماق فرو می‌برند و این داروها را با آن آغشته می‌نمایند و زن آن را بر می‌دارد.

[چندوچون فَرزَجه‌ای دیگر:

از مازو (عفص) و شاخ سوخته‌ی گوزن و زاج و رامک و کاغذ سوخته و پوسته‌های کندر و صندل سفید و سفال تازه و حُضض و قلقدیس (زاج سبز) و قلقطار (زاج زرد) سوخته و سماق و سُرمه و اسفنج سوخته‌ی خاموش‌شده با سرکه و صدف سوخته هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آغشته کردن این داروها با آب سماق، فَرزَجه‌ای از آن درست می‌شود و [زن] آن را بر می‌دارد].

[چندوچون فَرزَجه‌ای دیگر:

از اقاقیا و کافور و لادن و افیون و گِل مختوم هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و یک تکه پشم را با آب مورد، تر می‌نمایند و آن را با این داروها آغشته می‌کنند و برداشته می‌شود][۳].

چندوچون فَرزَجه‌ای دیگر:

از زاج و مس سوخته و جُفت بلوط هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و یک تکه پشم را می‌گیرند و با آبِ خرنوب (بوته‌ای خاردار، خرنوب الشّوک) تَر می‌گردد و آن را با این داروها می‌آلایند و زن آن را بر می‌دارد.

و اگر شما از این داروها، بلالیطی[۴] (شیافهایی همچون بلوط) سرشته شده با آب مورد یا

---

۱. **طین مختوم**: خاکی سرخ که به صورت قرصهایی مهر زده از جزیره‌ای از دریا مغرب آرند. (ذیل الابنیه، ص ۱۹۳)

۲. ارتباط رنگ آبی آسمان‌گونِ پشم با این دارو برایم روشن نشد. (مترجم)

۳. میان دو کروشه اخیر تنها از نسخه‌ی سزگین، ۱۶۵، است.

۴. در منابع در دسترس معنایی مناسب اینجا، برای «بلالیط» نیافتم و ناچار آن را به معنی «شیاف همچون بلوط» ترجمه کرم و در **لسان العرب** هم آمده است که: بلالیط به سرزمینهای هموار می‌گویند و **مفرد ندارد**؟!

آب خرنوب خاردار درست کنید و زن آن را بردارد از آن سودمند می‌گردد.

چندوچون فَرزَجَه‌ای دیگر:

از مازوی (عفص) سوخته و سُک و رامک و پوسته‌ها کندر و صندل سفید و زاج یمانی و سفال تازه و حُضُض و قلقدیس و قلقطار سوخته و اسفنج سوخته‌ی خاموش‌شده با سرکه و صدف سوخته و سُرمه و سماق، اجزایی به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آنها را نرم می‌کوبند و با آب سماق و آب خرنوب نبطی فرزجه‌ای را از آن می‌سازند و آن را با این داروها آغشته می‌نمایند و زن آن را بر می‌دارد.

چندوچون اماله‌ای که زن را از جلو با آن اِماله می‌نمایند و برای مداوای خون‌ریزی سودمند است:

از آب مورد و آب زبان‌بره و آب عصاالرّاعی و بقلة‌الحمقاء هرکدام یک جزء را می‌گیرند و با سماق می‌پزند و پالوده می‌نمایند و از همگی چهار اوقیه را می‌گیرند و از گِل مختوم و حُضض (پیل زهره، دیوخار) و اقاقیا و لحیة‌التّیس و گوش‌ماهی سوخته و سک و رامک هرکدام یک جزء را بر آن می‌افزایند و همگی را نرم می‌کوبند و دو تا سه درهم از آن را می‌گیرند و بر آن آبها می‌ریزند و اِماله را با آن انجام می‌دهند؛ و **جالینوس** [دانا] گفته است که: او دربند آوردن **خون‌ریزی** [زنان] با اماله‌ای از جلو، تنها به آب زبان‌بره بسنده کرده است؛ و اگر شما همه‌ی این چیزها را انجام دادید و خون بند نیامد باید ابزارهای حجامت (خون گیری) را زیر پستانها بگذارید و [دیگر] اندامها را با نوارهای پهن پارچه‌ای (عصایب) استوار ببندند که [با این کار] مادّه‌ی خون‌ریزی به‌سوی بالا کشیده می‌شود و خون‌ریزی با [خواست خدا] بند می‌آید.

باب دهم
در مداوای روان گشتن خون از زهدان

امّا در مداوای روان گشتن [چیزها از زهدان]؟ باید به آن چیزی که روان است نگاه کرد که از کدام **نوع** از آمیزه‌های (اخلاط) [بدن] است؟ که اگر از **خون** باشد باید رگ باسلیق زن را بگشایند؛ و اگر از برخی از دیگر خلطها باشد باید آن را با آن دارویی که می‌تواند آن را تهی

سازد، تهی‌سازی نمایند و همراه با آن دارو، فرزجه‌های بندآورنده‌ی خونی را که پیش از این برای مداوای خون‌ریزی یادآور شده‌ایم نیز، به‌کار بگیرند.

و اگر آن چیزی که بر روان گشته‌ها چیرگی دارد **بلغم و ترینگی** باشد باید اندکی از **گُندبیدستر** و **فلفل** را با داروی فَرزَجه‌ها بیامیزند [که این سودمند است].

و گاهی اگر نیم درهم از مُرّ (صمغ درخت مُرّ) را بگیرند و نرم بکوبند و در تخم مرغی نیمبرشت بریزند و زَن، سه روز آن را با ناشتا سر بکشد- به‌خواست خدا- سودمند است.

باب یازدهم
در مداوای بندآمدن طَمْث (خون‌ریزی ماهیانه‌ی زن)

و در مداوای **بندآمدن** خون ماهیانه‌ی زن باید نگاه کرد که: اگر بندآمدن آن به‌سبب بودن **آماسی** در زهدان و یابه‌سبب **پیچ‌خوردگی** و **کج‌شدنی** باشد که برای آن پیش آمده است، برای معالجه‌ی آن باید به سراغ آن چیزهایی رفت که در مداوای چنین ناهنجارهایی بدانها نیاز است و ما پس از این، آنها را یادآور خواهیم شد.

و اگر این بندآمدن به‌سبب غلیظ گشتن خون و یا به‌سبب **راه‌بندی** پدیدآمده از خلطی غلیظ و یا از بدمزاجی سردی باشد که **رگها** را تنگ کرده و دهانه‌ی آنها را کوچک گردانیده است، باید **آن را** با **چیزهایی** که: گرم می‌کنند و لطیف (آبکی و شُل) می‌گردانند و راه‌بندها را باز می‌نمایند و خون را روان می‌دارند مداوا کرد، **چیزهایی** همچون: بزر کرفس و انیسون و رازیانه و پودنه‌ی کوهی و رودخانه‌ای - اگر اینها را نرم بکوبند و با اندکی از آب عسل یا آب نخود سیاه یا آبی که: کرفس، همراه با اندکی از مِشکِطَرامَشیع و عسل را در آن جوشانده باشند- بنوشند؛ و **زن** در **آبِ آبزنی** که: کرفس و کلم و رازیانه و بابونه و سذاب و برنجاسب و اَبهُل (ثمره‌ی سرو کوهی) و پودنه و چیزهای مانند اینها را در آن جوشانده باشند **بنشیند** و ناف و عانه‌ی او با اَفاویه (داروهای خوش طعم که در غذا ریزند، توابل) کِماد (گرم) گردد- که **بقراط** حکیم گفته است که در این (کماد کردن با افاویه)، سود آشکار شگفت‌انگیزی برای روان ساختن خون ماهیانه هست- و این، گفته او است:

«تکمید با اَفاویه، خونی را که [ماهیانه] از زنان روان می‌گردد [اگر بند بیاید] بیرون می‌کشد؛

و در جاهای فراوان دیگری نیز، سودمند است؛ جز اینکه سنگینی‌ای را در **سر** پدید می‌آورد؛ زیرا این افاویه (توابل)، راه‌بندها را - اگر از خلط غلیظی باشند- با ویژگی پاره‌گردانیدنی که در آنها است و با بازگشایِ دهانه‌های عروقی که به‌سبب سردی به‌هم پیوسته‌اند باز می‌نمایند، و درهم‌فشردگی (تکاثف) **زهدان** را با **گرم** گردانیدن و نرم نمودنِ، آن از هم می‌پراکند و با این ویژگیهایی که دارد **غلظت** خون را رقیق می‌گرداند و به‌سبب همین گرم گردانیدنی که در آن است، **گرمی** به‌سوی **سر** بالا می‌رود و سنگینی و سردرد (صُداع) را پدید می‌آورد».

و چون چنین است، پس، افاویه در **روان** گردانیدن خون ماهیانه سودمنداند؛ و **افاویه** عبارت‌اند از: سنبل و سلیخه (یکی از گونه‌های دارچین) و دارچینی و شاخه‌ی بَلَسان و دانه‌ی بَلَسان و بسباسه و جَوزبَوّا (ثمره‌ی درختی هندی به قدر تخم مرغی) و هِیل و قاقُله و قُسط و حَماما و فُقاحِ (شکوفه‌ی) اِدخر و چیزهای مانند اینها، که اگر همه یا برخی از اینها را بگیرید و آنها را نیم‌کوب نمایید و با آب بجوشانید و در کیسه‌ای پشمی بگذارید و در حالی که گرم است چندین بار ناف و عانه [ی زن] را با آن کِماد نمایید، خون [بند آمده‌ی] طمث را روان می‌گرداند؛ که اگر این راهکار نتیجه‌بخش باشد [خوب است]. واگرنه این دارو را که چندوچون آن این است به‌کار بگیرید:

از مِشکطرامَشیع و پوسته‌های سلیخه هرکدام وزن یک مثقال و از بزر کرفس و رازیانه و انیسون و زیره (کمّون) هرکدام وزن یک مثقال و نیم، گندبیدستر و قِنّه هرکدام نیم مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبید گشته و **قِنّه** با آبی که تُرمُس و اَبْهُل را در آن جوشانده باشند سرشته گشته و همگی با هم آمیخته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند و وزن یک مثقال از آن را می‌گیرند و با ناشتا [می‌بلعند] و به‌دنبال آن [وزن دو درهم از آبی را که ترمس و لوبیای قرمز را در آن جوشانده و اندکی از عسل و بزر کرفس و رازیانه و انیسون و فطر اسالیون (بزر کرفس کوهی)] و قَردِمانا را - که از هرکدام از آنها یک جزء را گرفته و نرم کوبیده- ساییده باشند با شرابی کهنه می‌نوشند؛ که این، خونِ ماهیانه [ی بند آمده] را روان می‌دارد.

چندوچون معجونی که خون ماهیانه را روان می‌دارد:

از قسط و رواند چینی و حماما و حرمل و آسارون و سلیخه و مشکطرامشیع هرکدام یک جزء، اُبهُل نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسلی پالوده سرشته

می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال با آب لوبیای قرمز است[1].

و اگر وزن یک مثقال از دِخمِرثا (معجونی ادارآور) را بگیرند و در آبی که لوبیای قرمز و زیره‌ی ساییده را در آن جوشانده باشند بسایند و بنوشند- خون ماهیانه را روان می‌سازد.

چندوچون حبّی که طمث را روان می‌گرداند:

از حَبّ غار یک جزء و از قِنّه نیم جزء [اَبْهُل و مشکطرامشیع هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و داروهای خشک، نرم کوبیده می‌گردند] و با قِنّه سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال تا دو درهم است و پس از [بلعیدن قرص] آب عسل را می‌نوشند.

چندوچون معجونی دیگر که خون ماهیانه را روان می‌دارد:

از قُسط و راوند چینی و حماما و اسارون و حرمله و سلیخه و مشکطرامشع هرکدام یک جزء، ابهل نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسلی پالوده سرشته می‌شوند هر شربت از آن یک مثقال با آب لوبیای قرمز است[2].

چندوچون معجونی که خون ماهیانه را روان می‌سازد:

از اسارون و مشکطرامشیع و اَبهل (ثمر سرو کوهی) دو درهم، انیسون و فَطراسالیون و نانخواه و بزر کرفس و حرمل هرکدام سه درهم، عسل لُبنی یک مثقال[3]، سکبینه و انیسون و اُشه و گاوشیر هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و صمغها در آب سذاب و آب پودنه‌ی رودخانه‌ای خیسانیده می‌شوند و داروهای خشک کوبیده می‌گردند و همگی با هم آمیخته می‌شوند و با عسلی پالوده سرشته می‌گردند؛ هر شربت از آن یک درهم با شرابی کهنه است؛ و اگر اندکی از میسوسن را با شراب به زن بدهید، حیض را روان می‌دارد.

و با آنچه ما یادآور شده‌ایم باید نگاه کنید که: اگر بندآمدن خون حیض تنها به‌سبب راه‌بندی باشد که از خلطی غلیظِ لَزج (چسبنده) پدید آمده باشد **باید ماءالاصول** با دِخمِرثا را بدین‌گونه‌ای که توصیف می‌کنم به زن بدهند:

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه هرکدام هفت درهم، بزر کرفس و

---

۱. این فقره تنها در سزگین، ۱۶۷، آمده است.

۲. این فقره تنها از نسخه‌ی بولاق، ۴۲۶.

۳. بولاق، ۴۲۶، یک درهم و نیم است.

انیسون و رازیانه و شکوفه‌ی اِذخر و ریشه‌ی آن و راسن و قُسط و مشکطرامشیع هرکدام سه درهم، **مصطکی** و سنبل‌الطیب هرکدام یک درهم و نیم [حماما و دارچینی و سلیخه و دانه‌ی بلسان و شاخه‌ی آن هرکدام دو درهم، مویز خراسانی هسته گرفته بیست درهم] گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل از آن باز می‌ماند جوشانده می‌شوند و پالوده می‌گردد و **هر روز** چهل درهم از آن را همراه با وزن یک مثقال **دِحمرثا** و وزن نیم[1] درهم روغن بادام تلخ برمی‌دارند (زن آن را تناول می‌نماید).

که اگر این دارو نتیجه‌بخش باشد [چه بهتر؟] واگرنه باید حبّ مُنْتِن را به او بنوشانند و پس از آن یکی از **ایاره‌های بزرگ** را به او بدهند؛ و نیرومندترین آنها برای این ناهنجاری ایاره‌ی **لوغادیاست** - اگر وزن چهار درهم از آن را بگیرند و آن را در **آبی** که: زیره و پودنه‌ی رودخانه‌ای و مشکطرمشیع را در آن جوشانده باشند بسایند - [و به‌کار ببرند] و همراه با این، فَرزَجه‌های سودمند روان‌کننده‌ی پیشاب و حیض را [نیز،] به‌کار گیرند و **یکی از آنها فرزجه‌ای است که چندوچون آن این است:**

آب سذاب و آب پودنه‌ی رودخانه‌ای را می‌گیرند و تکّه‌ای پشم [گوسفند] را در آن می‌خیسانند و آن را در ابهُل و مشکطرامشیع و حرمل (اسفند) نرم کوبیده‌شده‌ی بیخته‌شده می‌آغازند (آغشته می‌نمایند) و زن آن را بر می‌دارد (در خود می‌گذارد).

فرزجه‌ای دیگر:

یک تکّه پشم را می‌گیرند و آن را در آبی که تُرمُس و افسنتین و سذاب را در آن جوشانده باشند و اندکی از قِنه و لُبنی را با آن آمیخته باشند می‌خیسانند و زن آن را برمی‌دارد؛ و همچنین اگر **مُقل** را در یک‌هاون همراه با آب پودنه و سذاب بسایند و یک تکّه پشم را در آن فرو برند و آن پشم را با اندکی از زراوند طویلِ نرم کوبیده‌شده بیالایند [و زن آن را بردارد] از آن سودمند می‌گردد.

چندوچون فرزجه‌ای دیگر:

از گندبیدستر نیم مثقال، سُک[2] وزن دو حَبّه گرفته می‌شود و با روغن زنبق آمیخته می‌گردند و تکّه‌ای پشم را در آن فرو می‌برند [و در آن می‌خیسانند] و زن آن را بر می‌دارد.

---

۱. بولاق، ۴۲۶، یک درهم ونیم است.

۲. در سزگین، ۱۶۸، به جای سُک، **مسک** است.

چندوچون یکی دیگر:

از مُرّ و پودنه و اَبُهل و سذابِ خشک هرکدام یک جزء، پوسته‌های خشخاش[۱] و کندس هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با آب پودنه و آب سذاب (فیجن، پیم) آمیخته شده و یک تکّه پشم را در آن فرو می‌برند و زن آن را برمی‌دارد.

چندوچون فرزَجَه‌ای دیگر:

[زَهره‌ی گاو را می‌گیرند و آن را با روغن بَلسان می‌آمیزند و تکّه‌ای پشم را در آن فرو می‌برند و زن آن را بر می‌دارد][۲].

چندوچون فرزجه‌ای دیگر:

و اگر زهره‌ی گاو را بگیرید و تکّه‌ای پشم را در آن فرو برید و خیس نمایید و آن را با: خربق سیاه و پیهِ حنظل و ترمُس و افسنتین رومی و اَبُهل - که نرم کوبیده‌شده باشند- بیاغارید و زن آن را بردارد از آن سودمند می‌گردد و خون را حیض را روان می‌دارد.

چندوچون فرزجه‌ای دیگر:

از قِنّه و گندبیدستر و مُرّ و اَبُهل هرکدام یک جزء را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و آن را با زهره‌ی گاو می‌آمیزند و تکه‌ای پشم را در آن فرو می‌برند و زن آن برمی‌دارد که سود شگفت انگیزی دارد و خون حیض را زود روان می‌گرداند.

چندوچون بَخوری که خون حیض را روان می‌سازد:

گندبیدستر و کُندُس و اَظفارالطّیب و شاخه‌ی آن و میعه‌ی خشک و گاوشیر را می‌گیرند و با همه و یا با برخی از آنها بخور می‌نمایند؛ و آن بدین‌گونه که: بخوردان (مِجمَر) را در زیر طشتی (اجانه‌یی) سوراخ‌دار می‌گذارند و زن بر آن می‌نشیند تا بخار به‌سوی زهدان او بالا برود [که تجربه شده است].

چندوچون بخَوری دیگر:

از حرمل و شونیز و عِلْکُ البُطم (سقّز) و مُقل هرکدام یک جزء را می‌گیرند و با نفت می‌سرشند و حبهایی همچون نخود را از آن درست می‌کنند و به‌هنگام نیاز آن را در زیر زن می‌گذارند و او را با آن بخُور می‌دهند؛ و اگر شما زن را از جلو با آن اماله‌ای که آن را برای این

---

۱. بولاق،۴۲۶، به جای خشخاش، حنظل است.

۲. این فقره‌ی میان کروشه تنها از سزگین ۱۶۸، است.

کار توضیح داده‌اند اِماله نمایید برای او سودمند است و خون حیض را روان می‌دارد؛ **و از آن اماله‌هاست این اِماله‌ای که چندوچون موادّ آن این است:**

از ریشه‌ی اِدخر و شکوفه‌ی آن و مشکطرامشیع و اَبْهُل و تُرمُس و سذاب خشک و پودنه‌ی رودخانه‌ای هرکدام پنج درهم را می‌گیرند و همگی را با دو رطل آب تا هنگامی که تنها یک رطل[1] از آن باز می‌ماند می‌جوشانند و یک چهارم رطل از آن را می‌گیرند و از روغن سوسن و روغن ناردین هرکدام نیم اوقیه را می‌گیرند و از مسک و عنبر هرکدام نیم دانگ و از گندبیدستر و زعفران هرکدام وزن یک دانگ را بر آن می‌ریزند و در حالی که نیم گرم است زن را [از جلو] با آن **اماله** می‌نمایند، که این، زود خون حیض را روان می‌سازد؛ و اگر شما زن را با روغن بان و روغن خَلوق (خوش‌بوی) همراه اندکی از مسک و عنبر [از جلو] اماله نمایید از آن سودمند می‌گردد.

و گاهی در مداوای بند آمدن خون حیض از **فَرزَجه‌ای** که از اُشنان فارسی و عاقِرقَرحا و شونیز و اَبهل درست‌شده باشد - هرگاه که نرم کوبیده شوند و با آب سذاب آمیخته گردند و تکه‌ای پشم را در آن فروبرند و زن آن را بردارد- سود می‌برند؛ و اگر این [مواد] را با روغن یاسمین همراه با اندکی از روغن ناردین بیامیزند و اِماله را با آن انجام دهند از آن سودمند می‌گردند و نباید هیچ کدام از **اِماله‌ها** و **فَرزَجه‌ها** را پس از داخل شدن به گرمابه به‌کار بگیرند.

و گاهی در مداوای بندآمدن خون حیض از **فصد** سیاهرگ پایی (صافن) و حجامت بر ساقهای پا - به‌ویژه هنگامی که سبب بندآمدن خون حیض از زن، روان گشتن خون (انبعاثُ الّدم) از سوراخهای بینی باشد- سود می‌جویند.

امّا هرگاه بندآمدن خون حیض به‌سبب **به‌هم پیوستن** (اِندمال) زخمی در کنار دهانه‌های رگهایی باشد که خون ماهیانه از آنها روان می‌گردد، بهبود یافتن آن دشوار می‌شود؛ و چیزی که باید برای **مداوای** آن به‌کار گرفته شود **فَرزَجه‌های** درست‌شده از: پیهِ مرغ و پیه‌ی مرغابی و مغز ساق پای گاو و روغن بنفشه و پیه خوک و چیزهای مانند اینها و **اماله کردن** با این چیزهاست؛ پس **مداوای** بندآمدن خون حیض اگر از سوی **زهدان** باشد با این **چیزهایی** است که بیان کردیم.

---

۱. بولاق، ۴۲۷، نیم رطل است.

و هرگاه **بندآمدن** خون حیض به‌سبب بیماریی در یکی از اندامها همچون: راه‌بندی در کبد یا بیماری‌ای در معده یا سپرز یا دیگر اندامها باشد؛ **مداوای** آن با مداوای آن بیماری و ریشه‌کن کردنِ آن برپایه‌ی آن چیزهایی است که در مداوای آن بیماری در بابِ خودِ آن بیماری ذکر کرده‌ایم؛ ولی اگر بندآمدن خون حیض به‌سبب **فربهی** بیش از اندازه‌ی بدن باشد باید در مداوای آن، **لاغرکردن** بدن را با چاره‌اندیشی‌ای که در جای دیگری جز اینجا یادآور شده‌ایم به‌کار بگیرند؛ چاره‌اندیشی‌ای همچون: ورزشِ سنگین و روزه و کاستن غذا و سبکُ و ساده گردانیدن آن و به‌کارگیری داروهای روان‌کننده‌ی **بلغم** و پس از آن، به‌کار بردن داروهای روان ساز خون حیض از: فرزجه‌ها و مرهمهای و دیگر چیزهایی که به تازگی آنها را ذکر کرده‌ایم.

باب دوازدهم
در مداوای اِختناق[1] رَحِم

هنگامی که بیماری معروفِ به «اختناق رَحِم» (زِهدان) [در زن] پدید می‌آید و بی‌هوش شدنی (غَشیی) از آن رو می‌دهد، باید ماهیچه‌های ساق پا و دیگر اندامهای او را بست و قدمها و دیگر اندامهای وی را به‌خوبی مالش داد و سوراخهای بینی او را با چیزی آکند و مسدود نمود و آب سرد[2] بر چهره‌ی او ریخت و بر او سخت فریاد کشید[و او را با نامش خواند] و با گندبیدستر و کُندس و خردل و فلفل او را به عطسه در آورد و چیزهای بدبوهمچون: **خربق و نفت و قطران و گندبیدستر و پیشاب کهنه و پیاز [و سرگین تازه] و قِنّه‌ی** آمیخته با سرکه را به او بویاند؛ و این همه برای آن است تا این بوها به‌سوی مغز بالا روند و آن را گرم نمایند [و معز با گرم شدنش بتواند] بخارهای سرد را از هم بپراکند و آنها را لطیف گرداند (آب کند) و [نیز بتواند] **زهدان** را به‌سوی پایینِ بکشد و آن را بگستراند و درهم ترنجیدگی‌ای را که برای آن پیش آمده است از هم باز نماید؛ زیرا از ویژگیهای زهدان آن است

---

۱. **اختناق رحم**: بیماری شبیه به **صرع** و غشیِ متناوِب، که بیشتر در زنانی که بی‌نظمی عادت ماهیانه دارند یا در زنان بی‌شوهر پدید می‌آید. (فرهنگ اغراض)

۲. بولاق، ۴۲۷، به جای آب سرد گلاب است.

که: از چیزهای بدبو فرار می‌کند و با آنها به آزار می‌آید و به‌سوی چیزهای خوش‌بو می‌گراید.

و [در راستای همین ویژگیهایی که **زهدان** دارد و برای مداوای بیمار] بایسته آن است که: زن را با روغن یاسمین و روغن خَلوق و روغن معشوق[1] و میسوسن و چیزهای مانند اینها - که اندکی از مِسک را در آنها حلّ کرده باشند - اِماله نمایند و او را بانَدّ (چوب خوشبو) و عنبر بخور دهند و [باز] همه‌ی اینها برای آن است تا [این چاره‌اندیشی‌ها] زهدان را پایین بیاورد و درهم فشردگی آن را سست گرداند و از هم باز نماید و مَنیهای خشک گشته در آن را آب گرداند؛ و نیز، نیم درهم گاوشیر و یک درهم گندبیدستر و یک درهم قِنّه را با شرابی ریحانی به او بنوشانند.

و اگر زِبْلی (مدفوعی) بند آمده در اینجا (روده‌های بیمار) باشد، باید اِماله نرمی را که: زیره و سذاب و جز اینها را - از آن چیزهایی که بادها را از هم می‌پراکنند و طبیعت را نرم می‌کنند - در [آب] آن جوشانده باشند به‌کار بگیرند تا روده بر زهدان فشار نیاورد.

که اگر بیمار با این چاره‌اندیشی‌ها بهبود بیابد [که خوب است] وگرنه باید ابزارهای حجامت را همراه با آتش - بدون شکافتن - بر پایین ناف و بیخ رانها بگذارید و **فَرزَجَه‌های** درست‌شده با: بوره و زیره را - که هر دو کوبیده شده و با عسل پالوده‌ای سرشته شده باشند - به‌کار بگیرید.

و اگر پدیدآمدن این ناهنجاری [در زن] به‌سبب نداشتن جماع و یا به‌سبب گذشتن زمان فراوانی بر انجام ندادن آن باشد، باید به **ماما** دستور داده شود که انگشت خود را در یکی از روغنهای خوش‌بوفرو برد و آن را در زهدان فرو کند و آن جای [جماع] را با آن بخاراند که این، جای جماع را می‌گیرد و منی را گرم و آبکی می‌سازد و آن را فرو می‌ریزد و زن از آن، آسایش و آرامشی می‌یابد.

و هنگامی که زن از بی‌هوش شدن بهبود می‌یابد، شراب آمیخته با آبی را که افسنتین [یا شراب افسنتین] و اندکی از میسوسن را در آن پخته باشند به او بنوشانید و او را در آبزنی که: بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب و سعتر (آویشن) و برگ غار و مرزنگوش و شیح و شاهدانه را در آبِ آن جوشانده باشند بنشانید؛ و **این نشاندن پس از آن باشد** که راسته کمر (قَطَن) و تهیگاه (خاصره) و پیرامون ناف او را با **روغن زنبقی** که گندبیدستر و یا فربیون را در آن ریخته

---

۱. پیش از این هم گفته ام که: در منابع در دسترس توضیحی برای «روغن معشوق» نیافتم.

باشند چرب کرده باشند؛ سپس او را از آن آب بیرون بیاورید. و هنگامی که آرام می‌گیرد او را با اندکی از مغز نانِ سبوس نگرفته (خبز خشکارد) که در آبِ گوشتِ تیهو یا دّراج ترید (ترید) شده و کوبیده گشته باشد و در آن آبِ گوشت، زیره و دارچینی و خولنجان و چیزهای مانند اینها را ریخته باشند، تغذیه نمایید.

و هنگامی که سه یا چهار روز بر نوبت [غَشْی] می‌گذرد و نیروی [بدنی بیمار] برمی‌گردد باید به معالجه‌ی کامل بیمار بپردازید و آن بدین‌گونه که: بدن او را با حَبّ اصطمخیقون و حبّ مُنِتن و ایاره‌ی لوغادیا و اَیاره‌ی روفس و مترودیطوس پاک گردانید و به او دستور دهید که: گاه‌گاهی با آبی که شویت آمیخته با عسل را در آن پخته باشند - پس از پر شدن از خوراک- قی کند.

و هنگامی که دانستید که بدن او پاک شده است، روز در میان او را با ایاره‌ی فیقرا [ی آمیخته] با آب عسل یا سکنجبین درست‌شده با سرکه‌ی عنصل غرغره دهید و پس از آن وزن یک مثقال از معجون دِحمَرثا و یا [معجون] غیاثی را که همان معجون معروف به سوطیر[1] است و یا از [معجون] کاکنج را با آبی که بزر کرفس و انیسون و رازیانه را در آن جوشانده باشند به او بدهید؛ و گاهی وزن یک درهم از [تریاق] مترودیطوس و گاهی وزن نیم مثقال از تریاق کبیر به او داده شود.

و اگر ماءالاصولی را که در باب بندآمدن خون حیض آن را وصف کرده‌ایم همراه با دِحمرثا یا روغن کرچک به این زن بیمار بدهید از آن، سود می‌برد و او همراه با آن، فرزجه و مرهمهای گرم کننده‌ی نرم‌کننده را به‌کار بگیرد و گاه گاهی اماله‌ی گرم‌کننده‌ی خاموش‌کننده را انجام دهد؛ و به دارندگان این بیماری دستور داده شود تا ورزش کنند و مالش دادن را به‌کار بگیرند و در گرمابه‌های گوگردی و قیری بنشینند و [شما هم] آنان را با چاره‌اندیشی ساده و آسان‌کننده (لطیف) چاره‌جویی نمایید، و در هیمن راستا، غذای آنان را از گوشت: پرندگان و دست و پای بزغاله‌های درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده و آش زیره بریان کرده در تابه و کباب و غذاهای درست‌شده با دیگ‌افزارهای نرم و نازک‌کننده همچون: زیره و کَرَویا و دارچینی، فراهم نمایید و آنان را از غذاهای سنگینِ سرد بازدارید.

---

۱. نام این معجون در بولاق، ۴۲۸ «سوطیر» و در سزگین، ۱۷۱، چیزی مانند «سوطرنیا» است که در منابع دردسترس هیچ کدام از آنها پیدا نشد.(مترجم)

و اگر این بیماری به **درازا بکشد** و سبب آن بندآمدن خون حیض باشد، باید **رگِ صافن** زن را بگشایند و این رگ گشودن باید در آغاز بیماری و هنگامی باشد که شما نشانه‌های چیرگی خون [بر بدن] همچون: بزرگی نبض و پُری رگها و سرخ گشتن چهره و بدن را می‌بینید؛ که در این حالت باید به او دستور دهید که: رگ صافن یا باسلیق را بگشاید و بر راسته‌ی کمر و نرمی شکم (مَراق البَطن) و ساقهای پا حجامت نماید و در این هنگام او را از خوردن چیزها گرم‌کننده باز دارید.

و هنگامی که این بیماری (اختناق رَحِم) برای **زنی باردار** پیش می‌آید نباید روان گردانیدن شکم و فصد را به‌کار گیرد، ولی اگر در بدن او گرمی‌ای نباشد به او دستور دهید که با روغنهای گرم‌کننده‌ی پراکنده‌ساز همچون: روغن سوسن و بان و روغن خَلوق (نوعی از بوی خوش که خلاق هم گفته می‌شود) و چیزهای مانند اینها خود را چرب نماید.

و گر زنِ ناخوش دوشیزه (بِکر) باشد باید ازدواج کند و اگر دیرزمانی بر جماع نکردن با او گذشته باشد باید با او جماع شود؛ زیرا جماع منیِ بند آمده در جایگاه‌های منی را تهی می‌گرداند و راه‌بندهای پدیدآمده از این بندآمدن را باز می‌گشاید و آنها را از میان می‌برد.

چندوچون فَرزَجه‌ای که برای مداوای این بیماری سودمند است:

از پیهِ مرغابی سه اوقیه، پیه مرغ و پیه بز نر و روغن بلسان و روغن سوسن سه اوقیه، زعفران و سنبل‌الّطیب و مصطکی و حماما هرکدام یک اوقیه، موم، شش اوقیه گرفته می‌شود و داروهای خشک را می‌کوبند و موم را با روغن آب می‌نمایند و داروها را بر آن می‌ریزند و فرزجه‌ای با آن آغشته می‌نمایند و زن آن را بر می‌دارد.

چندوچون فرزجه‌ای دیگر که برای این بیماری سودمنداست:

از پیه مرغابی و روغن ناردین و ضمع بادام هرکدام شش اوقیه، زعفران و میعه‌ی خشک[۱] هرکدام سه اوقیه، موم سفید هشت اوقیه [باز هم زعفران سه مثقال[۲]] گرفته می‌شود و **موم**؛ با پیه و روغن آب می‌گردد و **داروهای** خشک را پس از آن که نرم می‌کوبند و می‌بیزند با آن آغشته وتر می‌نمایند و فرزجه‌ای را با آن می‌آغالند و آن را به‌کار می‌گیرند (زن آن را بر می‌دارد).

---

۱. بولاق، ۴۲۹، «میعه‌ی سایله» است.

۲. این مورد تنها در بولاق، همان، آمده است.

چندوچون مرهمی سودمند برای این ناهنجاری:

از زیره و قِردمانا و بزر کرفس هرکدام یک جزء، بوره و فلفل هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و مومی به وزن پنج درهم گرفته شده و از روغن یاسمن و پیه مرغ هرکدام یک اوقیه را می‌گیرند و پیه و موم را همراه با روغن ذوب می‌نمایند و داروهای خشک را بر آن می‌ریزند و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند و زِهار را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر:

از مُقل کبود و صبر [و آویشن] و میعه سایله و لادن و دانه‌ی غار و سِیسالیوس هرکدام پنج درهم، مصطکی و حماما و زعفران و سنبل هرکدام یک درهم[۱]، اَشه و مُرّ هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و آنچه از اینها کوبیدنی باشد کوبیده می‌گردد و آنچه آمیختنی باشد با روغن ناردینِ [رازقی] و روغن کرچک، آمیخته می‌شود و داروها را با آنها می‌آمیزند و زهار و پایین ناف را با آن مرهم می‌گذارند.

و مرهم زَنبق (فیلگوش) اگر با روغن بابونه یا روغن شویت یا روغن سوسن آمیخته شود برای این ناهنجاری سودمند است.

چندوچون مرهمی که برای این بیماری سود دارد:

از بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاست و مرزنگوش و افسنتین رومی و شیحِ ارمنی و پودنه‌ی کوهی و شویت و حند قوقی (نوع از یونجه) و نمّام و بزر کرفس و انیسون و بزر رازیانه و حُلبه و بزر کتان هرکدام یک کفِ دست گرفته می‌شود و همگی آنها با آبی بیشتر از آنچه همه‌ی آنها را بپوشاند به‌خوبی پخته می‌گردند و از آب آن، چهار اوقیه را بیرون می‌آورند و از روغن خَلوق و روغن بابونه و روغن شویت هرکدام نیم اوقیه را بر آن می‌ریزند و در حالی که نیم گرم است زن را از جلو با آن اِماله می‌نمایند [که به‌خواست خدا سودمند است].

باب سیزدهم
در مداوای بادکردگی (نفخ) و بادهای پدیدآمده در زهدان

امّا [در مداوای] بادکردگی و بادهای پدید آمده در زهدان، باید به دارنده‌ی آن اندکی از گوارشیِ زیره داده شود و از هرکدام از: بزر کرفس و انیسون و رازیانه و نانخواه و فطراسالیون و

---

۱. بولاق، همان، دو درهم است.

قِردِمانا و بزر سذاب اندکی را به او بدهند؛ بدین‌گونه که: از هرکدام از آنها جزئی را بگیرند و نرم بکوبند؛ **هر شربت** از آن وزن یک مثقال با شراب ریحانی کهنه است؛ و [نیز،] نیم درهم تا نیم مثقال از سِجزینا (شجرینا)، با آبی که: قردِمانا و بزر کرفس و نانخواه را در آن پخته باشند به او داده شود و پایین ناف و عانه‌ی او را با روغن شویت و روغن سذاب چرب نمایند؛ که اگر اینها شما را به آنچه می‌خواستید رساندند [که خوب است] وگرنه از گاو شیر، نیم درهم و از گندبیدستر و ادار شتر هرکدام یک دانگ و نیم[1] را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و آن را با شرابی کهنه یا شراب کشمش و عسل خالص به او می‌نوشانند و اِماله و فرزجه‌های سودمند برای آن را به‌کار بگیرند.

و این چندوچون موادّ اِماله‌ای است که برای بادها [ی زهدان] سودمند است:

از بابونه و شویت و مرز نگوش و برنجاسب و افسنتین و نمّام (سیسنبر) و شیح و سذاب و بزر کرفس و رازیانه و انیسون و کمون و نانخواه و حرمل و مُرّ و مَرو ماحوز و حزاء (زوفرا، دینارویه) هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز را می‌گیرند و آنها را خوب با آب می‌پزند و از آب آن یک چهارم رطل را می‌گیرند و از روغن یاسمین و روغن ناردین و روغن قسط هرکدام سه درهم را فراهم می‌آورند و آنها را با هم می‌آمیزند و زن را از جلو با آن اماله می‌نمایند؛ و [نیز] زن درآبی که: اکلیل‌الملک و شیح و برنجاسب و نمّام و مرز نگوش و سذاب و کرفس و برگ نارنج و برگ شاهدانه وچیزهای مانند اینها را جوشانده باشند بنشینند و زهدان را با این داروها مرهم بگذارد.

و اگر وزن یک درهم از **دحمَرثا** (معجونی سودمند برای بسیاری از بیماریها) را همراه با آبی که: زیره و افشره‌ی سذابِ تر و تازه را در آن جوشانده باشند بگیرند و به بیمار بنوشانند، نیز برای این بیماری سودمند است؛ و بهتر است ابزارهای حجامت را با آتش بر پایین ناف بگذارند و اگر آن با دگردگی با این داروها از میان نرفت، بهتر آن است ایاره‌ی فیقرا و حَبّ مُنتن را به آن زن بنوشانند که این، برای [این بیماری] سودمند است.

و اگر دانستید که این بیماری به‌سبب پاره‌ی خون بسته‌ای (عَلَق) است که دهانه‌ی زهدان را بسته است باید به **ماما** دستور دهید که دست خود را با خطمی و روغن کنجد

---

۱. سزگین، ۱۷۲، هرکدام یک چهارم درهم است.

بیندایند و داخل زهدان کند و آن خون بسته را بیرون بیاورد؛ و [به دنبال آن] **دهانه‌ی زهدان** را از **بیرون** با **این مرهم که چندوچون** موادّ آن این است مرهم بگذارند:

انجیر خشک را می‌گیرند و آن را خوب می‌کوبند و با شیر تازه دوشیده [و اندکی از مُقل] سرشته می‌نمایند و از آن **فرزَجَه‌ای** را درست می‌کنند و زن آن را بر می‌دارد و برای **خون بسته** و موادّ غلیظ بندآمده در زهدان، با این **اماله‌ای** که چندوچون موادّ آن این است او را اِماله می‌نمایند:

از بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب هرکدام وزن ده درهم، شویت و نمّام و شیح ارمنی هرکدام چهار درهم، ریشه‌ی مهک و بنفشه‌ی خشک هرکدام پنج درهم، فراسیون و مشکطرامشیع و بزر کتان و شنبلیله هرکدام سه درهم، مُرّ یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز می‌ماند جوشانده می‌شود و پالوده می‌گردند و **سی درهم** از آن را همراه وزن پنج درهم روغن زنبق و روغن خَلوق می‌گیرند و از جلو (زهدان) زن را با آن اماله می‌نمایند [که این، به‌خواست خدا]، سودمند است.

باب چهاردهم
درباره‌ی مداوای ورم (آماس) گرم پدیدآمده برای زهدان

و هرگاه آماسی گرم در زهدان پدید آید، رگ باسلیق دارنده‌ی آن را بگشایید و به‌اندازه‌ی نیاز و به اندازه‌ای که سنّ بیمار و وقت پیش‌رو و نیروی بدن [و چیزهای مانند اینها] آن را تاب می‌آورد از او خون بیرون بریزند و به او شراب بنفشه و جُلّاب همراه با بزر قطونا[1] بدهید و پس از آن او را با گوشت جوجه‌ی مرغ درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده و یا با قطف و خُبّازی یا چغندر و نیز، تخم مرغ نیم پز بدهید و ناف و **عانه‌ی** او را با این **مرهمی** که چندوچون آن این است مرهم بگذارید:

از: آرد جو و آرد باقلا و خطمی و بنفشه هرکدام یک درهم، کافور یک چهارم[2] درهم، گرفته می‌شود و همگی با آب گشنیز و هندبا سرشته می‌گردند و عانه را با آن مرهم می‌گذارند و

---

۱. بولاق، ۴۳۰، به جای بزر قطونا، بیدمشک (خلاف) و آب بقلة‌الحمقاء است.

۲. بولاق، همان، دو درهم است.

فرزجه‌های خیسانیده شده در قیروطی درست‌شده از موم و روغن بنفشه و آب عِنب‌الثّعلب و آب عصاالرّاعی را در او به‌کار می‌برند؛ و هنگامی که مرهم شل و نرم می‌گردد بهتر است بر ناف و عانه و پشت بیمار روغن بنفشه و گُل‌سرخ را بچکانند [و آنها را مالش دهند].

و اگر در آن **آماس**، همراه با سرخی، **سفت و سختی‌ای** (صلابتی) باشد، **جای آماس** را با آرد جو و بزرکتان و غبار آسیاب سرشته‌شده با **آبی** که اکلیل‌الملک و میپختک و زرده‌ی تخم مرغ برشته شده‌ی ساییده شده با روغن گُل‌سرخ را در آن پخته باشند، **مرهم بگذارید** و بیمار را در **آبزنی** که اکلیل‌الملک و بنفشه و شنبلیله و بزرکتان و برگ خطمی و خُبّازی را در آب آن جوشانده باشند، بنشانید.

و اگر زن بیمار، سوزش و گرمایی را در جای آماس احساس می‌کرد باید روغن ناب گل سرخی را که با سفیده‌ی **تخم** مرغ و پیه مرغ و آب زبان‌بره و آب گشنیزِتر و آب جو و روغن گُل‌سرخ به‌هم زده شده باشند در **زهدان** او بچکانند و اگر درد آرام نگیرد آن رگی را که در زیر زانو (مَأبض) است بگشایید و با داروهایی که یادآور شده‌ایم اندکی از **افیون** و آبی را که پوسته‌های خشخاش را در آن جوشانده باشند بیامیزید؛ و [نیز،] شیاف سفید حل شده با شیر زن دارای دختر را همراه اندکی از آب شنبلیله، در آن بچکانید.

و هنگامی که درد آرام گرفت و آماس از هم پراکنده گردید باید **ناف** و **عانه** با مرهمی درست‌شده از: بابونه و اکلیل‌الملک و خطمی و بزرکتان - که همگی نرم کوبیده شده و با روغن بنفشه و برخی موم، سرشته شده باشند- مرهم گذاشته شوند و روغن خیری یا روغن سوسن آمیخته‌شده با روغن بنفشه در زهدان ریخته شود.

و اگر همراه با **آماس**، **نه گرمای** سختی و نه **دردی** باشد ولی مادّه‌ی بیماری دارای ستبری (غلظت) و آماس، سفت و سخت باشد؛ بهتر است روغن گُل‌سرخ آمیخته شده با اندکی از مرهم باسلیقون و روغنِ سوسِ (شیرین بیان) به‌هم زده شده با آبی که بابونه و اکلیل‌الملک و بزرکتان را در آن جوشانده باشند -پس از اینکه پشت و عانه [ی زن] را با روغن شویت یا روغن سوسن همراه با موم چرب می‌نمایند- در زهدان او بچکانند؛ که این از آن چیزهایی است که آماس را نرم نموده و [اگر خدا بخواهد] آن را از هم می‌پراکند.

باب پانزدهم
در مداوای غدّه‌های چرکین (دُبیله‌ها) و دُمَلهای زهدان

و هرگاه آماس گرم به‌سوی گِرد آوردن چرک سفید (مِدّه) رفت و به‌گونه‌ی یک دَمل درآمد باید **عانه** با مرهمهای پزنده‌ی نرم‌کننده همچون این **مرهمی** که چندوچون آن این است مرهم گذاشته شود:

از شنبلیله و بزر کتان هرکدام یک درهم[1]، خطمی و آرد جو، هرکدام شش درهم، فَضله‌ی کبوتر دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با افشره‌ی انجیر سفید پخته شده، سرشته گشته و آنجا را از فاصله‌ی میان ناف و عانه که می‌دانند در آنجا آماسی هست با آن، مرهم بگذارند.

چندوچون مرهمی دیگر که سودمندی فراوانی دارد:

از شنبلیله و بزر کتان و بابونه و اکلیل‌الملک و خطمیّه و آرد جو و بزر کلم [و بزر مُرّ] هرکدام ده درهم[2] [بنفشه‌ی خشک و ریشه‌ی خطمی و آرد باقلی و مُقل هرکدام هفت درهم]، راتینه (رتیبانه، صمغ کاج) و اُشه و فَضله‌ی کبوتر هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و صمغها با آب گرم حل می‌شوند و همگی با هم آمیخته شده و با **افشره‌ی** (عصیر) انجیر پخته شده و روغن کنجد و پیهی - که یک عدد موم (شمع) به‌اندازه‌ی یک سوم روغنها در آن ذوب شده باشد- سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی مرهم درآورده گشته و جای آماس را با آن مرهم می‌گذارند که این، آماس و غدّه چرکین را می‌ترکاند و چرک را بیرون می‌ریزد.

و اگر شما **فرزَجَه‌ی** خیسانیده شده در لعاب بزر شنبلیله و بزر کتان و بزر مُرّ و شیره انجیر و روغن حیوانی و پیه مرغابی را به‌کار بگیرید دُمل را می‌پزد و نرم می‌سازد و چرک غدّه‌ی چرکین را پخته گردانیده، بیرون می‌ریزد؛ و [نیز،] فرزَجه‌ی درست‌شده از سقّز و زوفا و روغن [حیوانی]، دمل را می‌ترکاند و چرک را بیرون می‌ریزد.

و اگر آماس در دهانه‌ی زهدان بوده و نترکیده باشد باید با آهن (چاقو) معالجه گردد

---

۱. بولاق، ۴۳۱، چهار درهم است.

۲. بولاق، همان، هفت درهم است.

(شکافته شود).

و هرگاه **دُمل منفجر گردد** (بترکد) و ترکیدن آن **به‌سوی زهدان** باشد، باید روغن بنفشه همراه با آب نیم گرم (فاتر) و روغن گاو را در زهدان بریزند تا چرکِ را پاک گرداند سپس با روغن گل سرخی که مرهم باسلیقون و روغن گاو را با آن آمیخته باشند اِماله گردد؛ و اگر چرک این دُمل، بدبو و یا همچون آبِ گوشت باشد، باید با چیزهای به‌هم آورنده (قابضه) اِماله شود؛ و این **چندوچون** [موادّ] **اماله‌ای است** که برای این ناهنجاری سودمنداست:

از برنج فارسی و عدس پوست گرفته هرکدام ده درهم، گلنار و پوسته‌های انار و دانه‌ی مُورد و میوه‌ی درخت گز و جفت بلوط هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی با آبی بیشتر از آنچه آنها را در زیر خود فرو پوشد، تا هنگامی که پخته می‌شوند جوشانده می‌گردند و از این آب، **سی** درهم را می‌گیرند و نیم اوقیه روغن ناب (خالص) گُل‌سرخ را بر آن می‌ریزند و زن را از جلو با آن اِماله می‌نمایند که سودمند است؛ و اگر چرک به‌سوی پیشابدان رفته باشد باید به دارنده‌ی آن، این **دارو** را که چندوچون آن این است بدهند:

از بزر خربزه و خیار و کدو و خشخاش هرکدام یک جزء را می‌گیرند [و از صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و ربّ سوس هرکدام یک چهارم جزء را] و همگی را نرم می‌کوبند و سه درهم از آن را با شراب خشخاش می‌نوشند.

چندوچون سفوفی سودمند برای این بیماری:

از بزر قطونا و مغز تخمه‌ی کدو و مغز تخمه‌ی خربزه هرکدام یک جزء و از نشاسته و کتیرا هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی به جز بزر قطونا - که آن کوبیده نمی‌شود- نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن سه درهم با شیر بز است که سودمند است.

و اگر آن چرک به‌سوی **روده‌ی** راست برود، باید **بیمار** با **اِماله‌ای** که **موادّ** آن از: عدس و برنج و زواید قیف‌مانند انار (اقماع الرّمان) و گِل ارمنی و روغن گُل‌سرخ و سفیداب و دمَ الاَخوین و صمغ عربی و نشاسته و زرده‌ی تخم مرغ آب‌پز شده با سرکه‌ی انگوری و چیزهای مانند اینها گرفته شده باشد اِماله گردد، که این - به‌خواست خدا- سودمند است.

باب شانزدهم
در مداوای آماسهای سخت (صُلب) پدید آمده در زهدان

و اگر آن **آماسی** که در زهدان پدید آمده است از آماسهای **سفت و سخت** باشد در معالجه‌ی آن باید **داروهای** نرم‌کننده و پراکنده‌سازی همچون: روغن شنبلیله و روغن شویتی که پیه مرغ و مرغابی را در آن آمیخته باشند به‌کار بگیرند و آن [زهدان] را با آبی که: بابونه و اکلیل‌الملک و برگ خطمی و خبّازی و بنفشه را در آن جوشانده باشند گرم کنند (کماد نمایند) و با مرهم دیاخیلونِ آب شده با اندکی از روغن سوسن و پیه مرغابی‌ای که با اندکی از خطمی و آرد حُلبه آمیخته شده باشد، مرهم بگذارند؛ و اگر شما **فرزَجَه‌ی** خیسانیده شده در روغن ناردین و پیه مرغابی‌ای که مرهم **دیاخیلون** را با آن آمیخته باشند - در حالی که نیم گرم است- برای آن به‌کار بگیرید سودمند است.

چندوچون فرزجه‌ای دیگر:

از مرهم دیاخیلون و مرهم باسلیقون و پیه مرغ و مرغابی و مغز ساق گاو و روغن [شیر] گاو و میعه‌ی‌تر و صمغ بادام و روغن ناردین هرکدام یک جزء و مُرّصافی نیم جزء و زعفران یک چهارم جزء گرفته می‌شود و پیه‌ها با روغن، ذوب شده و باهم کوبیده می‌گردند و این همه را گِرد می‌آورند و فرزجه‌ای از پشم سفید را در آن می‌خیسانند و زن آن را برمی‌دارد.

چندوچون فرزجه‌ای دیگر:

از قِنّه و مُقل و راتینه و سکبینه و پیه مرغابی و پیه مرغ و مغز ساق گاو هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و صمغها با آب گرم حل می‌شوند و پیه‌ها ذوب می‌گردند و داروها با آن آمیخته گشته و فرزجه‌ای از آن درست می‌شود و زن، آن را برمی‌دارد.

چندوچون یکی دیگر:

از مغز ساق گوزن[1] و پیه آن و پیه خرِ وحشی و پیه مرغابی و روغن بَلَسان و روغن سوسن و **موم سفید** به‌اندازه‌ی یک چهارم روغن، زهره‌ی ماهی شبوط و لعاب بزر قطونا و شنبلیله و بزر کتان [به اندازه مورد نیاز] گرفته می‌شود و موم با پیه‌ها آب شده و کوبید می‌گردد و لعابها و زَهره، با آن به‌هم زده می‌شوند و فرزجه‌ای را در آنها می‌خیسانند و به‌کار گرفته می‌شود (زن آن

---

۱. سزگین، ۱۷۶، مغز ساق گاو است.

را برمی‌دارد) [که به‌خواست خدا سودمند است] و نیز، [زِهار زن] با این **مرهمی** که چندوچون آن این است مرهم گذاشته می‌شود:

از بزر کتان و بزر کلم و بزر شنبلیله و ریشه خطمی هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و اینها کوبیده گشته و بیخته می‌شوند و با روغن سوسن و موم سفید و شیره‌ی انجیر (شیَرجِ‌تین) همراه با مغز سابق گاو و روغن شیرگاو سرشته می‌شود [و زهار را با آن مرهم می‌گذارند که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون مرهمی دیگر که برای این ناهنجاری سودمنداست:

از زوفا و نَطرون هرکدام یک جزء[1]، راتینه و قِنّه هرکدام یک چهارم جزء گرفته می‌شود و **صمغها** با آبی که انجیر سفید و شنبلیله را در آن جوشانده باشند آب می‌گردند و داروها را در حالی که نرم کوبیده شده‌باشند بر آن می‌ریزند و جای ناهنجاری را با آن مرهم می‌گذارند؛ و هنگامی که مرهم را برمی‌دارید ناف و زهار را با پیه‌ها و روغنهای نرم‌کننده چرب نمایید و **زن** را در آب آبزنی که شویت و زیره و کلم و اکلیل‌الملک و ریشه‌ی خطمی و گل سوسن و بنفشه‌ی خشک وتر را در آن جوشانده باشند بنشانید و بهتر است که آن آب گرمای میانه‌ای داشته باشد که این، [اگر خدا بخواهد] سودمند است [و خدا داناتر است].

باب هفدهم
در معالجه‌ی سرطان پدیدآمده در زهدان

[باید دانست که:] **سرطان** در زهدان یا در هرکدام از اندامها درون شکمی (احشاء) باشد هیچ بهبودیی برای آن نیست ولی ما باید چیزی را برای آن توصیف کنیم تا دردِ پدیدآمده از آن را آرام سازد و دارنده‌ی آن را - به‌اندازه‌ی توانایی که داریم- با چاره‌اندیشیی چاره‌جویی کنیم که نگذارد که سرطان افزوده شده و بزرگ گردد.

و از **چیزهایی** که درد آن را آرام می‌نماید و تا اندازه‌ای آن را از هم می‌پراکند آن است که زن در **آبی** که خطمی و شویت و حُلبه و بزر کتان و اکلیل‌الملک را در آن جوشانده باشند بنشیند و جای سرطان با این **مرهمی** که چندوچون موادّ آن این است مرهم گذاشته شود:

---

۱. بولاق،۴۳۲، نیم جزء است.

از حُلبه (شنبلیله) و بزر کتان و بزر کلم و بنفشه‌ی خشک و حَبّ‌الغار و راتینه هرکدام ده درهم، بابونه و اکلیل‌الملک [و فطراَسالیون و آرد باقلا و مُقل] هرکدام پانزده درهم، میعه‌ی خشک و صندل سرخ و ریشه‌ی خطمی و شویت هر یک شش درهم، ریشه‌ی کلم نبطی و برگ آن هرکدام هفت درهم، انجیر بزرگ شیرین بیست عدد گرفته می‌شود و یک شبانه‌روز در میپختک خیسانیده می‌شوند و داروهای خشک، نرم کوبیده گشته و صمغها در آبی که شنبلیله را در آن جوشانده باشند حل می‌گردند و انجیر خیسانیده شده را نرم می‌کوبند و از روغن سوسن و روغن کنجد (شیرج، شیره) و پیه خوک و پیه مرغابی (اِوَز، وزّه) هرکدام ده اوقیه[1]، موم سفید نیم رطل گرفته می‌شود؛ و **موم** با روغن و پیه‌ها آب می‌گردد و داروها را با آن می‌آمیزند و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند و جای سرطان را با آن مرهم می‌گذارند؛ که این، درد را آرام می‌سازد و آماسهای سخت و سِفت را نرم نموده از هم می‌پراکنند.

چندوچون مرهمی دیگر:

از خرمای **هیرون**[2] یک چهارم رطل، زرده‌ی دو عدد تخم مرغ که در روغن بنفشه و اندکی از خطمی و آرد جو ساییده شده باشند گرفته می‌شود، **خرما**، در اندکی از لعاب بزر کتان و آب شنبلیله سایید می‌گردد و پالوده می‌شود و دیگر داروها را بر آن می‌ریزند و به‌گونه‌ی مرهم در می‌آید و جای درد را با آن مرهم می‌گذارند که این، درد سختِ زهدان را آرام می‌گرداند؛ و از **چیزهایی** که سفتی و سختی را نرم می‌کند و درد را آرام می‌سازد برگ **تازه‌ی خطمی** نرم کوبیده شده‌ای است که اندکی از روغن مرغابی و صمغ بادام را با آن آمیخته باشند.

و **فرزَجه‌ی** درست‌شده از پیه مرغابی و شیره‌ی لادَن (ترینه‌ای خوش‌بوی ساق درختی کوهی) که هر دو ذوب شده باشند، اگر زن آن را بردارد سود آشکاری از آن می‌برد و **قیروطی** درست‌شده از ته‌نشین روغن زیتون و موم اگر در آوندی مسینه همراه با شراب جوشانده شوند و فرزجه‌ای را در آن فرو برده و بخیسانند و زن آن را بردارد از آن سودمند می‌گردد.

چندوچون فَرزَجه‌ای دیگر:

از زوفای‌تر و شیر زنی که به دختر شیر می‌دهد و اندکی از زعفران- هرکدام به‌اندازه‌ی

---

۱. بولاق، همان، یک رطل است.

۲. تمر هیرون - بر وزن **بیرون** - نوعی از خرما و گویند که مراد از آن قَسْب (خرمای خشک) است.

نیاز- گرفته می‌شود و فرزجه‌ای را در آن می‌خیسانند و زن آن را به‌کار می‌برد.

و دارنده‌ی این بیماری باید از غذاهای گرم و غذاهای تولید کننده‌ی سودا، بازداشته شود و با غذاهای **بهینه** کیموسی همچون: نان خشکارد پاک کرده (نان درست شده از آرد سبوس-دار پاک شده) و گوشت بزغاله و گوشت پرندگانی که گوشت آنها زودگوار است و کاهوی پرورده و هندبای پرورده و طرخشقوق (تلخ شکوگ، خُرفه، بقلة الحمقاء) و قطف و چغندر و اسفناج و چیزهای مانند اینها تغذیه گردد و از **میوه‌ها:** انجیر و انگور و بادام و آلوی شیرین و سیب شیرین و بادام و زردآلو (مِشمِش) و موز و مویز طایفی و کشمش را بخورد.

و **برخی از پیشینیان** گفته‌اند که آن ته نشینهایی که در دیگهای گرمابه‌ها گرد می‌آیند اگر کوبیده گردند و با روغن گُل‌سرخ و موم آمیخته شوند [و تا] ایستایی (قَوامی) [برای آن] پدید می‌آید [به‌هم زده شوند] و زهدان را از بیرون با آن مرهم بگذارند، برای سرطانی که در زهدان باشد سودمندی آشکاری دارد.

و هنگامی که **درد** برانگیخته و سخت می‌گردد باید [زهدان] بابقله‌ی یمانیّه و [گل و ساقه‌ی] خطمی تازه‌ای که هردو تا پختن با آبِ عسل پخته شده باشند و سپس با اندکی از روغن گُل‌سرخ ساییده شده باشند مرهم گذاشته شود.

و همچنین اگر **خشخاش** تَر و تازه همراه با گشنیزتر و تازه و عصاالرّاعی و عنب‌الثّعلب؛ نرم کوبیده شوند و با **روغن** گُل‌سرخ آمیخته گردند و با آب نیم گرم و روغن گُل‌سرخ و شیرزن و آب بقلة الحمقاء و آب گشنیز تر، زن را از جلو با آن اماله نمایند برای این بیماری سودمند است و از آنهایی است که درد را آرام می‌سازد.

و اگر همراه با آن (درد)، خون هم [از زن] بیرون بیاید، بهتر است با عصاره‌ی شِنگ و گِل ارمنی و سفیدابِ [سربِ آمیخته] با آب زبان‌بره از جلو اِماله گردد که به‌خواست خدا سودمند است.

باب هجدهم
در مداوای بیماری معروف به « رَجا » (بزرگ شدن بدون آبستن شکم زن) و « قَبّ » (باریک شدن کمر و لاغر شدن شکم زن)

از آنجا که این دو بیماری از سفتیی (صلابتی) که برای **زهدان** و دهانه‌ی آن رخ می‌دهد

پیش می‌آیند در **معالجه‌ی آنها** به داروهای نرم‌کننده‌ی پراکنده‌ساز همچون آن داروهایی که آنها را برای مداوای سفتی زهدان یادآور شده‌ایم نیاز است؛ و اگر همراه با این بیماری روان گشتن خون هم پیش آید، بهتر است با آن چیزهای **بندآورنده‌ی خونی** که ما آنها را ذکر کرده‌ایم معالجه گردد.

و **کسانی** گفته‌اند که: **رجا**، تکّه‌ای گوشت است که در لایه‌های زهدان به وجود می‌آید، و آنان بیش از یک زن را دیده‌اند که:همچنان که جنینی را انداخته باشد تکه‌ای گوشت را انداخته است؛ و چون دانستی که این [بیماری] چنین است، باید دارنده‌ی چنین یماری‌ای را با چیزهایی که جنینهای مُرده را بیرون می‌اندازند معالجه نمایید؛ بدین‌گونه که: **دِحمِرثا** را با آبی که تُرمُس (لوبیای مصری) و اَبهُل (ثمره‌ی سرو گوهی) و چیزهای مانند اینها - از آنهایی که ما به‌خواست خدا آنها را در جای خود یادآور خوهیم شد- در آن جوشانده باشند به آنان بدهید.

باب نوزدهم
در مداوای بواسیر و ثآلیلی (زگیلهای پوستی) که در زهدان پدید می‌آیند

امّا **بواسیر** (آماس دردناک سیاه رگها) و ثآلیلی که در زهدان پدید می‌آیند، معالجه‌ی آنها با تهی ساختن بدن از خلط سودایی [با چیزهایی] همچون: **مطبوخ اوفتیمون** و **غاریقون** و **حب اُسطوخودوس** و چیزهای مانند اینهاست و با دوری گرفتن بیمار از غذاهای به وجود آورنده‌ی **سودا** و به‌کار گرفتن چاره‌اندیشی گرم‌کننده‌ی ترکننده‌ی غذایی و جز آن همچون: خوردن گوشت بزغاله‌ها و بره‌هایی که خوب پخته شده باشند و به‌کارگیری روغنهای سازگار همچون: روغن سوسن و نرگس و سپس [به‌کار بردن] مرهم درست‌شده از: مرداسنگ و عروق (زرده‌چوبه) و اقلیمیای **طلا** - از هرکدام یک جزء- که همگی نرم کوبیده شوند و با موم و پیه و بزرکهنه و دیگر داروهای خشک‌کننده‌ای که آنها را برای معالجه بواسیر **مقعد** ذکر کرده‌ایم آمیخته گردند [و به‌کار گرفته شوند] که اگر نتیجه‌بخش بودند **[که خوب است]** وگرنه **بریدن با** آهن (تیغ جرّاحی) به‌کار گرفته شود که این زودتر شما را به نتیجه می‌رساند و از داروها، [با بیمار] سازگارتر است.

امّا داروهای سوزانند؟ **درست نیست** که آنها را در این بیماری به‌کار ببرند زیرا اینها زهدان را زخم می‌کنند و درد سختی را به همراه دارند و لایه‌ی درونی دهانه‌ی زهدان را می‌سوزانند و خدا داناتر است[۱].

باب بیستم
در مداوای ترکهایی که برای دهانه‌ی زهدان پیش می‌آیند

و برای ترکهایی که برای دهانه‌ی زهدان پیش آیند باید مرهم **باسلیقون** همراه اندکی از پیه مرغابی و مرغ و روغن بنفشه را در مداوای آنها به‌کار ببرند و یا مغز ساق گاو و روغن بنفشه[۲] و زفت را، و یا اندکی از روغن سوسن را بگیرند و اندکی از سقّز بُطم و زفت را با آن بیامیزند و زن آن را بردارد و یا آن را برجای ترکها بیندایند که سودمند است[۳].

باب بیست و یکم
در مداوای جوشها و تاولهای چرکینی (بُثوری) که برای دهانه‌ی زهدان پیش می‌آیند.

و هنکامی که جوشهایی چرکی برای دهانه‌ی زهدان پیش می‌آیند، برای مداوای آن - اگر نیروی بدن بیمار و سنّ و زمان پیش‌رو یاری کنند- باید رگ **باسلیق** (شاهرگ دست) و یا رگ **صافن** (سیاهرگ پایی) زن را بگشایند و **مرهم** سپیداب و یا این مرهم را که **چندوچون** آن این است بر آنجا بیندایند:

از گُل‌سرخ خشک شده و خاک قیمولیا هرکدام چهار درهم، سفیدآب سرب و کف و دُرد و ترکیبات نقره پس از گداز (خَبَث فضّه) و مرداسنگ (مُرتک: اکسید دو ظرفیتی سرب PBO) هرکدام دو[۴] درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به‌اندازه‌ی نیاز، موم را با روغن گُل‌سرخ آب می‌کنند [و این موادّ را بر آن می‌ریزند] و مرهمی را از آن درست می‌کنند و

---

۱. سزگین، ۱۷۸، به جای این، «نافع ان شاءالله» است.

۲. سزگین همان، روغن سوسن است.

۳. بولاق، ۴۳۴، «و الله اَعْلَم» است.

٤. سزگین، ۱۷۸، یک درهم است.

آن را به‌کار می‌گیرند [زهدان را از بیرون با آن مرهم می‌گذارند].

چندوچون دارویی که برای مداوای جوشهای چرکی زهدان سودمند است:

از گُل‌سرخ خشک شده چهار درهم، سُنبل و اصل‌اِلسوسن (اصل‌السوس، ریشه مهک) هرکدام دو درهم[1]، گِل حُرّ / خوزی[2]، سه درهم، مُرّ، یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با مطبوخ سرشته می‌شوند و [شیافهایی همچون] بلوط (بلالیط) از آن درست می‌کنند و زن آن را برمی‌دارد [که اگر خدا بخواهد سودمند است].

باب بیست و دوم
در مداوای زخمهایی که برای دهانه‌ی زهدان پدید می‌آیند

در این مداوا باید نگاه کرد که: اگر **زخم**، تازه باشد و پدیدآمدن آن از گسستگی یا دریدگیی باشد و آنچه از آن بیرون می‌آید خون پاکی بوده و آن زخم در دهانه‌ی زهدان باشد، زن را در **آب دیگ بزرگی** بنشانید و به او دستور دهید که خود را با آن پاک کند (استنجاء نماید) و **فرزجه‌ای** (شیاف ویژه‌ی فرج) درست‌شده با آب زبان‌بره و آب عصاالرّاعی که اندکی از کُندُر و انزروت و دَمُ‌الاَخوَین - از هرکدام یک جزء - را با آن آمیخته باشند و اینها را نرم کوبیده و تکّه‌ای پشم را در آن فرو برده باشند، به‌کار گیرد (در خود فرو کند).

و [نیز،] **فَرزَجه‌ای** درست‌شده از: شبّ یمانی (زاج سفید یمنی) و جوزالسّرو و پوسته‌های انار - از هرکدام یک جزء - و مُرّ، نیم جزء را - که نرم کوبیده شده و با آب مورد یا آب برگ سرو [یا آب عصا الرّاعی] نرم و نمدار گشته و به‌گونه‌ی فرزجه درآمده باشد - بردارد.

و اگر **زخم** در ژرفای زهدان باشد بهتر است **اِماله‌ای** با آب مورد و آب شکوفه‌ی خرما (طَلع) و گلاب و آب زبان‌بره و آب عصاالرّاعی - هرکدام یک جزء - به‌کار گرفته شود [و آن بدین‌گونه که:] از همگی نیم رطل گرفته شود و از هرکدام از: گِل ارمنی و اقاقیا و رامک و بلوط (میوه‌ی دارِ مازو) و شنگ، یک درهم و جوز بّوا نیم درهم با آن آمیخته گردد و زن را از جلو با آن اماله نمایند، و نیز، با شیرِ زنی که **دختری** داشته باشد همراه با آب زبان‌بره و آب

---

۱. سزگین، همان یک درهم است.

۲. برخی، هر دو نوع گِل **حُرّ** و گِل **خوزی** را نوعی گِل قیمولیا دانسته‌اند. (فرهنگ اغراض طبی)

عصاالرّاعی و روغن گُل‌سرخ [از جلو] اماله گردد؛ و قرص **کهربا** همراه آب سماق و آب زبان‌بره به او نوشیده شود.

امّا اگر زخم از ترکیدن **دُمّلی** باشد و آنچه از آن بیرون می‌آید چرک سفید باشد باید اِماله‌ی درست‌شده از روغن گُل‌سرخ و روغن بنفشه‌ی[1] نیم گرم به‌کار برده شود تا زهدان (رَحِم) از چرک پاک گردد و پس از آن با روغن باسلیقون آمیخته با روغن گل سوسن[2] اماله گردد.

[و اگر آنچه از زهدان بیرون می‌آید چرک ناپاکی و یا چرک آمیخته با خونی (صدید) باشد، باید **زهدان** با آبِ جَوی که عسل را با آن آمیخته باشند[3]] و یا با عسل و آرد کرسنه‌ی آمیخته با روغنِ سوسن اِماله شود.

و نیز، با **پخته‌شده‌ی:** شنبلیله (حُلبَه) و کَرَسْنه و عدس و خطمی و نخاله که در یک کیسه ریخته شده باشند اِماله گردد [و آن بدین‌گونه که:] از پخته‌شده‌ی همه‌ی اینها یک چهارم رطل گرفته شود و از عسل ده درهم و از روغن سوسن پنج درهم و از زاج یمنی یک مثقال با آن آمیخته گردد [و زن را از جلو با آن اماله کنند] و اگر زن **دردی** داشته باشد بهتر است فرزَجه‌ی درست شده‌ی خیسانیده شده در شیر دختری جوان (جاریه) و اندکی از افیون و زعفران را به‌کار گیرید.

چندوچون دارویی دیگر که درد را آرام می‌سازد و برای دردهای مقعد سودمند است:

از مرداسنگ اصفهانی سی درهم، کُندر (لبان ذکر) و پیه تازه‌ی خوک و روغن تازه و موم پالوده هرکدام دو اوقیه، روغن گُل‌سرخ چهار اوقیه گرفته می‌شود و مرداسنگ همراه با آب هندبا ساییده می‌گردد و با روغن‌ها و موم آمیخته می‌شود و **فرزجه‌ای** را در آن می‌خیسانند و زن آن را از جلو برمی‌دارد و [نیز، از این موادِ به‌هم‌آمیخته را] بر آن **جایی** از مقعد که از گرمی به درد آمده است می‌اندایند که این، [به‌خواست خدا] همان ساعت درد آن را آرام می‌سازد.

---

۱. بولاق، ۴۳۴، روغن زنبق است.

۲. بولاق، همان، روغن گُل‌سرخ است.

۳. آنچه میان کروشه است از نسخه‌ی سزگین، ۱۷۹، افتاده است.

باب بیست و سوم
در مداوای بیرون‌زدگی زهدان از جای خود و چرخش آن به یک‌سو

در این بیماری باید نگاه کرد که: اگر این ناهنجاری به‌سببترینگی لغزانی بوده که زهدان را از جای خود به بیرون لغزانده است، پس **مداوای** آن با پاک کردن بدن با **داروهای** روان‌کننده‌ی بلغم و ترینگی همچون: حبّ ایاره و حبّ اصطمخیقون و تربد و پیه حنظل و حبّ‌النّیل و چیزهای مانند اینهاست؛ و اینکه **زهدان** را با روغن خوب **زنبق** که اندکی از غالیه را با آن آمیخته باشند اماله کنند؛ و پس از آن به زن دستور دهند که بر پشت بخوابد و بالشتی را زیر سُیرنش بگذارد و زانوهایش را در حالی که بلند کرده است، به‌هم بچسباند و **فرزجه‌ای** را که در **آبِ** قَرظ[1] و طرایثت و عنبر سبز و مازو و خرنوب خادار و اندکی از **شراب** به‌هم آورندە‌ای (قابضی) - که از اقاقیا و سُک و رامک را با آن آمیخته باشند -، خیسانیده شده باشد بگیرد و آن فرزجه را به آرامی بر زهدان بیرون زده بفشارد تا به جای خود و چاله‌ی (حُقّه ی) خود بر گردد و فرزجه را در آنجا به حال خود رها کند؛ و یک **تکّه اسفنج** خیسانیده شده در سرکه‌ی انگوریِ آمیخته با آب یا آمیخته با آبِ موردی که اندکی از اقاقیا و رامک را با آن آمیخته باشند، بر زهار (عانه‌ی) او بگذارند و به زن دستور داده شود که بر پشت بخوابد و یکی از پاهایش را بر پای دیگر بیندازد و چیزهای خوش‌بو همچون: مِشک و عنبر و غالیه را به او ببویانید و آن فرزجه تا روز سوم همان‌جا، به حال خود رها گردد، و هنگامی روز **سوم** فرا می‌رسد فرزجه را بیرون بیاورند و به زن دستور دهند که یک ساعت در آب دیگی بزرگ بنشیند و هنگامی که بیرون می‌آید فرزجه‌ی تازه‌ی آغشته‌شده با داروهایی که آنها را یادآور شده‌ایم در خود فرو کند؛ و این کار را سه نوبت در **هر سه روز** یک بار انجام دهد، که زهدان به حالت [طبیعی] خود برمی‌گردد.

و اگر **زهدان** به‌جای خود برنگردد، ابزارهای حجامت را بر دو سوی نرمی شکم نزدیک به ناف بگذارند و **زهار** و پیرامون شرمگاه او را با قرظ و طراثیث و گلنار و مازو و اقاقیا و عصاره‌ی شنگ (لحیة‌التّیس) که نرم کوبیده شده و با آب: زبان‌بره و مورد سرشته شده باشند **مرهم** بگذارند.

---

۱. سزگین، ۱۸۰، ظاهراً **قرطم** است.

امّا هرگاه **بیرون‌زدگی** زهدان از **سببهایی از بیرون** [بدن] باشد باید با همین داروها از جمله: فَرزَجه‌ها و اِماله‌ها و مرهمها مداوا گردد و نیازی ندارید که داروهای روان‌کننده را به‌کار بگیرید؛ و اگر **همه‌ی زهدان** از جای خود بیرون زده باشد و به جای خود برنگردد و معالجه در آن کارگر نیفتد و تباه شود پس همه‌ی آن را از جای خود دربیاورید و از مردن بیمار نترسید؛ که پیشینیان گفته‌اند که آنان «کسی را / زنی را دیده‌اند که همه‌ی زهدانش را درآورده بودند و او پس از آن هم [مدّتی دراز] زندگی کرد [پس این را به‌خواست خدا بیاموز[1]].

امّا گراییدن (مَیَلان) زهدان به یک سو؟ مداوای آن - همچنان که گفتیم - با تهی ساختن بدن از خلط غلیظ لِزج است و اینکه: **روغن زنبق** را که غالیه و خلوق و مسک و عنبر و چیزهای مانند اینها را با آن آمیخته باشند در زهدان بریزند و همچنین این چیزهای خوش‌بو را به آن سمتی از زهدان که کج نشده است نزدیک کنند، که از ویژگی زهدان یکی آن است که: به‌سوی چیزهای **خوش‌بو** می‌گراید و با آنها جان می‌گیرد و از چیزهای بدبو می‌گریزد [این را بیاموز].

باب بیست و چهارم
در مداوای باردار نشدن

و در مداوای باردار نگشتن، اگر این ناباروری به‌سبب **بدمزاجی سردی** باشد، باید زن با چاره‌اندیشی **دُژگون** (مُضادّ) با آن **مزاج**، چه در غذاها و چه در داروهای نوشیدنی و چه در داروهایی که در زهدان ریخته می‌شوند، چاره‌اندیشی گردد و از چیزهایی که بر آن مزاج [سرد] می‌افزایند پرهیز شود؛ و اگر این ناباروری به‌سبب برخی از **خلطهایی** باشد که در درون زهدان وجود دارند مداوای آن با تهی‌سازی آن خلط و با پاک‌کردن بدن از آن با داروهای روان‌کننده و با چاره‌اندیشی زن با غذاهای تولیدکننده‌ی خلط خوب و با به‌کارگیری اِماله‌ی پاک‌کننده‌ی زهدان از آن خلط است.

امّا اگر **باردارنشدن** به‌سبب **راه‌بند** (سُدّه) باشد [برای مداوای آن] باید داروها و غذاهایی را که به‌کار ببرند که- برپایه‌ی آنچه پیش از این گفته‌ایم و اندکی پس از این خواهیم گفت -

---

۱. از افزودنیهای نسخه‌ی بولاق، ۴۳۵.

ویژگی آنها باز کردن راه‌بند و روان ساختن خون حیض باشد؛ و اگر باردارنشدن به‌سبب **فربهی** (سِمَن) زن باشد باید او را با چاره‌اندیشی لاغرکننده چاره‌جویی کرد تا به حالت میانگی (اعتدال) برگردد؛ و اگر سبب باردارنشدن از سوی زهدان باشد، مداوای آن با برداشتن **فرزجه‌های** سودمند [برای این ناهنجاری] است، و این، **چندوچون فرزجه‌ای است که زهدان را توانمند می‌سازد و به باردار شدن یاری می‌رساند:**

از زاج یمنی دو درهم، سماق و زعفران و عود هندی هرکدام وزن یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با **عسل** آمیخته می‌شوند؛ و تکّه‌ای پشم را می‌گیرند و آن را در روغن گُل‌سرخ فرو می‌برند و سپس آن را می‌فُشرند و در آن عسل و دارو فرو می‌کنند و زن پس از آنکه به‌دنبال قاعده‌ی ماهانه خود را می‌شوید آن را به‌کار می‌گیرند (در جلو خود فرو می‌کند)؛ و این کار را سه روز انجام می‌دهد و سپس با مرد همبستر می‌شود (جماع می‌کند).

چندوچون فرزجه‌ای دیگر:

زَهره‌ی گرگ یا زَهره شیر و یا زهره‌ی ماهی را می‌گیرند و فرزجه‌ای را در هرکدام از اینها که آماده باشد فرو می‌برند و زن آن را همراه با روغن بَلَسان یا روغن ناردین برمی‌دارد.

چندوچون یکی دیگر برای این ناهنجاری:

و اگر سقّز (عِلک‌الأنباط) را بگیرید و آن را با اندکی از پیه مرغابی و پیه وَزّ (نوعی مرغابی) بکوبید و به‌گونه‌ی فرزجه درآورید و به زن دستور دهید که آن را چند بار بردارد از آن سودمند می‌گردد.

چندوچون دارویی دیگر برای این ناهنجاری:

از اِنفَحَه‌ی[1] خرگوش و پِشکلِ آن هرکدام یک جزء جداگانه را می‌گیرند و همه را می‌کوبند و با عسل می‌آمیزند و سه روز آن را به‌کار می‌برند (به‌گونه‌ی فرزجه در خود فرو می‌برند) و به زن دستور داده می‌شود که هر روز بُراده یا پوسته‌ی عاج را [با آب] بنوشد که بی‌گمان زن -اگر چه نازا (عاقِر) هم باشد- آبستن می‌گردد.

چندوچون فرزجه‌ای دیگر که برای مداوای آبستن نگشتن سودمند است و منی را نگه می‌دارد و از نابودشدن آن جلوگیری می‌نماید:

---

۱. **پنیرمایه**، معده‌ی نوزاد **ذبح کرده‌ی** حیوان که به صورت تازه یا خشک کرده برای درست کردن پنیر به‌کار می‌رود.

از مغز گوزن و زوفای تازه [و صمغ بادام] و روغن بُز و میعه‌ی سایله و اکلیل‌الملک هرکدام ده درهم[۱]، [روغن ناردین بیست درهم، مازو و مصطکی و سنبل هرکدام دو درهم] گرفته می‌شود و هر آنچه از داروها کوبیدنی باشند کوبیده می‌گردند و میعه و روغن آب می‌شوند و با هم [و با عسل] آمیخته می‌گردند و فرزجه‌ای را در آن فرو می‌کنند [و با آن آغشته می‌نمایند] و زن، سه روز پیاپی آن را بر می‌دارد و سپس با مرد همستر می‌گردد که بی‌گمان آبستن می‌شود.

[چندوچون فرزجه‌ای دیگر:

از ریشه‌ی سوسن کبود یک جزء، مُرّ صافی و صمغ عربی و پشکل خرگوش هرکدام دو جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با روغنِ بان آغشته می‌شوند و فرزجه‌ای را در آن فرو می‌برند و با آن آغشته می‌نمایند و زن آن را برمی‌دارد و در نُه روز- هر سه روز یکبار - آن را سه بار با فرزجه‌ای دیگر جایگزین می‌سازد][۲].

چندوچون حبّی که جالینوس آن را برای این ناهنجاری توصیف کرده است:

از صبرِاُسقوطری و مُقل کبود و پیه حنظل و غاریقون و سقمونیا جزئهایی به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آنها را می‌کوبند و با آب می‌سرشند و به‌گونه‌ی حب درمی‌آورند، هر شربت از آن **نیم مثقال** است.

چندوچون بَخوری که زن نازا، از آن، بَخور می‌گیرد و به‌سبب آن باردار می‌گردد:

از دارشیشعان (گیاهی ستبر همچون درخت با خارهای بسیار و از گیاهان خوش‌بوکننده) و پشم (وَبْر) خرگوش و سذاب خشک هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و با شراب[۳] سرشته‌شده و به‌گونه‌ی قرصهایی درآورده می‌شوند و زن پس از پاک شدن از عادَت ماهیانه خود را [از زیر] با آن بخور می‌دهد [که بی‌گمان آبستن می‌گردد].

[بَخور تجربه شده‌ی دیگری:

از زرنیخ سرخ و مُرّ و جوزالّسرو و میعه‌ی سایله و گلاب و حبّ‌الغار هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و با شراب سرشته می‌گردند و قرصهایی را از آن درست می‌کنند و زن پس از

۴

---

۱. بولاق، ۴۳۶، دو درهم است.

۲. این فقره از دارو، تنها در سزگین ۱۸۱، آمده است.

۳. بولاق،۴۳۶، به جای شراب شمع است.

پاک شدن از قاعده‌ی ماهیانه خود را [از زیر] با آن بخور می‌دهد که آبستن می‌گردد[1].

چندوچون فرزجه‌ای دیگر که تجربه شده است و برای مداوای باردارنشدن سودمند است:

از زعفران و حَماما و سُنبل و اکلیل‌الملک هرکدام سه درهم و نیم، ساذَج هندی و قردِمانا، هرکدام یک اوقیه، پیه بز[2] و پیه اِوَز (مرغابی) و مرغ و موم و زرده‌ی تخم مرغ آب‌پز شده هرکدام دو اوقیه، روغن ناردین دو درهم گرفته می‌شود و داروهای خشک، کوبیده گشته و پیه‌ها با روغن، آب می‌گردند و همگی با هم آمیخته می‌شوند و با تکّه‌ای پشم کبود [که با این داروها، خیسانیده و آغشته گشته باشد] فرزجه‌ای را درست می‌کنند و زن پس از پاک شدن از قاعده‌ی ماهیانه، **سه روز** پیاپی آن را به‌کار می‌گیرد [و هر روز فرزجه‌ای تازه را جایگزین فرزجه‌ی پیشین می‌سازد].

فرزجه‌ای دیگر برای [مداوای] زن نازا (عاقِر):

از زعفران و مصطکی و میعه هرکدام دو درهم، ساذَج هندی [و موم] هرکدام یک درهم[3] روغن ناردین و روغن گُل‌سرخ به‌اندازه‌ی که بسنده باشد، گرفته می‌شود [و از آنها فرزجه‌ای را می‌سازند و زن آن را به‌کار می‌برد].

چندوچون اماله‌ای سودمند برای باردار نشدنی که به‌سبب ترینگی‌ای باشد که منی را از زهدان بیرون می‌لغزاند و این اماله زهدان را نیرومند می‌سازد:

از پوسته‌های کُندر و سُعد کوبیده شده هرکدام سی درهم، مُرّ، بیست درهم[4] گرفته می‌شود و با سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن بازمی‌ماند جوشانده می‌شوند و این بازمانده پالوده می‌گردد و هر روز چهار اوقیه از آن را می‌گیرند و سه روز پیاپی زهدان زن را با آن اماله می‌کنند، و شما این اماله را باید پس از بندآمدن حیض، یعنی پس از غسل زن از آن، به‌کار بگیرید و **دستور** شما به انجام دادن جماع باید پس از آن باشد که زن و مرد دیرزمانی با هم جماع نکرده باشند و به‌هنگام چیره‌گشتن شهوت بر آنان و پس پاک شدن زن از عادت ماهانه باشد.

---

۱. این فقره هم تنها در بولاق، همان آمده است.

۲. بولاق، همان، به‌جای بز،گرگ است.

۳. بولاق، همان، هفت درهم است.

۴. سزگین ،۱۸۲، ده درهم است.

و اگر باردارنشدن زن به‌سبب **مرد** و از آن باشد که: **منی** او با برخی از زنان سازگاری اندکی داشته باشد، باید زنهایش را عِوض کند تا به زنی برسد که با مزاج منی او سازگار باشد.

و اگر این باردارنشدن زن به‌سبب بودن راه‌بندی در آلتِ (قضیب) مرد باشد، باید مرد با بازکردن آن راه‌بند معالجه گردد؛ و اگر این باردارنشدن به‌سبب پیچشی در مجرای آلت مرد باشد باید بر پایه‌ی آنچه ما - اگر خدا بخواهد- در باب کار با دست (جرّاحی) یادآور خواهیم شد، **معالجه‌ی با آهن** (میله، تیغ) را در آن به‌کار گیرند.

باب بیست و پنجم
در مداوای زنانی که جنین انداختن‌شان فراوان است

و اگر زن آبستن بشود جز اینکه جنین انداختنش بسیار باشد؛ این پیشامد- برپایه‌ی آنچه در جای دیگری جز اینجا یادآورشده‌ایم- یا از سببهایی از بیرون [بدن] (بادئه) است و یا از سببهایی از درون بدن (سابقه)؛ که اگر از سببهایی از بیرون بدن باشد، مداوای آن با خودنگه‌داشتن و پرهیز کردن از آن چیزهایی است که ما آنها را [پیش از این] یادآورشده‌ایم؛ و اما اگر این رخ‌داد از سببهایی از درون بدن باشد و آن، برآمده از ترینه‌ی لیز و چسبانکی (مخاطینه‌ای) باشد که جنین را بلغزاند و بیرون بیندازد، در این حال باید نگاه کرد که: اگر بدن با آن خلطها انباشته شده باشد برای پاک کردن بدن از آنها باید به سراغ داروهایی بروند که بتوانند بلغم را روان بدارند (اسهال نمایند) **داروهایی** همچون: اَیاره و تُرُبد و حَبُّ‌النّیل و غاریقون و پیهِ‌حنظل [و نمک نبطی[1]] و چیزها مانند اینها، و از داروهای **به‌هم‌آمیخته** (مرکّب): [اَیاره‌ی لوغادیا و اَیاره‌ی فیقرا و اَیاره‌ی جالینوس[2]] و پیش از اینها ماءالاصول همراه با روغن کرچک و روغن بادام تلخ به او داده شود تا آن ترینه را آبکی (لطیف) گرداند؛ و نیز این **دارو را که چندوچون آن این است به او بدهند:**

از شنبلیله و خارخسک هرکدام یک مُشت، بزر کرفس و بزر رازیانه هرکدام ده درهم، نانخواه، پنج درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز

---

۱. شاید نمک نفتی (نفطی) باشد؛ و تنها در بولاق،۴۳۷ آمده است.

۲. داخل کروشه از متن سزگین،۱۸۲، است و آنها را به عنوان **معجون** آورده است که جای تأمل است.

می‌ماند پخته می‌شوند و از این بازمانده چهار اوقیه همراه با دو مثقال روغن کرچک به او داده می‌شود؛ و سه روز هر روز دو مثقال[1] دانه‌ی سکبینه را به او بدهند؛ و از دِحمرثا یک مثقال و از سجزینا نیم مثقال به او داده شود؛ و از دواء المسک [نیم درهم و از تریاق کبیر از نیم درهم تا نیم مثقال] را به او بدهید تا آن ترینه را از میان ببرد؛ و **زهدان** با اِماله‌هایی که آن ترینه را می‌خشکانند اماله گردد، و [نیز،] **فرزَجه‌هایی** را که آن ترینه (رطوبَت) و آن موادّ لیزاننده‌ای را که در زهدان هستند می‌خشکانند و زهدان را از آنها پاک می‌نمایند با و او به‌کار بگیرند.

و این چندوچون اماله‌ای است که برای پاک‌کردن ترینه‌ها و لیزاننده‌هایی (لزوجاتی) که در زهدان باشند سودمند است و زهدان را از آنها پاک می‌گرداند:

کَبَستی (حنظلی) را می‌گیرند و سر آن را گِرداگِرد می‌برند و هر چه دانه در آن است بیرون می‌ریزند و آن را از روغن سوسن پر می‌کنند و آن سر گِرداگِرد بریده شده را بر آن برمی‌گردانند و آن را با خمیر یا گِل حُرّ می‌اندایند و بر اخگر می‌گذارند تا یک یا دو جوش بجوشد و آن روغن را با تکّه‌ای پارچه می‌پالایند و درحالی که نیم‌گرم[2] است زهدان را با همه‌ی آن اِماله می‌نمایند و چیزی از آن روغن را باقی نمی‌گذارند؛ که این، برای سردی زهدان و ترینگی آن سودمند است.

و نیز زن، با روغن [زَنبقی که غالیه و خَلوق را با آن آمیخته باشند] و با آب مورد و آبی که مازو و گُل انار نَر (جُلنار) را در آن جوشانده باشند همراه با یک اَوقیه مسک و رامک و غالیه که با آنها آمیخته شده باشند، اماله گردد.

چندوچون فرزجه‌ای که برای این ناهنجاری سودمند است:

از روغن بلسان و زُرُنباد و **دَرونَج** (بیخی است عقربی شکل از گیاهی با برگهایی چون برگ بادام) و زوفای تر و **اَظفارالطِّیب** (جسمی سخت صدفی خوشبوی همچون ناخن که از ساحل دریای هند آرند) هرکدام دو درهم، گندبیدستر دو درهم و نیم، **تریاقِ** فاروق(تریاق کبیر[3]) یک درهم و نیم، گاوشیر نیم درهم[4]، مِسک دو دانگ گرفته می‌شود و داروهای خشک کوبیده

---

۱. بولاق، ۴۳۷، یک مثقال است.

۲. بولاق، همان، «در حالی که گرم است».

۳. سزگین، ۱۸۳، تریاق اَفاعی (ماران) است.

٤. سزگین، همان یک درهم است.

می‌گردند و تریاق با روغن بَلَسان آب می‌شود و همگی با هم **آمیخته** می‌گردند و فرزجه‌ای به‌اندازه‌ی یک **گلوله** را از آن درست می‌کنند و در زهدان[۱] زن می‌گذارند؛ و نیز او پنج روز پیاپی، هر روز نیم درهم از این به‌هم‌آمیخته را بنوشد؛ که این از آنهایی است که زهدان را بر نگه‌داشتن جنین توانمند می‌سازد و از افتادن جنین جلوگیری می‌نماید و [به‌خواست خدا] به آبسته گشتن یاری می‌رساند.

و اگر فراوانی جنین‌انداختن به‌سبب **بادی** باشد باید به‌دارنده‌ی چنین حالتی سَفوفهای پراکنده‌ساز بادها همچون این **سفوفی** که **چندوچون** آن این است داده شود:

از بزر کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه و سعتر و اَنجدانِ سیاه و حزاء (دیناروبه)[۲] و پودنه‌ی کوهی و رودخانه‌ای و سُعد و نعنای خشک و کَمّون و زُرنباد هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و یک درهم تا یک مثقال از آن را با شرابی ریحانی به بیمار می‌دهند و نیز **گوارشیِ** عود[۳] و گوارشی فنداديقون را به او بدهند.

چندوچون دارویی دیگر برای این ناهنجاری:

از بزر کرفس و زیره که هر دو در سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده [و برشته گشته باشند] هرکدام یک جزء، زنجبیل و خولنجان و نانخواه هرکدام نیم جزء، گُندبیدستر یک چهارم جزء، شکر تبرزد به‌اندازه‌ی وزن همه‌ی اینها گرفته می‌شود و همگی کوبیده شده و بیخته می‌گردند؛ هر شربت از آن سه درهم با شراب ریحانی است [که سودمند است].

چندوچون گوارشی‌ای برای این ناهنجاری:

از زُرنباد و دَرونج و هیل و قاقله و گِردوی بوّا و قرنفل و نانخواه و بزر کرفس و خولنجان و زنجبیل هرکدام سه درهم، زیره‌ی کرمانی و زیره‌ی نبطی یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خوابانیده شده شش درهم، گندبیدستر نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با عسلی پالوده سرشته می‌گردند؛ هر شربت از آن یک مثقال است [که به‌خواست خدا سودمند است].

---

۱. سزگین همان «در دهان» است که درست به نظر نمی‌رسد.

۲. در بولاق، ۴۳۸، این‌گونه است «و النحریز و هوالخزاما»، که هیچکدام با **حزاء** مناسبتی ندارند و معنای مناسبی هم برای آنها یافت نشد.

۳. سزگین، ۱۸۳، به جای **عود**، **عنبر** است؛ «گوارشی عنبر».

و اگر فراوان انداختنِ جنین به‌سبب **ریزش خون حیض** در زمان بارداری و به‌سبب بیش از اندازه بودن آن باشد باید از: کهربا، گِلِ ارمنی و گِلِ قبرسی و سُعد و سنبل‌الطّیب هرکدام یک جزء به وزن یک مثقال گرفته شود و با ناشتا همراه با آب سماق و یا شرابی به‌هم‌آورنده (قابض) به او نوشانده شود.

چندوچون داروی دیگری که برای این ناهنجاری سودمند است:

از موم ده درهم، حُرْف (حبُّ‌الرّشاد، تره‌تیزک) و بزر نعنا هرکدام یک درهم، بزر رازیانه دو درهم گرفته می‌شود و همگی با یک رطل شراب تا هنگامی که نیمی از آن باز می‌ماند جوشانده می‌گردند و از أنزروت و حُضُض هرکدام دو درهم و روغنِ [شیرِ] گاو و عسل پالوده هرکدام یک قاشق بر آنها افزوده شده و همگی با هم آمیخته می‌شوند و اندکی ساییده می‌گردند و یک قاشق از آن را به او می‌نوشانند و پس از هفت ساعت به دارنده‌ی این بیماری غذا داده می‌شود و این کار را سه روز پیاپی انجام می‌دهند که به‌خواست خدای تعالی سودمند است.

باب بیست و ششم
در مداوای دشواری زایمان

و دشواری زایمان، اگر به‌سبب فربهی زن و یا کوچکی زهدان و (اینجا منظور شرمگاه زن) و یا از سوی ناتوانی نیروی **دُور ران** (دافع) باشد؛ باید به زن دستور داده شود که: در نَفَس در خود فرو بردن و با فریاد زورزدن (زحیر) و همراه با دردِ زایمان (طَلْق) به خود فشار آوردن بکوشد؛ و [در همان حال] باید پشت و پایین شکم او با روغن خیری یا روغن کنجد (شیرج) و روغن زیتونِ نیم گرم چرب گردد؛ و او را در آبی که: حُلبه و بزر کتان و بابونه و اکلیل‌الملک را در آن جوشانده باشند و نیم گرم باشد بنشانند، و فتیله‌ای از کاغذ را در بینی او فرو کنند تا به عطسه درآید و به او اندکی از آبی را که پرسیاوشان را در آن جوشانده باشند و عسل و اندکی از روغن زنبق را با آن آمیخته باشند بدهند؛ و نیز، وزن یک درهم تا یک مثقال مِشْکِطرامشیع (نوعی از پودنه‌ی کوهی و نیرومندترین اقسام آن)، با شراب به او داده شود؛ و او فرزَجه‌ای را که اندکی از قطران در آن باشد بردارد.

و اگر **لانه‌ی پرستوها** را بگیرند و با آب گرم بسایند و چهار اوقیه از آن را بپالایند و آن را به زنِ در حال زایمان بنوشانند، زدان بر او آسان می‌گردد؛ و می‌گویند اگر زن را از پایین با سُم اَستر بخور دهند، زایمان او آسان می‌شود.

و با این حال اگر **دشواری زایمان** به‌سبب پیه (فربهی) بیش از اندازه‌ی زن باشد به زن دستور دهید که بر شکم بخوابد و زانوهایش را در زیر رانهایش بگذارد و سپس زهدان (شرمگاه) و پیرامون ناف و تهیگاهها (باریکه کمر) و پشت او با روغن و موم آب‌شده چرب **گردد** و به **ماما** (قابله) **دستور داده شود که انگشتش را در حالی که با روغن و موم آب شده** و یا با پیه، آغشته کرده باشد در دهانه‌ی زهدان (شرمگاه) او فروکند و آن را اندک‌اندک بگشاید و درون آن را با روغن بیندایند و اگر سختی زایمان بدان سبب باشد که زن بِکر[1] (دوشیزه، بازنشده) است؛ پس ماما باید بکارتِ (عُذْرَة) او را با یک سکه‌ی نقره‌ای (دِرهم) و یا با انگشت اِبهام (شست، انگشت ستبر و کوتاه دست) بشکافد، و اگر زن ترسو باشد بهتر است به او دل دهد و او را دلیر سازد و نَفس (جان و روان) او را نیرومند گرداند و- همچنان که گفتیم- به او دستور داده شود که: به سختی به خود فشار آورد و خود برای بیرون راندن بچه؟ (طَلْق) بگشاید و نَفَس را در خود فرو برد و نغ (زخیر) بزند؛ و اگر بی‌هوشی‌ای برای او پیش آید و به‌سبب طَلْق، نیروی او کم‌توان گردد، بهتر است چیزهایی خوش‌بو همچون مِسک و غالیه را به او ببویانند و با عود و نَدّ (ترکیب مِشک و عنبر) بَخور دهند؛ و اگر اینجا (در بیمار) گرمی‌ای باشد؛ بهتر است صندل و کافور را به او ببویانند و او را با عود نارس (نیئ) و صندل بخور دهند و با گوشت و آبِ جوجه‌ی مرغ تغذیه نمایند و اندکی از شراب ریحانی را به او بنوشانند؛ و اگر بیمار، گرمی‌ای نداشته باشد بلکه **آماسی** داشته باشد باید - همچنان که به تازگی یادآور شده‌ایم- آن آماس را با نشاندن زائو در آبی که: بابونه و اکلیل‌الملک و شنبلیله و پرسیاوشان و بزر کتان را در آن جوشانده باشند از هم بپراکنند.

و اگر دشواری زایمان به‌سبب علّتهای **مُتقادِمه** (بیماریهای دیرینه، سببهای پیشین) باشد باید به سراغ چیزهایی بروند که آن علّتها را آرام سازند و میزه‌نایها (حالبها) و تهی‌گاهها را به آرامی بفشارند و بمالند (غمز کنند) و با روغن سازگار با این حالت آنها را به نرمی بسایند

---

۱. با توجّه به توضیحات بعدی کتاب و دستورالعلمهای آن، شاید اشاره‌ای به احتمال باردارشدن دختر، در حال باکره‌بودن باشد.

و اگر دشواری زایمان به‌سبب **هوای سردی** باشد که زهدان را به‌گونه‌ای درهم‌فشرده باشد که از بیرون آمدن جنین جلوگیری نماید، باید زن را درگرمابه یا جایی گرم بنشانند و میزه‌نایها و پیرامون ناف و پشت او را با روغن یاسمین چرب کنند و آب گرمی را که بزر کتان و بابونه و اکلیل‌الملک را در آن جوشانده باشند بر آن جایها (حالبها و تهیگاهها) بریزند و اندکی از شراب همراه با روغن زنبق را به او بنوشانند، و [نیز،] اندکی از غالیه یا اندکی از گندبیدستر، آمیخته با شراب به او نوشانده شود.

و اگر دشواری زایمان به‌سبب **هوای گرم** و ازهم‌بازشدن بدن به‌سبب پراکنده‌سازی (تَخلخُل) آن باشد باید زن را در جاهای سرد و درخیش (خانه‌ی پارچه‌ای یا نی‌ای خنک‌شده با آب) یا خانه‌ی بادگیردار (بادهنجات) بنشانند و با بادبزنها او را باد بزنند و شکم و میزه‌نایهای او را با صندل و گلاب و کافور و آب مورد آغشته گردانند و بسایند و جلّاب و آب انار و آب سرد را اندک‌اندک به او بنوشانند.

امّا اگر دشواری زایمان به‌سبب جنین باشد و آن هنگامی است که بزرگ یا کوچک یا ناتوان یا دارای دو سر باشد و یا به‌گونه‌ای بیرون آمده باشد که با گونه‌ی بیرون آمدن **طبیعی** جنین ناهمگون باشد باید - بر پایه آنچه در باب معالجه‌ی با دست بیان خواهیم کرد - کار با دست را درباره‌ی او به‌کار بگیرند.

باب بیست و هفتم
در [مداوای] بندآمدن مَشیمَه (پرده‌ی جای جنین در شکم) و جنین مرده

و هرگاه مشیمه‌ای در زهدان (رَحم) بند آید و یا جنینی مرده در زهدان باشد باید اندکی از اَبْهُل (ثمر سرو کوهی) و مِشکطرامشیع را همراه با آبی که تُرمُس (لوبیا گرگی) و پودنه را در آن جوشانده باشند به زن بنوشانند و نیز، این **دارو** را که چندوچون آن این است به او بدهند:

از اَبْهُل و زراوند و اَسارون و عسل لُبْنی (میعه‌ی سایله، صمغ بسیار خوش‌بوی درختی) هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و با عسلی پالوده سرشته می‌شود؛ هر شربت از آن دو درهم با آب گرم است؛ و اگر مشیمه بیرون نیاید باید اندکی از گاوشیر و پیشاب شتر را با شراب و یا با آبی که پودنه‌ی رودخانه‌ای یا کوهی را در آن جوشانده باشند به

او بنوشانند؛ و یا از مُرّ و قِنّه[۱] و گاوشیر و زهره‌ی گاو هرکدام یک جزء را و از گندبیدستر نیم جزء را می‌گیرند و آنها را نرم می‌کوبند و وزن یک درهم از آن را با آبی که رازیانه و اَبْهُل را در آن جوشانده باشند به زن می‌نوشانند.

و از چیزهایی که این کار را انجام می‌دهند: شکوفه‌ی (گُلِ) کلم پیچ و بزر آن[۲] و زَراوند مُدَحْرِج (گِرد پهن) و اَبْهُل و حُرْف (تخم سپندان، تخم تره‌تیزک) است؛ که اگر از هرکدام از آنها جزئی گرفته شود و نرم کوبیده گردند و با زهره‌ی گاو سرشته شوند و **شیافی** را از آن درست کنند و زن آن را بردارد؛ این، جنین مُرده یا مشیمه را بیرون می‌آورد.

چندوچون دارویی دیگر:

از اسفند و اَبْهُل و تُرمُس هرکدام یک جزء مُرّ و گاوشیر هرکدام نیم جزء، گندبیدستر یک‌چهارم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن یک درهم از آن را با آبی که کلم و پودنه را در آن جوشانده باشند به زن می‌نوشانند؛ و زن فرزجه‌هایی را که در باب بیرون‌ریزی خون حیض یادآورشده‌ایم- به‌ویژه فرزجه‌ی درست‌شده با قطران را – برمی‌دارد.

و هنگامی که مشیمه بند می‌آید نباید **معالجه‌ی آن را به تأخیر بیندازند** و باید به بیرون آوردنِ آن بشتابند وگرنه از میان رفتن از آن به بار می‌آید.

و اگر خونِ **نِفاس** (خونِ پس از زایمان) بند آید و زن از آن پاک نشود باید آبی را که کلم و پرسیاوشان و مِشکطرامشیع را در آن جوشانده [و اندکی از عسل را با آن آمیخته باشند به او بنوشانند، و بهتر است آب گوشتی را که با کلم و شویت و چیزهای مانند اینها پخته باشند به او سر بکشند][۳].

باب بیست و هشتم
درباره‌ی چیزهایی که از بارداری جلوگیری می‌نمایند

امّا داروهایی که از بارداری جلوگیری می‌نمایند؟ گر چه اینها از **آنهایی** هستند که نباید

---

۱. سزگین، ۱۸۵ به جای قِنّه، اوقیه است.

۲. در سزگین، همان، همین دو مورد (شکوفه‌ی کلم و بزر آن) است؛ و به‌دنبال آن آورده است که: «و یا مرد آلت خود را با قطران بینداید و با زن همسبتر شود» و سپس با نسخه‌ی بولاق، ۴۳۰، هماهنگ شده‌است.

۳. آنچه میان دو قلاب (کروشه) آمده است تنها در نسخه‌ی سزگین، همان، ذکر شده است.

نامی از آنها برده شود تا مبادا زنانی که خیری در آنان نیست آنها را به‌کار گیرند؛ جز اینکه در برخی اوقات چنان پیش می‌آید که: **پزشک** را ناچار می‌سازد تا **آنها** را به زنانی بدهد که: زهدان (شرمگاه) کوچکی دارند و یا بیماریی در آنان وجود دارد که بیم آن هست که اگر باردار شوند به‌هنگام زایمان؛ بمیرند

؛ امّا دیگر زنان؟ پزشک نباید این داروها را برای آنان توصیف کند و نیز، نباید آن داروهایی را که برای [چاره‌جویی] بندآمدن خون حیض سودمندند؛ یعنی، آن داروهایی را که خون حیض را **روان** می‌دارند و همچنین آن داروهایی را که: جنین مرده و مَشیمه را بیرون می‌اندازند برای کسی- جز آنهایی که بدیشان اعتماد دارد- توصیف نماید؛ زیرا این داروها همگی از آنهایی هستند که جنین را می‌میرانند و آن را **بیرون** می‌اندازند.

و از چیزهایی که از **بارداری** پیش‌گیری می‌نماید آن است که: **زن** به‌هنگام همبستری **نمک‌اندرانی** (اندرابی) را بردارد و یا آلت مرد را با آن یا با قطران بینداید و یا گُلِ کلم یا بزر آن یا آب سذاب را به‌هنگام جماع یا به‌دنبال آن بردارد و یا اندکی از پنیر مایه‌ی خرگوش یا برگ بید مجنون را در خود نگه دارد.

باب بیست و نهم
در مداوای آماسهایی که برای پستان [زنان] پیش می‌آیند

گاهی به‌سبب به‌گونه‌ی پنیر درآمدن شیر در **پستان**، **آماسی** برای آن پیش می‌آید و چاره‌ی آن این است که: اسفنجی را بگیرند و آن را در آب گرمی که با سرکه‌ی اندکی آمیخته شده‌باشد بخیسانند [و بر پستان بگذارند؛] و نیز، آن را با نان و روغن گِل سرخی که همراه با زرده‌ی تخم مرغی ساییده‌شده و همگی با هم آمیخته شده باشند مرهم بگذارند[1].

و باز با این **مرهم** که **چندوچون آن این است** می‌توان آن را مرهم گذاشت:

از آرد باقلا و آرد جو [و آرد شنبلیله] و خطمی هرکدام یک جزء، زعفران و مُرّ هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با زرده‌ی تخم مرغ و روغن کنجد آمیخته می‌شوند و [پستان را] با آن مرهم می‌گذارند؛ و نیز با **مغز نانِ** خشکار[2] (خشکارد، نان

---

۱. عبارات سزگین، ۱۸۶، در اینجا آشفته و ناگویاست.

۲. سزگین، همان، **نان سمید** (نان سفیدِ سبوس گرفته) است.

درست‌شده از آرد سبوس نگرفته) که در آب و روغنِ زیتون نیم گرم ساییده شده باشد مرهم گذاشته می‌شود؛ و با اسفنج خیسانیده شده در آبی که شنبلیله و اکلیل‌الملک و بزر کتان را در آن پخته باشند کِماد گردد.

و اگر گرمی [آماس پستان] و سوزش (لهیب) آن سخت باشد این **مرهم** (ضَماد) را که **چندوچون** آن این است به‌کار گیرید:

از آرد باقلا و آرد جو و مُغاث (ریشه گیاه قُلقُل)، هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند و با زرده‌ی تخم مرغ همراه با آب گشنیز و آب حی‌العالم و آب بقلة‌الحمقاء و چیزهای مانند اینها سرشته می‌شوند [و پستان را با آن مرهم می‌گذارند]. که اگر آن سختی و سوزش آرام گرفت، بهتر است با این **مرهم** که چندوچون آن این است مرهم گذاشته می‌شود:

مومِ ذوب شده‌ای را همراه با روغن بنفشه می‌گیرند و زرده‌ی تخم مرغی را بر آن می‌ریزند و در هاون تا هنگامی که همسان و هموار می‌گردند می‌کوبند و پستان را با آن مرهم می‌گذارند و **آبی** را که بابونه و اکلیل‌الملک را در آن جوشانده باشند به او می‌نوشانند؛ و اگر کار، به گِرد آمدن چرک سفید ریم گونه (مِدَّه) بکشد؛ بهتر است با انجیر سفید درشتی (لحیمی) که با اندکی از روغن و آب گرم ساییده شده و به‌گونه‌ی مرهم درآمده باشد مرهم گذاشته شود؛ و نیز آن را با شنبلیه و بزر کتان و دانه‌ی کنجد که نرم کوبیده شده و با عسل سرشته شده باشند مرهم می‌گذارند.

و باز با این **مرهم** که **چندوچون** آن این است مرهم گذاشته می‌شود:

خرمای درخت نخل برّی[1] (نخل وحشی) را می‌گیرند و پوست آن را بر می‌دارند و هسته‌ی آن را درمی‌آورند و اندکی آب و روغن تازه‌ی گوسفند را بر آن می‌ریزند و آن را یک جوش با آتش می‌جوشانند تا با هم همسان و آمیخته بشوند و عسل لُبنی و فضله‌ی کبوتر و راتینه را که نرم کوبیده شد باشند بر آن می‌ریزند و آن را خوب می‌کوبند تا به‌گونه‌ی مرهم درآید و **پستان** را با آن مرهم می‌گذارند [که به‌خواست خدا سودمند است].

درباره‌ی [چگونگی] ترکاندن (انفجار) دملهایی که در پستان باشند:

و اگر **خون** بسته‌ای (جامد) در پستان باشد آن را با **آرد باقلا** همراه با آب و عسل مرهم

---

۱. در سزگین۱۸۷، شبحی همچون «برنی» اما بی نقطه است.

بگذارید و با آب گرم، همراه با روغن زیتون و یا با آبی که شنبلیله و بزرکتان و حاشا را در آن جوشانده باشند گرم نمایید و آن را با دانه‌ی سوخته کنجد (سِمسِم) که نرم کوبیده شده و با عسل معجون گشته باشد مرهم بنهید و یا با مغز نان خُشکارد همراه با بزرکتان و شنبلیله‌ای که هر دو نرم کوبیده‌شده و با آب انجیر پخته‌شده سرشته شده‌باشند مرهم بگذارید؛ و باید از **مکیده‌شدن** پستان پرهیز گردد تا مادّه‌ای به‌سوی آن کشیده نشود.

و هرگاه **آماس سفت و سختی** (صُلبی) در پستان پدید آید، باید آن را با آنچه آماسهای سخت پدیدآمده در خایه‌ها را با آن چاره‌جویی می‌کنند معالجه نمایند. و اگر کوفتگی و پوسته پوسته شدنی (رَضّی[1]) در آن پدید آید، بهتر است ماش و هسته‌ی مویز را بگیرند و آنها را نرم بکوبند و با آب مورد (آس) و آب برگ سرو سرشته نمایند و پستانها را با آن مرهم نمایند [که به‌خواست خدا سودمند است].

باب سی‌ام
در مداوای دردهای بندگاهها (مفاصل) و نخست در چاره‌اندیشی کسی که این بیماری در او آغاز گشته است و در پرهیز کردن (تَحَرّز) از پدید آمدن آن

ما در **مقاله‌ی نخست** از این جزء (جزء دوم) از کتاب خود که با عنوان «در نگه‌داری تندرستی» بود **بخشی** از چگونگی پرهیز از درد بندگاهها را بیان کردیم و این مبحث را در اینجا نیز دوباره می‌کنیم و با تفصیل بیشتری درباره‌ی آن به سخن می‌پردازیم تا خواننده درک بیشتری از آن پیدا کند؛ پس **می‌گویم** که: ما در جای دیگری از این کتاب خود روشن ساخته‌ایم که: دردهای بندگاهها بیشتر به سبب: همیشه پر بودنِ [بدن] از غذاها و نوشیدنیها و بدگواری (تُخَمَه) پیاپی و مستی و همبستری کردن همیشگی- به‌ویژه پس از پرشدن از خوراک و شراب - و تن به‌کار ندادن وآسایش کردن و ترک ورزش و [ترک] خود شستن و به گرمابه رفتن و چیزهای مانند اینها است؛ آن چیزهایی که فزونها (فضول) به‌سبب آنها در بدن فراوان می‌شوند پدید می‌آیند. از این رو **جالینوس** ابراز امیدواری کرده است که: دارندگان این بیماری با ترک میوه و شراب و جماع از آن بهبود یابند.

---

۱. این جمله از بولاق، ۴۴۰، افتاده و در سزگین، ۱۸۷، در آخر سطر به‌گونه‌ی «رَضّ» است و ناچار بدین‌گونه ترجمه شد.

و چون چنین است، پس کسی که با این بیماری سروکار دارد باید از: فراوان به‌کار بردن خوردنیها و نوشیدنیها - و به‌ویژه انواع سنگین و دیرگوار آنها - بپرهیزد و از مستی دوری نماید؛ و از همبستری خود را باز دارد؛ و اگر ناچار از به‌کار بردن اینها گردد بهتر است آنها را در زمانهای دور از هم (متباعده[1]) به‌کار گیرد و هنگامی آنها را به‌کار ببرد که معده اش سبک باشد؛ و از همه‌ی میوه‌ها – به‌ویژه میوه‌های تازه- بپرهیزد؛ و اگر خواست که چیزی از آنها را به‌کار گیرد، بهتر است مویزِ قابض[2] و انجیر خشک را به‌کار بگیرد و از آنها فراوان نخورد و شیرینی‌جات را ترک کند و ورزش را پیش از غذا و پس از گوارش یافتن آن و به گرمابه رفتنِ پس از ورزش همراه با مشت و مال اندک و ساییدن به‌اندازه‌ی نیاز روغن به بدن را به‌کار ببرد و **غذا خوردن** او یک ساعت پس از استحمام و پس از ورزش باشد؛ و تا هنگامی که هنوز بازمانده‌ای از غذای پیشین در معده‌اش باشد از خوردن غذا بپرهیزد - که این چاره‌اندیشی از آنهایی است که گردآمدن فزونه‌ها در بدن را کاهش می‌دهد - و پاک کردن بدن را باقی کردن و با ریزش پیشاب برخود بایسته گرداند.

سپس همراه با پایبندبودن به این پرهیزها نگاه کند که: اگر آن درد بندگاههایی که به او دست می‌دهد از **بدمزاجی** گرمی و یا از **ماده‌ی** گرمی باشد بهتر است **غذای** او گوشت زودگوار و اندک فزونه‌ی پرندگانی همچون: مرغها و جوجه مرغها و بال و ران (مخالیف) درّاج و تیهو و کبک و گوشت بزغاله‌ها و دست و پای آنها و کدو و عدس و ماش و خیار و خیار چنبر و خنک‌کننده‌های درست‌شده با آب انار و غوره و سرکه و روغن زیتون و چیزهای مانند اینها باشد؛ و از **میوه**، انار را به او بدهند و به **فصدکردنِ** پیش از وقتی که معمولاً بیماری در آن وقت پدید می‌آید پایبند باشد؛ و مطبوخ خیار شنبر و آب لبلاب را بنوشد و یا لیسیدنی (لَعوق) آلو و بنفشه‌ی خشک را [بخورد].

[در چاره‌اندیشی کسی که [این درد بندگاهها] از یک بدمزاجی سردی برای او پیش می‌آید][3]:

و اگر آنچه از این بیماری پیش می‌آید از **بدمزاجی** سردی و یا از **ماده‌ای بلغمی** باشد، بهتر است [بیمار] با چاره‌اندیشی گرم‌کننده‌ی خشکاننده همچون: خوردن گوشت حیوانات

---

۱. بولاق، ۴۴۱، «اوقات مساعده» است.

۲. قابض: ظاهراً به‌هم آورنده؟

۳. سزگین، ۱۸۸، این عنوان را ندارد.

کوهی و بیابانی از پرندگان و چهارپایان که با دیگ افزارهای (توابل) گرمی، همچون خردل و فلفل و زیره و آویشن (سعتر) و کَرَویا (کَرَویا: زیره‌ی رومی) و چیزهای مانند اینها درست‌شده باشد چاره‌جویی گردد و با دانه‌ی بَنه (حبّ‌البُطم) و حبّة‌الخضراء[1] و پسته همراه با مویز به‌راستی شیرین و درشت (لحیم پر گوشت) چاشنی بگیرد (مزه بچشد) و همراه با این، به تکاندنِ (نَفْضِ) بدن (سبک کردن آن) با حبهایی همچون: حبّ سورنجان و حبّ اصطمخیقون و حبّ مُنتِن و حبّ شیطرج خود را پایبند سازد؛ و دارای چنین بیماریی **حتی برای یک بار** (بالواحده) هم به جماع نزدیک نشود.

و اگر پیش‌آمدن این بیماری (درد بندگاهها) از بدمزاجی **خشک** و مادّه‌ای **سودایی** باشد، باید با مطبوخ افتیمون بدن خود را تهی‌سازی نماید و غذاهای او ترکننده و گرم‌کننده و میانه (نه سنگین نه سبک) باشند.

پس، کسی که با **درد بندگاهها** و **نِقرس** و **عِرق‌النّسا** سرو کار دارد باید بیش از فرارسیدن زمان پدیدآمدن (نوبت) آنها با این چاره‌اندیشی چاره‌جویی گردد؛ که اگر این چاره‌اندیشی را [با او] به‌کار ببندند، سزاوار آن است که این بیماریها به‌سوی او بر نگردند و اگر هم برگردند سبک و با درد اندکی همراه خواهند بود.

و اما هنگامی که بیماری، پدید آمدنش را **آغاز می‌نماید** باید آن چاره‌اندیشی را که در اینجا برای هر دسته از آنها ذکر می‌کنیم با آنها به‌کار برده شود؛ و ما [به‌خواست خدا] با چگونگی مداوای عِرق‌النِّسا بحث را آغاز می‌نمایم [و خدا داناترین است].

باب سی و یکم
در مداوای عرق النِّسا[2]

امّا مداوای عرقِ‌النِّسا؟ باید نگاه کرد که اگر این بیماری از **گرمی** پدید آمده باشد، مداوای

---

۱. در منابع دردسترس توضیحی قانع‌کننده درباره‌ی «بُطم» و حبه‌الخضراء و فرق آنها با همدیگر دیده نمی‌شود

۲. عِرق النَّسا: رگی است که دچار درد مفاصل و ورم می‌گردد، ... این درد و ورم اگر پایین آید و تا ران و عضله‌ی ساق دو پا امتداد پیدا کند آن را عرق النّساء خوانند و اگر در مفاصل وَرِک (سرین) ناپیدا باشد آن را درد وَرِک نامند. (مفتاح الطّب با کمی تصرف و اختصار)

آن را - اگر نیرو و سّن بیمار و زمان یاری کنند- باید با گشودن رگِ باسلیق آن سمتی از دارنده‌ی آن، که بیمار است آغاز کنید و به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بگیرید و او را با غذاهای زود گواری همچون: گوشت جوجه مرغهای خانگی و یا درّاج یا تیهو یا چیزهای مانند اینها که با اسفناج یا خبّازی یا چغندر درست‌شده باشد تغذیه نمایید؛ و بیمار از به‌کارگیری غذاهای بسیار سنگینِ دیرگوار و همچنین غذاهای زبان گز (حِرّیف) و نیز، غذاهایِ شیرین [و همه‌ی میوه‌ها] باز دارید و او از اندازه‌ی خوردنیها بکاهد و از فراوان خوردن آنها دوری کند.

و آب گرم میانه گرما را بر اندامِ بیمارگشته بچکاند و آن را با روغن کنج بمالد و چرب کند و چیزهای سردکننده‌ی به‌هم‌آورنده را به آن اندام نزدیک ننماید که چنین کاری از پراکنده‌گشتن [فزونه‌ها] جلوگیری می‌نماید و آنها را به درون اندام برمی‌گرداند؛ که در این حالت پراکنده گشتن آنها دشوار می‌گردد؛ زیرا این اندام (سُرین، کفل) گوشت فراوانی دارد و داروهای **سردکننده** به آن بندگاه نمی‌رسد تا بر آن [گرمیی که سبب این بیماری شده است] چیره گردد؛ بلکه آن گرمی در آنجا (ورک، سرین) بند می‌آید و از پرکنده گشتن باز می‌ماند و بدین سبب آن آفت افزوده گشته و درد بیشتر می‌گردد؛ از این رو باید آن اندام را با روغن دانه‌ی کنجدی که در هاون کوبیده شده و روغن آن را بیرون کشیده باشند بمالند و او را به میان خانه‌ی دوم گرمابه ببرند - و همچنان که گفتیم - تا یک هفته آب میانه گرما را بر او بریزند و سپس برخی از داروهای روان‌کننده همچون: **حبّ سورنجانی** که: از هرکدام از: صبر و هلیله‌ی زرد [و سیاه] و سورنجان به‌اندازه‌ی هم در آن باشند و هر **شربت** از آن سه درهم باشد به او بدهند و به‌دنبال آن پخته‌شده (مطبوخ) **میوه‌ی** نیرومند گشته با سورنجان به او داده شود؛ و در آغاز بیماری آن اندام را با کلم کوبیده‌شده و مُغات (ریشه‌ی گیاه قُلقل) و زرده‌ی تخم مرغ مرهم بگذارند؛ **و این چندوچون آن مطبوخ است:**

از هلیله‌ی زرد و کابلی [هسته درآورده شده] و شاهتره هرکدام هفت درهم، بلیله و آمله هرکدام چهار درهم، آلوی شیرین، کَمادَریوس و بنفشه هرکدام پنج درهم، تُربُد کوبیده شده و سورنجان هرکدام سه درهم [غاریقون کوبیده‌شده دو درهم] بزر کرفس و رازیانه و انیسون هرکدام یک مثقال[1] گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که **یک رطل** از آن

---

۱. بولاق،۴۴۳، یک درهم و نیم است.

بازمی‌ماند جوشانده می‌شوند و بر پانزده[1] درهم فلوس خیار شنبر پالوده می‌گردد و در سپیده‌دم (سحر) در حالی که نیم‌گرم باشد نوشیده می‌شود؛ و پس از آن با تُرمُسِ (باقلای مصری) نرم کوبیده‌شده‌ی سرشته‌شده با سکنجبین مرهم گذاشته می‌شود؛ و در آغاز پدیدآمدن آن؛ با کلم (کَرَنْب) نَبَطی کوبیده‌شده‌ی سرشته‌شده با اندکی از مغاث و زرده‌ی تخم مرغ و اندکی از زعفران مرهم می‌گردد؛ و هنگامی که بیماری فروکش می‌کند آن را با این مرهمی که چندوچون آن این است مرهم بگذارید:

از گل بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنگوش و برگ غار هرکدام ده درهم، بزر حَرمَل (اسفند) پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب صمغ حل شده‌ی مقل (جهودان) سرشته شده [و جای درد] را با آن مرهم می‌گذارند.

و هنگامی که مرهم را از آن برمی‌دارند آن را با آب نیم گرم بشویند و آبی را که بابونه و اکلیل‌الملک و پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و قنطور یون و حاشا و آویشن و شویت و حندقوقی (نوعی از یونجه) را در آن جوشانده باشند بر آن بچکانند؛ و اگر شما این گیاههای دارویی را با سرکه بجوشانید و آن را بر آن اندام بیندایید، بیمار سود آشکاری از آن می‌برد.

و **فولُس** (بولُس، حکیم یونانی) گفته است که: [در این بیماری] «باید بیمار را در آغاز بیماری با اماله‌ای نرم اماله کرد و سپس رگ باسلیق او را گشود و هنگامی که درد سخت می‌گردد آن اندام [دردناک] را با **روغن حنا** که اندکی از نطرون را در آن ریخته باشند چرب نمایند؛ و نیز برخی از **پشم دنبه‌ی گوسفند** خوابیده بر گیاه زوفا در ناحیه ارمینبه را (زوفای‌تر را) در آن بخیسانند [و بر جای درد بگذارند] که از آن سودمند می‌گردد.

درباره‌ی این بیماری اگر از سوی بلغم باشد[2]:

امّا هرگاه این بیماری (عِرق النّسا) به‌سبب بلغم و ترینگی (رطوبت) باشد، باید به دارنده‌ی آن دستور داده شود که **قی** را به‌کار گیرد و سپس **داروهای روان‌کننده‌ی** به گونه حبِّ درآمده‌ای همچون **این حب** را که **چندوچون** آن این است به‌کار ببندد:

از غاریقون و تُربُد هرکدام چهار دانگ، صبر و سورنجان و شیطرج هرکدام نیم درهم، پیه حنظل دو دانگ، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و

---

۱. سزگین،۱۸۹، یک اوقیه و نیم است.

۲. بولاق،۴۴۲، این عنوان را ندارد.

به‌گونه‌ی حبِ درآورده گشته و در سایه خشک می‌شوند؛ هر شربت از آن، دو درهم و نیم تا سه درهم است؛ و نیز **حبّ شیطرج** را به او می‌دهند.

و هنگامی که شما بدن بیمار را تهی‌سازی کردید، **سُرین** بیمار را با مَویزَج (میویرج، کشمش کولی، گیاهی با دانه‌های تیره رنگ) همراه اندکی از راتینج و عاقِرقَرحا که نرم کوبیده شده باشند و با سکنجبین یا شراب عسل سرشته شده باشند مرهم بگذارید.

و نیز با این مرهم (ضِماد) که چندوچون آن این است مرهم گذاشته می‌شود: از ریشه‌ی کبر و پودنه و عاقِرقرحا هرکدام یک جزء، عصاره‌ی قثّاءالحمار و حبّ‌الغار هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با شراب عسل سرشته گشته و سرین را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون دارویی دیگر برای این بیماری:

از عاقِرقرحا و نطرون هرکدام دو درهم، قُسط و دانه‌ی تره‌تیزک (حَب‌الرّشاد) هرکدام یک درهم، زَفت رومی پنج درهم گرفته می‌شود و زفت با روغن زنبق یا روغن بان یا روغن زیتون آب می‌شود و داروها را بر آن می‌ریزند و سرین را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر برای آن:

از برگ غار ده درهم، **عاقرقرحا** سه درهم، قسط چهار دهم، **حُرْف** (حبّ‌الرشاد) دو درهم، **نطرون** یک درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و یک چهارم رطل **زفت** را با دو اوقیه روغن زنبق برای آن آب می‌کنند و داروها را با آن می‌آمیزند و جای درد را با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر برای این درد:

از حُرْف و خردل و پوسته‌های ریشه‌ی کبر هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب مرزنگوش سرشته می‌شوند و سرین را با آن مرهم می‌گذارند؛ و اندام دردناک را باید با روغن حنا همراه با برخی از بوره و عاقرقرحا و مویزج و روغن مصطکی و چیزهای مانند اینها چرب کنند و بمالند.

چندوچون مرهمی از بولُس (حکیم یونانی):

از موم صد گرم، سقّز بیست و پنج درهم، زنجار و مُرّ و قنّه و قطران و اصل‌السوس هرکدام پانزده درهم گرفته می‌شود و داروهای خشک را می‌کوبند و موم را همراه با قطران آب می‌کنند و

داروها را با آن می‌سرشند و سرین را با آن مرهم می‌گذارند.

و اگر زمان، **تابستان** باشد باید در میانه‌ی این مداواها قی کردن با تُرب و ماهی شور را به‌کار بگیرند و سپس مرهمهایی را که یادآورشده‌ایم به‌کار ببرند.

و **بیمار** را در **آبزنی** که در آن آبی باشد که در آن آب: بابونه و اکلیل‌الملک و برنجاسب و قنطوریون و پوسته‌های ریشه کبر[1] و سذاب و کلم را جوشانده باشند - پس از آنکه راسته‌ی کمر و سرین او را با روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارگیل یا چیزهای مانند اینها چرب می‌کنند و می‌مالند - بنشانند و این کار را تا هنگامی که بیماری به پایان می‌رسد انجام دهند؛ و اگر بیماری با این چاره‌اندیشی آرام نگیرد پس اِماله‌ی سودمند برای **عرق‌النّسا** را با او به‌کار ببندند؛ و از آن اِماله است **اماله‌ای که چندوچون آن این است:**

از خارخسک و شویت و بابونه و اکلیل‌الملک و پودنه و سذاب هرکدام یک کف، قنطوریون باریک ده درهم، کَبَست (خنظل) کوبیده‌شده دو عدد، عاقِرقرحای کوبیده شده، سه درهم، قثّاالحمار و پوسته‌های ریشه‌ی کبر و قُرطُم و کرچک کوبیده شده هرکدام پنج درهم شنبلیله، چهار درهم گرفته می‌شود و همگی با هفت رطل آب تا هنگامی که یک رطل و نیم از آن باز می‌ماند جوشانده می‌شوند و دو سوم رطل از آن را می‌گیرند و از مُرّی و عسل و روغن سوسن و زنبق هرکدام یک اوقیه و سکبینه یک درهم و مُقل دو درهم و گندبیدستر نیم درهم را بر آن می‌ریزند و همگی را در هاون همراه اندکی از آب جوشانده‌شده و روغن می‌سایند تا همه با هم آمیخته شوند و اماله را با آن انجام می‌دهند و پس از اماله، پشت و سرین بیمار را با روغن قُسط و سوسن چرب می‌نمایند و می‌مالند.

و این چندوچون [موادِّ] اماله‌ی دیگری است:

از ریشه‌ی سوسن کبود نیم رطل گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردد و با سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن بازمی‌ماند جوشانده می‌شود و پالوده گشته و چهار اوقیه از آن را می‌گیرند و از روغن زنبق و مرّی هرکدام یک اوقیه و از عسل یک اوقیه و نیم بر آن ریخته می‌گردد و خوب به‌هم زده می‌شود و در حالی که نیم گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند.

چندوچون موادّ اماله‌ای (حُقنه) دیگری که از موادّ اماله نخست نیرومندتر است:

---

۱. در بولاق، ۴۴۳، به جای کبر، کتیراست که درست به نظر نمی‌رسد.

از شـویت و بابونـه و خارخـسک و سـذاب هرکـدام هفـت درهـم، قنطوریـون باریـک و پوسته‌های ریشه‌ی کبر هرکدام ده درهم، شنبلیله چهار درهم، بزرکتان به همان اندازه، بادام تلخ و قرطم بیابانی [کوبیده شده] هرکدام پنج درهم، حنظل کوبیده شده پنج درهم[1]، اُشه و گاوشیر و زیره‌ی نبطی هرکدام سه درهم، شیطرج هندی دو درهم، نخاله یک کف، گرفته می‌شود و همگی با شش رطل آب تا هنگامی که یک رطل و نیم از آن بازمی‌ماند جوشانده می‌شوند و نیم رطل از آن را می‌گیرند و یک اوقیه مُرّی و از روغن قسط و ناردین و میسوسن هرکدام یک اوقیه، از بوره‌ی ارمنی یک درهم و نیم را بر آن می‌ریزند و در حالی که نیم گرم است بیمار را با آن اماله می‌نمایند.

چندوچون [مواد] اماله‌ای دیگر:

از خارخسک و قرطم کوبیده و مغز هسته‌ی زرد آلو هرکدام یک کف، کَبَست کوبیده دو عدد، سذاب و کُراث (تره) هرکدام یک دسته (یک باقه) گرفته می‌شود و همگی با شش رطل آب تا هنگامی که یک[2] رطل از آن باز می‌ماند جوشانده می‌شوند و آن بازمانده پالوده گشته و یک اوقیه روغن کرچک بر آن ریخته می‌گردد و سه بار بیمار را با آن اماله می‌نمایند که این برای [آرام ساختن درد] عرق‌النّسا سودمندی آشکاری دارد.

و نیز اماله کردن با تره‌تیزک جوشانده شده با آب پالوده‌ای که اندکی از روغن زیتون را بر آن ریخته باشند برای درد عرق‌النّسا و درد پهنه‌ی کمر (قَطَن) سودمند است.

چندوچون اماله‌ای که بسیار خوب است:

از ماهی زهره (گیاهی که ماهیها را می‌کشد) و صوصرا (صوصلا) (گیاهی است) و قَنطوریون باریک و زراوند و ریشه‌ی کبر و خربق سیاه و سفید و حرمل و سورنجان و عاقرقرحا و حنظل و مازریون و مغز قرطم و شویت، هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز گرفته می‌شود و همگی با دو برابر آنها آب، به‌خوبی جوشانده می‌شوند و از آن آب به‌اندازه‌ی هشت اوقیه را پالوده می‌نمایند و از روغن ناردین و روغن زنبق هرکدام ده درهم را با آن می‌آمیزند و در حالی که نیم گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند.

---

۱. سزگین، ۱۹۱، پنج عدد است.

۲. بولاق، ۴۴۴، یک اوقیه است.

چندوچون دارویی/ اماله‌ای از بُولُس:

از روغن زیتون شسته شده دو اوقیه [عسل دو اوقیه] نَطرون یک اوقیه، عِلْک‌البُطم (سقّز) نیم اوقیه گرفته می‌شود و همگی با سه اوقیه آب گوارا (غیر معدنی) به‌خوبی جوشانده شده و اماله را با آن انجام می‌دهند و بر آن درنگ می‌نمایند که این، خلطهای مخاطی (خلطهای همچون آب بینی) و گاهی **خون** را روان می‌دارد؛ و اگر درد به درازا بکشد، به‌کارگیری این اماله ادامه یابد و قنطوریون و عصاره‌ی قثّاءالحمار بر داروها افزوده گردد[۱].

و بیمار باید بر اماله کردن شکیبایی شود و مقعد با تکّه‌ای پارچه‌ی گرم‌شده، گرم گردانده شود؛ و اگر از این اماله، بر افروختگی‌ای (التهابی) و سوزشی برای **بیمار** پیش آید، باید او را با اماله‌ای نرم که: عُنّاب و سبستان و جو کوبیده شده و بنفشه‌ی خشک و پرسیاوشان و خطمی و نخاله‌ی آرد سبوس گرفته (حواری) و برگ خبّازی و روغن بنفشه در موادّ آن باشد اماله شود.

و اگر شما این راه‌چاره را انجام دادید و درد آرام نمی‌شد باید بیمار دارای عِرق‌النسا را از **رگ پاشنه** فصد کنید و اگر این راهکار نیز نتیجه‌بخش نباشد باید او را از رگی که در میانه‌ی (وسط) پا (قدم) است و یا از رگی که در زیر زانو است **فصد کنید**؛ و اگر **درد سخت شود** و بیمار را به سختی آزار دهد، **اَفلونیای رومی** (معجونی مسکّن و مخدّر) را به او بدهید - که این، درد را آرام می‌سازد و اندام را بی‌حسّ می‌کند- و **جای درد** را با داروهای اندودنیی که به تازگی ذکر کرده‌ایم بیندایید؛ و این پس از آن باشد که اندکی از افیون یا پوسته‌های ریشه‌ی لُفاح را با این اندودنیها آمیخته باشید؛ و باید از به‌کار بردن داروهای بی‌حس‌کننده (مُخَدر) به‌جز به‌هنگام ناچاری پرهیز شود.

و اگر درد سخت شود و بیمار را به سختی ازار دهد (بَرَّحَ بالعلیل) به‌کار بردن پیاپی این موادّ بی‌حس‌کننده از آنهایی است که حسّ اندام را از میان می‌برد و مادّه‌ی بیماری را منجمد می‌سازد که دیگر هیچ راه چاره‌ای در آن نتیجه‌بخش نخواهد بود.

و از چیزهایی که دارای این بیماری از آن سودمند می‌گردد.این **سَفوفی** است که چندوچون آن این است و من آن را بسیار سودمند یافتم:

---

۱. تا اینجا ناهماهنگیهایی از نظر پس و پیشی مطالب در نسخه‌های: بولاق،۴۴۴-۴۴۳ و سزگین ۱۹۲-۱۹۱ دیده می‌شود.

از سنا مکّی ده درهم، سورنجان پنج درهم، شیطرج هندی سه درهم، زعفران نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو تا سه درهم همراه با همان اندازه از شکر سلیمانی است؛ و اگر بیماری به دراز بکشد و **مُزمِن** گردد باید آیاره‌های بزرگ به‌کار برده شود و با مازَریون و آب ماهی شور و روغن قثّاء‌الحمار اِماله گردد و به او حلوای آرد و روغن که پیه حنظل را با آن سرشته باشند داده شود؛ و سپس به او دستور داده شود که در **گرمابه‌های گوگردی** و **نفتی** و آب دریا و چیزهای مانند اینها فرو رود؛ و اگر درد آرام نگردد بهتر است ابزارهای حجامت همراه با آتش، بر گودی تهیگاه (حُقّه‌ی خاصره که با سرِ استخوان ران متّصل است) گذاشته شود؛ و باز بهتر است که **زالو** را بر آن بگذارند که چه‌بسا از آن سودمند می‌گردند زیرا **زالو** مادّه‌ی بیماری را از خودِ بندگاه به لایه‌ی بیرونی (ظاهر) سُرین می‌کشد.

و **گاهی** هنگامی که داروها نتوانند کاری بکنند مداوای این بیماری تا سه روز، هر روز نیم درهم **تا** یک مثقال از **نفت سفید** را با شراب به بیمار می‌نوشانند؛ و **حَبّ** درست‌شده از **نفت** نیز، برای آرام کردن درد عِرق‌النّسا و درد سرین سودمند است.

و هنگامی که بیماری مزمن می‌گردد و نزدیک است که بندگاه سرین از جای خود بیرون بیاید باید داغ کردن را - بر پایه آنچه ما به‌خواست خدا - به‌هنگام بحث از کار با دست بیان می‌کنیم - به‌کار بگیرید تا ترینگی موجود را از میان ببرد و آن را به‌سوی بیرون بکشد.

باب سی و دوم
در مداوای نقِرس و درد بندگاهها (مفاصل) [هرگاه که اینها از گرمی باشند]

امّا در **مداوای نقرس** و درد بندگاهها باید نگاه کرد که: اگر پدید آمدن آن از **مادّه‌ای خونی** باشد و شما دیدید که رنگ آن بندگاهِ دردناک به‌گونه‌ای به سرخی گراییده است، باید به گشودن رگ باسلیق آن **سمتی** که درد دارد بشتابید و از دارنده‌ی درد، متناسب با اندازه‌ی مادّه‌ی بیماری و هماهنگ با تاب‌آوری نیروی بدنی بیمار و سنّ او و زمان پیش‌رو، از او خون بیرون بریزند و پس از فصد او را با آبِ گوشت جوجه مرغ درست‌شده به‌گونه‌ی زیره‌با (آش زیره) و یا [درست شده] و یا با انار ترش و شیرین تغذیه نمایید و به‌دنبال آن، چهار اوقیه آب

هندبا و آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج جوشانیده شده‌ی کف و دُرد گرفته‌ای را که پنج درهم خیار شنبر را در آن ساییده باشند به او بنوشانید؛ و اگر اینجا (در بیمار) تبی باشد، بهتر است آب جو با شکر و آب یک انار شیرین و یک انار ترش (رُمّانین) را به او بنوشانید و با چاره‌اندیشی بیماریهای سخت (حادّ) چاره‌جویی نمایید؛ و صندلَین (صندل سرخ) و آب هندبا و آب گشنیز و آب عِنب‌الثّعلب و آب حیّ‌العالم را بر آن بندگاه دردناکِ گرم بیندایید و یا پوسته‌های بریده شده‌ی کدو (جُرادَة القَرع) و پوست خربزه و پوست خیار را بر آن بگذارید (با اینها مرهم نمایید).

و می‌توانند تکّه‌ای پارچه‌ی نمدار شده با **گلاب** و سرکه‌ی انگوری همراه با اندکی از **کافور سردکننده** را بر آن اندام دردناک بگذارند و یا اندکی از آرد جو را بگیرند و با لعاب بزر قطونا بسرشند و بندگاهِ بیمار گشته را با آن مرهم بنهند؛ و بزر قطونا همراه با سرکه برای این درد سودمند و آرام‌بخش است.

و **قیروطی** سرد کننده‌ی درست‌شده از: آب بقلة‌الحمقاء و آب حیّ‌العالم و آب هندبا و آب کاهو و روغن گُل‌سرخ و موم سفید همراه اندکی از سرکه‌ی انگوری و چیزهای دیگر، از آنهایی هستند که: بندگاه را نیرومند می‌سازند و از فروریزی مادّه‌ی بیماری بر اندام دردناک پیش‌گیری می‌نمایند؛ و اگر آب سرد را در آغاز بیماری - به‌ویژه در بیماری نقرس - بر اندام بیمار شده بریزید، درد را آرام می‌سازد و همچنین است اگر آب عِنب‌الثّعلب و آب هندبا [و آب سرد شده‌ی کاهو] را بر آن بریزید.

و اگر درد سخت شود و بیمار را به سختی آزار دهد باید مرهمهای بی‌حس‌کننده (مُخدّر) را بر آن بگذارید و از آن **بی‌حس‌کننده‌ها** یکی این **بی‌حس‌کننده‌ای** است که **چندوچون** آن این است:

از مُغاث پنج درهم، بزر قطونا و آرد جو هرکدام سه درهم، پوسته‌های ریشه‌ی لُفاح (یَبروح الصّنم) دو درهم، افیون یک درهم، زعفران نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با آب برگ کاهو و آب حیّ‌العالم سرشته می‌شود [و به‌گونه‌ی مرهم درآورده می‌گردند و بر اندام دردناک گذاشته می‌شود]؛ که اگر درد آرام گشت [که خوب است] وگرنه این **مرهم** را که چندوچون آن این است به‌کار بگیرند [که این، دردها را به‌گونه‌ای خوب آرام می‌سازد]:

از افیون یک درهم، زعفران و مُرّ، هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده

شده و با شیر بز یا شیرگاوسرشته می‌شوند و مغز نان را بر آن می‌ریزند و آن را در هاون نرم می‌سایند و برخی از روغن گُل‌سرخ را که موم سفیدی را در آن ذوب کرده باشند بر آن می‌ریزند و بندگاه را با آن مرهم می‌گذارند و برگ کاهو را بر روی آن می‌نهند.

چندوچون دارویی برای نِقرس و درد بندگاهها که از گرمی باشند:

بزر قطوناو خطمی و آرد جو و مغز تخم مرغ (زرده‌ی تخم مرغ) و ته‌نشین شراب و و روغن گُل‌سرخ را می‌گیرند و خوب به‌هم می‌زنند و [جای درد را] با آن مرهم می‌گذارند.

مرهمی دیگر:

از آرد جو ده درهم، گُل‌سرخ و ریشه مَهک (اصل السّوس[1]) و برگ نیلوفر و ماش هرکدام پنج درهم، خشخاش بیست درهم، بنفشه‌ی ریحانی و جُلبک و خطمی سفید هرکدام هفت درهم، عدس پوست گرفته سه درهم، حنا و کاک هرکدام دو درهم، زعفران و کافور هرکدام نیم مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با روغن گُل‌سرخ و زرده‌ی پنج عدد تخم مرغ و روغن بنفشه و روغن نیلوفر آمیخته می‌شوند و اندام دردناک را با آن مرهم می‌نهند [که سودمند است].

و اگر آن اندام را با **عدس پوست گرفته‌ی** کوبیده‌شده با آب گشنیزِ تازه همراه با اندکی از کافور مرهم بگذارند سودمند خواهد بود.

مرهمی دیگر:

از [مغاث] و خطمی و بزر قطونا و آرد جو و سورنجان سفید و صندل سفید هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و با روغن کنجد و زرده تخم مرغ و اندکی از سرکه‌ی انگوری سرشته گشته و پا و بندگاه آماسیده را - اگر درد و آماس آنها از **گرمی** باشد - با آن مرهم می‌گذارند.

و **باید** در به‌کارگیری داروها و اندودنیهای **سردکننده** زیاده‌روی نشود؛ زیرا اینها **خلط** را سرد و غلیظ می‌گردانند که در چنین حالتی ازهم‌پراکندن و تهی‌ساختن آن دشوار می‌گردد و اگر اینجا (در اندام) **آماسی** باشد، سفتی و سختی‌ای (صلابتی) را در آن پدید می‌آورند و به‌ویژه اندودنیهای آرام کننده‌ی درد، سستی و کاستیی را برای دریافت (حِسّ) اندام فراهم می‌آورند؛ از این رو باید نگاه کنید که: هرگاه دیدید که گرمی آرام شده و درد تا اندازه‌ای کاسته گشته

---

۱. در نسخه‌های موجود «اصل السّوسن» است.

است برپایه‌ی آنچه گفته‌ایم، چیزهای پراکنده‌سازی را که گرم‌کننده نباشند بر داروهای نیرومندساز بیفزایید و چیزهایی همچون: آرد جو و خطمی و بنفشه و اندکی از اکلیل‌الملک را هم بر اینها افزوده گردانید و نیز [اندام را] با آرد بو داده‌ی (سَویق) جو همراه با آب گشنیز یا آب بِه مرهم بگذارید؛ و اگر به پراکنده‌ساز نیرومندتر از اینها نیاز داشتید این مرهم را که چندوچون آن این است به‌کار بگیرید:

از آرد جو و آرد باقلا و خطمی و بنفشه‌ی خشک هرکدام یک جزء، صندل سفید و اکلیل الملک، هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کلم یا آب گشنیز سرشته می‌شوند و اندام دردناک را با آن مرهم می‌گذارند.

و هنگامی که **گرمی** آرام می‌گردد و درد از میان می‌رود و سفتیِ (غلیظی) مادّه‌ی [بیماری] بازمی‌ماند باید با این **مرهم که چندوچون** آن این است مرهم گذاشته شود: از بابونه و اکلیل‌الملک و آرد جو بوداده (سَویق‌الشّعیر) و خطمی و بنفشه‌ی **خشک هرکدام** دو درهم، زعفران یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کلم سرشته شده [و اندام را با آن مرهم می‌گذارند]، و آبی را که بابونه و اکلیل‌الملک و مرز نگوش و برنجاسب را در آن جوشانده باشند در حالی که نیم گرم باشد و به نسبت نیازی که برای پراکنده‌سازی [مادّه‌ی بیماری] به آن می‌بینید برآن اندام می‌چکانید.

درباره‌ی درد بندگاهها اگر از مادّه‌ای تلخه‌ای (مِراری: صفرایی یا سوایی) باشد:

امّا هرگاه درد بندگاهها از سوی مادّه‌ی تلخه‌ای **صفرا** باشد، باید **نخست** بیمار را- **پس** از آنکه او را از خوراکیها و نوشیدنیهایی همچون: خربزه و سَرْمه (قَطَف، اسفناج رومی) و آب جو و آب تُرُب خیسانیده شده در سکنجبین و سکنجبینِ با آب گرم و نمک - که می‌توانند صفرا را قی نمایند - پر می‌کنند، با فرو کردن پَر و انگشت آغشته به روغن کنجد در گلوی او با **قی‌کردن**، **تهی‌سازی** نمایند و چیزی از غذا را در معده‌ی او به جا نگذارند؛ و این راهکار را تا هنگامی که خلطهایی تلخه‌ای (مِرّی)، بدون اینکه غذایی با آنها آمیخته باشد بیرون می‌آیند به‌کار بگیرند؛ و این کار در روز نخست [معالجه] و در روز سوم آن انجام گیرد، سپس به‌دنبال آن مطبوخی که: هلیله زرد و گُل‌سرخ و بنفشه و عُنّاب و سبستان و مویز و تمر هندی و (...)[1]

---

۱. این واژه در بولاق، ۴۴۶، به صورت «والسنی» و در سزگین ۱۹۵، به صورت «الینا» است؛ که هر دو صورت ظاهراً بی‌معنی‌اند و ناچار با این علامت نشانه گذاری شد.

و شاهتره و بزر کشوت و هندبا و فلوس خیار شنبر و اندکی از سقمونیای برشته و سورنجان و **صبر و چیزهای** مانند اینها - از هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز - در آن باشد، با او به‌کار **برده شود** (به او داده شود) و از شراب مکرّر گُل‌سرخ [؟] همراه با سکنجبین به او بدهند و **پا** و یا **هر اندامی** [که دردی دارد] با **مرهمهایی** که به تازگی آنها را در مداوای [بیماری] با مادّه‌ی خونی یادآور شده‌ایم اندوده گردد؛ و بیمار با **غذاهای** نرم و نازک (لطیف) همچون مزوّره‌های درست‌شده با کدو و اسفناج و ماش و قَطَف و بقله‌ی یمانیه (نوعی از اسفناج، شبیه به کاسنی)، تغذیه گردد.

و اگر **اینجا** (در بیمار) **تبی** وجود داشته باشد، باید بر چاره‌اندیشی **سردگردانیدن** [بیمار] بیفزایند و با **چاره‌اندیشی** تبداران و دارندگان بیماریهای گرم[1]، همچون: آب جو و آب انار و آب خیار و خربزه‌ی هندی (هندوانه) و مغز خیار چنبر و خیار و لعاب بزر قطونا و آب بقلة‌الحمقاء تا هنگامی که گرمی آرام می‌گردد چاره‌جویی شود؛ سپس به‌دنبال آن، آب سبزی و دانه و میوه (بَقْل) همراه با فلوس خیار شنبر و آب هندبا و آب کاکنج و آب عِنب‌الثّعلب را به او بدهند.

و هنگامی که **چهارده** روز بر بیماری می‌گذرد به چیزهایی که ذکر کرده‌ایم آب رازیانه افزوده گردد و هنگامی که **بیست** روز تمام بر آن می‌گذرد و گرمی از میان می‌رود، آب سبزی و فلوس خیار شنبری که یادآورشده‌ایم وزن یک درهم **اَیاره‌ی فیقرا** را بیفزایند و هنگامی که سی روز بر آن می‌گذرد و [هنوز] بازمانده‌ای از بیماری باقی مانده است؛ آن **مطبوخی** را که پیش از این توصیف کرده‌ایم به او بدهند و نیز از این **حَب** که **چندوچون** آن این است به او داده شود:

از صبر و هلیله هرکدام یک درهم و نیم، تُربد و سورنجان هرکدام یک درهم، پیه حنظل چهار دانگ، سقمونیا یک دانگ و نیم، زعفران یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سرشته شده و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است؛ و اگر معده‌ی بیمار کم‌توان باشد؛ بهتر است **گوارشی بِه ساده‌ی روان‌کننده را که چندوچون آن این است به او بدهند:**

از بِه اصفهانی پنج عدد میانه (نه بزرگ و نه کوچک) گرفته می‌شود و بخش بالایین آنها را می‌بُرند و برمی‌دارند و میان آنها را برمی‌کنند و دانه‌های آنها را درمی‌آورند و یک اوقیه

---

۱. در سزگین، ۱۹۵، به صورت «حادّه» (سخت) است.

سقمونیای انطاکی را در آنها می‌ریزند و آن سرهای برکنده را بر آنها می‌گذارند و آنها را با تراشه‌های چوبی نازک (خِلال) استوار می‌سازند و با خمیر می‌اندایند و در تنوری دارای آتشی میانه تا هنگامی که پخته می‌شوند برشته می‌نمایند و سپس درهاونی سنگی انها را نرم می‌سایند و با عسلی پالوده سرشته می‌گردانند و آن را در ظرفی نگه می‌دارند و به‌هنگام نیاز- متناسب با نیروی بیمار و تاب‌آوری او- دو تا سه قاشق از آن را به اندازه‌ای که بدانند در هر شربت (وعده‌ی) دارویی از آن دانگی تا دو دانگ[1] از سقمونیا وجود دارد به بیمار می‌دهند؛ که این اگر خدا بخواهد سودمند است.

و این چاره‌اندیشی را تا هنگامی که چهل روز تمام بر بیماری می‌گذرد به‌کار می‌گیرند؛ زیرا بیماریهای **حادّ** از **چهل روز** نمی‌گذرند [و بیمار یا بهبود می‌یابد یا می‌میرد].

و هرگاه آماسی از **گرمی** برای **زانو** پیش آید بهتر است آن را با برگ تازه‌ی چنار (دِلْب) که نرم کوبیده شده باشد مرهم بگذارند که این- اگر خدا بخواهد- سودمند است.

باب سی و سوم
در مداوای دردِ نقرس و بندگاهها (مفاصل) اگر از سردی [و موادّی بلغمی و سودایی باشد]

و هرگاه درد بندگاهها از سوی سردی و موادّ بلغمی باشد باید نخست گلنگبین[2] عسلی (مربّای درست‌شده از گُل‌سرخ و عسل) را همراه با آبی که زیره را در آن جوشانده باشند به بیمار بدهند و او را با **آب نخودِ** درست‌شده با روغن زیتون شسته‌شده، تغذیه نمایند، از غذایش بکاهند و از خوردن میوه‌ها بازش دارند؛ سپس در روز چهارم [مداوا] به پیشاب (بَول) او نگاه کنند، اگر آن را نارس یافتند- پس از اینکه **طبیعت** او را با یک مثقال از تُربُد و یک مثقال از ایاره‌ی فیقرای سرشته شده با عسل **نرم** می‌سازند- به او ماءالاصول همراه با روغن کرچک بدهند و این **چندوچون** [این] ماءالاصول است:

---

۱. بولاق، ۴۴۷، یک دانگ تا سه دانگ است.

۲. **گلنگبین**: مربّای درست‌شده از برگهای گُل‌سرخ با شکر که آنها را خوب با هم مخلوط می‌کنند و مدّتها در آفتاب می‌گذارند. (فرهنگ اغراض)

از پوسته‌های ریشه‌ی کرفس ده درهم، انیسون و بزر رازیانه و کرفس و سورنجان و پوسته‌های ریشه کبر و کَمادَریوس و بوزیدان (نوعی ثَعلَب) و دانه‌ی بلسان و شاخه‌ی آن و پوسته‌های سلیخه هرکدام سه درهم، ریشه **اِذْخر** و شکوفه‌ی آن هرکدام دو درهم، شنبلیله (حُلبه) پنج درهم، مصطکی و سنبل‌الّطیب و فُوّه، هر یک دو درهم، **شیطرج** یک درهم و نیم، قنطوریون باریک ده درهم، مویز طایفی هسته گرفته شده بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تاهنگامی که یک رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و آن بازمانده پالوده می‌گردد و هر روز چهار اوقیه از آن همراه با وزن یک مثقال روغن کرچک به بیمار نوشانده می‌شود؛ و این کار باید چند روزی- تا هنگامی که پخته‌گشتن پیشاب پدید می‌آید و خلط، آبکی (لطیف) می‌گردد- به درازا بکشد؛ و در این میان، دو روز بیمار را آسوده بگذارند و در آن دو روز به او گلنگبین بدهند و پس از آن، حبِّ شیطرج یا حب سورنجان به او داده شود؛ و هنگامی که **شکم** او را روان گردانیدند او را با گوشت دُرّاج و تیهوی درست‌شده به‌گونه‌ی آش ساده تغذیه نمایند و [باز هم] چند روزی او را آسوده بگذارند و در روزهایی که او را آسوده گذاشته‌اند گلنگبین شکری باآب نیم گرم را به او بدهند.

و اگر زمان تابستان باشد به بیمار دستور دهید که پس از غذا با چیزهای پاره‌کننده و نرم‌کننده‌ی بلغم همچون: آب تُرُب و شویت و عسل و سکنجبینِ عسلی **قی کند**؛ و هنگامی که بدن او پاک می‌گردد - برپایه آنچه ما چندوچون آن را بیان می‌کنیم- مرهمهای سودمند [برای این بیماری] را با او به‌کار بگیرید؛ و باید پیش از پیدا شدن نشانه‌های پختگی خلطها از به‌کارگیری داروهایی همچون حَبها و دیگر چیزهایی که شکم را به سختی روان می‌دارند بپرهیزید؛ **زیرا اگر چنین کاری را انجام دهید چیزهای نرم و آبکی را بیرون می‌ریزد و چیزهای** سفت و درهم فشرده (غلیظ) را باقی می‌گذارد؛ که در این صورت، پخته گشتن آن دشوار می‌شود و مدّت بیماری به درازا می‌کشد و چه‌بسا کار به بهبود نیافتن بینجامد؛ زیرا در این حالت خلط، سنگ‌گونه و سفال‌گونه می‌گردد.

و این چندوچون مرهمی است که برای درد بندگاههای پیش‌آمده از سردی و بلغم سودمند است:

از **زراوند** دراز و حَبّ‌الغار و جنطیانای رومی و قَفرالیَهود[1]، هرکدام ده درهم، اُشه و صبر و

---

۱. معّرب **کَفرالَیهود**، **مادّه‌ای** که از میان سنگها از زیر دریا - بحیره‌ی یهودیّه — نزدیک قریه **کفرا** در فلسطین استخراج می‌کردند. (فرهنگ اغراض)

مُرّ [و کمون] و بزر کرفس هرکدام دو درهم و نیم[1] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کلم سرشته می‌شوند و جای درد را با آن مرهم می‌گذارند [که اگر خدا بخواهد سودمند است].

چندوچون مرهمی دیگر برای درد نِقرس پدیدآمده از سردی:

از لعاب بزر مُرّ و لعاب بزر شاهتره[2] هرکدام بیست درهم، بزر کتان ده درهم، زیره و انیسون و قَلقَدیس و مغز قرطم و پوسته‌ها سلیخه و مُغاث هرکدام وزن یک درهم، زنجبیل چهار دانگ و فربیون نیم درهم، عدسِ پوست گرفته یک درهم و نیم، زعفران سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با: زرده‌ی تخم مرغ و روغن سوسن و قُسط و ناردین و پیه [جوجه‌ها] و پیه مرغ و پیه خرس و پیه شتر - از هرکدام یک اوقیه- سرشته می‌شوند و به‌هنگام برانگیخته‌گشتن درد، جای درد را با آن می‌اندایند [که این سودمند است].

و اگر شما جای درد را با آرد شَیلَم[3] و آرد کَرسنه‌ی سرشته شده با شراب مرهم بگذارید [بیمار] از آن سودمند می‌گردد؛ و نیز، با حُضُض و اُشه- هرکدام یک جزء- که نرم کوبیده شوند و با شراب کهنه و روغن زیتون سرشته گردند مرهم گذاشته می‌شود؛ و نیز آن را با سرگین گاو و پشکل بز و آب کلم که همگی نرم کوبیده گشته و با عسلِ پالوده سرشته گشته باشند، مرهم می‌گذارند.

و هنگامی که مرهم را از اندام برمی‌کنید اندام را بشویید و آبی را که: بابونه و اکلیل‌الملک و شویت و قنطوریون و پوسته‌های ریشه‌ی کبر و حاشا و سعتر و پودنه و حَندقوقی را در آن جوشانده باشند بر آن بچکانید؛ و اگر اینها را با سرکه‌ای بسیار ترش بجوشانید و آن را بر جای دردناک بیندایید سودمند خواهد بود.

و اگر دیدید که با به‌کارگیری این دارو از سوی شما و این چاره‌اندیشی، بیماری آرام گشته است [که خوب است]؛ **وگرنه**، به پیشاب بیمار نگاه کنید: اگر پخته گشتن در آن آشکار باشد، پس- بر پایه‌ی آنچه ما چندوچون آن را بیان می‌کنیم- **حبهایی** را که برای این بیماری

---

۱. بولاق، ۴۴۸، دو درهم است.

۲. سزگین، ۱۹۶، «شاهسپرم» است.

۳. **شَیلَم**: شَلمک، دانه‌ی گیاهی است ازجو باریک‌تر، طعمش تلخ و بیشتر در میان گندم زارها می‌روید. (فرهنگ عمید)

توصیف کرده‌ایم به او بدهید؛ و اگر هیچ یک از نشانه‌های پخته گشتن در آن پیدا نشده باشد؛ به او ماءالاصول بدهید و بهتر است در این ماءالاصول - به نسبت نیاز - چیزهای گرم‌کننده‌ی نرم‌کننده (مُلَطِّفه) باشد؛ و همچنین - به نسبت نیاز که منظور به‌اندازه‌ی **چگونگی** (کیفیّت) سردی و **چندی** (کمّیّت) خلط درهم‌فشرده است - **روغنهای گرم**[1] را بر آن بگذارید؛ و این روغنها عبارت‌اند از: روغن بادام تلخ و روغن کرچک و روغن قُسط و روغن ناردین و روغن نارگیل.

و هنگامی که خلط پخته و نرم و آبکی گشت، حبها را به‌کار بگیرید؛ که اگر اینها شما را به آنچه می‌خواستید رساندند [که خوب است] وگرنه معجونهای روان‌کننده و ایاره‌های بزرگ و سپس معجونهای گرم‌کننده همچون: [باورد، بادآورد] و تریاق کبیر و مترودیطوس و چیزهای مانند اینها را به‌کار ببندید.

و باید در داروها جابه‌جایی (تداوُل) انجام گیرد زیرا چه‌بسا ما در این بیماریها، که منظورم دردِ: بندگاهها و عِرق‌النّسا و نقرس است برخی از داروها را به‌کار می‌بندیم و سود آشکاری را از آنها می‌بریم و درد آرام می‌گیرد؛ و باری دیگر و در زمانی دیگر آنها را به‌کار می‌گیریم امّا، درد را آرام نمی‌سازند تا جایی که نیازمند می‌گردیم تا داروی دیگری را با دارنده‌ی درد به‌کار ببریم، و این از آن روست که: چه بسا، بیماری از خلطهای گوناگونی به‌هم‌آمیخته است که برخی از داروها با آنها سازگارند و برخی دیگر با آنها ناهمخوانند و ناسازگار.

از این رو ما در اینجا و در آنجایی که داروهای «به‌هم‌آمیخته» (مرکّب) را یادآورمی شویم، دسته‌هایی از این داروهای به‌هم آمیخته‌ی ناسازگار با برخی از بیماریها را - به‌اندازه‌ای که برای بحث ما بسنده باشد - ذکر می‌کنیم، [از جمله اینکه:] نباید معجونهای گرم‌کننده‌ی نرم‌کننده را جز پس از پخته‌گشتن [مادّه‌ی بیماری] و پس از پاک گشتن بدن از آن، به‌کار بگیرید؛ زیرا اگر شما کاری جز این راهکار را انجام دهید، خلط، سوخته شده و سفال گونه می‌گردد و از هم پراکنده گشتن آن دشوار می‌شود، امّا هنگامی که خلط، پخته و نرم و آبکی می‌گردد و در درون اندامی که این خلط در میان آن بند آمده بود از هم می‌پراکند (متخلخل می‌شود) و بدن پاک گشته و خلط در میان آن کاهش می‌یابد می‌توانید، داروهای گرم‌کننده و

---

۱. در بولاق، ۴۴۸، به جای «حارّ» «حادّ» (تند) است.

معجونهای نیرومند را به‌کار بگیرید؛ که اینها، بازمانده‌ها را تهی می‌سازند و از هم می‌پراکنند و شما هم، از آسیب و گزند آن، آسوده خاطر (اِیمن) خواهید بود.

و اگر سنّ و مزاج بیمار و وقت پیش‌رو، به‌کارگیری اینها را بایسته می‌گردانیدند باید در به‌کارگیری اینها زیاده روی (اِسراف) نکنید زیرا، زیاده روی نیز، همین کار را (سوزاندن خلط و دشوار پراکنی آن) می‌کند و اندامها را می‌خشکاند و گرم می‌نماید و چه بسا، کار انسانِ بیمار به تشنُّج (لرزش و برافروختگی) و تبهای تند بینجامد؛ [این را به خاطر بسپار].

و همچنین نباید تهی‌سازی، همیشگی گردد- به‌ویژه اگر این بیماریها به درازا بکشند- که این از آنهایی است که بر زمین گیرشدن و دیربهبودیافتن (ابطاء) دارنده‌ی بیماری می‌افزاید؛ زیرا تهی‌سازی همیشگی، **خلط** نرم و آبکی را بیرون می‌ریزد و درهم‌فشرده‌ی (غلیظ) آن را باقی می‌گذارد و آن هم در بندگاه به‌گونه‌ی سنگ در می‌آید و چنان می‌شود که دیگر به نُدرت از هم می‌پراکند (لایکاد یَتَحَلَّلُ)؛ [این را بدان].

و این چندوچون حبهای سودمند برای درد بندگاههای پدیدآمده از مادّه‌ی سرد بلغمی است:

چندوچون حبّ سورنجان:

[با نام خدا] از ایاره‌ی فیقرا شش درهم، سورنجان و بوزیدان و ماهی زَهره هرکدام سه درهم، هلیله‌ی زرد و تُربُد [سفید] هرکدام شش درهم[1]، مُقل هفت درهم گرفته می‌شود، مقل را در آب کُرّاث (گندنا، تره) می‌خیسانند و داروها را با آن می‌سرشند و به‌گونه‌ی حب درمی‌آورند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم [تا سه درهم] است.

چندوچون حبّ شیطرج سودمند برای درد بندگاهها و نقرس - اگر از سردی باشند- و برای بیماری قولنج هم سودمند است:

هلیله‌ی زرد و اَیاره‌ی فیقرا و شیطرج هندی هرکدام پنج درهم، تُربُد هفت درهم، پیه حنظل [و فُوّة عیدان (روناس) هرکدام چهار درهم، سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره هرکدام سه درهم، خردل و زنجبیل و وَج و سعتر و فلفل سفید هرکدام یک درهم و نیم [بزر کرفس و نانخواه و انیسون هرکدام یک درهم] سکبینه و مقل هرکدام دو درهم و نیم گرفته می‌شود و صمغها با آب کلم خیسانیده شده و پنج درهم فانید (قندسفید) را بر آن می‌ریزند و آنها را خو

---

۱. سزگین، ۱۹۸، تربد، هشت درهم است.

ب در هاون می‌سایند و داروها را با آن می‌سرشند و به‌گونه‌ی **حب** درمی‌آورند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حبّی دیگر که تجربه شده‌است:

هلیله‌ی زرد پنج درهم، صبر اُسقوطری و وَج و خردل و زنجبیل از هرکدام نیم مثقال، دارفلفل و شیطرج و سقمونیا و نمک هندی هرکدام یک چهارم مثقال گرفته می‌شود و داروها نرم کوبیده می‌گردند و با آبِ عِنب‌الثّعلب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم با آب گرم است.

چندوچون حب سودمند دیگری:

از سورنجان و بوزیدان و حنظل هرکدام یک دانگ، غاریقون و صبر هرکدام نیم درهم تُربُد و مقل هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ داروهای خشک کوبیده می‌گردند و مُقل با آب گرم خیسانیده شده و در هاون ساییده می‌شود و داروها با آن سرشته (عجین) می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند؛ هر شربت از آن دو تا سه[۱] درهم با آب نیم گرم است[۲].

چندوچون حب شیطرج دیگری برای درد بندگاهها [و درد نِقرس] که از مادّه‌ای سرد بلغمی باشد:

از اَیاره‌ی فیقرا چهار درهم، غاریقون دو درهم، فُوّه و زراوند و سکبینه و شیطرج هرکدام وزن یک درهم[۳]، سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره و نمک [هندی] هرکدام نیم درهم، تُربُد سفید پنج درهم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و با آب کلم سرشته گشته و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌گردند.

چندوچون حبّی که برای درد بندگاهها و نقرس پدیدآمده از مادّه‌ای سرد بلغمی و برای قولنج و برای درد پشت سودمند است:

از هلیله‌ی زرد و سیاه و آمله و سکبینه هرکدام چهار درهم، اُشه و بزر کرفس و رازیانه و نانخواه و سعتر و شاهتره و راسن و بزر حَرمل و سورنجان سفید و پیه حنظل و نمک هندی

---

۱. سزگین، همان، نوشته است: «و این شربت کاملی است»؛ و اندازه‌ی شربت (وعده‌ی دارویی) را معلوم نکرده است.

۲. این دو فقره‌ی اخیر در بولاق، ۴۴۹ و سزگین، ۱۹۸، پس و پیش افتاده‌اند.

۳. در بولاق ۴۴۹، برخی از اینها، دو درهم است.

هرکدام یک درهم، گندبیدستر دو دانگ، دارچینی و زنجبیل و قاقُله و وَج و زعفران و سُعد و سلیخه هرکدام یک درهم [و یک سوم درهم] صبر اُسقوطری دوازده درهم، فانید سنجری (خزاینی) و تربد هرکدام ده درهم، سقمونیا سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کُرّاثی که مُقل و اُشه و سکبینه را در آن حل کرده باشند سرشته شده و از آن حّب درست می‌کنند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم با آب گرم است [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون حبّ نفتِ سودمند برای درد بندگاهها و عرق‌النّسا و درد پشت و بواسیر:

از هلیله‌ی زرد و صبر و پیه حنظل و حرمل (اسفند) و ماهی زهره و انزروت و گندبیدستر و اُشه و مقل و سکبینه و صمغ سذاب و نفت سفید هرکدام شش درهم گرفته می‌شود و هر چه از اینها کوبیدنی باشند نرم کوبیده می‌شوند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌گردند و صمغها با آب کُرّاث خیسانیده می‌شوند و در هاون ساییده گشته و با نفت آمیخته می‌گردند و داروهای خشک را بر آن می‌ریزند و با هم سرشته می‌نمایند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم با آب گرم است.

چندوچون حبّ اَنجدان (برگ درخت حِلتیت و صمغ آن) برای درد بندگاهها:

از بلیله[1] و آمله و زنجبیل و سعتر فارسی هرکدام چهار درهم، شیطرج هندی سیزده درهم، نمک هندی دو درهم و نیم[2]، سورنجان سفید و شکر سنجری هرکدام ده درهم، مُقل پانزده درهم گرفته می‌شود؛ داروهای خشک کوبید می‌گردند و مقل با آب عِنب‌الثّعلب و یا آب کلم حلّ می‌شود و داروها را با آن سرشته نموده و به‌گونه‌ی حبهایی همچون فلفل درمی‌آورند؛ هر شربت از آن وزن دو مثقال است[3].

چندوچون دارویی دیگر برای درد بندگاهها و نقرس که از سردی پدید آمده باشند:

سورنجان چهار درهم، فلفل وزن دو دانگ، زنجبیل دو دانگ، برگ پودنه‌ی کوهی و زیره، هرکدام یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با آب عسل سرشته می‌گردند؛

---

۱. سزگین، ۱۹۹، به جای «بلیله»، «هلیله» است.

۲. سزگین، همان، دو درهم است.

۳. این بند، برخلاف عنوان آن، هیچ نامی از انجندان نبرده است. در متنهای عربی هم، همین‌گونه است؛ امّا عنوان متنها هم همین است؟!

هر شربت از آن وزن یک مثقال [با آب گرم] است.

چندوچون حبّ سورنجان سودمند برای درد بندگاههای پیش آمده از سردی:

از سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره [وقِنّه] و فوّه عیدان و برگ کبر[۱] و شیطرج [و حنا] و دارفلفل و پیه حنظل هرکدام دو درهم، غاریقون چهار درهم، تُربُد شش[۲] درهم، سعتر[۳]، ده درهم، نمک [نفتی] یک درهم و نیم، انیسون و مصطکی هرکدام یک درهم، فانید سنجری چهل درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کلم سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند؛ هر شربت از آن سه درهم با آب گرم است.

چندوچون حب دیگری که تجربه شده است:

از هلیله‌ی سیاه و بلیله [و آمله] و زنجبیل و فانید و شیطرج هرکدام چهار درهم، سعتر فارسی شش درهم، سورنجان بیست درهم، مقل پانزده درهم[٤]، نمک [نفتی] دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و مقل را با آب کلم حل می‌نمایند و داروهای کوبیده شده را با آن می‌سرشند و به گونه حب درمی‌آورند، هر شربت از آن دو تا سه درهم است [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون حب [شیطرج] دیگری برای همین بیماری:

از صبر اسقوطری پنج درهم، هلیله‌ی زرد سه درهم، زنجبیل و خردل از هرکدام یک درهم و نیم، حرمل و وَج و نمک هندی و شیطرج، هرکدام دو درهم، فانید سنجری چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کلم یا آب عنب الثَعلب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند، هر شربت از آن سه درهم است[۵].

چندوچون حبّ دیگری برای این ناهنجاری:

از هلیله‌ی زرد و صبر اسقوطری هرکدام دو درهم و نیم، تربد سفید یک درهم و نیم افتیمون اِقریطی و شیطرج از هرکدام نیم مثقال، پیه حنظل و دارفلفل و خردل سفید و

---

۱. بولاق، ۴۵۰، برگ مو است.

۲. سزگین، ۲۰۰، هشت درهم است.

۳. سزگین، همان، صبر است.

٤. سزگین، همان بیست درهم است.

۵. این فقره تنها از بولاق، ۴۵۰ است

زنجبیل و سورنجان هرکدام چهار دانگ، نمک و وج هندی و فلفل سیاه هرکدام یک چهارم درهم، سقمونیا یک درهم، فانید سنجری به‌همان اندازه گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب کلم سرشته شده و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند؛ هر شربت از آن سه درهم با آب گرم است که سودمند است[۱].

چندوچون حبّ مُنتِن سودمند برای این بیماری:

از تربُد و هلیله‌ی زرد هرکدام هفت درهم، هلیله‌ی کابلی چهار درهم، سنامکّی و تربد سفید ده درهم، دَزیرةالقَصَب (قصب الذّریره، نی نهاوندی وج) و کتیرا و غاریقون و نمک هندی هرکدام یک درهم، بزر کرفس و انیسون هرکدام چهار دانگ، سورنجان دو درهم، افتیمون یک درهم و یک سوم درهم[۲]، **دَنْد** (میوه درختی، تخم بیدانجیر ختایی) هفت دانه؛ و اگر دند به‌دست نیاید از سمقونیای برشته‌نشده یک‌درهم[۳]، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و بیخته می‌شوند و با آب سرشته گشته و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم با [آب گرم] و شراب بنفشه است.

چندوچون معجونی[٤] سودمند برای درد بندگاههای پدید آمده از سردی و بلغم:

از سورنجان شش درهم، پوسته‌های ریشه‌ی کبر و حنا و دارفلفل و زیره‌ی کرمانی هرکدام چهار دانگ، نوشادُر و نمک نفتی[۵] و زَبَدالبحر و میعه‌ی سایله[٦]، هرکدام دو دانگ، حرمل و زنجبیل هرکدام یک درهم و یک چهارم درهم، تربد پنج درهم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و با عسل پالوده سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن در آغاز بیماری سه درهم است و هنگامی که درد نیرو می‌گیرد پنج درهم است.

چندوچون معجون خوبی که برای [مداوای] درد بندگاهها و نِقرس سودمند است:

از سورنجان ده درهم، زنجبیل و حَرْمَل و حنا و فلفل و ریشه‌ی کبر هرکدام دو درهم گرفته

---

۱. این فقره هم تنها از سرگین ۲۰۰، است؛ زیرا نسخه‌ها باهم هماهنگ نیستند.

۲. سزگین، ۲۰۰، یک مثقال است.

۳. سزگین همان نصف درهم است.

٤. سزگین همان حبّ است که به قرینه بحث نادرست است.

۵. بولاق، به جای نفتی، نبطی است.

٦. بولاق، همان، به جای میعه‌ی سایله، میعه‌ی یابسه (خشک) است.

می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با عسلِ پالوده سرشته می‌گردند هر شربت از آن سه درهم است.

چندوچون مطبوخی که برای درد بندگاهها [و نقرس] اگر از بلغم و سودا باشند بسیار سودمند است:

از هلیله‌ی زرد و کابلی و هندی هرکدام پنج درهم، مویز [طایفیِ هسته گرفته] ده درهم، شاهتره هفت درهم، بسپایک و غاریقون که هر دو کوبیده شده باشند و بلیله و آمله و اسطوخودوس، هرکدام دو درهم، ریشه‌ی کبر و برگ حنای[۱] مکّی، هرکدام یک درهم، قنطوریون سه درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز بماند جوشانده می‌شوند و سه درهم افتیمون را بر آن می‌ریزند و اندکی بر آن درنگ می‌نمایند و سپس آن را می‌سایند و می‌پالایند و نیم رطل از آن را می‌گیرند و از تربد سفید یک مثقال و از ایاره‌ی فیقرا یک درهم و از نمک نفتیِ خوب، نیم درهم را با آن می‌آمیزند و در حالی که نیم گرم باشد آن را می‌نوشند که به خواست خدا سودمند است.

باب سی و چهارم
در مداوای سفتی و سختی (صلابت) و گره بستگی (تَعَقُّد) در بندگاهها

امّا هرگاه برای بندگاهها سفتی و گره بستگی پیش آید، مداوای آن با این است که: **روباهی** زنده را بگیرند و آن را در روغن زیتون نارس (زیت الأنفاق) بپزند و آن روغن زیتون را در **آبزنی** بریزند و در حالی که نیم گرم است بیمار در میان آن بنشیند که این، گره بستگی عصب را از هم می‌گشاید؛ و [نیز] بدن با روغن کنجد (دهن شیرج) و پیه مرغابی و مرغ و لعاب شنبلیله و لعاب بزر کتان چرب شود؛ و خطمی سفید و مُقل، اگر بالعاب شنبلیله کوبیده شده و در هاون ساییده شوند و بر گره بستگی اندوده گردند آن را نرم می‌سازند و از هم باز می‌نمایند، و **مرهم گذاشتن با کنجدی** که نرم کوبیده شده و با آبِ مرزنگوش ساییده شده باشد برای گره بستگی سودمند است.

---

۱. بولاق، همان، به جای حنا، خیار است.

چندوچون مرهمی دیگر برای گره بستگی:

از **کنجد** (سِمسِم) و بزر کتان هرکدام یک جزء، شنبلیله نیم جزء گرفته شده، نرم کوبیده می‌گردند و با دنبه‌ای کوبیده شده سرشته می‌شوند و گره بستگی را با آن مرهم می‌گذارند که این، آن را نرم می‌کند و از هم می‌پراکند.

و از **چیزهایی** که برای مداوای نِقرس و درد بندگاهها - اگر مدّت آن به درازا بکشد و ببینند که بدن لاغر شده است و معالجه، در آن نتیجه‌بخش نیست - سودمند است، **پخته‌شده‌ی کفتار ماده است** (طبیخ الضّبْعة العَرْجاء) و چندوچون این پخته شده این‌گونه است که:

کفتار ماده‌ای را می‌گیرند و - تا هنگامی که زنده است - خود را از آن نگه می‌دارند و آن را در دیگی می‌اندازند و به اندازه‌ای که آن را در زیر خود فروپوشد **آب گوارا** را بر آن می‌ریزند و همراه با آن، اندازه‌ی مناسب از **گوشت خر وحشی** را بر آن می‌افزایند و از **نخود سیاه** و سفید هرکدام یک کف دست بزرگ و از تره‌تیزک [و رازیانه و برگ کرفس و کُرّاث نبطی هرکدام یک دسته‌ی بزرگ] و از کلم نبطی هفتاد درهم و از گزر و شلغم و سذاب و لبلاب هرکدام پنجاه درهم، پیاز صددرهم، و **روغن زیتون** رسیده (زیتِ رکابی) یک رطل را بر آن افزوده می‌گردانند و تا هنگامی که دو سوم از آن آب از میان می‌رود و یک سوم آن باز می‌ماند، آن را **خوب** می‌جوشانند و این آبِ گوشت را **می‌پالایند** و در حالی که به‌اندازه‌ی گرم باشد که بتوان در آن نشست، بیمار را، یک ساعتِ خوب (مدّت زمان خوبی) در آن می‌نشانند و این کار را سه روز دوباره می‌نمایند و هر روز بیمار در آن می‌نشیند؛ جز اینکه این پخته شده (طبیخ) راهر سه روز یک بار با چیزهایی که یادآورشده‌ایم تازه می‌گردانند. و هر وقت که نیاز باشد در آن بنشینند آن آب را دوباره گرم می‌کنند [که به‌خواست خدا] سودمند خواهد بود.

داروی دیگر که برای این بیماری سودمند است:

گاهی در این بیماری از نشستن در روغن زیتونی که **افعیی** (نوعی مار بزرگ) را در آن جوشانده باشند سود آشکاری می‌برند.

و این چیزی بود کهغ ما می‌خواستیم درباره‌ی **راهکار** معالجه و مداوای بیماریها به‌گونه‌ای که این، راهکارها برپایه‌ی ترتیب اندامها از سر تا هر دو پا باشد یادآور شویم؛ و این بازپسین سخن ما درباره‌ی ناخوشیها و بیماریهایی است که چاره‌اندیشی آنها با داروها و غذاهاست؛ اینها را به‌خاطر بسپار که به‌خواست خدا راه راست را خواهید یافت.

باب سی و پنجم
در اندرزهایی (وصایایی) برای پزشک پیشگان (مُتطبّبین) و نیک‌اندیشی و کنکاشهای (مشورتهای) آنان

و ما که بیان همه‌ی بیماریهایی را که مداوای آنها با **چاره‌اندیشی** با داروها و غذاها است به پایان آوردیم، بهتر است در اینجا چیزهایی را که پزشکان دانای پیشین و دانایان پس از آنان، آنها را یادآور شده‌اند ذکر نماییم تا [پزشکان جوان] برای چاره‌اندیشی بهتر و مداوای نیکوتر از آنها یاری جویند؛ و از **مثالهایی** که آنان ذکر کرده‌اند نمونه‌هایی را یادآور شویم تا به چاره‌اندیشیهایی خوبی که یاد گرفته‌اند و به‌کار می‌گیرند **اعتماد** بیشتری داشته باشند؛ و ما اگرچه بسیاری از اشارات پیشینیان را در جاهای مناسب با آنها ذکر کرده‌ایم، اینجا **بابی** جداگانه را برای آنها گذاشته‌ایم که با دّقت به مطالعه‌ی آن بپردازند تا برای کسی که به آن نگاه می‌کند یادگیری آن آسان بوده و به‌خاطر سپردن آن ساده باشد؛ پس می‌گوییم که **پزشک‌پیشگان دانای پیشین همگی بر این باورند که:**

نگه‌داری تندرستی بایسته‌تر از معالجه‌ی[1] بیماری است؛ زیرا در مداوای بیماریها تنها به **طبیعت** پشت بسته می‌شود چه، طبیعت با نیروهایی (قوایی) که دارد بیماریها را شفا می‌دهد و بر آنها چیره می‌گردد؛ آن‌چنان که بقراط گفته است:

«این **طبیعت** است که شفادهنده‌ی بیماریهاست»؛ و منظورش از **طبیعت**، نیروی چاره‌اندیش بدن است (القوّة اُلمدَبّرة لِلبدن)؛ پس هرگاه که طبیعت نیرومند باشد برای ایستادگی (مقاومت) در برابر بیماری، بسنده است و نیازی به یاریی پزشک ندارد؛ از این رو در بیشتر حالات، ملّتهایی همچون کردها و عربها که پزشکی را کمتر به‌کار می‌گیرند از بیماریهای سخت به سلامت می‌مانند؛ جز اینکه در این حالها پزشک به ناچار باید به یاری طبیعت بشتابد تا چیرگی طبیعت بر بیماری زودتر انجام گیرد و پزشک، بیشتر به آن پشت بندد [و از برنگشتن بیماری آسوده‌خاطر گردد] پس هنگامی که طبیعت در **نیرو** با بیماری برابر (معادل) باشد، نیازمند یاری پزشک است؛ وگرنه نمی‌توان از چیره نگشتن بیماری بر

---

۱. در هر دو نسخه‌ی سزگین، ۲۰۲ و بولاق،۴۵۱، به جای معالجه «معایده» و «معاینه» آمده که معلوم است که اشتباه چاپی یا دستخط است.

طبیعت آسوده‌خاطر بود؛ و هنگامی که طبیعت **ناتوان** و بیماری نیرومند باشد، **طبیعت به ناچار** نیازمند پزشک است وگرنه نمی‌توان از به هلاکت نرسیدن بیمار آسوده‌خاطر گشت، و از همین‌رو، **پزشک** باید پای‌بند به **سرکشی کردن** (عیادت) از بیمار باشد تا نیروی طبیعی بیمار را بررسی نماید؛ و پزشک چگونگی نیروی بدن را از راه [بررسی] نبض و [از راه نگاه کردن به] **چشمهای** بیمار می‌شناسد؛ و از این روست که بقراط در کتاب «ابیذمیا» گفته است: «اگر چشمها نگاه تیزی داشته باشند و پلکهای آنها زود به تمامی باز شوند و زود بر هم گذاشته شوند (بسته شوند)، این، نشان‌دهنده‌ی نیرومندی روانِ بینا (روح باصر) و توانمندی نیروی جنباننده (قوّه‌ی محرّکه) در آنان است؛ زیرا کسی که بدنی کم‌توان داشته باشد نمی‌تواند خوب ببینند و نمی‌تواند چشمهایش را به تمامی باز کند [و نشان این آن است که: کسانی که بی‌هوشی (غَشی) بر ایشان پیش می‌آید و نیروی آنان می‌افتد (ساقط می‌شود) و بسیار کم‌توان می‌گردند، به‌سبب ناتوانی نیروی جنباننده، نمی‌توانند چشمهایشان را باز کنند و خوب نمی‌بینند].

و نیز، اگر نیروی [بدن] **توانمند** باشد، رنگ چشمها زیبا و چشمها باز و در آنها ترینگی درخشنده‌ای هست؛ و هنگامی که نیروی بدن کم‌توان باشد رنگ چشمها نازیبا و آنها خشک و فرو رفته (گودافتاده) می‌شوند [این را بیاموز].

از این رو هنگامی که پزشک می‌بیند که **نیروی بدن** بیمار کم‌توان است باید با غذاهای نرم و نازک و بوهای خوش- اگر چه اینها بر مادّه‌ی بیماری می‌افزایند - به توانمند ساختن آن بپردازد.

و گفته‌اند که: داستان (مَثَل) **نیروی بدن** بیمار همچون سرمایه است و بهبود یافتن از بیماریها همچون سود است، پس پزشک هم باید همچون تاجر زیرک باشد که اگر سودی را به‌دست بیاورد [که خوب است] و اگر نه باید سرمایه را نگه دارد و نگذارد که از میان برود. و نیز، **نیروی بدن** در بیماریها را به **توشه‌ی راه** و **بیماری** را به **سفر** و بیمار را به مسافر و **پایان بیماری** را به جایی که مسافر می‌خواهد به آنجا برود تشبیه کرده اند؛ و همچنان که مسافر هر آنچه از توشه‌ی راه را که تا رسیدن به مقصد به آن نیاز داشته باشد [پیشاپیش] فراهم می‌سازد، و اگر پیش از رسیدن به مقصد توشه‌ی او تمام شود و از میان برود، به هلاکت می‌رسد؛ نیروی بدن نیز به همین‌گونه است که اگر توانمند باشد تا پایان بیماری برای ایستادگی در برابر بیماری

بسنده است و بیمار از بیماریش به سلامت می‌ماند و اگر **طبیعت و نیروی بدن** او کم‌توان باشد تا پایان بیماری باز نمی‌ماند و بیمار در پایان بیماری می‌میرد، زیرا **پایان** بیماری از نیرومندترین زمانهای بیماری است؛ از این رو باید بیشترین توجّه و تلاش پزشک برای نگه داشتن نیروی بدن بیمار باشد که تا پان بیماری فرو نیفتد (ساقط شود)؛ که اگر دودلی و تردیدی [در راهکار معالجه‌ی بیمار] پیش آید، بهترین **چاره‌اندیشی** آن است که: **نیروی بدنی** بیمار با **غذا** و **بوهای خوش** - و اگر چه اینها بر بیماری بیفزایند- نگه‌داری شود؛ زیرا اگر این نیرو بازمانده باشد شما می‌توانید بیمار را معالجه کنید یا او را تهی‌سازی نمایید و از چیزهای **زیان‌مند نگه دارید؛ و اگر نیروی بدن بیفتد پس از آن دیگر هیچ تغذیه‌ای** سودی برای شما (پزشک) ندارد؛ زیرا در این حالت دیگر نیروی بدن بیمار نمی‌تواند غذا را بگوارد و غذا را نمی‌پزید.

و [نیز،] گفته‌اند که: اگر برای شما شدنی باشد که بیمار را با **غذا** معالجه کنید هیچ دارویی را به او ندهید، و اگر شدنی باشد که [کسی را] با دارویی سبک یکینه (مفرد) مداوا کنید با داروی نیرومند و داروی به‌هم‌آمیخته (مرکّب) معالجه نکنید؛ و هرگز با داروهای ناشناخته (غریب) و نادانسته (نامعلوم) مداوا ننمایید، و اگر برای شما شدنی باشد که درستی چیزی را با **تجربه‌ی خود** مشخّص سازید، بر دارویی که نادانها و زنان آن را تجربه کرده باشند اعتماد نکنید؛ که این شاید با برخی از طبعها سازگار باشد و با برخی دیگر ناسازگار.

و برای معالجه‌ای که در آن شکّ و تردیدی (شُبه ای) باشد - تا هنگامی که ندانید که اگر زیانی به بار می‌آورد اندازه‌ی آن زیان چند است - پا پیش مگذار (اقدام نکن)؛ و در این‌گونه حالات اگر توانستید که چنین معالجه‌ای را [با مقابله با زیانهای آن] پیگیری نمایید [دست به‌کار شو] وگرنه آن را رها کن.

و از به‌کار بردن داروی **روان‌کننده** - و به‌ویژه- داروی **قی‌کننده** بپرهیزید؛ و اگر ناچار به به‌کار بردن آن باشید، **چیزی** را که بتوانید با آن - در صورت از اندازه بیرون رفتن قی- با آن قی، روبه‌رو شوید (مقابله کنید) پیشاپیش آماده سازید و گفته‌اند که: اگر بیمار چیزی را آرزو کرد، و آن چیز با حال او سازگار باشد باید به او یاری کنید و اگر با حال او سازگار نباشد او را از آن بازدارید؛ نمونه‌ای برای این آن است که: اگر بیمار آرزوی آب سرد وخوردن میوه یا نوشیدن شراب را کرد و این درحالی باشد که [مادّه ی] بیماری او پخته و نرم شده باشد، باید اینها را از

او باز ندارید؛ ولی اگر حال بیماری برخلاف این باشد باید اینها را از او منع کنید و به همین‌گونه اگر **سنّ بیمار**، سنّ جوانی باشد و وقت پیش‌رو تابستان و آن سرزمین گرم باشد و بیمار **آب سرد** را آرزو کند آن را از او باز ندارید - به‌ویژه اگر در روزگار سلامتی به نوشیدن آب سرد عادت داشته باشد-؛ و اگر حال به خلاف این باشد، باید آن را از او بازدارید.

و همچنین گفته‌اند که: اگر بیمار آرزوی غذایی ناسازگار با حال خود را داشته باشد هیچ بیمی نیست اگر **اندکی** از آن را به او بدهید؛ امّا او را با اندازه‌ی بیشتری از آن - به‌ویژه اگر نیروی بدن او افتاده و یا اشتهای او کم بوده و یا به از هوش رفتن یا [دل به‌هم خوردن] یا سنگینی نفس کشیدن دُچار باشد- تغذیه ننمایید.

و نباید مردان یا زنانی را که **عقل درستی** ندارند و آنهایی را که به خوش گذرانی عادت دارند و یا بچه‌ها را، به یکباره از آرزوهایشان باز دارید، بلکه از اندازه‌ی اندکی از آن خواسته‌ها را به آنان بدهید و آنان را از اندازه‌ی بیشتری از آن بترسانید و اندازه‌ی زیان مقدار بیشتر از آن را به آنان بشناسانید، که این بهتر است از اینکه خوردن را بر آنان منع کنید و آنان پنهانی آنها را بخورند؛ که به‌راستی هیچ کدام از غذاهای تولید کننده‌ی خلط آزاردهنده اگر اندازه‌ی اندکی از آن را بخورند زیانبار نیست مگر اینکه مقدار فراوانی از آن را تناول نمایند و به این خوردن ادامه دهند و یا بدن آماده‌ی آن بیماریی باشد که آن غذا می‌تواند خلط آن را تولید نماید.

و نیز گفته‌اند که: به **گوارش** اهتمام بورزید و از [مبتلا شدن بیمار] به تُخَمَه (فساد غذا در معده، بدی گوارش) بپرهیزید؛ که در این کار، نگه‌داری تندرستی هست؛ و از به درازا کشیدن گرسنگی و تشنگی در بیمار پرهیز نمایید که این دو، **پیر شدن** را شتابان می‌کنند و پژمردگی را پدید می‌آورند.

و گفته‌اند که: اگر به تهی‌سازی (استفراغ) بیمار با رگ گشودن یا با داروی روان‌کننده نیاز پیدا کردید و نیروی بدن **توانمند** باشد به این کار بشتابید و درنگ نکنید و به اندازه‌ای نیازی که دارید تهی‌سازی را انجام دهید، و اگر توان نیروی بدن **میانه** باشد اندازه‌ی میانه‌ای را بیرون بریزید و بیمار را تغذیه نمایید؛ و اگر **نیروی** بدن بیمار کم‌توان باشد نخست او را بپرورید و سرحال بیاورید و سپس او را تهی‌سازی نمایید؛ و در هر حال از تهی‌سازی بیش از اندازه - به‌ویژه در گرمای سخت و سرمای سخت- پرهیز نمایید؛ زیرا داروی روان‌کننده در گرمای سخت پیامدهای تباهی را به‌دنبال خود می‌آورد و **رگ گشودن** در گرمای سخت، [بیهوشی] و

پیچش عصب را به‌دنبال دارد و در سرمای سخت، بدن را سرد می‌نماید و کارهای طبیعی را کم‌توان می‌گرداند

و همچنین باید از **روان گردانیدن** سخت در بدنهای گرم و سرزمینهای گرم پرهیز کرد؛ زیرا هیچ داروی روان کننده‌ای نیست - اگرچه ویژه‌ی روان گردانیدن تنها یک خلطِ ویژه باشد- مگر اینکه ناخواسته چندین برابر آن خلط، بلغم را بیرون می‌ریزد؛ زیرا بلغم در بدن فروان است.

و گفته‌اند: هرگاه نیاز به **تهی‌سازی** و به **میانه آوردن** مزاج (تَعدیل‌المزاج) پیدا کردید و به چیزی دسترسی داشتید که این هر دو را با هم انجام می‌داد، آن را غنیمت بشمارید؛ مانند **همان کاری** که در تب یک روز در میان همراه با لرزه‌ی سخت (حمّی غِبّ خالصه) و تب **مُحرقِه** (**تب لازم**) **می‌توانیم با دادن آلو و تمر هندی و آب انار شیرین** و انار ترش همراه پیه آنها به بیمار انجام دهیم که به‌راستی این دو (آلو و تمر هندی با آب انار) صفرا را تهی می‌سازند و گرمای تب را خاموش می‌نمایند.

و گفته اند: هرگاه داروی روان‌کننده (مسهل) یا دگرگون‌کننده‌ی مزاج را به کسی دادید، آن دارو را با دادن آب [فراوان] به بیمار فرو نپوشانید که نیروی آن از کار بیفتد.

و گفته‌اند که: به‌کار گیری داروی روان‌کننده باید در مدّتهای طولانی و نوبتهای اندک انجام گیرد، امّا داروی به میان آورنده‌ی مزاج در هر زمانی می‌تواند به‌کار گرفته شود.

و گفته‌اند که: **هرگز دارویی** را که سوزش سختی داشته باشد بر اندام **نرم و نازکی** (لطیفی) که حسّ نیرومندی دارد نریزید که این، پیامد تباهی را به‌دنبال خود می‌آورد؛ و **اندامهای** دارای حسّ نیرومند **عبارت‌اند از:** هر دو چشم، مغز، عصب، دهانه معده و زهدان؛ امّا اندامهای **ستبر** دارای حس اندک، اگر بیماریهای سختی داشته باشند آنها را بدون هیچ پرهیزی با داروهایی که پیامدهای سخت و برانگیزاننده‌ای دارند (قوّیة‌العَرَض و التحریک) معالجه کنید؛ همچنان که **سپرز** (طِحال) را با پوسته‌های ریشه‌ی کبر و خردل و سیر برّی معالجه می‌نمایند.

و گفته‌اند: هنگامی که **پیامد سختی** در بدن بیمار پیش می‌آید که [نزدیک است که] نیروی بدن را از هم بپاشد، باید مقاومت در برابر پیامد را بر مبارزه با بیماری - اگرچه این کار شاید بر سببِ بیماری بیفزاید - ترجیح دهند مانند همان کاری که به‌هنگام پیش آمدن بی‌هوشی (غَشی) در تب سوزان (تب محرقه) انجام می‌گیرد، که: نان تَرشده با شراب را - اگر چه تب را

افزایش می‌دهد - به بیمار می‌دهند؛ و یا همچنان که در قولنجِ سرد هنگامی که درد سخت می‌شود داروی مُخَدِر را - اگر چه بر سبب بیماری می‌افزاید- به بیمار می‌دهند.

و **گفته‌اند:** هنگامی که شما [در مداوای بیماری] هر آنچه را درست باشد انجام می‌دهید بایسته آن است که هوا در چاره‌اندیشی شما برای بیمار - به‌ویژه در بیماریهای گرم[1] - در جای اقامت بیمار و در جای دراز کشیدن او در نهایت سازگاری با مداوای شما باشد؛ زیرا بیماری **حادّ** زود دگرگون می‌گردد؛ امّا بیماریهای به درازاکشنده (متطاول) گمان نمی‌رود که در مّدتی دراز هم زیان آنها آشکار گردد.

و هنگامی که شما جای دارنده‌ی بیماری **گرم** (حارّ) را با انواع سرد گردانیدنها (تبرید) **سرد** می‌گردانید او را با جامه‌هایی (ثیاب، روپوشهایی)، بپوشانید تا هوای سرد به بدن او نخورد که در نتیجه‌ی آن گرمی به **درون** بدن منعکس گردد و [آن گرمی‌ای که سبب بیماری او شده است] نیرومند گردد.

و **نیاز** چنین بیماری به سرد گردانیدن هوا از آن است تا بیمار آن را استنشاق نماید و سینه اش سرد شود و نَفَس و نبض او آرام گردد و با همین کار، نَفْس و قلب او نیرومند گردد و گرما در او به حالت میانه (اعتدال) درآید.

و نیز گفته اند: هرگاه معالجه‌ی شما با **دارویی**، به درازا بکشد و نتیجه‌بخش نباشد به‌سوی **داروی ناهمساز** (ضدّ) با آن دارو بروید، زیرا شاید طبیعت آن دارویی که شما به‌کار می‌برده‌اید با طبیعت آن بیماری سازگاری داشته است [و از این رو گارگر نبوده است].

و در معالجه‌ی بیماریهای به دراز کشنده (مُتطاوله) نباید به به‌کار بردن تنها یک دارو ادامه داده شود؛ که این از آنهایی است که دارو را از طبیعت خود دگرگون می‌گرداند و نیروی بدن را نگه می‌دارد تا نتواند آن را بر دور راندن بیماری یاری دهد و در نتیجه همین همکاری، **خودِ دارو** به‌گونه‌ی یکی از عاملان ایجاد بیماری در می‌آید؛ زیرا ادامه دادن به به‌کارگیری یک دارو از آنهایی است که آن دارو را با طبیعت، دمساز می‌سازد (اُلفت می‌دهد) و آن را بر طبیعت [بدن] خوار می‌گرداند و از آن یاری می‌گیرد؛ زیرا آن را به‌گونه‌ی غذای خود در می‌آورد؛ چه، هر **دو سببی** (سبب بیماری و سبب بهبودی) که ماندگاری آنها به درازا بکشد،

---

۱. در سزگین،۲۰۵، به جای «حاّر»، «حاّد» است و به قرینه‌ی ادامه‌ی بحث، متن سزگین درست‌تر است.

همچون همدیگر شدن (تشابه) را پیش می‌گیرند و ویژگیهای همدیگر را به‌دست می‌آورند و طبیعت عادت نمی‌کند که در هر پیشامدی (بیماریی) آن را به عنوان **علاج** به‌کار بگیرد، بلکه عادت می‌کند که هیچ بیماریی را جز به یاری پزشک دور نراند (دفع نکند).

و گفته اند: از **کارآمدترین** چیزهایی که پزشک برای مداوای بیماریها به آن نیاز دارد **خوب پرسش کردن** از بیمار و پا بند بودن به سر زدن به او و زیر نظر گرفتن حالات اوست، زیرا هر بیماری نمی‌تواند چگونگی احوال خود را به‌خوبی بازگو نماید؛ و چه‌بسا بیماری ناشناخته و پیچیده است - و اگر چه بیمار دانا باشد- نمی‌تواند آن را خوب گزارش کند.

و گفته‌اند که: پزشکان ماهر بر این مسئله یک سخن گشته‌اند که هرگاه بودن دردی در اندامی به اثبات رسید باید به بررسی این درد پرداخته شود؛ بدین‌گونه که: آن اندام دردناک تا اندازه‌ای گرم یا [در همان زمان (بالفعل) تا اندازه‌ای سرد یا خشک یاتر گردانیده شود یا با چیزی دیگر از آن چیزهایی که **چرایی** درد را روشن می‌سازند، معالجه گردد - تا معلوم شود که: آیا از آن دردهایی است که زیانی در آن نیست؟ و یا اگر هست از آنهایی است که می‌توان زیان آن را پیگیری کرد [و مداوا نمود؟]- و چنین بررسی‌ای هم قیاس و هم اجماع، انجام دادن آن را بایسته می‌گرداند.

و نیز **گفته‌اند** که: اگر راهی برای شناخت **سبب** بیماری نباشد و با حِسّ هم نشود که به آن پی ببرند و راه شناخت بسته مانده باشد، بیماری را به **طبیعت** [بیمار] بسپارند؛ نه استفراغ را به‌کار بگیرید و نه دگرگون ساختن مزاج را، بلکه نیروی بدن بیمار را اگر خواستید با **غذا** - اگر اشتهای غذا را داشته باشد - نگه دارید، و اگر اشتها نداشته باشد [کاری به‌کار او نداشته **باشید**]؛ و اگر مدّت درازی بر این حالت بگذرد و او **اشتهای** غذا نداشته باشد و ببینید که نبض او کم‌توان گشته است - اگرچه اشتها نداشته باشد - **به او غذا** بدهید.

و **گفته‌اند** که: پزشک باید سودمند بودنِ مداوای خود را - به‌ویژه به‌هنگام انجام دادن معالجه - بر خود بایسته گرداند؛ و اگر معالجه‌ی او سودمند نباشد، دست کم زیان نرساند؛ و هنگامی که بیمار را با معالجه‌ی خود با چیزی که برای او سودمند یا زیانمند است معالجه می‌نماید باید نگاه کند که کدام یک از آنها (سود یا زیان معالجه) بزرگتر است و اندازه‌ی آن چند است؟

و **گفته‌اند** که: **پزشک** و **بیمار** و **بیماری**، سه دسته‌اند و هنگامی که بیمار آنچه که پزشک آن

را برای او توصیف می‌کند (توصیه می‌نماید) **می‌پذیرد** و آنچه او را از آن بازمی‌دارد از آن می‌پرهیزد، پس پزشک و بیمار دو جنگجوی می‌شوند در برابر بیماری و دو دشمن می‌گردند در رو به‌رو شدن با آن؛ و دو تن در رویارویی با یکی بر او چیره می‌گردند و او را شکست می‌دهند؛ و اگر بیمار آنچه را پزشک برای او توصیف می‌کند نپذیرد و پیرو آرزوهای خود باشد؛ بیمار و بیماری دو جنگجو می‌شوند در برابر پزشک و یک تن توان جنگ با دو تن را ندارد.

و گفته‌اند که: پزشک در بیماریهای پُرینگی پدیدآمده از فراوانی خلطها همچون: استسقا و دردِ بندگاهها و دیگر بیماریها باید بیمار را از پیروی از آرزوهایش بازدارد و او را پرهیز دهد و به هراس بیندازد و اگر سخن او را نپذیرد از مرگ بترساند.

مقاله‌ی هشتم از جزء دوم کتاب کامل‌الصّناعه به پایان رسید و به‌دنبال آن مقاله‌ی نهم می‌آید[۱].

***

[و اما در بیماریهای تهی‌سازی شونده (استفراغی) و **بیماریهای خشک** همچون دِقّ و سلّ پزشک باید دل بیمار را نیرومند نماید و او را امید وار سازد و مژده‌ی به سلامت ماندن از آن را به او بدهد و نزدیک بودن تندرستی کامل را به او بقبولاند و هر غذایی را که با او سازگارست به او برساند.

و گفته‌اند که: **بایسته نیست** که پزشک هر چه را درباره‌ی بیمار می‌داند در همه اوقات آن را زود به آگاهی بیمار و خانواده‌ی او برساند؛ بلکه اگر آنچه از بیماری برای او آشکار می‌گردد نشانه‌های بسیار خوبی باشد مژده‌ی آن را به بیمار بدهد تا دل او را با آن نیرومند سازد؛ و اگر آنچه برای او هویدا می‌گردد نشانه‌های ناخوشی باشند؛ به‌گونه‌ای که امید بهبودی برای دارنده‌ی این نشانه‌ها وجود نداشته باشد، پزشک باید از باز گو کردن آنها گریز بزند و خاموشی را برگزینند؛ و اگر آن نشانه‌ها میانگینی در میان امیدواری و نا امیدی باشند و بیمار هم نترس و دانا باشد پزشک باید آنها را از او پنهان نموده ولی بر خانواده و نزدیکان او آشکار سازد.

---

۱. اینجا، پایان مقاله‌ی هشتم از **نسخه‌ی بولاق** است؛ امّا نسخه‌ی سزگین هنوز حدود ده سطر دیگر را دارد که ناچار به ترجمه‌ی آن می‌پردازیم.

و **اکنون** که مداوای همه‌ی بیماریهایی را که معالجه‌ی آنها با چاره‌اندیشی با **غذاها** و داروهاست به پایان آورده‌ایم و همه‌ی چیزهایی را که [در این چاره‌اندیشیها] به آنها نیاز است بیان کرده‌ایم، بهتر است دیگر به سخن گفتن در این باره ادامه ندهیم و پس از این مقاله (مقاله هشتم)، در راستای به پایان آوردن این قسمت از کتاب که قسمت دوم (جزء دوم) کتاب است، به‌خواست خداوند قادر متعال یگانه، به ذکر بیماریها و ناخوشیهایی بپردازیم که معالجه‌ی آنها با دست (جرّاحی) انجام می‌گیرد؛ این مقاله به پایان آمد][1].

---

۱. این چهارده - پانزده سطر که در میان کروشه آمده است، از تتمّه‌ی مطالب نسخه‌ی سزگین، ۲۰۶ است؛ که در تاریخ ۱۴۰۰/۱۱/۱۰ ترجمه گردید، و بدین ترتیب ترجمه‌ی **مقاله‌ی هشتم** از جزء دوم کتاب کامل الصّناعه از نسخه‌ی سزگین هم به پایان رسید و امید است اگر عمری و توفیقی باشد بتوانم بقیّه‌ی مقاله‌های این کتاب را نیز ترجمه نمایم. د. سیّد محمّد خالد غفّاری

باب نخست، در تقسیم کار با دست (جرّاحی)

[illegible] تألیف

[illegible] اندیشی آنها با دست

[illegible] صد و یازده باب است:

باب پنجم، در مداوای **آماسی** که «ابورسما» نامیده می‌شود

باب ششم، در بریدن **شریانهایی** که در پشت گوشها هستند

باب هفتم، در ازجا برکشیدنِ (سَلّ) شریانهایی که در **صُدغها** (شقیقه‌ها، گیجگاهها) هستند

باب هشتم، در **تقسیم** کار با دست و نخست درباره‌ی **حجامت** (بادکش کردن و خون گرفتن از بدن به‌وسیله‌ی مکیدن ...)

باب نهم، در شکافتن خُراجها (ورمهای چرکین، دُمّلها)

باب دهم، در معالجه‌ی سَلْعْ[1] (ترکِ پا) و تَعَقّد (گره بستگی) [در اندامها]

باب یازدهم، در علاج خنازیری (غُدّه‌های سختی) [که در زیر گلو] (گردن) و جاهای دیگر باشد

باب دوازدهم، در علاج **سرطان**

باب سیزدهم، درعلاج **ثآلیل** (زگیلهای پوستی) و **مسامیر** (میخچه‌ها) و **نَمله** (جوش)

باب چهارده، در معالجه‌ی **قروح خبیثه** (زخمها علاج ناپذیر، ریشهای پلید)

باب پانزدهم، در معالجه‌ی جای بیرون کشیدن اَزِجّه (آهنهای نوک‌تیز ته‌نیزه) و تیرها (سهام)

باب شانزدهم، در معالجه‌ی [**بیماریهای ویژه** در هرکدام از اندامها که علاج آنها با بریدن و دوختن باشد] و نخست در معالجه‌ی **آبی** که در سر باشد

باب هفدهم، در معالجه‌ی کسی که آبریزشهای فراوانی به‌سوی چشمهای او می‌ریزد [و در

---

۱. به قرینه‌ی همراهی با «تعقّد»، شاید اینجا هم «سِلْعَة» (زگیلها یا گره‌های گوشتی) باشد؛ ولی برای پیروی از متن عربی، این‌گونه ترجمه شد.

پیشانی خود حرکت ریز و نرم (دَبیب) مورچه‌وار و کرم‌وار را احساس می‌کند]
باب هیجدهم، در معالجه‌ی **شکافته شدن پیشانی** در راستای پهنا (عَرض)
باب نوزدهم، در بالا کشیدن پلک بالایین و کشیدن آن به بالا برای [بریدن] موی فزونی در آن
باب بیستم، در علاج شَتَرَه (کوتاهی پلکها و به‌هم نرسیدن آنها در خواب و بیداری)
باب بیست و یکم، در علاج **شِرناق** (برآمدگی پوشینه‌دار نامتحرک چربی در پلک بالایی چشم) [و بَردَه]
باب بیست و دوم، در معالجه‌ی پلکهای به‌هم پیوسته (مُلْتَصِقه)
باب بیست سوم، درمعالجه‌ی **بَرَدْ** (یخچه: رطوبتی غلیظ که در پلک چشم گرد آید و بفسرد)
باب بیست و چهارم، در علاج **غدّه‌ای** که در **ماق**[1] (جای ریزش اشک در چشم) باشد
باب بیست و پنجم، در بریدن **ظَفَره** (ناخنه‌ی چشم، ناخنک)
باب بیست و ششم، در علاج **نُتوّ** (آماس و بر آمدگی) چشم
باب بیست و هفتم، در علاج **مِدّتی** (چرک سفیدی) که در میان دو طبقه‌ی قرنیّه باشد
باب بیست و هشتم، در چگونگی **قَدحِ** (میل زدن) آبی که در چشم باشد
باب بیست و نهم، در علاج **توته‌ای** (توثه‌ای: زگیل گوشتی ای) که در چهره باشد
باب سی‌ام، در علاج گوشی که سوراخ نباشد
باب سی و یکم، در علاج گوشی که سنگ یا چیز دیگری در آن افتاده باشد
باب سی و دوم، در علاج گوشت فزونی‌ای که در بینی[2] باشد
باب سی و سوم، در علاج گوشت **لثّه** و غدّه‌ی چرکینی (خُراجی) که در آن باشد
باب سی و چهارم، در علاج [جای] برکندن دندانهای آسیا (اَضراس)
باب سی و پنجم، در علاج **تعقّدِ** (گره بستگی، بند آمدن) **زبان**
باب سی و ششم، در علاج آماس **لوزه‌ها**
باب سی و هفتم، در علاج **لَهاةِ** (زبان کوچک) آماسیده
باب سی و نهم، در علاج **انگشتهای فزونی** (زاید)

---

۱. در بولاق، ۴۵۵، جوش است و چیزهای دیگری را نیز بر آن افزوده است.
۲. سزگین، ۲۰۷، گوشت فزونی بر بینی و ... است.

باب چهلم، در بریدن **پستانهای مردان** که همچون پستانهای زنان باشد
باب چهل و یکم، در شکافتن و بیرون کشیدن آب (بَزْل) از دارندگان استسقا
باب چهل و دوم، در علاج برآمدگی و بیرون زدن (نُتوّ) **ناف**
باب چهل و سوم، در علاج **زخمهایی** که بر مَراق (بخش عضلانی شکم) واقع شده باشند و **چادُرپیه** (ثَرْب: معرّب چرب، پیه بالای شکم) و روده‌هایی که بیرون آمده باشند
باب چهل و چهارم، در علاج کسی که سوراخ سرِ ذکرِ (کَمَرة) او در پایان تاج ذکر باشد
باب چهل و پنجم، در چگونگی به‌کارگیری قاثاطیر[1] (میل) برای بیرون ریختن پیشاب
باب چهل و ششم، در بیرون آوردن **سنگ‌ریزه** از پیشابدان (مثانه)
باب چهل و هفتم، در علاج **قَرو** (فراخ و کلان شدن پوست خایه از باد یا آب یا فرود آمدن روده‌ها) که از آب باشد (قَرومائی)
باب چهل و هشتم، در علاج **قرو گوشتی** همراه با آماسِ سخت سنگ‌گونه (مُتَحجّر)
باب چهل و نهم، در علاج **قروِدالیه** (قروی که از دراز شدن پوست خایه پیدا آمده باشد)
باب پنجاهم، در علاج **قرو روده‌ای** (قروی که روده‌ها وارد کیسه‌ی بیضه بشوند)
باب پنجاه و یکم، در علاج **قرو اُربیّه** (قروی که در کشاله ران باشد)
باب پنجاه و دوم، در علاج سست و فروهشته گشتن **پوست** خایه‌ها (کیسه‌ی خایه‌ها)
باب پنجاه و سوم، در **خایه کشیدن**[2] (اِخصاء: اَخته کردن، کشیدن خایه‌ها)
باب پنجاه و چهارم، در علاج خُنثی (کسی که مرد بودن و زن بودنش معلوم نباشد)
باب پنجاه و پنجم، در علاج جوش و زگیلهای گوشتی (ثآلیل) و بواسیری که در فرج زنان پدید آیند
باب پنجاه و ششم، در علاج رَتْق (تنگ گشتن **مادرزادی** سوراخ تناسلی زن و یا تنگ گشتن آن به‌سبب بیماری) و آماسی که قَبّ [وَرتقاء] نامیده می‌شود
باب پنجاه و هفتم، در علاج **دُمّلهایی** (خُراجهایی) که برای زهدان پیش می‌آید

---

۱. **قاثاطیر**: میل: لوله‌ی باریک فلزی یا پلاستیکی که برای بیرون آوردن مایعات یا ادرار آن را در بدن یا مثانه فرو می‌کنند.
۲. موضوع بابها در بولاق و سزگین گاهی ناهماهنگ و پس و پیش است.

---

۱. در سزگین، ۲۰۹، به جای صُفرة، طفرة است که معنای مناسب اینجا را ندارد.
۲. سزگین، همان، فی کیّ الاَشفار است و **اشفار** جمع شُفر است که به معنی رستنگا اصل ریشه‌ی موی (مژه‌ی) پلکهاست.

باب هفتاد و نهم، در داغ کردن قرو آبی
باب هشتادم، در داغ کردن قرو کشاله‌ی ران
باب هشتاد و یکم، در داغ کردن عِرق‌النّساء
باب هشتاد و دوم، در علاج ازجا دررفتن و شکستنی که برای استخوانها پدید می‌آید
باب هشتاد و سوم، در شکسته‌بندی شکسته‌ی مرکّب و ...
باب هشتاد و چهارم، در علاج شکسته شدن کاسه‌ی سر (قِحْف)
باب هشتاد و پنجم، در علاج آماس گرم پیش آمد برای سر
باب هشتاد و ششم، در علاج شکسته شدن [استخوان] بینی
باب هشتاد و هفتم، در شکسته‌بندی فک پایین [اگر شکسته شود]
باب هشتاد و هشتم، در شکسته‌بندی ترقوه‌ی (چنبر) شکسته‌شده
باب هشتاد و نهم، در شکسته‌بندی **دنده‌های** شکسته‌شده
باب نودم، در شکسته‌بندی دنده‌های شکسته‌شده در **سینه**
باب نود و یکم، در شکسته‌بندی **شانه‌ی** شکسته‌شده
باب نود و دوم، در شکسته‌بندی استخوان سُرین (ورِکْ) و استخوان **عانه**
باب نود و سوم، در شکسته‌بندی استخوان کاهِل (پشت گردن) و ستون فقرات
باب نود و چهارم، در شکسته‌بندی بازوی شکسته
باب نود و پنجم، در شکسته‌بندی ذِراع (ساعد، از آرنج تا نوک انگشتها)
باب نود و ششم، در شکسته‌بندی مچ دست (طرف الید) و انگشتان
باب نود و هفتم، در شکسته‌بندی استخوان (قصبه ی) **ران**
باب نود و هشتم، در شکسته‌بندی گِرده‌ی (فلکه‌ی) **زانو**
باب نود و نهم، در شکسته‌بندی استخوان **ساق پا**
باب یک صدم، در شکسته‌بندی **استخوان قدم** (قوزک پا تا سرانگشتان آن)
باب یک صد و یکم، در انواع ازجادرفتگی [و جا انداختن فکّ پایین]
باب صد و دوم، در [جا انداختن] از جا در رفتگی **چنبر سینه** و کنار (طَرَف) شانه
باب صد و سوم، در جا انداختن شانه‌ای که از جا در رفته باشد
باب صدو چهارم، در جا انداختن **بندگاه آرنج**

باب نخست
در تقسیم کار با دست (جرّاحی)

ما در آغاز سخنان خود درباره‌ی مداوای بیماریها گفتیم که: مداوای بیماریها به دو قسم تقسیم می‌گردد: **یکی** از آنها مداوایی است که با چاره‌اندیشی با دارو غذا انجام می‌گیرد و **دومی**، آن است که با کار با دست (جرّاحی) سامان می‌پذیرد؛ و ما همه‌ی گونه‌های معالجه و مداوایی را که با چاره‌اندیشی [دارویی و غذایی] انجام می‌شود و پزشک پیشگان نیازمند [آموختن] آنها هستند روشن ساخته و شرح داده‌ایم.

و اینک در اینجا به شرح قِسم دوم از اقسام مداوا - و آن همان است که با کار دست انجام می‌گیرد- می‌پرزدایم و می‌گوییم که:

بهترین چیز برای کسی که می‌خواهد انواع معالجه‌ی با دست را یاد بگیرد آن است که: در جاهایی که ماسّها[1] و شکسته‌بندهای ماهر و مشهور در آنجاها باشند حاضر شود؛ - و منظورم از ماسّها آنهایی است که با آهن (کارد جرّاحی) کار می‌کنند- و کار آنها را ببیند و به آنان نگاه کند و آیین و راه رسم (دستورات) آنها را بشناسد و با چگونگی انجام دادن هر نوع از انواع کار با دستِ آنان آشنا گردد؛ سپس همراه با این آگاهی، **نترسیدن** و پا پیش گذاشتن در انجام دادن کارهایی که آنها را از جرّاحان ماهر دیده‌است و از چگونگی کار آنان مشاهده

---

۱. گرچه خود مؤلف واژه‌ی «ماسّ» را تفسیر کرده است، شاید تناسب این تفسیر با این واژه، به کاربردن کلمه‌ی «مَسّ» که به معنی: سودن و به‌هم مالیدن است در معنای عامّ: هرگونه کارِ با دست باشد.

کرده‌است به‌کار گیرد؛ که به‌راستی اگر اینان این کارها را انجام دهند و با نگاهی ژرف و درست به این کتاب ما نگاه کنند؛ در زمانی نه چندان دراز در کار با دست ورزیده می‌گردند و در انواع آن مهارت پیدا می‌کنند؛ زیرا ما در این **مقاله** (مقاله‌ی نهم) همه‌ی چیزهایی را که خواستاران یادگیری «دانشِ کار با دست» به آن نیازمندند ذکر می‌کنیم؛ به‌گونه‌ای [اگر خدا بخواهد] هیچ نوع از انواع این دانش نماند که ما آن را ذکر نکنیم و توضیح ندهیم و به تمامی بیان نکنیم و نخست با **تقسیم کار با دست** بحث را آغاز می‌کنیم و می‌گوییم که:

کارِ با دست (جرّاحی) **به سه قسم** تقسیم می‌شود: **یکی** از آنها [کار] در **عروق** است **دوم**، در **گوشت** است و **سوم** در **استخوان**؛ و آن کاری که در عروق است به دو قسم تقسیم می‌گردد؛ یکی از آنها کار در رگهای **ناجنبان** (غیرِالضّوراب) است و آن، کار **رگ گشودن** (فصد) است و **دومی** کار در رگهای جنبان (ضوراب) است که عبارت است از: قطع کردن شرایین و بریدن آنها و معالجه‌ی **آماسی** که «ابورسما» نامیده می‌شود.

و آن کاری که در **گوشت** انجام می‌گیرد به سه قسم تقسیم می‌شود: یکی از آنها یادگیری و شناخت **حجامت** (بادکش کردن) است و دوم شناخت **شکافتن** (بَطّ) و بریدن و دوختن است و سوم **داغ کردن** است.

امّا کار با دستی که در استخوان انجام می‌گیرد به دو قسم تقسیم می‌شود: یکی از آنها **شکسته‌بندی** استخوان شکسته است و دومی جا **انداختن** استخوان از جا در رفته است.

و ما بحث را نخست با علاجی که در **عروق** انجام می‌گیرد آغاز می‌کنیم و نخست دانش **گشودن رگ** (فصد) را ذکر می‌نماییم زیرا این دانش سودمندی بزرگی دارد و **نیاز** به آن در نگه‌داری تندرستی و از میان بردن بیماریها بیشر از دیگر کارهای با دست است.

باب دوم
در شناخت [چگونگی] رگ گشودن

نخستین چیزی که باید خواهان این کار درباره‌ی چندوچون رگ گشودن بداند **پایبند بودن** به شرایطی است که پزشکان پیشین بدان امر کرده‌اند و آن **پنج** شرط است: **نخست** آنها این است که: هیچ کودک کوچکی و هیچ پیر فرتوتی را فصد ننماید؛ و اگر ناچار شود که کودکی را

که نیروی بدنی خوبی دارد و فصد کردن در او شدنی است، به‌سبب بیماری خونی سختی همچون: انواع **خُناقها** (بیماری آماس غشاء مخاطی، دیفتری) و **ماشَرا** (ورم حادّ دهان و لثّه‌ها) و ذات‌الجنب و چیزهای مانند اینها فصدکند، او را جز به اجازه‌ی پدرش فصد نکند؛ **دوم** اینکه: هیچ بنده‌ای (مملوکی) را جز به اجازه‌ی اربابش فصد ننماید؛ **سوم** اینکه: هیچ‌گاه در جای تاریک و سایه فصد را انجام ندهد؛ **چهارم** اینکه: فاصد (رگ گشا) با سُرمه‌هایی همچون: روشنایی و باسلیقون و توتیای هندی و جز اینها –که روشن کنندگی نیرومندی دارند- از [نیروی بینایی] چشمان خود نگه‌داری نماید و اینکه: با حبهایی همچون: حَبّ اَیاره -که آن را در هر **فصلی** بنوشد- و حبّ صبر- که در هر **هفته‌ای** یک بار و یا در ماه دو بار- به‌اندازه‌ای که به آن نیاز دارد- آن را بنوشد- به پاک گردانیدن **مغز** خود پایبند باشد.

پنجم اینکه: آن نیشتری (مِبْضَعی) که رگ را با آن می‌گشاید باریک و به‌گونه‌ای خوب، **آب داده شده باشد** (مسقیّا سقیاً جیّداً: سخت و استوار گردیده باشد) و در آن، زنگ یا لکّه‌ای (نَمَشی) نبوده و تیغه‌ی نکُ آن (شَعْرَتُه) نه باریکِ دراز و نه گِرد؛ بلکه در حدّی میانه باشد[1]؛ این را بیاموز.

هرگاه دانشجویی بخواهد که رگ گشودن را یاد بگیرد باید مّدتی خود را در لمس کردن رگها با سر دو انگشت میانه (وُسطی) و سبّابه (انگشت شهادة) ورزش دهد، تا جدایی میان لمس کردنِ عروق و لمس کردنِ عصب و گوشت را بشناسد؛ زیرا چه‌بسا **رگها** برای حاسّه‌ی بینایی آشکار نباشند، بلکه به‌سبب فربهی (عُبُولة) بدن یا به‌سبب طبیعتِ ساعد (ساق دست، میان مچ و آرنج) و گوشتالو بودن آن و یا به‌سبب باریکی رگ، در ژرفای گوشت دست فرو رفته باشند، و هنگامی که این را (راهکار لمس رگها را) شناخت باید **بازوی** فصدشونده را با نواری پارچه‌ای (عِصابه‌ایِ) دارای ستبری (ضخامت) میانه –که نه آن اندازه باریک باشد که به بازو آسیب برساند و نه آن اندازه ستبر باشد که نگذارد بستن به‌خوبی انجام گیرد- ببندد و جای بستن به‌اندازه‌ی چهار انگشتِ به‌هم پیوسته (مضمومه) از جای آرنج دور باشد؛ و بستن در بدنهای فربه سخت و در بدنهای لاغر آرام باشد و بستن رگها، نزدیک جای فصد باشد و به

---

۱. در فرهنگ لغتهایِ در دسترس، معنایی برای بسیاری از لغات این مبحث، همچون: **مَسقی**، **شَعرة** و غیره یافت نمی‌شود و با حدس مترجم ترجمه شده‌اند.

فصدشونده دستور دهد که یکی از دستهای خود را با دست دیگرش مالش دهد و ساق **دست** را **با کف دست** بمالد و آب گرم را بر آن بریزد و [فاصد] **چیزی** همچون کُره یا جز آن را به او بدهد که در دست خود نگه دارد تا رگها به جریان بیفتند و در زیر حسّ (لمس) آشکار گردند.

و اگر **رگ** به **ژرفا رفته** و سخت پنهان باشد انگشت خود را بر جایی که حدس می‌زنید که رگ در آنجا باشد بگذارید و خون را به‌سوی آنجا بمالید که اگر دیدید که زیر انگشت شما پُر می‌شود پس آنچه زیر دست شماست رگ است و اگر نه، رگ نیست.

و اگر [جای] رگی را بستید و رگ آشکار نشد آن را رها کن و پس از کمی آن را [دوباره] ببند که بی‌گمان برای شما آشکار می‌گردد، و اگر رگ آشکار نگشت چیز سنگینی را از دست آن کس بیاویز و مّدتی آن را به حال خود بگذار که بی‌گمان رگ برای شما آشکار می‌شود.

و اگر **رگ ناپیدا** (غامض) بود و از پیش نیامدن خطا آسوده‌خاطر نبودید انگشتِ میانه‌ی (وسطای) دست **چپ** را بر آنجا [یی که حس می‌کنید رگ زیر انگشت شماست] بگذارید و نیشتر را بر آنجا بزنیدکه – به‌خواست خدا – گمان نمی‌رود که راندن نیشتر به خطا برود، و اگر زدن نیشتر بِه‌نیرو نبود و خواستید که آن را دوباره کنید، زخمبند (رفاده) را نمدار نکنید و نمک و روغن زیتون را بر آن بگذارید و با نیشتری که با آب،تر شده باشد رگ را نگشایید که این درد آور است و جای نیشتر را با آب بسیار سرد یا بسیار گرم نشویید [و بهتر است که نیشتر نرم و تیغه‌ی نُک (نوک) آن کوتاه باشد] که این بی‌زیان‌تر است.

و رگ **باسلیقی** (با سیلیق: شاهرگ بازو) را که در مچ دست (مأبض) باشد بدون آنکه جای فصد را - پیش از آنکه آن را ببندید- بپساوید و آن را لمس کنید، فصد ننماید و نگاه کنید (دقت کنید) زیرا چه‌بسا در زیر رگ، **شریانی** باشد که با آن سایش داشته باشد (مماسّ باشد) و یا در یکی از دو سوی آن باشد؛ پس رگ را بپساوید (لمس کنید) و نشانی را بر آن بگذارید سپس آن را ببندید؛ و ببینید که رگ با جای شریان (سرخ رگ) در چه وضعیتی قرار گرفته است؟ و **نیشتر زن**، از زدن رگ در جایی که **شریان** در آن باشد بپرهیزد و جایی را پیدا کند که شریانی در آن نباشد تا زیانی پیش نیاید.

و بیشتر آن است که شریان (سرخ‌رگ) در بالای ساق دست (ساعد) و به‌سوی کرانه‌های (ناحیه) آرنج جای دارد؛ پس بر شماست که نیشتر را به‌سوی پایین فرود آورید و از ناحیه‌ی

شریان دوری گزینید، تا با این کار آسیبی به فصدشونده نرسد.

و اگر شریان، **درست** در زیر باسلیق (شاهرگ بازو) باشد و **ضرورتی** (نیاز سختی) فصد آن را **بایسته** گرداند، باید نیشتر را در میانه‌ی (وسط) رگ (همان باسلیق) بگذارید و آن را در راستای درازا بشکافید و نیشتر را بسیار به **ژرفا** نبرید بلکه آن را به‌سوی بالا **بِبُرّید**.

و اگر شریان در یکی از دو سوی رگ باشد، باید کار را با گذاشتن نیشتر از سمتی که شریان در آنجاست آغاز کنید و آن را به‌سوی آن سمت دیگر بزنید، و هنگامی که بر نیشتر فشار می‌آورید آن را در جایی که شریان هست نگذارید.

امّا شکافتن **قیفال** (یکی از وریدهای بازو)؟ باید از جای ماهیچه (عَضَلَه) به‌سوی گوشت فرود آید و آن را **تنگ** نشکافد، زیرا زود به‌هم می‌پیوندد.

امّا [شکافتن] **اَکْحل** (ورید میانی دست، رگ هفت اندام)؟ باید بررسی کنید که مبادا عصبی در زیر آن باشد؛ که اگر عصبی [در زیر آن] در سمت راست یا سمت چپ جای داشته باشد، سر نیشتر را آنجایی که رو به‌سوی عصب است بگذارید و آن را به آن سمتی که بی‌زیان است برانید؛ و اگر [اکحل] در میان دو عصب باشد، آن را از راستای درازا بشکافید.

و اگر شما [خواستید] عِرق (رگ) را بزنید باید دقّت کنید که زدن نیشتر (ضربه) برخود عِرق انجام گیرد تا زود به‌هم بپیوند و بپرهیزید از اینکه ضربه بر جز عِرق زده شود و به‌سوی ناحیه‌ی گوشت برود، که اگر چنین پیش آید، جای ضربه، زود به‌هم نمی‌پیوندد:

و زدن نیشتر باید به‌گونه‌ای **میانه** بوده، نه فراخ و نه تنگ باشد؛ که اگر فراخ باشد بسیار باز می‌شود و به‌هم پیوستن آن دیر انجام می‌گیرد؛ و اگر تنگ باشد خون با همه‌ی گوهرِ خود از آن بیرون نمی‌آید؛ بلکه آنچه از آن زلال و آبکی باشد بیرون می‌ریزد و چه‌بسا آماسی از آن در ساعد پدید می‌آید و پیرامون ضربه به‌سبب بندآمدن خون در زیر پوست سبز می‌گردد.

و شما باید رگ (عِرق) را با **بَتْر** بزنید نه **با غَمْز**؛ و **بتر** آن است که: با نیشتر اندکی بر رگ فشار بیاورید، سپس رگ را به‌سوی بالا بِبُرّید (قطع کنید) که در این صورت، **ضربه** (بریدن و شکافتن) به اندازه نیاز فراخ می‌گردد و به چیزی که در زیر رگ باشد زیانی نمی‌رساند.

اما **غَمْز** آن است که رگ را با نیشتر بشکافید (بَعْج کنید) و آن را به درون رگ فروبرید و به آرامی بیرون آورید؛ و [در این روش] چه‌بسا **نیشتر** در درون رگ، از اندازه‌ی بایسته بگذرد و به عصب یا ماهیچه یا شریانی که در زیر رگ باشد بخورد و بلایی را بر سر شخص فصد شده

بیاورد.

و باید زدن شما بر رگ و نیشتر، نه بسیار در راستای زُویَه (مسطوح) و نه بسیار به‌گونه‌ی سرنگون (مَکْبوب) بوده بلکه نسبت به سرنگون (اِنکباب) اندکی کج (مایل) باشد.

امّا چگونگی (شَکْل) زدن؟ باید نگاه کنید که اگر بیمار نیازمند آن باشد که آن را یک یا دو یا سه بار، دوباره کنید باید زدن نیشتر در راستای **درازا** باشد؛ که اگر اینچنین باشد رگ، زود به‌هم نمی‌پیوندد؛ زیرا اگر در این حالت ساعد به‌سوی بازو خم گردد (منقبض شود) رگ باز می‌شود و زود به‌هم نمی‌پیوندد؛ و اگر شما بخواهید که تنها یک بار آن را دوباره کنید، بهتر است که ضربه به‌گونه‌ی کج (وارِب) باشد؛ و اگر فصدشونده نخواهد که آن را دوباره کند، بهتر است ضربه در راستای پهنا باشد، که در این حالت اگر ساعد خم شود، دو لبه‌ی زخم با هم برخورد می‌کنند و زود به‌هم می‌پیوندند.

و اگر رگ، باریک[1] باشد آن را در راستای درازا بگشایید و اگر ستبر (غلیظ) باشد آن را در راستای پهنا فصد کنید.

و چنان‌که فصدشونده کودک یا آشفتگی عقلی داشته باشد، ضربه باید تنگ باشد تا زود به‌هم بپیوندد؛ و همچنین اگر خواستید که مادّه‌ی بیماری را از جایی به جای دیگری [همچون بیرون دمیدن (نفث) خون؟] بکشید، ضربه را **تنگ** بزنید و خون را رها کنید تا ساعتی روان گردد.

و نیز آن رگی که عصبی در زیر آن بوده و یا در میان دو عصب باشد باید در راستای درازا گشوده شود تا نیشتر به عصب نخورد و برای دارنده‌ی آن آفتی همچون تشنّج یا جز آن را پیش نیاورد؛ همچون گشودن **رگ اُسَیلم**[2]؛ که اُسیلم از آنجا که در میان **دو وَتَر**[3] جای دارد در گشودنِ آن نیاز بدان است که در راستای درازا فصد شود؛ و نیز، اگر نیشتر در راستای درازا به عصب بخورد، زیان آن اندک‌تر و به سلامتی نزدیک‌تر است.

---

۱. بولاق، ۴۵۸، به جای **دقیق** (باریک)، **رقیق** است که نادرستی آن آشکار است.

۲. **اُسَیلِم:** یکی از شاخه‌های زیرین **رگ اکحل** است که بین انگشتان بِنصر و وَسطی دست قرار گرفته است، و شاخه‌ی دوم اندر میان بِنْصَر و وسطی آمده است .(فرهنگ اغراض طبّی به نقل از ذخیره)

۳. **وَتَر:** بند سفیدی که در منتهای عَضَلَه واقع است و به وسیله‌ی آن، عضله به استخوانهای بدن می‌پیوندد. (فرهنگ معین)

و حَبلِ‌الذِّراع (رگی در دست، رگ بازو) رگی جنبان (زوّال) است؛ زیرا جای آن ناپدید است پس آن را با نیشتری که تیغه‌ی (شَعَرة) نازکی داشته باشد بگشایید و نگاه کنید که به‌سوی چه سمتی می‌جنبد آن را از آن سمت دیگری که به‌سوی آن می‌جنبد فَصد نمایید؛ و همه‌ی رگهای جنبان به همین‌گونه گشوده می‌شوند؛ و بهتر است آن را نزدیک به جای گشودن ببندید.

امّا رگهایی که در **سر** هستند همچون رگهای پیشانی و دو بناگوش (صُدغین) و آن دو رگی که در پشت گوشها هستند و [رگهای] دو کُنج چشمها و آنهایی که در زیر زبان‌اند و دو رگ گردن (وَدَجها، وداجها)، [هرگاه خواستید که یکی از آنها را بگشایید] باید گردن بیمار را با عمّامه‌ای (مندیلی، پارچه‌ی دراز کمی پهن) یا پیشانی‌بندی (عصابه‌ای) کمی پهن ببندید و جای رگها را مالش دهید تا از خون پر شوند.

امّا **رگ پیشانی**؟ باید با تَبَر (فأس) فصد شود؛ و آن بدین‌گونه که لبه تبر را بر روی جای رگی که برآمده است (عِرق منتصب) بگذارید و آن را یا با انگشتان و یا با جعبه‌ی چوبی جای دارو بزنید که آن رگ در جا (فوراً)، باز می‌شود؛ و اگر تبری در دسترس نباشد آن را با نیشتر (مِبْضَع) فصد نمایید.

و در گشودن **همه‌ی** این رگها تلاش کنید که بر نیشتر، فشار فراوان نیاورید، بلکه متناسب با نیاز، آن اندازه از نیشتر را در رگ فرو کنید که: بدانید که: اگر آن را - به همان‌گونه‌ای که برایتان توصیف کرده‌ام- به‌سوی بالا بشکافید، ضربه، ضربه‌ی میانینی خواهد بود؛ [چه با این روش دهانه‌ی رگ - بدون فراوان فرو بردن نیشتر- فراخ می‌گردد؛ زیرا فراوان فرو بردنِ (غوص) نیشتر در این جاها، بلاهای فراوانی را به بار می‌آورد؛ چه‌بسا که نیشتر، در گشودن رگ پیشانی به استخوان بخورد و سردرد سخت (صُداع) را پدید آورد و یا شاید در فصدِ دو رگ دو بناگوش به ماهیچه‌ای که در آنجا گسترده شده است و یا به وَتَر بخورد و شقیقه‌ی (درد نیمی از سر) سخت و صُداع سخت و کم‌توانی دید (ضعف بصر) را به بار بیاورد؛ و امّا **گشودن رگی** که در **زیر زبان** است؟ چه‌بسا نیشتر به ماهیچه و یا عصب بخورد و همین کار سنگین‌شدن زبان را به‌دنبال خود بیاورد؛ و در گشودن [رگهای] **دو کنج چشم** (ماقین)؟ چه‌بسا نیشتر به ماهیچه‌هایی که چشم را می‌جنبانند بخورد و لوچی (کجی چشم) را پیش بیاورد؛ و در گشودن وِداجها (دو رگ گردن)؟ چه‌بسا نیشتر به عصب و ماهیچه‌هایی که گردن را به جنبش

درمی‌آوردند بخورد و تشّنج و کجی گردن از آن روی دهد:

امّا گشودن رگهایی که در **پاها** هستند؟ و آنها آن دو رگ زیر **زانوها** و دو رگ بالای غوزکهای پاها (کعبتین) - و آنها همان دو رگ **صافن** (سیاه رگهای پایی)اند- و دو **عِرق‌النّسا** - و آنها از پشت و از سمت وَحشی (سمت بیرونی) در زیر غوزکهای پا جای دارند- و آن دو رگی که در **دو مِشط** پاها (پنج پاره استخوان [شانه مانند] روی پاها) هستند.

امّا گشودن **دو رگ زانوها**؟ در گشودن آنها باید **رِباط** (رشته و بند) را در بالای زانو و بر دو سمت ران به سختی ببندند و بیمار بر پشت خود بخوابد و پاهایش را به‌سوی بالا بلند کند، و فصدکننده آن **رگی** را که در زیر زانوست پیدا نماید و در راستای درازا بگشاید.

و در فصد دو رگ **صافن**، باید به‌اندازه‌ی چهار انگشت بالاتر از غوزک پا را به سختی ببندند و بیمار پایش را بر سنگی و یا جسم سختی بگذارد و فصدکننده با نیرو، بر آن فشار بیاورد؛ که با این کار، رگ، به‌گونه‌ای آشکار پدیدار می‌گردد، و او آن را در راستای درازا فصد نماید.

امّا **عِرق‌النّسا** ؟ در گشودن آن باید [پارا] با یک نوار پهن پنبه‌ای از بندگاهِ سُرین (کَفَل) ببندند و این نوار را با بستن آن به جایی از پا که به‌اندازه‌ی چهار انگشتِ باز بالاتر از بندگاه (غوزک) پا باشد استوار سازند؛ و بهتر است که بستن سخت باشد و پای فصدشونده را بر سنگی یا چیز سختی بگذارند و سپس رگ را پیدا کنند و آن را در راستای درازا بگشایند و به‌اندازه‌ی نیاز از آن خون بیرون بریزند؛ و خونی که از این رگ بیرون می‌آید خون **سردی** است زیرا خون بلغمی است؛ و هنگامی که به‌اندازه‌ی کافی از این رگ، خون بیرون ریختند، آن نوار را از پایین و از جای غوزک پا هر پیچ را پس از دیگری رو به بالا باز کنند.

و باید شما **همه‌ی این رگها** را در راستای **درازا** بگشایید تا مبادا آسیبی از نیشتر به عصب یا وَتر (زِه) برسد و آفتی و بلایی (زمانتی) را برای فصد شونده به بار بیاورد و چه‌بسا از آن بمیرد؛ [زیرا از آسیب رسیدن به عصب یا وتر] **تشنّج** پدید می‌آید و آن تشنّج از اندامی به اندام دیگر می‌رود تا به **مغز** می‌رسد و در این هنگام مغز نیز متشّنج می‌گردد و دارنده‌ی آن می‌میرد.

و امّا در گشودن آن **دو رگی** که در دو استخوان شانه مانند (مِشطهای) قدمها (سَرانگشت پا تا پاشنه) هستند، باید آن رشته‌ای (رباطی) که اندام را با آن می‌بندند باز هم بالاتر از بندهای پابسته شود و رگ را که پیدا کردند آن را بگشایند و گشودن آن در راستای درازا باشد.

و شما هنگامی که این رگها را گشودید و خون بند آمد باید بر **جایِ فصده‌شده** روغن زیتون بگذارید (بریزید).

و به‌هنگام گشودن رگ اُسَیْلِم، **کف دست** را و به‌هنگام گشودن رگهای پا، **پا را** در **آب گرم** بگذارید؛ که در این حالت، خون ذوب می‌شود و به‌گونه‌ای بهینه بیرون می‌آید.

و از چیزهایی که فصدکننده باید از آن بپرهیزد آن است که: **کسی را که تلخه‌ای** (صفرا یا سودای) بندآمده در روده‌های او باشد فصد ننماید، که این کار بد است؛ زیرا رگها، هنگامی که تهی می‌شوند کیموس تباه را از روده‌ها به‌سوی خود می‌کشد؛ پس چنان‌که به ناگزیر می‌بایست چنین کاری انجام گیرد، بهتر است با شیافی یا اماله‌ای نرم، **روده‌ها** را از مدفوع پاکیزه گردانند.

و هرگاه خواستید **تب‌داری** (محمومی) را فصد نمایید و تب او **دوره‌ای** (نوبه‌ای[1]) بود، باید از گشودن رگ در روز گرفتن تب پرهیز شود؛ و اگر تب، تب مُطبقه (تبِ آماسی مداومِ) باشد، بهتر است فصد در آغاز روز و در هنگامی باشد که نیروی بدن آشکار و نیرومند و سرما و گرما، آرام باشد.

و کسی که **مزاج او گرم** است باید در وقتی **گرم** (صایف) فصد شود؛ و امّا کسی که مزاج او سرد و یا وقت، هنگام زمستان باشد، باید به‌هنگام بالاگرفتن روز (ارتفاع نهار) **فصد شود** و در بار نخست **جز اندکی** از او خون نگیرند؛ و پس از آن اندکی از شراب سیب یا شراب بِه (سفرجل) را به او بنوشانند.

و کسی که **کبد** یا **معده‌ی** او کم‌توان است و یا سردی بر بدن او چیرگی دارد یا موی پوست او تُنگ و **پوست** او برهنه و **بدن** او نرم و **نازک** یا **متخلخل است** (مسامّهای **پوست** او پراکنده است)، نباید جز به ناچاری و جز با پرهیز و احتیاط فصد گردد.

و همچنین کسی که **نیروی بدن** او کم‌توان است، نباید فصد شود؛ و اگر به‌سبب بیماریهایی همچون خُناقها و ذات‌الجنب و ذات‌الرّیه - که بیم هلاک گشتن بیمار از آنها در میان باشد- ناچار به انجام دادن فصد گردند نباید خون مورد نیاز را به **یکباره** از او بیرون بریزند؛ بلکه خون گرفتن باید اندک‌اندک و در نوبتهای فراوانی انجام گیرد. و اگر در چنین

---

۱. **تب نوبه:** تبی که یک روز در میان یا چند روز در میان می‌گیرد. (عمید، با اندکی تصرّف).

حالتهایی (داشتن بیماریهای سخت) نیروی بدن بیمار پرتوان باشد باید تا هنگامی که خون از حالت خود دگرگون می‌گردد، بیرون ریختن خون ادامه یابد؛ و اگر خون از حالت خود دگرگون نشود تا از **هوش رفتن** بیمار از او خون بگیرند.

و در چنین **مواردی** نباید **از هوش رفتنی** که از عادت برخی از مردم است - که به‌هنگام فصد، پیش از آنکه خون مورد نیاز را از آنان بیرون بریزند از هوش می‌روند- شما را در گرفتن خون مورد نیاز به غلط بیندازد؛ که بسیاری از مردم در همان آغاز فصد، بی‌هوشی به آنان دست می‌دهد؛ پس هنگامی که چنین حالتی را دیدید باید با دارنده‌ی آن، **مداوای بی‌هوش گشتن** را به‌کار بگیرید؛ و هنگامی که نیروی او برگشت، خون گرفتن از او را دوباره کنید و به‌اندازه‌ی نیاز از او خون بیرون بریزید.

و باید بدانید که منظور ما از این سخن که می‌گوییم: «باید خون‌ریزی تا دگرگون گشتن خون ادامه یابد» این نیست که تنها رنگ خون از سیاهی به سرخی دگرگون شود، بلکه گاهی انتظار آن است که از سرخی نیز، به سیاهی دگرگون گردد؛ و این، در **آماسهای گرمِ** بزرگِ سبتری؛ که در اندامها درون شکمی (اَحشا) پدید آمده‌اند، پیش می‌آید. آماسهایی همچون: **ذات‌الجنب و ذات‌الرّیه و آماس کبد، که خون در این‌گونه آماسها تباه و گندیده می‌گردد.**

پس هنگامی که بیمار را فصد می‌کنید باید نگاه کنید که: اگر آن خونی که بیرون می‌ریزد **سیاه** باشد باید تا هنگامی که رنگ آن **سرخ** می‌گردد بیرون ریخته شود؛ و این برای آن است تا آن خونِ تباهِ بندآمده در آماس به تمامی بیرون بریزد؛ و اگر آن خونی که بیرون می‌آید **سرخ** باشد، باید تا هنگامی که رنگ آن **سیاه** می‌گردد منتظر بمانید تا خونِ تباه شده از آماس بیرون بیاید؛ و این کارها را هنگامی باید انجام دهید که **نیروی** بدن بیمار **پر** باشد و چنین چیزی را بپذیرد و سنّ بیمار، سنّ جوانی و یا نزدیک به آن بوده و **وقت** پیش‌رو، بهار و یا دارای هوای معتدلی باشد.

امّا اگر کار و بار برخلاف این باشد که منظورم این است که: نیروی بدن بیمار کم‌توان بوده و سنّ، سنِ نوجوانی یا پیری و فرتوتی و زمان هم بسیار سرد یا بسیار گرم باشد؛ باید از دارنده‌ی چنین حالتی به آن اندازه‌ای که نیروِی بدن و سنّ و وقت پیش‌رو آن را بر می‌تابد، خون گرفته شود، و این خون گرفتن در **چند نوبت** و اندک‌اندک باشد تا اندازه‌ی مورد نیاز از او بیرون ریخته شود و باید پس از این موضوع، به چندوچون **سنّ** توجّه شود؛ زیرا چه‌بسا بیمار، از مردان

نود ساله باشد و در خون گرفتن از کسی که سّن او کمی بیشتر از سی سالگی است (سی و آندی است) بنیروتر و تواناتر باشد؛ و این از آن است که: **پیر** هست که بدن کلانی (عَبْل) دارد و گندم گون است و دارای اندامهای بزرگ و نیرومند است و به بیرون ریختن خون خو گرفته است؛ و **جوان** هست که فربِه است و دارای رنگ و روی سفید و پوست شاداب و کم‌مو و بدنی متخلخل است و به بیرون ریختن خون عادت نکرده است.

و **چون چنین** است پس نباید از بیرون ریختنِ به‌اندازه‌ی نیاز خونِ چنین **پیری** جلوگیری به عمل آید؛ و باید از بیرون ریختن خونِ فراوان **جوانی** که چنین حالتی دارد پرهیز شود.

و اینها **چیزهایی** بودند که می‌بایست پیشاپیش یادآوری می‌شدند تا فصدکننده از شرایطی که ما آنها را ذکر کرده‌ایم و با پیروی از راهها و آیینهایی که چندوچون آنها را بیان نموده‌ایم آنها را یاد بگیرد.

و امّا **سودمندیها** گشودنِ هرکدام از این رگها؟ اینک من - اگر خدا بخواهد- آنها را در اینجا (باب سوم) یادآورمی شوم [و خداداناتر است].

باب سوم
در شمار رگهای فصدشونده و سودمندیهای گشودن آنها

امّا سودمندیهای گشودن رگهای فصد کردنی؟ ما سودمندی هرکدام از آنها را به‌هنگام ذکر کردن ناخوشیها و بیماریهایی که در آنها نیاز به فصد کردن بوده است بیان کرده‌ایم؛ جز اینکه: ما این را [دوباره] در اینجا یادآور می‌شویم تا خواننده‌ی دانشجو آن را بهتر بیاموزد.

پس می‌گوییم که: آن رگهایی که در بدن انسان [می توانند] فصد بشوند **سی و سه** رگ هستند که **دوازده** رگ از آنها در دستها هستند و آنها عبارت‌اند از: دو رگ **اکحل** (ورید میانی دست) و **دو** رگ **قیفال** (از وریدهای بازو) و **دو رگ باسلیق** (شاهرگ دست) و **دو رگ زیر بلغها**[1] (سیاه رگ زیر بغلی) و دو حَبْلِ ذِراع (دو رشته‌ی ساقِ دستها) و دو رگ **اُسَیلِم** (دو شاخه‌ی زیرین رگ اکحل).

---

۱. در بولاق، ۴۶۰، «مادینانان» است.

و **سیزده رگ** از آنها در سر و گردن جای دارند و آنها عبارت‌اند از:
دو رگ **بناگوشها** (صُدغین) – و آنها آن دورگی‌اند که در پشت گوشها هستند – و دو رگ ماقها (مجراهای اشک) و دو رگ **گردن** (وَدَجها، وِداجها) و دو رگ **یافوخ** (محل به‌هم رسیدن استخوان مقدّم سر با استخوان مؤخّر سر) و رگ **پیشانی** و رگ آخر سر از **پشتِ سر** (مؤخر الرّأس) و آن دو رگی که در **زیر زبان** هستند و آن رگی که در کشاله‌ی **ران** (اُربیّه) است.
و در پاها هشت رگ هست؛ دو رگ از آنها در زیر زانوها (مأبض الرُکبتین) هستند و دو رگ در ساق پاها (دو رگ صافِن، سیاهرگ پایی) و دو رگ عِرقُ‌النِسا (نام رگی مخصوص در جانب وحشی (بیرونی) پاها) و دو رگی که در بخشِ شانه‌مانند پاها (مِشطهای قدمها) جای دارند؛ و اینها همگی سی و سه رگ هستند.
و امّا رگِ **اکحل** و آن همان رگی است که در وسط مچ دست (مأبض الید) از سمت وحشی[1] (بیرونی) جای دارد و فصدِ آن برای ناخوشیها و بیماریهایی که در میان اندامهای پایین‌تر از ترقوه‌ها (چنبرها) تا اندامهایی که در زیر شَراسیف (دامنه‌های دنده‌ها) باشند سودمند است.
و امّا **قیفال** و آن رگی است که در بالای بازو رو به سمت وحشی است و **گشودن** آن برای ناخوشیها و بیماریهایی که در میان اندامهای **بالاتر از ترقوه‌ها** باشند و برای خون‌ریزی فراوان بینی سودمند است.
و امّا **باسلیق و مادینان**؟ و آن همان رگی است که در مَأبَض (زیر زانو تا شکم)، پایین‌تر از رگ اکحل جای دارد؛ و **گشودنِ** آن برای بیماریهای اندامهایی که پایین‌تر از برآمدگی کبد و طحال هستند و برای بیماریهای دیگر اندامهای موجود در میان این دو اندام تا پاها، سودمند است و [نیز،] برای خون‌ریزی مفید است و موادّ را از پایین به بالا می‌کشد.
و رگ **باسلیق زیر بغلی** و آن همان رگی است که در زیر **رگ مادینان** است و در زیر زندِ (استخوان ساعد) پایینی رو به سمت بیرونی (وحشی) گذاشته شده‌است و گشودنِ آن برای بیماریها و ناخوشیهایی که برای سینه و ریه و حجاب حاجز پیش می‌آیند و برای تنگی نفس سودمند است.

۱. سزگین، ۲۱۷، از جانب اِنسی (درونی) است.

و امّا **رگ پیشانی**؟ و آن همان رگ برجسته‌ای (مِنتصب) است که در پیشانی است؛ گشودن آن برای دردهای سر - به‌ویژه - دردهای پشتِ سر سودمند است آنچنان‌که بقراط گفته است: کسی که دردی از پشت سر (مؤخرالّرأس) برایش پیش آید، باید رگ پیشانی او گشوده شود؛ و نیز، گشودن این رگ برای چشم‌درد و سردردها و سردرد همیشگی سودمند است؛ و فصد کردن **رگ یافوخ** برای زخمها و جوشهایی که در سر باشند سودمند است؛ و گشودن آن **دو رگی** که در **صُدغها** (بناگوشها) هستند برای سردرد [همیشگی] و شقیقه (درد نیمی از سر، همان میگرن) و **فزونه‌ی تندی** که به‌سوی چشم فروبریزد مفید است.

و گشودن آن **دو رگی** که در **پشت گوشها** هستند برای سَعفه (زخمهای سر و صورت و روی پوست) و جوشهایی که در پوست سر باشند سود دارد؛ و فصد آن رگی که در **مجرایِ** اشک (ماق) است، برای چشم‌دردهای دیرینه (مزمن[1]) همچون سودمندی آن برای جَرَب (گری، بدن خارش) و سَبَل (موی و رگه‌های سرخ که در چشم پدید آید) و کُمْنَه (کم‌شدن نیروی بینایی، فلجی شبکیّه) و چشم‌درد کهنه، سودمند است.

و فصدِ رگی که در **کشاله‌ی ران** (اُربیّه) است برای چشم‌دردها و سوزشهایی که در گونه‌ها (خدّین) باشند و بواسیر و جوشها و خارشی که در بینی باشند و برای کَلَف (کک مک) سودمند است.

و گشودن رگی که در زیر زبان است برای ذُبحه‌ای (آماس دو سوی گلو، اوریون) که زمان آن به درازا کشیده باشد سود دارد. و گشودن رگی که رو به سمت **چاله‌ی** پس گردن (نُقْرة) است برای راه‌بندهای پیش آمده از (فراوانی) خون و دردهای دیرینه (متقادم) در سر، مفید است.

امّا رگهایی که در **پاها** هستند؟ آن رگی که در زیر زانو (مأبض الرّکبه) است فصد آن برای درد گُرده‌ها (کلیه‌ها) و آماسهای آنها و درد آبدان (مثانه) و پهلوها (خاصرتین) و درد زهدان (رحِم) و درد رانها و بریده شدن عادت ماهیانه (طمث) سودمند است، [و امّا فصد **رگ صافن** برای دردهای **زهدان** و آماسهای زخمهایی که در آن پیش آمده باشند و برای آنچه از اینها که در خایه‌ها (خُصیتَین) و رانها و ساقهای پاپدید آمده باشد و برای [مداوای] بندآمدن خون حیض سودمند است][2].

۱. سزگین، ۲۱۸، به جای مزمِن «متقادم» است.

۲. آنچه میان کروشه است تنها در بولاق، ۴۶۱، آمده است.

و امّا فصد **عِرق‌النّسا** برای درد دو استخوان بالای ران (وَرِکها، کفل) و درد عرق‌النّسا سود دارد؛ [و همچنین آن **رگهایی** که در قدمها (کفشینه‌ها) هستند - اگر عرق‌النّسا پدیدار نگردد- فصد آنها برای [درد] عرق‌النّسا سودمند است] این را بیاموزید.

و باید گشودن هرکدام از این رگها از آن **سمتی** باشد که با جای درد همسو و با آن در یک راستا باشد، که منظورم این است که: اگر بیماری (درد) در سمت راست باشد، باید فصد از آن رگی باشد که در سمت راست است و اگر بیماری در سمت چپ باشد، گشودن رگ نیز از **سمت چپ باشد.**

و **فصد**، بیشتر، باید **هنگامی** به‌کار گرفته شود که فزونه‌ی خونی در **ژرفای بدن** باشد، امّا اگر آن فزونه در جایی **نزدیک به پوست** باشد باید آن را با **حجامت** (بادکش کردن) تهی‌سازید؛ و اگر آن فزونه در جایی باشد ک هم با پوست و هم با ژرفای بدن نزدیک باشد (در میانه‌ی‌ای دو جا باشد) آن را با مکش **زالو** بیرون بکشید.

و فصد، در تهی‌سازی (استفراغ)، نیرومندتر از حجامت است و همچنین **زالو** در بیرون کشدین فزونه از **حجامت بنیروتر** و از فصد کم‌توان‌تر است؛ این را بیاموزید.

و این چیزی بود که ما می‌خواستیم درباره‌ی گشودن رگهای ناجهنده (غیر ضوارب) بیان کنیم.

[درباره گشودن رگهای جهنده (ضوارب)][1]:

از گشودن رگهای جهنده برای [آرام ساختن دردِ] هر اندامی که خونی گرم خونین (دموی) در آن گرد آمده باشد سود برده می‌شود [و این سود بردن با **دو شرط** است: یکی اینکه:] باید **شریانِ نزدیک** به آن اندام را فصد نمایند و [دیگر اینکه:] آن شریان (آن رگ جهنده) [از شریانهای] بزرگ نباشد؛ و نیز اگر انسان **دردی** را در پوسته‌های پوششی (اَغشیه) به‌گونه‌ای بیابد که انگار آن درد گِرد می‌آید و سپس به‌گونه‌ای گسترش می‌یابد تا به جاهایی که آن اندام را در میان گرفته‌اند می‌رسد، [که در این هنگام باید رگ جهنده‌ی پیوسته به آن اندام، فصد گردد؛ این را - اگر خدا بخواهد- بیاموزید.

---

۱. این عنوان تنها در بولاق،۴۶۱،آمده است.

باب چهارم
درباره‌ی بریدن (بَتْر) شریان

باید بدانید که چه‌بسا فصدکننده به‌هنگام فصد کردن رگ باسلیق (شاهرگ دست) دچار خطا می‌گردد و نکُ نیشتر به شریان می‌خورد و در پی آن خون بیرون می‌جهد و بیرون آمدن آن آرام نمی‌گیرد.

و نشانه‌ی خونِ شریان آن است که بیرون آمدن آن با جهش است و رنگ آن سرخ سَره (خالص) است؛ و هرگاه شما داروهای بند آورنده (قابض) و داروهای سوزاننده را برای بند آوردن آن به‌کار بردید و سودمند نیفتاد، پس در این هنگام نیازمند آن است که آن را بِبُرید و قطع نمایید، و آن بدین‌گونه که: پوست را از جای شریان بردارید و آنچه گوشت در پیرامون آن است کنار بزنید و شریان را با چنگکی بلند کنید؛ سپس باریسمانی ابریشمی هر دو سمت شکاف را به‌گونه‌ای استوار ببندید و پس آن را از همان جایی که شکافته شده است دو نیمه کنید و ببرّید و به‌دنبال آن بر جای بریده شده داروهای جوش دهنده همچون: صبر و کُندر و عنزروت (انزروت) و دمُ‌الاَخوین و چیزهای مانند اینها را بریزید و آن را با زخمبندها و نوارهای پهن پارچه‌ای ببندید.

باب پنجم
در معالجه‌ی آماسی که «ابورسما[1]» نامیده می‌شود

و ما سببهای این آماس و نشانه‌های آن را در جای ذکر نشانه‌های بیماریهایی که در سطح بدن پیش می‌آیند؛ بیان نموده‌ایم؛ و آن **آماسی** است که: از سوراخ شدن شریان و [شکافته شدن آن] - بدون آنکه زخمی یا دریدنی برای پوست پیش آمده باشد- پدید می‌آید.

پس هرگاه این آماس در زیر بغل یا کشاله‌ی ران (اُربیّه) یا گردن یا جایی دیگر از آن

---

۱. آماس«ابورسما» **آماسی** است که: از خونی و بادی پدید می‌آید و سبب پدیدآمدنِ آن **شکافته‌شدن شریان** (رگهای جهنده، سرخ‌رگها) است به‌سبب **ضربه‌ای** که بر یکی از اندامها فرود می‌آید و یا شریان [خود] در زیر پوست دریده می‌شود، یا زخمی در جای شریانی رخ می‌دهد و پوستی که بر جای زخم است التیام می‌یابد و دریدگی شریان شکافته شده باز می‌ماند و به‌هم نمی‌پیوندد و گوشت تازه‌ای که آن را التیام دهد بر آن نمی‌روید. (جلد اول ترجمه‌ی کامل‌الصناعه)

جاهایی که **شریانهای بزرگ** در آنها وجود دارند، پدید آید، شما نباید با معالجه‌ی با **آهن** (تیغ) به معالجه‌ی آن بپردازید زیرا در این صورت خون با فشار بیرون می‌جهد و خون موجود در بدن بیرون می‌ریزد و بیمار می‌میرد.

امّا اگر این سوراخ شدن و شکافتن زیر پوستی در شریانهای کوچک رخ بدهد باید علاج را آن‌گونه که در این‌جا توصیف می‌کنم آغاز نمایید:

نخست باید پوست را در راستای درازا بشکافید و هر خونی را که در آنجا هست بیرون بریزید و شریان را آشکار سازید و آن را از همه‌ی چیزهایی که در پیرامون آن است برهنه نمایید و شریان را با چنگالی بلند کنید سپس سوزنی را که ریسمانی ابریشمی را در آن نخ کرده باشند می‌گیرید و آن را به زیر یکی از دو سوی شریان فرومی‌کنید و از سمت دیگر آن بر می‌آورید و گره می‌زنید و ریسمان را قطع می‌نمایید و همین کار را با آن سمت دیگر شریان انجام می‌دهید و خون آنجا را (دو سر شریان را) با چیزی برمی‌مکید (نشف می‌نمایید) و برای مدتی برجای دوخته‌شده تکه پارچه‌های نمدار شده با شراب را می‌گذارید سپس داروهایِ گردی پاشیدنی (ذَرور) پیوند دهند (مُلْحِم) را بر آن می‌پاشید و پس از آن، مرهمهای رویاننده‌ی گوشت را بر آن می‌گذارید.

و اگر پدید آمدن این آماس از **شکافته شدن** شریان باشد، باید شما با انگشتانتان هر آنچه از آماس و پوست [بدن] را که برایتان شدنی است بگیرید و سپس **سوزن** و **ریسمان ابریشمی** را که خوب تابیده شده باشد بگیرید و آن را از یکی از دو سمت جایی که آن را گرفته‌اید به زیر آماس فرو کنید و برآورید و آن را خوب ببندید و پس از آن، **آماس** را از وسط **بشکافید** و هر آنچه خون در آن است بیرون بریزید و سپس پوست را از همه‌ی سمتهای آن به‌سوی جایی که بسته شده است بفشارید و به‌دنبال آن، زخمبندی را که با شراب و روغن زیتون خیسانیده شده باشد و [نیز،] مرهمهای رویاننده‌ی گوشت را بر آن بگذارید

باب ششم
در بریدن شریانهایی که در پشت گوشها هستند

ما گفتیم که: **بریدن** (قطع) آن شریانهایی که در پشت گوشها هستند برای **سعفه** (زخمهای سرو صروت و بدن) و دردهای دیرینه‌ی چشمها و بیماری سَدَر[1] (تیرگی چشم همراه با گرانی

---

۱. بولاق، ۴۶۲، به‌جای «سَدَر»، «صدر» است که درست به‌نظر نمی‌رسد.

و گردش سر) سودمند است؛ پس برای بریدن آن باید نخست آن موهایی را که در سمت گوشها هستند بتراشید و با انگشتانتان به جستجوی شریان بپردازید که بی‌گمان آن را می‌یابید که در زیر انگشتانتان می‌جنبد؛ پس هرگاه آن را پیدا کردید جای آن را با جوهر (مِداد) مشخّص نمایید سپس شریان را تا سر استخوان قطع کنید؛ و بُرش (قطع کردن) اندازه‌ی کوچکی[1] باشد.

و اگر شریان به زیر انگشت شما نیفتاد، باید از بن گوش رو به سمت بیرون به‌اندازه‌ی سه انگشت به‌هم چسبیده را در نظر بگیرید، سپس در این هنگام آن‌جا را بشکافید و شریان را در راستای پهنا قطع نمایید تا خون با بیرون‌ریزی جهشی بیرون بریزد؛ و برش [شریان] را با رسیدن به استخوان به پایان ببرید.

و پس از آنکه اندازه‌ی میانینی از خون بیرون ریخت، باید آن پرده‌ی روشن نازکی (صفاقی) را که بر روی استخوان سر است بشکافید تا آماسی گرم برای آن پیش نیاید که استخوان سر را بخراشد.

و جای برش را با فتیله‌هایی از تکّه پارچه‌ها، ببندید و آن را با راهکار معالجه‌ی دیگر زخمها معالجه نمایید؛ و اگر رویش گوشت بر استخوان به درنگ بیفتد باید ساییدن (حکّ) و در هم فشردن (حَرْد) را با آن به‌کار ببرید.

باب هفتم
در بیرون کشیدن و برهنه نمودنِ (سَلّ) شریانهایی که در بناگوشها هستند

ما پیش از این گفتیم که بیرون کشیدن و برهنه نمودن شریانهایی که در بناگوشها هستند برای دردِ نیمی از سر (شقیقه) و دردهای دیرینه‌ی چشم و زکام و سرماخوردگی (نَزَلات) سخت و سوزش‌دار (حِرّیف) و آماسهایی که در ماهیچه‌های بناگوشها هستند سودمند است.

پس اگر این بیماریها، مُزمِن بشوند و معالجه‌ی با دارو در آنها نتیجه‌بخش نباشد، باید آن شریانهایی را که در بناگوشها (صُدغَین) هستند، آن‌گونه که من توصیف می‌کنم برهنه

---

۱. سزگین، ۲۲۰، اندازه دو انگشت است.

گردانند؛ و برای این کار باید نخست موهای بناگوشها تراشیده شوند و شریانها را با انگشتان جستجو نمایند تا آنها را پیدا کنند، و اگر آگاهی یافتن شما بر بر آنها دشوار شود آب گرم را بر آنجا بچکانید و آنجا را کِماد کنید و سپس به‌دنبال آنها بگردید و هنگامی که آنها را یافتید **گردن** را با نواری پارچه‌ای ستبر (ممتِلئه) ببندید تا شریانها هم پُر گردند و خوب پدیدار شوند؛ پس آنها را با جوهر (مداد) نشانه بگذارید و پس از آن به یکی از خدمه دستور دهید که آن پوستی را که روی آنجاست با انگشتانش بگیرد و بلند کند، سپس شما پوست را با شکافتنی آشکار بشکافید و پس از آن دو سمت پوست را با چنگالهایی بلند نمایید و به‌دنبال آن، **شریان** را برهنه کنید و همه‌ی اجسامی را که در پیرامون آن هستند قطع نمایید تا به‌گونه‌ای آشکار پدیدار گردد و از همه‌ی اجسامی که در پیرامون آن هستند رها شود.

پس اگر شریان **باریک** (رقیق) باشد باید آن را با چنگکها و ابزارهایی به‌سوی بالا بکشید و **میله‌ای** (مِرودی) به زیر آن بیندازید و شریان را [با چرخاندن میله،] به دَور آن بپیچید و آن تکّه از شریان را که به دور میله پیچیده است و باید اندازه‌ی آن به‌اندازه‌ی **سه انگشت** به‌هم پیوسته باشد از هر دو سو ببرّید و سپس داروها و مرهمهای [بایسته] را بر آن بریزید.

و اگر شریان **بزرگ** باشد باید آن را بشکافید و به‌اندازه‌ی نیاز از آن خون بیرون بریزید و سپس با ریسمانهای ابریشمی در دو جا که فاصله‌ی میان آنها **سه انگشت** [به هم چسپیده] باشد بستن و استوار گرداندن را به‌کار بگیرید و پس از آن، آن ماهیچه‌ای را که در میانه‌ی این دو جای بسته شده‌است قطع نمایید و سپس داروهای پیونددهنده همچون: ذرور زرد و داروهای به‌هم‌آمیخته از: انزروت و صبر و کندر و دم‌الاَخوین را بر آن بریزید و زخمبندها را بر آن بگذارید و سپس آن را با **مرهمهای** گوناگون معالجه نماید.

باب هشتم
در کار با دستی (جرّاحیِ) که در گوشت انجام می‌گیرد و نخست درباره‌ی حجامت و سودمندیهای آن

باید بدانید که کارِ با دستی (عملی) که در **گوشت** انجام می‌شود برخی از آن به‌گونه‌ی **بریدن** است و برخی به‌گونه‌ی **شکافتن** (بَطّ) و برخی به‌گونه‌ی **داغ کردن**؛ و بیماریهایی که این **سه گونه** کار را در آنها انجام می‌دهند، برخی، آنهایی هستند که در همه‌ی اندامهای بدن به

یک گونه پیش می‌آیند و معالجه‌ی آنها به یک گونه است، و برخی از آنها ویژه‌ی برخی از اندامها هستند و در دیگر اندامها پدید نمی‌آیند و معالجه‌ی هرکدام از آنها دُژگون با معالجه‌ی دیگری است.

امّا **معالجه‌ی** بیماریهایی که در **همه‌ی اندامها** تنها به یک گونه‌اند عبارت‌اند از: حجامت (بادکش کردن) و شکافتن و بریدن و معالجه‌ی سَلْع (کفیدگی پا، شکسته شدن سر) و عقد[1] و سرطان و **ریشهای** درمان ناپذیر (قروح خبیثه) و نَمله (جوشهای پوستی) و مسامیر (میخچه‌ها) و ثآلیل (زگیلهای پوستی) و بیرون آوردن تیرها (سِهام) و تکّه آهن بن نیزه‌ها (اَزِجّه).

و امّا معالجه‌ی **ویژه‌ی** هرکدام از اندامها مانند: برداشتن ناخنه (ظَفَره) از روی چشم و بریدن گوشت فزونی درون بینی و جز اینها از آن بیماریهایی که هرکدام از آنها تنها **ویژه‌ی یک اندام‌اند** ما آنها را پس از این به ترتیب اندامهای انسان از بالا به پایین ذکر خواهیم کرد؛ و در اینجا ما آن معالجه‌هایی را ذکر می‌کنیم که در همه‌ی اندامها به یک گونه‌اند و در میان آنها - اگر خدا بخواهد- سخن را با بحث از **حجامت** و سودمندیهای آن و آنچه به‌دنبال آن می‌آید آغاز می‌کنیم.

چندوچون حجامت (ذِکرالحجامت):

و ما می‌گوییم که حجامت به **سه‌گونه** انجام می‌گیرد: **یکی** از آنها همراه با **شَرط** (بریدن و شکافتن) است و **دومی** بدون شرط و همراه با آتش است و سومی با جامهای (محاجم) تهی‌شده از هواست.

امّا حجامتی که همراه با **شرط** است، ما آن را یا در **کودکان** کوچکی به‌کار می‌گیریم که فصد در آنان شدنی نیست و بیماریهای آنان از **خون** است و این حجامت به جای فصد انجام می‌گیرد.

پس اگر بیماریهای این **کودکان** در **جلو سر** و چشم و جاهای مانند اینها باشد ابزارهای حجامت (مَحاجم) باید بر پشت سرِ (مؤخّر الرّاس) آنان گذاشته شود و بریدن و شکافتن (شَرط) از پوست نگذرد؛ و اگر بیماریهای آنان در **پشت سر** بوده و نیروی بدنی آنان پرتوان

---

۱. سزگین، ۲۲۱، به جای **عقد**، **غُدد** است.

باشد، ابزارهای حجامت باید بر پسِ گردن گذاشته شود تا هر آنچه را در سر است به‌سوی خود بکشد؛ و اگر خواستید که [چیزی را] از جایی دور بکشید ابزارهای حجامت را بر میان **شانه‌ها**، **پشت سر** (کاهل) بگذارید؛ [و اگر خواستید که چیزی را از جایی که در دوری و نزدیکی میانین باشد بکشید ابزارهای حجامت را بر میان شانه‌ها بگذارید؛] و چه‌بسا ما آنان را بر روی ساقهای دست (ساعدها) یا بر روی ساقهای پا حجامت می‌نماییم و این هم برای معالجه بیماریهایی است که در این جاهای آنان وجود دارند.

امّا **مردان و زنان**؟ ما **حجامتِ** همراه با **شرط** را در آنان به‌کار می‌گیریم تا **خون** تباه را از ژرفای اندامها بیرون بکشیم و گاهی همراه با خون خلطهای تباه تلخه‌ای نیز، بیرون کشیده می‌شود.

و هرگاه نیاز به بیرون ریختن خونِ**کم** باشد باید بریدن و دریدن ژرف (غایر) نباشد؛ و اگر نیاز به بیرون کشیدن خون فراوان باشد **شرط** باید فراوان و ژرفناک باشد؛ و اگر خون **آبکی** (رقیق) باشد، بریدن و دریدن باید در پوست باشد و در گوشت فرو نرود؛ و اگر خون **غلیظ** باشد **شرط** باید ژرف و فراخ باشد.

و اگر خواستید که گوشت را ببرید تا به رگ برسید[۱]؛ بهتر است که **شرط** ژرفناک‌تر باشد؛ و اگر **مادّه‌ی** بیماری نه آبکی و نه غلیظ باشد، بهتر است بریدن و دریدن میانین (معتدل) باشد.

و گاهی حجامت در جاهای گوناگونی از بدن به‌کار گرفته می‌شود که برای هرکدام از آنها **سود ویژه‌ای** برای [مداوای] **برخی** از بیماریها هست و برای دیگر بیماریها نیست، که یکی از آنها **حجامتی** است که در **جلو سر** انجام می‌گیرد و جای آن در [فاصله‌ی] یک بِدَست (یک وجب) از فاصله‌ی میان ابروها تا **وسط سر** است؛ و حجامت در اینجا برای مداوای سنگینی همه‌ی بدن و برای جُذام و گرمای سخت در سر و سرگیجه‌ای که از **خون** باشد و دردِ کلیه‌ها و آماسهای بیضه‌ها سودمند است؛ و در نزدیکی این جای حجامت شریان بزرگی هست که باید پرهیز شود از اینکه دریدن و بریدن بر آن بیفتد؛ زیرا اگر **شرط** بر این شریان بیفتد کمتر

---

۱. این **جمله‌ی مرکّب**، ترجمه‌ای ناچاری و استنباطی از دو عبارت ناگویای متنهای سزگین و بولاق است؛ متن سزگین، ۲۲۱، این‌گونه است؛ «فان اردت من العرق قطعَ اللحم ...» و متن بولاق، ۴۶۳، این‌گونه است:«وان اردت ان تخرج من‌العضو قطع دم...» که هیچ کدام از این عبارتها معنای مناسب با بحث را نداشتند و ناچار به‌گونه‌ی بالا ترجمه‌ی استنباطی شد. (مترجم)

پیش می‌آید که خون‌ریزی آن بند آید و اگر این شریان قطع شود، بریدن آن به شنوایی و بینایی و ذهن آسیب می‌رساند.

و یکی دیگر از گونه‌های حجامت، حجامتی است که بر **بالای سر** انجام می‌شود و برای [مداوای] تیرگی رنگ چهره، تیرگی حواسّ و بیماریهای چشم و مداوای زخمها و گری و سُلاق (سرخ شدن و ستبرگشتن کناره‌های پلک چشم) و کُمْنَه (ضعف قوت بینایی، فلجی شبکیّه) و سنگینی گوش و خارش گوشها و ضربان آنها و بدبویی بینی و سردرد سخت (صُداع) و دردهای دهان سودمند است.

و یکی دیگر از انواع آن، **حجامت نُقْرَه** (چاله‌ی پس گردن) است و این چاله در آخر سر، چهار انگشت بالاتر از گردن جای دارد و حجامت آن برای چشم‌دردهای کودکان و برای **وردینه** (آماس سخت پرده‌های ملتحِمه) و دردهای گوشها و آماسهای آنها و سنگینی سر و سنگینی پلکها و گری آنها و برای **کَلَف** (کک و مکِ صورت) و **نمش** (نقطه‌ها و لکه‌های سفید و سیاه پوست) و **سَبَل** (پرده‌ای در چشم که از ورم عروق چشم در سطح ملتحمه پدید آید) و **سُلاق** سودمند است.

و یکی دیگر از گونه‌های آن، حجامت **اَخْدَعَین** (دو رگ راسته‌ی گردن) است و برای **درد دندانهای آسیا** (اَضْراس) و زبان و آماسِ لَثّه و چشم‌درد و درد گوشها و آماس آنها سودمند است، و ادامه دادن به این نوع از حجامت، رَعشه (لرزیدن بدون اراده‌ی دست و پا) و سفید گشتن جای آنها را به‌دنبال خود می‌آورد.

و یکی دیگر از انواع آن، حجامت **ذَقَن** (زنخ، چانه) است؛ که برای جوش و برفکِ دهان و آماس لثّه سودمند است.

و یکی دیگر از آن، **حجامت میان دو شانه (کاهل)** است؛ و آن، جایی است که برجستگی میان شانه‌ها و آغاز مهره‌ها در آنجاست، و حجامت آن برای بیماریهای سودایی و تنگی نفس و تپش قلبی که از **گرما** باشد مفید است.

و یکی دیگر از آن، حجامت **ناهض** (گوشت بالای بازو) است؛ و این بر پهلو جای دارد و از میان دو شانه، نزدیک به کناره‌های کبد می‌گذرد؛ و آن این‌گونه است که: اگر دست چپ خود را بر شانه‌ی راست خود بگذارید و با دست دیگرت بر آن بزنید ضربه‌ی شما بر ناهض **سمت چپ** واقع می‌شود، و حجامت آن برای [مداوای] نوشیدن سمّ و آماس سپرز سودمند

است.

امّا حجامت **ناهض سمت راست** برای [کاستن] گرمای کبد و آماسهای آن سودمند است.

و یکی دیگر از آن، حجامت [بخش] میان دو استخوان **کفل** است که برای بواسیر و خون‌ریزی و اسهال و شکم‌پیچ (زخیر) و آماس مقعده (نشیمنگاه) و ضربان آن و خون‌ریزی حیض و پیشاب خون (بول‌الدّم) و گرمای گُرده (کُلْیه) و سوزش پیشاب و آماس بیضه‌ها به‌سبب خونِ تباه و [جلوگیری از] گنده گشتن (بدبو شدن) فرج و خارش در آن و مداوای] دملها و گری در اِلْیه (گوشت نشیمنگاه) سودمند است.

این‌گونه از حجامت را اگر به‌هنگام نیاز به‌کار گیرند، زیانی به غریزه جنسی نمی‌رساند ولی اگر بدون نیاز آن را به‌کار ببرند، پشت را کم‌توان می‌سازد و **گُرده‌ها** را لاغر می‌نماید و پیه آنها را آب می‌کند و از نیروی جنسی می‌کاهد. و **یکی دیگر** از گونه‌های آن، حجامت **برساقهای پاست** و جای آن یک بِدَست (وجب) بالاتر از غوزک پا و چهار انگشت مانده به زانو است؛ و بر ظاهر ساق انجام می‌گیرد و باید در حالی که انسان **ایستاده** است خون از آن بیرون بیاید، که برای تلخه‌ی سیاه (سوداء) و تباهی روان (خُبْث‌النّفس) و [جلوگیری] از سکته و صرع و تباهی یادآوری و خارشها و زخمهای پوستی (قوابی[1]) و خارش و گری و تاریک‌شدن دید و سرگیجه و درد عرق‌النّسا سودمند است.

و کسی که بخواهد برساقهایش حجامت انجام دهد باید داخل گرمابه شود و آب گرم را بر ساقهای پایش بریزد و پس از آن ساعتی (مدّتی) راه برود تا خون بدنش رقیق گردد و سپس بر کرسی‌ای بنشیند و حجامت‌کننده حدود **سی بار** [ابزار حجامت] را بمکد.

و یکی دیگر از گونه‌های آن، حجامت میان **دو پستان زن** است که - به‌ویژه- برای ریزش خون حیض سازگار است.

و یکی دیگر از آن، حجامت هر **دو ران** است که این برای خارش بیضه‌ها و خارش رانها و بندآمدن خون ماهانه (طمث) سودمند است؛ و باید ابزار حجامت را [نخست] بسیار بمکند و سپس [جای] آن را بشکافند و در این حالت، انسان حجامت شونده باید در حالی که پاهایش را به همدیگر چسبانده باشد بنشیند و ابزارهای حجامت را در بالاترین جای رانها بر

---

۱. در هیچکدام از فرهنگهای در دسترس «قوابی» به عنوانِ جمع قوباء، دیده نشد.

پای بدارند (نصب کنند).

[و یکی دیگر از آن، حجامت کردن **زانوهاست**؛ و آن بدین‌گونه که: انسان پاهایش را دراز می‌کند و ابزارهای حجامت را در آخر دو استخوان رانها نزدیک به بندگاه (مفصل) رانها بر پای می‌دارند؛ و این برای درد زانوها و سوزش در آنها و درد بندگاهها سودمند است][1].

و یکی دیگر از آن، حجامت مچ دست است که برای [از میان بردن] گرمی و جوش و خارش و سَعفه (زخمهای سر و صورت) و تَرک در دستها سودمند است: و برای این کار بر هرکدام از دستها ابزار حجامتی گذاشته می‌شود و آن ابزار بسیار مکیده می‌گردد و سپس جای آن شکافته می‌شود و به اندازه نیم رطل (چهار صد و پنجاه گرم) از آن خون بیرون ریخته می‌شود.

و یکی دیگر از آن، حجامتی است که بر **نشیمنگاه** (مَقعده) انجام می‌شود، که برای دردهای نشیمنگاه و سوزش آن و آماسهای آن و بواسیر در زهدانها و دردهای روده‌ها سودمند است. این حجامت، رانهای زنها و سُرین (کفل) آنها را بزرگ می‌گرداند؛ و خون حیض را بیرون می‌کشد و برای [آرام ساختن] درد پشت و سرینها سودمند است.

و یکی دیگر از آن، **حجامتِ** میان دو بند (کعب) پا (میان **غوزک پا و پاشنه پا**) **است که** برای [جلوگیری از] سستی و ناتوانی و ترکِ پاها و سوزش آنها و فروریزی موادِ [زیانبار] به‌سوی آنها و جلوگیری از نِقرس و فروریزی خون حیض سودمند است.

و یکی دیگر از آن، حجامت بر **شانه‌ی چپ** است، که برای دردهای سِپرز (طحال) و تب رِبع[2] و فزونه‌های تلخه‌ی سیاه (المِرّةِالسواداء) سودمند است. و خونی که از اینجا بیرون ریخته می‌شود باید - متناسب با نیرومندنی یا ناتوانی بدنها و نیازی که به آن هست و اندازه‌ی تباهی خون- پنجاه تا صد درهم باشد؛ و باید در بیرون ریختن اِسراف نشود، زیرا این کار، نیروی بدن و معده را کم‌توان می‌سازد و کبد را فرسوده کرده و سرد می‌نماید و رنگ و رو را به‌هم می‌ریزد و آن را زرد می‌کند و استسقا را پدید می‌آورد و توان آمیزش جنسی را می‌کاهد و دل را سست می‌نماید و تپش قلب و فالج را پدید می‌آورد و بهق سفید (لک و پیس سفید) به وجود می‌آورد و چشم را ضعیف می‌نماید.

---

۱. ما بین دو قلاب، تنها در سزگین، ۲۲۳، آمده است.

۲. **تب چهارم** که روزی می‌گیرد و دو روز رها می‌کند و روز چهارم باز می‌گیرد.

و باید **ابزار** (ظرف) حجامتِ میانِ دو شانه (کاهل)، **گشادتر** از ابزار حجامت دو رگ راسته‌ی گردن (اَخدعین) باشد و ابزار حجامت ساقهای پا میانینی (وَسَطی) در میان این دو باشد؛ و انجام دادن حجامت در **بهار** بیشتر از دیگر وقتها باشد و در گرمای سخت و سرمای سخت کمتر از بهار باشد و همچنین **فصد** (رگ گشودن) و دیگر تهی‌سازیها (استفراغات) - بنابرآنچه در جایی جز اینجا گفته‌ایم- به همین‌گونه انجام می‌گیرد؛ و در **پاییز**، حجامت کردن کمتر از فصل بهار باشد.

امّا ابزارهای **تهی حجامت** (مَحاجم فارغه)؟ که منظورم از آن حجامت **بدون شکافتن** است؛ ما آنها را هنگامی به‌کار می‌بریم که بخواهیم موادّی را از جایی به جایی دیگر جابه‌جا نماییم، مانند همان چیزی که در جابه‌جا کردنِ سنگریزه‌ای که در گُرده باشد انجام می‌دهیم؛ و یا بخواهیم که آن سنگریزه را به‌سوی بیرون بکشیم.

و نیز هنگامی که بخواهیم که بادهایی را پراکنده سازیم آن را به‌کار می‌گیریم مانند همان کاری که در **قولنج** انجام می‌دهیم هنگامی که ابزار حجامت را بر مَراق (قسمت عضلانی) شکم می‌گذاریم؛ و یا هنگامی که بخواهیم خون را به‌سوی برخی از اندامها بکشیم؛ مانند همان کاری که درباره‌ی **معده** انجام می‌دهیم هنگامی که نیازمند آن باشد که خون را به‌سوی آن بکشیم تا گرم گردد؛ و [نیز] آن را در برخی از اندامها که **جنبش** را از دست داده و **حسّ** را از دست نداده باشند به‌کار می‌گیریم تا خون و گرما را به‌سوی آنها بکشیم.

و اگر این پیشامد (نیاز به کشیدن خون به‌سوی آن) برای **کبد** روی دهد، ابزار حجامت را بر **شانه** نصب می‌کنیم و آن را می‌مکیم و سپس آن را بر جای بیماری برپای می‌داریم و آن را به آرامی و نه به‌سختی می‌مکیم تا خون گرد آید و پس، آن را از آنجا برمی‌داریم و و باز آن را برجای نخست (روی شانه) می‌گذاریم[1]؛ سپس پس از چند روز آن را بر ساعد، نزدیک به مچِ دست می‌گذاریم. و با پا یا هر اندام دیگری که جنبیدن را از دست داده باشد همین کار را انجام می‌دهیم که در **هر ماه** یک بار این کار با آن اندام انجام داده شود.

و نیز این راهکار را با کسانی که **خون دماغ** می‌شوند- هرگاه که این خون دماغ بیش از اندازه شود- به‌کار می‌گیریم؛ و برای این کار، اگر خون‌ریزی از سوراخ راست بینی باشد، ابزارهای

---

۱. این جمله ترجمه‌ی عبارت هر دو متن است که آمده است: «و تُعاد» یا «و تعاوَد».

حجامت را بر ماهیچه‌های شکم و بر پیرامون کبد می‌گذاریم؛ و اگر خون‌ریزی از سوراخ چپ بینی باشد آنها را بر ناحیه‌ی سپرز می‌گذاریم و با این کار خون را از ناحیه‌ی سر به پایین و به‌سوی ناحیه‌ی پوست می‌کشیم.

و همچنین در خون‌ریزی (نزف) **زنان**، هرگاه که بیش از اندازه باشد همین کار را انجام می‌دهند؛ بدین‌گونه که ابزارهای حجامت را بر زیر پستانهای آنان می‌گذارند.

و گاهی ابزارهای تَهی حجامت را بر دنده‌های شکسته - هنگامی که فرومی‌روند- نیز می‌گذارند تا آنها را به‌سوی بالا بکشند؛ و آنها را بر **گوشها** - اگر در آنها **ناسور** (زخم دارای چرک و آماس) و یا بیرون‌ریزی فراوان خون و چرک باشد- می‌گذاریم و آن بدین‌گونه که: ما ابزار حجامت را بر گوش وارون می‌کنیم و آنچه را در آن است می‌مکیم که خون بیرون کشیده شده و بیرون می‌ریزد و نیز اگر ناصوری پیشین در اندام گوشتیی وجود داشته باشد و داری گودی‌ای (غورس) بوده و در آن چرکی جایگیر شده باشد، **محجمه** (ابزار حجامت) را بر آن بگذارید و سپس آن را با مرهم باسلیقون بیاگنید.

و در همه‌ی این حالاتی که ذکر کردیم ما باید ابزارهای حجامت را به‌کار نبریم مگر اینکه بدنِ [حجامت شونده] از فزونه‌ها پاک باشد و [یا] اینکه شما آن را پاک کرده و تهی ساخته باشید؛ زیرا اگر شما این کار را نکنید و بدن پاک نباشد، موادّ تباه را به‌سوی اندام دردناک کشیده‌اید و آسیب بزرگی بر آن وارد نموده اید؛ این را بدانید.

امّا ابزارهای حجامتی که با آتش به‌کار برده می‌شوند، نیاز به آنها برای بیرون کشیدن موادّ از ژرفای اندامها به بیرون است؛ آن هم هنگامی است که: این مواد بدون اینکه در آنجا مادّه‌ای باشد که بر ان اندام دردمند فرودآید در آنجا به وجود آمده باشند و ما بخواهیم آنها را به فراوانی بیرون بکشیم؛ و [در این موارد] هر اندازه که موادّ بیرون کشیدنی بیشتر باشند باید آتش هم نیرومندتر باشد.

و **چندوچون** این کار بدین‌گونه است که:ما ابزار حجامت و یا **جام** (قَدَح) کوچکی را بگیریم و درون آن را با آب مسح کنیم (دست بکشیم) و تکّه‌ای پنبه‌ی از هم بازشده (منفوش) را بگیریم و آن را در درون جام با آتش برافرزویم و بر آنجا (جایی که موادّی در آن است) بگذاریم؛ که این [جام] ماهیچه‌ی شکم را به‌سوی خود می‌کشد و آن را از هر سو فرا می‌گیرد به‌گونه‌ای که به آسانی از آن کنده نمی‌شود.

و از همین‌گونه است ابزار حجامتی که بر ناف گذاشته می‌شود (مِحجمه السّرّة) که برای شکم‌پیچش سخت (مَغْص) و قولَنج سختی که از باد باشد و حیض زنان و باد و درد زهدانها و غلیظ بودن خون حیض و سختی بیرون ریختن آن و بی‌هوش گشتن پدید آمده از حیض و خون‌ریزی زِهدانها و به خود کشیدن و خشکاندن رطوبتی که به‌هنگام همبستری از شرمگاه (عورت) زنان بیرون می‌آید سودمند است.

و یکی دیگر از گونه‌های حجامت، گذاشتن ابزار حجامت بر نشیمنگاه (مقعده) است که برای [از میان بردن] بادهای غلیظی که در آن باشند و سردی آن سودمند است و آن را گرم می‌نماید و ترینگی و لغزندگی و چسبندگی (لزوجَت) را از آن پاک می‌کند.

و این کار با ابزارهای بزرگ حجامت و با جامی کوچک هم انجام می‌گیرد و آن بدین‌گونه که: آن جام یا ابزار را بر گرمای آتش می‌گذارند و پس از آنکه جای گذاشتن آن را با روغن بان چرب کردند و جام یا ابزار را بر آن گذاشتند آن را برای مدّت دو ساعت به حال خود می‌گذارند و آن را می‌مکند تا ابزار حجامت پوست بدن را به‌سوی خود بکشد و بر آن پایدار بماند [و هرگاه بیم داشتید از اینکه ابزار حجامتِ گرم‌شده پوست را بسوزاند آن را برای مدّتی باز کنید و سپس آن را بر بدن برگردانید و تا اندام گرم گردد].

و افزون بر آنچه درباره‌ی همه‌ی ابزارهای حجامت ذکر کرده‌ایم، باید هر ابزار حجامتی را که در هرجا به‌کار می‌گیرید به‌اندازه‌ی آن اندام دردناک باشد؛ بدین‌گونه که اگر آن اندام گسترده و بزرگ باشد باید ابزار حجامت هم بزرگ باشد، و اگر اندام دردناک کوچک باشد ابزار حجامت هم باید کوچک باشد.

باب نهم
در شکافتن غدّه‌های چرکین (دبابیل) و دُمَلها (خراجات) و آماسها

در معالجه دُملها و آماسهایی که بودن آنها به درازا کشیده است باید - چنانکه ذکر کرده‌ایم - داروهای پخته‌کننده و نرم‌کننده (منضجه) را با آنها به‌کار بگیرید؛ پس اگر این دُملها در جاهای گوشتی‌ای همچون: ران، ماهیچه‌ی ساق پا و سُرین و بازو باشند باید تا هنگامی که پخته گشتن آنها کامل می‌شود و خوب نرم می‌گردند و نازک می‌شوند منتظر

بمانید و سپس آنها را بشکافید، زیرا اگر شما شکافتن را پیش از پخته شدن در آن به‌کار ببرید مدّت روان شدن چرک و خون آن به درازا می‌کشد و چرک آن فروان می‌گردد و چه‌بسا چاکها و ژرفای آن سفت شوند و در نتیجه بهبودی آن به درازا بکشد.

و اگر دمل به بندگاهها و جاهایی که عصبها و رِباطها در آنها هستند نزدیک باشد باید منتظر پخته شدن دُمل نباشید و آن را خوب باز کنید تا چرک، رباطهای بندگاهها و وترها و عصبهای آنها را نخورد و آفت و زمین گیرشدن را به‌دنبال خود نیاورد.

درباره‌ی کار شکافتن:

امّا چگونگی شکافتن دُملها؟ باید در شکافتن دمل ابزار شکافتن (مِبَط) را در جای سالم [یک سمت دمل] بگذارید و تا رسیدن به جای سالم [در سمت روبه رو] آن را بشکافید و هر چه از: چرک و خون فاسد و دیگر اجسام تباه و گندیده‌ای را که در آن است بیرون بریزید تا پاکیزه گردد؛ سپس آن را (فضای تخلیه‌شده‌ی دمل را) با تکّه‌های پارچه‌ی کتان به‌خوبی پر کرده، بیاگنید به‌گونه‌ای که این آگنده‌ها به همه‌ی جاهای تهی‌شده برسد و آن را با نوارهای پارچه‌ای زخم‌بند (رفائد) استوار ببندید و سپس آن را در روز دوم باز کنید؛ که اگر [جای] دمل پاکیزه باشد آن را با پنبه‌ی کهنه همراه با روغن گُل‌سرخ ببندید؛ و اگر پاکیزه نباشد باید پنبه‌ی کهنه همراه با روغن [حیوانی] را در آن بگذارید و آن را به‌گونه‌ای بیاگنید که آن آگنه به همه‌ی گودیهای آن برسد و این کار چند بار انجام گیرد تا جایی که بدانید که از چرک آمیخته با خون (صدید) پاک شده است، سپس به‌دنبال این، آن را با مرهمهایی که در جای دیگری جر اینجا آنها را یادآور شده‌ایم معالجه نمایید.

و اگر **دمل**، بزرگ و شکم‌واره (بطینه) باشد، نباید همه آنچه در آن است به یکباره بیرون ریخته شود تا مبادا نیروی بیمار - به‌ویژه اگر بیمار کم‌توان باشد- سست‌تر گردد و بی‌هوشی برای او پیش آید، بلکه چرک، باید اندک‌اندک در دو یا سه روز - متناسب با نیروی بیمار- بیرون بیاید.

و اگر **خُراج**، در **زیر بغل یا میزنای** باشد باید در رستای پهنا شکافته شود تا جوش خوردنش زودتر باشد؛ و اگر دُمل **بر روی ماهیچه‌ای همچون ماهیچه‌ی بازو یا ماهیچه‌ی ساق پا** باشد باید از دو سوی ماهیچه دوبار شکافته شود به‌گونه‌ای که شکافها به‌هم راه داشته باشند ولی به خود ماهیچه دست نزنند که مبادا آسیبی به آن برسد و بهبود یافتنش دشوار شود؛ سپس،

پس از پاکیزه کردن، آن را از هر دو سوی با پنبه بیاگنند و به‌دنبال آن معالجه‌ای که با مرهم انجام می‌شود انجام گیرد و پس از آن - بر پایه‌ی آنچه گفته‌ایم - معالجه با داروهای خشک‌کننده به‌کار گرفته شود.

باب دهم
در معالجه‌ی سلع[۱] و تعقّد (گره بستگی)

ما پیش از این انواع **سلع** و سببهای و رنگها و نشانه‌های آن را در جایی دیگر جز اینجا یادآور شده‌ایم؛ امّا معالجه‌ی آن، عبارت است از ازجابرکندن و بیرون آوردن آن از جایش است؛ و راهکار آن این است که: پوست روی آن را به‌گونه‌ای بشکافند که این شکافتن به کیسه‌ای که آن را در برگرفته است نرسد؛ سپس **کیسه‌ی** آن را با چنگکهایی که خدمتکار، آنها را نگه دارند بگیرند و پس از آن، پوست آن را به آرامی بکَنند و بپرهیزند از اینکه کیسه‌ی آن شکافته شود؛ و به‌گونه‌ای کار را انجام دهند که آن را سالم از کیسه‌اش بیرون آورند و این بهترین علاجی است که انجام می‌گیرد؛ سپس جای آن را با آنچه دملها و زخمها را با آن مداوا می‌کنند معالجه نمایند.

و اگر کیسه‌ی آن پاره شد، بهتر است آن را با چنگکهایی بگیرند و به‌خوبی آن را از پوست بکنند و کندن آن را به‌گونه‌ای ادامه دهند که اگر هم تکّه‌تکّه آن را بیرون آوردند هیچ چیز از آن را به جا نگذارند و سپس آن را به‌گونه‌ی معالجه‌ی دیگر زخمها معالجه نمایند.

و اگر اندکی از کیسه‌ی آن در آنجا باقی بماند و بیرون آوردن آن دشوار باشد، همین تکّه سبب به‌وجودآمدن و برگشتنِ آن گره گوشتی می‌شود، پس [برای جلوگیری از برگشت آن]، **داروی تند** را بر آن بریزید تا آن را بخشکاند و شما آن را بیرون بیاورید و سپس آن را با ریختن روغن حیوانی بر آن پیگیری نمایید تا آن را سست گردانید و آنچه را دارو خشک نموده دوباره داروی تند را بر آن بریزید که اگر این به‌جامانده ریشه‌کن نگردد نمی‌توان از برنگشتن آن ایمن بود؛ این را به خاطر بسپار.

---

۱. پیش ازاین هم گفته‌ام که باید منظور از سَلع، «سِلْعَه» باشد؛ زیرا آنچه در متن باب آمده است بیشتر با سِلعه (زگیلها یا گره‌های گوشتی یا تومورهای خوش خیم) مناسب است تا **سلع** (ترک و کفیدگی یا، شکستگی سر).

امّا گره‌های غدّه‌ای؟ باید نگاه کرد که: اگر چیزی همچون سلع باشد باید آن را با راهکار علاج سلع معالجه نمایید و اگر از آن جنس نباشد و بلکه گره بستگی سختی باشد باید آن چیزهایی را که ما آنها را در باب «معالجه‌ی با دارو» ذکر کرده‌ایم با آن به‌کار ببرید؛ چیزهایی همچون مرهم دیاخیلون و جز آن.

و اگر این معالجه نتیجه‌بخش نباشد باید بکوشید با چیزی سخت، ضربه‌ی سختی بر آن بزنید تا باز شود که بی‌گمان این گرهِ غدّه‌ای از میان می‌رود و خدا داناتر است.

باب یازدهم
در معالجه‌ی خنازیر (غدّه‌های سختی که در زیر گلو ایجاد می‌شوند)

امّا خنازیر؟ ما پیش از این، سببها و نشانه‌ها و [چگونگی] معالجه‌ی آن با دارو را، ذکر کرده‌ایم؛ و آن خنازیری که معالجه‌ی با دارو در آن نتیجه‌بخش نیست باید معالجه‌ی با آهن (تیغ جرّاحی) را در آن به‌کار گرفت؛ و **چندوچون** معالجه‌ی آن با آهن آن است که: شما باید [پس از نرم گرداندن آن] پوست آن را در راستای درازا - به همان‌گونه که در [جرّاحی] سلع انجام می‌شود- به‌گونه‌ای بشکافید که این شکافتن به خود آماس نرسد؛ سپس دو لبه‌ی **پوست** را با دو چنگک بگیرید و آن را به آرامی از پیرامون غدّه سلخ کنید (باز نمایید) و پوست و دیگر اجسامی را که در پیرامون آنند کنار بزنید و - همان‌گونه که در علاج سلع گفته‌ایم‌آن غدّه را اندک‌اندک بیرون بیاورید.

و هرکدام از آنها که بزرگتر باشد باید آن را با چنگکهایی بگیرید و بالا بکشید سپس پوست پیرامون آن را سلخ نمایید تا آن را از چیزهایی که در پیرامون آنند نجات دهید و اگر در آنجا عصب یا شریانی باشد باید بپرهیزید از اینکه شریانی را قطع کنید یا عصبی را بخلید (با چیزی نوک تیز فشار دهید) و هرگاه پارگی‌ای در یکی از سیاهرگها (عروق) رخ دهد باید آن را با رشته‌ای (رباطی) ببندید و قطع نمایید تا با خون‌ریزی، شما را از انجام کار درست باز ندارد.

و هنگامی که خنازیر را بیرون آورید باید انگشت خود را در جای خنازیر فروکنید و درون آن را خوب بکاوید تا مبادا در انجا خنازیر کوچکی بوده که جا مانده باشد؛ پس اگر آنجا چیز باشد آن را بکنید و بیرون آورید و تلاش کنید که چیزی از آن بازنماند.

و هرگاه دانستید که آنجا را پاکیزه گردانیده‌اید و چیزی از آن باز نمانده است دو لبه پوست را گِرد آورید و آن را بدوزید.

پس اگر در پوست فزونه‌ای (فضله‌ای) از آنهایی که به‌سبب بزرگی خنازیر کشیده شده است وجود داشته باشد باید آن را با قیچی ببرید و پوست را به‌اندازه‌ی جای خنازیر پیراسته و استوار سازید و آن را بدوزید و ذَرور زرد را بر آن بریزید و آن را با معالجه‌ی دیگر زخمها مداوا نمایید [و خدا داناتر است].

باب دوازدهم
در معالجه‌ی سرطان

ما در جزء نخست این کتاب خود گفتیم که سرطان: آماس **سخت و ستبری** است؛ و سببها و نشانه‌ها و معالجه‌ی آن با دارو را بیان کرده‌ایم و - اگر چه کمتر پیش می‌آید که دارو در آن کارگر باشد- آنچه بر ما مانده است آن است که [چگونگی] معالجه‌ی آن با آهن (تیغ) را ذکر نماییم. پس می‌گوییم که: کمتر پیش می‌آید که این آماس در همه‌ی اندامهای بدن پدید آید؛ جز اینکه بیشتر در زِهدان (رَحم) زنان و پستانهای آنان رخ می‌دهد؛ و آنچه از آن در زهدان پیش آید هیچ راهی برای معالجه‌ی آن با آهن وجود ندارد؛ امّا آنچه پدید آمدن آن در پستان یا در اندامی از اندامهای ظاهریی باشد که **شریانی** بزرگ در کنار آن نبوده و عصب نیرومندی در آنجا نباشد، باید هر آنچه را از آن آماس در آن اندام هست پس از تهی‌سازی چندین باره‌ی بدن با فصد و پاکیزه گرداندن آن با داروی مسهل، همگی را **ببرید** و [جای] آن را به‌گونه‌ای پیگیرانه برکنید (به کردی: هه‌ڵ کولیت) تا آنجا که هیچ چیزی از ریشه‌ی آن در آنجا بازنماند و خون را رها کنید که جریان یابد و آن را بند نیاورید و عروقی را که در پیرامون آنند بفشارید تا خون ناپاک و کدِر (عَکَرْ) و سودایی که در آن است بیرون آید؛ سپس جای آن را با مرهمها و داروهایی که دیگر زخمها را با آن مداوا می‌کنند معالجه نمایید.

باب سیزدهم
در معالجه‌ی: ثآلیل (زگیلهای پوستی) و مسامیر (میخچه‌ها) و نَمله (جوش و بثورات پوستی)

[باید دانست] که: ثآلیل و مسامیر در بیشتر اندامهای ظاهری بدن پدید می‌آیند و مسامیر گاهی اگر به آن دست بزنند و یا آن را بجنبانند به درد می‌آید. و معالجه‌ی آن، همان **بریدن** است؛ و آن بدین‌گونه که: باید پیرامون زگیل یا میخچه را بشکافید و آنها را با یک موچین (منقاش)، خوب بگیرید و با نیشتر ببرید و یا با موچین آنها را برکنید و ریشه‌کن نمایید تا برنگردند: و اگر بخواهید از برنگشتن آنها آسوده‌خاطر باشید، ریشه‌ی آنها را با ابزار داغی (مِکْوی) که خوب در آتش سرخ‌شده باشد داغ نمایید.

امّا زگیل، گاهی با حَزْم (رشته، نخ) بریده می‌شود و آن بدین‌گونه که مویی استواری یا نخی یا ابریشیمی را که خوب تابیده شده باشد می‌گیرید و ریشه‌ی زگیل را به سختی با آن می‌بندید که بی‌گمان می‌افتد؛ جز اینکه به نظرِ من بریدن آن با چاقو و ریشه‌کن کردن آن و داغ کردن ریشه‌ی آن با ابزار داغ یا با دارویی تند زودتر آن را از میان می‌برد و آسوده خاطرکننده‌تر از بیم برگشت آن است.

امّا **نَملَه**؟ که عبارت است از: جوشهای کوچک فرو رفته در ژرفای بدن، ما [چگونگی] مداوای آن را با دارو به‌هنگام بیان مداوای بیماریهای ظاهری ذکر کرده‌ایم؛ پس هرگاه داروها در آن کارگر نباشند باید با آهن معالجه گردند و بریده شوند؛ و آن بدین‌گونه که: پیرامون جوشها را با نیشتر بشکافید و سپس آنها را با موچین بگیرید و بکَشید و با نیشتر سرگِرد (مدوّر) ببرید.

و پیشینیان لوله‌های آهنی باریکی را که به‌اندازه‌ی جوش باشد در این جوشها فرو می‌کردند و بر آن سرِ لوله که در جوش بود داروی خشک‌کننده‌ای را می‌گذاشتند که بهبود می‌یافت [و یا آن لوله‌ی باریک را بر آن جوش می‌گذاشتند و اندکی در آن فرو می‌بردند و آن را از ریشه می‌کندند و نُوره یا هسته‌ی خرمای سوخته‌ای را بر آن می‌گذاشتند که این - اگر خدا بخواهد- برای بهبود بخشیدن به آن نیرومندتر است.

باب چهاردهم
در مداوای زخمهای پلید (قُروح خبیثه)

امّا زخمهای پلید گندیده‌ی معروف به «خورنده» (آکِله) باید آنها را از اندامیِ که در آن پدید آمده‌اند ببرید و جای آنها را تا رسیدن به جای سالم برکنید، و اگر تنها در جای سالمی پدید آمده باشند همه‌ی آنچه را گندیده است از ریشه برکنید و سپس آن را با آنچه زخمهای تازه وتر را با آن مداوا می‌نمایند معالجه کنید.

و نباید به **معالجه** هیچ کدام از اینهایی که یادآورشده‌ایم دست بزنند مگر اینکه نیروی بدنی **بیمار** پرتوان بوده و مداوا را تاب بیاورد، و باید چیزهای خوش‌بو را به او بدهند و با آبِ گوشت و کوفته‌های درست‌شده با شراب تغذیه نمایند و شراب آمیخته‌ی رقیق را به او بنوشانند تا **جان** او تغذیه شود و معالجه را تاب بیاورد.

باب پانزدهم
در بیرون آوردن تیرها و بن آهنی نیزه‌ها (اَزِجّه)

در این مورد باید نگاه کرد که اگر تیر بر اندامی ارزشمند همچون: مغز و سینه و کبد نیفتاده باشد و آنجا [که تیر افتاده است] نزدیک به ظاهر بدن باشد باید - اگر آن تیر، چوبی داشته باشد- آن را بیرون بکشند و اگر چوبی نداشته باشد کلبتین (ابزاری همچون قیچی) [ویژه‌ی تیرها] را بر دهانه‌ی زخم فرو کنید و تیر را با نیرو با آن بگیرید و با تمام توان آن را بیرون بکشید؛ و اگر کلبتین نتواند به دهانه‌ی زخم فرو رود، زخم را با نیشتر یا مِبَطّ (ابزار شکافتن: چاقو) فراخ نمایید و کلبتین را در آنجا فروکنید و بگذارید که تیر را بگیرد و آن را با نیرویی سخت بیرون بکشید؛ و اگر تیر در استخوان فرورفته باشد باید آن را یک یا دو بار بلرزانید و بجنبانید و سپس بیرون بکشید.

و اگر تیر از آن تیرهایی باشد که دارای زائده‌هایی خم شده رو به بالا هستند و بترسید از اینکه: با بیرون کشیدن آن، آن گوشت و پوستهایی که آنجا هستند بریده گردند، باید زخم را خوب فراخ گردانید و کلبتین در آن فرو کنید و آن زائده‌های برگشته را به سختی بگیرید تا خمیده شوند سپس آن را بیرون بکشید و بیرون بیندازید.

و اگر **چوب** تیر کَنده شده باشد و جای تیر بر شما روشن نباشد، باید به بیمار دستور دهید که به همان شکلی که به‌هنگام خوردن تیر به او بوده است بایستد و سپس شما بررسی و لمس کردن اندام او با انگشتانتان را به‌کار بگیرید تا بر جای تیر آگاهی به‌دست آورید که اگر تیر به آنجایی که به آن برخورد کرده است نزدیک باشد، آنجا را بشکافید و - آنچنان‌که گفته‌ایم- فراخ گردانید و کلبتین را در آنجا فرو کنید و تیر را بگیرید و بیرون بکشید.

و اگر تیر به سمت جایی رفته باشد که رو به‌روی جایی است که تیر از آنجا فرو رفته است باید آن سمت را از جایی که می‌دانید که سر تیر آنجاست بشکافید و کلبتین را از آنجا فرو کنید و تیر را با آن بگیرید و بیرون بکشید؛ و اگر ابزار قیچی‌مانند به آنجایی که تیر هست نرسد، باید تیر را از آنجایی که فرو رفته است با ابزاری از آن ابزارهایی که تیر را با آن دور می‌رانند، به‌سوی جایی که به دهانه‌ی شکافته‌شده نزدیک باشد برانند و در این هنگام کلبتین را در آنجا فرو کنند و آن را بکشند و بیرون بیاورند؛ سپس به تیر نگاه کنند شاید زاییده‌هایی داشته که در زخم شکسته‌شده باشد که اگر چنین باشد، باید دنبال آن بگردند و در بیرون آوردن آن چاره‌اندیشی نمایند.

پس هنگامی که شما تیر را بیرون آوردید باید جای آن را - اگر به آن نیاز داشته باشد- بدوزید و داروهای پیونددهندی (مُلصِقه‌ی) زخمها و مرهمها و دیگر چیزهای مورد نیاز را بر آن بریزید.

و اگر پس از بیرون آوردن تیر **آماسی** پدید بیاید، باید بیمار را فصد کنید و بر جای زخم صندل سردکننده و صندلین و آب هندبا و آب گشنیز و آب حیّ‌العالم و آب عِنب‌الثّعلب و چیزهای مانند اینها را ببندید[1] و باید صندل سفید را بر زخمبندها بگذارید. و همراه با اینها اگر جای روبه‌روی محّل فرو رفتن تیر را برای دور راندن تیر شکافتید باید هشیار باشید که مبادا به‌هنگام پس راندن تیر در آنجا عصبی یا شریانی باشد و یا در کنار آنجا اندامی شریف باشد و اگر چنین چیزی باشد باید با همه‌ی چاره‌اندیشی‌هایتان بکوشید که به هیچ کدام از آنها بریدنی یا دریدنی یا برکندنی نرسد، که چه‌بسا هنگامی که بیم بریدن عصبی یا سوراخ شدن شریانی یا آسیب رسیدن به یکی از اندامهای شریف در میان باشد، رها کردن تیر در

---

۱. لابد **این آبها** را بر پارچه‌ای چند لایی می‌ریختند و بر زخم می‌بستند.

جای خود سازگارتر از بیرون آوردن آن است.

که به‌راستی من کسی را دیده‌ام که تیری به ناحیه معده‌ی او خورده بود و صفاق را دریده و تیر در میان معده و ثرْب (پیه بالای شکم و روده) مانده بود و بیرون آوردن آن شدنی نبود؛ و تیر مدّت زمانی طولانی در آنجا باقی مانده بود و جز به‌هنگام پر شدن معده‌ی او از غذا از آن دردی نمی‌کشید.

و با این حال باید توجّه کرد که شاید تیر زهرآلود باشد باید - اگر شدنی باشد- آن گوشتی را که تیر به آن رسیده است گرد برکنند (تقویر نمایند) و شما می‌توانید زهرآلود بودن تیر را از **بررسی** رنگ گوشت بشناسید.

و آن این‌گونه است که: رنگ آن (گوشت) به تیرگی یا سیاهی می‌گراید؛ و نیز باید نگاه کنید که اگر تیر به سختی در استخوانی فرونشسته باشد و نتوانید که آن را با کلبتین و جنباندن از جای خود بجنبانید، باید پیرامون تیر را گِرد برکنید تا استخوان برای شما پدیدار گردد که در این حال یا آن را با ابزاری که استخوانها را با آن می‌برند، می‌برید و یا اینکه پیرامون تیر را با ابزار سوراخ کردن، سوراخ می‌کنید تا جای تیر فراخ گردد و سپس آن را می‌کشید و بیرون می‌آورید.

امّا هر **تیری** که به یکی از اندامهای رئیسی یا اندامی پر سود همچون: مغز و قلب و ریه و کبد و معده و گُرده و مثانه و چیزهای مانند اینها بخورد و شما نشانه‌های مرگ را در آن کس ببینید نباید به بیرون آوردن تیر بپردازید؛ ولی اگر نشانه‌های مرگ آشکار نباشد باید برای بیرون آوردن آن چاره‌اندیشی نمایید که چه‌بسا تیرخورده، جان به سلامت ببرد و از مرگ نجات یابد؛ که من کسی را دیده ام که تیر به روده‌های او خورده بود و از جای برخورد تیر مدفوع بیرون می‌آمد و سالم ماند؛ و گروهی گفته‌اند که آنها دیده‌اند که: تکّه‌ای از کبد همراه با برخی از خوراک و آب از زخمها بیرون آمده‌اند و از این حالت مرگی برای بیمار پیش نیامده است.

پس اگر تیری به اینجاها بخورد و نیروی بدنی آن کس پر توان باشد و هیچ نشانه‌ی بدی پدیدار نگردد نباید از بیرون آوردن آن و چاره‌اندیشی در کار آن دست بر روی دست بگذارید، شاید خدای تعالی او را از مرگ به سلامت دارد که شما اگر تیر را در این جاها به حال خود رها کنید، بی‌گمان کار دارنده‌ی چنین حالتی به مرگ می‌انجامد.

و اگر بخوهید بدانید که: تیر به کدام یک از **اندامهای درونی** (باطنی) خورده است؟ به نشانه‌هایی که ما آنها را توصیف کرده‌ایم نگاه کنید و آنها اینها هستند:

امّا **مغز**، اگر زخمی در آن پدید آمده باشد، چنان‌که **تیر** به **اُمّ‌الجافیه** (پرده‌ی نخستینی که مغز را در میان گرفته است) رسیده باشد، برای دارنده‌ی آن سردَرد سخت و سرخی چشم و برافروختگی (التهاب) چهره و دگرگونی رنگ زبان و آشفتگی عقل پیش می‌آید؛ و اگر تیر به **اُمّ‌الرّقیقه** (پرده‌ی دومی که مغز در درون آن جای دارد) رسیده باشد، اُفت نیرو و از میان رفتن صدا و کجی چهره و بیرون پریدن چرک و بیرون آمدن خون از هر دو سوراخ بینی و از گوش و [نیز،] ترینه‌ای همچون **آردهاله** (غذایی ساده از آرد و روغن و شکر؛ به کُردی **سایله**) از بینی بیرون می‌آید و اینها نشانه‌های بسیار بدی هستند.

و اگر تیر به **تهیگاه** (تجویف) **سینه** خورده و زخم فراخ باشد؛ هوا از آن بیرون می‌آید؛ و اگر تیر به **قلب** رسیده باشد، می‌بینند که: اِنگار تیر در چیز سخت و استواری فرو بُرده شده است و اگر جای بیرون آمدن داشته باشد، خون سیاهی از آن بیرون می‌آید و به‌دنبال آن سرد شدن دست و پا و عَرق کردن و بیهوشی و سپس مرگ روی می‌دهد.

و اگر تیر به **ریه** خورده باشد و در زخم گسترده‌گیی باشد، خونی کف‌کرده از آن بیرون می‌آید؛ و اگر در زخم جایی برای بیرون‌آمدن خون نباشد رنگ بیمار دگرگون گشته و نَفَس او پی‌درپی می‌شود.

و اگر تیر به **حجابی** که در سینه است بخورد گاهی [از همان جا] به دنده‌های (اضلاع) پشت می‌خورد و از آن، نَفَس‌زدنِ بزرگ همراه با جنبیدن شانه‌ها پدید می‌آید و همراه با درد است.

و اگر تیر به معده بخورد و به تهیگاه آن برسد و جای تیر فراخ باشد، غذا از آنجا بیرون می‌آید؛ و اگر تیر به مثانه بخورد، پیشاب از آنجا بیرون می‌آید؛ و با این نشانه‌هاست که روشن می‌گردد که: تیر به کجای درون بدن رسیده است.

و اگر در هرکدام از این موارد، نشانه‌های مرگ را [از پیشاب[1]] دیدید، کاری برای بیرون آوردن تیر انجام ندهید؛ ولی اگر - بر پایه‌ی آنچه گفته‌ایم - نیروی بدن پرتوان باشد در بیرون

---

۱. آنچه میان دور قلاب است تنها در بولاق، ۴۷۰، آمده است.

آوردن تیر بی‌پروا باشید - و برمبنای آنچه توصیف می‌کنیم - با همه‌ی چاره‌اندیشیها برای بیرون آوردن تیر چاره‌جویی نمایید.

و اگر تیر به سر بخورد و به پرده‌های مغز برسد و بیرون نیاید [باید استخوان سر در پیرامون تیر را سوراخ نمایید و تیر را بیرون بکشید، و اگر تیر به سینه بخورد و بیرون کشیده نشود] باید اندکی از دنده‌ای را که تیر به آن خورده و یا از چیزی که میان آن و تیر جای دارد و تیر با آن سایش دارد (مّماس است) - پس از آنکه صفحه‌ای نرم از مس را برای نگه‌داری صفاق، زیر آن می‌گذارید - ببرید.

و کار به همین‌گونه است هرگاه که تیر به شکم[1] یا مثانه یا به یکی از دیگر اندامهای درونی بخورد [که باید تیر به آرامی بیرون کشیده شود و اگر بیرون نیاید] باید آن دَرز فراخ گردانده شده و تیر را بیرون آورند و - برپایه‌ی آنچه در جایی جز اینجا گفته‌ایم - داروهای پیوند دهنده و سپس مرهم و داروی خشک را بر زخم بگذارند و بریزند.

و اگر تیر به یکی از عروق و شریانهای بزرگ همچون وَدجها (وِداجها) و یا شریانی که در زیر بغل یا بیخ رانهاست بخورد و بیم آن را داشته باشیم که اگر تیر را بیرون آوریم، خون فَوران کند باید آن رگها و شریانها از هر دو سوی [زخم] با ریسمانهای ابریشمی خوب به‌هم تابیده با فرو کردن سوزی به زیر رگ، بسته شوند به‌گونه‌ای که شما از بسته شدن آنها آسوده‌خاطر گردید و پس از آن، تیر بیرون کشیده شود.

و این چیزی بود که می‌بایست شما درباره‌ی فرو نشستن تیر و تهِ نیزهای آهنی در بدن [و چگونگی بیرون آوردن آنها] فرا می‌گرفتید [این را به خاطر بسپار].

باب شانزدهم

در معالجه‌ی بیماریهای ویژه‌ای که برای هرکدام از اندامها پیش می‌آید و علاج آن با بریدن و دوختن است و نخست در معالجه‌ی آبی که در سر پدید می‌آید

و چون در بحث علاج با دست (جرّاحی) چگونگی معالجه‌ی بیماریها و ناخوشیهایی را

---

۱. بولاق، ۴۷۰، به جای بطن، قَطَن (باریکه کمر) است که به قرینه‌ی دنباله‌ی عبارت، سزگین که (بَطن) است صحیح‌تر است.

که معالجه‌ی آنها در همه‌ی اندامهای بدن به یک گونه انجام می‌گیرد ذکر کردیم، پس بهتر است اکنون معالجه‌ی ویژه‌ی بیماریهای پدید آینده در هرکدام از اندامها را بیان نماییم و در میان آنها بحث را با بیان بیماریهایی که در سر و دیگر اندامهای پی در پی پس از آن تا به پاها پدید می‌آیند آغاز می‌کنیم؛ و اکنون علاج آبی را که در سر پدید آمده باشد بیان می‌کنیم؛ پس می‌گوییم که:

این بیماری برای کودکان و به‌هنگام زادن از مادر پیش می‌آید و آن، هنگامی روی می‌دهد که بخواهند سر را با فشار سخت بدون مدارا و نرمش، هموار همسان گردانند، و یا این بیماری از یک بیماری درونی و یا از شکافته شدن رگ یا رگهایی است هنگامی که خون ریخته شده از آنها در جای خود دگرگون گشته و به بخاری سرد مبدّل می‌شود و نه پخته می‌گردد و نه به‌گونه‌ی چرک در می‌آید؛ زیرا آنجا متخلخل (به‌هم نپیوسته و سوراخ سوراخ) است و **ترینه‌ای** که آنجا باشد به میان پوست وآن صفاقی (پرده‌ی در برگیرنده) که بر روی کاسه‌ی سر (قحف) است می‌رود.

و انواع این بیماری سه گونه است:

یکی از آنها آن است که: **ترینگی** (رطوبت) میان پوست و آن پوسته‌ای که از بیرون بر روی کاسه‌ی سر کشیده شده است گِرد می‌آید.

و دومی آن است که: ترینگی در میان استخوان کاسه‌ی سر از درون و میانِ اُمّ‌الغلیظ (پرده‌ای که بر سطح اندرونی استخوانهای کاسه‌ی سر گسترده و چسبیده است) گِرد می‌آید.

و آنهایی که ترینگی در میان پوست و پوسته‌ی (غشاء) کاسه‌ی سرشان گِرد می‌آید، **آماسی** در [سر] آنان پدید می‌آید که در پسودن نرم است و رنگ آن همچون رنگ پوست است و دردی ندارد و اگر آن را با انگشت فشار دهید اندک بودن گوشت را احساس می‌نمایید و آماس زود از میان می‌رود و ترینگی پراکنده می‌گردد.

امّا کسانی که آب در آنها در میان **پرده‌ی** روی کاسه‌ی سر (صفاق‌القحف) و **استخوان** سر گِرد می‌آید، همه‌ی نشانه‌های آنها همچون نشانه‌های کسانی است که یادآور شده‌ایم و آماس آنها در پسودن (حسّ) نرم‌تر است و زود در زیر انگشتان پراکنده نمی‌شود تا سختی استخوان احساس گردد.

امّا کسانی که آب در آنها در میان استخوان سر و **اُمّ‌الغلیظه** گِرد می‌آید آماس در آنها زود

پراکنده نمی‌گردد و نرمی‌ای در آن نیست ولی اگر آن آماس به سختی فشار داده شود آن ترینگی زود از هم می‌پراکند و این هم به‌سبب‌تر و نرم بودن استخوان کودکان است - به‌ویژه اگر درزهای به‌هم پیوسته تکّه‌های کاسه‌ی سر (شئون) از هم پراکنده باشند و ترینگی از آنها بیرون بیاید- و این هنگامی دانسته می‌شود که:

اگر شما از بیرون بر آن ترینگی فشار بیاورید، زود به درون کاسه‌ی سر بر می‌گردد؛ و درد در اینان سخت‌تر است و استخوانهای کاسه‌ی سر اینان از هم پراکنده بوده و پیشانی اینان برجسته و چشمهای آنان بیرون زده است و اشک فراوانی از آنها می‌ریزد که نباید به معالجه‌ی اینان دست زد.

امّا اگر ترینگی در میان پوست سر و پرده‌ی پوششی استخوان کاسه‌ی سر گِرد آمده باشد و آماس کوچک باشد باید آن را آن‌گونه که برایتان توصیف می‌کنم معالجه نمایید و آن؟ بدین‌گونه که: [در میانه‌ی (وسط) آماس تنها یک شکاف در راستای پهنا شکافته شود؛] و اگر ترینگی در میان پرده‌ی پوششی کاسه‌ی سر و استخوان سر بوده و آماس بزرگ باشد بهتر است که در میانه‌ی سر، پوست سر را با دو شکاف بر هم‌گذر (متقاطع) بشکافند؛ و اگر آماس خیلی بزرگ باشد، بهتر است سه شکاف به‌گونه‌ی: **ت،ط**، در زبان یونانیها در آن آماس شکافته شود و آن، این‌گونه T است و همه‌ی ترینگی‌ای که در آن آماس است بیرون ریخته شود وسپس آن شکافها با تکه پارچه‌های کتان پوشانده شده و با زخم‌بند و نوارهای پارچه‌ای بسته شود و سه روز آن را به حال خود رها کنند، سپس در روز سوم آن را باز کنند و آن زخمها را همچون دیگر زخمها با داروها و مرهمها معالجه نمایند؛ و اگر روییدن گوشت بر استخوان به کندی انجام گیرد بهتر است استخوان سر به‌گونه‌ی اندک و سبک خراشیده گردد و سپس [به‌خواست خدا] معالجه گردد.

باب هفدهم

در معالجه‌ی با دست کسی که آبریزشهای گرم به‌سوی چشم او فراوان است و در پیشانی خود جنبش نرم مورچه و کرم‌وار را حس می‌کند و چهره اش به سرخی می‌گراید

در معالجه چنین کسانی باید مو، از کناره‌ی پیشانی به سمت بناگوشها تراشیده شود تا ماهیچه‌های بناگوشها پدیدار گردند و زیر نظر قرار گیرند؛ و به بیمار دستور داده شود تا

آرواره‌ی (فکّ) پایین خود را بجنباند تا از جای جنبیدن آن، ماهیچه‌هایی که در بناگوشها (اصداغ) هستند شناخته شوند؛ سپس پیشانی را با **سه شکاف** راستاراست برابر هم (متوازی) تا سر استخوان بشکافید که درازای هر شکاف به‌اندازه‌ی [پهنای] دو انگشت و فاصله‌ی میان هر شکافی تا شکاف دیگر سه انگشت باشد؛ و به‌دنبال آن موچین (قمادین) یا ابزار شبیه به سر نیزه را در آن شکافی که نزدیک بناگوش چپ است تارسیدن به شکاف میانین (اوسط) فرو برید و با آن، همه‌ی پوستی را که در میان دو شکاف است همراه با پوسته‌ی پوشی پیشانی بکنید و سپس آن ابزار را از شکاف سمت راست به‌سوی شکاف میانین فرو برید و با آن همان‌کاری را که انجام داده اید انجام دهید و پس از آن ابزاری را که: کاردی است و شوکیه/ سبوکیه[1] نام دارد بیرون بیاورید و آن را به‌گونه‌ای در شکاف نخست فرو کنید که سمت کند (کال) آن در سمت استخوان و سمت تیز آن رو به پوست باشد و آن را در شکاف میانین فرو می‌برید و همه‌ی عروق و شرایینی را که در آنجاست با آن می‌برید؛ و باید بپرهیزید از اینکه پوست را ببرید؛ و سپس کارد را دوباره از شکاف میانین به‌سوی شکاف باز پسین (آخر) فرو می‌برید و - بر پایه آنچه گفتیم - همه‌ی عروق و شرایینی را که در آنجاست قطع می‌نمایید و تا هنگامی که اندازه‌ای میانه‌ای (معتدل) از خون بیرون می‌ریزد این کار را انجام می‌دهید و پس از آن جاهای بریده شده را به سختی می‌فشارید تا هر خونی که در آنجاها گِرد آمده است بیرون بریزد و سپس فتیله‌ای (پنبه‌ی تابیده‌ای) را در آن شکافها فرو می‌برید و زخمبندهای ترشده با آب را برآن می‌گذارید و فردای آن روز آن فتیله را بیرون می‌آورید و فتیله‌ای نمدار شده با شراب و روغن زیتون را درست می‌کنید [و در آن شکافها می‌گذارید]؛ - و مردم روزگار ما به جای روغن زیتون و شراب روغن گُل‌سرخ را به‌کار می‌برند - و بر ماهیچه‌های بناگوشها تکّه پارچه‌های نمدار شده با صندل و گلاب را می‌گذارید تا آماس گرمی برای آنها پیش نیاید.

و در روز سوم زخمبندها و نوارهای پارچه‌ای (عصائب) را باز می‌نمایید و راهکار معالجه‌ی زخمها و ریشها را با به کارگیری مرهم باسلیقون ذوب شده با روغن گُل‌سرخ و [نیز] آنچه زخمها را با آن معالجه می‌نمایند در آن به‌کار می‌گیرید [و خدا داناتر است].

---

۱. این ابزار که در سزگین، ۲۳۲، شکویه و در بولاق،۴۷۱ سبوکیّه است در منابع در دسترس پیدا نشد.

باب هیجدهم
درباره‌ی شکافتن پیشانی در راستای پهنا

باید دانست که: شکافتن پیشانی در راستای پهنا در کسی به‌کار گرفته می‌شود که آبریزشها (نَزلات) در رگهای فراوانی به‌سوی چشمهای او می‌روند؛ و رهیابی به وجود چنین چیزی آن است که شما می‌بینید که چشمهای چنین کسی لاغر و کوچک و دید او کم‌سو (ضعیف) و کُنج چشمهای (آماق) او خورده شده و جای پلکها ریش (مُتقَرِحَه) و مژه‌ی آنها[۴] در حال ریزش است و اشکهای بسیار سوزان و گرمی از آنها روان است و بیمار در ژرفای سر خود دردی تند آزاردهنده می‌یابد و اُشنوسه‌های (عطسه‌های) پیاپی از او سر می‌زند؛ پس هنگامی که شما چنین حالتی را می‌بینید باید این معالجه را آنچنان‌که من آن را یادآور می‌شوم به‌کار بگیرید؛ و آن این است که: کار را با تراشیدن سر آغاز می‌نمایید تا ماهیچه‌ها گیجگاها برای شما پدیدار گردند و شما آنها را زیر نظر می‌گیرید و هیچ کاری بر آنها انجام نمی‌دهید.

سپس پیشانی را در راستای پهنا می‌شکافید و از گیجگاه سمت چپ آغاز می‌کنید تا با رسیدن به گیجگاه سمت راست پایان یابد؛ و باید پایان شکافها در نزد جایی که نمی‌جنبد به پایان برسد و شکاف، اندکی بالاتر از پیشانی باشد و باید دَرز تاجی (شأن اکلیلی) را نگهداری نمایید تا مبادا آهن (تیغ) به آن بخورد.

امّا برخی از پیشینیان شکاف را از وسط پیشانی به‌گونه‌ای می‌گذراندند که استخوان [پیشانی] پدیدار می‌گشت.

و باید کناره‌های (اطراف) عروق و شرایین را با فتیله‌ها یا تکّه پارچه‌های کتانی فراوانی از هم جدا کنید و سپس زخمبندهای نمدارشده با شراب یا روغن گُل‌سرخ را بر آنها بگذارید و با نوارهای پارچه‌ای آنها را ببندید و در روز دوم آنها را باز کنید و نگاه کنید که اگر آماس آنها کاسته شده باشد [که خوب است] و اگرنه زخمبندها و نوارها را دوباره بر آنها بگذارید؛ و هنگامی که آماس از میان می‌رود باید استخوان [پیشانی] را بخراشید تا رویش گوشت بر آن آغاز گردد و آن را با چاره‌اندیشی با داروها و مرهمهایی که گوشت را می‌رویانند معالجه نمایید، که اگر در اینجا گوشت بروید و آن گوشت با پوست پیوند بخورد و درهم بتنند و

استوار گردند دیگر نمی‌گذارد آن فروریزیهایی که از دهانه‌ی رگها به‌سوی چشم فرو می‌ریختند آنچنان‌که پیش از این سرازیر می‌شدند فرو بریزند.

باب نوزدهم
در بالا بردن پلک بالایی چشم و کشیدن آن به بالا به‌سبب موی فزونیی که در آن است

هرگاه رستن مو در پلک افزون شود باید بالا بردن در آن به‌کار گرفته شود و **چندوچون** آن این‌گونه است که: بیمار بر پشت بخوابد و هر دو پلک او برگردانده شود و اگر آن مو دراز باشد به خدمتکار دستور دهید که آن را بگیرد و به‌سوی بالا بکشد و با اندکی از مصطکی آن را به موی پلکها بچسباند؛ و اگر **مو کوتاه** باشد سوزنی را با نخی تاب داده از جای مو- اگر مو در میانه یا در یکی کناره‌های پلک باشد- در میانه‌ی پلک فرو کند و آن را بکشد و مو را در دولای نخی که در سوزن است فروبرد و آن را بکشد تا سوزن از پلک بیرون بیاید و آن را بدوزد و دوختن را از درون پلک رو به بیرون انجام دهد و پلک را در حالی که با دست چپ برگردانده شده باشد، به‌سوی بالا بکشد سپس نیشتر را در کناره‌ی کنج بزرگ چشم بگذارد و شکافی را از زیر موی فزونی تا کنج کوچک (ماق) چشم بشکافد و شکاف ژرف نباشد؛ زیرا در این صورت موی برگردانده شده به‌سوی بیرون آویزان می‌گردد؛ سپس پلک را با نخی و سوزنی از سه جا برگرداند و به خدمتکار دستور دهد آن ریسمانها را بگیرد و پلک را با آنها به‌گونه‌یی بالا بکشد که مو به‌گونه‌ای میانه از روی چشم بلند شود و آن را فراوان بالا نکشد که چشم زخم شود، سپس آن پوستی را که با آن نخها بلند کرده است با قیچی بِبرد و پس از آن دو لبه‌ی پوست را بگیرد و آن را با دوختنی **گره خورده** بدوزد که منظورم این است که سوزن را در هر جای این دوخت نگه دارد و ریسمان را گره بزند وآن را بِبُرد و این کار را در چندین جای پلک انجام دهد تا دو لبه‌ی پوست با دوخت به‌هم پیوسته گردد؛ سپس **ذَرورِ زرد** را بر آن بریزد و به‌دنبال آن نمک و زیره‌ای را که جویده شده و در کیسه‌ای ریخته شده باشد با فشار دادن آن کیسه در چشم بچکانند و زخمبند را بر آن بگذارند و با نواری پارچه‌ای آن را ببندند؛ و هنگامی که روز دوم [یا] سوم فرا می‌رسد آن نخها را با قیچی ببرند و آنها را بیرون بیاورند و

جای آنها را با مرهمهای [سازگار] معالجه نمایند؛ و این، بهترین راهکاری است که برای معالجه‌ی موی فزونی پدید آمده در پلکها به‌کار برده می‌شود؛ آن را به خاطر بسپار.

چندوچون معالجه‌ای دیگر برای موی فزونی پلک:

و آن این است که: اگر آن موهای فزونی‌ای که چشم را می‌خلانند (سایش آزار دهنده‌ای داشتند) اندک بوده و فراوان نباشند بلکه دو یا سه تار باشند و به یکدیگر نزدیک باشند باید سوزنی را بگیرند و یک تار مو از موی زنی یا یک رشته نخ ابریشمی تاب‌داده‌ی باریکی را [آماده کنند] و نخ را دولا کرده و یک سر آن را در سوراخ آن سوزن فرو برند و آن سوزن را در جای ریشه‌ی موی پلکها – آنجا که بودن موی فزونی برای شما پدیدار گشته است – فرو کنند و سپس آن مو یا دو سه موی فزونی را در جای دولا شده‌ی ریسمان جای دهند و آن سوزن و نخ را به آرامی به‌سوی بالا بکشند، که آن مو همراه با ریسمان رو به بالا و سمت بیرون پلک بیرون کشیده می‌شود؛ و اگر آن مو، **تنها یک تار** باریک باشد، یک تار ستبر از موهای پلک را بر آن بیفزایید و آنها را با اندکی از صمغ یا مصطکی به‌هم بچسبانید و همان کاری را که با موی نخست کرده‌اید با آن انجام دهید.

باب بیستم
در معالجه‌ی شَتَرَه[1] و چشم خرگوشی

اما **سببهای** شَتَرَه را که عبارت است از: «کوتاهی پلکها و بالا بودن پلک بالایی و برگشته بودن پلک پایینی به‌گونه‌ای که نتوانند چشمها را بپوشانند و چشمها به حالتی در آیند که همچون چشم خرگوش بشوند» در جای دیگری جز اینجا بیان کرده‌ایم؛ که اگر این ناهنجاری بر اثر زخمی و یا از دوخت پلک بالایی و بالاکشیده شدن بیش از اندازه‌ی آن باشد، پس معالجه‌ی آن، شکافتن پلک در جای جوش خورده‌ی آن و رها کردن آن است تا آویخته باشد و فتیله‌ای را که در آن مرهمی رویاننده‌ی گوشت باشد در میان شکاف پلک بگذارند تا دو لبه‌ی شکافته‌شده‌ی پلک به‌هم نرسند و در میان آنها گوشت بروید [و تا هنگامی که بهبود می‌یابد آن را ببندند].

---

۱. شَتَرَه: کوتاهی پلکهای چشم به‌گونه‌ای که در خواب و بیداری به‌هم نرسند و چشم را همچون چشم **خرگوش** گردانند. (اغراض‌الطبیه، ۳۲۹)

[و اگر شَتَرَه، **طبیعی** باشد باید آن پلکی را که بالا رفته است از نقطه‌ی میانه (وسط) بشکافند و فتیله‌ای را که مرهم رویاننده‌ی گوشت در آن باشد در آن شکاف بگذارند تالبهای آن به‌هم نرسند که نیازی به بریدن ندارد و - به‌خواست خدا - گوشت در میان آن دو لبه می‌روید][1].

و اگر شتره به‌سبب برگشتن پلک پایین **رو به بیرون** باشد - که این نیز پیامد دوختن پلک و یا داغِ ناماهرانه‌ی آن است که پلک برگشته می‌شود و یا بر اثر **زخمی است**- باید **سوزنی** را که ریسانی تابیده شده‌ای در آن باشد بگیرید و آن را در گوشت پلک برگشته از کنج **کوچک** چشم به‌سوی کنج بزرگ آن - اگر چشم بیمار، چشم چپ باشد- و از کنج بزرگ به‌سوی کنج کوچک- اگر بیمار، **چشم راست** باشد فرو می‌کنید و سوزن را می‌کشید تا ریسمان در کنار گوشت جا بگیرد؛ سپس ریسمان را از هر دو سو به سمت بالا می‌کشید و آن گوشت را با نیشتری می‌برید و آن را می‌کَنید، که اگر شکل پلک به حال طبیعی خود برگشت و به‌سوی **درون** گرایش یافت به همین معالجه بسنده می‌کنید.

و اگر پس از اینکه ما گوشت را از آن برداشتیم پلک دوباره وارون گشت، باید **پهنای** محور [ی که ریسمان را به دور آن پیچیده‌ایم] به زیر پلکی که گوشت را از آن بریده‌ایم برده شود و از درون پلک دو شکاف را بشکافند و سر شکافها از دو زاویه‌ی بُرشی باشد که آن را انجام داده‌ایم تا آن دو سر به‌هم برسند و از آن، **زاویه‌ی حادّه‌ای** پدید آید به‌گونه‌ای که هنگامی که به‌هم می‌رسند شکل آنها همچون شکل **لام** در خط یونانیها باشد و آن این است:«Λ»؛ سپس آن گوشت به اندازه‌ای کنده شود که سمت تند (حآد) آن پایین‌تر از آن سمتی باشد که رو به سمت چشم است و سمت پهن آن بالاتر از آنی باشد که به‌سوی پلک می‌رود و به‌دنبال آن، جزءهای گوناگون آن، با دو دوخت که آنها را با ریسمان پشم دوخته باشید گِرد هم آورده شوند و به همین کار بسنده شود.

و اگر شَتَرَه از دوخت یا داغی پدید آمده باشد باید **پلک** از زیرموهای آن دوباره بر همان جای به‌هم جوش خورده، با شکافی ساده شکافته شود و سپس بافتیله‌ای لبه‌های شکاف را از هم جدا سازند و به همان‌گونه که بار نخست در معالجه‌ی چشم خرگوشی بیان کرده‌ایم

---

۱. آنچه میان دو قلاب است تنها در سزگین، ۲۳۴، آمده است.

دیگر معالجه‌ها را در آن به‌کار گیرند و ذرور زرد را بر آن بریزند و آب زیره را در چشم بچکانند و زخمبندها را بر آن بگذارند و آن را ببندند و فردای آن روز آن را باز نمایند و به آن نگاه‌کننده که اگر آماس گرمی برای آن پیش آمده باشد، معالجه‌ی آن با راهکار معالجه‌ی چشم‌درد (رَمَد) است؛ و اگرچیزی از این ناهنجاریها برای آن پیش نیامده باشد آن را با شیاف سرخِ نرم و ذَرور زرد کوچک شیاف بگذارید.

باب بیست و یکم
در علاج اوداطس[۱] و آن تکّه‌ای پیه است که در پلک پدید می‌آید و یونانیها آن را شِرناق[۲] می‌نمانند [و در علاج برده][۳]

و ما در جزء نخست از این کتابمان گفتیم که: «او داطس جسمی **پیهی** است که در زیر پوست پلک بالایی می‌روید» و سببها و نشانه‌های آن را بیان کردیم و امّا [راهکار] معالجه‌ی آن را ما در اینجا ذکر می‌کنیم؛ و آن این است که: بیمار را در پیش خود بنشانید و سپس پلک چشم را اندک‌اندک بمالید و آن را با انگشت سبّابه (شهادت) و ابهام بسایید و پس از آن، آن را بفشارید تا آن ترینه در میان دو انگشت [شما] گِرد آید و به‌دنبال آن به خدمتکار دستور دهید که پلک را از میانه‌ی (وسط) ابرو بالا بکشد و شما آن را از جای پلک اندکی به‌سوی پایین بکشید و سپس میانه‌ی جای ترینه را در راستای پهنا بشکافید و بهتر است که شکاف بزرگ‌تر از اندازه‌ی بازکردن رگ باشد و امّا در ژرفا باید بیشتر باشد تا به جای پیه برسد و بپرهیزید از اینکه بُرش از پیه بگذرد، زیرا چه‌بسا شکافتن به زیر پلک برسد و دوری کنید از اینکه به طبقه‌ی نخست چشم برسد و هنگامی که آن تکّه پیه پدیدار می‌گردد باید آن را به‌سوی بیرون بکشید و اگر پدیدار نگردد باید نیشتر را برگردانید (دوباره به‌کار بگیرید). و آنجا را به آرامی بشکافید تا اینکه آن تکّه پیه پدیدار می‌گردد [و هنگامی که پدیدار گشت] باید آن

۱. در سزگین، ۲۳۵، اوراطس است.
۲. **شرناق:** نوعی بر آمدگی پوشینه دار که از چربی تشکیل شده و در پلک بالایی چشم ظاهر می‌شود و برخلاف **زگیل**، غیرمتحرک و چسبنده می‌باشد...(اعراض الطبیّه،۲۳۲)
۳. این دنباله، تنها در سزگین، همان، آمده است.

را با تکه‌یی پارچه‌ی نرم با انگشتانتان بگیرید و به‌سوی راست و چپ بجنبانید و گاهی آن را بچرخانید تا آن را برمی‌کنید سپس یک تکّه پارچه می‌گیرید و آن را در سرکه و آب می‌خیسانید و آن را بر آنجا (جای پیه) می‌گذارید.

و برخی از مردم هستند که نمک را می‌سایند و آن را بر روی نوک میله‌ی جستجوگر (مِجَسّ) می‌گذارند و آن را در شکافِ ایجاد شده می‌گذارند تا نمک آنچه را از آن ترینه مانده است آب کند [و ما ذَرور زرد را به‌کار می‌گیرم]؛ سپس آن را با زخمبندها می‌بندند و فردای آن روز آن را باز می‌کنند [پس اگر آن را باز کردید] و دیدید که آنجا نه، ترینه‌ای دارد و نه، گرمی‌ای، مرهمها را بر آن بگذار و پیرامون آن را با حُضُض (پیل زهره) و شیاف مامیثا بیندایید و اگر آماس گرمی برای آنجا پیش آمده باشد آن را با اندودنیهای سرد کننده‌ی به‌هم آورنده (قابضه) همچون شیاف مامیثا و صندل و فُوفُل (ثمره‌ی درختی در هند) و گِل ارمنی کوبیده شده - که همه‌ی اینها با آب گشنیز و هِندبا، نمدار شده باشند - معالجه نمایید [و خدا داناتر است].

باب بیست و دوم
در معالجه‌ی پلکهای چسبیده

هرگاه برای پلک چنان پیش آید که: به طبقه‌ی مُلتَحَمه یا قرنیّه بچسبد آن را با این معالجه علاج نمایید: و آن این است که: نوک میله‌ی بررسی را به زیر پلک ببرید سپس آن (پلک را) را با چنگکی بیاویزید و به‌سوی بالا بکشید و موچین (قمادین) را اندک‌اندک در میان پلک و چشم فرو کنید تا پلک را از طبقه‌ی چشم رها سازید؛ و باید بپرهیزید و بیمناک باشید از اینکه چیزی از طبقه‌ی چشم به‌ویژه قرنیه را ببُرّید که از آن زخمی برای چشم پیش آید و چه‌بسا از آن - اگر بریدن از طبقه‌ی قرنیّه بگذرد – بیرون زدگی (نُتُوّ) عنبیّه پیش آید - پس اگر چنین کاری کردید، آبِ زیره و نمک جویده‌شده را در تکّه‌ای پارچه‌ی کتان در چشم بچکانید و تکّه‌ای پارچه‌ی کتان کهنه‌ی نرم را به‌گونه‌ی فتیله‌ای زیر پلک بگذارید تا دوباره پلک به طبقه‌ی چشم نچسبد و این فتیله را با روغن فراوان بنفشه نمدار نمایید سپس آن را با زخمبندهایی که زرده تخم مرغ و روغن گُل‌سرخ بر آنها باشد زخمبندی کنید و تا روز سوم آن

را با نوار پهن پارچه‌ای ببندید سپس آن را باز کنید و سه روز شیافهای سفید را در آن بچکانید که بی‌گمان [این زخم] با این راهکار بهبود می‌یابد و [اگر خدا بخواهد] درست می‌گردد [و خدا داناتر است].

باب بیست و سوم
در علاج بَرَد[1] (یخچه)

در علاج یخچه باید بیمار را در پیش خود بنشانید و پوست پلک او را با سبّابه و ابهام بگسترانید و سپس آن را از بیرون با نیشتر در راستای پهنا بشکافید و با میله‌ی بررسی یا چیزی دیگر آن یخچه را بیرون بیاورید و اگر آن شکاف بزرگ بوده و لبه‌های آن آویخته باشد باید آنها را با دوختن گِرد آورید و ذَرور زرد را بر آنجا بریزید که اگر آن شکاف کوچک باشد با همان ذَرورِ زرد و زخمبندها[2] بسنده می‌شود؛ و اگر یخچه در درون پلک باشد باید پلک را برگردانید و آن را از درون در راستای پهنا بشکافید و یخچه را بیرون بیاورید و آب زیره و نمک را که هر دو جویده و فشرده شده باشند در چشم بچکانید و آن را مرهم بگذارید و با زخمبند ببندید که بی‌گمان [به‌خواست خدا] بهبود می‌یابد [و خدا داناتر است].

باب بیست و چهارم
در معالجه‌ی غدّه‌ای که در کنج چشم باشد و ثآلیل (زگیلهای پوستی) و سَلْعی (در معنی سِلعَة: گره گوشتی‌ای) که در بن پلکها باشد

امّا غدّه‌ی فزونیی که در کنج چشم (ماق) باشد، معالجه‌ی آن این است که آن را با چنگکی (صنّاره‌ای) یا موچینی (منقاشی) بگیرید و آن را به آرامی اندک‌اندک به‌سوی بالا بکشید و آن را در راستای پهنا با قیچی‌ای ببرید [ولی] آن را تا پایان آن (به استقصا) نبرید که گوشتپاره‌ی کنج چشم را نیز با آن ببرید و در پیِ آن بیماریی را که به آن «**سیلان**» می‌گویند پدید بیاورید.

---

۱. **بَرَد**، یک دانه‌ی آن، **بَرَدة**: تگرگ، یخچه: **رطوبتی** است غلیظ که اندر پلک چشم گرد آید و بفسرد. (فرهنگ اغراض۴۲، در متن اغراض، ۵۱۷)

۲. سزگین، ۲۳۶، به جای **رفاید** (زخمبندها) زرواند است.

و پس از بریدن، آبِ زیره و نمک جویده‌شده‌ی فشرده‌ی گشته را در چشم بچکانید و آن را با زخمبندهایی که زرده‌ی تخم مرغ و روغن گُل‌سرخ بر روی آنها باشد زخمبندی نمایید و هنگامی که فردای آن روز فرا می‌رسد و آن را باز می‌کنید و به آن نگاه می‌کنید، اگر بر افروخته باشد شیاف سفید آمیخته با آب را در آن بچکانید و اگر بر افروخته نباشد اندکی از [ذَرور زرد] و قلقطار کوبیده شده را بر آن بگذارید.

اما **زگیلهای پوستی**؟ باید آنها را با موچین بگیرید و با قیچی ببرید و ذَرور زرد را بر آنها بپاشید و با تکّه پارچ‌های چند لایه (رفاید) زخمبندی نمایید که - اگر خدا بخواهد- دیگر بر نمی‌گردند.

باب بیست و پنجم
در بُریدن ظَفَره[۱] (ناخنه‌ی چشم)

ما در جای دیگری جز اینجا چگونگی مداوای ظَفَره‌ای را که استوار نگشته و راه دید را نپوشانیده است بیان کرده‌ایم؛ امّا اگر استوار گردد و فرو پوشاندنِ راه دید را آغاز نماید، باید بیمار را بر پشت بخوابانید و چشم او را باز نمایید و یک پَر از پر کبوتر را که کناره‌ی نرمی داشته باشد بگیرید و آن را در زیر ناخنه فرو کنید و آن را از زیر ناخنه به‌سوی ناحیه‌ی سیاهی چشم بکشید و با آن، ناخنه را از روی چشم بر کَنید.

و اگر شما سوزنی باریکِ سرکج چنگک مانند را بگیرید و یک تار موی ستبر هموار و صافی را از موی چهارپایی ببُرید و در آن فرو کنید و سوزن را از کناره‌های کج چشم زیر ناخنه بیندازید و از سمت دیگر آن دربیاورید و سوزن را کنار بگذارید و مو را با دست خود از زیر ناخنه به‌سوی ناحیه‌ی سیاهی چشم (حَدَقه) بگذارنید و ناخنه را با آن از زیر بَرکنید (کَشط نمایید) و آن را از روی چشم بتراشید، راهکار روایی را به‌کار برده‌اید (کان ذالک جایزاً).

سپس چنگکی را می‌گیرید و آن را در آن سمتی از چشم که آن را از زیر کنده و تراشیده اید

---

۱. **ظَفَره**: غشا و پرده‌واری است که از بهم پیچیدن غیرطبیعی پرده‌ها به‌صورت مثلّثی **شکل در گوشه‌ی داخلی هر دو گوشه‌ی چشم**، ظاهر می‌شود و از بافت ملتحمه تا قرنیّه را فرا گرفته، مانع دید می‌شود. (فرهنگ اغراض الطبّیّه به نقل از قرابادین)

فرو می‌برید و به‌سوی بالا می‌کشید و اندک‌اندک آن را می‌پیچید و سپس ناخنه را با قیچی‌ای از بیخ می‌بُرید ولی آن را تا اِنتها، نمی‌برید که مبادا گوشت‌پاره‌ی کنج چشم را [نیز] با آن ببرید و از آن بیماریی را که به آن «سیلان» می‌گویند پدید بیاورید.

و هنگامی که آن بریدید آبِ زیره و نمک جویده شده را در چشم بچکانید و آن را با زخمبندهایی که زرده‌ی تخم مرغ و روغن گُل‌سرخ بر روی آنها باشد زخمبندی کنید و آن را ببندید و فردای آن روز آن را باز کنید و به آن نگاه کنید که اگر بر افروختگی داشت اندکی از شیاف سفید را در آن بچکانید و آن را با راهکار معالجه‌ی چشم‌درد معالجه نمایید.

باب بیست و ششم
در معالجه‌ی بر آمدگی (نُتُوّ) چشم که همان «موسره» (مورسره) است و آن بر آمدگی طبقه‌ی عنبیّه است

باید بدانید که طبقه‌ی انگورینه‌ی (عنبیّه‌ی) چشم اگر برآمده باشد آن را برای اینکه دید چشم را برگردانند معالجه نمی‌کنند بلکه برای از میان بردن برآمدگی و بازشدن چشم و تا اندازه‌ای زیبا کردن آن به مداوای آن می‌پردازند.

و راهکار معالجه‌ی آن این است که: سوزنی را از ناحیه‌ی پلک پایین به‌سوی بالا در ریشه‌ی بر آمدگی فروکنید و سپس سوزن دیگری را که ریسمانی در آن باشد از ناحیه‌ی کنج چشمی که در سمت دست راست است در ریشه‌ی بر آمدگی فروکنید و آن را بکشید و سوزن نخست را به حال خود رها کنید و پس از آن نخ را از جای دولا شده‌ی آن ببرید و برخی از برآمدگی را با آن ریسمان به سمت بالا و برخی از آن را به سمت پایین ببندید و سپس سوزن را بیرون بیاورید و آب زیره و نمک جویده‌شده را در چشم بچکانید و زخمبندهایی را همراه با زرده‌ی تخم مرغ و روغن گُل‌سرخ بر آن بگذارید و آن را ببندید و فردای آن روز آن را باز نمایید و شیافِ سفید [و سفیده‌ی تخم‌مرغ را] تا هنگامی که [به‌خواست خدا] بهبود می‌یابد در آن بریزید.

باب بیست و هفتم
در معالجه‌ی چرک سفیدی[۱] که در زیر قرنیّه باشد

جالینوس در کتاب خود [به نام] «در چاره‌ی بیماری» گفته است که: یکی از چشم پزشکان که به او «بوسطُس» می‌گفتند بسیاری از کسانی را که چرکی سفید (مِدّه) در چشم داشتند بهبود می‌بخشید و آن بدین‌گونه که: بیمار را بر یک چهار پایه‌ی (کرسی) گذاشته‌شده می‌نشاند و سپس سر او را از هر دو سمت می‌گرفت و آن را به اندازه‌ای تکان می‌داد که ما می دیدیم که چرک به پایین می‌آمد؛ و این، نشان می‌دهد که: آبی که در چشم است به‌سبب گوهر سنگینی که دارد تا آن را به‌هنگام میل زدن و بیرون آوردن (قدح) به سختی به‌سوی پایین نریزیم بر یک جا نمی‌ماند تا آن را فرو بریزیم.

و پس از اندکی می‌گفت که: ما چه‌بسا چرکهای سفید فراوانی را پس از آنکه پوسته‌ی پوششی قرنیه را آن‌گونه که توصیف می‌کنیم شکافته‌ایم بیرون کشیده‌ایم.

و در این بیماری باید پوسته‌ی پوششی (غشاء) قرنیه را در جای تاجِ آن با نیشتری به‌گونه‌ای بشکافیم که شکاف به ژرفای قرنیه فرو نرود، که [با این راهکار] چرک بیرون می‌آید و [چشم] از آن تهی می‌گردد؛ سپس هنگامی که چرک را بیرون آوردید باید شیرِ زنی را که دارای دختری باشد در چشم بچکانید و آن را زخمبندی کنید و پس از آن، چشم را با چیزهایی که زخمهای چشم را با آنها معالجه می‌کنند [اگر خدا بخواهد] مداوا نمایید؛ [و خدا داناتر است].

باب بیست و هشتم
در چگونگی بیرون آوردن آب از چشم

ما در جای دیگری جز اینجا گونه‌های آب و سببها و نشانه‌های آن را یادآورشده‌ایم و اکنون ما پس از اینکه روشن می‌سازیم که: **کدام گونه** از آن بیرون آوردن (قدح) در آن

---

۱. در اصطلاح زبان کردی به این چرک سفید «تانه» (شاید طعنه) می‌گفتند و فروافکندن آن را با دعا یا چیزهای دیگر، «تکاندن» می‌گفتند و تکاندن آن با دعا و آیه (سوره‌ی «أَلَمْ نَشرح»)، آداب خاصّی داشت که اینجا جای توضیح آن نیست.

نتیجه‌بخش است راهکارِ معالجه‌ی آن را که با بیرون آوردن است ذکر می‌کنیم و می‌گوییم که:

باید به بیمار دستور دهید که آن چشمش را که آب در آن است ببندد، سپس شما **پلک** را با انگشت ابهام به درون فشار می‌دهید و آن را به هر دو سمت می‌جنبانید که انگار دارید آن را می‌سایید و به‌دنبال آن چشم او را باز می‌کنید و به سوراخ آن نگاه می‌کنید که اگر دیدید که آن آبی که در سوراخ چشم بود پراکنده گشته و از میان رفته است پس آب هنوز استوار نگشته و در خور بیرون آوردن نیست، ولی اگر به‌هم پیوسته باقی ماند و پراکنده نشد پس استوار گشته است.

و نشانه‌ای دیگر [برای آمادگی آب برای بیرون آوردن] که بهتر از راهکار نخست است آن است که: اگر دیدید که رنگ آب همچون آهن زدوده شده و یا همچون رنگ سُرب است پس بدانید که آب استوار گشته (اجزای آن به‌هم پیوسته گشته است) و معالجه‌ی با بیرون آوردن در آن نتیجه‌بخش است.

و آن آبی که رنگ آن همچون رنگ گچ باشد آن، به یکباره خشک گشته و بیرون آوردن در آن نتیجه‌ای نخواهد داد.

و راهکاری بهتر از این، آن است که: به بیمار دستور دهید که چشم سالم خود را ببندد و دستش را بر روی آن بگذارد و چشم بیمار خود را رو به خورشید باز کند که اگر دیدید که سوراخ چشم فراخ گشته است باید بدانید که بیرون آوردن در این آب، نتیجه‌بخش است و شما آن‌گونه که من چندوچون آن را بیان می‌کنم بیرون آوردن آن را آغاز نمایید و آن بدین‌گونه که:

به بیمار دستور دهید که در جایی روشن در پیش شما بنشیند و شما هم بر چهارپایه‌یی بلند بشینید و چشم سالم او را ببندید و چشم بیمار وی را با انگشتانتان باز کنید، سپس «مَهْت» را [و آن ابزاری است که با آن قدح (میل زدن) را انجام می‌دهند] می‌گیرید و اندکی از راستای سوراخ چشم بالاتر می‌روید و پس از آن سرتیز مهت را آنجا می‌گذارید و به سختی بر آن فشار می‌آورید تا فرو رفته و شما حس می‌کنید که مهت به جای تهیی رسیده است سپس مَهْت را به‌سوی ناحیه‌ی سوراخ چشم می‌بَرید و سرِ آن را به خود سوراخ می‌رسانید؛ که شما در این هنگام جسمِ مهت را در جای سوراخ پایین می‌آورید و همراه با آن، آب را به پایین

می‌کشید و آنرا به **پُرز** (خَمْل) عنبیّه می‌آویزید و این کار را چندین بار انجام می‌دهید تا هر آبی را که در جای سوراخ چشم است از میان برمی‌دارید و اندکی بر آن درنگ می‌نماید که اگر دیدید که آب به جای خود برنمی‌گردد و شما چیزی را به بیمار نشان می‌دهید و آن را می‌بیند، سپس مهت را اندک‌اندک و با پیچاندن (انتقال) بیرون می‌آورید؛ و اگر آب به جای خود برگشت برای بار دوم و سوم آن را پایین می‌آورید تا [در پایین سوراخ] جای بگیرد سپس مهت را آنچنان که برای شما توصیف کردم بیرون بیاورید و آبِ زیره و نمک جویده شده را در چشم بچکانید و آن را با زخمبندهایی که زرده‌ی تخم مرغ و روغن گُل‌سرخ بر آن باشد با نواری پهن پارچه‌ای (عِصابه) بپیچید و به همین‌گونه چشم سالم را نیز [با نوار پارچه‌ای] بپیچید تا نجنبد و چشم دیگر را با جنبش خود نجنباند.

و به‌دنبال آن به بیمار دستور می‌دهید که در خانه‌ای تاریک برپشت خود دراز بکشد و او را از هر جنبشی باز می‌دارید و از عطسه و سرفه و چیزهای مانند اینها پرهیز می‌دهید و با **چاره‌اندیشی غذایِ نرم** و **نازک** همچون: آبگوشت جوجه‌مرغها و تیهوهایی که اندکی از مغز نان سفید را در آن ریخته تا آن را ترید کرده باشند تا روز هفتم چاره‌اندیشی می‌نمایید و تا آن روز چشم را به همان‌گونه که بسته است به حال خود رها می‌سازید مگر اینکه گرما و یا آماسی برای آن پیش آید که در این صورت باید پیش از روز هفتم باز شود و با آنچه **گرمی** را با آن معالجه می‌کنند آن را معالجه می‌نمایید.

و هنگامی که در **روز هفتم** آن را باز می‌کنید آن را با نشان دادن چیزها بیازمایید؛ و درست نیست که پس از در آوردن مَهْت، چشم را بیازمایید که این از آنهایی است که آب را به بالا بر می‌گرداند؛ این را به خاطر بسپار که [اگر خدا بخواهد] راه راست را خواهید یافت.

باب بیست و نهم
در معالجه‌ی توثه‌ای[1] که در چهره باشد

امّا توثه‌ای (توثه ای) که در چهره باشد [راهکار] معالجه‌ی آن این است که: آن را با قَمادِین[2] یا با یک تکّه‌ی قند که آن را شکسته باشید (السُکّرة الفارده) بخراشید و - قند بی

---

۱. **توثه:** گوشتی سست و نرم بر شکل توث آویخته. (توث = توت)

۲. **قَمادین:** نوعی نیشتر یا تیغ تیز برنّده.

گزندتر (اَسْلَم) و سازگارتر است- و پس از قند، با سر پهن میله‌ی جستجوگر (مِجَسّ) خراشیده شود تا جای آن خون‌ریزی کند و خون فراوانی از آن بیرون بریزد؛ و [به دنبال آن گرد] فلفیون[1] را بر آن بپاشید.

و آنجا را از خون پاک نمی‌کنید تا دارو به آنجا بچسبد و تا سه روز آن دارو را از آنجا بر نمی‌کَنید و در روز چهارم روغن نیم گرم گاو را بر آن می‌بندید و یا برگ هندبا را بر آن می‌اندازید تا زخمبندها دارو را برنمکند و این کار را تا برکنده شدن **کَبَره‌های** (خشک ریشه خشکریشه، خشک ریزه) روی زخم انجام می‌دهید و هنگامی که آنجا پاکیزه گشت و دیدید که به‌راستی فرو نشسته و چیزی در آن نمانده است؛ تا هنگامی که به‌هم می‌پیوندد مرهم **زنگار** را بر آن می‌بندید تا بر آمدگی نرمِ پنبه مانند (قُطنَة) آن [به خواست خدا] هر روز کوچک‌تر شود.

باب سی ام
در علاج گوشی که سوراخ شده نیست

باید دانست که چه‌بسا سوراخ گوش از هنگام سرشتن (خِلقت) [کسی] بسته باشد و گاهی آن راه‌بند (بستگی، سُدَه) پیامد زخمی است که به‌هم پیوسته است؛ و این راه‌بند (بسته بودن) گاهی در ژرفای گوش است و گاهی در سوراخِ آشکار آن است؛ که اگر در سوراخی باشد که در ژرفای گوش است یعنی در جای پوسته‌ای (غشایی) باشد که بر سوراخ کشیده شده است به‌راستی معالجه‌ی آن دشوار است جز اینکه در هر حال باید با ابزاری باریک در اندیشه‌ی سوراخ کردن آن باشیم و اگر راه‌بند در سوراخ ظاهری باشد باید آن را با نیشتری که سرِ آن اندکی خمیده باشد بشکافیم و سوراخ کنیم.

و اگر در آنجا، گوشتی روییده باشد باید آن را گِرد برکنید (تقویر نمایید) و سپس ذَرور زرد را در آنجا بریزید و آنجا را با تکّه پارچه‌های کتان بیاگنید؛ و اگر آماسی گرم برای آنجا پیش آید باید بخش بیرونی آنجا با شیافهای سفید نمدار گشته با گلاب اندوده گردد؛ و اگر گرمی در

---

۱. این واژه در بولاق، ۴۷۷، **قیلقون** و در سزگین، ۲۳۹، فلفیون است که باید درست آن قلفدفیون باشد که نوعی قرص **زرنیخ** است. (فرهنگ اغراض)

درون سوراخ باشد باید شیافها به درون گوش ریخته شود.

و اگر در آنجا خون ریزیی پیش آید باید تکّه پارچه‌هایی نمدار شده با گلابِ سرد را بر ریشه‌ی گوش بگذارید و آب بقلة‌الحمقاء یا آب عصاالرّاعی یا آب عُلیلق (گیاهی همچون گُل‌سرخ در برگ و گل) و چیزهای مانند اینها را – از آنهایی که خون را بند می‌آورند– در گوش بریزید.

باب سی و یکم
در معالجه‌ی گوشی که سنگی در آن بیفتد

ما راهکار بیرون آوردن چیزی همچون سنگ یا دانه یا چیزی جز آن را که در گوش بیفتد در جای دیگری جز اینجا یادآور شده‌ایم جز اینکه گاهی برخی از دانه‌ها که در گوش می‌افتد و به‌سبب تری و نمناکی جای آن می‌بالد و بزرگ می‌شود. بیرون آوردن آن شدنی نیست؛ پس باید بُن گوش را که در کنار نرمه‌ی گوش (شحمه‌ی گوش، جای گوشواره) است با شکافی کوچک به‌گونه‌ی هلال بشکافند سپس آنچه را در گوش است با نوک میله‌ی جستجوگر یا جز آن بیرون بیاورند و پس از آن شکاف را [به‌خواست خدا] بدوزند و ذرور زرد را بر آن بریزند.

باب سی و دوم
در معالجه‌ی گوشت فزونیِ همچون جانور فراوان پا (هزارپا) در بینی

باید دانست که این بیماری، **گوشتی است که در سوراخهای بینی روییده است و باید** در جلو آفتاب به آن نگاه کنید که اگر دیدید که تیره رنگ و یا سیاه است و در لمس کردن سخت است باید از علاج آن بگریزید؛ زیرا این، از مادّه‌ای سوداییِ تباه گونه ای (رَدیئة الکیفّیت) روییده است و به‌گونه‌ی سرطان درآمده است؛ امّا اگر دیدید که رنگ آن سرخ و **بینی** نرم و لمس کردن آن [گوشت نیز،] نرم و گوهر آن، گوشتی است باید **معالجه‌ی** آن را بر دست گیرید و آن بدین‌گونه که:

بیمار بر روی چهار پایه‌ای در برابر خورشید بنشیند و شما با دست چپتان سوراخ بینی او را باز کنید و کاردِ همچون برگ مورد (آس) را در بینی فرو کنید و با آن همه‌ی آن گوشتی را که

در آنجا می‌یابید ببرّید و آنجا را پاکیزه سازید و چیزی از آن را به جا نگذارید و با سر میله‌ی جستجوگر یا هر ابزار دیگری هرچه از آن گوشت را که بریده‌اید بیرون بریزید و در جلو آفتاب به آن نگاه کنید که اگر بینی از هر آن گوشت فزونیی که در آن بوده پاک گشته است [که چه بهتر] وگرنه کارد یا هر ابزار دیگر را برای بار دوم در آن فرو کنید و هر آن چیزی را که در آنجاست ببرید و همه‌ی سمت و سوهای سوراخهای بینی را به‌گونه‌ای بهینه بسُترید تا اینکه آن را پاک می‌نمایید و آن را می‌روبید و اندکی از **سرکه** یا آب یا شراب را بر آن می‌ریزید و [به‌دنبال آن] **سر** بیمار را اندکی به پشت می‌اندازید که اگر دیدید که آن ترینه [یی را که در بینی او ریخته‌اید] به‌سوی کام (سقفِ دهان) می‌رود و رو به سمتِ گلو دور می‌شود می‌دانید که نه در سوراخ کام و نه در پیرامون سوراخِ همچون پالونه‌ی کام چیزی از این گوشت نیست.

و اگر دیدید که چیزی از آن ترینه فرو نمی‌رود از این حالت می‌دانید که آن گوشت در بالاترین جایِ استخوانهای سوراخ‌دار روییده است و آن ابزاری که گوشت فزونی سوراخهای بینی را با آن می‌برند به آن نمی‌رسد؛ پس در چنین حالتی باید ریسمان کتانیی را که ستبری اندکی داشته باشد بگیرید و چند گره نزدیک به‌هم را - که میان هر دو گره به‌اندازه‌ی دو انگشت فاصله باشد- به آن بزنید و آن ریسمان را در سوراخ سوزنی فرو کنید و این سوزن را رو به بالا در بینی فروکنید تا می‌رسد به آن سوراخی که در استخوانِ همچون **پالونه** است و آن را از [آخر] سقفِ دهان و دهان بیرون بیاورید و دو سر ریسمان را با هردو دست بگیرید و آن را از دو سمت: از دهان و از بینی همچون ارّه بکشید تا آن گوشت را با آن گره‌هایی که در ریسمان است ببرید.

سپس به‌دنبال این معالجه اگر دیدید که بینی پاک و پاکیزه گشته است فتیله‌ای از تکّه پارچه‌های کتان را در بینی بگذارید تا سوراخ بینی گشوده بماند و پس از روز سوم [باید فتیله‌هایی را که با داروهای خورنده‌ی خشک‌کننده همچون قرصِ ...[1] نامیده‌شده به «اکلیل الملک» که نرم کوبیده‌شده باشد و با سماق و چیزهای مانند اینها و یا با مرهم سبز زنگاری اندوده شده باشد در بینی فرو کنند و در پایان کار داروهای خشکاننده را...][2] و تا هنگامی که

---

۱. در اینجا یک **واژه‌ی ناخوانا** وجود دارد که معنی همه‌ی جمله را مبهم ساخته است که هر چه بر پایه‌ی شکل ظاهری آن در منابع در دسترس جستجو کردم چیزی را به‌دست نیاوردم. (مترجم)

۲. آنچه میان **دو قلاب** است و واژه‌ی **ناخوانا** هم در میان آن ست تنها در نسخه سزگین، ۲۴۰ آمده است.

معالجه در کار است لوله‌های سُربیی را در بینی فرو کنید که اگر خدا بخواهد سودمند است و ناهنجاری بهبود می‌یابد.

باب سی و سوم
در معالجه‌ی بیماری لثه‌ی نامیده شد به بولس[1] و دُملی که در لثه پدید می‌آید و به آن فارولس[2] می‌گویند

امّا بوس/ قوالیس؟ گوشت فزونیی است که کناره‌های دندانها می‌روید و [راهکار] معالجه‌ی آن این است که: آن را با موچینی یا چنگکی بیاویزند و آن را با نیشتر ببرند [و امّا **فارولس**؟ که دُمَّل (ورم گرم چرکین) کوچکی است باید با نیشتری شکافته شود][3] تا چرک سفید و زردآب (مِدّه) از آن بیرون آید و یا میان کَنْ (تقویر) شود، سپس به‌دنبال آن با سرکه و آب و اندکی شراب و پس از آن با گلاب و روغن گُل‌سرخ و پس فردایِ آن روز با آب و عسل، مضمضه شود و جای آن با اکلیل‌الملک کوبیده‌شده یا سماق و چیزهای مانند پُر گردد؛ و خدادانا‌تر است.

باب سی و چهارم
در معالجه‌ی کندن دندانها آسیا

کسی که بخواهد که دندانهای آسیا را بکشد باید گوشتی را که در [پیرامون] بن دندان است **بگشاید و باز نماید** (حلّ و نقض کند) تا جایی که چیزی از گوشت را نگذارد که به بن دندان پیوست باشد؛ سپس گازانبرِ کشیدن دندان را بر آن بگذارد دو دسته‌ی آن را استوار بگیرد و آن را به سختی به سمت راست و سمت چپ بجنباند و سپس با همه‌ی نیرو آن را بکشد [و ازجا بکند] که بی‌گمان از بیخ کنده می‌شود.

---

۱. این واژه در سزگین، ۲۴۰، به صورت «قوالیس» است.

۲. این واژه در سزگین همان، به صورت «فاوولیس» است که هیچ کدام از این نامها و نیز، واژه‌ی «بولس» به عنوان بیماری، در منابع در دسترس وجود نداشتند. (مترجم)

۳. میان دوقلاب، تنها در بولاق، ۴۸۷، آمده است.

و اگر دندانِ آسیا، خوردگی داشت باید تکّه پارچه‌هایی را در جاهای خورده‌شده به‌خوبی بیاگنند و سپس برپایه‌ی آنچه توصیف کرده‌ایم آن را با چیزی که دندان را می‌رویاند معالجه نمایند و آن کس به‌دنبال آن با سرکه‌ی آمیخته با آب چندین بار مضمضه نماید و پس از آن روغن گُل‌سرخ را با تکه‌ای پنبه، در آنجا بگذارد.

و گاهی دندانی فزونی در میان دندانها می‌روید که باید نگاه کرد که اگر آن دندان در بُن دندان دیگری باشد باید آن را با آن ابزاری که همچون نکُ پرنده (منقار[1]) است بکنید (بکشید) و اگر چیزی از آن بازمانده باشد باید آن را سوهان بزنید؛ و اگر آن دندان فزونی در بن دندانی نباشد بلکه در بیرون آن باشد باید آن را با گازانبر (کَلْبَتین) بکشید.

و اگر برخی از دندانها از آنچه باید باشند، فزونی آشکاری داشتند، این زشت است باید آن را با سوهان (مِبرَد) بگیرید (بِبُرید) تا با دیگر دندانها همسان گردند و ریزه‌پاره‌ها را (شظایارا) از میان گوشتِ میان دندانها (عُمُور) پاک سازید.

باب سی و پنجم
در معالجه‌ی گره بستن زبان (تعقداللّسان)

هرگاه گره بستگی زبان و دشوار گشتن سخن گفتن سرشتی باشد و آن به‌سبب ستبر بودن رِباطهایی (پیهایی) باشد که زبان را [با دهان] پیوند می‌دهند، باید بیمار بر یک **چهارپایه‌ای** در پیش روی شما بنشیند و دهانش را باز کند و زبانش را خوب بلند نماید و آن رباطِ عصبی در راستای پهنا با نیشتر بریده شود، و اگر آن گره بستگی و سنگینی زبان تنها به‌سبب بهبود یافتن و پیوسته شدن زخمی باشد باید قُلابی را (سنّاره‌یی را) در آن گرهی که به‌سبب بهم پیوستن زخم پدید آمده است فرو کنند و آن را به‌سوی بالا بکشند و در راستای پهنا بشکافند تا آن گربستگی از میان برود.

و باید بپرهیزند از اینکه شکافتن در ژفای گوشت انجام گیرد و در پی آن نیشتر به شریان بخورد که چه‌بسا از آن، خون‌ریزی روی دهد که بندآمدن آن به زودی انجام نپذیرد؛ سپس بیمار به‌دنبال معالجه، با سرکه و پس از آن با آب سرد مضمضه نماید که بی‌گمان آن؟

---

۱. **نوک پرنده:** ابزاری که با آن روی سنگ یا چوب کنده کاری می‌کنند. (عمید)

شکافتگی به‌هم می‌پیوندد و زخم [به‌خواست خدا] بدون درهم‌فشردگی (قبض) و سخت گشتن بهبود می‌یابد.

باب سی و ششم
در علاج آماس دو لوزه

باید دانست که **آماس لوزها** اگر پیش آید و بزرگ شود و زمان آن به دازا بکشد و پراکنده نگردد و بلعیدن را بر دارنده‌ی آن دشوار سازد و نفس کشیدن را بر او تنگ گرداند و ببینید که بر خاسته‌اند و گِرد گشته‌اند (دایره‌وار شده‌اند) و بُن آنها باریک است و داروها و غرغره و چیزهای مانند اینها در [معالجه‌ی] آنها نتیجه‌ای نداشته‌اند باید **بریدن** در آنها به‌کار برده شود؛ و راهکار آن این است که: به بیمار دستور دهید که در پیش شما رو به آفتاب بنشیند و به او دستور دهید که دهانش را باز کند و به خدمتکاری دستور دهید که سر او را رو به پشت بگیرد و به خدمتکار دیگری دستور دهید که زبان او را بگیرد و با آن ابزاری که **زبان** را با آن رو به پایین فشار می‌دهند فشار دهد.

سپس شما **چنگکی** را بگیرید و آن را در **یکی** از دو لوزه فرو برید و تا آنجا که شدنی است - بدون آنکه چیزی از پوسته‌ای پوششی و یا اجسامی را که در آنجا هستند با آن بیرون بکشید- بیرون بیاورید و پس از آن، آن را با ابزاری که برای این کار سازگار است آن را از بُن بُبرّید و پس از آنکه یکی از آنها را بریدید دیگری را نیز ببرّید و بیمار با گلاب و سرکه‌ی انگوری سرد شده با برف غرغره کند.

و اگر از این کار خون‌ریزیی پیش آید باید بیمار را با آب سماق و آب زبان‌بره و گِل قبرسی غرغره دهید؛ و اگر تبی در اینجا پیش آید؛ بهتر است با روغن گُل‌سرخ و سفیده تخم مرغ و یا با ربّ توت همراه با آب گشنیز غرغره کند؛ و اگر در این زخم چرکی پدید آید باید با آب و عسل غرغره نماید [که اگر خدا بخواهد] سودمند است.

باب سی و هفتم
در معالجه‌ی زبان کوچک آماسیده‌ای که به آن عِنَبه (انگورسان) می گویند

هرگاه که برای زبان کوچک (لَهات) آماسی پیش آید و فرو آویزد و همچون یک دانه‌ی انگور سرِ گِرد و بُن باریکی پیدا کند و معالجه با داروهای به‌هم آورنده (قابضه) و جز آنها در آن نتیجه‌بخش نباشد باید بریده شود تا مبادا اگر بزرگ شود خفگی را برای بیمار پیش آورد؛ جز اینکه اگر گِرد بوده و بن باریک و درازی نداشته باشد و رنگ آن همچون خون باشد بی‌گمان نباید برای بریدن آن پاپیش بگذارید؛ زیرا اگر شما آن را در این حالت ببرید آماسهای بزرگ و بیرون جهیدن خونی از آن رخ می‌دهد که کمتر پیش می‌آید که بند آید (لایَکاد یَنقَطِع) ؛ و [نیز،] اگر بُن آن باریک و دراز بوده و سر آن (طرف آن) همچون دُم موش آویزان باشد و رنگ آن تا اندازه‌ای به سفیدی بگراید نباید همه‌ی آن از بُن بریده شود بلکه تنها آن اندازه از آن را که از حالت سرشتی آن افزون است ببرید؛ که شما اگر همه‌ی آن را از بن ببرید زیان بزرگی را به‌سوی اندامهایی که رو به‌سوی سینه هستند کشانده‌اید و این کار از میان رفتن آوا (صوت) را به‌دنبال خود می‌آورد.

پس باید بیمار رو به **خورشید** بنشیند و به او دستور دهید که تا آنجا که شدنی است دهانش را باز کند و شما با ابزاری که به آن **گیرنده‌ی** زبان کوچک می‌گویند آن را از آن جایی که نیاز است که بریده شود بگیرید و با نیشتر یا قیچی یا یکی از ابزارهای بُرَنده ببرید و بیمار با سرکه و آب سرد و یا با گلابی که سماق یا چیزهای مانند آن را در آن ساییده باشند غرغره نماید.

باب سی و هشتم
در معالجه‌ی آماس حنجره و شکافتن آن

هرگاه آماس گرم در دهان و گلو پیش آید به‌گونه‌ای که دهانه‌ی مَرِی (مجرای طعام از گلو تا معده) و گلو را ببندد و در نایِ شش (قَصَبةالرِّئة)، آماس و یا بیماری دیگری همچون خُناق (دیفتری: آماس غشاء مخاطی یا غشاء کاذب) نباشد باید از بیم مردن از خفه شدن، شکافتن حنجره را به‌کار گیرند.

پس هرگاه خواستید چنین معالجه‌ای را انجام دهید، بیمار را در پیش خود نبشانید و سر او را بلند کنید و سه [یا چهار] شکافِ گِرد (مستدیر) را در راستای گردیِ نایِ‌شش در زیر سر حنجره بشکافید؛ [و بهتر است این شکافها شکافهای کوچکی به‌سوی پرده‌های پوششیی (آغشیه‌ای) باشند که در میان غضروفهای گِرد از غضروفهای نای‌شش جای دارند] و شکاف بزرگ نباشد که در آن خطر است.

و **راهکار** درست در این معالجه آن است که: پوست [گردن] را با چنگکی بکشید و آن را بشکافید تا غضروف و شریانهایی که آنجا هستند برای شما پدیدار گردند؛ سپس در این هنگام آن پوسته‌ی پوششیی را که در میان دو شاخه‌ی نای‌شش جای دارند بشکافید و این به‌گونه‌ای باشد که شما بیمناک نباشید از اینکه رگ یا شریانی را بریده باشید؛ سپس آن را تا بهبود می‌یابد و شما از خفه نگشتن بیمار آسوده‌خاطر می‌گردید به حال خود رها کنید پس به‌دنبال آن، دو لبه‌ی پوست [گردن] را گرد هم آورید و آن را بدوزید و به‌کار بر غضروفها نپردازید (کاری به آنها نداشته باشید).

باب سی و نهم
در معالجه‌ی انگشتهای فزونی (زائد)

باید دانست که انگشتهای فزونی برخی از آنها انگشتی است که در کنار انگشت کوچک (کلیک) جای دارد و برخی از آنها در کنار انگشست ابهام (شست) است و گاهی برخی از آنها از **گوشتِ تنها** هستند و برخی دارای **استخوان‌اند** و گاهی دارای ناخن‌اند و گاهی نه استخوانی در آنها هست و نه ناخنی؛ و آنهایی که استخوانهایی در آنها هست، رویش برخی از آنها از بندگاه (مفصل) استخوانِ انگشتهای کنار آنهاست و رویش برخی از آنها از سُلامَیات (استخوانهای کوچک توخالی) آنهاست.

و آن انگشت فزوینی که **گوشتی** باشد بریدن آن آسان است و آن بدین‌گونه است که: آن را به یکباره با چاقو (مُوسی) از بن می‌برید؛ و امّا آن انگشتی که رویش آن از بندگاه انگشتان باشد معالجه‌ی آن دشوار است و انگشت فزونی که از سُلامیها می‌روید باید نخست گوشت آن را با برشی گِرد (مستدیر) تا سر استخوان قطع نمایید و سپس استخوانهای آن را با آن

ابزاری که منشار (ارّه) نام دارد ببرید[۱] و پس از بریدن، آن استخوان را بسایید و آن را با چیزهایی که زخمها را با آنها معالجه می‌کنند و آنها داروهای روییاننده‌ی گوشت و خشکاننده‌ی زخمها هستند معالجه نمایید.

باب چهلم
درباره‌ی بریدن پستانهای مردانِ که همانند پستانهای زنان باشند

[باید دانست] که: برخی از مردان هستند که پستانهای آنان به‌گونه‌ای بزرگ می‌شود که اندازه‌ی آنها به اندازه‌ی پستانهای **زنان** نزدیک می‌شود و این از آنان زشت است و از چربی و پیهی است که در آنان به وجود می‌آید؛ پس اگر خواستید که این را علاج کنید باید آن پستانها را با شکافی همچون هلال بشکافید سپس پوست آنها را بکَنید (سلخ نمایید) و آن پیه را جدا سازید و از آنها بردارید و سپس آنجاها را بدوزید و داروهای پیوند دهنده (مُلحِمه) را بر آنها بگذارید.

و اگر بیم داشتید که پستان به‌سبب بزرگی خود همچون پستان زنان به پایین بگراید باید در کناره‌های بالایین آن، دو شکافت همچون هلال به‌گونه‌ای بکشافید که هرکدام از آنها در پایانِ شکاف بدین گونه: ○ به‌هم برسند و سپس پوست میان دو شکاف را بکَنید و پیه آن را از آنجا باز نمایید و به‌دنبال آن دوختن را به‌کار گیرید و دارویی همچون ذَرور زرد و چیزهای مانند آن را که پیوند دهنده هستند بر آن بریزید.

باب چهل و یکم
در برکشیدن (بزل) آب از استسقا داران

ما در جای دیگری جز اینجا گونه‌های (اصناف) استسقا و سببهای آن و [راهکار] علاج آن را ذِکر کرده‌ایم و گفته‌ایم که آن **نوعی** از آن که با **آهن** (تیغ، جرّاحی) معالجه می‌شود آن نوعی است که زِقّی (خیکی) نامیده می‌شود و این معالجه برای بیرون ریختن ترینگی و آبی

---

۱. ترجمه‌ی جمله‌ی اخیر (بر پایه‌ی) **اصلاح استنباطی** متن عربی است.

است که در میان دو صفاق[1] وجود دارد.

پس کسی که می‌خواهد چنین کاری را انجام دهد باید نخست به نیروی بیمار نگاه کند که اگر نیروی او تاب تهی‌سازی (استفراغ) را داشت [که انجام دهد] وگرنه به این کار نپردازد.

از این رو اگر خواستید که به معالجه‌ی او بپردازید، به بیمار دستور دهید که بر پاهایش بایستد و اگر برایش شدنی نباشد او را در پیش خود بنشانید و به خدمتکارانی دستور دهید که در پشت او بنشینند و با دستان خود شکم او را بفشارند تا آنچه را در شکم است به‌سوی پشت آلت تناسلی (عانه، زِهار) برانند و نگاه شود که اگر زَهِش آب از ناحیه‌ی **روده‌ها** باشد، [پزشک] باید به‌اندازه‌ی سه انگشتِ [به‌هم پیوسته] در راستای ناف رو به پایین،از ناف دور شود سپس نیشتری نیرومند تیز را بگیرد و آنجا را تا پایین صفاق بشکافد.

و اگر زهش آب از سوی **کبد** باشد و بیماری کبد بر پدیدآمدن آب پیشی (تقدّم) داشته باشد، شکاف باید [با همان فاصله] از **سمت چپ** ناف رو به پایین باشد؛ و اگر زهش آب از سوی **طحال** باشد، شکاف باید با همان فاصله از سمت راست ناف رو به پایین ناف باشد؛ « و این از آن است که نباید شکاف در آن سمتی باشد که بیمار بر آن دراز می‌کشد»[2].

سپس آن پوستی را که بر روی شکاف است با ابزاری که پوست را با آن باز می‌نمایند (سلخ می‌نمایند) اندکی باز کند و به‌دنبال آن صفاق را با نیشتر تا رسیدن به یک جای تَهی (فارغ، خالی) سوراخ نماید و لوله‌ای مسی را در آن شکاف بگذارد تا آب از آن بیرون بیاید و به اندازه‌ای که نیروی بیمار آن را تاب می‌آورد آن را تهی سازد؛ و پزشک نباید که به یکباره آب فراوانی را بیرون بیاورد که نیروی بیمار از هم بپاشد و توان خود را از دست بدهد و به‌سبب

---

۱. **صفاق**: پرده‌ی است دو جداره و داری ترشّح مخصوص در بین دوجدار که مُنضَمّ به اعضای داخلی **بَطن و لگن** می‌باشد؛ صفاقِ **اصل** مزودرمی (برگه‌ی سوم و میانی جنین پس از دوران رشد کامل گاسترولا) دارد؛ و لایه‌ی مجاور با احشاء آن را **صفاق اَحشایی** و لایه‌ی مجاور با عضلات شکم را **صفاق جِداری** گویند. (فرهنگ معین به اختصار و لغتنامه‌ی دهخدا در مورد: مِزودِرمی)

۲. باید یادآور شوم که این عبارت، **تصحیحی استنباطی** از سوی مترجم از عبارت نادرست هر دو متن در دسترس است؛ زیرا عبارت متن سزگین،ص ۲۴۴ این‌گونه است: «و ذلک انه ینبغی اَن یکون الشّقُ فی الجانب الّذی یرید العلیل ان یضتجع علیه.» و عبارت بولاق ۴۸۱، این است: «و ذلک انّه لاینبغی اَن یکونَ الّشِقُ...» در حالی که صحیح عبارت باید این‌گونه باشد « و ذلک انّه ینبغی اَن لایکون الشّق فی الجانب الّذی یرید العلیل...».

بیرون آمدن روانِ (روح) زیستی، همراه با آب، بمیرد.

و هنگامی که به اندازه‌ای که نیروی بیمار آن را تاب بیاورد و بیمار از آن ناتوان نگردد از آن آب را بیرون آوردید، آن لوله را بیرون می‌آورید و جای آن را با تکّه‌های پارچه و زخمبندها می‌بندید و به بیمار دستور می‌دهید که بر پشت بخوابد و او را از اینکه چیزی از آن آب را از آنجا بیرون بیاورد برحذر می‌دارید و با غذاهایی همچون: آبگوشتی که مغز نان سمیذ (نان سفید پخته شده از آرد سبوس گرفته) را در آن خُرد کرده باشند و بر نیروی او بیفزایند و آن را نگه دارند تغذیه می‌نمایید و بر به‌کار گیری **بوهای خوش** بر می‌انگیزید و در روز دوم همچنان می‌کنید که منظور این است که: نوارهای پارچه‌ای (رباط) و زخمبندها را باز می‌نمایید و لوله را به شکاف بر می‌گردانید و اندازه‌ی کمی از آب را - به اندازه‌ای که نیروی بیمار آن را تاب بیاورد – بیرون می‌آورید و سپس لوله را بیرون می‌آرید و جای آن با زخمبندها و نوارهای پارچه‌ای (عصائب) خوب می‌بندید و نیروی بیمار را با غذا و بوهای خوش نگه می‌دارید و در روز سوم هم همین کار را انجام می‌دهید و پیوسته تا هنگامی که اندازه‌ی اندکی از آب باقی بماند هر روز همین کار را می‌کنید و همه‌ی آب را بیرون نمی‌آورید بلکه - همچنان که گفتیم- بازمانده‌ای از آن را باقی می‌گذارید و آنچه را که بر نیروی بیمار بیفزاید به‌کار می‌گیرید.

پس هنگامی که نیروی بیمار به‌خوبی برگشت و آن سنگینی که با بیمار بود کاهش یافت و از آن حالتی که در آن بود بیرون آمد، برای [از میان بردن] باز مانده‌ای از آن آب که باقی مانده است داروهای **روان‌کننده‌ی** (مُسهل) آب و چاره‌اندیشی خشکاننده و **غلتیدن در شِن گرم** و خود قراردادن در برابر بادهای گرم (سمائم) و در برابر خورشید و شکیباییِ در برابر تشنگی و به‌کار گیری غذاهای خشک‌کننده را به او توصیه می‌نمایید. و گاهی به جای سوراخ کردن و بر کشیدن آب (بَزل)، **داغ کردن** را به‌کار می‌برند و ما این راهکار را در جایی که انواع داغ کردن را ذکر می‌کنیم [به خواست، خدا] یادآور می‌شویم.

باب چهل و دوم
در معالجه‌ی بیرون زدگی و آماسِ (نُتوِ) ناف

هرگاه بخواهید که آماس یا بیرون زدگی ناف را با آهن علاج کنید و پدید آمدن آن از بیرون

آمدن روده‌ها یا پاپیه نازک روی روده‌ها و شکمبه (ثَرْب) باشد باید به بیمار دستور دهید که پیش شما بایستید و شما به آن آماسِ بیرون‌زده نگاه کنید و با مُرکّبی (حِبْر، مِداد، که برای نوشتن به کاری می‌رود) **دایره‌ای** به دور آن بکشید، سپس دستور دهید که بر پشت بخوابد و پس شما، با نیشتر بر پیرامون آماس و بر جایی که با مرکّب خط کشیده‌اید **بُرشی** بزنید و به‌دنبال آن، چنگکی را در میانه‌ی (وسط) آماس فرو برید و آن را بالا بکشید و در **میانه‌ی برش**، رشته‌ای تابیده یا وَتَری (زهی: رشته‌ی باریک تابیده از روده‌ی گوسفند) بگذرانید و آن را به تازیانه [ای] (سِوْطَةٍ) گره بزنید و پس از آن، سرِ آماس را بشکافید و انگشت سبّابه را در شکاف فرو برید و نگاه کنید (بررسی نمایید) شاید شما روده‌ای یا مقداری از ثَرب را به رشته **یازِه** بسته باشید که اگر این‌گونه باشد آن رشته را باز کنید و روده را به درون شکم پس بزنید و اگر چیزی از ثَرب در آنجا بازمانده باشد پس از آنکه آنچه از رگ یا شریان را که در آنجاست - بر پایه‌ی آنچه به تازگی توصیف کرده‌ایم می‌بندید و استوار می‌سازید- ببرید.

سپس دو سوزن را که رشته‌های دولاشده‌ی به‌هم تابیده‌ای در آنها باشد در آن **برشی** که نخست بریده‌اید بر گونه‌ی چلیپا (صلیب) فرو می‌کنید به‌گونه‌ای که در معالجه‌ی ابورسما (آنُورَسا - از یونانی- : بیماری اتساع شرایین یا قلب) انجام می‌شود- دو لایگی ریسمانها را می‌برید و آن را در چهار جا می‌بندید و به حال خود رها می‌سازید تا گوشتهای بسته شده از میان بروند و فرو ریزند؛ و به‌دنبال این، آن را با داروهایی که گوشت را می‌رویانند معالجه می‌نمایید. و این، راهکار **معالجه‌ی آماس و بیرون زدگی** ناف است - اگر پدید آمدنِ آن از بیرون آمدن روده و ثَرْب باشد - امّا اگر سبب آن، گوشت رُسته‌ای بوده و یا از ترینگیی باشد باید **میانه‌ی** آن آماس را گِرد برکنید (تقویر نمایید) سپس آن **چیزی** را که در بیرون صفاق بر ناف گذاشته شده است (پدید آمده است) بیرون بیاورید و آن را با داروهایی که پیوند دهنده هستند معالجه کنید؛ و اگر این بیرون زدگی از سوی دریدگی **شریان** یا **رگها** باشد باید از معالجه‌ی آن با آهن (تیغ) بپرهیزید.

باب چهل و سوم
در معالجه‌ی زخمهای فرود آمده بر مَراق (لایه‌ی خارجی پرده‌ی صفاق) و بیرون آمدنِ ثَرب و روده

هر گاه زخمی بر شکم فرود آید و صفاق را بشکافد و ثَرب یا روده بیرون آید، باید نگاه کنید

که: اگر آماس و باد کردگیی در آنجا پدید آمده باشد آنجا را با **شراب سیاه** به‌هم‌آورنده‌ی (قابض گرم کننده) گرم کنید (کِماد نمایید[1]) تا آماس و بادکردگی (نَفخة) از میان برود؛ و اگر **این‌گونه شراب** یافت نشود **یک تکّه** اسفنج را با آب گرم نمدار نمایید و روده و ثرب را با آن کِماد کنید، که بی‌گمان با این کار آن بادکردگی از میان می‌رود؛ و اگر در **آنجا گرمیی**[2] باشد آن را با چیزی که آن را آرام سازد علاج نمایید [و بیمار را از چیزهای سردکننده همچون: صندلین و آب گشنیز و آب عِنب‌الثّعلب باز دارید[3]] و هنگامی که این کار را کردید و آماس و باکردگی از میان رفت، ثَرب و روده را به درون شکم فرو برید.

و اگر **هوا سرد** باشد بیمار را به درون گرمابه ببرید و دستها و پاهای او را [به چیزی بیاویزید تا پشتش به‌سوی پایین کشیده شود؛ و اگر رفتن به گرمابه شدنی نباشد بهتر است آنجا را (جای شکافته شده را) با روغن بنفشه و موم نیم گرم بیندایید و سپس به فروکردن روده و ثَرب ادامه دهید؛ و اگر آنها فرو نمی‌رفتند و در آنجا (ثَرب و روده) هنوز بازمانده‌ای از بادکردگی بود باید بر آن شکاف بیفزایید و آن را اندکی - به اندازه‌ای که روده و ثرب بتوانند فروروند- فراخ نمایید.

و باید بدانید که: اگر شما روده و ثرب را [در همان روزی که بیرون آمده‌اند] به درون [صفاق] نیندازید بی‌گمان سبز و سیاه می‌گردند، و باید آنچه از آنها را **سبز و سیاه** شده است پس از آنکه رگها و شریانهایی را که در آن است با رشته‌ای ابریشمی باریک - بر پایه آنچه در چگونگی بستن (رباط) شریانی که در گیجگاه‌ها و دیگر جاهاست برای شما توصیف کرده ام- می‌بندید، ببرید و بازمانده‌ی آنها را به درون فروکنید و پس از آن لایه بیرونی (مَراق) [صفاق] شکم را با رشته‌ای (خیطی) که میانه‌ای میان سختی و نرمی داشته باشد بدوزید؛ زیرا رشته‌ای که بسیار سخت و استوار باشد چه‌بسا پوست را پاره کند و آنچه بسیار نرم باشد زود پاره شود.

و بهتر است که دوختن به‌گونه‌ی گره زدنهای نزدیک به‌هم بوده و **فرو بردن** [سوزن] نزدیک به میانه‌ی (حاقّه‌ی: وسط) زخم نباشد که زخم بریده شود و از **دو کناره‌ی** آن دور نباشد که از

---

۱. بولاق، ۴۸۲، به جای **کماد** (گرم کردن جایی با گذاشتن پارچه‌ی گرم شده بر آن) **مرهم** گذاشتن است.

۲. در بولاق، همان، نیست و با سزگین بسیار ناهماهنگ است.

۳. آنچه میان دو قلاب است تنها در سزگین، ۲۴۵، آمده است.

به‌هم پیوستن لبه‌های آن جلوگیری نماید؛ و اینکه: سوزن از رویه‌ی (ظاهر) پوست در ماهیچه‌ای که بر مَراق است فرو برده شود و سپس از درون، در صفاق و پس از آن در ماهیچه فرو رود و به‌دنبال آن سوزن بیرون آورده شود و رشته کشیده گشته سپس بریده شود و به‌دنبال آن در جای دیگری نزدیک به آن فرو برده شود و به همین گونه، کار دوختن انجام گیرد تا همه‌ی زخم دوخته شود و سپس ذَرور زرد را بر آن بپاشند و چند روزی آن را با زخمبندها و قِماطها[1]، بابستنی میانه ببندند و اگر پس از دو روز دیدند که چرک کرده است **مرهم باسلیقون** را بر آن بگذارند و اگر دانستند که به‌خوبی به‌هم پیوند خورده است رشته را ببرند.

پس اگر آنجا (جای زخم) **تب کرد** مرهم سردی همچون: مرهم سفیداب (سفیداب سرب) و مرهم زنگار را برآن ببندید؛ و خوابیدن بیمار بر پشتش باشد (استلقاء کند) و چاره‌اندیشی غذایِ او را نرم و نازک نمایید و او را با غذایی که بادزا باشد تغذیه ننمایید.

و به‌دنبال اینها باید **تکه پارچه‌ای** را در روغنی نیم گرم بخیسانید و آن را از همه سو بر جاهایی که در میان کشاله‌ی ران تا زیر بغل در پیرامون زخم هستند بگذارید؛ و بهترین راه [برای باد نکردن بیمار] آن است که او را با کمی از روغن بنفشه اماله نمایید.

و اگر زخم بر برخی از **روده‌ها** فرود آید باید بیمار با شراب سیاه به‌هم آورنده‌ی نیم گرم **اماله** شود؛ و باید بدانید که اگر زخم بر روده‌های بزرگ (غلاظ) فرود آید آسان‌تر بهبود می‌یابند ولی اگر بر روده‌های باریک واقع شود بهبودی آن دشوار است؛ امّا روده‌ای که **روده‌ی روزه‌دار** نامیده می‌شود (قسمت آغازین روده‌ی باریک)، بی‌گمان به هیچ گونه‌ای بهبود نمی‌یابد و این به‌سبب فراوانی عروق و شریانهای [بزرگ] در آن و باریکی آن و بسیاری عصب موجود در آن است و [نیز] از آن روست که از همه‌ی روده‌ها به کبد نزدیک‌تر است.

و آنچه از بخشهای پایینی **معده** است [اگر زخمی شود] بهبود یافتن آن شدنی و به‌سبب **دو چیز**، معالجه در آن نتیجه‌بخش است: یکی از آن دو چیز، آن است که: این بخش از معده ستبرتر است و دومی آن است که: **داروهایی که این بخش را با آنها معالجه می‌کنند به‌سوی همه‌ی جزءهای این بخش می‌روند و در آن می‌مانند؛ امّا دهانه‌ی معده؟** معالجه در آن

---

۱. **قِماط**، ج، قُمُط: تکه **پارچه‌ای پهن** که دست و پای بچه را در گهواره با آن می‌بندند، و به کردی به آن «ده سرازه» می‌گویند.

نتیجه‌بخش نمی‌شود، زیرا داروها تنها به‌گونه‌ای گذرا از آن می‌گذرند و در آن نمی‌مانند و [نیز،] زیرا دهانه‌ی معده حسِّ نیرومند دارد و به همه‌ی انواع معالجه‌ها به درد می‌آید؛ [و خدا داناتر است].

باب چهل و چهارم
در علاج کسی که سوراخِ سر ذَکر او در آخر و زیر سرِ ذکر (کَمَرَه) باشد

ما به‌هنگام گفتار خود درباره‌ی باردار نشدنی که به‌سبب مردان باشد گفتیم که: برخی از مردان هستند که به‌سبب اینکه **سوراخ** سر ذکر (نره‌ی) آنها در نوک ذکر آنان نیست بلکه در زیرسرِ ذکر و نزد خط کج شده‌ی کلاهک[1] سر ذکر است و منی در این مردان راستار است (مستقیم) به زهدان نمی‌رود تا همه‌ی اجزای آن را آغشته گرداند بلکه بر یک سمت می‌گذرد و روان گشتنی کم‌نیرو دارد، و این، فرزندی برای او نمی‌زایاند؛ زیرا **منی** باید **پُرتوان** و راستاراست تا دورترین جای زهدان (رَحِم) پرتاب گردد.

و نیز دارنده‌ی چنین ذکری نمی‌تواند رو به سمت جلو بشاشد تا پیشاب او رو به رو بپرد؛ و چون چنین است پس دارنده‌ی این بیماری نیازمند آن است که با آهن (جرّاحی) معالجه شود و آن بدین‌گونه که:

به بیمار دستور دهید که بر پشت بخوابد و شما سرِ ذکر او را با انگشتان دست چپ به سختی بکشید و همه‌ی آن را از جای کلاهک (اکلیل) ببرید و بریدن آن از سوی شما از همه‌ی سمتها به‌گونه‌ی مورّبِ (کج) [رو به جلو] باشد تا در وسطِ [ذکر] چیزی همچون سر ذکر بماند، و اگر از این کار خون فراوانی بیرون بریزد باید آن را با داروهای بند آورنده‌ی خون مداوا کنید و اگر خون بند نیاید آن را با ابزارهای باریک داغ، داغ نمایید.

---

۱. ترجمه‌ای استنباطی از عبارت ناگویا و واژه‌های ناروشن هر دو متن: سزگین، ۲۴۶ و بولاق، ۴۸۳ است. (مترجم)

باب چهل و پنجم
در روان گردانیدن پیشاب (تبویل) با قاثاطیر[1]

هرگاه پیشاب در پیشابدان (مَثانه) به‌سبب **راهبندی** که از خونی خشکیده یا خلطی سفت یا سنگ‌ریزه‌ای برای آن پیش آمده است بند آید؛ روان گردانیدِن آن باید با قاثاطیر - و آن ابزاری است که پیشاب را با آن روان می‌گردانند- انجام گیرد و چندوچون به‌کارگیری قاثاطیر **بدین‌گونه** است که:

قاثاطیری را که درازی آن به اندازه **نیاز** باشد می‌گیرید - زیرا قاثاطیر که پیشاب مردان را با آن روان می‌گردانند دراز است و آنی که پیشاب کودکان را با آن روان می‌نمایند کوتاه است- سپس بیمار می‌نشیند و آب گرم و روغن را بر **عانه‌ی** (رستنگاه مو در پایین شکم) او می‌ریزند و پس از آن شما قاثاطیر را می‌گیرید و سر سوراخ آن را با روغن بنفشه چرب می‌نمایید و آن را در سوراخ آلت تناسب (إحلیل) او فرو می‌برید و آن را، راستار است تا بُن سوراخ آلت پیش می‌برید و به‌دنبال آن، سر آلت تناسلی را رو به بالا به‌سوی ناحیه‌ی **ناف** بلند می‌کنید؛ زیرا مجرایی که از پیشابدان به‌سوی آلت تناسلی می‌آید در اینجا خم شده (ملتوی) است سپس قاثاطیر را تا نزدیک شدن به ناحیه‌ی نشیمنگاه (مقعده) پیش می‌رانید و پس از آن آلت تناسلی را به‌سوی پایین بر می‌گردانید و قاثاطیر را تا **رسیدن به پیشابدان** و احساس رسیدن به جایی تهی (فارغ) فرو می‌برید؛ و هنگامی که این کار را کردید آن میله‌ای (عمودی) را که در میان قاثاطیر است با آن رشته‌ای که تکّه‌ای پشم گوسفند (صوف) در سر آن است اگر رشته‌ای در آن باشد - به آرامی می‌کشید و به تمامی بیرون می‌آورید که بی‌گمان **پیشاب** - همچنان که در آبدزدکهای مکنده‌ای (زرّاقات زاویاتی: کشنده‌یی) که آب را با آنها **می‌گیرند** (می مکند) پیش می‌آید - به‌دنبال آن بیرون می‌ریزد. پس معالجه‌ی [بند آمدن] پیشاب با قاثاطیر باید بدین‌گونه انجام گیرد.

و چه‌بسا در این جاهایی که قاثاطیر از آنها می‌گذرد خراشی (سَحَجی) در آنها پدید آید و خونی با پیشاب بیرون ریزد که در این صورت باید پس از بیرون آمدن پیشاب خونی، شیاف

---

۱. **قاثاطیر:** لوله‌ای که از فلزی نرم چون سرب و قلع درست کنند و آن را برای مداوای برخی از بیماریها در قضیب فرو برند. (لغتنامه‌ی دهخدا با اندکی تصرّف در عبارت)

سفید را که با **شیر** دختری نوجوان (کنیزکی) آمیخته باشد با آبدزدکی کوچک در سوراخ آلت تناسلی با فشار فرو کنید (تزریق کنید) [که سودمند است] [و خدا داناتر است].

باب چهل و ششم
در بیرون آوردن سنگ‌ریزه از پیشابدان

ما در جزء **نخست** از این کتاب خودمان سببهای پدیدآمدن سنگ‌ریزه در پیشابدان و نشانه‌های آن و معالجه‌ی آن با **دارو** را بیان کردیم و گفتیم که کمتر پیش می‌آید که داروها در سنگ‌ریزه‌ای که در پیشابدان است **نتیجه‌بخش** باشد و هنگامی که داروها هیچ چیزی را در آنها انجام ندهند، باید معالجه‌ی **با آهن** و شکافتن [جای] آن سنگریزه و بیرون آوردن آن به‌کار گرفته شود.

و باید دانسته شود که علاج این ناهنجاری در **کودکان** و پیش از رسیدن آنان به حدّ بلوغ (رَهق) آسان‌تر از معالجه‌ی آن در مرد جوان (شابّ) است و آن به‌سبب تَری اندام آنان و آسانی گذر کردن آهن در بدنهای آنان و زود **بهبود یافتن** زخم در ایشان است؛ امّا در مرد جوان و نوجوان بهبود یافتن [زخم] دشوار است جز اینکه در آنان هم از سالمندان آسان‌تر است؛ زیرا این معالجه در پیرها به‌سبب خشکی اندامهای آنان به‌راستی دشوار است و کمتر پیش می‌آید که این زخم در آنان بهبود یابد؛ و هر چه سنگ‌ریزه بزرگ‌تر باشد علاج آن آسان‌تر است؛ زیرا دارنده‌ی آن با کشیدن درد و رنج خو گرفته است از این رو این معالجه بر آنان آسان می‌گردد؛ و [نیز] به‌سبب ته‌نشین شدن سنگ‌ریزه‌ی بزرگ در پایین پیشابدان پی بردن به وجود آن آسان است؛امّا اگر سنگ‌ریزه‌ی کوچک باشد به‌سبب ناسازگاری با آنچه گفتیم علاج آن [با آهن] دشوار و سخت‌تر است.

پس هرگاه خواستید که **سنگ‌ریزه را بیرون بیاورید** باید به کسی دستور دهید که زیر بغلهای بیمار را بگیرد و چندین بار او را از بالا به پایین تکان دهد و به او دستور دهید که از جایی بلند با پریدنی سخت پایین بپرد و برقصد تا سنگ‌ریزه به سمت پایین به‌سوی کناره‌ی گردن پیشابدان پایین بیفتد و [باز] به بیمار دستور دهید که راست بر سر پاهایش **بنشیند** و دستهایش را به‌سوی ناحیه‌ی رانهایش فرو برد تا همه‌ی پیشابدان به‌سوی پایین گرایش یابد،

سپس سمت و سوی (ناحیه‌ی) پیشابدان را بررسی کنید و بر آن دست بکشید و به‌سوی پایین بمالید و زیر بیضه‌ها و ناحیه‌ی مقعد را به‌خوبی جستجو نمایید و هرگاه (دستتان) بر جای سنگ‌ریزه افتاد و آن [هم] به‌سوی گردن پیشابدان رفته بود باید **شکافی بر آن باز** کنید؛ و اگر سنگ‌ریزه در زیر پساوایی (لمس) نیفتد باید انگشت **سبّابه‌ی** خود را در مقعد بیمار - اگر بیمار کودک باشد- و اگر نوجوان (غلام) یا جوان باشد انگشت میانین (**وُسطای**) **خود را فرو** کنید و سنگ‌ریزه را در ناحیه‌ی مثانه جُستجو نمایید؛ و اگر بر آن رسیدید و در زیر انگشت شما افتاد آن را اندکی به‌سوی گردن پیشابدان جابه جا کنید و در اینجا با انگشت بر آن فشار بیاورید و سپس از **بیرون** آن را دور برانید و به خدمتکار دستور دهید که دست راست خود را به‌سوی بیضه‌ها دراز کند و آنها را از جایی که شکاف بر آن زده شده است بلند کند و به‌دنبال آن شما آن ابزاری را که جای سنگ‌ریزه را با آن می‌شکافند بگیرید و [فاصله‌ی] میان مقعد و بیضه‌ها را نه در وسط پوست بلکه به‌سوی سمت چپ رانها بکشافید و شکاف را مورّب سازید تا شکاف از بیرون فراخ باشد امّا از درون نیازی نیست که فراخ باشد بلکه به اندازه‌ای باشد که بتوانید که سنگ‌ریزه از آن بیرون بیاورید.

و هنگامی که آنجا را شکافتید چه‌بسا انگشتی که در معقد (دُبُر) بوده است بر سنگ‌ریزه فشار آورده باشد و هنگامی که آن شکاف انجام می‌گیرد، سنگ‌ریزه پدیدار می‌شود و بدون آنکه شما را نیازمند سازد که آن را با ابزار بیرون بیاورید بیرون می‌آید.

و اگر این‌گونه نشود، باید آن **ابزاری** را که سنگ‌ریزه را با آن بیرون می‌آورند در شکاف فرو کنید و آن را بیرون بکشید و سپس ذَرور زرد و ریزه‌های کُندُر[1] و صبر و دم‌الاخوین و چیزهای مانند اینها را بر زخم بپاشید و پس از آن زخمبند را بر آنجا بگذارید و آنجا را با رباطی (رشته ای) که لِجام (دهانه‌ی اسب) نامیده می‌شود ببندید.

و اگر آنجا از خون‌ریزی خشک نشود (باز نایستد) باید **زخمبندی** را که با **سرکه** و آب و یا با آب و **روغن گُل‌سرخ** نمدار شده باشد بر آن بگذارید و به بیمار دستور دهید که بر پشت بخوابد و شما در هر اندک مدّتی آن زخمبندها را با سرکه و آب و یا با گلاب و روغن گُل‌سرخ نمدار نمایید و پس از آن، آن رشته را در **روز سوم** باز کنید و مرهم سیاه را بر زخم بگذارید و آن را

---

۱. **کُندر**: صمغی است خوش‌بو که از درختی خاردار همچون مورد گرفته می‌شود.

ببندید و به‌سبب سوزندگی پیشاب، زود زود آن را باز کنید و مرهم را بر آن برگردانید و نگذارید که چیزی از پیشاب در پیشابدان بماند تا به‌هم پیوستن زخم به درنگ نینجامد.

و اگر جای زخم **تب کند** یا آماس گرمی برای آن پدید آید باید همه‌ی پیرامون زخم با اندودنیهای سازگار با آماس گرم اندوده گردد و اگر **آماسی گرم** از آن جلوگیری نکنند **روغن گُل‌سرخ** را با روغن بابونه و روغن یاسمین بیامیزید و آن را در پیشابدان بریزید و افزون بر اینها باید رانها را گِرد هم آورند و آنها را ببندند تا داروهایی که بر جاهای گوناگون گذاشته می‌شوند پایدار بمانند.

و اگر برخی از پیشامدهایی همچون: خوردگی و تباهی که برای ریشها پیش می‌آیند برای این زخم روی دهد، باید [به‌خواست خدا] **آن را** با آنچه چیزهای مانند اینها را با آن معالجه می‌کنند مداوا نمایید.

و اگر سنگ‌ریزه **کوچک** باشد و به میان مجرای آلت تناسلی بیفتد و با پیشاب بیرون نیاید باید از زیر جایی از آلت که می‌دانید که سنگ‌ریزه در آنجاست – پس از آنکه سوراخ گذرگاه پیشاب را در دو جا- یکی بالاتر از سنگ‌ریزه، تا سنگ‌ریزه به پیشابدان برنگردد و دیگری در پایین‌تر از آن – می‌بندید، شکافتن گذرگاه پیشاب را به‌کار بگیرید.

و **بستن** مجرای پیشاب از **جلو** برای آن است تا هنگامی که رشته را باز می‌کنید پوست شکافته شده برگردد و شکاف را بپوشاند؛ و هنگامی که سنگ‌ریزه بیرون می‌آید رشته را باز کنید و آن خونی را که در شکاف خشک شده است پاک نمایید و داروهای پیوند دهنده (مُلْحِمه) را بر آن بگذارید که بی‌گمان بهبود می‌یابد [و خدا داناتر است].

باب چهل و هفتم
در معالجه‌ی فروهشته گشتن پوست بیضه‌ها (قَرو) که از آب باشد

ما در جزء نخست از این کتابِ خود سببهای این‌گونه از قَروْ و نشانه‌های آن را ذکر کردیم و راهکار **مداوای** آن را در مقاله‌ی هشتم (مقاله‌ی پیش از این مقاله) از این جزء [دوم] یادآور شدیم؛ امّا **معالجه‌ی آن با آهن را**؟ ما آن را در اینجا بیان می‌کنیم و راهکار آن این است که: به بیمار دستور دهید که بر **سکّویی** (دُکّانی) بر پشت بخوابد و دو چیز گستردنی (وِطاء) [چند لا

شده] را زیر سُرین (عَجُز، کفل) و اسفنجی بزرگ یا پشمی نرم یا تکّه پارچه‌هایی را زیر پوست بیضه بگذارد و شما در سمت چپ بیمار بنشینید و به خدمتکاری دستور دهید که در سمت راست او بنشیند و آلت او را به یکی از دو سمت یا به‌سوی ناحیه‌ی عانه (زهار) خم نمایید؛ سپس شما نیشتر پهنی را بگیرید و پوست بیضه را در راستای درازا و نزدیک به زهار بشکافید و شکاف، راست و برابر با دَرزی (خطی) باشد که در میانه‌ی [پوست] بیضه‌هاست و شکاف، ژرفایی داشته باشد تا به پرده‌ای (صفاقی) که بیضه‌ها در آن هستند برسد.

و اگر آن **ترینگی** (آن آب) در آن پرده‌ای باشد که بیضه‌ها را در میان دارد بهتر است شکاف تا **سرِ** آن پرده‌ای باشد که آب در آن است و سپس لبه‌های پوست [آن پرده] را با چنگلهایی بگیرند و از هم باز کنند و با آن **نیشتری** که فرو هشته گشتن آبی پوست بیضه‌ها را با آن می‌بُرند و یا با یک **تارِ زه**، همه جرمها را از این پرده بکَنَند (سَلخ نمایند) تا آن پرده (آن صفاق) برهنه گردد و پس از ان، میانه‌ی آن را - به‌ویژه ناحیه‌ی سوراخ شده‌ی (شکافته شده ی) بیضه را - دوپاره کنند و همه یا بیشتر آب آن را بیرون بریزند و به‌دنبال آن، صفاق را با چنگکهایی بالا بکشند و همه‌ی چیزهای پیرامون آن - به‌ویژه کناره‌های بسیار نازک آن را - ببرند.

و معالجه کنندگان پیشین پس از این کارها دوختن را به‌کار می‌گرفتند و داروهای پیوند دهنده را بر آن می‌پاشیدند؛ امّا معالجه کنندگان نوین (حَدَث)؟ اینان داروی **رویاننده‌ی گوشت**، بدون دوختن را به‌کار می‌بردند؛ این را به خاطر بسیار [و خدا داناتر است].

باب چهل و هشتم
در معالجه‌ی قَرو گوشتی همراه با آماسِ به‌گونه‌ی سنگ درآمده (مُتحجّر)

در جای دیگری جز اینجا گفته‌ایم که: **قرو گوشتی** چیزی جز روییدن گوشت در اجسامی که بیضه‌ها را در میان گرفته‌اند نیست و آماس هم در این حالت سفت و چه‌بسا **سنگ‌گونه** بوده و دردهای سختی با آن باشد؛ پس هرگاه خواستید که آن را با آهن (تیغ، جرّاحی) معالجه نمایید باید بیمار در پیش روی شما بر سکّویی بنشیند و به او دستور دهید که بر پشت بخوابد و سپس شما بر پایه‌ی آنچه توصیف کرده‌ایم از جای دَرزی که در میانه (وسط) جای

دارد، بیضه‌ها را تا رسیدن به صفاقی که هر دو بیضه در آن هستند بشکافید.

و اگر به وجود آمدن گوشت بر بخشی از خایه‌ها و پیوسته به آنها باشد، پس باید صفاقِ در برگیرنده آنها بدان‌گونه که توصیف کرده‌ایم شکافته شود؛ که برخی از دارندگان پیشه‌ی پزشکی از بیم مردنی که به‌سبب خون‌ریزی به سختی بند آینده‌ای که در این‌گونه از کار با دست پیش می‌آید از معالجه‌ی آنان با کار جرّاحی جلوگیری می‌کرده‌اند؛ امّا **پزشکان نُوین** گونه‌ای از این قرو را که رویش گوشت در آن، از میان رگهای ناجهنده باشد به این گونه‌ای [که توضیح می‌دهم با جرّاحی] معالجه می‌کرده‌اند: و آن این است که: بیضه به‌سوی بالا کشیده شود و از کیسه‌ی خود درآید و از چیزی که به آن آویزان است (مِعلاق) رها گردد و اگر خایه به آن گوشتِ روییده پیوسته باشد باید [از آن نیز،] بریده شده و بیرون آورده شود.

و اگر پیوستگی (اِلتحام) در میان بخشی از صفاقها و بخشی از آنهایی که در میان رگها هستند باشد باید پوست بیضه شکافته شود و از همه‌ی صفاقهایی که بر آن گوشتِ روییده شده هستند با برشی گِرد رها گردد.

و اگر رویش گوشت از جای آن صفاقی باشد که در پشت است باید همه‌ی چیزهایی را که در پیرامون [گوشت] هستند ببرند و گوشت را همراه با خایه بیرون بیاورند، زیرا روییدن بیضه[1] از چیزی جز اینهایی که یاد کردیم شدنی نیست.

امّا آماسهای سنگ‌واره‌ای که «قروتین»[2] نامیده شده‌اند، آنها هم بر خایه و هم بر صفاق به وجود می‌آیند و با سختی وسفتی و شکلی که دارند می‌توان آنها را از قرو گوشتی باز شناخت و معالجه‌ی آنها هم همچون مداوای قرو گوشتی است.

---

۱. در هر دو متن در دسترس «رویش بیضه است» امّا چون بحث از قرو گوشتی است، سازوارتر آن است که «رویش گوشت» باشد. (مترجم)

۲. این واژه در بولاق، ۴۸۵، به صورت قروتین و در سزگین، ۲۵۰، به صورت «قورس» است که هیچکدام از اینها در منابع دردسترس پیدا نشدند؛ ولی در هر صورت قروتین (دو قرو) را می‌توان به‌گونه‌یی با موضوع مورد بحث ارتباط داد. (مترجم)

باب چهل و نهم
در معالجه‌ی قِرودالیه[1] (دوالیه)

امّا در معالجه‌ی قرودالیه، باید بیمار را بر جای بلندی بنشانید و پوست خایه‌ی او را بررسی کنید و بندِ آویختنی خایه را به سمت پایین بیندازید که این، کار شناخت را آسان‌تر می‌سازد - و این بند، باریک‌تر از آوندهایی (اَوْعیه، جایها) است که در آنجا هستند و نیرومندتر و سخت‌تر از آنهاست؛ زیرا توپُر (مُصَمّت) و نیرومند است و اگر آن را بفشارید بیمار را به درد می‌اندازد - و [پس از آن] با انگشتان خود یا انگشتان خدمتکاری **پوست** خایه و آوندهایی را که به آلت تناسلی نزدیک‌اند بگیرید و آنها را به سختی بکشید و با **نیشتری** تیز پهن - به همان‌گونه که در چگونگی کندن شریانهایی که در بناگوشها هستند توضیح داده‌ایم- با شکافی برابر و هم اندازه با آن آوندها، بکشافید و به‌دنبال آن برگردید و چنگکهایی را به آنها بیاویزید و اجسامی را که در زیر پوست خایه‌ها هستند از آن پوست باز کنید (سَلخ نمایید) تا آوندها برهنه گردند و [پس از آن] سوزنی را که رشته‌ای دولا شده در آن باشد از میان آنها بگذرانید و در آغاز آن جاهایی که دالیه برای آنها پیش آمده و در پایان آنها دو لایگی رشته را ببرید و آوندها را به همدیگر ببندید و آنها را با شکافی قائم (از بالا به پایین) از میانه (وسط) بشکافید و خونی را که در آنها گرد آمده است بیرون بریزید و سپس آنها را با راهکار معالجه‌ی زخمهایی که بخواهید که چرک (مِدّه) را در آنها پدید آورید معالجه نمایید و [با این معالجه و چرکین گرداندن آوندها] بندها را همراه با آوندها بیندازید (اِسقاط نمایید،از بن برکنید).

و این معالجه باکسی سازگار است که دالیه در رگهای ناجهنده (غیرالضّوراب) برای او پیش آمده باشد، امّا کسی که این **بیماری دالیه** در همه‌ی آوندها برای او روی دهد باید خایه‌های او همراه با آوندها کنده شود (بریده شود).

امّا **قروی** که همراه با **باد** باشد، آن قرو از جنس آن آماسی است که **ابورسما** (انورسما،

---

[1]. **قرودالیه**: بیماریی است که در میان پوست خایه و صفاق آن رخ می‌دهد و در آن، رگهای پوست خایه و رگهای جِرم آنها کشیدگی و آماس پیدا می‌کنند و پدید آمدن آن از همان چیزیهایی ست که از آنها در ساقِ پا، بیماری **دوالی** به وجود می‌آید. (برگرفته از توضیحات متفرقه‌ی متن کامل الصّناعة)

انوریسما: آماسی که از خون و باد حادث شود) نامیده می‌شود و معالجه آن همچون **معالجه‌ی** کسی است که بیماری قرو، همراه با **دالیه**، داشته باشد، و این معالجه هنگامی انجام می‌گیرد که همه‌ی شریانها - آنچنان‌که در معالجه‌ی **انوریسما**، بسته می‌شوند- بسته گردند [وخدا داناتر است].

باب پنجاهم
در معالجه‌ی قرو روده‌ای

ما در جزء نخست این کتاب خودمان سببهای این بیماری و نشانه‌های آن را یاد کردیم و گفتیم که: برخی از آن، **پاره شدن صفاقی** است که بر روی شکم است و برخی [دیگر] از آن، از **کشیده شدن** آن است؛ و آنچه از این بیماری که پدیدآمدن آن از پاره‌شدن صفاق روی شکم باشد هیچ علاجی برای آن نیست؛ و اما آنچه از آن که از کشیده شدن صفاق، روی داده باشد معالجه‌ی آن با جرّاحی (حدید) به آن گونه‌ای است که توصیف می‌کنم و آن این است که: به بیمار دستور دهید که بر پشت بخوابد (یَستَلْقَی علی القفا) و به خدمتکاری دستور دهید که پوستی را که بر کشاله ران (اُرْبیه) است بالا بکشد و شما همه‌ی آن را - آنچنان‌که در جای دیگری جز اینجا توصیف کرده ام - در راستای **پهنا** بشکافید- و برخی از مردم (پزشکان) هستند که آن را در راستای پهنا نمی‌شکافند بلکه آن را با شکافی قایم [از بالا به پایین یا به‌عکس] می‌شکافند- سپس چنگکهایی را در لبه‌های شکاف فرو برید و شکاف را با آنها باز کنید و بازکردن به اندازه‌ای باشد که در بیرون آوردن بیضه‌ها به آن نیاز باشد؛ سپس در پوست [شکم] نیز، چنگکهایی را که شمارشان به‌اندازه‌ی بزرگی شکاف باشد فرو برید و صِفاقها و **پرده‌ی چرب** را با کارد بزرگ (شَفره‌ی) تیز سرکجی (کالّة الرّأس) از پوست باز کنید و آنها را تا آنجایی که صفاق از همه سو برهنه می‌گردد بِبُرید [و به خدمتکاری دستور دهید] که انگشت سبّابه را از آنجایی که در پشت پوست خایه است در میان دو صفاق فرو برد و با آن، آن پیوستگی‌ای را که در پشت در میان پوست خایه است از هم باز نماید و سپس شما انگشت سبّابه‌ی دست راست خود را به درون پوست خایه فرو برید و همراه با آن با دست چپ صفاق را به بالا بکشید و خایه را با صفاقی که بر آن است به ناحیه‌ی شکاف بالا بکشید

و به خدمتکار دستور دهید که بیضه را بالا بکشد و آن پیوستگی‌ای را که در پشت است به‌خوبی از هم جدا نماید و شما با انگشتتان آن را بررسی کنید و ببینید که آنجا چیزی از روده‌ی در هم پیچیده نمانده باشد که اگر [انگشت شما] در آنجا به چیزی از آن خورد آن را به درون شکم بیندازید.

سپس شما سوزنی را که ریسمانی دُرشتِ دارای دو تار (طاق) نیرومند در آن باشد بگیرید و آن را از نزد پایان صفاقی که بدون فاصله با شکاف جای دارد فرو کنید و پس از آن، آن ریسمان را از پایان دولایگی ریسمان بِبُرّید تا چهار رشته شود و به‌دنبال این کار آنها را چلیپاگونه به‌هم دیگر بپیچید و صفاق را به سختی با آنها ببندید تا هیچ کدام از رگهای ناجهنده نتوانند که چیزی از خون را به‌سوی صفاق بفرستند و آماس گرمی از آن رخ دهد؛ و نیز رشته‌ی دومی را از بیرون رشته‌ی نخست که کمتر از دو انگشت با آن رشته فاصله داشته باشد از صفاق بگذرانید [و صفاق را با آن ببندید].

و پس از [بستن] این دو رشته، به‌اندازه‌ی استخوان یک انگشت از صفاق را به حال خود رها کنید و بازمانده‌ی [آن] را همگی گِرد بُبرّید و خایه[ها] را نیز همراه با این برش از صفاق باز کنید و سپس شکافی را نیز در پوسته‌های خایه به‌گونه‌ای بشکافید که - همچنان که پیش از این در سخنان خود گفته‌ایم - خون و چرک [بتوانند] از آن روان گردند و [اگر فتیله‌ای را در این پوست‌ها گذاشته اید][1] آن فتیله را بیرون بیاورید و - همچنان که در معالجه‌ی کسی که قرو آبی داشته باشد یاد کرده‌ایم - تکّه پارچه‌هایی را که در روغن گُل‌سرخ خیسانیده شده باشند و دیگر چیزهایی را که در آنجا ذکر کرده‌ایم از بالا بر زخم و رشته‌ها بگذارید.

و پزشکان پیشین [در معالجه‌ی این بیماری] - به‌ویژه در مداوای کودکان - بیمار را هفت روز هر روز دوبار در آبزنِ دارای آب گرم می‌نشاندند، زیرا آنان با این کار از پدیدآمدن آماس گرم آسوده‌خاطر می‌گشتند و [نیز با این کار] رشته‌ها همراه با اجسام پیوسته با آنها زود می‌افتادند [و خدا داناتر است].

---

۱. چون پیش از این، بحثی از فتیله نکرده است ناچار این شرط، به متن ترجمه افزوده گردید. (مترجم)

باب پنجاه و یکم
در معالجه‌ی [آب] قروی که در کشاله‌ی ران باشد

معالجه‌ی این ناهنجاری به این‌گونه است که: آنجایی را [که به‌سبب کشیده گشتن] **آماسیده** است با شکافی بی کم و کاست (تام) در **راستای پهنا** به‌اندازه‌ی سه انگشت بشکافید و سپس به کسی دستور دهید تا صفاق و ثَرب را نگه دارد تا **صفاقِ شکم** آشکار باشد و نوک تیز **میله‌ی جستجو** را بر جایی که صفاق در آنجاست بگذارد و این برای آن است که سر میله، روده را به **ژرفا**[1] ببرد و هنگامی که آنجا با فشار نوک میله انباشته شود باید آن دو جایی از صفاق را که از دو سمت نوک میل بیرون زده‌اند بدوزند و با دوختن، با همدیگر گِرد آورند و پس از آن نوک میله را از روی صفاق بردارند [و چیزی از صفاق را نبُرند و البتّه هیچ چیز دیگری را بیرون نیاورند بلکه آن را با رهکار معالجه‌ی زخمها معالجه نمایند].

باب پنجاه و دوم
در فروهشته گشتن (استرخاء) پوست خایه

باید دانست که گاهی **پوست** خایه تنها خودش بدون اینکه چیزی از خایه یا پرده‌های پوششی یا آوندهای آن با آن فروهشته شوند فروهشته می‌گردد و این بیماریی است که زشت شمرده می‌شود؛ پس هرگاه خواستید که آن را علاج نمایید باید به بیمار دستور دهید که بر پشت دراز بکشد و سپس شما با دست خودتان آن پوست فزونی را به‌اندازه‌ی نیاز گِرد می‌آورید و با قیچی‌ای آن را می‌برید و با سوزن و ریسمانی ابریشمی آن را می‌دوزید و ذَرور زرد را بر آن می‌پاشید [که بی‌گمان به اِذن خدای تعالی بهبود می‌یابد].

باب پنجاه و سوم
در اِخْصاء (اخته کردن، بیرون کشیدن خایه آدمی)

به‌راستی اخته کردن آدمی نزد دانایان و پزشکان **چیز ناروایی** است؛ زیرا پیشه‌ی پزشکی

---

۱. در سزگین، ۲۵۲، به جای **ژرفا**، **بالاست** که به قرینه‌ی سیاق بحث، نادرست به نظر می‌رسد. (مترجم)

جز برای آن نیست که بدنهای بیرون رفته از حالِ سرشتی را به حال سرشتی برگرداند امّا اخته کردن به خلاف این است؛ که منظورم این است که این کار **بردن بدنها از حال سرشتی به حالِ بیرون از سرشت است**؛ جز اینکه چون شاهان و سران و دارندگان دست بالا (قدرت مندان) از دارندگان پیشه‌ی پزشکی می‌خواهند که انسانی را برای آنان اخته نمایند چنین اندیشیدیم که راهکار این کار را [نیز] در این کتابمان ذکر کنیم تا در همه‌ی چیزهایی که به آنها نیاز است بی‌کم‌و کاست باشد؛ پس از این رو، می‌گویم که اخته کردنِ (در کردی خَساندن) بر **دو گونه** انجام می‌گیرد؛ یکی از آنها با فشردن و **لِه کردن** (رَضّ) و دیگری با بریدن.

امّا راهکار آنچه با لِه کردن و ساییدن انجام می‌شود آن است که: کودک کوچک را بگیرید و او را در آبزنی یا تشتی (اجانه‌ای) که آب گرم در آن باشد بنشانید تا خایه‌های او فروهشته گشته و پایین آیند و شما آنها را با انگشتانتان خوب و به سختی بمالید و بسایید تا از هم بپراکنند (حلّ گردند) و در زیر پساوایی (لَمس) پیدا نشوند.

و **اخته کردنی** که با **بریدن** باشد، گونه‌ای از آن با **کشیدن** و به آرامی بیرون آورد (سَلّ) است و گونه‌ی دیگری از آن با بریدن (جَبّ) است.

امّا آن‌گونه که با **کشیدن** است راهکار آن این است که: آن کسی را که می‌خواهید اخته کنید بر جای بلندی بیندازید (بخوابانید) و با دست چپ پوست خایه را بفشارید و خایه‌ها را با فشردن بِدرّانید و سپس آن را با رشته‌ای ببندید و به‌دنبال آن با ابزاری تیز، روی **پوست** خایه در راستای درازا دو شکاف را - روی هر خایه یک شکاف -به‌گونه‌ای بشکافید که با آنها به صفاق خایه برسید که با این کار خایه‌ها نمایان می‌گردند و بیرون می‌افتند؛ پس باید آنها را پس از آنکه از پوست باز می‌نمایید ببرید و به جز آن صفاق نازکی را که روی آوندها هستند چیزی از آنها را باقی نگذارید. و این‌گونه از اخته کردن را بر اخته کردن با لِهیدن و ساییدن برمی‌گزینند؛ چه، آنهایی که خایه‌هایشان کوبیده و ساییده می‌شود گاهی اشتهای جماع می‌کنند زیرا چه‌بسا به‌هنگام لِه گشتن و ساییده شدن (رضّ) چیزی از خایه‌هایشان بازمانده باشد.

اما راهکار اخته کردنی که با بریدن (جَبّ) باشد آن است که: خایه‌ها و مجرای پیشاب (احلیل، آلت تناسلی مرد) از بیخ به سختی بشته شوند و سپس آنها را همگی با اُستره‌ای (موسایی، به تیخ سلمانیی) بسیار تیز از جای بسته شده ببرند و داروهای بند آورنده‌ی خون

همچون: صبر و مُرّ و کندر خرد شده و دمَ الاَخوین و اَنزروت را بر آن بریزند و با زخمبندها ببندند و پس از آن، آن را با مرهمهای فراوان معالجه نمایند [و خدا داناتر است].

باب پنجاه و چهارم
در علاج خنثی

باید دانست که **خنثی بودن** (نه مرد و نه زن بودن) بیماریی سرشتی است و این بیماری بیماری **زشتی** است و آن چهار گونه است، سه گونه از آن در مردان است و یکی در زنان.

امّا آن گونه‌ی **نخستینی** که در مردان است آن است که: گاهی بدون فاصله با عانه (زِهار، استخوان پیرامون آلت تناسلی) یا در میانه‌ی پوست خایه، جسمی که شکل آن همچو شکل زهدان (آلت تناسلی) زن است پیدا می‌شود و دارای مو است؛ و گونه‌ی **دوم** آن در برخی از آنان به‌گونه‌ی این شکل ...[1] است و **پیشاب** از آن **روان** می‌گردد؛ و نوع سوم آن به این‌گونه ... است و پیشاب از آن روان نمی‌شود.

امّا نشانه‌ی **خنثی بودن** در **زنان**، بالای شرمگاه زن - و بیشتر همچون آلت تناسلی مرد- بر روی زهار است و در آن، سه جسم بیرون می‌زند: یکی از آنها همچون نره‌ی مرد است و دو جسم دیگر همچون خایه‌ها هستند.

و آن گونه‌ای که در **مردان** است (گونه‌ی دوم) و پیشاب از آن روان می‌گردد نه **علاجی** دارد و نه [اگر جرّاحی شود] بهبود می‌یابد، امّا آن دو گونه‌ی دیگر با بریدن و از میان بردن [با جرّاحی] چه‌بسا با آنچه زخمها را با آن مداوا می‌کنند معالجه گردد.

باب پنجاه و پنجم
در معالجه‌ی بَثر و (جوش) ثآلیل (زگیلهای پوستی) و بواسیری که برای شرمگاه زنان پیش می‌آید

باید دانست که **راهکار** معالجه‌ی جوش و گره بستگی (تعقّد) و زگیلهای پوستی و

---

۱. از **عبارت** کتاب معلوم می‌شود که: در نسخه‌ی اصلی کتاب، مؤلف، تصویری از برخی از شکلهای **آلت** خنثی را ارائه داده است ولی در دو نسخه‌ای که در دسترس اینجانب است تصویری وجود ندارد.

بواسیری (آماس سیاهرگهایی) که در شرمگاه زنان پیش می‌آید آن است که: باید آن پدید آمده را با موچین مانندی (منقاشی) بگیرند و بیرون بکشند و با قیچی آن را ببرند و داروهایی را که پیوند دهنده و خشکاننده هستند بر آن بگذارند [که به‌خواست خدا بهبود می‌یابد].

باب پنجاه و ششم
در علاج بسته بودن (رَتق) [فرج زنان]

و **رتق** آن است که فرج در زن سوراخ نباشد و این پدیده یا سرشتی و یا پیامد یک زخم است و این بسته بودن یا در **ژرفای** [فرج] یا در آسمانه‌ی (سقف) آن و یا در میانه‌ی این دو جاست و پدیدآمدن آن یا از به‌هم چسبیدگی و یا از گوشتی روییده و یا از پرده‌ای (صفاقی) است.

و این **بیماری** از جِماع (همبستری) و آبستن گشتن و زایمان جلوگیری می‌نماید و گاهی [زن را] از قاعده‌ی ماهیانه و پاگیزه گشتن از راهبندها باز می‌دارد.

و آگاهی یافتن از آن یا از راه پدیدار بودن آن و یا از این راه است که: به مامایی دستور دهید که انگشت یا میلی درشت را در شرمگاه زن فرو کند و آنجا را بررسی نماید و باید نگاه کنید (بیندیشید) که اگر این بیماری به‌سبب چسبیدگی باشد باید آن را با **ابزاری** که بواسیر و زخمهای ناسور را با آن می‌برند و یا با نیشتری پهن در **راستای درازا** بشکافید.

و اگر به‌سبب **گوشتی** روییده باشد باید آن گوشت را با قّلابی در میانه‌ی [ی فرج] بیاویزید و همچنین اگر پرده‌ای باشد باید چنگکی را در آن فرو برید و آن [گوشت یا پرده] را بکشید و با نیشتری آن را ببُرّید و سپس داروهای بندآورنده‌ی خون و خشکاننده‌ی بی‌سوزش را بر آن بریزید و به‌دنبال آن مرهمهای رویاننده‌ی گوشت را بر آن بگذارید.

[و قَبّ (خشکیدگی و از میان رفتن تری و تازگی گوشت) نیز در دهانه‌ی زهدان روی می‌دهد و با همین راهکار معالجه می‌گردد][1].

---

۱. آنچه در میان کروشه‌ی (دو قلاب) اخیر است، تنها در سزگین، ۲۵۴ آمده است.

باب پنجاه و هفتم
در معالجه‌ی خُراجهایی[1] (ورمهای گرم و چرکین، دُمَلهایی) که در زهدان (آلت تناسلی زن) پدید می‌آیند

هرگاه دُمّلی در زهدان پدید آید و از آنهایی بوده که معالجه‌ی آن با آهن شدنی باشد باید در بریدن آن شتاب نشود و تا هنگامی که می‌رسد و پخته می‌گردد و رسیدنِ آن جایگیر می‌شود و آن آماس گرم از هم می‌پراکند بر آن درنگ کنند، زیرا **زهدان** از اندامهای مِهین (رئیسی) است.

سپس باید زن بر جایی بلند بنشیند و بر پشت دراز بکشد و ساقهای پایش را با هم جفت کند و آنها را با سوی بالا به سمت ناحیه‌ی شکم بالا ببرد و پس از آن ساق دستهایش را (ذراعهایش را) به زیر زانوهایش بگذارد و شما زانوهای او را با رشته‌ای (رباطی) به گردنش ببندید و ماما در سمت راست او بنشیند و دهانه‌ی زِهدان او را با ابزاری که دهانه‌ی زهدان را با آن باز می‌کنند باز نماید و یکی از زنان، آن ابزار را بگیرد و چَرخُشت (لُولَب، سرِ درهم فشرنده‌ی) آن ابزار را بپیچاند تا اجزای آن بخشی از ابزار که باید در دهانه‌ی زهدان فرو رود از هم باز شود و گردنِ دهانه‌ی زهدان را از هم بگشاید.

و هنگامی که این کار انجام شد و ماما [با آن ابزار] دُمّل را پَسود (لمس کرد) و آن دُملّ هم، نرم و رسیده شده بود [ماما] باید با نیشتری تیز، نرم ترین جای آن را بشکافد و آن چرک و خونابه را از آنجا بیرون ریزد.

و زمانی که آن **مِدّه** بیرون ریخت باید فتیله‌ی نرمی را که در روغن گُل‌سرخ خیسانیده شده باشد در آن دُمّل بگذارید و فتیله‌ی دیگری را در بیرون شکاف در **گردن** زهدان جا دهید؛ و در **بیرون** از زهدان توده‌ای از پشم نرم را که در روغن کنجد (شیرَج، شیره) خیسانیده شده باشد بر **زِهار** بیمار بگذارید و تا روز سوم آن را به حال خود رها سازید و هنگامی که روز سوم فرا می‌رسد آن رشته را [که پا و گردن زن را با آن بسته بودید] باز کنید و زن را در آب گرمی که خُبّازی را در آن جوشانیده و ورغن گُل‌سرخ را بر آن ریخته باشند بنشانید و سپس آن توده‌ی پشمی را که از بیرون روی زهار گذاشته بودید از روی آن بردارید و **فتیله‌ای** را که با مرهم

---

۱. در عنوان باب، در سزگین، ۲۵۴، به جای **خُراجات**، **جَراحات** است که برآمده از جابجایی نقطه‌هاست.

باسلیقونِ ذوب شده با روغن گُل‌سرخ یا روغن گاو اندوده شده باشد به آرامی در شکاف دُمّل [شکافته شده] فرو کنید و زِهدان را از بیرون با مرهم صندل و شیافها مرهم بگذارید تا آن اماسِ گرم (دُمّل) از هم بپراکند و زخم پاکیزه گردد.

و اگر زخم پاک نگشته و چیزی در زخم بازمانده باشد باید آن را با **ابزار اماله‌ای** و با **آبی** که ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون و روغن گُل‌سرخ را در آن جوشانده باشند بشویند و آن آبِ جوشیده را با آن ابزار، بر جای زخم بریزند و سپس آن را با مرهمهایی که گوشت را می‌رویانند معالجه نمایند و تا هنگامی که آماس در درونِ دهانه‌ی زهدان باشد نباید با آهن به معالجه‌ی آن بپردازند.

باب پنجاه و هشتم
در چگونگی بیرون آوردن جنین مرده

هرگاه زایمان بر زن دشوار گردد و با او همه‌ی چاره‌اندیشیهای بایسته‌ی دارویی و جز آن انجام گیرد و جنین بیرون نیاید، باید به نیروی بدنی زن نگاه شود که اگر نیرو کم‌توان بوده و برای او بی‌هوش‌شدن و دراز به دراز افتادن (استرسال) پیش آید و هنگامی که او را آواز دهید جواب ندهد و اگر جواب دهد با آواز کم‌توانی جواب دهد و **نبض** او کوچک و ناتوان باشد، نباید با آهن به معالجه‌ی او بپردازید.

امّا اگر نیروی بدنی او توانمند و برای او برخود فشار آوردن شدنی و اشتهای غذای او خوب باشد باید برای معالجه‌ی او [با آهن] پاپیش بگذارید؛ و آن بدین‌گونه که: **به ماما دستور** دهید که او را بر روی تختی بر پشت بخواباند و سر او به سمت **پایین آویزان** و ساقهای پای او بالا برده شود و یکی از زنان آنها را نگه دارند و یکی دیگر از آنان سینه‌ی او را در بر بگیرد تا به‌هنگام معالجه بی‌تابی ننماید و سپس زنی دیگر دهانه‌ی زهدان و گردن آن را به آرامی باز نماید و **دست چپ** خود با روغن بنفشه بینداید و چهار انگشت خود را گِرد هم آورد و آنها را دراز کند و روغنی را بر آنها بریزد و با آنها به جستجوی جنین بپردازد [و در صورت نیاز **چنگکهایی** را در اندامهای او فرو کند] پس اگر دیدید که نخست، **سرِ جنین** بیرون می‌آید باید آن چنگکی را که جنینهای مرده را با آن بیرون می‌آورند در چشمها یا در دهان یا سقف دهان

[یا پسِ گردن] یا چنبره (ترقوه) و یا جاهای نزدیک به دنده‌ها و زیر پایین دنده‌ها (شراسیف) و یا لبهای او فرو برند.

و اگر جنین از آنهایی باشد که با **پاهایش بیرون** بیاید (نخست پاهایش بیرون بیاید) باید چنگک را بر استخوانی که بالای زهار است و یا بر دنده‌ها و [یا] از هر **دوپهلو** بر استخوان لگن خاصره بگذارند، تا هنگامی که می‌خواهند آن را بیرون بیاورند به یک سمت کج نشود که با این کار بیرون آوردن آن دشوار گردد؛ سپس ماما چنگک را به‌گونه‌ای هموار بیرون بکشد و بیرون کشیدن آن همراه با اندکی کشاندن به این سود و آن سو باشد و در این میان بیرون کشاندن را آهسته گرداند و **انگشتهای سبّابه و میانه‌ی** خود را که با روغن بنفشه چرب شده باشند به میان دهانه‌ی زهدان و جسم جنین فرو کند و آنها را به‌گونه‌ای بگرداند که انگار با آنها جنین را از جای خود می‌سُترد.

و اگر جنین آنچنان‌که باید، بیرون آمدن را می‌پذیرفت چنگک را با بردن به جاهای برجسته‌تر جابه‌جا کنید و آن را با کشیدنی میانه (نه تند و نه کند) بیرون بکشید تا همه‌ی جنین بیرون بیاید.

و اگر دست جنین پیش از دیگر جاهای او بیرون بیاید و به‌سبب زیر فشار بودن بر گرداندنِ آن شدنی نباشد، باید تکه‌ای پارچه به دور دست پیچیده شود تا نلغزد و کشیده شود تا همه‌ی دست بیرون بیاید و از کتف بریده گردد؛ و اگر هر دو دست جنین همگی پیش از دیگر جاها بیرون بیایند و جنین به‌دنبال آنها نیاید باید با آنها نیز همین کار را بکنند (آنها را ببرند).

و اگر **پاهای جنین** بیرون بیایند و دیگر اندامهای جسد به‌دنبال آنها نیایند باید پاها از کشاله‌ی ران بریده گردند و سپس باید با همه‌ی جسد همین کار را انجام دهند. و اگر سر جسد بزرگ باشد و یا در بیرون آمدن تنگنایی برای آن پیش آید باید نیشتر یا کاردی را - که برای بریدن شایستگی داشته باشد- در میان انگشتان بگیرند و بالایِ (قِمّه ی) سر را با آن بشکافند و کَلْبَتَین (گازانبر، اَنبری دو شاخه) را در کاسه سر فرو کنند و در آن بکوبند و سپس سر را به آرامی با آن بکشند و بیرون بیاورند.

و اگر **سر** بیرون بیاید و **سینه** گیر کند با همین ابزار جای چنبر (ترقوه) را- تا رسیدن به جایی تهی- با آن بشکافند که با این کار آن ترینگی که در سینه است فرو می‌ریزد و در پی آن؟

سینه به‌هم می‌آید؛ و اگر به‌هم نیاید پس در این هنگام دو پهلوی آن را بدرند و چنبرها را بر کنند که اگر آنها کنده شوند سینه به‌هم می‌پیوند (به‌هم می‌چسبد).

و اگر پایین شکم آماسیده باشد، شکم باید شکافته شود[1] تا آنچه در آن است تهی گردد و شکم به‌هم بپیوندد.

و امّا **جنینهایی** که با **پا** بیرون می‌آیند بیرون کشیدن آنها آسان و آوردن آنها به‌سوی دهانه‌ی زهدان سبک و ساده (هَیِّن) است؛ پس اگر همه‌ی اندامهای جنین بیرون آید و سر، بازماند باید دست چپ را در دهانه‌ی زهدان فرو کنند و با آن به جستجوی سر بپردازند و آن را با انگشتان به‌سوی دهانه‌ی زهدان بیرون بیاورند و سپس چنگکی یا دو چنگک از آنهایی که جنین را با آنها بیرون می‌کشند در زهدان فرو کنند و اگر با این حال **دهانه‌ی** زهدان به‌سبب آماسی که برای آن پیش آمده است به‌هم پیوسته باشد و فرو کردن دست در آن شدنی نباشد [باید تشتی را با روغن بنفشه‌ی نیم گرم فراوان و آب گرم پر کنند وزن در آن بنشیند تا دهانه‌ی زهدان نرم گردد و انگشتان را چرب نمایند][2] و - به همان‌گونه که گفته‌ایم - سر را بیرون بیاورند.

و آن جنینهایی که بر **پهلو** بیرون می‌آیند، اگر دو نیمه کردن (شقّ) آنها [در راستای درازا شدنی باشد این کار را انجام دهند و اگر شدنی نباشد بهتر است همه‌ی آن را در میان زهدان پاره پاره کنند و [اگر خدا بخواهد] بیرون بیاورند.

و پس از این چاره کردنِ [جنین مرده]، باید **مداوایی** را که آماسهای **گرم** زهدان را با آن معالجه‌ی می‌نماید با زن [زائو] به‌کار گیرند؛ و اگر خون‌ریزیی پیش آید بهتر است - به‌خواست خدا، بر پایه‌ی آنچه در جای دیگری جز اینجا یاد کرده‌ایم - با چیزی که خون را بند می‌آورد معالجه گردد.

---

۱. باید یادآور شویم که نسخه‌ی بولاقِ موجود در نزد اینجانب، صفحه‌های ۴۹۰ و ۴۹۱ را ندارد و از **اینجا** به بعد، تا رسیدن به صفحه‌ی ۴۹۲ بولاق، ترجمه، تنها از روی نسخه‌ی سزگین انجام می‌گیرد.

۲. آنچه میان کروشه آمده است باز سازی استنباطی عبارتی ناگویا از متن سزگین، ۳۵۶ در فقدان فعلی نسخه‌ی بولاق است.

باب پنجاه و نهم
در بیرون آوردن مشیمه (بچه دان)

هرگاه مَشیمه باز بماند و بیرون نیاید و دهانه‌ی زهدان بازمانده باشد و مشیمه [از زهدان] بیرون انداخته شده و در یک سمت از زهدان همچون گوی (کُره) شده باشد پس بیرون آمدن آن آسان است. و ماما باید دست خود را با روغن نیم گرم بنفشه یا کنجد چرب کرده و به **جستجوی** مشیمه بپردازد و آن را بیرون بیاورد.

و اگر بچه‌دان در **گردن زهدان** [به آن] چسبیده باشد باید دست را به درون زهدان فرو کنند و آن را به آرامی از سمت بالا بیرون بکشند و این بیرون کشیدن نباید چندان با پرهیز و آهستگی و یا به سختی و تندی باشد که مبادا زهدان فرو افتد؛ بلکه نخست باید آن را به آرامی به این سو و آن سو جابه جا کرده و به سمت راست و چپ بکشد و سپس بر نیروی کشش بیفزاید که بی‌گمان مشیمه بیرون کشیده شده و زن در این هنگام رهایی می‌یابد.

و اگر دهانه زهدان به‌هم چسبیده باشد با آن، آن معالجه‌ای را که پیش از این آن را یاد کرده‌ایم به‌کار گیرند.

و اگر با این راهکاری که ذکر کردیم بچه‌دان بیرون نیاید نباید برای این اندوه‌گین شد، زیرا پس از چند روزی اندک گندیده گشته و از هم می‌پراکند و بیرون می‌آید.

باب شصتم
در علاج ناسورهایی (زخمهای چرک کرده و آماسیده‌ای) که در نشیمنگاه (مقعده) باشند

و راهیابی (استدلال) به بودن ناسورهایی که در نشیمنگاه باشند از: بودنِ **دردی** است که در آنجاست و از آن **چیزهایی** است که ما آنها را در آنجاهایی که نشانه‌های بیماریها را در آنها یاد کرده‌ایم، توصیف نموده‌ایم.

امّا **ناسورهایی** که به سمت ناحیه‌ی پیشابدان و یا بندگاهِ دنبالچه‌ی سُرین (عَجُز)، یا راست‌روده (مِعاء مستقیم) دور گشته باشند **معالجه** در آنها **نتیجه‌بخش** نیست و به همین‌گونه است (علاج پذیر نیست) اگر از ناسورهایی باشد که دهانه‌ی بازی نداشته و پنهان باشد و یا

دارای مجراهای فراوان بوده و یا پایان آن به استخوان رسیده باشد؛ امّا دیگر ناسورها به آسانی بهبود می‌یابند و معالجه کردن آنها به آن **گونه‌ای** است که من چندوچون آن را بیان می‌کنم:

به بیمار دستور می‌دهید که بر پشت بخوابد و شما ابزار جستجو را تا پایان در ناسور فرو می‌کنید سپس **انگشت سبّابه** را تا آنجایی که نوک ابزار در ناسور را بر انگشت خود حس کنید - وگرچه ناسور به روده راه یافته باشد - در نشیمنگاه بیمار فرو می‌برید- که اگر ناسور به روده راه نیافته باشد تا به جسم روده نزدیک نباشد آن را حس نمی‌کنید؛ پس اگر ناسور به درونِ **روده‌ی راست** راه یافته بود نباید با آهن به معالجه‌ی آن بپردازید و یا آن را بشکافید که مبادا فروهشته گشتن (استرخاء) برای نشیمنگاه پیش آید که در چنین حالتی بیمار بر نگه‌داری فروریزی مدفوع توانایی نخواهد داشت.

اما هرگاه **ناسور** به راست روده راه نیافته باشد باید میله‌ی جستجو (مِجسّ) را در آن فرو کنید و انگشت خود را که آغشته به روغن بنفشه یا مرهم سفید باشد در نشیمنگاه بیمار فرو برید و نوک میله را از نشیمنگاه با فشار آوردن بر میله و شکافتن [جای ناسور] به‌سوی خود بیاورید.

و ابزاری که **مِنْجَل** (شکافنده، داس) نامیده می‌شود برای این کار سازگارتر است. و هرگاه خواستید [آن را به‌کار ببرید] سر آن ابزار **داس‌مانند** را تا پایان آن، در دهانه‌ی ناسور فرو می‌برید - و آنجا جایی است که سر میله‌ی جستجو از آنجا نمایان می‌گردد- و بر پایه‌ی آنچه برای شما توصیف کردیم، انگشتتان را فرو می‌کنید و با انگشت خود نوک ابزار داس‌مانند را می‌کشید و ناسور را با آن می‌دَرانید.

و [در این کار] باید بپرهیزید از اینکه در این درانیدن آسیبی به **ماهیچه‌ی نشیمنگاه** برسد و آن عضله شُل و فروهشته گردد و با این کار چیزی را بر سر بیمار بیاورید که سخت‌تر از ناسور باشد و آن بیرون آمدن بدون خواست مدفوع است.

و هنگامی که آنچه را به شما گفتم انجام دادید باید سراسر آن روز پنبه‌ی کهنه‌ای را آنجا (نشیمنگاه و جای ناسور) بگذارید و سپس از فردای آن روز مرهم باسلیقون را، و اگر آماس گرمی برای آنجا پیش آید آن را با چیزی که آماس و گرمی را آرام سازد مرهم بگذارید و پس از آن با مرهم باسلیقون مرهم گذاشته شود.

باب شصت و یکم
در علاج بواسیری[۱] که خون از آن روان باشد و نیز در علاج توثه[۲]

هرگاه در **نشیمنگاه** (مقعده) بواسیری باشد و خون از آن روان گردد و معالجه‌ی با دارو و چاره‌اندیشی در آن اثربخش نباشد باید در آنها بریدن به‌کار برده شود و **یکی** یا **دوتا** از آنها- برای سببهایی که در جای دیگری جز اینجا بیان کرده‌ایم- به حال خود رها گردد.

و هرگاه خواستید که آنها را ببُرید به بیمار دستور دهید که در جایی روشن بر پشت بخوابد و سپس شما **ابزاری** را که بواسیر را با آنها بلند می‌کنند در دست گرفته و هر یک از آن بواسیر را با آن بگیرید و آن را بلند کنید و از بن ببُرید.

و اگر بواسیر **پوشیده** باشند باید ماهیچه‌ی حلقوی نشیمنگاه را با ابزار [پیدا کردن بواسیر] برگردانید تا بواسیر پیدا گردند و سپس با آن راهکاری که چندوچون آن را بیان کردیم، با **بریدن** به معالجه آنها بپردازید؛ و هنگامی که بریده شدند گِل ارمنی و کهربا و شاخ سوخته‌ی گوزن و کاغذ سوخته و چیزهای مانند اینها که نرم کوبیده شده باشند بر جای بریدن بپاشید و آنجا را با اینها پُر کنید تا خون بند آید و با زخمبندها و **رشته‌های پهن** همچون لِجام (لُگام، دهنه‌ی اسب) ببندید و اگر آنچه در نشیمنگاه است **توثه** باشد معالجه‌ی آن - اگر خدا بخواهد- درست همسان با راهکاری است که یاد کردیم.

و برخی از مردهم **بستن** (حَزم) را با **بواسیر** به‌کار می‌بردند و آن بدین‌گونه که: بُن **باسور** را با ریسمانی **ابریشمی** که به‌گونه‌ای سخت تابیده شده باشد - پس از اینکه یکی از آنها را به حال خود رها می‌ساختند- می‌بستند و پس از بستن، زخمبندهای خیسانیده شده با روغن زیتون؟ را به‌کار می‌گرفتند و آن را با **رشته‌ای** [پهن] که همان لُگام است استوار می‌ساختند و به بیمار دستور دست از کار کشیدن و آسودن را می‌دادند و سپس آنجا را با روغن نیم گرم بادام چاره گری می‌نمودند و پس از آن، آنجا را تا هنگامی که بواسیر می‌افتاد با مغز نان و زعفران مرهم می‌گذاشتند و هنگامی که بواسیر می‌افتاد - تا هنگامی که به‌خواست خدا بهبود می‌یافت -

---

۱. **بواسیر:** تورّم و آماس دردناک سیاهرگهای ناحیه‌ی مقعد. (فرهنگ اغراض)

۲. **توثه:** زگیلهای گوشتی خارج یا داخل پلکها یا هر جای دیگر، و همچنین زگیلهای بافت ملتحمه چشم که به شکل توت است. (فرهنگ اغراض)

آن را با شراب معالجه می‌کردند.

باب شصت و دوم
در معالجه‌ی گره بستگی (تعقّد)[1] و ترکهایی (شِقاقی) که در نشیمنگاه باشند

باید دانست که گره بستگی، همچنان که برای فرج زنان پیش می‌آید، از آماسی گرمِ پیشین و یا از ترکهایی، برای نشیمنگاه [نیز،] روی می‌دهد؛ و [این **آماس**، اگر ساده باشد] آن را **باسور(نوعی از بیماری مقعد و بینی، ج: بواسیر)** می‌گویند و اگر برهم انباشته گردد تعقّد می‌نامند.

و راهکار معالجه‌ی آن همچون علاج گره‌بستگیی است که برای شرمگاه زنان به وجود می‌آید و این، اگر در نشیمنگاه باشد راه معالجه‌ی آن این است که: آن را با موچینی بگیرند و ببُرّند و پس از بریدن، آن را با چیزهایی که بواسیر را با آن مداوا می‌کنند معالجه نمایند.

امّا **ترکهایی** که در نشیمنگاه باشند اگر معالجه‌ی با دارو در آنها نتیجه‌بخش نباشد باید جای ترکها تا هنگامی که خونین می‌گردند با سر میله‌ی جستجو خراشیده شود و سپس تا هنگامی که گوشت در آن می‌روید و زخم بهبود می‌یابد با چیزهایی که زخمها را با آنها مداوا می‌نمایند معالجه گردد.

باب شصت و سوم
که در معالجه‌ی نشیمنگاه اگر سوراخ نباشد

باید دانست[2] که گاهی نوزادی متولّد می‌شود در حالی که نشیمنگاه او سوراخ ناشده است و [نیز،] چه‌بسا در کودکان یا مردان و زنانِ جز آنان چنان پیش آید که در پیامد زخمی - که چنان‌که باید معالجه نشده باشد- نشیمنگاه به‌هم می‌پیوندد؛ پس آنچه [از این رویداد] که پدید آمدن آن **سرشتی** باشد، ماما باید در هنگام زایمان آن را با انگشت خود و یا با نیشتری

---

۱. **تعقّد:** گره خوردن، بسته شدن، غلیظ شدن ... . عمید

۲. **همچنان** که پیش از این، نیز، یادآور شده‌ام اینجانب در این ترجمه، «اِعْلَم» را به **وجه** مصدری «باید دانست» که مفهومی گسترده‌تر دارد ترجمه کرده‌ام.

بشکافد و سپس - پس از آنکه فتیله‌ای یا لوله‌ای از سرب رابرای چند روز در نشیمنگاه رها می‌سازد- آن را با شراب معالجه می‌نماید.

امّا آنچه پدیدآمدن آن **پیامد زخمی** باشد باید به‌هم پیوستگی آن شکافته شود و سپس بر جای آن، اسفنج یا توده‌ی پشمیی که با شراب نمدار شده باشد گذاشته شود و به‌دنبال آن با زخمبندهایی که در مقعد گذاشته می‌شوند زخمبندی شده و با بستن با رشته‌ی لُگام بسته گردند و هنگامی که فردای آن روز فرا می‌رسد باز شود و پس از اینکه لوله‌ای از سُرب در مقعد گذاشته می‌شود با مرهم معالجه گردد که - اگر خدا بخواهد - سودمند است.

باب شصت و چهارم
در علاج دالیه و عِرق مَدَنی[1]

دوالیی که در پایین شکم و ساقهای **پاها** پدید می‌آید باید از **رگها** (عروق) معالجه شود [و آن بدین‌گونه که:] آن رگها از هر دو سمت از جاهای سالم با نخهای ابریشمی بابستنی سخت بسته شوند و سپس- همان‌گونه که در معالجه‌ی شریانها صُدغها (گیجگاهها) انجام می‌شود- اجسامی را که در میان دو جای بسته شده وجود دارند ببرند.

امّا **عِرق مَدَنی**؟ معالجه‌ی آن این است که: **جای** بیرون آمدنِ سر رگ (کِرم) را باز کنند و سپس سرِ آن را با کششی آرام بکشند تا کمی از آن بیرون آید و پس از آن اگر شدنی باشد آن اندازه‌ای را که از آن بیرون آمده است به تکه‌ای سرب ببندند و آن را بپیچند تا کشیده شود و بیرون بیاید؛ وگرنه - اگر آن کرم **در دست** باشد - آن را با **ریسمانی** به دور ساق دست (ساعد) بپیچند و - اگر در **پا** باشد- به دور ساق پا پیچید شود و آب نیم گرم را بر جای آن بریزند و یک صبحگاهان و یک شامگاهان آن را به آرامی بیرون کشیده تا همگی آن بیرون بیاید و سپس جای آن را با چیزی که آن را بهبود بخشد معالجه نمایند [که به اذن خدا شِفا می‌یابد].

---

۱. **عِرق مَدَنی**: کِرم مدینه، بیماریی است **کرمی** که در زیر پوست، پا و ران به گونه‌ی **دانه** و سپس **تاول** بروز کرده و وقتی تاول بترکد از آن کرمی شبیه به عرق (رگ) ظاهر شود. (برای توضیح بیشتر ر.ک فرهنگ اغراض، ۲۷۲)

باب شصت و پنجم
در بریدن دست و پایِ (اطراف) تباه گشته

باید دانست که **کناره‌ها** (اَطراف) که منظورم دستها و پاهاست گاهی **گنده** گشته و تباهی به آنها راه می‌یابد و چه‌بسا آن تباهی (فساد) به استخوان برسد؛ و این پیشامد یا از **بیماری حادّی** (سختی) است و آن، هنگامی است که: **سرشت، فزونه‌ی** آزاردهنده‌ی خورنده [ی بر آمده از بیماری] را از **اندامهای** ارزشمند (شریف) به‌سوی **قدم** و استخوان بندگاه ساقِ پا و پاشنه (کَعْب) دور براند و به‌سبب آن، اینها **سیاه** گردند؛ و یا این گندگی از **شکستنی** است که پیش‌تر برای آن پیش آمده است و یا از **زخمی** است که گنده گشته است.

و هنگامی که چنین شده باشد (اندام تباه شده باشد) باید آن اندام **بریده شود** تا تباهی را به دیگر اجزای اندام روان نگرداند (سرایت ندهد)؛ و چگونگی این بریدن آن است که: کار باید با گوشتی که در آن اندام است آغاز گردد و آن را ببرند و پس از آن **استخوان** آن اندام را بتراشند جز اینکه - از بیم پیش آمدن خون‌ریزی بیش از اندازه از رگها و شریانها و مردنِ بیمار و یا جلوگیری از بریدن استخوان- نباید **همه‌ی** آن گوشت به یکباره بریده شود مگر اینکه: همگی آن گندیده شده باشد؛ وگرنه باید **نخست** آن بخش از گوشت را که شریانها و رگهای فراوان یا بزرگی در آن نیستند ببرید و بریدنِ آن، از سوی شما تا رسیدن به استخوان با شتاب انجام گیرد؛ و سپس - پس از آن که تکه‌ای پارچه‌ی کتان را بر [جای] گوشتی که بریده شده است می‌گذارید تا ارّه بر آن نگذرد و درد سختی از آن پدید آید- **استخوان** را در زودترین وقت شدنی با ارّه‌ای تیز می‌تراشید (می بُرید) و پس از بریدن استخوان بازمانده‌ی گوشت را می‌بُرید و پس از آن عروق و شریانها را با ابزارهای داغ، داغ می‌نمایید.

و هنگامی که خون بند می‌آید **زخمبندهایی** را بر آن (جای گوشت و استخوان) می‌گذارید و با رشته‌هایی آن را می‌بندید و سپس آن را با چیزهایی که گوشت را می‌رویانند معالجه می‌نمایید.

باب شصت و ششم
در معالجه‌ی ظُفرتی[۱] که در ناخنها باشد

ظَفَرتی که در ناخنها به وجود می‌آید عبارت است از رویش گوشت فراوانی [بر ناخن] که بخشی از ناخن را می‌پوشاند و این گوشت در انگشت اِبهامِ (شستِ) دست یا پای می‌روید؛ جز اینکه آن ظُفرتی که در پاها پدید می‌آید بیشتر از گرد و خاک است و آنچه برای دستها روی می‌دهد از داخسی[۲] است که آماسی گرم و گندگی و چرکی برای آن پیش آمد است و آن از این است که: چرک سفید (مِدّة) اگر مُدَت آن به درازا بکشد **ریشه‌ی** ناخن را می‌خورد و آن را تباه می‌سازد و چه‌بسا همگی ناخن را تباه می‌گرداند.

و این بیماری بیشتر در **وسط** ناخن، تباهی فراوان را به بار می‌آورد و در **ریشه‌ی ناخن** جزئی باقی می‌ماند که گندیده نیست و چه‌بسا همراه با گندگی وسطِ ناخن، استخوان [انگشت نیز] گنده گردد و بوی ناخوشی از آن پخش شود و کنار انگشت پهن گشته و رنگ آن تیره گردد.

و **علاج** آن این است که: آن فزونه‌ای (فَضله) که از ناخن بازمانده است بریده شود و سپس آن جایی که بریده نشده است با ابزار داغِ جرّاحی، داغ گردد؛ زیرا این ظَفَرَه از گونه‌ی ظفره‌های خورنده است و جز با داغ کردن بهبود نمی‌یاد و اگر در معالجه‌ی آن سستی بکنید انگشت را تباه می‌سازد.

اما هرگاه ناخن و استخوان [انگشت] سالم باشند ولی گوشه‌های بیرون از ناخن زیر گوشت انگشت رفته باشند و گوشتی را که بر انگشت است بخلند و سبب آن آماس گرمی باشد، باید سَر باریک میله‌ی جستجو را در زیر آن گوشه از ناخن که در گوشت فروخلیده است فرو برند و آن را بلند کنند و با ابزار بزّنده‌ی تیزی آن را بِبُرّند و بر آن گوشتی که آماسیده است داروی تُندی (سوزانی) را بگذارند؛ و بیشتر کسانی که با این راهکار معالجه شده‌اند از آن سودمند گشته‌اند.

و اگر آن گوشتی که بر ناخن روییده است فراوان باشد نخست باید آن را گود برکنند (تقویر کنند) و سپس آن را با ذرور زرد و چیزهای مانند آن معالجه نمایند [و خداداناتر است].

---

۱. ظَفَرة و ظِفر و ظُفُر: مادّه‌ای شاخی است که در کناره‌های ناخنها می‌روید. (منجد)

۲. داحس یا **داخس**: **آماس گرمی** است که در کناره‌های / نوک انگشتان پدید می‌آید؛ **کژدمه**، درد ناخن.

باب شصت و هفتم
در معالجه‌ی کوفته گشتن (رَضّ) ناخنها

به‌راستی ناخنها اگر از ضربه‌ای یا چیز دیگری کوبشی بر آنها فرود آید درد سختی برای آنها پیش می‌آید و در این هنگام دارنده‌ی آن ناچار باید با آهن (جرّاحی) معالجه گردد و آن بدین‌گونه که: باید جای کوبیده شده با نیشتری تیز و باشکافی کج از **پایین به بالا** شکافته شود؛ که شما اگر شکاف را از بالا به پایین بزنید گوشتی فزونی در آنجا به وجود می‌آید؛ زیرا **گوشتی** که در زیر ناخن است گوشتی فزونی را در میان شکاف می‌رویاند و از آن، دردهای سختی همچون درد داحِس پدید می‌آید. چه، ناخن بر آن گوشتی که در میان آن و انگشت می‌روید فشار می‌آورد و از آن، دردهای سختی روی دهد؛ ولی اگر شکاف را بر پایه آنچه ماتوصیف کرده‌ایم انجام دهید خون بیرون می‌آید و می‌بینید که بیمار آسوده می‌گردد و در همان هنگام درد او از میان می‌رود و به‌دنبال آن پس از گذشت چند روز آن ناخنی که از زیر شکافته شده است بلند می‌شود و آن **ترینگی خونینی** که زیر ناخن گِرد آمده بوده است بیرون می‌ریزد و سپس شما آن را بر آن گوشتی که زیر ناخن است بر می‌گردانید و پس از آن انگشت را با چیزهای پراکنده‌سازی همچون: بزر کتان و بزر مَروِ کوبیده شده همراه با اندکی از خطمی و اکلیل‌الملک سرشته با آب گشنیزِتر معالجه می‌نمایید.

و این، چیزی بود که ما خواستیم از **معالجه‌ی با دستی** (جرّاحیی) که با بریدن **انجام می‌گیرد** بیان کنیم؛ امّا معالجه‌ی با دستی که با **داغ کردن** باشد ما آن را در اینجا (همین بابِ پس از این باب) بیان می‌کنیم [و خدا داناتر است].

باب شصت و هشتم
در معالجه‌ی با دستی که با داغ کردن (کَیّ) انجام می‌گیرد و در تقسیم آن

باید دانست که نیاز به معالجه با **داغ** در جاهایی است که **ترینگیِ تباهی** بر آنجاها چیره گشته و داروهای خشکاننده و سوزانند نتوانند آن را از میان ببرند تا جایی که نیازمند داغ کردنِ با **آتشی** باشد که انگار برای خشکاندن و سوزاندن آن **پایانی** وجود ندارد،؛ زیرا خشکاندنِ نیرومند جز برای چیزی که در **مزاج** خود گرم و خشک باشد نیست و هر چیزی که گرمای آن

نیرومندتر باشد **خشکی** آن نیرومندتر است مانند: قَلْی (خاکستر اُشنان) و فلفل و فرابیون (فَرفَیون، یکی از انواع یَتُوع) و یا همچون: نُورَه و زرنیخ و زنجار؛ و چیزی که این هر دو حالت [خشکانندگی و سوزندگی] را به‌گونه‌ای بی‌پایان در خود دارد همان **آتش** است و آن چیزی که در معالجه‌ی آن به چنین چیزی نیاز است **گندیدگی** بیش از اندازه و ترینگی بیش از اندازه است.

از این رو ما در اینجا آن **بیماریهایی** را که معالجه‌ی آنها نیازمند داغ است و اینکه داغ در هرکدام از آنها چگونه باید انجام گیرد؟ ذکر می‌کنیم و بحث را **نخست** از بیماریهایی آغاز می‌کنیم که در **سر** پدید می‌آیند و سپس [به بحث از بیماریهایی می‌پردازیم] که به ترتیب در اندامهای پس از **سر** تا رسیدن به پا رخ می‌دهند؛ و نخست [چگونگی] داغ کردنِ **سر** در کسی را ذکر می‌کنیم که آبریزشها و روان شدن آب (سَیَلان) به‌سوی چشمها برای او پیش می‌آید و در کسی که به‌سبب فراوانی ترینه‌ای که از سرو او فرو می‌ریزد تنگی نفس دارد و پس از آن چگونگی داغِ **شریانهایی** را که در گیجگاهها هستند و داغ کردن **رویشگاه** موهای پِلکها (آشفار) که موی فزوینی در آن باشد و داغ ناسوری که در کنج چشم و بینی باشد و داغ زیر بغل و داغ **دُمّلی** که از شوصَه (ذات الجنْبی که آماس آن از درون پهلو است) باشد و داغ کبد و داغ سپرز و داغ معده و داغ عِرق‌النّساء را ذکر می‌کنیم؛ [و خداداناتر است].

باب شصت و نهم
در داغ کردنِ سر در کسی که چشم‌دردی دیرینه و تنگی نفس و جذام با او هست

پیشینیان، داغ کردنِ **سر** را در کسی به‌کار می‌گرفتند که فروریزیهای فراوانی به‌سوی چشمها برای او پیش می‌آمد و کسی که به‌سبب ترینه‌ای که پیوسته از سر بر سینه‌ی او فرو می‌ریخت سینه و ریه‌ی او در رنج و آزار بودند؛ پس هرگاه کسی را دیدید که چنین بیماریی دارد باید به اندیشه‌ی معالجه‌ی او بیفتید و سرِ او را بر پایه‌ی آنچه چندوچون آن را بیان می‌کنم داغ نمایید و آن به این‌گونه است که:

میانه‌ی (وسط) سر او را بتراشید و سپس پوست آن را با ابزار داغی همچون هسته‌ی زیتون تا رسیدن به استخوان، داغ نمایید و هنگامی که پوست و گوشت سر فرو افتادند باید

استخوان سر خراشیده شود و - اگر آبریزش سر فراوان باشد- استخوان نیز، تا فروریزی پوسته‌هایی از آن داغ گردد تا بیرون پراکندن و تهی گشتن فزونه‌ی‌تر از آن، آسان شود و پس از آن زخم را تا مّدتی دراز به حال خود رها سازید و سپس آن را با چیزی که جایِ زخم را بهبود ببخشد معالجه نمایید[1].

امّا کسی که بیم دچار شدن به **جُذام** (آکله، کُلی، درکُردی گُلی) بر او می‌رود باید سر او از پنج جا داغ گردد: **یکی** در جلوسر بالاتر از جای **یافوخ** (نرمه‌ی سر که در حالت شیرخوارگی متحرک است) و داغ **دیگر** پایین‌تر از جای داغ نخست و اندکی بالاتر از پیشانی در جایی که پایان رویش موی سر است؛ داغ سوم از پشت، بالای چاله‌ی (نقره‌ی) سر و **دو داغ** بر آن دو دَرزی که در پشت گوشها هستند یکی از سمت راست و دیگری از سمت چپ تا پوسته‌های فروانی از این جاها برکنده شود و بخارهایِ برهم انباشته‌ی (غلیظ) بالا رونده راهی برای بیرون رفتن داشته باشند؛ و اگر **مادّه‌ی** فروریزنده از سر بر چشمها، به گودیِ سر فروریزد به‌سبب جلوگیریی که این داغ کردنها از آن می‌نماید آسیبی به نیروی بینایی نمی‌رساند.

باب هفتادم
در چگونگی داغ کردن شریانهایی که در گیجگاه‌ها (اَصداغ) هستند

برخی از مردم هستند که [برای پیش‌گیری از خون‌ریزی شریانهای گیجگاه‌ها] به جای بُریدن، داغ کردن را در آنها به‌کار می‌گیرند و آن بدین‌گونه که: به‌هنگام شکافتن پوست روی شریانها آنها را با ابزارهای داغی که به‌اندازه‌ی بزرگی شریان باشند داغ می‌نمایند که در این هنگام شریان درهم می‌رود (مُنکَمِس می‌گردد) و می‌سوزد و خونی از آنها به‌سوی ناحیه‌ی گیجگاه‌ها (بناگوشها) روان نمی‌گردد و پس از آن - به‌خواست خدا- مرهمهای رویاننده‌ی گوشت را در آنها به‌کار می‌برند.

---

۱. باز هم از اینجا به بعد، **نسخه‌ی بولاق** دو صفحه‌ی تمام سفید و نانوشته دارد و ترجمه، تنها از روی نسخه‌ی غالباً بی‌نقطه‌ی **سزگین** انجام می‌گیرد.

باب هفتاد و یکم[1]
در داغ کردنِ بُنِ رویشگاه موی (مژه‌ی) پلکها (اَشفار)

هرگاه **موهای** فزونیِ رو به درون روییده در پلکها، موهای اندکی باشند باید با موچین (مِنقاش) کنده شوند و بُن هر یک یا دو مویی با ابزار داغِ سر باریکی که آن را بر **بُن** هر یک یا دو مویی بگذارند داغ گردند؛ که اگر شما این کار را انجام دهید بی‌گمان دیگر مژه‌ی [سرنگونی در آنجا] نمی‌روید.

و گروهی [از پزشک پیشگان] در جاهایی از پلکها که بریدن و دوختن در آنجاها انجام می‌گیرد، داغ کردنِ با [ریختن] **داروی سوزنده** بر پلکها و بر پوست [پلکها]را به‌کار می‌برند و داغ به‌گونه‌ی شکل سرعصاها (اَسِنّه) و به‌اندازه‌ی آن چیزی است که برای کوتاه کردن پلک به آن نیاز است؛ و [پس از ریختن دارو] آن را یک شبانه‌روز به حال خود رها می‌سازند و هنگامی که فردای آن روز فرا می‌رسد آن دارو را با تکّه‌ای پنبه‌ی نمدار شده با آب، پاک می‌نمایند سپس داروی دیگری (تازه‌ای) را بر آن می‌ریزند و آن را تا هنگامی که آنجا سیاه می‌گردد به حال خود رها می‌سازند و به همین‌گونه آن داروی پیشین را پاک می‌نمایند و در روز سوم داروی تازه‌ای را بر آن می‌ریزند تا پوست را بسوزاند و بخورد و به‌دنبال آن، دارو را از روی پلک می‌شویند و داروی بهبودساز زخم را با آن به‌کار می‌برند.

و اگر [پس از این مداوا] فروهشته گشتنِ پلک را مشاهده کردید باید داروهای به‌هم آورنده‌ی خشکاننده همچون: اقاقیا و گِل قیرسی و بلوط عَفصی (مازو) و سُک و چیزهای مانند اینها را [در معالجه‌ی آن] به‌کار ببرید. و اگر پلک بیشتر از آنچه بایسته است کوتاه شود آن را با روغن و موم و مرهم دیاخیلون نرم سازید.

و این چندوچون دارویی تند سوزنده (حادّ) است:

از **نوره** (واجبی) و صابون و بوره‌ی (بورک) ارمنی هرکدام یک جزء را می‌گیرند و با آب **خاکستر** هیزم بلوط یا خاکستر هیزم انجیر می‌سایند و با ادرار کودکی که به سَن بلوغ نرسیده باشد می‌سرشند (معجون می‌نمایند) و پلک را با آن می‌اندایند [شاید تا مژه‌های سرنگون را

---

۱. در نسخه‌ی سزگین، صفحه‌ی ۲۶۱ به جای «هفتاد و یک»، «هفتاد و دوم» است ولی متن باب همان هفتاد و یکم است.

بسوزاند].

باب هفتاد و دوم
در مداوای غَرْبی[1] که در کنج چشم باشد

در جای دیگری جز اینجا گفتیم که: غَرْب: آماسِ گرمِ چرکینی (خُراجی) است که در کنج (ماق) بزرگ‌تر چشم پدید آمده و به‌گونه‌ی ناسوری (زخمی چرکین) درمی‌آید و به‌سوی ناحیه‌ی بینی می‌رود و استخوات بینی را به‌گونه‌ای می‌گنداند که به درون آن راه می‌یابد.

و راهکار معالجه‌ی آن، این است که: نگاه شود که اگر خُراج نمایان و پدیدار (ظاهر) باشد باید همه‌ی گوشتی را که بیرون زده و بلند گشته است (گوشتِ ناتئ) تا رسیدن به استخوان ببرند و [باز هم] نگاه کنند که اگر استخوان بینی فاسد (تباه) نشده باشد آن را با قَمادین (نوعی نیشتر و تیغ تیز) به‌گونه‌ای بهینه بتراشند (حک نمایند).

و اگر استخوان تباه گشته باشد باید پس از آنکه اسفنجی یا تکه پارچه‌هایی را که در گلاب خیسانیده شده باشد در بینی فرو می‌کنند آن را با ابزارهای باریک داغ، داغ نمایند و آنجا را یک یا دو یا سه بار با آن ابزارها تا راه یافتن به درون بینی داغ کنند.

و نشانه‌ی راه یافتن داغ به درون بینی آن است که: باید به بیمار دستور داده شود تا نفسش را در [دهان] گِرد آورد و بینی خود را با دست ببندد که اگر دیدید که هوا از جای ناسور (خُراج) بیرون می‌آید پس داغ به درون بینی راه یافته است؛ و در این هنگام بیمار باید یک روز فتیله‌ای درست‌شده از پنبه‌ی کهنه و آغشته‌شده با مرهم زنگار و روزی دیگر فتیله‌ی ساده‌ای را تا هنگامی که جای زخم بهبود می‌یابد در بینی بگذارد.

باب هفتاد و سوم
درباره‌ی داغ کردن زیر بغل به‌سبب ازجا در رفتن بازو

باید دانست که گاهی بازو (عَضُد) از بندگاه (مَفصل) شانه بیرون می‌آید به‌گونه‌ای که سرِ

---

۱. غَرْب: اشک‌ریزش پیوسته، آماس کوچکی از نوع خُراج در گوشه‌ی داخلی چشم. (فرهنگ اغراض)

بازو بیرون می‌ماند و این، یا به‌سبب جنبشی سخت یا ضربه‌ای و یا پایین افتادنی است و گاهی **این رویداد** به سبب **ترینگی** چسبنده و لغزنده‌ای (لزجی) است که سر بازو می‌لغزد و از جای خود بیرون می‌آید؛ و اگر به این سبب (به‌سبب لغزیدن) باشد **معالجه‌ی** آن به آن گونه‌ای است که آن را بیان می‌کنم و آن اینکه:

به بیمار دستور داده شود که بر پهلویِ سالم خود دراز بکشد و آن پوستی که بر جایِ بیرون آمده از بندگاه است با انگشتان و یا با چنگکی، کشیده شود و با **ابزار** داغِ باریک سوزانی به‌گونه‌ای **داغ گردد** که ابزار داغ به سمت دیگر پوست راه یابد و باید هر بار **دو داغ** انجام گیرد؛ و اگر در میان آن دو داغ، فاصله‌ی فراوانی باشد باید سرِ میله‌ی جستجو را در آن فاصله‌ی میان دو داغ فرو کنند و خود کِتْف را داغ دیگری بزنند به‌گونه‌ای که ابزار داغ در پایان به میله‌ی جستجو (مَجسّ) برسد؛ و **بقراط** گفته است که: باید دو داغ دیگر در دو سمت آن دو داغی که توصیف کردیم زده شود تا شکل داغها به‌گونه‌ی شکل چهار پهلو (مربَع) در آید؛ امّا ژرفای داغ بایسته نیست که از کلفتی پوست بیشتر باشد، زیرا در آنجا عصب و غدّه‌هایی وجود دارد و بیم آن می‌رود که از [برخورد داغ با] آنها آماس گرمی پدیدآید.

و پس از این معالجه باید **جای داغ** با کُراثِ (گندنا، تره) کوبیده شده و نمکی که بر جای آن گذاشته شود و با دیگر معالجه‌هایی که [جای] داغها را با آنها مداوا می‌کنند معالجه گردد و به‌دنبال این مداوا نباید دست را با جنبشی سخت بجنباند و باید آن را خسته ننماید.

باب هفتاد و چهارم
در داغ کردن خراجی که همراه با شوصه (ذات‌الجنب دارای آماس درون پهلو) باشد

در داغ کردن **خُراجی** (ورم گرم چرکیی) که با شُوصه[1] – و آن ذات‌الجنب است – همراه باشد، بایسته نیست – آنچنان‌که گروهی آن را انجام می‌دهند – که با آهن داغ گردد و یا شکافتن (بَطّ) را در آن به‌کار گیرند؛ که اگر چنین کنند دارنده‌ی آن از مرگ رهایی نمی‌یابد؛ زیرا با اینها، کار خُراج بیمار به **ناسور** کشیده می‌شود و اینها آن را از میان نمی‌برند؛ بلکه باید با ریشه‌ی **زراوند طویل** (زراوند دراز، شجرةُ رُستم) داغ گردد و آن بدین‌گونه که: [ریشه‌ی] زراوند را

---

۱. **شوصه**: ذات الجَنبی است که ورم آن از درون پهلو باشد.

در روغن زیتون به سختی گرم نمایید و به‌دنبال آن، پس از اینکه پوست را بالا می‌کشند یک داغ تنها را به **میان پیوستگی** هر دو ترقوه و دو داغ کوچک کمی پایین‌تر از وِداجها (رگهای گردن) رو به ناحیه‌ی آرواره [ی پایین] و دو داغ بزرگ **بالای پستانها** به میان دنده‌ی سوم و چهارم و دو داغ به میان دنده‌ی پنجم و ششم اندکی متمایل به پشت و یک داغ دیگر در وسط سینه و یکی دیگر بالای معده و سه داغ از پشت یکی از آنها در میان دو شانه و دوتای آنها از دو سمت تیره‌ی پشت (صُلب) پایین‌تر از داغی که در میان دو شانه است بزنید؛ و بایسته نیست که این داغها بسیار آشکار باشند و به‌دنبال آن، پس از اینکه از این کار آسوده می‌گردند باید در جای داغها داروهایی همچون: **مرهم** درست‌شده با نوره و مرهم سفیداب را به‌کار بگیرند که اگر خدا بخواهد – سودمند است.

بابت هفتاد و پنجم
در داغ کردن کبدی که خُراجی در آن باشد

هرگاه آماس گرم چرکینی (خُراجی) در کبد پدید آید و آن، با **سنگینی** و درد همراه باشد، نشانه‌ی آن است که خُراج در **گوشت** کبد است و اگر درد **بسیار سخت** باشد نشانه‌ی آن است که خراج در **صفاق** کبد است و در این هنگام - اگر مرهمها و داروها در آن کارگر نباشند - باید داغ را با آن به‌کار بگیرند و باید داغ بدین‌گونه باشد که: ابزار داغ باریکی را که سخت گرم شده باشد بگیرند و با آن، آن جایی را که در پایان جای کبد و کمی بالاتر از کشاله‌ی ران است یک داغ تنها بزنند و هنگامی که آنجا **همگی** سوخت و داغ به **صفاق** رسید بگذارند که چرک بیرون بیاید و پس از داغ [و بیرون آمدن چرک] **عدس پخته‌شده** و عسل و سپس چیزهای رویاننده‌ی گوشت را به‌کار بگیرند (برجای داغ بگذارند).

باب هفتاد و ششم
در داغ کردن سپرز (طِحال)

در **بیماریهای** سِپُرز اگر داروها در آنها نتیجه‌بخش نباشند باید به این گونه‌ای که بیان می‌کنم داغ را در آنها به‌کار بگیرند:

و آن، اینکه پوستی را که بر روی سپرز است با چنگالهایی بالا بکشند و سپس آن را با ابزار داغ درازی که **دو سر** داشته و به سختی گرم شده باشد داغ کنند تا با این راهکار در هر بار **دو داغ زده** باشند و باید این داغها در سه جا زده شوند تا همه‌ی داغها شش داغ شوند؛ و برخی از پزشکان پیشین ابزار داغی را به‌کار می‌برند که **شش** سرِ گرم شده داشت و با آن در یک بار و با یک داغ، شش جارا داغ می‌کردند.

باب هفتاد و هفتم
در داغ کردن مِعده

هرگاه از **ترینه‌ای** (رطوبتی) آبریزشهای فراوانی برای معده پیش آید و این حالت بر دارنده‌ی آن به درازا بکشد و داروهای گرم‌کننده و خشکاننده در آن نتیجه‌بخش نباشند باید **داغ** را در آن به‌کار ببرند و آن بدین‌گونه که: ابزار داغی [درست شده] از آهن را بگیرند و آن را گرم نمایند و با آن **یک داغ** را برزیر غضروف همچون حنجره و دو داغ بر پایین‌تر از آنجا بزنند تا شکل داغها به‌گونه‌ی سه گوش (مثلّث) درآید و ژرفای داغ به‌اندازه‌ی ستبری (ثُخُونت) همه‌ی پوست باشد.

و در میان [**پزشکان**] دوره‌های آغازین (اوایل) کسانی بودند که برخود **دهانه‌ی معده** داغهای فراوانی می‌زدند، و [نیز] کسانی بودند که این جاها را با **جسمی** که در درخت **بلوط** است و همچون اسفنج شَنج (نوعی از صدف که آن را توتیای اکبر، خوانند) می‌ماند و در زبان فارسی به آن ذکویه[1] /دکان می‌گویند داغ می‌کردند و هنگامی که آنجاها را با این چیز داغ می‌نمودند آنها، زخمها را برای همیشه باز نگه می‌داشتند که در پی آن آبریزش و ترینگی برای معده پیش نمی‌آمد [و خدا داناتر است].

۱. هیچ کدام از این اصطلاحها و نامهای هِمچون: شَنج، ذکویه (در نسخه‌ی بولاق، ۴۹۶) و دکان (در سزگین، ۲۶۴) که در این پاراگراف آمده‌اند، با معنای مورد نظرِ مولّف، در منابع فارسی و عربی در دسترس، به گونه‌ای قانع کننده، یافته نشدند.

باب هفتاد و هشتم
در داغ کردن دارندگان استسقا

هرگاه معالجه‌ی با دارو در استسقا نتیجه بخش نباشد و دارنده‌ی این بیماری هم سوراخ کردن (بَزل) را نپذیرد، پس باید **پنج داغ** با ابزارهای داغی که برخی از آنها ابزارهای داغ باریکِ **آهنی** و برخی با نوک چوب بلوط باشند بر: معده و کبد و سپرز و ته معده و ناف به‌کار گرفته شود (زده شود)؛ و برخی از پزشک پیشگان با به‌کار گرفتن داغ از به‌کار بردن سوراخ کردن بی‌نیاز می‌گشته‌اند.

باب هفتاد و نهم
در داغ کردنِ قرو (کلان گشتن پوست خایه) آبی

گاهی در کسی که **قرو آبی** دارد داغ را به‌کار می‌گیرند تا فزونه‌هایی که در اوست به پایین روان گردند و چندوچون این‌گونه از داغ کردن آن است که: **ده تا از ابزارهای** داغی که یونانیها آنها را به حرفی که «عساعما»[1] نامیده می‌شود - و آن این است: «عسا»/«؟»[2]- مانند کرده‌اند و **دو ابزار داغی** که **کاردی**، نام دارند بگیرید و نخست **وسط** پوست خایه را با ابزار داغهای نخستین داغ نمایید و پس از آن صفاقهای خایه را با ابزاری که این صفاقها را با آنها می‌کَنَند بکَنید (سلخ نمایید) و آنها را با ابزار داغِ کاردی **چندین** داغ بزنید و با این ابزار کاردی ببرید تا آن صفاقی که صفاق سفید سختی است برهنه گردد و در پی آن، آن **صفاق سفید** را با سرِابزار داغی که همچون حرف **عسا / عما** است داغ نمایید و ترینگی آن را بیرون بریزید و سپس هر آنچه از آن را که برهنه گشته است با چنگالهایی بالا بکشید و آن را با ابزار داغ کاردی ببرید [و خداداناتر است].

---

۱. برخی از راهکارهای این بحث جرّاحی با داغ کردن همچون جادو و جنبل می‌ماند ولی ناچارم که آنها را از روی نسخه‌های در دسترس کتاب ترجمه نمایم؛ **اسم** این ابزار داغ در نسخه‌ی بولاق، ۴۹۶ به صورت حرف «عسا» و در نسخه‌ی سزگین به‌گونه‌ی «عما» است و **شکل** این ابزار داغها در نسخه‌ی بولاق به صورت «عسا» و در نسخه‌ی سزگین به صورت «عما» کشیده شده است.

۲. در نسخه‌های موجود نزد اینجانب هیچ عکس و تصویری، جز واژه‌های «عسا» و «عما» نیست.

باب هشتادم
در داغ کردن کشاله ران (أربيّه)

بّاید دانست که قروی که در کشاله‌ی ران باشد پدیدآمدن آن از کشیدگی صفاق است و علاج آن با **بریدن** است و گروهی به‌کارگیری بریدن را در آن ناپسند داشته‌اند و داغ کردن را بر آن برتری داده‌اند.

و **چندوچون** این داغ کردن آن است که: به بیمار دستور دهید که ورزشی میانه انجام دهد و سپس سرِ پا بایستد و به سختی سُرفه کند و نقش را خوب بکشاند و بند بیاورد به‌گونه‌ای که آماس در کشاله‌ی ران پدیددار گردد و آن جایی را که می‌خواهید داغ نمایید باید با مداد یا چیز دیگری نشانه‌گذاری کنید و آن نشانه گذاری به شکل سه پهلو (مثلّث) بوده و آن خطی از این سه پهلو که در راستای دراز است (قاعده‌ی مثلث) در سمت بالای کشاله‌ی ران باشد و پس از آن، نشانه‌ای را در وسط سه پهلو بگذارید و سپس به بیمار دستور دهید که بر پشت دراز بکشد و آن ابزار داغ میخی را گرم نمایید و آن نشانه‌ای را که در میانه‌ی سه پهلو است با آن داغ کنید و به‌دنبال آن، آن ابزار داغی را که همچون حرف «عما» /«عین» است بر پهلوهای سه پهلو به‌کار ببرید (بگذارید).

و پس از آن، آن ابزار داغی را که **عدسیّه** نامیده می‌شود به‌کار بگیرید تا آن سه پهلو [همگی]، داغهای برابر (مستوی، همسان) خورده باشند.

و باید همیشه خادمی در پیش شما باشد تا آن ترینه‌ها و هر آنچه را به‌هنگام داغ کردن روان می‌گردند [با تکه پارچه‌هایی] بَرمَکد (نشف نماید)؛ و در کسی که بدن **میانه‌ای** (معتدلی) داشته باشد داغی را انجام دهید که در **ژرفا به پرده‌ی ثرب** برسد؛ و این [شرط میانه بودن جسم، برای ژرفای داغ] از این روست که برای ما بایستگی ندارد که این نشانه‌گذاری و داغ کردنِ **ژرف** را در کسی به‌کار ببریم که بدن لاغری دارد و نه پیهی در اوست و نه بر پرده‌ی ثرب او پیهی وجود دارد؛ که مبادا کارمان نادرست درآید و صفاق را داغ نماییم؛ و نیز این داغ ژرفناک را در کسی که فربه باشد به‌کار نمی گیریم که پیش از آنکه داغ را به پایان برسانیم پیه او نمایان گردد، بلکه این داغ ژرفاک را [تنها] در کسی به‌کار می‌بریم که بدنی **میانه** (نه لاغر و نه فربه) داشته باشد.

و پس از داغ کردن کَرَویا[1] (زیره‌ی شامی، شاه زیره) و نمک را بکوبید و آنها را بر جای داغ بگذارید و برای بستن، رشته‌های همچو لگام را به‌کار بگیرید و پس از آن داروهای بهبودی بخش مانند عسل و عدس و چیزهای مانند اینها را استعمال نمایید

باب هشتاد و یکم
در داغ کردن عِرق النِّسا[2]

کسانی که عرق‌النّسا برایشان پیش می‌آید اگر روزگار درازی بر [بیماری] آنان بگذرد و داروها در آنها اثربخش نباشد سُرین آنان بیرون می‌زند و ساقهای پاهای آنان باریک می‌گردد و کار آنان به **لنگی** می‌کشد؛ زیرا استخوان رانِ آنان به‌سببترینگی لغزنده و چسبناکی (لَزِجی) که آن را می‌لغزاند از گوی [پیاله مانند] سرین بیرون می‌آید؛ پس در چنین کسانی پیش از برانگیخته‌گشتن بیماری و کشیدن کار آنان به لنگی باید داغ کردن را در آنان به‌کار بگیرند و **داغ کردن** آنان به آن گونه‌ای است که توصیف می‌کنم:

باید جای **بندگاه** سُرین را در آنان داغ نمایند و **داغ** را تا اندازه‌ای بایسته به **ژرفا** برسانند تا آن ترینگی‌ای که آنجاست خشک گردد.

و برخی از مردم هستند که [در این داغ کردن] سه داغ را از پشت، بربندگاه سرین [و با ژرفایی به‌اندازه‌ی حجم یک سیب[3]] و داغی بر روی زانو و داغی دیگر بر بالاتر از استخوان بند پا (کَعْب) از سمت بیرون و بر جای گوشت آلود پا می‌زنند؛ این را به خاطر بسپار.

و در میان مردم [داغ زننده] کسانی بودند که برای خود ابزار داغی مانند قَدَح (جام، کاسه) می‌گرفتند (درست می‌کردند) که پشتِ آن نیم بِدست (وَجب) و ستبری لبه‌ی آن به اندازه هسته زیتون یا خرما بوده و در درون آن ابزار داغ، ابزارهای داغ دوم و سومی همچون ابزار داغ نخست وجود داشته و فاصله‌ی میان هرکدام از آنها با دیگری به اندازه یک گره بوده و دسته‌ی

---

۱. در سزگین، ۲۶۵، به جای کراویا، کُرّاث (گندنا، تره) است.

۲. همچنان که پیش از این هم نوشته‌ام، **عِرق النّسا: رگی** است که دچار **درد مفاصل** و ورم گرم می‌شود و این، اگر در مفصل سُرین ناپیدا باشد آن را درد وَرِک خوانند و اگر پایین آید آن را عرق‌النسا خوانند. (مفتاح الطّب)

۳. این توصیف از داغ، تنها در نسخه‌ی بولاق، ۴۹۷ آمده است.

درازی برای آن درست می‌کردند و سر آن جامها را با آتش چنان گرم می‌نموده‌اند که سرخ می‌شدند و سپس آن را در حالی که بیمار بر سمتِ سالم خود دراز کشیده بود بر گردی سرین او می‌گذاشتند و در هر یک بار چهار[۱] داغ دایره‌مانند را بر او می‌زدند و پس از آن، آنجا را مرهم می‌گذاشتند تا خُشکریشه‌ی (کبره‌های) روی زخم، فرومی ریخت و نمی‌گذاشتند که زخم زود بهبود یابد بلکه آن را با چیزهای سوزنده مرهم می‌نهادند تا چرک و زردابه‌ی فراوانی از آن روان گردد و هنگامی که درد سرین آرام می‌گرفت زخم بهبود می‌یافت.

باب هشتاد و دوم
درباره‌ی معالجه‌ی چیزهایی همچون: خلع (از جا در آمدن) و شکستن و وَثیْ (برانگیخته گشتن) و وهن (سستی) که برای استخوان پیش می‌آیند

و نخست در بیان **سخنانی** که شکسته‌بندان (مُجبِرین) به آن نیاز دارند: و آن این است که: چون ما توضیح دادن درباره‌ی چیزهایی همچون: بریدن و دریدن و دوختن و داغ کردن در **گوشت** را که در معالجه‌ی با دست (جرّاحی) به آنها نیاز است به پایان آورده‌ایم پس بهتر است اکنون بحثِ درباره‌ی **استخوان** و آنچه از شکستن و از جا درآمدن را که برای آن پیش می‌آیند در پیش گیریم و نخست می‌گوییم: کسی که می‌خواهد که پیشه‌ی (صناعت) شکسته‌بندی را یاد بگیرد باید جای استخوانها و هیأت و شکل آنها و هنبازی (مشارکت) آنها با آنچه جز آنهاست و ماهیچه‌هایی را که بر آنهاست بشناسد تا هنگامی که آسیبی از بیرون برای یکی از آنها پیش می‌آید و می‌بینند که آن استخوان از حالت خود و شَکل جای خود دگرگون گشته است از این دگرگونگی بداند که به آن استخوان کدام یک از حالتهای شکستگی یا بیرون آمدن یا سستی یا درد، رسیده است.

امّا **شکستن** عبارت است از: گسستگی پیوستگی یک استخوان واحد مانند همان چیزی که [ممکن است] برای دو استخوان ساقهای پا یا دو استخوان ساقهای دست هنگامی که بشکنند پیش می‌آید.

و **خَلْع** آن است که: بندگاه از جای خود در آید؛ که منظورم بیرون آمدن فزونه‌ی (زایده‌ی

---

۱. ظاهراً با توجه به اینکه جامها سه جام تو در تو بوده‌اند می‌بایست در هر یک بار داغ زدن، **سه داغ** باشد؟!

)یک استخوان از چاله‌ی استخوانی دیگر است.

و **وَهن**[۱]: دردی است که از افتادنی یا زدنی برای اندام پیش می‌آید بدون آنکه پیوستگی آن گسسته باشد.

و **وَثْی**: برانگیخته‌گشتن استخوان است از جای خود بدون آنکه تمام بیرون آید.

و **شکستن** اگر بزرگ و از هم گسسته باشد می‌توان آن را با حاسّه‌ی چشم شناخت [زیرا] به‌گونه‌ای است که برخی از اجزای استخوان به درون و برخی دیگر از آن به بیرون می‌آیند؛ و اگر به‌گونه‌ای بزرگ نباشد که تکّه‌های آن دیده شوند، شما اگر دستتان را بر اندام آسیب دید (مأووف) بکشید می‌توانید از روی حاسّه‌ی پساوایی هنگامی که جاهای گوناگون یا از هم گسسته‌ای را بر روی استخوان می‌یابید و نیز از خشخشی که از آن می‌شنوید — از روی همه اینها — می‌دانید که استخوان شکسته است.

امّا **خَلع**؟ هرگاه کم بوده و فزونه‌ی استخوان از سوراخ خود به تمامی بیرون نیامده باشد به آن «از جا در رفتنِ بندگاه» می‌گویند؛ و شناختن این، گاهی با حاسّه‌ی چشم است و گاهی برای شناخت آن نیاز به حاسّه‌ی پساوایی است.

و هرگاه استخوان به تمامی از سوراخ خود بیرون آید این حالت در برخی از اندامها همچون: بندگاه بازو همراه با استخوان ساق دست - که به آن کرسوع[۲] می‌گویند— و بندگاه شانه همراه با هر دو استخوان ساعد (ساق دست تا مچ) —که به آن کوع[۳] می‌گویند— به‌گونه‌ای خوب با حاسّه‌ی چشم آشکار می‌گردد.

و برخی از **انواع خلع** به‌گونه‌ای است که چندوچون آن بر معالجه‌کننده پوشیده می‌گردد تا جایی که شناخت آن نیازمند بررسی فراوانی است؛ مانند بندگاه بازو همراه با شانه، که گاهی چیزی بر شانه می‌زند و یا بر آن فرو می‌افتد و آماسی را پدید می‌آورد ولی آن را از جا در نمی‌برد؛ و گروهی می‌پندارند که شانه از جا درآمده است.

---

۱. از اینجا صفحه‌ی ۴۹۷ به بعد باز هم نسخه‌ی بولاق تا صفحه‌ی ۵۰۰ سفید است و ترجمه تنها از روی نسخه‌ی سزگین انجام می‌شود.

۲. **کرسوع**: استخوان برآمده‌ی **پیوند** سردست از سوی خنصر. (لغتنامه‌ی دهخدا)

۳. **کوع**: نوک استخوان مچ دست از سوی انگشت ابهام. (المنجد)

و ما به‌هنگام بیان معالجه‌ی **ویژه‌ی** هرکدام از اندامهایی که خلع یا شکستنی برای آنها پیش آمده باشد چگونگی شناخت خلع در این حالت را یادآور می‌شویم.

و امّا در **اینجا** چگونگی معالجه‌ی همگانی (عامّ) در **بستنِ اندام شکسته** و جا انداختن اندام از جا درآمده را یاد می‌کنیم و می‌گوییم که: نخستین چیزی که شکسته‌بند باید بداند **شکسته‌بندی شکسته‌ی یکینه** (مفرد) و سپس شکسته‌بندی شکسته‌ی **به‌هم‌آمیخته** (مرکّب) است؛ و آن شکسته‌ای است که همراه با **آماس** یا **زخمی** باشد؛ و پس از آن یادگیری چگونگیِ درست کردنِ (اصلاح) چیزهایی همچون: گره بستگی و سفتی و سختی و کج شدنی است که در شکسته‌بندی استخوان پیش می‌آید؛ و **نخستین** چیزی که در معالجه‌ی همگانی: شکسته و از جا درآمده و سست شده و برانگیخته گشته **باید کار** را با آن آغاز نمایید آن است که – اگر نیروی بیمار و سنِ او و زمانِ معالجه یاری نمایند- آن رگی را که می‌توان از گشودن آن در معالجه‌ی اندام آسیب دیده سود جست از آن سمتی که آن اندام [آسیب دیده] در آن است بگشایید و پس از آن یک مثقال گِل ارمنی را با دو اوقیه جُلّاب (شربتی که با گلاب و عسل درست کنند) و گلاب به او بدهید و به‌دنبال آن **طبیعت** بیمار را با فلوس خیار چنبر و ترنجبین و تمرهندی یا آب میوه یا آب لبلاب یا آب بنفشه – متناسب با نیازی که می‌بینید و تاب آوریی که بیمار دارد – **روان گردانید** تا با این کار بیمار از پدید آمدن آماس و درد در امان باشد؛ و بیمار را در روز نخست این کارها با مُزوّرات یا گوشت جوجه‌ی مرغ یا تیهو و کاهو و هندبا (کاسنی فرنگی) و بقلة‌الحمقاء تغذیه نمایید و پس از آن به معالجه آن اندام بپردازید و به آن اندام نگاه کنید که: اگر سستی یا بر انگیختگی‌ای به آن رسیده باشد شما آن را با **مرهم** درست‌شده از **مغاث** (ریشه‌ی گیاه قُلقُل) و گِل ارمنی کوبیده شده‌ی سرشته شده با آب مورد یا ماشِ نرم کوبیده‌شده‌ی سرشته شده با آب مورد یا ماشِ نرم کوبیده شده‌ی سرشته شده با آب موردِ تَر و تازه مرهم بگذارید.

و اگر **شکسته‌ی یکینه‌ی** بدونِ آماس و زخمی باشد باید نخست آن اندام را از هر دو سمت اندک‌اندک و با کششی نرم و راستار است بکشید و کشش سخت را به‌کار نبرید زیرا کششِ سخت از آن چیزهایی است که اندام را زیر فشار می‌گذارد و درد را در آن پدید می‌آورد و مادّه‌ای را به‌سوی آن می‌کشد که آن را می‌آماساند؛ پس اگر شما هر دو جزء آن اندام شکسته را به نرمی و آرامی به سمت خود آن جزءها کشیدید و [سپس] هر دوِ آنها را به‌سوی همدیگر

برگردانیدی و آن اندام را همچون شکل نخست خود راست و به‌هنجار ساختید - هنگامی که این کارها را کردید- **زخمبندهای پهنی** را که به‌اندازه‌ی پهنی اندام شکسته باشند به‌کار بگیرید و آنها را با داروی شکسته‌بندی[1] (دواءُ الَجَبْر) بیندایید و به‌گونه‌ی بایسته به دور جایِ شکسته ببندید و سپس رشته‌هایی از لفافه‌هایی را که در نرمی و خشونت میانه باشند بر اندام شکسته بپیچید و این پیچیدن به‌گونه‌ی باشد که آغاز آن با گذاشتن نوارهای پهن (عِصابه) برخودِ جای شکسته بوده و آنها را در سه یا چهار لایه (طبقات) از کف دست به‌سوی جاهای بالاتر اندام بپیچید و به‌هنگام پیچیدن که از خود جای شکسته آغاز می‌گردد این پیچیدن رااندک‌اندک و به تدریج سست گردانید؛ و پس از آن لفّافه‌ی دیگری را بگیرید و آن را همچون بار نخست دو یا سه بار با پیچشی سخت‌تر به دور جای شکسته بپیچانید.

و این نوار پیچی شما **نباید از دو سمتِ** شکسته سخت و در جای شکسته **سست** باشد و بدین‌گونه خون از دو سمت اندام به جای شکسته کشید شود و با این کار آماس و درد را به آنجا بکشید و چه‌بسا گندگی را در آنجا پدید آورید.

و هنگامی که این کار را انجام دادید زخمبندهایی (رفایدی) را بر اندام بسته‌شده بگذارید تا با آنها جای بستن هموار و یکسان شود و در آنجا جایی بلند و جایی فرو رفته نباشد؛ و پس از آن نوار پهنی را به گونه‌ای هموار بر همه‌ی جای بسته شده بپیچید.

و چون که این کار را به سامان رسانیدید شکسته‌بندهای (جبایر) فراهم آمده از تکّه‌هایی از پیاز موشِ (عُنصُل، عناصِل) را بر آن بگذارید- و این تکّه‌ها در نازکی و ستبری متناسب با بزرگی و کوچکی اندام باشند؛ جز اینکه در این دو حالت (نازکی و ستبری) نباید بیش از اندازه باشند و آنها را به سختی بتراشید- و بر اندام بپوشانید و اندازه‌ی درازی این شکسته‌بندها به اندازه‌ای باشد که از هر دو سمت به‌اندازه‌ی سه تا چهار انگشت از جای شکسته بگذرد (بیشتر باشد)؛ و اگر اندام [شکسته] بزرگ باشد این شکسته‌بندها درازتر از این باشند.

و [به‌دنبال گذاشتن شکسته‌بندها] تکه‌های نرمی از پارچه را به‌گونه‌ای هموار بر آنها

---

۱. در منابع دردسترس توضیحی برای «دواءُ الَجبر» (داروی شکسته‌بندی) نیافتم.

بپیچید و [پیش از پیچیدن] آنها را با دَواءُ الجبر بیندایید تا نمدار باشند و شکسته را به درد نیاورند و آن را از جابر نکنند.

و گذاشتن این شکسته‌بندها به‌گونه‌ی پراکنده باشد و فاصله‌ی میان هرکدام از آنها با دیگری کمتر از [پهنی] یک انگشت باشد و ستبرترین و بزرگ‌ترین آنها بر آن جایی باشد که به آن، استخوان شکسته می‌گویند.

و بپرهیزید از اینکه: تکّه‌ای از تکه‌های پیاز موش بر یکی از بندگاهها (مفاصل) بیفتد؛ که این از آنهایی است که به آن آسیب می‌رساند و آن را سست می‌گرداند.

و سپس لفافه‌هایی را بر شکسته‌بندها به‌گونه‌ای بپیچید که همه‌ی آنها و همه‌ی لفافه‌های نخستین را در زیر خود فرو گیرند و پس از آن، این لفافه‌ها را با رشته‌ای به‌گونه‌ای بپیچید که با پیچیدن رشته از وسط آن (وسط رشته) آغاز گردد و به‌دنبال آن هردو تار رشته را بگیرید و یک تار آن را از سمت راست و تار دیگر آن را از سمت چپ به‌گونه‌ای بپیچید که تارها همدیگر را به این‌گونه ...[1] قطع نمایند (ضربدری برهم دیگر بگذرند).

و این بستن در سختی و سستی به‌گونه‌ای باشد که بیمار به‌هنگام بستن آن دردی را احساس نکند؛ زیرا اگر این بستن به‌گونه‌ای باشد که دردی را در جای شکسته‌شده پدید آورد باید همان زمان، گشوده شود؛ و همچنین اگر بیمار در جای بسته شده **خارش سختی** را حسّ کند بهتر است خارانده شود و آب میانه گرمایی را بر آنجا بریزند تا آن سختی (حَدّة) و خارش آرام گیرد و ساعتی به حال خود رها گردد و سپس با زخمبندهایی که در گلاب و روغن گُل‌سرخ و اندکی از سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده باشند بسته شود.

و باید بستن در روزهای: نخست و دوم و سوم تا هنگامی که از آماسیدن می‌رهد نرم باشد و هنگامی که از آماسیدن ایمن می‌گردد تا هنگامی که بسته شدن **دُشبُد** (پوسته‌ی نازک روی زخم) بر روی آن به پایان می‌رسد باید بستن سخت باشد و در این هنگام باید بستن اندک‌اندک و به تدریج تا هنگامی که دُشبد خوب بسته شده و استوار می‌گردد سست شود.

---

۱. بر پایه‌ی این توصیف بایستی اینجا تصویری همچون این بوده باشد که در این نسخه‌ها وجود ندارد.

باب هشتاد و سوم
در شکسته‌بندی شکسته‌ی به‌هم آمیخته‌ی (مرکَّب) همراه با آماس و جز آن و شکستنی که دُشبُد و گره‌بستگی پدید آینده برای انواع شکستگیها، بر روی آن بسته شده باشد

امّا استخوان شکسته‌ای که آماسی با آن باشد باید با بَرد (تگرگ و شاید نوعی مرهم) و صندل سفید و سرخ و آب هندبا و آب گشنیز و آب حیّ‌العالم و چیزهای مانند اینها اندوده گردد و بابستنی آرام بسته شود و فردای آن روز، باز شود و با همین چیزها اندوده شود؛ و اگر آماس بزرگ باشد بهتر است تا هنگامی که آماس آرام می‌گردد از بستن و پیچیدن آن پرهیز شود و اگر کوفتگیی در گوشت پیش آمده باشد باید جای کوفته شده، اندک‌اندک شکافته شود تا کار آن به گندگی و خوردگی نرسد و اگر کار به گندگی بکشد باید معالجه شود.

و هرگاه همراه با شکستن، زخمی پدید آید باید نگاه شود که اگر زخم، بر رگی جهنده یا ناجهنده افتاده باشد و خون از آن برجوشد باید آن خون با صبر و کُندر و دَم‌الأخوین و انزروت و چیزهای مانند اینها - از آنهایی که در جای دیگری جز اینجا آنها راه ذکر کرده‌ایم- بند آورده شود و اگر چیزی از اینهایی که ما یاد کردیم پیش نیامده باشد و چیزی از استخوان با زخم نشکسته باشد باید دوختن و به‌هم پیوستنی که دو لبه‌ی زخم را با هم گِرد آورد به‌کار گرفته شود و سپس با چیزی که آن را بهبود بخشد معالجه گردد.

و اگر در زخم استخوانهای ریزی باشند که [در گوشت] بخلند نباید آنجا را بدوزند بلکه باید آن استخوانها را برپایه‌ی آنچه پیش از این یاد کرده‌ایم بیرون بیاورند و سپس آنجا را با رشته‌ای به‌گونه‌ای بپیچند که در این پیچیدن نوار پهن (عِصابه) بر روی دهانه‌ی زخم بیفتد و پیچیدن رشته به خوبی رو به سمت بالای زخم به‌سوی جای سالم اندام انجام گیرد و پس از آن لفافه‌ی دیگری را بر دهانه‌ی زخم آنجا که رو به سمت پایین است بگذارند و رشته را رو به ناحیه‌ی پایین بپیچند و این پیچیدن رشته به‌گونه‌ی باشد که دهانه‌ی زخم برهنه بماند و پیچش تا اندازه‌ای سست باشد و در هر یک یا دو روز، آن رشته باز شود و تا هنگامی که چرک و خونابه‌ی زخم به تمامی بیرون می‌ریزد و از آماسیدن ایمن می‌گردد یک تکه پنبه را بر دهانه‌ی زخم گذاشته و مرهمی را که رویاننده‌ی گوشت باشد آنجا بگذارند.

و اگر در زخم **استخوانِ بزرگ** سر بر آورده‌ای وجود داشته باشد باید پیش از آنکه آماس گرمی برای زخم پیش آید به معالجه‌ی آن استخوان پرداخته شود؛ و اگر آماسِ گرم، پیش آمده باشد تا هنگامی که آماس آرام گیرد به معالجه‌ی آن نپردازند و در این هنگام (پس از فرونشستن ورم) و باید استخوانها را هموار و همسان و مرتّب نمایند و استخوان سر برآورده را با ابزاری که «بیرم[۱] » (گِردبُر، مته) نامیده می‌شود بشکنند[۲]؛ و آن ابزاری است از آهن که درازی آن یک بِدست (وَجَب) است و بلندای (سَمْک) آن میانه و به اندازه‌ای است که اگر در کار بریدن بر آن فشار آورده شود تاب نمی‌خورد[۳] (خمیده نمی‌گردد) و سرِ آن (لبه‌ی جلوی آن) تیز و و پهن و اندکی برگشته است[۴]؛ پس شما با گذراندن آن بر [ته] استخوانِ فزونه‌ی سر برآورده، استخوان را با آن می‌بُرید و از سوی دیگر [استخوان] آن را رو به بالا می‌گیرید تا با این کار، اندام تا اندازه‌ی هموار گردد.

و اگر انجام دادن این کار برایتان شدنی نباشد، باید بر پایه‌ی آنچه در چگونگی معالجه‌ی استخوانهایِ گَنده گشته یادآورشده‌ایم استخوانِ سر برآورده را با ارّه‌ای ببرّید و بیرون آورید و پس از آن ناهمواری استخوان را همسان و هموار سازید [و آن را به شکل خود برگردانید] و به‌دنبال آن متناسب با حال زخم و آنچه از پاکیزگی یا چرکینی یا چرک و خونابه داشتن یا دیگر رخدادهای پیامد زخمها که در آن می‌بینید - اگر به آن نیاز داشت - آن را بر مبنای آنچه در معالجه‌ی زخمها بیان داشته‌ایم با مَرهمها و عسل[۵] معالجه نمایید.

و هرگاه دیدید که زخم بهبود نمی‌یابد و چرک و خونابه (صدید) از آن بیرون می‌آید و در گوشت آن سستی و برانگیختگی هست باید بدانید که استخوان شکسته‌ای در آن وجود دارد و باید آن استخوان را از آن برکنید و پس از آن، بستن استواری را به‌کار بگیرید و چیزی را که بتواند زخم را نگهداری کند بر دهانه‌ی زخم بگذارید و آماس گرم آن را با صندل خشکی که بر

---

۱. **این ابزار** در نسخه‌ی بولاق، ص ۵۰۰ به نام «برم» آمده است.

۲. در سزگین، ۲۶۹ به جای بشکنند چیزی همچون: « تِلبِس» است که باید منظور پوشاندن یا مخفی کردن باشد.

۳. در بولاق، همان، «تاب می‌خورد» است.

۴. با این توصیف این ابزار باید چیزی همچون «رنده‌ی » نجّاری باشد.

۵. در سزگین، همان، به جای عسل فتیله (فتل) است.

زخمبندهامی‌پاشید آرام سازید و زخم را از سمت بالا با بستنی آرام ببندید و آن رشته‌هایی را که به‌سبب استخوان شکسته بر آن بسته‌اید در آغاز کار، جز در هر پنج یا هفت روز یک بار- متناسب با آمادگی اندام و نیروی گوشتی که بر آن است - باز نمی‌کنید.

و امّا شکسته‌ای که خورده - ریزه‌های (شظایای) استخوان در آن بوده و از پوست بیرون نیامده باشند، هرچه از آنها آزاردهنده و خلنده باشند و درد سختی را پدید بیاورند نباید بسته شوند؛ زیرا آماس و گندگی را در اندام به‌وجود می‌آورند بلکه باید آنجا را بشکافند و نگاه کنند که اگر استخوانها از جای خود برآمده باشند (مُتبَرّی باشند) بیرون آورده شوند وگرنه باید با چیز تیزِ نوک باریکی (حادِّ ناخس) بریده شوند و هموار گردند و جا انداخته شوند و بر پایه‌ی آنچه یاد کرده‌ایم با راهکار معالجه‌ی شکسته‌هایی که با زخم همراه باشند معالجه گردند.

امّا شکسته‌هایی که دُشبُد بر آنها بسته نمی‌شود و [بهبود یافتن آنها] از آن زمانی که باید در آن استوار گشته و نیرومند گردند می‌گذرد؛ این حالت، از سببهای گوناگونی است؛ یعنی، یا از فراوان باز کردن و یا از ریختنِ فراوان و بیش از اندازه‌ی جوشانده‌ی داروها و یا از آن است که بیمار آن اندام را بسیار می‌جنباند و یا از فراوانی نوارها و زخمبندهایی است که استخوان را سنگین می‌دارند و یا از اندک بودن غذای بیمار و کم مایه بودن (لطافت) آن است به‌گونه‌ای که اندام را لاغر و باریک می‌گرداند؛ و هنگامی که به این حالت پی می‌برید باید ببینید که سبب پدید آورنده‌ی آن چیست که آن را ریشه‌کن کنید و از آن جلوگیری نمایید به‌ویژه آن سببی که از کمی غذا و آبکی و کم مایه بودن آن باشد.

و از این رو باید پس از آنکه سه یا چهار روز بر شکستن می‌گذرد – اگر در آنجا (بدنِ بیمار) نه زخمی باشد و نه آماسی و نه تبی و طبیعت نیز، درست کردن دُشبُد را در پیش گرفته باشد- بیمار را با غذاهای پرمایه‌ای (غلیظی) همچون گوشت بره‌ها و گوساله‌ها و درون شکمی آنها و هریسه‌ها و جواذب (طعامی که از شکر و برنج و گوشت پزند) و ماهی تازه‌ای که اندکی درشت باشد و پنیر تازه و برنج با شیر (شیر و برنج) و چیزهای مانند اینها از آن غذاهایی که دارای مایه و لیزی و چسبندگی (لُزوجت) هستند و با مادّه‌ی دُشبُد -که برای استخوان شکسته همچون لگام است- سازگارند تغذیه نمایید؛ و هرگاه این‌گونه از تغذیه فرو گذاشته شود به‌گونه‌ای که برای اندام، لاغری پیش آید باید با گرم کردن آن اندام و به‌کارگیری غذاهایی که ذکر کردیم و شراب سفید و استحمام کردن با آب گوارا (غیر معدنی) [مادّه‌ی

نیرومندساز] را به‌سوی اندام بکشید.

و نشانه‌ی آغاز **بسته گشتن دُشبُد** بر اندام شکسته، پیدا شدن **خون** بر زخمبندها و نوارهای پهن است - بدون آنکه زخمی با شکستن همراه بوده باشد- و این نشانه‌ی آن است که **طبیعت**، مادّه‌ی خوبی را برای بهبود و ساختن استخوان به‌کار گرفته است به‌گونه‌ای که آن مادّه از جایِ شکسته و سوراخهای ریز پوست (مَسامّ) بر زخمبندها نمایان گشته است؛ [این را به خاطر بسپار].

امّا **گره بستگی‌ای** که برای انواع شکستنها و سفت و سخت (صلابت) شدنهای اندام پیش می‌آید، از آن چیزهایی است که به‌کار اندام زیان می‌رساند و اندام را از انجام دادن بهینه‌ی کار باز می‌دارد- به‌ویژه اگر آن اندام به یکی از بندگاه‌ها نزدیک بوده و چرکی با آن گره‌بستگی همراه باشد - پس اگر گره بستگی (تعقُّد) به تازگی پدید آمده باشد باید داروهای بسیار به‌هم آورند (قابضه) همراه با بستنِ استوار به‌کار گرفته شود تا فرو نشیند و یا تکه‌ای سُرب را بر آن بگذارند و آن را استوار ببندند که بی‌گمان گره بستگی فرو می‌نشیند و از میان می‌رود؛ و اگر گره بستگی سخت شده و حالت سنگواره‌ای (تحجّر) پیدا کرده باشد باید آن را از سمت بالایِ آن بشکافند و گره بستگی را با تیغ سلمانی (موسی) ببرند.

امّا استخوانهایِ شکسته‌بندی شده‌ای که: به‌سبب آشنایی نداشتن کامل شکسته‌بند با کار خود و یا به‌سبب جنباندن اندام شکسته‌شده از سوی بیمار پیش از هنگام استوار گشتن آن، خطایی در شکسته‌بندی آنها روی داده باشد به‌گونه‌ای که شکلِ آنها کج شده و آن شکلی را که داشته‌اند دگرگون گشته باشد و بدان سبب کار اندام و جنبش آن تباه شده باشد، برای مثال اگر در دستها و پاها به‌سبب ناهنجاری در شکسته‌بندی، تباهی در جنبش و زشتی در شکل پیش آمده باشد، **گروهی** گفته‌اند علاج آن **شکستن دوباره‌ی** اندام است؛ در حالی که در این کار آزار و درد سختی هست و چه‌بسا بیمار از سختی درد آن بمیرد؛ بلکه آنچه در این باره باید انجام گیرد آن است که: با پیه مرغابی و مرغ و مغز استخوان و روغن درست‌شده از شیر گاو- و گروهی چرب کردن (تمر یخ) و **ریختن آب گرم** و روغن بر اندام را نیز بر اینها افزوده‌اند - به نرم گرداندنِ اندام بپردازند و هنگامی که اندام نرم گشت آن را بکشند و[؟] به شکل خود برگردانند.

و اگر این کار نتیجه‌بخش نباشد باید بر جای دُشبد (کبَرَه‌ی روی زخم) داروهای

خورنده‌ی گوشت همچون: مرهم زنگار همراه با روغن و پنبه‌ی کهنه گذاشته شود تا دُشبد را بخورند سپس اندام را بِشکنند و شکسته را به آرامی از هم باز نمایند؛ و گاهی برای این کار همراه با چیزهای برکننده (مُمَلِّسه) و نرم کننده، مالیدن و فشردن (دَلک) را نیز به‌کار می‌گیرند تا دشُبُد از هم بپراکند.

و اگر دُشبُد سخت و نیرومند گشته باشد و با این معالجه، به سویی گراییدن و برکندن را نپذیرد باید آنجا را با تیغ سلمانی و با نیشتر بشکافند و سپس استخوان شکسته‌بندی شده را از هم باز نمایید و آن را برای بار دوم [- اگر خدا بخواهد-] آن‌گونه که بایسته است شکسته‌بندی نمایند.

درباره‌ی جا انداختن اندام از جا در رفته:

برای جا انداختن اندام از جا در رفته باید هر دو اندام از هم درآمده را هرکدام در راستای سمت خود به آرامی بکشند و سپس فَزونه (زائده‌ی) یکی از استخوانها را در چاله‌ی استخوان دیگر بیندازند و آن را به‌خوبی هموار و آراسته سازند و زخمبندهای اندوده شده با داروهای شکسته‌بندی را بر آن بگذارند و برمبنای آنچه پیش از این توضیح داده‌ایم با نوارهای پهن و زخمبندها بپیچند.

و اینها، رهنمودهای همگانیی عامّی) بودند که در فنّ **شکسته‌بندی** به آنها نیاز است و ما خواستیم آنها را پیشاپیش بیان داریم؛ و اکنون در اینجا **معالجه‌ی ویژه‌ی** هرکدام از اندامهایی را که استخوانی در آنها شکسته شود و یا سستی‌ای به آنها راه یابد یادآور می‌شویم و در میان اندامها سخن را با بحث از معالجه‌ی شکستن **استخوان کاسه سر** آغاز می‌کنیم و آن را تا بیان چگونگی معالجه‌ی یکی پس از دیگری اندامهای پایین‌تر بدن ادامه می‌دهیم.

باب هشتاد و چهارم
در معالجه‌ی شکستن استخوان کاسه‌ی سر (قِحف)

و شکستنی که تنها برای استخوان کاسه سر پیش بیاید و ویژه‌ی آن باشد عبارت است از: شکافی که در آن استخوان پدید می‌آید و این شکاف برخی از آن ساده (بسیط) و برخی از آن به‌هم‌آمیخته (مرکّب) است؛ و **شکاف ساده**، برخی از آن، شکاف نمایانی است که ژرفایی

داشته باشد، جز اینکه هیچ جزئی از استخوان نه جدا شده باشد و نه به‌سوی درون یا بیرون کج گشته باشد و به این‌گونه از شکستن در زبان **یونانی دعمی**[۱] می‌گویند؛ و گونه‌ای دیگر از آن، شکافی است همراه بیرون آمدن استخوان شکسته به‌سوی بیرون که به آن **اهوی**[۲] گفته می‌شود؛ و اگر استخوان شکسته از سر، کَنده شده باشد به آن، **ابوسطلوسموس** می‌گویند.

و برخی دیگر از آن، شکستنی است که در آن، [استخوان] کاسه‌ی سر با تکّه‌های فراوانی شکسته‌شده و شکستن استخوان به‌سوی ژرفا تا نزدیک **اُمّ‌الجافیه** (پرده‌ای که مغز را در میان گرفته است) رفته باشد که به یونانی؛ سهمیا/انتیاسما؟ نامیده و برخی از آن، شکستن استخوان سر و رفتن استخوان شکسته به پایین تا نزدیکی پرده‌ی فراگیر مغز سر (صفاق) است که این را محسوسا/حسوسا نامند[۳]؛ و گونه‌ای دیگر از آن شکافته شدن استخوان سر و کج شدن آن (مصیر آن) همراه با فرو رفتن استخوان به درون سر و ژرفناک بودن آن است که به آن ماروسیس/ باروسیس می‌گویند.

و برخی از مردم گونه‌ای دیگر را به این گونه‌ها می‌افزایند که آن را مویی (شَعری) می‌نامند و آن شکاف باریکی است که از حسّ [بینایی] پنهان است و حِسّ آن را در نمی‌یابد و چه‌بسا با این حال سببِ نابود شدن [انسان] می‌شود.

اما خرد و ریز شدن (هَشم) استخوان سر؟ و آن شکافِ بزرگ به شمار نمی‌آید و از این رو آن را «شکستن» نمی‌نامند، بلکه گراییدن استخوان به‌سوی درون و به ژرفا رفتن آن است بدون آنکه پیوستگی آن گسسته شده باشد، مانند همان چیزی که برای آوندهای (ظروف) نقره‌ای و سر بی پیش می‌آید هنگامی که چیزی سخت‌تر از آنها به آنها بخورد.

و **هَشم بر دو گونه است**؛ زیرا یا همه‌ی بالای سر خرد و ریز می‌گردد به‌گونه‌ای که گاهی پرده‌ی مغز را پس می‌راند؛ و یا اینکه استخوان سر بر رویه‌ی (سطح) پرده‌ای که پس از کاسه‌ی

---

۱. این واژه، در سزگین، ۲۷۱، **رعمی** و در بولاق، ۵۰۱، دعمی است.

۲. در این باب برخی از نامها به **زبان یونانی** نسبت داده شده‌اند که نه املای درستی دارند و نه در نسخه‌های موجود با همدیگر هماهنگ‌اند که مشکل در مشکل ایجاد کرده است.

۳. همچنان که گفتیم املای ناهماهنگ واژه‌ها در دو نسخه‌ی سزگین و بولاق و افزون بر ان، **نقطه نداشتن** بیشتر واژه‌ها در نسخه‌ی سزگین و نبودن این واژه‌های منسوب به زبان یونانی در فرهنگهای در دسترس، گاهی ناگزیر کار را به رونویسی واژه‌های مغلوط می‌کشاند. (مترجم)

سر جای دارد به‌گونه‌ی فشار می‌آورد که آن را **منثنی** (دولا، برگشته) می‌گرداند؛ و این بود چندوچون **شکستن ساده‌ی** کاسه‌ی سر.

امّا شکستن **به‌هم آمیخته‌ی** (مرکّب) سر، شکستنی است که ام‌الجافیه را می‌خراشد و یا آماسی یا زخمی همراه با آن پدید می‌آید.

و شناخت هرکدام از انواع شکستنهایی که برای کاسه سر پیش می‌آیند یا از روی **نیروی** جسمی که آن آسیب از آن به سر رسیده است و از سنگینی آن روشن می‌شود و یا از سختی آن جسم و **نیروی** کسی که آن را زده است و یا از پیشامدهایی همچون: تحیّر و و اماندن از سخن گفتن (سَدَر) و بند آمدنی (بُهتی) که برای آوا (صوت) پیش می‌آیند؛ یا از افتادن ناگهانی آوا - به‌ویژه اگر شکستن به اُمّ‌الجافیه رسیده باشد- و یا استخوان سر در هم شکسته باشد و یا فشاری بر اُمّ یا شکافِ قابلِ حسّی که بتوان از آن بر شکستن **سر** استدلال کرد در سر پدید آمده باشد.

و اگر به‌راستی شکافی در پوست سر نباشد و یا شکاف ساده‌ای باشد و شما گمان کنید که شکستنی برای سر پیش آمده است شما می‌توانید آن را از راه ابزار جستجویی که شکستن را با آن جستجو می‌کنند و یا با نگاه کردن به آن شکستن به وجود آن پی ببرید؛ زیرا اگر شکستنی روی داده باشد شما می‌توانید آن را از روی بریده شدنِ (صَور) [ظاهری] آن، آن را بشناسید.

و اگر شکستن از آن گونه‌ای باشد که **دعمی/رعمی** نامیده می‌شود و آن دَرزی است **همچون مو** که از حسّ پنهان است؛ باید اندکی از مِداد (مرکّب) [نوشتن] یا دیگر رنگها را بر آن دَرز بریزید سپس استخوان سر را بسایید که شما هرگاه چنین کاری را انجام دهید با سیاهیی که در دَرز فرو می‌رود آن دَرز برای شما پدیدار می‌گردد پس هنگامی که آن را پیدا کردید بر ساییدن بیفزایید تا سیاهی از میان برود و برای شما نمایان نباشد، که در این هنگام برای شما روشن می‌شود که درز، به درون سر فرو نرفته است.

و اگر دَرز با ساییدن از میان نرود می‌دانید که دَرز به درونِ سر رسیده است؛ پس، از ساییدن دست باز دارید و ببینید درز به ام‌الجافیه رسیده است؟ و آیا ام‌الجافیه به‌سوی استخوان سر باز شده است و به آن چسبیده است؟ و پی بردن به چنین چیزی **بدین‌گونه** است که: هرگاه زخم آماس گرمی نداشته باشد و اگر آماسی که برای آن پیش آمده است

بسیار کم باشد و ترینگیی (رطوبتی) که از آن بیرون می‌آید بوی‌ناک بوده و چرک سفیدی (مِدّه‌ای) که در آن است پخته و رسیده باشد، اینها نشانه‌ی آن است که: **صِفاق مغز** که همان **اُمّ‌الحافیه** است از استخوان کاسه‌ی سر جدا نشده است؛ و اگر همراه با آن آماس تب و دردهای سختی باشد و **رنگ استخوان** سر دگرگون گشته و چرک سفید آبکی ناپخته‌ای از آن روان باشد، پس ام‌الجافیه از استخوان کاسه‌ی سر جدا گشته و از آن باز شده است؛ و هنگامی که چنین چیزی را می‌بینید باید **پیش از آنکه بیرون** انداختن (قی کردن) مِرار (صفرا یا سودا) و «امداد[1]» و از میان رفتن عقل و غش (غشی) کردن و تبِ سخت برای بیمار پیش بیاید، به معالجه‌ی آن بشتابید؛ زیرا اگر چنین نشانه‌هایی در بیمار نمایان شوند دیگر نباید به هیچ گونه‌ای و به هیچ سببی به **معالجه‌ی** او پرداخته شود که او هلاک شدنی و از میان رفتنی است.

پس اگر این نشانه‌ها برای شما پدیدار نگشتند باید به معالجه بیمار بشتابید و نگاه کنید که اگر صفاق مغز از استخوان کاسه‌ی سر جدا نشده و شکستن تنها دَرزی باشد، معالجه‌ی آن ساییدن است تا آن درز پنهان گردد و پدیدار نباشد پس اگر دَرز/شکاف به ژرفای [سر] رسیده باشد و استخوان شکسته باشد، باید [آن استخوان **کنده شود** و آن بدین‌گونه که:] باید نگاه شود که: اگر جزء‌های کوچکی از آن استخوانِ شکسته مانده باشد باید آن اجزاء با ابزاری که برای این کار مناسب باشد همگی یکی یکی (بالا ستقصاء) بیرون آورده شوند؛ و اگر **صفاق** از استخوان سر جدا نشده باشد این اجزای کوچک از استخوان باز نمی شوند؛ و اگر صفاق، باز شده باشد و شما در آغاز روی دادنِ زخم برای او، باوی روبه رو شده باشید و این زخمی شدن در زمانی **زمستانی** باشد باید در هر حال پیش از روز چهاردهم برای کندن استخوان تلاش شود؛ امّا در زمانی **تابستانی** (زمان گرمی هوا) باید از روز هفتم و پیش از آنکه آن پیشامدهایی راکه یادآور شدیم رخ دهند استخوان کنده شود و معالجه‌ی شما بر روی بیمار به این گونه‌ای باشد که توضیح می‌دهیم:

نخست باید سر را بتراشید و ساعتی بر آن درنگ نمایید سپس به‌اندازه‌ی دو درز متقاطع را بر گوشه‌های زخم پدید آورید که با این کار یکی از این درزها بر دَرز دیگر می‌گذرد (آن را

---

۱. اینجا واژه‌ای است به صورت «اِمداد»، که معنایی مناسب با موضوع بحث برای آن پیدا نشد.

می‌برد) به‌گونه‌ای که با همدیگر به شکل چلیپا (صلیب) در می‌آیند؛ و باید یکی از این درزها، همان **درز نخستینی** باشد که از ضربه پدید آمده است؛ سپس آن پوستی را که زیر زاویه‌های چهارگانه هستند بِکنید (سلخ نمایید) تا همه‌ی آن استخوانی را که می‌خواهید گِرد برکنید (تقویر نمایید) نمایان گردد؛ و اگر از این کار خون ریزیی روی دهد باید **جای پوست** را با تکّه پارچه‌های خیسانیده‌شده در سرکه و گلاب و یا تکّه پارچه‌های خشک، بیاگنید سپس زخمبندهای خیسانیده شده در شراب و روغن زیتون را بر آن بیندازید و آن را با نوار پهنی که با آن سازگار باشد ببندید؛ و اگر تا فردای آن روز هیچ پیشامد تباهی برای آن پدید نیاید باید به گِرد بریدن (تقویر) استخوان شکسته بپردازید؛ ولی هنگامی که استخوان شکسته مغز را می‌خلاند (همچون خار در آن فرو می‌رود) نباید از همان روز نخست به بریدنِ آن بپردازید.

و برای بریدن آن (استخوان شکسته) باید بیمار را بنشانید و به او دستور دهید که به‌گونه‌ای که برای این کار مناسب است دراز بکشد و سپس هر دو گوش او را با پشم یا پنبه ببندید تا از صدای زدنی (ضربه ای) که برای شکستن استخوان به‌کار می‌رود آزار نبیند و رشته‌هایی را که زخم را با آنها بسته اید باز نمایید و تکه پارچه‌ها را از روی آن بردارید و آن را پاک نمایید و پس از آن به دو خدمتکار دستور دهید که پوست بریده شده‌ی (شکافته شده) روی استخوان را از چهار سمتِ آن بگیرند و سپس شما نگاه کنید اگر استخوان **نازک** باشد آن را با برشهای داس مانندی (برشهای هلالی) که روبه‌روی هم باشند ببرید و برش شما با بریدن پهن‌ترین و گسترده‌ترین بخش استخوان آغاز گردد و سپس **آهستگی** و نرمی را در سوراخ کردن (نقر) و زدن بر [ابزار] برش به‌کار بگیرید تا مغز آزار نبیند و برانگیخته نگردد.

و اگر استخوان [شکسته‌ی سر] سخت و ستبر (ثَخین) باشد باید پیرامون آن را با سوراخ کنهایِ **سر کوتاه** (مثاقِبُ القِصار الرّؤس)سوراخ نمایید تا سر آنها به اُمّ‌دماغ (اُمّ‌الرّاس، پوستی که مغز را در میان گرفته است) نرسد و درازی **سر** آنها به‌اندازه‌ی «سَمَکُ العَظم» (آسمانه‌ی استخوان، ستبری قوس استخوان) باشد تا با پوسته‌ی پوششی [مغز] برخوردی نداشته باشند.

و هنگامی که شما پیرامون آن استخوانی را که می‌خواهید بیرون آورید سوراخ کردید در این هنگام پیوندهای میان سوراخها را با چیز بُرَنده‌ای ببرید و پس از آن استخوان را با گاز انبری کوچک و یا با موچینی که آن را بَرکَند، اندک‌اندک و به آرامی بیرون آورید و هنگامی که این کار را انجام دادید آنجا را از تکّه‌پاره‌های استخوانها (شظایا العِظام) پاک نمایید و به‌دنبال آن

زبری و دندانه‌هایی را که در جای بریدن استخوان پدید آمده‌اند با رنده‌ای (مِجْرَدَی) یا کاردی هموار سازید؛ و این کار را پس از آن انجام دهید که صفحه‌ای از دبل (... ؟[1]) نرم و همواره را که پوسته‌ی پوششی (غشای) مغز را بپوشاند و آن را از آسیب رنده نگه دارد، زیر استخوانی که [می‌خواهید آن را ببرید] بگذارید.

و هنگامی که این کار را انجام دادید یک تکه پارچه‌ی کتان را بگیرید و آن را در شراب و روغن گُل‌سرخ بخیسانید و آن را بر دهانه‌ی زخم بگذارید و سپس تکه‌ی دیگری را بگیرید و آن را چند لا کنید و در شراب و روغن گُل‌سرخ فرو برید و به آرامی بر زخم بگذارید و آن را با بستنی نرم به آن اندازه‌ای که زخمبندها را بر آنجا نگهدارد ببندید و پیرامون آنجا را با تگرگ (بَرَد) و صندلان (صندل سرخ) و آب هندبا و آب حیّ‌العالم و آب گِشنیز و چیزهای مانند اینها از آن چیزهایی که از فرو ریختن موادّ و روی دادن تب و پدید آمدن آماس پیش‌گیری می‌نمایند بیندایید و همیشه تکّه پارچه‌ها را با روغن سره‌ی (خالصِ) گُل‌سرخ نمدار نمایید و سپس در روز سوم آن را باز کنید و پاکیزه نمایید و با مداوایی که گوشت را برویاند معالجه نمایید و بر پرده‌ی فراگیرنده‌ی مغزِ سر (صفاق) ذَرورِ خشکاننده‌ی به‌هم‌آمیخته از صبر و مُرّ (صمغ درخت مرّ) و کُندُر بپاشید و پیرامون زخم را با چیزی که بر انگیختگی و گرمی را آرام سازد بیندایید.

باب هشتاد و پنجم
در معالجه‌ی آماس گرم پیش آمده برای سر به‌دنبال معالجه‌ی [آن]

باید دانست که گاهی پس از معالجه‌ی سر با آهن (پس از کار جرّاحی سر) آماس گرمی برای **پرده‌ی** فراگیرنده‌ی مغز (صِفاق دماغ) پیش می‌آید به‌گونه‌ای که می‌بینید که: استخوان سر بالا آمده و پوستی که بر روی سر است ستبر و زِبر گشته است و بیشتر [اوقات] **پیامدهای** تباهی به‌دنبال این رویداد رخ می‌دهند و کار دارنده‌ی آن به **مرگ** می‌انجامد. و این آماس که برای این **پرده** پیش می‌آید یا به‌سبب درازی و کجی **استخوانی** است که به‌سبب تیزی خود در

---

۱. این واژه در فقدان نسخه‌ی بولاق، در متن سزگینِ ۲۷۳ بدون نقطه است و معلوم نشد که ساختار و معنای آن چیست؟

آن فرومی‌خلد و یا به‌سبب بستنِ نوارها و پیچیدنهایی است که این استخوان را [پس از کار جرّاحی] نگه می‌دارند و یا از فراوان خوردن غذا و یا به‌سبب سرماست.

پس شما هنگامی که این رویداد را می‌بینید نگاه کنید که اگر به‌سبب درازی و کجی استخوانی باشد، آن استخوان را از جا بر کشید و اگر به‌سبب بستن باشد آن را باز کنید و نرم و سبک سازید و اگر به‌سبب فراوان خوردن غذا باشد از غذای بیمار بکاهید و اگر به سبب سرما باشد آن [پرده] را با آب و روغن نیم گرم کِماد نمایید و اگر از گرمای آن نیرومند باشد آن را با تگرگ و یخچه (بَرَد) و صندلین و آب عِنب‌الثّعلب و آب هندبا و چیزهای مانند اینها بیندایید.

سپس به بیمار دستور دهید که بر رو بخوابد[1] و بر سر او روغن نیم گرم گُل‌سرخ و آب نیم گرمی را که برگ خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک و حُلبه (شنبلیله) و بزر کتان را در آن جوشانیده باشند بریزید و نیز، آن را با آرد جَوی که با روغن گُل‌سرخ و آب گرم به‌هم زده شده باشد مرهم نمایید؛ و پیه ذوب شده‌ی مرغ را که تکّه‌های پارچه را در آن خیسانیده باشید، بر سر و گردن و اندامهای پس از آنهای بیمار بگذارید و اندکی از روغن گُل‌سرخ و روغن بنفشه و روغن نیلوفر را در گوشِ او بچکانید.

و اگر نیروی بیمار توانمند باشد او را از رگ قیفال فصد کنید و طبیعت او را با فلوس خیار شنبر و لبلاب و چیزهای مانند اینها روان سازید؛ و باید دانست که هرگاه شما استخوانِ سر را با این معالجه‌ای که ما آن را یاد کردیم معالجه نمودید و دیدید که پوسته‌ی پوششی مغز سیاه شده است باید بدانید که بیمار ناگزیر مردنی است و بی‌گمان از این بیماری نمی‌رهد، این را به خاطر بسپار [و خدا داناتر است].

باب هشتاد و ششم
در معالجه‌ی شکستن بینی

باید بدانید که بینی از سمت نوک آن شکسته نمی‌شود، زیرا این جزء از آن، غضروفی

---

۱. این عبارت، ترجمه‌ای استنباطی و حدسی از جمله‌ای بدون نقطه و ناخوانا از نسخه‌ی سزگین، ۲۷۴ و در فقدان نسخه‌ی بولاق است.

است و تنها در جاهای بالا یین آن است که این حالت برای آن پیش می‌آید؛ پس هرگاه شکستن برای آن رخ داد باید نگاه کنید که: اگر آنجا از آن جاهایی بود که انگشت به آن می‌رسید هر دو انگشت کوچک (خنصرها) [هر دو دست] را در دو سوراخ بینی فرو کنید و استخوان [شکسته] را با آنها هموار سازید و به حالت [سرشتی] خود برگردانید؛ و اگر جای آن بالاتر و تنگ‌تر باشد میله‌ی درشتی را در بینی فرو کنید و استخوانِ شکسته را با آن هموار سازید و از بیرون دستتان را بر آن بکشید تا به شکل خود بر گردد، سپس فتیله‌هایی را که بر چوبی باریک پیچیده شده و با اقاقیا و معاث اندوده شده باشد در بینی فرو برید و از همین چیزها را بر کاغذی بسایید و بینی را از بیرون با آن مرهم نمایید و این معالجه را چند روزِ اندکی انجام دهید که بی‌گمان بینی بهبود می‌یابد؛ و هرگاه نَفَس کشیدن بر بیمار تنگ گردد باید تکه پارچه‌هایی را بر لوله‌هایی از پَر بپیچید و با داروهایی بیندایید و در بینی بگذارید.

و هنگامی که شکستن برای بینی روی می‌دهد نباید نسبت به معالجه‌ی آن سستی بنماییم و چند روزی آن را به حال خود رها کنیم که بینی با کجی جوش می‌خورد و بر گرداندن آن به حال طبیعی سخت می‌شود و پهنی بینی (فَطْسة) از آن پدید می‌آید.

و اگر شکستنی برای **بینی** پیش آید و آن را به **سمتی** کج کند و باید برای کشیدنِ آن به سمت دیگر **چاره‌اندیشی** شود و آن بدین‌گونه که: تکه‌ای پهن از **چرم** (سیر) را بگیرید و آن را با **سریشم** خوبِ ماهی بر سمت کج شده‌ی بینی بچسبانید و آن را به حال خود رها کنید تا خشک شود و بدانید که کندن آن دشوار است و سپس آن چرم را به سمت آن طرفی که مخالف با طرف کج شده است پایین بیاورید و آن را پس از آنکه بینی را با داروی شکسته‌بندی می‌اندایید به **جایی** که بینی را برای شما هموار و راست گرداند ببندید.

باب هشتاد و هفتم
در شکسته‌بندی آرواره‌ی پایین هرگاه که بشکند

هرگاه آرواره‌ی (لِحّی، فَکّ) پایین از بیرون بشکند و آنچه شکسته است جدا نشده باشد، باید نگاه کنید که اگر شکستن در **فکّ چپ** باشد باید انگشت میانه (وُسطی) و سبّابه (انگشت شهادت) از دست **چپ** را در دهان بیمار فرو کنید و با آنها آن گوژی (حَدَب) پدید

آمده در فک را به بیرون فشار دهید تا هموار گردد و از بیرون آن را با دست راست به‌گونه‌ی شکل خود، راست و همسان سازید.

و اگر شکستن در فکّ راست باشد؛ انگشتهای دست راست را در دهان فروکنید و مانند همان کاری را که برایتان ذکر کردم با آنها انجام دهید؛ و شما برگشتنِ فکّ به حال خود را از همواری دندانهایی که در آن هستند و از برگشتن آنها به اصل سرشتی خودشان می‌توانید بفهمید.

و اگر آرواره، شکسته شود و آنچه شکسته است از جای خود بیرون آمده باشد باید با یاری یکی از خدمتکاران، کشیدن از دو سمت را به‌کار ببرید تا آرواره را به چاله‌ی جای خود (حُقّه‌ی) و شکل خود برگردانید و دندانهایی را که در آرواره‌ی شکسته هستند - اگر این کار شدنی باشد- با رشته‌ای از طلا و نقره به یکدیگر ببندید و اگر شدنی نباشد آنها را با ریسمانهای ابریشمینی که خوب تابیده شده باشند ببندید و سپس آن بستنی را که باید با رشته‌های ابریشمی بسته شود به‌کار ببرید و آن بدین‌گونه که: میانه‌ی (وسط) آن رشته ابریشمی را به پس گردن بیندازید [سپس آن را بپیچید و باز هم به پس گردن بیندازید] و پس از آن، دو سر رشته را از هر دو سمت بکشید و آنها را از بالای گوشها بگذرانید تا به زیر آرواره ببرید و با آنها آرواره را به جای خود برگردانید و سپس آنها را از بالای گونه ها بگذرانید و بر یافوخ (محل التقای استخوان جلو سر با استخوان پشت سر) به‌هم ببندید؛ و به‌دنبال آن پیشانی را با نواری پهن (عصابه‌ای) که بر آن رشته بگذرد ببندید تا بستن را نگه دارد و آرواره را به حال خود پایدار بدارد.

و اگر آرواره بر آن حالتی که شما آن را هموار گردانیده‌اید نایستد تکه‌ای از چرم (سیر) نازک را که به‌اندازه‌ی چانه باشد بگیرید و تکّه پارچه‌ای را بر آن بپیچید و آن را بر فک ببندید و پیش از بستن، هنگامی که آرواره را راست و هموار ساختید و آن را به حالت خود برگردانیدید داروی شکسته‌بندی را بر زخمبندهایی بمالید و به آرواره ببندید و سپس بستن آن را بر یافوخ انجام دهید.

و هنگامی که آرواره را [به آن گونه‌ای که گفتیم] بستید به بیمار دستور دهید که جنب و جوش را کنار بگذارد و بیارامد و از سخن گفتن و جویدن بازایستد و هنگامی که غذا خواست غذای او: آبگوشتی باشد که نان را در آن خُرد و خیسانیده باشند و آشهای آشامیدنی

درست‌شده از نشاسته و آرد باشد.

و باید همیشه آرواره را بررسی کنید که مبادا از شکل خود دگرگون گشته باشد و اگر چنین شده باشد آن را باز کنید و به شکل خود برگردانید و استوارتر ببندید. و باید بدانید که آرواره (لِحْی) در بیست روز و یا چیزی نزدیک به آن پیوند می‌خورد و نیرومند می‌گردد؛ زیرا استخوانی نرم است و در آن مغزی است که آن را پُر کرده است.

و اگر با این حال، **آماسی** برای آن پیش آید باید آن آماس با چیزهای باز دارنده‌ی، نیرومندساز و پس از آن - بر پایه‌ی آنچه در باب آماسها گفته‌ایم - با چیزهای پراکنده‌ساز معالجه گردد.

باب هشتاد و هشت
درباره‌ی شکسته‌بندی ترقوه‌ی (چنبر) شکسته شده

هرگاه چنبر (ترقوه) از سمت شانه (ناحیه‌ی شانه) بشکند بیشتر این حالت، پایین‌تر از ناحیه‌ی پایین شانه است و به سمت پایین بازو آویخته می‌گردد. پس هرگاه تَرْقُوَه بشکند و جدا گردد و از جای خود بلند شود، معالجه‌ی آن ساده‌تر و بهبود یافتن آن آسان‌تر از آن است که: بشکند و از جایش بلند نگردد؛ زیرا **شکسته‌ی** از جا بلند شده، کشیدن و هموار و همسان ساختن و برگرداندن آن به شکل خود، در آن شدنی است و این کار در ترقوه‌ی شکسته‌ی بلند نشده شدنی نیست، و در دیگر استخوانها نیز، همچنین است.

پس هنگامی که ترقوه می‌شکند باید به یک خدمتکاری دستور دهید که آن بازویی را که در کنار ترقوه‌ی شکسته است بگیرد و آن را به‌سوی بیرون و بالا بکشد و به خدمتکار دیگری دستور دهید که آن سمت از شانه را که رو به گردن است به‌سوی گردن بکشد تا با این دو گونه کشش، کشیدنِ دو **سویه‌ی** روبه‌روی بخشهای شانه انجام گیرد و سپس شما بخش شکسته را هموار و همسان سازید و استخوان ترقوه را به‌حال خود برگردانید و آنچه از شکسته را که بلند شده است به جای خود برگردانید و آنچه را به ژرفا رفته است بیرون بکشید؛ و اگر به کشیدن بیشتری نیاز داشت باید گوی (کُره‌ی) بزرگی از تکّه‌های پارچه یا پشم یا چیزهای مانند اینها را در زیر بغل (اِبْطِ) [بیمار] بگذارید و ترقوه را بلند کنید تا آن را به آن پهلویی (جَنْبی) که در

کنار آن است نزدیک نمایید و چیزهای دیگر را بر پایه‌ی آنچه کفته‌ایم انجام دهید.

و اگر نتوانید که سرِ ترقوه را به‌سبب فرو رفتن آن به ژرفا، بیرون بکشید باید به بیمار دستور دهید که بر پشت بخوابد و در زیر شانه‌ی او بالشتی را که بزرگی میانه‌ای داشته باشد بگذارند و خدمتکار شانه‌ی او را از پشت به‌سوی پایین [به سمت خود] بفشارد (کَبس نماید) تا استخوان ترقوه از ژرفا بالا بیاید و [شما] شکستگی را هموار و همسان بسازید و آن را به شکل خود برگردانید.

و اگر بدانید که تکّه‌ای (شظیّه‌ای) از استخوان [ترقوه] شکسته است و در [جایی] می‌خلد باید آنجا را - پس از اینکه ابزاری را که از صفاق نگهداری کند زیر ترقوه می‌گذارید- با نیشتری یا کاردی (مِبطَی) با شکافی راستاراست بشکافید و آن تکّه‌ی خلاننده را بیرون بیاورید و آن استخوان را با چیزی بُرنده (مُقطِع) یا رنده‌ای هموار و همسان سازید و سپس جای شکافته شده را بدوزید و یا با تکه‌های پارچه و زخمبندها بیاگنید، و اگر به زخمبندهای بزرگ نیاز داشتید آنها را به‌کار بگیرید؛ و اگر **آماس گرمی** در آنجا پدید آید آن زخمبندها را با روغن گُل‌سرخ نمدار نمایید؛ و اگر آماسی نباشد شما نیازی به روغن ندارید.

و در زیر آن زیر بغلی که در کناره ترقوه است **گوی** میانه‌ای از تکّه‌های پارچه یا دیگر چیزها بگذارید و آن را با نوار پهن بایسته‌ای ببندید و آن نوار را بر هر دو زیر بغل و ترقوه‌ی شکسته و شانه بگذرانید و آنها را نیز بپیچید.

و اگر آن سمت از ترقوه که بر شانه است به پایین گرایش داشته باشد باید نوار پهنی را بر میانه‌ی آرنج بگذارید و همه‌ی بازو را با آن به گردن ببندید و هر دو دست را نیز با نواری دیگر به گردن بیاویزید.

و اگر سرِ ترقوه به‌سوی بالا بگراید - و این چیزی است که کمتر روی می‌دهد- از آویختن آرنج بپرهیزید ولی باید بیمار را بر پشت بخوابانید و آن را با چاره‌اندیشی هوشیارانه‌ای (تدبیر لطیف) چاره‌جویی نمایید.

و **نوار** را هر سه روز یک بار باز کنید و آن را با مرهمهای اندودنِ شکسته‌بندی بیندایید و دوباره آن را ببندید؛ و این کار را تا هنگامی که اندام شکسته استوار می‌گردد و دُشبُد می‌روید و استخوان ترقوه مستحکم می‌شود انجام دهید؛ و بیشتر اینها در بیست و هشت تا سی روز استوار می‌شوند.

باب هشتاد و نهم
در شکسته‌بندی شکستن شانه

باید دانست که جای پهن در **شانه** نمی‌شکند بلکه شکستن تنها برای کناره‌های آن روی می‌دهد و گاهی شکستنِ روبه درون برای آن پیش می‌آید و گاهی **شکافی** در آن رخ می‌دهد و چه‌بسا **تکه‌ای** در آن بشکند؛ و آن شکستنی که رو به درون برای آن پیش می‌آید با پسودن شناخته می‌شود زیرا شما آن را به‌گونه‌ای می‌یابید که به درون فرورفته است و افزون بر این، بیمار گونه‌ای بی‌حسی در بازو و دردی را در شانه احساس می‌کند؛ و **شکافتن** را با خشونتی که زیر پساوایی همراه با درد می‌یابید می‌شناسید؛ و این دو را (شکستن و شکافتن را) با معالجه‌ای که آماسهای گرم را آرام می‌سازد و با اندودن با مرهم شکسته‌بندی مداوا نمایید.

و امّا تکه‌هایی از شانه را که می‌شکنند می‌توانید آنها را با پسودن بشناسید؛ این تکه‌ها هنگامی که شما نشسته باشید به جایی فرو نمی‌روند زیرا آنها به رباطها می‌پیوندند و به آنها می‌چسبند و هنگامی که بلند می‌شوید به بدن فرو می‌روند.

پس باید [جای] آنها را بشکافید و آنها را برکنید و آنجا را به همان‌گونه‌ای که در رباطهای ترقوه انجام می‌شود بدوزید و به بیمار دستور دهید که بر سمت سالم خود دراز بکشد و خدا داناتر است.

باب نوُدُم
در شکسته‌بندی سینه‌ی شکسته

باید دانست که برای **میانه‌ی** (وسط) سینه شکافتن پیش می‌آید و در پی آن جای شکاف به‌سوی درون بدن فرو می‌گراید؛ امّا کناره‌ی آن خُرد می‌گردد؛ و هرگاه برای میانه‌ی آن، شکاف **کجی** پیش آید برای دارنده‌ی آن در همان جا دردی رخ می‌دهد و هنگامی که جای شکاف را با انگشتانتان بپساوید آوایی از آن شنید می‌شود.

و هرگاه استخوان سینه بشکند و به درون فرو گراید و فرو رفتگیی را در آن ببینید، دردی سخت و تنگی نفس و سرفه‌ای از آن پدید می‌آید و این به‌سبب خلشی است که برای پرده‌ی میانجی (حجاب حاجز) روی می‌دهد و چه‌بسا بیرون دمیدن خون (نَفثُ الدّم) [نیز] از آن

پدید آید؛ و معالجه‌ی اینها باید مانند همان معالجه‌ای باشد که آن را در [بحث شکستن] شانه ذکر کردیم. پس اگر برای **سینه** گرایشی به درون پیش آید باید به بیمار دستور دهید که بر پشت بخوابد و زخمبندهایی را در میان دو شانه‌ی او بگذارید و هر دو شانه‌ی وی را [رو به پایین] فرو فشارید و دنده‌های او را از هر دو سمت با هر دو دست گِرد هم آورید و اگر دنده‌ها به درون [بدن] بگرایند باید نخست رشته‌ای (رباطی) را از پایین در راستای رو به بالا (استقامه) بگذارنید (ببندید) و رشته‌ای پشمی را دایره‌وار [بر دنده‌ها] ببندید و سپس سر یکی از این دو رشته را به دیگری گره بزنید که این‌گونه بستن [به‌خواست خدا] نمی‌گذارد که رباطی که دایره‌وار بسته شده است باز شود [و خدا داناتر است].

باب نود و یکم
در شکسته‌بندی دنده‌های شکسته و شکافته‌شدن آنها

امّا دنده‌های سینه؟گاهی در همه‌ی اجزای آنها شکاف رخ می‌دهد ولی در **شرسیفها** (شراسیف: دامنه‌ی دنده‌ها بر روی شکم) شکاف تنها در آن بخشی از آنها که در نزدیک ستون فقرات است پدید می‌آید؛ زیرا استخوانهای آنها در اینجا پهنایی دارند و کناره‌های آنها غضروفی و نازک‌اند از این رو به گونه‌یی‌اند که شکستن و خرد شدن از جلو برای آنها رخ می‌دهد.

و این حالت به هنگامی که آنجا را با انگشتانتان بپساوید و جستجو نمایید برای شما روشن می‌شود؛ زیرا شما در آنجا خشونتی را می‌یابید و حس می‌کنید که هموار و یکسان نیستند [و اگر استخوان، شکسته باشد شما خشخشی را از آن می‌شنوید]؛ و اگر شکستن به‌سوی **درون** بدن گراییده باشد برای بیمار دردی سخت در سینه و خلشی پیش می‌آید که سخت‌تر از درد و خلشی است که دارنده‌ی بیماری ذات‌الجنب آن را در خود می‌یابد و همراه با اینها تنگی نفس و سرفه و بیرون دمیدن فراوان خون برای او رخ می‌دهد و شما می‌توانید آن **ناهمسانیی** را که در دنده‌ها می‌یابید همسان سازید و آنها را با هم گِرد آورید، جز اینکه نمی‌توانید آن دنده‌هایی را که به‌سوی درون بدن گراییده‌اند با دست به جای خود برگردانید.

برخی از مردم گفته‌اند برای این کار باید غذای فراوانی از آن چیزهایی که بادکردگی را (نفخ

را) به وجود می‌آورند به بیمار داده شود تا هنگامی که معده و روده با غذا و باد پر می‌شوند دنده‌ها را به بیرون برانند؛ و این کاری است که با این ناهنجاری ناسازگار است؛ زیرا در اینجا هیچ هنبازیی (مشارکتی) در میان معده و سینه وجود ندارد؛ و افزون بر این، پُرینگی (اِمتلاء) آماسِ گرم را برمی‌انگیزد و برآن می‌افزاید.

و برخی از مردم هستند [که برای مداوای دنده‌های شکسته‌ی به درون رفته] ابزارهای حجامت را بر جای فرو رفتن آنها میگذارند و این، به کار راست و درست همانندتر است؛ جز اینکه بیم آن است که این کار مادّه‌ای را به‌سوی آنجا یعنی، به‌سوی ماهیچه‌هایی که بر روی دنده‌ها و در میان آنها هستند بکشد و آماسی را پدید آورد و بر راندن دنده‌ها به درون بیفزاید.

امّا برخی از پزشکان دستور داده‌اند که: تکّه‌ای از پشم را که در روغنِ گرم خیسانیده باشند و در زخمبندهایی گذاشته باشند بر آنجا، در میان دنده‌ها بگذارند تا آنجا را بیاگند؛ و - همان‌گونه که در بحث سینه یادآورشدیم - هنگامی که آنجا را گردا گرد می‌پیچند، نوار، پهن و هموار باشد[۱].

و اگر به‌سبب استخوانی که [در آنجا] در حجاب حاجز فرو می‌رود خلشی سخت و دردی پیش آید که آرمیدن را از بیمار بگیرد و نفس کشیدن را بر او تنگ سازد باید پوست را بشکافند و دنده‌ی شکسته را برهنه سازند و ابزاری را که **صفاق** را نگهداری کند در زیر دنده بگذارند و آن استخوان یا تکه استخوانهایی را که خلش را پدید آورده‌اند به آرامی ببرند و بیرون آورند و - اگر آماس گرمی پدید نیاید - آنجا را با چیزی که گوشت را می‌رویاند و [زخم را] بهبود می‌بخشد معالجه نمایند، و اگر آماس گرمی پیش آید زخمبندهای خیسانیده شده در روغن نیم گرم را بر آنجا بگذارند و آنجا را با چیزهایی که بیماران مانند او را با آنها چاره‌جویی می‌نمایند چاره‌اندیشی کنند و بیمار [نیز] بر آن سمتی که برای او راحت و آسان است دراز بکشد.

باب نود و دوم
در شکسته‌بندی استخوان کفل (وَرِک) و استخوان زِهار

به‌راستی استخوان **کفل** (وَرِک، سرین) و **زهار** (عانه، گِرداگِرد آلت تناسلی مرد یا زن که مو

---

۱. توضیحِ این نوار پیچی ناگویاست.

بر آن می‌روید) و **خاصره‌ها** (لگن)، کمتر پیش می‌آید که بشکنند و هنگامی که بشکنند، شکستن آنها همچون شکستنی است که برای شانه‌ها پیش می‌آید و آن این است که: استخوانهای آنها خُرد می‌شوند و شکاف برمی‌دارند و همراه با دردی سخت که به‌سوی ساق[1] سرازیر می‌شود به سمت درون بدن می‌گرایند؛ و علاج آنها به همان گونه‌ی شکسته‌بندی استخوان شانه است جز اینکه نمی‌توان استخوان شکسته خرد شده را با شکافتن از این شکسته بیرون آورد، **بلکه آن را از بیرون با انگشتها راست و هموار می‌سازند و بقیه‌ی معالجه‌ی آن همچون معالجه‌ی شانه است، و تر** کننده‌ها را به‌کار می‌برند و زخمبندهایی را در آن جایی از لگن که فرو رفته است می‌گذارند تا آنجا را پر کند و بستن گِرداگِرد (دایره‌وار) آن باید راست و هموار باشد.

و شکسته‌بندی استخوانهای زِهار نیز، به همین‌گونه است و استخوانها را با انگشت همسان و هموار می‌سازند و آنها را می‌بندند و شکستن برای این استخوان کمتر رخ می‌دهد.

باب نود و سوم
در شکسته‌بندی استخوان میان شانه‌ها و مهره‌ها و خار آنها [و در شکسته‌بند این خار]

مهره‌های ستون فقرات کمتر پیش می‌آید که بشکنند ولی خُرد شدن (رِضّ) برای آنها پیش می‌آید و پیامد آن زیر فشار قرارگرفتن نخاع (مغز حرام) و پوسته‌ی پوششی آن است؛ و هنگامی که چنین شود پیامد آن، **آسیبی** (آفتی) است که به **عصب** با هنبازی [نخاع] می‌رسد و چه‌بسا از آن مرگ رخ دهد به‌ویژه اگر آن آسیب به مهره‌های گردن برسد؛ و هنگامی که چنین چیزی پیش آید و شما نشانه‌های مرگ را ببینید به معالجه‌ی آن مپردازید.

و اگر نشانه‌های مرگ وجود نداشته باشد و برای شما شکافتن آنجا و بیرون آوردن استخوانهای خُردشده شدنی باشد، این کار را انجام دهید؛ و اگر آماسی برای آنجا پیش آید باید آن را با چیزهایی همچون: چکاندن روغن و آب نیم گرم - که آماس گرم را آرام می‌سازند- و پس از آن با مرهمهای سازگار با این کار، معالجه نمایید.

---

۱. در بولاق، ۵۰۷ به جای **ساق**، **صفاق** است.

و اگر شکستن برای **خار** مهره‌ها رخ دهد باید آنجا را بشکافید و آن خارهایی را که شکسته‌اند بیرون بیاورید و آنچه را شکافته‌اید بدوزید و آنجا را با راهکار معالجه زخمها معالجه نمایید.

و اگر استخوان **کاهِل** (میان دو کتف) شکسته شود باید انگشت سبّابه را در مقعد بیار فرو کنید و استخوان را به بیرون برگردانید و با دست دیگر از بیرون آن را هموار سازید و به حالت سرشتی خود برگردانید؛ و اگر احساس کردید که استخوانی جدا شده است باید آنجا را بشکافید و آن استخوان شکسته‌ی جدا شده را بیرون بیاورید و جایِ شکافته شده را با دوختن به حال خود برگردانید و سپس آن را با نوارِ زخم‌پیچی معروف به **لگام** و با چیزی که بتوان آنجا را با آن بست ببندید.

و شما می‌توانید با پسودن و جستجو کردن آنچه را از خرد شدن یا شکستن برای این استخوانها پیش می‌آید به آسانی بازشناسید و [به‌خواست خدا] چیزی از اینها بر شما پوشیده نماند.

باب نود و چهارم
در شکسته‌بندی بازوی شکسته

هرگاه **بازو** بشکند باید برای معالجه‌ی آن کشِش از بالا و از پایین را به‌کار بگیرند و این کشیدن به‌گونه‌ای میانه باشد؛ و اگر جای شکسته به **شانه** نزدیک باشد باید **شانه** را از سمت بالا بکشند و بازو را از سمت پایین؛ و اگر جای شکسته به آرنج نزدیک باشند باید آرنج را رو به پایین و بازو را از بالا بکشند و پس از آن استخوانهای شکسته را به چاله‌ی/جای خود برگردانند و آنها را بپیچند تا هموار و خوش‌نما (هندام) شوند و سپس **زخمبندهای** پهنی را به‌کار بگیرند و آنها را با **اندودنی** شکسته‌بندی بینداینـد و آنها را همچنان که گِرداگِرد می‌پیچند بر جای شکسته ببندند و پس از آن تخته‌های شکسته‌بندی را - آنچنان‌که چندوچون آن را توصیف کرده‌ایم - پیرامون [جای] شکسته بگذارند و با نوارهای پهن (عصائب) به‌خوبی ببندند؛ و این نوار پیچی نه چندان **تند** باشد که اندام را به درد بیاورد و مادّه‌ی [زیانباری] را به‌سوی آن بکشد و نه، سست باشد.

و بپرهیزید از اینکه تخته‌های شکسته‌بندی را بر بندگاه شانه یا آرنج بگذارید که این از آنهایی است که به بندگاه و عصب آسیب می‌رساند و ماده‌ای را به سمت آنها می‌کشد که آماسی را پدید می‌آورد؛ سپس بازو را از سمت ناهمسو (مخالف[1]) با [جای] شکسته به سینه‌ی بیمار و به ناحیه‌ی شانه و گردن او بپیچید.

و باید این پیچیدن تا روز سوم به حال خود رها شود و پس از آن، آن را باز کنید و همچون بار نخست مرهمها و زخمبندها و تخته‌های شکسته‌بندی و نوارها را بر آن برگردانید (دوباره آن را با آنها به همان‌گونه ببندید)؛ و باید [در این سه روز] به شکسته‌بندی نگاه کنید و آن را بررسی نمایید که اگر پیش از روز سوم رشته‌ای (رباطی) شل یا آشفته شده باشد و یا یکی از آن نوارهایی که بر آن بسته‌اید [به سمتی دیگر] کج شده باشد باید آن را باز کنید و به همان حالتی که [پیش‌تر] بوده است برگردانید.

و اگر **آماسی** برای بازو پیش آید، تا از هم پراکندن و از میان رفتن آماس نباید با تخته‌های شکسته‌بندی بسته شود [بلکه] با زخمبندهای اندوده شده با مرهم بسته گردد و این بستن آهسته باشد و روغن بنفشه‌ی نیم گرم بر اندام ریخته شود و پیرامون آن با تگرگ (بَرَد) و صندلین و آب هندبا و آب گشنیز، اندوده گردد تا از فرو ریختن مادّه [برآنجا] جلوگیری نمایند، و [هنگامی که آماس از هم می‌پراکند و ازمیان می‌رود] باید آن بستن و نوار پیچی را که یادآورشده‌ایم به‌کار ببندند و تا نیرومند شدن اندام، بیمار را از جنباندن دست خود باز دارند و به او دستور دهند که بر زیرانداز خود بر پشت بخوابد و در حالی که دست او آنچنان‌که گفته‌ایم به سینه‌اش بسته شده است بر شکم خود بگذارد و بالشتی نرم در زیر بازوی او گذاشته شود؛ و در **آغاز کار**، تا گذشت هفت روز بر بستن، هر سه روز یک بار نوار باز شود و چون هفت روز بر بستن گذشت، جز یک بار در هفته باز نشود مگر اینکه دردی یا خارشی برای بیمار پیش آید و یا نوار شل و باز شود؛ زیرا به حال خود رها کردن آن در حالی که بسته است برای **اندام** بهتر و با نجنباندن آن، اندام زودتر استوار می‌گردد و تا هنگامی که بازو، سخت و نیرومند می‌شود همواره همین کار با آن انجام گیرد.

---

۱. این قید «سمت مخالف» در این عبارت، جای تأمّل است، زیرا هرکدام از بازوها که شکسته باشند در این بستن تنها یک سمت برای آنها قابل تصور است.

و بازو، بیشتر در چهل روز استوار می‌گردد و ساق پا و ران نیز به همین گونه‌اند و هنگامی که چهل روز بر آن می‌گذرد باید آن را باز کنید و بیمار را به گرمابه ببرید و آب میانه گرما را، بر او بریزید؛ و اگر آماس گرمی در آن اندام باشد باید بیمار را با چاره‌اندیشی نرم‌کننده و پراکنده‌ساز (لطیف) چاره‌جویی نمایید.

و هنگامی که آماس آرام می‌گردد و فرو می‌نشیند باید غذای او را سنگین (غلیظ) گردانید و او را با غذاهای سردِ خشک همگون بامزاج استخوان تغذیه نمایید تا [اگر خدا بخواهد] دُشبُد استواری در جای شکسته به وجود آید.

باب نود و پنجم
در شکسته‌بند ذراعِ (ساق دست از آرنج تا مچ) شکسته

و چون **ذراع** از دو استخوان فراهم است که یکی از آنها کلان‌تر (اَغْلَظ) است و در زیر است و دیگری باریک است و در بالاست؛ گاهی چنان پیش می‌آید که هر دو استخوان باهم می‌شکنند و گاهی تنها یکی از آنها می‌شکند؛ پس هرگاه **هر دو** با هم بشکنند معالجه‌ی آنها **سخت و دشوار است - به‌ویژه اگر در یک جابشکنند- ولی اگر یکی از آنها بشکند علاج آن** آسان است؛ جز اینکه اگر استخوان کُلفت‌تر (اَغلظ) بشکند دیرتر بهبود می‌یابد و اندکی بدتر [جوش می‌خورد] و اگر استخوان باریک‌تر بشکند زودتر بهبود می‌یابد؛ زیرا بر روی استخوان کلان‌تر گذاشته شده است و به همین سبب نگهداری شده (مُوَدَّع) است.

و معالجه‌ی این شکسته‌ها در کشیدن و بستن و دیگر چیزها همچون معالجه‌ی **بازوست** جز اینکه هرگاه شکستن برای یکی از **زندها** (دو استخوان ساعد، ذِراع) پیش آید باید نیرومندترین کِشش به‌کار گرفته شود و اگر هر دو زند بشکنند باید **سازگارترین** کشش را به‌کار گیرند؛ و آن بدین‌گونه که: شکل دست را در بهترین حالت آن نگه دارند و آن این است که: انگشت ابهام در سمت بالا و انگشت خنصر (انگشت کوچک) در سمت پایین جای گیرند تا زندِ کلان‌تر در زیر زند باریک‌تر باشد تا آن را بر دارد و کلان‌تر بر باریک‌تر سنگینی نیفکند.

امّا چیزهای دیگری که باید در شکسته‌بندی **ساق دست** انجام دهید مانندِ همان چیزهایی است که در راهکار شکسته‌بندی بازو بیان کردیم، جز اینکه بیشترین مدّتی که

استخوان ذِراع در آن استوار و نیرومند می‌گردد سی روز است و پس از آن [باید] باز شود [و خدا داناتر است].

باب نود و ششم
در شکسته‌بندی سرِدست [طرف الید] و انگشتهای [آن]

باید بدانید که: کمتر پیش می‌آید که استخوانهای مچ دست (معصم، بند دست) و کف دست و بندهای انگشت (سُلامّیات، استخوانهای میان تهی) بشکنند، بلکه بیشتر خُرد می‌گردند و این هم به‌سبب سست بودن و میان تِهی بودن آنهاست؛ پس هرگاه شکستن یا خُرد شدنی برای آنها پیش آید باید بیمار، پیش دست شما بنشیند و دستش را بر کُرسیّی بگذارد و به یکی از خدمتکاران دستور دهید آن استخوانی را که شکسته است بکشد و سپس آن را به چاله‌ی خود برگرداند و آن را بر همان شکل و صورت سرشتی خود هموار سازد و اگر شکستن برای انگشت اِلهام و مچ دست (رسغ) روی دهد باید آنها را همراه با کف دست با نواری که برای آن کار مناسب باشد بپیچد [و اگر یکی از انگشتها بشکند باید آن را به انگشتهای دیگر بپیچید تا با این کار بی‌جنبش بماند و به تخته‌ی شکسته‌بندی نیازمند نگردد.

باب نود و هفتم
در شکسته‌بندی قَصَبَه‌ی (استخوان دراز) ران (فخذ)

شکسته‌بندی استخوان **ران** - هنگامی که بشکند- همچون شکسته‌بندی استخوان بازوست؛ جز اینکه **ران** یک ویژگی دارد و آن این است که: هنگامی که می‌شکند یا به‌سوی **جلو** برمی‌گردد (مُنقَلب می‌شود) یا به‌سوی **پشت**؛ زیرا استخوان پهنی است و باید با کشیدنِ راستاراست و سپس با دست، مالیده و هموار گردد تا به حالت خود برگردد.

و اگر از **میانه** (وسط) بشکند باید با دو نوار (رِباط): یکی در بالای جای شکسته و یکی در زیر آن بسته شود و اگر جای شکسته از میانه به‌سوی بالاتر گراییده و به بندگاه کفل (وَرِک) نزدیک باشد باید پارچه‌ای پهن قُنداق‌مانندی را (قِماطی را) بگیرید و تکّه‌ای پنبه یا پشم را در

میانه‌ی آن بگذارید و میانه‌ی آن قماط را بر زیر ناف (عانه‌ی) بیمار بگذارید و سر آن را به‌سوی بالا ببرید و آن را به خدمتکاری بدهید تا آن را بگیرد و سرِ نوارهای پیچیدنی را به دَور جای پایین‌تر از جای شکسته بپیچید و آن را به خدمتکار دیگری بدهید تا آن را به‌سوی پایین بکشد.

و اگر جایِ شکسته به‌گونه‌ای باشد که به سمت زانو نزدیک شود، مانوار پیچیدنی را در بالاتر از جای شکسته می‌بندیم و سر آن را به کسی می‌دهیم، که آن را به‌سوی بالا بکشد؛ و در حالی که بیمار بَرَرو (دَمَر) دراز کشیده باشد زانوی او را با نواری که به دَورِ آن پیچیده شده باشد می‌بندیم و سپس دو سمت جای شکسته را گرد هم می‌آوریم و آن را به حال و شکل خود بر می‌گردانیم و آن را آن‌گونه که بایسته است می‌پیچیم و می‌بندیم؛ و اگر در شکسته، استخوانهایی باشند که در اندام فرو روند باید آنجا را بشکافید و بر پایه‌ی آنچه گفته‌ام آنها را بیرون بیاورید [و داروهای بهبود بخشنده را بر آنجا ببندید].

باب نود و هشتم
در شکسته‌بندی چرخه‌ی (فِلکه‌ی) زانو

چرخه‌ی زانو (رُکبَه) استخوان نرمی است و کمترمی‌شکند ولی ریز شدن و خُرد شدن (هَشتم و رَضّ) برای آن پیش می‌آید و گاهی بالای (سَمَک) آن می‌شکافد و این شکافتن، گاهی همراه با زخم و یا بدون زخم برای آن رخ می‌دهد؛ و شناخت چندوچون این رخداد آسان است و هرگاه آن را با دست بپساوید شما گسستگی پیوستگی را حسِ می‌نماید و آوایی (صوتی) را از آن می‌شنوید.

و شکسته‌بندی آن این‌گونه است که: شما باید آن شکستگی و گسستگی را با انگشتانت با همدیگر گِرد آورید و آن را به شکل طبیعی خود بر گردانید و زخمبندهای اندوده شده با مرهم زخمبندی را بر آن بگذارید و سپس آن‌گونه که بایسته است آن را به‌خوبی ببندید.

و باید بدانید که به‌سبب **جنبیدن فراوان** زانو و کشیده شدن آن به سمت پیش و پس، کمتر پیش می‌آید که دُشبد، به‌خوبی بر آن پایدار بماند و از این رو جنباندن بندگاه زانو دشوار است و دارنده‌ی آن نمی‌تواند بر جنبش فراوان و راه رفتن - به‌ویژه بالا رفتن [بر جای بلند] -

شکیبا بماند زیرا **زانو** به هنگام بلند کردن ساق پا و بر زمین گذاشتن آن به درد می‌آید؛ امّا راه رفتن در **جاهای هموار** آسان است و دشواری جنبیدن در آن، چندان آشکار نیست [و خدا داناتر است].

باب نود و نهم
در شکسته‌بندی استخوان ساق پا

شکسته‌بندی استخوان شکسته‌ی **ساق پا** همچون شکسته‌بندی استخوان ساق دست (ذِراع) است؛ زیرا در ساق پا همچون ساق دست دو استخوان هست که یکی از آنها از دیگری ستبرتر است و همچنان که استخوان ساق دست (ساعد، ذِراع) شکسته می‌شود استخوان ساق پا هم شکسته می‌گردد؛ و هنگامی که **هر دو** استخوان ساق پا شکسته می‌شوند ساق پا به همه سمتها خمیده می‌گردد و اگر **یکی** از آن دو استخوان شکسته شود ساق پا به **سه سمت** برگشته می‌گردد (منقلب می‌شود): به‌سوی درون (رو به پای دیگر) و به سمت بیرون (رو به پیرامون بدن) [و رو به پشت یا به جلو؟]؛ و اگر شکستگی در استخوان ستبر باشد، ساق پا به‌سوی **پشت** برمی‌گردد و اگر در استخوان **باریک‌تر** باشد رو به **جلو خمیده** می‌شود.

پس هنگامی که ساق پا شکسته می‌شود باید **ساق** از ناحیه‌ی **زانو** و از سمت **پا** (کفشینه، آن قسمت از پا که داخل کفش می‌شود) با کششی میانه کشیده شود و سپس دو استخوانِ از هم جدا شده و هر استخوان دیگری که در آن است با هم گِرد آورده شوند تا ساق پا به شکل خود برگردد و پس از آن زخمبندهای اندوده شده با مرهم شکسته‌بندی بر آن گذاشته شود و آن را یک دَور با نوار پهن بپیچند و سپس تکّه‌های [انجیر/ معنی[1]] میانه نیرو را بگیرند و تکه پارچه‌های نرمی را به دور آنها بپیچند و آنها را در پیرامون جای شکسته به‌گونه‌ای مرتب بگذارند و این تکّه‌ها به همدیگر نزدیک باشند و پس از آن، آنها را با نوارهای پهنی، خوب

---

۱. آنچه در میان کروشه‌ی با شماره یک جای دارد **واژه‌ای** است که در نسخه‌ی غالبا بی‌نقطه‌ی سزگین ص ۲۸۱ به صورت «معنی» و در نسخه‌ی بولاق ص ۵۱ به صورت «تین» (انجیر) است که هیچ کدام معنی مناسب یا دنباله‌ی عبارت را ندارند.

بپیچند؛ و اگر جای شکسته به زانو نزدیک باشد [باید **نوار پیچی** تا **زانو** برسد و اگر به بندِ استخوان پا (کعب) نزدیک باشد] باید تا کفشینه‌ی پا (قدم) ادامه یابد.

و در شکسته‌بندی این استخوان آن چاره‌اندیشیهایی را که برای شکسته‌بندی، ساق دست ذکر کرده‌ایم به‌کار گرفته شود.

باب صدم
در شکسته‌بندی استخوانهای قَدَم (کفشینه)

امّا **استخوان بند پا** (کَعب، شَتالنگ)، به‌سبب اجسام نگهدارنده‌ای که از هم سو پیرامون آن را فرا گرفته‌اند بی‌گمان شکسته نمی‌شود ولی استخوانهای کفشینه و انگشتان - همچون استخوانهای مچ دست و کف دستها که می‌شکنند آنها نیز- شکسته می‌شوند و شکسته‌بندی این استخوانها همچون شکسته‌بندی استخوانهای کف دست است: [این را به خاطر بسپار].

باب صدو یکم
درباره‌ی انواع خَلْع (از جا در آمدن) و نخست درباره‌ی از جا در آمدنِ آرواره‌ی (لِحّی) پایین

و **خَلع** آن است که: فزونه‌ی استخوان از چاله‌ای که در آن جا داده شده است بیرون آید؛ و اگر بیرون آمدن اندک و از چاله بالا نیامده باشد به آن **خلع** نمی‌گویند بلکه به آن دور شدن از بندگاه (زَوالُ المفَصل) می‌گویند؛ و ما **بحث** را نخست با بیان راهکار معالجه‌ی از جا در آمدن آرواره‌ی پایینی - اگر چه از جا در آمدن کمتر برای آن رخ می‌دهد زیرا آرواره‌ی بالا بر روی سرهای آن جای دارد- **آغاز می‌کنیم** و آنچه در بیشتر این حالات بر آن پیش می‌آید دور شدن از بندگاه است و آن هم به‌سبب نرمی بندگاهی است که بر پیرامون آن چنبر زده است؛ و نرمی بندگاه هم به‌سبب جنبش فراوانی است که از جویدن یا فراوان سخن گفتن از آن سر می‌زند؛ پس، این استخوان از کوچک‌ترین سببی سست می‌شود و در پی آن بندگاه از جای خود دور می‌شود و برگشتن آن به جای خود، از خود بندگاه است و نیازی به معالجه و

چاره‌جویی ندارد.

امّا هرگاه که آرواره به تمامی از جای خود درآید - و نشانه‌ی آن این است که: می‌بینید که: آرواره‌ی (فکّ) پایین به‌سوی جلو بیرون‌زده و یا به‌سوی عقب گراییده است و نیز می‌بینید که آخر استخوان، در نزدیکی آرواره‌ی بالا آماسیده است و گِرد آوردن هر دو آرواره برای دارنده‌ی آنها (بیمار) دشوار است؛ هنگامی که چنین چیزی را دیدید باید بدانید که آرواره از جا درآمده است- و معالجه‌ی آن بدین‌گونه است که:

به یکی از خدمتکاران دستور دهید که سر بیمار را بگیرد و به یکی دیگر بگویید که آرواره‌ی پایین او را از بیرون و از درون با انگشتان خود بگیرد و بیمار نیز دهانش را تا اندازه‌ای که برایش شدنی است باز کند و به خدمتکار دستور دهید که ساعتی (اندک زمانی) آرواره را به سمت راست و چپ بجنباند و به بیمار دستور دهید که آرواره‌اش شُل کند و آن را در دست خدمتکار رها سازد تا آن را بجنباند، سپس شما آرواره را تنها یک بار بکشید و آن را به جای خود برگردانید [و آرواره پایینی را باید رو به پشت فشار دهید تا در جای خود فرو رود] و هر دو آرواره راه باید بر روی هم فرود آورید و آنها را باز شده رها نسازید.

و اگر برگرداندن آرواره به جای خود بر شما دشوار شود جای برگشت آن را با روغن بنفشه و موم بیندایید و آنجا را با آب گرم و با تکه پارچه‌هایی که آنها را در آن آب می‌خیسانید تکمید کنید (گرم نمایید) و آن را به جای خود برگردانید و نشانه‌ی این جاافتادگی، راست و هموار بر هم جاگرفتن دندانهای آسیا و دیگر دندانهای بالایی با دندانهای پایینی به‌گونه‌ی سرشتی است؛ و سپس زخمبندهای خیسانیده‌شده با موم و روغنِ گُل‌سرخ را بر آن بگذارید و از روی زخمبندها آن را با بستنی سست ببندید.

و اگر هر دو آرواره از جا در بیایند، نشانه‌ی آن همان چیزهایی است که برای از جا درآمدن تنها یک آرواره یادآور شده‌ایم و معالجه آنها همچون معالجه‌ی از جا در آمدن یک آرواره‌ی تنهاست؛ و هنگامی که از جا در آمدن برای هر دو استخوان آرواره‌ها رو می‌دهد نباید بدونِ جا انداختن حتی یک ساعت آنها را به حال خود رها سازید؛ زیرا اگر آنها را به حال خود رها سازید و جا نیندازید از این کار پیشامدهای تباهی رخ می‌دهد که تبهای همیشگی و سر دردِ همواره، از این پیشامدها هستند؛ زیرا، ماهیچه‌های آرواره‌ها اگر از جای خود جابه‌جا شوند کشیده می‌گردند و ماهیچه‌های صُدغها (بناگوشها، فاصله‌ی میان گوش و چشم) را با خود

می‌کشند و آنها را دراز می‌گردانند که پیامد آن سردرد سخت است و برای دارنده‌ی چنین عارضه‌ای **اسهال** تلخه‌ای (صفرایی و سودایی) و **قیِ** تلخه‌ای رخ می‌دهد و چنین کسی در بیشتر اوقات در روز **دهم** این رویدادها می‌میرد.

باب یک صد و دوم
در معالجه‌ی از جا در آمدن چنبر (ترقوه) و کنار شانه

امّا چنبر از سمت **درون** [بدن] از جا در نمی‌رود، زیرا به سینه پیوسته است و از آن جدا نیست و از این رو از این سمت نمی‌جنبد؛ و اگر از بیرون ضربه‌ای سخت بر آن بخورد به‌گونه‌ای که از جا درآید (خَلع شود) معالجه آن همچون راهکار معالجه‌ی آن به‌هنگام شکستن است.

و آن سمت از چنبر که رو به‌سوی شانه و پیوسته به آن است کمتر پیش می‌آید که از جا در آید؛ زیرا آن ماهیچه‌ای که دارای **دو سر** است از رخ دادنِ این حالت برای آن، پیشگیری **کند و نیز سر شانه، آن را از این پیشامد باز می‌دارد**؛ و باز، **چنبر**، با جنبشی سخت به جنبش در نمی‌آید زیرا پدید آمدن آن تنها برای آن است تا سینه را فراخ یا تنگ گرداند؛ [و از این روست که، در میان همه‌ی زیستمندان (حیوانات) تنها در انسان به وجود آمده است[۱]]؛ و اگر به‌سبب شکافته شدن (صَدْع) یا چیز دیگری از جا در آید، با برگرداندن و بستن و پیچیدن فراوانِ آن با زخمبندهایی که بر آن گذاشته شود همراه با بستنی که با این معالجه سازگار باشد، هموار می‌گردد و در جای خود فرو می‌رود و این معالجه برای نوک (طرف) شانه‌ای که از جای خود بر آمده باشد نیز کارساز است:

و آنچه ترقوه را با شانه پیوند می‌دهد آن استخوان غضروفی کوچک است؛ و این استخوان اگر در انسانهایی لاغر (مَهازیل) از جای خود بالا آید غلط انداز می‌شود به‌گونه‌ای که آن کسی که تجربه‌ای نداشته باشد گمان می‌کند که **سر بازو** جدا شده است و از جای خود بیرون آمده است؛ زیرا در چنین حالتی سرِ شانه به‌گونه‌ای دیده می‌شود که انگار فزونی (زائد) است و

---

۱. باید گفت که این عبارت درست نیست؛ زیرا بسیاری از **جانوران ترقوه** دارند؛ و شاید منظور این است که ترقوه با آن **حالتی** که در انسان دارد در دیگر جانداران نیست. (مترجم)

جایی که از آن برآمده، فرو رفته (مقعّر) به نظر می‌رسد و این **حالت** را باید با **دلایلی** که پس از این [به‌خواست خدای تعالی] آنها را تجربه می‌کنید از هم باز شناسید.

باب یکصد و سوم
در شکسته‌بندی (جبر) شانه‌ی از جا درآمده

امّا سرِ شانه؟ از تهیگاهی (تجویفی) که در شانه است جداست و چه‌بسا از آن بیرون می‌آید؛ جز اینکه به‌سوی بالا بیرون نمی‌آید و این به‌سبب جای **حجاب دوم** از شانه و بازداشتن آن از بیرون آمدن به‌سوی جلو و به‌سوی جای عصبی است که به‌سوی ماهیچه‌ای که دارای دو سر است و به‌سوی جای سرشانه می‌آید؛ و [سرشانه] بسیار کم به‌سوی درون و بیرون، خارج می‌شود [ولی] بیرون آمدنِ آن به‌سوی پایین - به‌ویژه در کسانی که کم گوشت اند- فراوان است و در آنها زود بیرون می‌زند؛ امّا در کسانی که گوشت فراوانی دارند حالتی ناهمگون با انسانهای کم‌گوشت (لاغر) دارد و آن این است که: در اینان هم فرو رفتن و هم بیرون آمدن آن با دشواری انجام می‌گیرد و گاهی که ضربه‌ای بر کسی می‌خورد و **آماسی** در جای ضربه پیش می‌آید، برخی گمان می‌کنند که آنان ناهنجاری از جا درفتگی دارند.

و راه شناخت از جا در آمدنی که به‌سوی پایین باشد این است که: می‌بینید که: میان شانه‌ی از جا درآمده (علیل) و شانه‌ی سالم ناهمگونی فراوانی هست و همچنان که گفتیم می‌بینید که: سرِ شانه‌ای که **بازو** از آن بیرون آمده است از آن سمتی که از جای خود بالا آمده است میان تهی به نظر می‌رسد و سر شانه‌ی سرشتی (سالم) از این سمت، **جدا شده** است و سرِ بازویی که از زیر بغل از جا درآمده است با آرنج این دست برابر شده است و از دنده‌ها (اضلاع) به‌گونه‌ای دور است که اگر بخواهید که آن را به دنده‌ها نزدیک کنید جز به سختی و درد فراوان برایتان شدن نیست، و بدین سبب صاحب آن نمی‌تواند دستش را به‌سوی گوش خود بلند کند و یا آن را برای هر جنبش دیگری به جنبش درآورد؛ و اگر این از جا در آمدن (خَلع) برای کودکی و یا کسی که سنّ جوانی دارد پیش آید و از جا در آمدنی باشد که به تازگی روی داده باشد و زمان درازی بر آن نگذشته باشد، اگر پزشک با استخوان انگشت میانین (وسطای) خود، بندگاه [شانه] را بلند کند با همین کار، بندگاه به جای خود فرو می‌رود و

همچنین اگر بیمار آن را با دست سالم خود بلند نماید بندگاه جا می‌افتد مگر اینکه آن کس کودکی باشد که نتواند این کار را به‌خوبی انجام دهد و بر پایه آنچه [حکیم دیرین] بقراط گفته است: بسیاری از پزشکان برای جا انداختن بندگاه [شانه] به همین چاره‌اندیشی بسنده می‌کنند.

و من خود این از جا در آمدن را فراوان دیده‌ام و آن را به‌هنگام از جا در آمدن و یا یکی دو روز پس از آن، به آسانی جا انداخته‌ام.

و اما اگر ازجادرآمدگی، سخت‌تر از این باشد، باید بیمار را گرم بگردانند و آب گرم و روغن را بر جای آسیب دیده بچکانند و به بیمار دستور دهند که بر پشت بخوابد و گویی (کُره‌ای) از چرم یا چیز دیگری را که پایاییِ (قَوام) میانه‌ای داشته و نه نرم و نه سخت باشد در زیرِزیر بغل او بگذارند و پزشک در کنار بیمار [رو به سمت پای بیمار] دراز بکشد و اگر بیماری (از جا در آمدگی) در سمت راست [بیمار] باشد پاشنه‌ی پای راست خود را بر آن گوی بگذارد و اگر بیماری در سمت چپ باشد پاشنه‌ی پای چپ خود را بر گوی بگذارند و سپس دستِ آسیب‌دیده را بگیرد و آن را به‌سوی پاهای بیمار بکشد و همراه با این کار با **پاشنه** بر زیر بغل بیمار فشار بیاورد و آن را بلند کند و خدمتکاری در پشت بیمار بنشیند و سرِ او را به‌سوی شانه‌ی دیگر (سالم) او فشار دهد تا تنه‌ی بیمار به‌سبب کشیدن، بر نگردد.

و در معالجه این پیشامد **راهکار دیگری** هست و آن این است که: به مرد جوانی که تا اندازه‌ای از بیمار بلند بالاتر باشد دستور دهید که در کنار بیمار بایستد و شانه‌ی خود را **زیر زیرِ بغل** او بیندازد و آن را به‌سوی بالا بلند کند و در حالی که سایر بدنِ او در پشت بیمارست **دست** او را به‌سوی شکم خود بکشد و بیمار را در حالی که در هوا آویخته است بر دوش خود نگه دارد؛ و اگر بیمار سبک باشد چیز سنگینی به پای او بسته شود، که اگر همراه با شانه‌ای که در زیر زیربغل است دست بیمار و دیگر اندام او در راستای ناهمسان با تنه‌ی بیمار به پایین کشیده شود آن بندگاهی را که از جا درآمده است با آرام‌ترین تلاشی به جای خود برمی‌گرداند.

و با ابزاری که «دستک» نامیده می‌شود این کار نیز انجام می‌گردد و بندگاه [شانه ی] از جا درآمده با آن، به جای خود برگردانده می‌شود و آن تکّه‌ای چوب دراز است که **سر** بالایین آن، **گویی** است نه چندان دُرشت و نه چندان کوچک که باید این **سرِ** گرد چوب را در حال که

بیمار به‌اندازه‌ی درازی دستک ایستاده یا دراز کشیده است زیر زیربغل او بگذارند و سرِ دیگر آن را روی زمین یا روی چیز دیگری گذاشته و در حالی که سایر اندام بیمار از سمت دیگر از سوی خود بیمار و یا با دست کس دیگری به‌سوی پایین کشیده می‌شود. دست خود را با کشیدن بر روی دستک به‌سوی پایین دراز کند که در این هنگام بندگاه [شانه] به جای خود فرو می‌رود.

و این کار - همچنان که در بحث بازوی شکسته و کشیدن آن گفتیم - با «عارضة سلم[۱]» نیز انجام می‌گیرد؛ و امّا [برای] کشیدن آن در اینجا باید [سرشانه را] با عارضه‌ی سلم گردی که برخی از آن به‌سوی تهیگاه زیربغل گرایش داشته باشد ببندند و سر باز و را با آن به بالا ببرند؛ و اگر به‌سبب طولانی بودن زمان ازجا درفتگی و یا ستبری گوشت آن، فرو رفتن بندگاه به جای خود دشوار باشد، آن معالجه‌ای را که نیرومندتر است و با ابزاری است که «دسی[۲]»، نامیده می‌شود انجام می‌گیرد انجام دهید و آن تکّه‌ای چوب است که درازی آن یک[۳] ذِراع (یک ارش، از سر انگشت تا آرنج) و پنهای آن چهار انگشت در قامت[٤] (سمک، درازی) دو انگشت است که یکی از سرهای آن گِرد است و به راحتی می‌تواند در گودی زیربغل فرو رود و گِردی آن نزدیک به سر دستک (دستج) است که باید یک تکّه پارچه را بر این سر بپیچند تا [گذاشتن] آن بر سرِ بازو نرم باشد و [در همان حال] ساعد و سردست بر بلندیی (عارضه ای) از چوب که در میان دو ستون یا بر پلّه‌ی یک نردبان (عارضه‌ی سُلّم) باشد - پس از اینکه دست را بر آن چوبِ بالای بلندی تا جایی که زیر بغل بر آنِ بیفتد می‌کشند - بسته شوند و دست را به‌سوی پایین بکشند و تنه را بر سمت دیگر آن آویخته نگه دارند؛ و زمانی که این کار را کردند بندگاه در جای خود فرو می‌رود؛ و هنگامی که بندگاه در جای خود فرو می‌رود باید

---

۱. بسیار تلاش کردم بلکه از راه منابع در دسترس بدانم که منظور دقیق از «عارضه‌ی سلم» چیست امّا توفیقی حاصل نشد تنها چیزی که می‌شود از آن فهمید آن است که شاید منظور از عارضه، وسیله باشد و منظور از سلم، «سُلَّم» (نردبان)، چیزی به‌جای همان دستک باشد.

۲. در سزگین، ۲۸۴، چیزی همچون «اسی» است.

۳. سزگین، همان، دو ذراع است.

٤. شاید منظور، چهار انگشت به‌هم چسبیده دست است که پهنای آنها به اندازه درازی دو انگشت به‌هم چسبیده باشد؛ در هر حال در این باب معناهای نامتعارف فراوان است.

گویی تا اندازه‌ای گرد از پشم را زیر زیر بغل بگذارند و اگر در زیر بغل آماس گرمی باشد آن گوی را با روغن گُل‌سرخ نمدار نمایند و سپس نوار پیچیدنیی را از بالای شانه، بر شانه تا زیر **بغل دیگر** بگذارنند و آن را ببندند و بستن نوار استوار (مُصلّب) باشد و بازو را همراه با پهلو رو به پایین ببندند و آرنج و سر دست را با بازو به گردن ببندند تا بندگاه برای بار دوم دوباره از جا در نیاید؛ و باید پس از روز هفتم آن را باز نمایند؛ و پس از آن بر غذای بیمار بیفزایند تا بدن نیرومند گشته و بازو نیز، نیرومند گردد تا دیگر زود از جا در نیاید.

و اگر **بازو** به‌سبب **ترینگیی** که در **بندگاه** برای آن پیش می‌آید و یا به هر سبب [دیرینه‌ی] دیگری که برای آن روی داده است از جا در آمدن، فراوان برای آن رخ می‌دهد بهتر است بر پایه آنچه پیش این گفتیم **داغ کردن** را در آن به کار بگیرند و اگر بازو به‌هنگام به دنیا آمدن **بچه**، از جا درآمده باشد و اندامهای او نیروی خود را به‌دست نیاورده و تمام نشده باشند و ترینگیهای سرشتی او خشک شده باشند در چنین صورتی گوشت بدن او نه کم می‌گردد و نه فراوان می‌شود و نه از کارهای او کاسته می‌گردد، جز اینکه استخوان بازوی او کوچک می‌ماند و به کمال خود نمی‌رسد؛ و این بیماری را بیماری **بازو** یا **بیماریِ** «موش خرما» (ابن عِرس) می‌نامند؛ و اگر اندامی که به این بیماری مبتلا است **زانو** باشد، استخوان، بالیده نمی‌گردد (زیاد نمی‌شود) و همه‌ی ساق پا **باریک** می‌ماند و آن، از این است که توان برداشتن سنگینی بدن را ندارد و نمی‌تواند ورزش نماید [این را بدانید].

باب یکصد و چهارم
در شکسته‌بندی از جا درآمدن (خَلَع)آرنج

باید دانست که با وجود فاصله‌ای که میان **بندگاه آرنج** و بندگان **آرواره‌ی پایین** وجود دارد، تنها **فرقی** که با هم دارند نا همسانی در چندوچون (صفت) است؛ و از این رو خلع آن، **دشوار** **بهبودیاب‌ترینِ** گونه‌های ازجادرآمدنهاست (اعْسَرانواع الخلعِ بُرءاً)، زیرا به‌سبب فراوانی بازدارنده‌ها (حُجُب)، بیرون آمدن آن، کُندتر و فرو رفتن آن دشوارتر است؛ و گاهی جدا می‌شود و به تمامی بیرون می‌آید؛ و این حالت به انواع گوناگونی - به‌ویژه به‌گونه‌ی بیرون آمدن به‌سوی پیش و به‌سوی پس- برای آن پیش می‌آید و شناخت از جا درآمدن آن ساده و از هر

گونه‌ای که باشد با دریابنده‌ی (حاسّه ی) چشم و دریابنده پساوایی، باز شناخته می‌شود و جایی که از آن بیرون آمده است **گود**، دیده می‌شود [و شناختن این چیزها ساده است به‌ویژه اگر آرنج بیمار] با آرنج سالم برابر گردانده و سنجیده شوند.

پس اگر چیزی از اینها (گونه‌های از جا در رفتنها) برای آرنج پیش آید باید در همان ساعت آن را – پیش از آنکه آماس گرمی برای آن پدید آید-جا بیندازند؛ زیرا هرگاه چنین چیزی برای آن رخ دهد، معالجه‌ی آن دشوار می‌شود و به‌راستی چه‌بسا بهبود نیابد - به‌ویژه اگر ازجا درفتگی به‌سوی پشت باشد- زیرا از جار دررفتگی آرنج به‌سوی پشت از همه‌ی از جا در رفتگیها بدتر و دردناک‌تر و پر خطرتر است.

اما **ازجابرآمدنی** (زوالی) که اندک باشد، کشش اندکی آن را به جای خود برمی‌گرداند و آن به این‌گونه است که: به خدمتکاری دستور دهید که **دست** را در حالی که گشوده شده است با ساعد به‌سوی پایین کشیده و خدمتکاری دیگر **بازو** را به سو بالا بکشد و سپس شما با کف دست خودتان استخوان از جا برآمده را [به‌سوی جای خود] فشار دهید که بی‌گمان به‌سوی جای سرشتی خود بر می‌گردد.

و امّا اَبقراط (بقراط حکیم)؟ ایشان از جا در آمدن آرنج به‌سوی جلو را بدین‌گونه جای انداختند که: **دست آسیب دیده** را به‌گونه‌ای تمام به‌سوی شانه خم (منثنی) می‌نمودند تا جایی که کف دست به راسته‌ی (اصل) شانه ساییده می‌گردید؛ و از جا در آمدنی را که به‌سوی پشت (خلف) بود، با کشیدن سخت جای می‌انداختند؛ زیرا از جا در آمدنی که به‌سوی جلو باشد بیشترِ آن به‌سبب کشش سختی است که برای ساق دست (ساعد) پیش می‌آید؛ و از جا در آمدنی که به‌سوی پشت باشد از خم گشتن سخت ساعد روی می‌دهد.

پس اگر ازجادرآمدگی به جا افتادگی نینجامد بهتر است کشیدن سخت را همچون آن کششی که بقراط آن را [در کتاب خود] «درباره‌ی بازوی شکسته» یادآور شده است به‌کار بگیرند که گویا **ستون** را (بستن به ستون را) به‌کار گرفته است، و خدا داناتر است.

باب یکصد و پنجم
درباره‌ی از جا در آمدنی که برای مچ دست (مِعصَم) و پنجه‌ها پیش می‌آید

باید گفت که جا انداختن این اندامها دشوار نبوده بلکه آسان است و آن بدین‌گونه که:

باید به آرامی کشیده شوند و به جای خود بر گردانده گردند به‌گونه‌ای که شکل خود را بازیابند و هموار شوند و سپس کششی داده شده و با نوارِ در خور با آنها پیچیده گردند؛ و اگر همراه با این از جا درفتگی **آماسِ گرمی** باشد آن را -بر پایه آنچه در آغاز سخنِ خود [درباره‌ی از جا درآمدنها] یادآور شده‌ایم- با راهکار معالجه‌ی از جا در آمدنِ همراه با آماس معالجه نمایند.

باب یکصد و ششم
در معالجه‌ی از جا در آمدن (خلع) مهره‌ها [ی پشت]

باید دانست که: اگر **از جا در آمدنی سخت** برای مهره‌های پشت رخ دهد مرگ سریعی را به‌دنبال خود می‌آوردو این، به سبب زیر فشار قرار گرفتن نُخاع (مغز حرام) در این حالت است، و هرگاه که نخاع زیر فشار قرار گیرد انسان می‌میرد؛ تا آن جایی که اگر برای **عصبی** که از نخاع بیرون می‌آید زیر فشار درآمدنی رخ دهد بیم از مرگ می‌دهد.

اما از جا بر آمدن (زوال) برای مهره‌ها (فِقْرات، فِقَرات) بسیار پیش می‌آید و مهره‌ها گاهی رو **به جلو** از جا برمی‌آیند که در زبان یونانی به این حالت «وردسیس[1]» می‌گویند و **گاهی رو به پشت** ازجابرمی‌آیند و به آن، حَدَبه (گوژپشتی) گفته می‌شود و گاهی این از جا برآمدن، به‌سوی پهلوی (جوانب) مهره‌هاست و «میعولوسیس[2]» نامیده می‌شود و آن عبارت است از: کمانی گشتن (تقوّس) پشت؛ و گروهی گمان کرده‌اند که این حالت از، ازجابرآمدن تنها **یک مهره** پدید می‌آید؛ در حالی که از جا بر آمدنِ یک مهره - اگر چه بزرگ باشد - پشت، با آن گوژ نمی‌گردد بلکه به‌گونه‌ی زاویه (گوشه) در می‌آید و گاهی از این حالت، از کار افتادگی (عَطْبِ) بزرگی **روی می‌دهد.**

و گاهی مهره‌ها رو به سمت درون بدن از جا بر آیند و هیچ چاره‌ای برای علاج آنهانیست؛ زیرا هیچ کسی نمی‌تواند آن را از درون، هموار سازد و به‌سوی بیرون فشار دهد.

و **گروهی** می‌خواسته‌اند که این حالت را هموار سازند و کسی را که این ناهنجاری برای او پیش می‌آمده است بر نردبانی دراز می‌کرده‌اند و ابزارهای حجامت را بر او می‌آویخته و عطسه

---

۱. در سزگین، ۲۸۶ «رودوسیس» است.

۲. در سزگین همان، «اسقودوسیس» است.

کردن و سرفه کردن را در او برمی‌انگیخته و تلاش می‌کرده‌اند که بادهایی را در درون او پدید آورند و گمان می‌کرده‌اند که با این کار سودی به او می‌رسانند در حالی که **بقراط** آنان را برای این کار بسیار سرزنش کرده است.

و گاهی برای کسی چنان پیش می‌آید که **خار** مهره‌ی او می‌شکند و جای آن تَهی (مجّوف) می‌ماند و برخی گمان می‌کنند که این، از جا بر آمدنِ مهره به‌سوی **جلو** است و هنگامی که آن را معالجه کرده‌اند زود درست‌شده و بهبود یافته است و [به همین قیاس] گفته‌اند که: از جا بر آمدن مهره به‌سوی **درون** [نیز] زود بهبود می‌یابد؛ در حالی که هیچ راه بهبودی برای این بیماری وجود ندارد؛ زیرا کسی که چنین چیزی برای او رخ می‌دهد - به‌ویژه اگر آن از جا بر آمدن برای دنده‌های بالای گردن یا مهره‌های گردن پیش آید- درهمان ساعت پیشاب و مدفوع او بند می‌آید و دست و پایش سرد می‌گردد و در پایان کار به‌سبب آسیب دیدن عصبی که به سوییِ مقعد می‌رود مدفوع او بدون خواست بیرون می‌آید و به‌دنبال آن مرگ او فرا می‌رسد.

امّا آن گوژپشتیی که از نوجوانی وجود داشته باشد، زمان آن به درازا می‌کشد (مبتلای به آن دیرتر می‌میرد) و بقراط گفته است که این آسیب اگرچه مرگ را به وجود نمی‌آورد امّا دردناک است و از میان نمی‌رود.

و گوژپشتیی که از یک پایین افتادن (سَقطه) پدید آمده باشد باید آن علاجی را که بقراط ذکر کرده است در آن به‌کار گیرند؛ و آن این است که: یک تکّه **تخته** را که درازی و پهنای تَنه‌ی آن به‌اندازه‌ی درازی و پهنای تنِ بیمار باشد بگیرند و یا سکّویی (دکّانی) به همین اندازه را که نزدیک دیواری باشد فراهم آورند و آن تکه چوب (تخته را) در کنار دیوار [به‌گونه‌ای بگذارند که دوری آن از دیوار بیش از یک گام نباشد و بر آن تخته یا سکّو پارچه‌هایی (زیراندازهایی) را بگسترانند و سپس بیمار را با آب گوارا (غیر معدنی) حمام دهند (گرم نمایند) و بر آن تخته و یا بر آن سکو بر رو (دَمَر)، بخوابانند و پس از آن قِماطی (تکه‌ای پارچه‌ی پهن چندلا) را دو دَور بر سینه‌ی او بپیچند و سرهای آن قماط را از زیر زیربغلهای او در آورند و آنها را در میان شانه‌های او بر هم پیچیده و **دنباله‌های** آن را به تخته‌ای چوبی درازی همچون **دستک**، ببندند و این تخته‌ی چوبین را در نزدیک سرِ آن تکّه تخته‌ی گذاشته شده بر سکّو یا خود سکو بر پای بدارند و آن را به خدمتکاری بدهند که در کنار سر بیمار

بایستد و آن را نگه دارد تا پایه‌های پایینی آن تخته به چیزی تکیه داشته باشد و پایه‌های بالایین آن در هنگامی که باید آن را بکشند تا نزد سر بیمار کشیده شود و همه‌ی هر دو پای بیمار را با **قماطی** دیگر از بالای بندهای ساق پا (کَعب) تا بالای زانو بسته و نیز آن جاهایی را که بالاتر از جایِ گرد آمدن رانها با هم هستند با قماط دیگری ببندند و همه‌ی سرهای این رشته‌ها را گرد هم بیاورند و آنها را به تکه چوبی دیگر که همانند دستک باشد همچون آن تکه چوبی که پیش از این آن را ذکر کردیم ببندند و این تکه چوب را در کنار سر آن تکه چوبی که **به‌سوی پای بیمار می‌آید همچون آن تکه چوب نخستین** دیگر که آن را بر پا داشته‌اند بر پا بدارند و به دو خدمتکار دستور دهند که این تکّه چوبها را در راستای ناهمسان (خلاف) با همدیگر بکشند][1].

[و برخی از مردم (شکسته‌بندان) هستند که این کشش را با ابزارهایی که «سعوما[2]» نامیده می‌شود و معنای (ترجمه‌ی) آن «حمیر[3]» (؟) است انجام می‌دهند، و اینها سهامی (تیرهایی ؟) هستند که به دور یک تخته‌ای که در نزد **دو سر** این تخته‌ی بزرگ یا سکو – که منظورم آن دو سری است که برابر با سر و دو پای [بیمار] هستند- دور می‌زنند (پیچیده می‌شوند) و هنگامی که این تیرها، دور می‌زنند رشته‌هایی را که کشیده می‌شوند به آنها می‌پیچند. سپس هنگامی که بدن این‌گونه شد باید برآمدگی (ثخونت) گوژی را با ستبری کف دستها فشار دهند و اگر نیاز داشتیم که بر آن گوژی بنشینند این کار را انجام می‌دهیم (می‌گذاریم بنشینند) و از چیزی نمی‌ترسیم (بیمی از آسیب سخت نداریم).

و اگر مهره‌ها با این چیزها راست و هموار نگشتند و بیمار می‌توانست فشار را تاب بیاورد باید در **دیواری** که نزدیک است سوراخی همچون مرزاب (ناودان) را به‌اندازه‌ی **گوژی** [پشت] در راستایِ دراز بِکَنیم، به اندازه‌ای که درازای آن یک اَرش (ذراع) باشد که نه بلندتر از مهره‌های بیمار و نه پایین‌تر از آن باشد بلکه باید آن سوراخ برای این بیماری درست‌شده

---

۱. آنچه در میان این **دو قلاب** آمده است و بیش ده – دوازده سطر است تنها بخشی از طول و **تفصیلهای تخته‌بندی** نسخه‌ی سزگین ص ۲۸۶ و ۲۸۷ است که تصّور می‌شود ساخته و پاخته‌ی دست مستنسخین بوده و از خود مؤلف نباشد؛ زیرا بیشتر اینها در نسخه‌ی بولاق وجود ندارد.

۲ و ۳. هیچ معنای مناسب برای «سعوما» و «حمیر» پیدا نشد.

باشد و آن تخته‌ی چوبی، نزدیک این دیوار گذاشته شده باشد][1].

سپس لوحی (چیز پهنی) را که اندازه‌ی میانه‌ای داشته باشد می‌گیرند و یکی از سرهای آن را در آن سوراخی که در دیوار است می‌گذارند و میانه‌ی (وسط) آن و آن جایی از آن را که به‌دنبال آن می‌آید بر گوژی پشت (حَدَبه) می‌نهند و سپس سمتِ دیگر آن را رو به پایین - تا جایی که ببینند که مهره‌ها به‌گونه‌ای آشکار راست و هموار شده‌اند- فشار می‌دهند.

و بقراط گفته است که فشار (ضغطِ) تنها این ناهنجاری را درست می‌نماید و نیز گفته است که رو به پایین فشردن (کَبْس) تنهایِ تخته برای این کار بسنده است.

و آن کششی را که در آغاز بحث از **کمانی گشتن** (تقویس) [مهره‌ها] یادآور شدیم و آردوسیس/آرسیس نامیده می‌شود جز در بزرگی، نمی‌توان به‌کار برد[2].

و پس از هموار ساختن مهره‌ها باید **لوحی چوبی** را که پهنای آن به‌اندازه‌ی سه انگشت و دارزی آن به اندازه‌ای باشد که هم گوژی پشت و هم برخی اجزای سالم [پشت] را فراگیرد به‌کار بگیرند و تکه‌ای پارچه‌ی کتان را بر آن بپیچند تا سفت و ستبر نباشد و این لوح را بر مهره‌ها بگذارند و آن را با نواری که بایسته‌ی به‌کارگیری در این چاره‌اندیشی باشد بپیچند و بیمار را با غذاهای میانه‌ای که به سنگینی بگراید تغذیه نمایند.

و اگر پس از این کار، بازمانده‌ای از **گوژی** مانده باشد باید چرب کردنِ با چیزهای سست‌کننده (مُرخیه) و نرم‌کننده (مُمَلِّسه) را همراه با پایبند ساختن بیمار به برداشتنِ طولانی مدّت آن لوحی را که یادآور شده‌ایم، به‌کار ببندند. و برخی از مردم (شکسته‌بندها) لوحی از سرب را به‌کار گرفته‌اند.

باب یکصد و هفتم
در جا انداختن کَفَلِ (وَرِک) از جا در آمده

باید دانست (باید بدانید) که برای همه‌ی استخوانها، گاهی **از جا برآمدن** (زوال) و گاهی

---

۱. و این سطرهای میان دو قلاب (کروشه) بعدی، بازمانده‌ی تخته‌بندی نسخه‌ی سزگین ص ۲۸۷ است که به رَمْل و اسطرلاب می‌ماند. (مترجم)

۲. بولاق، ۵۱۴، و در نسخه‌ی سزگین، ۲۸۲، این را افزوده است: «و اگر **گوژی**، سبک باشد بد نیست که آن کششی را که در آغاز بحث گوژی ذکر کردیم و «آرسیس» نامیده می‌شود - بدون هیچ فشاری - به‌کار ببرند».

ازجا درآمدنِ تمام (خَلع) پیش می‌آید، امّا برای بندگاه **کفل** و بندگاه **شانه**، از جا در آمدن و بیرون آمدن، فراوان رخ می‌دهد؛ و این از جا در آمدن، برای بندگاه کفل، بیشتر از آن چیزی است که برای بندگاه شانه پیش می‌آید؛ و این از آن است که گودی چاله‌ی کفل، ژرف و گِرد است [و استخوان کفل] با رشته‌هایی با این چاله، استوار گشته است[1].

پس هرگاه سرِ استخوان کفل/ ران به‌سبب پیشامدی (عّلتی) سخت از چاله‌ی خود بیرون آید، این بیرون آمدن در کمی و بیشیِ بیرون آمدن به صورتهای گوناگونی است و بیشترِ آن به چهارگونه است: **یکی** از آنها آن است که: از جای خود رو به **درون** در می‌آید و **دومی**، رو به بیرون و **سومی** رو به جلو و **چهارمی** رو به عقب است.

و جابه‌جا شدنِ آن رو به جلو کمترین چیزی است که روی می‌دهد و رو به **بیرون** بیشترین چیز است؛ و نشانه‌ی جابه جایی آن رو به **درون** آن است که: شما اگر ساق پای سالم را با ساق ناسالم برآورد نمایید، ساق ناسالم (علیل) درازتر و **زانو**، جدا شده و فاصله پیدا کرده (بائنه) است و بیمار نمی‌تواند که پاهایش را نزدِ کشاله‌ی ران (اُربیه) گِرد آورد و جاهایی که در کنار کشاله‌ی ران هستند آماسی آشکار دارند؛ زیرا سرِ ران به‌سوی آنجاها (کناره‌های کشاله ران) رفته است.

امّا کسانی که از جا در آمدنِ کفل در آنها به‌سوی **بیرون** است نشانه‌های آنها دُژگون (ضّد) با آن چیزهایی است که [برای حالت پیشین] توصیف کرده‌ایم، زیرا شما می‌بینید که ساق [پا] در آنان کوتاه‌تر است و **آنجاهایی** که در ناحیه‌ی کشاله‌ی ران هستند گود افتاده‌اند و جاهایی که در پشت آنند آماسیده گشته‌اند و زانو رو به درون است و بیمار نمی‌تواند که ساق پایش را [بازانو] خم نماید.

و **کسی** که از جا در آمدنِ ورک در او به‌سوی جلو است، می‌تواند ساق پایش را به تمامی دراز کند ولی اگر بخواهد که آن را خم نماید زانوی او به درد می‌آید و اگر بخواهد راه برود نمی‌تواند به‌سوی جلو برود و پیشاب او بند می‌آید و کشاله‌ی ران او می‌ماسد و پاینهای شکم (آعفاج: جای روده‌ی دوازده انگشتی: اثنی عشر) در او لرزان و کم‌گوشت و به‌هنگام راه رفتن

---

۱. استدلال بر فراوان بیرون آمدن بندگاه و کفل، روندی منطقی ندارد و بیشتر متناسب با خلاف مُدّعاست؛ یعنی بیشتر بر کمتر درآمدن دلالت دارد تا فراوان بیرون آمدن. (مترجم)

تکیه‌ی او بر پاشنه است.

و امّا کسی که از جا در آمدنِ (خَلعِ) کفل به‌سوی **پشت** برای او پیش می‌آید، نمی‌تواند رانش را دراز کند و آن را پیش از خم نمودنِ کشاله‌ی ران خم نماید و ساق پای او به‌گونه‌ای آشکار کوتاه‌تر و کشاله‌ی ران او فروهشته و سر رانِ او را به روشنی در نزدیکی اَعفاج می‌بینید.

و هرگاه کفل در **کودکان** از جا درآید، اگر در آغاز پدید آمدنِ آن، به آن پی ببرند و استخوان آن را در جا (فوراً) جا بیندازند بهبود یافتنِ آن شدنی است و بهبود می‌یابد. و همچنین در همه‌ی مردم هرگاه این از جا در رفتگی، نیاماسیده باشد و زود معالجه گردد به جای خود برمی‌گردد و بهبود می‌یابد؛ امّا اگر زمان آن به درازا بکشد به حال سرشتی خود برنمی‌گردد و بی‌گمان بهبود نمی‌یابد.

و معالجه‌ی همگانیی که با همه‌ی از جا در رفتنها سازگار باشد همان معالجه‌ای است که بقراط آن را ذکر کرده است؛ و آن این است که: ران را بگیرند و بندگاه آن را به راست و چپ بجنبانند و آن را در چاله‌ی خود فرو کنند.

و هرگاه از جا در آمدن به‌سوی **درون** باشد باید **ساق پا** را به‌گونه‌ای خوب تا جایی که پا، کشاله‌ی ران را به‌سوی درون بساید و استخوان ران را به درون چاله‌ی [خود] بر گرداند خم، نمایید؛ و اگر این معالجه به فرو رفتن استخوان درچاله نینجامد باید آن کششی را که چندوچون آن این است به‌کار گیرید:

و آن، این است که: به یکی از خدمتکارها دستور دهید که ساق پا را از پایین بکشد و یکی دیگر از آنها نوارهایی را بر ران و ساق پا بپیچند و یکی دیگر دستهای او را از بالای زیر بغل بگیرد و — اگر به کشش سخت نیاز باشد — باید ساق پا با قماطی از بالای بند پا تا زانو نیز پیچیده شود تا این کشش زانو را خم ننماید، و امّا آنچه از **تنه** که به‌سوی سینه می‌آید به هیچ پیچیدن با قماطی نیازمند نیست بلکه باید کسی دستهایش را به زیر زیربلغها فرو برد و آنها را بگیرد؛ و قماط نیرومند نرمی را بگیرند و میانه‌ی آن را بر بیخ رانها ببندند و آن را یا از جلو از ناحیه‌ی شکاله‌ی ران و ترقوه و یا از عقب از ناحیه پشت به‌سوی شانه بکشند و دو سر قماط را به خدمتکاری دیگر بدهند و به آنها دستور دهند که همگی با هم قماطها را به یکباره بکشند تا بدن بیمار را [از زمین بلند کنند و آن را آویخته نگه دارند و دستور داده شود تا بندگاه کفل را به جای خود بیندازند که با این راهکار فرو رفتن آن به جای خود آسان می‌گردد؛

و این‌گونه از **کشش** برای همه‌ی خلعهای چهارگانه‌ای که برای ران پیش می‌آید مشترک است.

و **علاجی دیگر** آن است که: هرگاه **خلع** به‌سوی **درون** باشد، میانه‌ی آن قماطی را که یادآور شدیم بر بیخ ران در میانه‌ی سر زانو و آن جایی که زیر کشاله ران است ببندند که اگر این سر از قماط را به‌سوی بالا و ناحیه‌ی کشاله‌ی ران و ترقوه بکشند و به خدمتکار جوان نیرومند دیگری دستور داده شود که جای ستبرو درشت ران را در میان هر دو دست خود بگیرد و به سختی به‌سوی بیرون بکشد بی‌گمان بندگاه ران به جای خود بر می‌گردد؛ و این نوع از کشش از همه‌ی کششهایی که استخوان ران را با آنها جا می‌اندازند آسان‌تر است.

باب یکصد و هشتم
در معالجه‌ی از جا در آمدن زانو

و از جا در آمدن برای بندگاه زانو به سه گونه رخ می‌دهد؛ **یکی** از آنها این است که به‌سوی درون از جا در می‌آید **دوم** به‌سوی بیرون و **سوم** به‌سوی پشت؛ و به‌سوی جلو از جا در نمی‌آید؛ زیرا **چرخه‌ی** (فلکه‌ی) زانو آن را از خلع به‌سوی این سمت باز می‌دارد؛ و معالجه‌ی آن با همان کششی است که ذکر کردیم و اینکه این کشش گاهی تنها با دست و گاهی آن‌گونه که بایسته است با **نوارهایی** باشد؛ سپس بندگاه را به جای خود بر گردانند و آن را با رشته‌هایی که برای این کار سازگار باشند ببندند و باید اندام را (زانو را) بسته شده، برای مدتی دراز به حال خود، رها کنند و خدا داناتر است.

باب یکصد و نهم
در معالجه‌ی خلع بندِ پا (کَعب) و انگشتهای از جا در آمده‌ی پا

امّا مفصل بند پا اگر اندکی از جا بر آمده باشد [به سادگی] درست می‌گردد و اگر به تمامی از جا درآمده باشد به معالجه‌ی نیرومند و کششی سخت نیاز دارد، و نخست باید آن کششی را که با دست است انجام دهند و اگر بندگاه به جای خود فرو نرود باید بیمار بر پشت بخوابد و پس از بازکردن پاهای او میخ دراز نیرومندی را در میان زانوهای او بکوبند تا هنگامی که پاهای او را به‌سوی پایین می‌کشند، آن میخ بر پای باشد و نگذارد که بدن او بجنبد؛ و

هنگامی که آن تخته‌ی بزرگی که گفتیم: که باید تخته‌ای دیگر در میانه‌ی (وسط) آن باشد آماده شد و شما آنها را برهم کوبیدید و به‌هم استوار ساختید، باید بر پشت خوابیدن انسان (بیمار) و کشش او بر این تخته‌ی چوبی باشد.

و باید خدمتکاری **ران** بیمار را بگیرد و آن را بکشد و خدمتکاری دیگر آن را با دست یا با طنابی در راستای ناهمگون با خدمتکار اوّل کشیده و پزشک با دست خود ازجادرآمدگی را هموار و راست سازد و خدمتکار دیگری پای دیگر او را به سمت پایین نگه دارد؛ و پس از راست و هموار کردن پا باید آن را با نوار استواری ببندند و [سر] تکه‌ای از نوارها در پیچیدن به‌سوی پنجه‌های پا و سر دیگر آن به‌سوی بند پا برده شده و در همان جا بسته شوند.

و باید بپرهیزند از اینکه نوارهای پیچیدنی بر روی آن عصبی که از پشت بر روی پاشنه جای دارد **به‌سختی** بسته شود؛ و بهتر است بیمار را برای مدّت چهل روز از راه رفتن باز دارند زیرا راه رفتنِ پیش از استوار شدن **بندگاه** و توانمند گشتنِ آن بر بهبود یافتنِ بی کم و کاست، معالجه را تباه می‌سازد و بندگاه از جای خود بر می‌آید (زایل می‌شود).

و اگر بندگاهِ بند پا (کعب[1]) از **پریدنی** (وَثْبه‌ای) از جا بر آید - که این هم فراوان روی می‌دهد و چه‌بسا آماسی گرم همراه با آن پدید آید- باید بیمار بر رو (دَمَر) دراز بکشد و بندگاه با نوارهای استوار، راست و هموار گردد و آن نوارها بر پاشنه[2] بسته شوند؛ و بیمار باید آرام بگیرد و تا هنگامی که اندام بی کم و کاست (به تمامی) بهبود می‌یابد جنب و جوشی نداشته باشد و اگر آماسی در آنجا پدید آمده باشد باید نخست چکاندن آب گرم و روغن را در آن به‌کار گیرند و پس از آن بستنِ نوارهای پهن (رباطات) را.

امّا **انگشتهایِ** پا اگر از جا بر آیند - همچنان که در بحث انگشتان دست یادآور شدیم - باید پس از اندک مّدتی، راست و هموار گردند و معالجه‌ی آنها دشوار نیست.

و در همه‌ی گونه‌های خَلع (از جا در آمدن) اگر بازمانده‌ی **سختی** (صُلبی) از آماس گرم در بندگاهها مانده باشد نباید در معالجه‌ی آن کوتاهی شود، زیرا چنین چیزی برای مدّتی دراز [انسان را] از جنبیدنِ خوب (جَودَة الحرکة) باز می‌دارد؛ پس باید در چنین پیشامدی -

---

۱. در بولاق، ۵۱۵، «عقب» (پاشنه) است.

۲. این قید، تنها در سزگین، ۲۹۰ آمده است و به جای عَقِب، عَصب است که به قرینه‌ی بحث باید عَقِب (پاشنه) باشد.

برپایه‌ی آنچه در معالجه‌ی آماسهای سخت یادآور شدیم- داروهای نرم‌کننده به‌کار گرفته شود.

باب یکصد و دهم[۱]
در معالجه خلعی (از جا در آمدنی) که با زخم همراه باشد

هرگاه همراه با خلع، زخمی رخ دهد باید در مداوای آن آهستگی (رِفق) و چاره‌اندیشی بهینه به‌کار گرفته شود؛ زیرا، **بندگاهها** (مفاصل) در هنگام جا انداختنشان به‌سبب **آماسهای** گرمی که از **کشیدن سخت** آنها، برای عصب و ماهیچه‌های نزدیک به این اندامها (بندگاهها) پیش می‌آورند؛ سببِ دردِ سخت و کشیدگی و تبهای سختِ تند (حادّ) - به‌ویژه در جا انداختن بندگاه آرنج و زانو و اندامهایی که بالاتر از اینها هستند- می‌شوند و به‌اندازه‌ی نزدیکی و دوری آنها از اندامهای رئیسی (اصلی و مهّم) زیانهای پدید آمده از آنها بیش و کم می‌شود و چه‌بسا سبب مرگ می‌گردند.

و **بقراط حکیم** از جا انداختنِ اندام از جا درآمده به‌هنگام آماس گرم و از بستنِ سخت آن جلوگیری کرده است و دستور داده است که: در آغاز کار، داروهای آرام‌کننده‌ی آماسهای گرم، را به‌کار بگیرند تا آماس گرم فراوان نگردد که از این راه بلای بزرگی بر سر بیمار آورده شود؛ و هنگامی که آماس فرونشست بندگاه به آهستگی و کششی اندک جا انداخته شود؛ که اگر کار جواب داد (جا انداختن به‌خوبی انجام یافت) [که چه بهتر] وگرنه آن را - به‌ویژه در بندگاههای بزرگ- تا فرونشستن آماس، به حال خود رها سازید.

و فرو نشستن آماس، در روز هفتم [از پدید آمدن آن] و یا در روز یازدهم است؛ و مداوای زخم به همان‌گونه‌ای است که در راهکار معالجه‌ی شکستنِ همراه با زخم گفته‌ایم.

---

۱. این باب در بولاق،۵۱۶ باب یکصد و نهم است؛ امّا موضوع باب در هر دو نسخه **یکی** است و خلاصه، نسخه‌ی بولاق در شماره‌ی بابها، یک شماره عقب‌تر است ولی هیچ موضوعی در هیچ کدام از نسخه‌ها مسکوت گذاشته نشده است.

باب یکصد و یازدهم[۱]
در معالجه‌ی خلع به‌هم آمیخته‌ای که با شکستن [و یا با شکستن و زخم] همراه باشد

هرگاه خلعی همراه با شکستنِ بدون زخم رخ دهد باید - همانند آنچه در انواع شکستن و خلع ساده (بسیط) یادآور شده‌ایم - کشیدنِ راست و هموار کردن با دست به‌کار برده شود، و اگر خلع، همراه با **شکستن** و **زخم** پیش آید، باید - بر پایه‌ی آنچه در معالجه‌ی به تنهایی هرکدام از اینها (خلع و شکستن و زخم) یادآور شده‌ایم - معالجه‌ی به‌هم‌آمیخته از معالجه‌ی ساده‌ی به **تنهایِ** هرکدام از این سه حالت به‌کار گرفته شود.

مقاله‌ی نهم از جزء دوم کتاب کامل الصناعة الطّبیّه معروف به مَلِکی [در اینجا] به پایان رسید و به‌دنبال آن مقاله‌ی دهم می‌آید[۲].

***

امروز سه‌شنبه بیست و دوم **آذرماه** سال هزار و چهارصد و یک (۱۴۰۱) ترجمه‌ی مقاله‌ی نهم از ده مقاله‌ی جزء دوم کامل‌الصّناعه به‌دست اینجانب د.سیّد محمّدخالد غفّاری به پایان رسید و خدا را شاکرم از اینکه این توفیق دست داد و اگر عمر وفا کند و توانایی یاری دهد ترجمه‌ی مقاله‌ی دهم را در بیش می‌گیریم.

---

۱. در بولاق، ۵۱۶، باب یکصد و دهم است.

۲. این خاتمه از نسخه‌ی بولاق، همان، است ولی نسخه‌ی سزگین تنها به عبارت: «مقاله‌ی نهم به پایان رسید» بسنده کرده است.

۲

بسمه الله الرّحمن الرّحیم

مقاله‌ی دهم از جزء دوم از کتاب کامل الصّناعة الطبّیّه معروف به «مَلِکی» تالیف علّی بن عباس مجوسی (حکیم) شاگرد ابوماهر موسی بن سیّار درباره‌ی داروهای مرکّب [ذکر شده در این کتاب]؛ و این، سی باب است[1].

باب نخست، درباره‌ی سببی که برای آن پزشکان نیازمند به‌هم آمیختن [و درست کردن] داروی مرکب شده‌اند

باب دوم ، درباره‌ی **قوانین** و **دستوراتی** که بر منبای آنها در **وزن** داروهای مفردی [که برداروهای مرکّب ریخته می‌گردند] کار می‌شود

باب سوم، در چاره‌اندیشی داروهای **مفرد** و چگونگی به‌کار گیری آنها در **ریختن** برداروها مَرکّب

باب چهارم، درباره‌ی کار **معجونها** و نخست درباره‌ی کار **تریاق** معروف به «فاروق»

باب پنجم، در چندوچون سودمندیهای تریاق و آزمودنِ آن و اندازه‌ی هر نوبت (هرشربت) از آن

باب ششم، در اندازه‌ی **زمانی** که تریاق و دیگر معجونها و داروها، پایدار (باقی) می‌مانند

باب هفتم، در چندوچون تریاق **چهارگانه** (اربعه) [و داروها] و دیگر معجونهای [گرم کننده]

باب هشتم، در چندوچون (صفت) [**مطبوخات/معجونات** روان‌کننده (مُسهِله)

باب نهم، در **مطبوخات** روان‌کننده و **نَقوعها** (خیسانیده شده‌ها)

باب دهم، در داروهای روان‌کننده

باب یازدهم، درباره‌ی **دانه‌های** (حُبوب) روان‌کننده

---

۱. این **عنوان** از نسخه‌ی بولاق، ۵۱۶، است؛ امّا عنوان نسخه‌ی سزگین این‌گونه است: «مقاله‌ی دهم از جزء دوم از کتاب کامل الصّناعة الطّبیّه معروف به «مَلِکی» تألیف علّی بن عبّاس، که سخن گفتن درباره‌ی داروهای مرکّب را در بر می‌گیرد و این [مقاله] سی باب است».

باب دوازدهم، در چندوچون حَقن (اِماله) و فتیله‌ها
باب سیزدهم، در باره‌ی داروهای **قی کردن**
باب چهاردهم، در لَعوقها (انگشت پیچها، داروهای لیسیدنی)
باب پانزدهم، در کارکرد قرصها
باب شانزدهم، در گوارشیها (جواذب)
باب هفدهم: درباره‌ی سَفوفها (گردهای دارویی)
باب هیجدهم، درباره‌ی ضِمادها (مرهمها)
باب نوزدهم، درباره‌ی روغنها (اَدْهان)
باب بیستم، درباره‌ی شربتها و رُبها
باب بیست و یکم، در انبَجات و مرکّبات
باب بیست و دوم، در کُحلها [و ذَرورها]
باب بیست و سوم، در شیافها [ی چشم]
باب بیست و چهارم، در ذَرورهایی که زخمها را به‌هم می‌پیوندند
باب بیست و پنجم، در چندوچون مرهمها و اندودنیهای (اَطْلیّات) آماسها
باب بیست و ششم، درباره‌ی داروهای خون دِماغ (رُعاف)
باب بیست و هفتم، در سَنونها و داروهای دهان و لَهات و خوانیق
باب بیست و هشتم، در داروهای سُمنّه (چاقی)
باب بیست و نهم، در داروهای: کَلَف و جوشها (بُثور) و قوابی و جَرَب (گری)
باب سی‌ام، در داروهایی که اشتهایِ گل خوردن و اشتهاهای تباه را از میان می‌برند

باب نخست
درباره‌ی آن سببی که پزشکان به انگیزه‌ی آن نیازمند فراهم آوردن (تألیف) داروی مرکّب (داروی به‌هم آمیخته) شده‌اند

پزشکان پیشین در **سبب** به‌هم آمیختن داروهای به‌هم‌آمیخته دو اندیشه (رأی) دارند: یکی از آنها اندیشه‌ی خداوندان تجربه (اَصحاب التّجارب) است و دومی اندیشه‌ی اهل **قیاس**.

امّا خداوندان **تجربه**؟ آنان می‌گویند که: برخی از داروها آنهایی هستند که مردم آنها را در خواب (مَنام) دیده‌اند و برخی دیگر آنهایی هستند که در یک **پیشامد** هنگامی که یکی از مردم بدون آنکه منظوری داشته و یا آهنگ آن را کرده باشد در یکی از بیماریها دو یا سه دارو و یا بیشتر از آنها را به‌کار برده و از آنها سودمند گشته و آن داروی مرکّب را شفایی برای آن بیماری دانسته و این داروها از این راه [نیندیشیده و اتفاقی] شناخته شده‌اند.

و **برخی** از این داروها به این‌گونه شناخته شده‌اند که: [پزشکان] هنگامی که دیده‌اند که بسیاری از آن داروهای یکینه‌ای (مفردی) که آنها را بسیار دیده‌اند [همگی] کار واحدی انجام می‌دهند؛ بدین معنی که برای **یکی** از بیماریها سودمنداند؛ جز اینکه هرکدام از آنها در برخی از **بدنها** بیشتر کارگرند و در برخی از آنها کارکرد کمتری دارند، پس بدین سبب به این اندیشه افتادند که داروهای بسیاری را با هم بیامیزند که حال آنها در سودمندی برای برخی از بیماریها [در همه بدنها] حال واحدی باشد (کارکرد آنها در برخی از بیماریها به یک گونه باشد) تا با آن، آن کسی را که آن بیماری را دارد معالجه نمایند، تا بلکه در میان آن داروهای فراوان، داروی یکینه‌ای باشد که با سرشت آن انسان سازگار بوده و او را با آن معالجه نمایند؛ و این، اندیشه‌ای نادرست است.

امّا **اهل قیاس**؟ آنان، هنگامی که **سرشتهای** (طبایع) بدنها و **ناهمسانی** حالات آنها در تندرستی و بیماری را شناختند و [نیز،] بر سرشتهای **بیماریها** و ناهمسانیهای حالات آنها و پیشامدهای (عوارض) پیامد آنها آگاه گشتند و نیروهای داروهای **یکینه**، یعنی مزاج هرکدام از آنها و اندازه‌ی نیروی آنها در آن مزاج و آنچه را در هرکدام از اندامها انجام می‌دهند و آنچه را باید از آنها در هرکدام از بیماریهای پدید آینده در هرکدام از بدنها به‌کار برده شود و آنچه را از آنها که اندامها از آن سودمند می‌گردند و آنچه را باید از **آنها** در هرکدام از سنها و مزاجها و

اوقات سال و چندوچونی (حالِ) **هوا** و چند وچونی سرشت آن **سرزمینی** (بلدی) که بیمار در آن ساکن است به‌کار برند و [اندازه‌ی سازگاری آنها] با عادت و شغل بیمار، **همگی** را شناختند دیدند که داروهای یکینه، آنان را به خواست خود در بهبود بخشیدن (شفای) همه‌ی بیماریها نمی‌رساند و [دانستند که،] این نارسایی داروهایکینه از **سه سبب** است: **یکی** از آنها **سرشت** (طبیعت) ناخوشیها و بیماریهاست و **دومی**، اندامهای دردناک است و **سومی** سرشت داروهای یکینه است.

پس این شناختها و آگاهیها، آنان را ناچار به **گماردن اندیشه** و **به‌کارگیری سنجش و اندازه گیری** (قیاس) در فراهم آوردن داروهای یکینه و به‌هم‌آمیختن آنها ساخت تا بلکه با این کار، مداوایِ کامل و بی‌کم‌وکاست همه‌ی بیماریها و ناخوشیهایی که در بدن پدید می‌آیند برای آنان شدنی گردد.

امّا اینکه آنان **به‌سبب سرشت بیماریها**، داروهای به‌هم‌آمیخته را به‌کار گرفته‌اند برای **چهار** چیز است: یکی از آنها به‌سبب ناهمسانی **تباهی** مزاجهاست و **دومی** به‌سبب نیروی بیماری و سختی آن است؛**سومی** ناهمگونی حال بیماری است و **چهارمی** پایداری نمودن (مقاومت) بیماریهای گوناگونی است.

و اینکه آنان داورهای به‌هم‌آمیخته را به‌سبب **ناهمسانی اندازه‌ی تباهی** مزاجها فراهم آورده‌اند از آن است که: چه‌بسا به‌سبب بدمزاجی تا **اندازه‌ای** سرد یا گرم بیماریی در بدن پدید می‌آمد و آنان **داروی یکینه‌ی** نیرومندی را که به‌اندازه‌ی بیرون رفتگی آن مزاج بد از حالت میانگی، با آن **دژگون** (مضادّ) باشد نمی‌یافتند، پس آنان نیازمند فراهم آوردن **دو** دارو شدند تا از به‌هم آمیختن آنها مزاجی گرد هم آید که بتواند در برابر آن مزاج تباه [سرد یا گرم] پایداری نماید.

نمونه‌ای (مثالی) برای این [پیشامد] آنکه: بیماریی از بیماریها در مداوای خود نیازمند دارویی است که گرم کنندگی آن در درجه‌ی دوم باشد [و این دارو یافته نمی‌شود] پس دارویی را که گرم کنندگی آن در درجه‌ی **نخست** باشد می‌گیریم و آن را با دارویی که گرم‌کنندگی آن در درجه **سوم** باشد می‌آمیزیم تا گرم‌کنندگی آن را به درجه‌ی **دوم** برگرداند؛ مثالی برای این: [اگر] آب نیم گرم را با آب گرم بیامیزیم به‌اندازه‌ی مقدار نیم گرمی خود از گرمی آب گرم

می‌کاهد[۱].

و اینکه: داروها [ی مرکّب] را به‌سبب **سختی** بیماری و **نیرومندی** آن فراهم آورده‌اند، از آن است که: گاهی **بیماریی** در بدن پدید می‌آید که **دارویی تنها** از آن داروهایی که می‌توانند برای آن بیماری سودمند باشند برای آن **بسنده** نیست پس داروهای گوناگونی از آن داروهایی که را می‌توانند در آن بیماری سودمند باشند با هم آمیختند تا برخی از آنها با برخی دیگر در پایداری در برابر آن بیماری همیاری نمایند.

و اینکه آنان داروی به آمیخته را به‌سبب ناهمگونی حالت بیماری فراهم آورده‌اند، از آن است که: گاهی بیماریی همچون آماس گرم در بدن پدید می‌آید که مداوای آن نیازمند داروهایی است که همراه باهم، هم باز بدارند و دور بیندازند و هم پراکنده‌ساز باشند؛ و همچنین چه‌بسا در برخی از بیماریها به داروهایی نیاز باشد که هم بزُدایند و هم نگه دارند مانند آن داروهایی که در بیماریهای سینه و ریه و بیماریهایی جز آنها به‌کار می‌روند، که در مداوای آنها به داروهایی نیاز است که نیروهای دژگونی در آنها گِرد آمده باشند؛ و داروی یکینه‌ای که در جای چنین دارویی بنشیند به‌دست نمی‌آید و از این رو به آن نیاز است که: داروهای گوناگونِ ناهمسان نیرویی (مختلف القوی) - به اندازه نیاز- فراهم آورده شوند تا از آنها داروی واحد به‌هم آمیخته‌ای گِرد آید که کارهای دژگونی (متضادی) انجام دهد.

و اینکه: داروی مرکّب را به‌سبب پایداری نمودنِ بیماریهای گوناگون فراهم آورده‌اند، زیرا چه‌بسا پزشک نیازمند داروی واحدی باشد که در برابر: بیماریهای فراوانِ گوناگون سرشت (مختلفة‌الطّبایع) و زهرهای زیستمندان (حیوانات) و داروهای کشنده پایداری نماید [و آسیبهای آنها را باز دارد]؛ پس این نیاز، او را ناچار به به‌هم‌آمیختن **دارویی** می‌کند که در آن: نیروهای گوناگون و سودمندیهای دژگون باهمی گِرد آمده باشند تا در برابر بیماریهای گوناگون و زهرها و داروهای کشنده‌ی گوناگون نیرو، پایدار نماید؛ و این آن سببی است که پزشکان را به‌سوی فراهم آورد **تریاق** معروف به **تریاق فاروق** فراخوانده است؛ زیرا این تریاق، این

---

۱. هیچ کدام از نسخه‌های بولاق، ۵۱۸ و سزگین، ۲۹۳، این مثالها را **به‌گونه‌ای** که در بالا ذکر شده است بیان نکرده‌اند و هرکدام در بیان خود نواقصی دارند و عبارت بالا، **تصحیحی استنباطی** از عبارات آشفته‌ی آنها از سوی مترجم است.

سودمندیهایی را که یادآور شدیم در خود گِرد آورده است، بدین معنی که در برابر بیماریهای دژگون باهم و در برابر زهرهای گوناگون سودمند است.

امّا **سبب دوم** از آن سببهای سه‌گانه‌ای که یادآور شدیم و از آنهایی است که پزشکان **ناچار شده‌اند** که به‌سبب آن، داروی به‌هم‌آمیخته را به‌کار گیرند، و آن سبب **اندامهاست**؛ این (ناچاری) به دو سبب است: یکی از آنها **جای** آن اندام است و دومی سبب **نیرومندی** یا **کم‌توانی اندام** است.

امّا به‌سبب **جای اندام**، زیرا اگر اندامِ دردناک از **معده** دور باشد نیاز داریم که بر داروی یکینه‌ی سودمند برای آن بیماری دارویی را بیفزاییم تا آن را فرو گذارند (نفوذ دهد) و زودِ به اندام دردناک برساند تا در راهیابی خود به‌سوی آن **کند** نگردد و به‌سبب آن کندی نیروی آن فرو بپاشد و نمونه‌ای برای این، آن است که ما برای این منظور **زعفران** را در برخی از داروها به‌کار می‌بریم.

و فراهم آوردن داروی به‌هم‌آمیخته به‌سبب **نیرومندی اندام** و سودمندی آن، آن است که: چه‌بسا در برخی از اندامهای نیرومند بسیار سودمند همچون **معده** و **کبد آماسی** پدید آید و نیازمند آن باشد که از هم پراکنده گردد؛ که ما داروی **خوش‌بویی** را که اندکی به‌هم‌آورندگی (قبضی) با آن باشد با داروی [یکینه‌ی] پراکنده‌ساز (مُحِلّل) می‌آمیزیم تا با این قبضی، **نیروی** پراکنده‌سازی و خوش‌بویی خود را بر اندام آماسیده به حال خود نگه دارند و آنها را از اینکه به‌سبب نیرومندی اندام[۱] آماسیده از هم بپاشند نگه دارد.

امّا **سبب سومی** که به انگیزه‌ی آن نیازمند به‌کارگیری داروی به‌هم‌آمیخته شده‌اند و آن، **سرشت داروهای یکینه است، به جهتِ هشت سبب است:**

یکی از آنها درست کردن (اصلاح) بدمزگی و ناخوشایندی دارو [ی یکینه] است **دوم**، شکستنِ ناسازگاری و آسیب‌رسانی (عادیه‌ی) دارو، **سوم**، از میان بردن گزند (مضّار) دارو، **چهارم**، افزودن بر نیروی داور، **پنجم**، کاستن از نیروی دارو، **ششم**، نگه‌داری نیروی دارو بر حال

۱. در هر دو نسخه‌ی بولاقِ ۵۱۸ و سزگین ۲۹۴، **علّتِ ترکیب** داروهای تحلیل‌برنده با داروی **خوشبویِ** حاوی به‌هم‌آورندگی را جلوگیری از، از میان رفتن نیروی آنها به‌سبب داروی مُحِلّل ذکر کرده است؛ در حالی که **محور بحث**، ترکیب دارو به‌سبب **نیروی اندام** و سودمندی فراوان آن است؛ پس آنچه ممکن است نیروی دارو را از میان ببرد **نیرومندی اندام** است نه **تحلیل برندگی** دارو. (مترجم)

خود، **هفتم**، ناهمسانیِ چگونگی به‌کار بردن دارو و **هشتم**، نبودنِ داروی یکینه‌ی سودمند است.

امّا درست کردنِ بدمزگی و ناخوشایند بودن داروی یکینه؟ برای آن است که چه‌بسا پزشک نیازمند آن است که: یکی از داروهای [یکینه‌ی] ناخوشایند را به بیمار بدهد و او نوشیدن آن را ناخوش می‌دارد و اگر او آن را بنوشد و بر ناخوشایندی آن شکیبایی نماید جز مّدتی اندک در معده‌ی او نمی‌ماند و دِل او را به‌هم می‌آورد و او آن را قی می‌کند و بیرون می‌ریزد؛ و در این هنگام پزشک ناچار است که یکی از داروهای خوش بوی خوش‌مزه را با آن بیامیزد تا با آن، ناسازگاری دارو و بدبویی آن را بشکند و نوشیدن آن را بر بیمار آسان گرداند و دارو در معده، ماندگار بماند، همچنان که بقراط **دوقو** را که بزر کرفس کوهی است با **خربق سیاه** آمیخت و همچنان که ما، **انیسون** را با سقمونیا می‌آمیزیم.

و امّا شکستن **ناسازگاری و آسیب‌رسانی** (عادیه‌ی) دارو؟ زیرا چه‌بسا پزشک هنگامی که می‌خواهد دردی را آرام سازد ناچار است یکی از داروهای نیرومند همچون **افیون** را به بیمار بدهد؛ پس به‌سبب ترس از سختی بی حس کنندگی آن نیازمند آن است که یکی از داروهای **گرم** همچون گندبیدستر را با آن بیامیزد تا با آن، ناسازگاری دارو را بشکند.

و **شکستن زیان‌آوری** (مضرت) دارو؟ از آنجایی که برخی از داروهای سودمند برای برخی از بیماریها، گاهی به برخی از اندامها زیان می‌رسانند پس پزشک نیاز دارد برای از میان بردن زیان آوری آن، داروی دیگری را با آن بیامیزد؛ همچون **سقمونیا** که چون به معده و کبد زیان می‌رساند، نیاز داریم که **فلفل** و **انیسون** را با آن بیامیزیم.

و فراهم آوردن داروی مرکّب برای **افزودن بر نیروی** دارو [ی یکینه] از آن است که: چون در برخی از داروهای **به‌هم‌آمیخته** به آن نیاز است که برای مدّتی دراز باقی بماند، از این رو پزشک نیازمند آن است که داروهایی را بر آن بریزد که نیروی آن را افزایش دهند تا در درازای گذشت زمان، کم‌نیرو نگردد و نیروی آن از هم فرو نپاشد؛ همچنان که ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون (کبود) و **وج** (سوسن زرد، زنبق زرد) و **غاریقون** (قارچ روینده بر تنه‌ی درختان) را بر تریاق می‌افزایند.

و فراهم آوردن داروی مرکّب برای **کاستن** از نیروی داروی آن؟ از آنجا که گاهی در برخی از داروهای به‌هم آمیخته، داروهای تندِ دارای تندی **نیرومندی** هستند، پزشک نیاز پیدا می‌کند

که برخی از داروهایی را که [اندازه‌ای] از آن تندی را می‌شکنند در آن بریزد؛ مانند همان که: صمغ عربی را با تریاق و با شیاف زنجار می‌آمیزند.

و امّا برای **نگه‌داری نیروی دارو** بر حال خود؟ از آنجا که در برخی از داروهای مرکّب به این نیاز است که برای **مدّتی دراز** باقی بمانند پزشک نیازمند می‌شود که **دارویی** را که نیروی آنها را بر حال خود نگه دارد و از کاستن نیروی آنها جلوگیری نماید بر آنها بریزد مانند همان که: افیون را در برخی از معجونها می‌ریزند.

و فراهم آوردن داروی به‌هم‌آمیخته به‌سبب **ناهمسانی** چگونگی به‌کارگیری داروها؟ از آنجا که پزشک گاهی در بسیاری از بیماریها نیازمند به‌کارگیری داروی یکینه (مفرد) است، جز اینکه **به‌کارگیری** آن دارو به آن گونه‌ای که هست (علی جهته) و بدون آنکه **داروی دیگری** را که با آن سازگاری داشته باشد با آن بیامیزد تا آن دارو با آن، آماده و بهینه گردد (یستوی به) شدنی نیست [و ناچار به درست کردن داروی مرکّب، است،] مانند آنکه ما گاهی نیازمند می‌شویم که: دارویی را به‌کار گیریم که جای مرهم و داروی اندودنی (طِلا) را بگیرد و ما نمی‌توانیم داروی مفردی را که جای چنین دارویی را بگیرد به‌دست آوریم؛ به همین سبب نیاز داریم که داروها را با روغن زیتون بپزیم و برخی از آنها را ذوب نماییم و با **موم و روغن** بیامیزیم، تا آن داروها با همدیگر گرد آیند و با آن به‌هم بپیوندند و اجزای آن به یکدیگر پیوسته شوند و به صورت مرهمی در آیند؛ که چنین دراوهایی اگر جز با این شیوه به‌کار برده شوند بر اندام نمی‌ایستند و پراکند می‌گردند و فرو می‌ریزند و این همان سببی است که پزشکان را ناچار ساخته است که **مرهم** را درست کنند.

و امّا [فراهم آوردن داروی مرکّب به سبب] **نبودن داروی یکینه** سودمند؟ زیرا از آنجا که پزشک در برخی وقتها نیازمند آن است که برخی از بیماریها را با داروی یکینه‌ای که برای آن بیماری سودمند باشد معالجه نماید و خودِ آن دارو آن‌گونه که هست (بعینه) به‌دست نمی‌آید و نمی‌تواند آن را به‌دست بیاورد؛ و کار در این‌باره، او را ناچار به به‌کارگیری اندیشه و سنجش و برآورد در فراهم آوردن داروهای ناهمگون با هم می‌نماید تا از آنها برای او دارویی سودمند برای آن بیماری گِرد هم آید؛ و در میان آن دارهای [یکینه] داروی یکتایی (واحدی) نیست که اگر به تنهایی به‌کار برده شود سودمند باشد، بلکه زیان می‌رساند، و آن سودمندی تنها در به‌هم آمیختن [آنها] به‌دست می‌آید.

مثالی برای این مورد آن است که: **زخم** به داروهایی نیاز دارد که گوشت را برویانند، و آن **داروهایی** که در [معالجه ی] آن، به آنها نیاز است: اَیْرسا ([ریشه ی] سوسن آسمان گون) و آرد کَرسنه (مَشنگ گاوی) و آرد و خُرده‌ریزه‌ی کُندر است و هنگامی که انسان نتواند اینها را به‌دست آورد، **مرهم** فراهم آمده از زنجار (زنگار، زنگِ فلزات) و مومِ آب شده با **روغن** را [در معالجه‌ی آن] به‌کار می‌گیرد و با آن، آن زخم را معالجه می‌نماید، که این مرهم در رویاندن گوشت در زخم، داروی سازگار خوبی است؛ و هرگاه هرکدام از این داروها **به تنهایی** به‌کار برده شوند زیان بزرگی را به زخم می‌رسانند و آن را می‌خورند؛ [برای نمونه] اگر مومِ آب شده با روغن را به‌کار برند، زخم چرک فراوانی را به خود می‌گیرد و از رویش گوشت جلوگیری می‌نماید.

پس برای این **سببهای** ذکر شده از سوی ماست که پزشکان **اهل قیاس** به فراهم آوردن داروهای **مفرد** و به وجود آوردن **داروهای مرکّب** نیازمند گردیدند و خداوندان **تجربه** بر این چیزها توانا نیستند و نمی‌توانند آنها را از راه چاره‌اندیشی دریابند؛ زیرا اصحاب تجربه بیشتر بیماریها را تنها با داروهایی که آنها را از راه تجربه شناخته‌اند معالجه می‌نمایند، در حالی که معالجه‌ی همه‌ی بیماریها با داروهای یکینه شدنی نیست؛ و اگر چنین چیزی شدنی بود پزشکان دیرین نیازی به فراهم آوردن داروهای به آمیخته نداشتند.

و **گروهی** از پزشکان، بر کار داروی مرکّب (به‌هم آمیخته) و ناهمگونی (اختلاف) سودمندیهای آن **خُرده گرفته‌اند** و گفته‌اند: هنگامی که انسان دارویی را می‌خورد آن دارو به‌سوی معده می‌رود و از آنجا به‌سوی روده‌های باریک و از آنجا به‌سوی جداول و از جداول به‌سوی کبد می‌رود و پس ازآن به‌سوی دیگر اندامها، پس چگونه درباره‌ی برخی از داروهای به‌هم‌آمیخته گفته‌اند که: «آنها برای بیماریهای گوناگونی در اندامهای گوناگون سودمنداند؟

و در جواب این اِشکال گفته‌اند که: اندامهای بیمار می‌توانند به چیزی که آنها را بهبود می‌بخشد **آرزومندی** نشان دهند که: اگر گرم شده باشند آرزومند چیزی می‌شوند که آنها را **خُنک** کند و اگر سرد شده باشند آرزومند چیزی هستند که آنها را گرم نماید؛ و همچنین آرزومند چیزهایی هستند که با هرچه همه‌ی بیماریها را در او پدید می‌آورند دُژگون باشند (ضد باشند)؛ پس هنگامی که **دارو** به درون بدن می‌رود، اندام دردمند می‌تواند هر آنچه را که از آن سودمند می‌گردد از آن داروی به‌هم‌آمیخته به‌سوی خود بکشد؛ و این، در جواب این اشکال پاسخ قانع کننده‌ای است.

و چون آشکار و روشن شد که: به‌کارگیری داروهای به‌هم‌آمیخته از سوی پیشینیان اهل قیاس در معالجه‌ی [هرکدام از] بیماریها، کاری بایسته و به‌جا بوده است [پس باید [سخن گفتن] درباره‌ی چگونگی **به‌هم‌آمیختن** داروهای مرکّبی را که گفتیم که: می‌توان از آنها در هرکدام از بیماریها سود جُست، آغاز کنیم،] و **گزیده‌ای** از آنها را که در بهبود بخشیدن بیماریی که برای معالجه‌ی آن به‌هم‌آمیخته شده‌اند و مورد تجربه واقع شده‌اند ذکر نماییم.

و سخن را نخست به ذکر **قوانین** و **دستوراتی** آغاز می‌کنیم که باید در **وزنهای** داروهای یکینه، کار بر پایه‌ی آنها انجام گیرد، که منظورم این است که: چه اندازه‌ای از داروی یکینه را باید در داروی به‌هم‌آمیخته بریزیم [تا آن دارو را بسازیم].

باب دوم
در ذکر قوانین و دستوراتی که: در وزنهای داروهایی که داروی به‌هم‌آمیخته را از آنها درست می‌کنند بر پایه‌ی آنها کار می‌کنند

پس می‌گوییم: از چیزهایی که دارنده‌ی پیشه‌ی پزشکی (مُتَطَبِّب) باید آنها را بداند و در فراهم آوردن (تألیف) داروی به‌هم‌آمیخته ناگزیر بدان نیازمند است، دانستن **اندازه‌ای** است که از هرکدام از داورهای یکینه در داروی به‌هم‌آمیخته ریخته می‌شود؛ زیرا حال **داروها** نه، در **چگونگی** (کیفیّت) نه، در **نیرو** و نه، در سودمندی، تنها به **یک گونه** نیست؛ و **داروساز** نیازمند آن است که: از برخی از آنها اندازه‌ای فراوان و از برخی اندازه‌ای اندک و از برخی دیگر اندازه‌ای میانه در داروی به‌هم‌آمیخته بریزد.

و سببهایی که **وزنهای** داروها و راهکارها و دستورات ساختن داروهای مرکب را با هم ناهمگون (مختلف) کرده است **دو** راهکار است؛ یکی از آنها **مفرد** و دیگری **مرکّب** است؛ و آن راهکاری که مفرد (یکینه است) به **هفت بخش** تقسیم می‌گردد: یکی از آنها نیرومندی یا کم نیروی داروست و دومی فراونی سودمندی یا اندکی سود آن است و سومی ارزشمندی سود آن یا بی‌ارزشی آن است و چهارمی **انبازی** (مشارکت) آن دارو در آن سودمندی با دیگر داروها و یا تنهایی آن در آن سودمندی است؛ و **پنجمی**، جای اندام بیمار گشته است، و **ششمی**، زیانمندیی است که در داروی یکینه وجود دارد و **هفتمی** آن است که در داروی به‌هم‌آمیخته

دارویی باشد که نیروی داروی سودمند را بکاهد.

امّا آن **آیینی** (دستوری) که درباره‌ی نیرومندی یا کم نیرویی داروست آن است که: اگر داروی یکینه بسیار نیرومند است اندازه‌ی کمی را از آن در داروی به‌هم‌آمیخته بریزند و اگر کم‌نیروست اندازه‌ی بیشتری را، تا با فراوانی خود جای اندازه‌ی مورد نیاز از خود را پر کند.

و منظور از داروی بسیار نیرومند (شدیدالقوّة) آن است که در اندازه‌ی اندکی از آن، نیروی سختی باشد و کار آن در گرم کردن و سرد کردن و مرطوب نمودن و خشک کردن، کار نیرومندی باشد، مانند: **فربیون** (فَرفَیون، صمغ فرفیون، یکی از انواع یتوع: از گیاهان شیردار هفتگانه که همه‌ی آنها سمّی و کشنده هستند) و **افیون** (تریاک: شیره‌ی خشخاش سیاه یا سفید)؛ و منظورم از داروی **کم‌توان** (ضعیف) آن است که کار آن دُژگون (مُضادّ) با کار داروی نیرومند باشد.

و امّا **دستوری که درباره‌ی سودمندی فراوان دارو [ی یکینه[1]]** و کم‌سودی آن باشد آن است که: اگر دارو، سودمندی فراوانی داشته باشد باید اندازه‌ی فراوانی از آن را در داروی مرکّب بریزند تا با فراوانی خود آن نیازی را که به آن هست برآورد سازد و اگر کم‌سود باشد باید اندازه‌ی اندکی را در آن بریزند، زیرا نباید **اندازه‌ی دارو** را با چیزی که سود فراوانی ندارد افزایش دهند.

[و منظورم از داروی پرسود دارویی است که سود فراوانی در آن باشد] مانند غاریقون و ریشه‌ی سوسن کبود (آسمان گون)؛ و منظورم از داروی **کم‌سود** دارویی است که تنها **یک سود** داشته باشد.

امّا **آیینی** که درباره‌ی ارزشمندی (شرف) **سود** دارو باشد آن است که: اگر دارو دارای **سودمندی ارزشمندی** باشد باید اندازه‌ای از آن را در داروی به‌هم‌آمیخته بریزند که فراوان‌تر از اندازه‌ی داروی کم‌ارزش باشد.

و دستوری که درباره‌ی **انبازی داروی** یکینه با دیگر داروها در سودمندی است آن است که: اگر در داروی یکینه **سودمندی ویژه‌ای** باشد که آن سودمندی در دیگر داروهای فراهم آورنده‌ی داروی به‌هم‌آمیخته نباشد، باید اندازه بیشتری از آن را در داروی به‌هم‌آمیخته بریزند تا

---

۱. این **قید** مفرد یا مرکب در نسخه‌ی بولاق، ۵۲۱ وجود ندارد، امّا در نسخه‌ی سزگین، ۲۹۷ قید «مرکّب» را افزوده است که اگر قیدی در کار باشد طبق روال بحث، باید مفرد باشد نه، مرکّب.

سودمندی آن داروی به‌هم‌آمیخته را نیرومندتر نماید؛ و هرگاه در داروی به‌هم‌آمیخته داروهایی باشند که سودمندی آنها همچون سودمندی همین دارو باشد، پس باید **اندازه‌ای میانه** (قَصد) از این دارو را در دارو مرکّب بریزند.

امّا قاعده‌ای که از **جای اندام** دردمند [برای درست کردن داروی مرکّب] گرفته می‌شود آن است که: اگر جای اندام از جای **معده دور** باشد باید اندازه‌ی **بیشتری** از آن [داروی یکینه] را در میان دیگر داروها ریخت تا **نیروی** آن در رفتن به‌سوی آن اندام در راهگذر دور خود به‌سبب خلطها و ترینگیهایی که با آن آمیخته می‌گردند، کاسته نگردد؛ و اگر جای اندام **نزدیک** باشد باید به‌اندازه‌ی نیاز از آن داروی یکینه را در داروی به هم آمیخته بریزند؛ زیرا نیازی نیست که دارویی از اندامهای گوناگون بگذرد که به‌سبب آن نیروی آن بشکنند (بکاهد).

امّا دستوری که از **زیانبار** بودن داروی یکینه گرفته می‌شود آن است که: اگر چنان پیش آید که داروی سودمند برای برخی از اندامها، در آن **زیانی** برای دیگر اندامها باشد و یا از کار یکی از آن داروهایی که در داروی به‌هم‌آمیخته هستند بکاهد، باید بر **اندازه‌ی اندکی** از آن بسنده شود.

و **قاعده‌ای** که درباره‌ی **از کار انداختن** نیروی برخی از داروهای به وسیله‌ی نیروی داروی دیگری هست آن است که: باید از داروی سودمند اندازه‌ی فراوانی را در داروی به‌هم‌آمیخته بریزند.

و اینها [که یادآوری شدند] همان دستورها و راهکارهای **یکینه‌ای** هستند که آنچه را از داروی مفرد برای درست‌کردن داروی **مرکّب** در آن می‌ریزند برمبنای این دستورها انجام می‌گیرد.

و اگر **سببهای مفردی** را که بر پایه‌ی آنها **اندازه‌ای فراوانی** از داروی یکینه را در داروی مرکب می‌ریزند **گِرد** هم آورند، شش سبب می‌شوند: **یکی** از آنها آن است که: داروی یکینه **کم‌توان** باشد، **دوم** آن است **سود فراوانی** داشته باشد، **سوم** آن است سود **ارزشمندی** داشته باشد و **چهارم** آن است دارای سودمندی **ویژه‌ای** باشد و **پنجم** آن است: آن اندامی که آن را با آن معالجه می‌کنند **دور** باشد و **ششم** آنکه در داروی مرکّب داروهایی باشند که از نیروی داروی **یکینه‌ی** سودمند بکاهند.

و سببهایی که برای آنها **اندازه‌ی اندکی** از داروی یکینه را در داروی مرکّب می‌ریزند [نیز،]

شش سبب‌اند که دُژگون با سببهای [یاد کرده] هستند: **یکی** از آنها، این است که: [داروی یکینه] **نیروی فراوانی** داشته باشد و **دوم** آن است کم سود باشد، **سوم** آن است [سود آن] **بی‌ارزش** بوده و دارو بسیار نیرومند باشد و **چهارم** آن است جای اندام دردمند نزدیک باشد، **پنجم** آن است در داروی مرکب داروهای فراوانی باشند که سودمندی آنها همچون سود آن باشد، **ششم** آنکه در داروی مرکّب داروهایی که از سودمندی آن **بکاهند** وجود نداشته باشند.

و امّا **دستور به‌هم‌آمیخته‌ای** (مرکّبی) برای اندازه‌ای که از داروی **یکینه** در داروی مرکّب ریخته می‌شود به **دوازده** بخش (قِسم) تقسیم می‌گردد: **یکی** آن است که: داروی [نیرومندتر] دارای سودمندی **فراوان** باشد و از این دارو باید اندازه‌ی **میانه‌ای** در داروی مرکب ریخته شود؛ زیرا نباید برای فراوانی نیروی آن، نه، بر آن افزوده شود و نه از آن کاسته گردد. **دوم** آن است که: داروی یکینه، نیرومندی آن، فراوان و سودمندی آن اندک باشد، و این، موجب می‌شود که اندازه‌ی اندکی از آن در داروی مرکّب ریخته گردد؛ زیرا نباید به‌سبب نیرومندی سخت آن اندازه‌ی فراوانی از آن را در داروی مرکب بریزند و یا به سبب سودمندی اندک آن اندازه‌ی آن را بیشتر کنند. و **سوم** آن است که: دارو، **کم نیرو** و پرسود باشد و این، سبب می‌شود که: اندازه‌ی بسیار فراوانی از آن را در داروی مرکّب بریزند. و این، به‌سبب **کمی نیرو** و فراوانی سودمندی آن است.

و **چهارم** آن است که: دارو، **کم‌نیرو** و **کم‌سود** باشد و این، آن را بایسته‌ی می‌گرداند که:اندازه‌ی میانینی از آن را در **داروی مرکب** بریزند؛ زیرا کم‌سودی داروی موجب می‌شود که اندازه‌ی اندکی از آن را در داروی مرکب بریزند و داروی کم‌نیرو سبب می‌شود که **اندازه‌ی فراوانی** از آن را به‌کار برند تا با فراوانی اندازه‌ی خود، آنچه را داروی بسیار نیرومند با کمی اندازه‌ی خود انجام می‌دهد، به انجام برساند.

و **پنجم** آن است که: دارو، همراه با پرسودی خود سودمندی آن **ارزشمند** باشد و این، **فراوان** به‌کار بردن از آن را بایسته می‌گرداند.

و **ششم** آن است که: سودمندی آن، اندک امّا **ارزشمند** باشد و این، از آنهایی است که باید اندازه‌ی میانه‌ای (قصد) از آن در داروی مرکّب به‌کار برده شود.

و **هفتم** آن است که: سودمندی آن داروی یکینه **فراوان** و ارزشمند بوده و جای دردناک [از معده] دور باشد و این، از آنهایی است که سبب می‌شود که اندازه‌ی فراوانی از آن در داروی

۴

به‌هم‌آمیخته ریخته شود.

و **هشتم** آن است که: سودمندی داروی یکینه اندک و جای درد دور باشد. که باید اندازه‌ی **میانه‌ای** از آن در داروی مرکّب ریخته شود.

و **نهم** آن است که: اگر سودمندی آن فراوان و ارزشمند باشد **نیروی آن کم‌توان** باشد که باید اندازه‌ی **بسیاری** از آن در داروی مرکّب ریخته گردد.

و **دهم** آن است که: اگر همراه با فراوانی و ارزشمندی سود آن، جای اندام دردناک **دور** و سودمندی آن در بسیاری از داروها نباشد که باید اندازه‌ی بسیار فراوانی از آن در داروی مرکّب ریخته شود.

و **یازدهم**، اگر نیرومندی دارو [ی یکینه] فراوان و سودمندی آن بسیار و ارزشمند باشد و جای اندام دردناک نزدیک باشد باید اندازه‌ی **میانه‌یی** از آن در داروی مرکّب ریخته شود.

و **دوازدهم**، اگر [همراه با این،] سودمندی آن در بسیاری از دیگر داروها [ی تشکیل‌دهنده‌ی داروی مرکّب] موجود باشد باید از آن اندازه‌ی میانه [ی مذکور در بند یازدهم] کاسته شود و اگر همراه با این [حالت] سودمندی آن، **ویژه** بوده و در دیگر داروها نباشد، باید **بر آن** اندازه‌ی میانه افزوده گردد.

و در به‌هم آمیختن **دستورهای یکینه** با همدیگر باید بر پایه‌ی این سنجش و برآورد (قیاس) کار انجام گیرد؛ که منظورم این است که؛ اگر همه یا بیشتر **سببهایی** که باید برای آنها بر اندازه‌ی دارو [ی مفردی که برای فراهم آوردن داروی مرکّب بر دیگر داروها ریخته می‌شود] افزوده شود، **گرد هم آیند**، باید بر اندازه‌ی آن دارویی که باید بر دیگر داروها ریخته شود افزوده گردد؛ و اگر همه یا بیشتر **سببهایی** که باید برای آنها از اندازه‌ی دارو [یی که برای فراهم آوردن داروی مرکّب] در دیگر داروها ریخته شود کاسته گردد، گرد هم آیند، باید **اندازه‌ی بسیار اندکی** از آن داروی یکینه بر دیگر داورها ریخته گردد .

و اگر همه‌ی چیزهایی که افزودن داروی مفرد را بایسته می‌گردانند با چیزهایی که **کاستن** آن را بایسته می‌نمایند **با هم باشند**، باید اندازه‌ی **میانه‌ای** [از داروی مفرد] را بر داروی مرکّب بریزند.

و شما می‌توانید **اندازه‌ی**: نیرومندی و کم‌نیرویی و سودمندی و دیگر ویژگیهای **داروی** مفرد را از آن چیزهایی که ما آنها را در جای ذکر داروهای یکینه بیان نموده‌ایم، بدانید.

باب سوم
در چاره‌اندیشی داروهای یکینه و چگونگی به‌کارگیری آنها در ریختنشان در داروی مرکّب

باید بدانید که **راهکار درست** آن است که: ما پیش از اینکه کار داروهای به‌هم‌آمیخته (مرکّب) و چگونگی به هم آمیختن آنها را ذکر کنیم، **چگونگی به‌کارگیری** داروهای یکینه‌ای را که در داروهای به‌هم‌آمیخته ریخته می‌شوند و **چاره‌اندیشیهای** آنها را پیش بیندازیم.

پس می‌گوییم که **نخستین** چیزی که کار باید با آن آغاز شود آن است که: داروهای یکینه باید **گزینش** و به‌گزین گردند و جز برترین و بهترین آنها به‌کار گرفته نشود و سپس آنها را نگهداری نمایند تا چیزی جز آنها: نه از خاک و گرد و غبار و نه از چیزهای گندیده و دیگر **چیزها، با آنها آمیخته نگردد**؛ که این، برای **کسی** که بخواهد هر گونه دارویی را با هم بیامیزد و با این کار، به آن سودی که این به‌هم آمیختن برای آن انجام شده است، برسد، سر آغازِ (رأس) همه‌ی چیزهایی است که در این کار به آنها نیاز دارد؛ و ما به‌هنگام یاد کردن از سرشت داروهای یکینه، **داروهای برگزیده** را ذکر کرده‌ایم.

سپس به داروهای **خشک** از [گونه ی]: گیاهها و بزرها و میوه‌ها و جز اینها، از آنهایی که در [به کارگیری] آنها به **کوبیدن** (دَقّ) و یا **ساییدن** (سَحْق) نیاز پیدا می‌شود، نگاه شود، که: اگر برای شما پیش آید که آسیایی از آنهایی که **زعفران** را با آن می‌کوبند [به‌دست آورید] باید آنها را **به‌گونه‌ای نرم** بکوبید، که این بهترین راه برای به‌کار بردن آنهاست؛ و اگر چنین آسیایی به دستتان نیامد -اگر برایتان شدنی باشد- آنها را درهاونی سنگ فسانی (مِسَنّ) وگرنه درهاونی [فلزی] زدوده (صیقل‌زده)، ریز و نرم **بکوبید** و سپس، آنها را با تکّه‌ای پارچه‌ی حریر **ببیزید** و دوبار آنها را بکوبید و دوباره ببیزید و سپس آنها را دوباره در هاون بریزید و خوب بسایید تا به‌گونه‌ی غُبار درآیند؛ زیرا اگر چنین کاری با داروهای [خشک] انجام گیرد آن سودی را که به آن نیاز است بهتر می‌رسانند؛ چه، **هر چیزی** که نرم‌تر ساییده شده باشد **زودتر** در معده و کبد دگرگون می‌گردد (استحاله می‌یابد)؛ جز اینکه: **جالینوس دانا**، دستور می‌دهد که: داروهای گوارشیِ (جوارشنات) روان‌کننده، با کوبیدنی **نه چندان نرم** کوبیده شوند و اگر نرم کوبیده گردند کار نمی‌کنند.

و باید هر یک **از گونه‌های** داروها به تنهایی (جداگانه) کوبیده شوند و سپس آن **وزنی** که

برای آن توصیف شده است به درستی سنجیده گردد و پس از آن، با آن چیزهایی که می‌خواهند بیامیزند آمیخته شود.

و امّا **صمغها** (مایعهای چسپناکی که از برخی از درختها خارج و منجمد می‌شوند)؟ باید نگاه شود که: اگر در آن دارو [که برای بیمار معین شده] شرابی و یا چیزی دیگر از افشره‌ها (عصارات) وجود داشته باشد، باید آن **صمغها**، با شراب یا افشره (عصاره) تا آنجایی که از هم باز می‌شوند خیسانیده گردند و سپس تا هنگامی که ریز و نرم گشته و اجزای آنها همسان می‌گردند در هاون ساییده شوند؛ و اگر می‌بایست که آن دارو، با عسل سرشته شود باید **عسل** زلال پالوده‌ی خوش‌بویی را – که هرگاه با انگشت از آن بردارید و سپس آن را سرازیر روان سازید روان گشتنِ آن (سیلان آن) بریده نگردد – بر گزینید و پس از آن، تا هنگامی که ناخالصیهای (رُغُونة) آن بالا می‌آیند و – اگر می‌بایست از آن گرفته شوند- گرفته می‌شوند، جوشانده گردد و بهتر است برای هر یکه‌ای (هر واحدی) از **داروهای** کوبیده شده- اگر **زمستان** باشد سه برابر و اگر **تابستان** باشد دو برابر و نیم آن، عسل گرفته شود و سپس عسل را بر صمغهای حل‌شده با شراب، بریزند و آن را تا هنگامی که اجزای آن همسان می‌گردند به‌هم بزنند و پس از آن، داروهای کوبیده‌شده را بر آن بپاشند و آن را بالکشاب/دکشاب[1] (ابزار کوبیدن) بکوبند تا همگی همسان و همگون گردند و آن را در **آوندی** (**ظرفی**) از **نقره** یا **کاسه‌ی** بزرگ (غضاره) چینی نگه دارند؛ و آوند را پُر ننمایند بلکه چهار انگشت از آن را تَهی نگه دارند؛ زیرا این معجون گاهی بر می‌جوشد و بالا می‌آید و جای نفسی برای آن باز نمی‌ماند و تباه می‌گردد؛ و گاهی اگر گرم شود ظرف را می‌شکنند؛ بلکه تا هنگامی که بر جوشیدن آن آرام می‌گیرد باید هرازگاهی سر آن را باز نمایند تا بخار دارو بیرون رود و نفس بکشد.

و اگر خواستید که از دارو، **قرص** درست کنید، باید داروی ساییده‌شده را در هاون بیندازید و از آب یا شراب و یا هر چیزی جز آنها – از آن چیزهایی که برای سرشتن چیزی بدان نیاز است - اندک‌اندک بر آن بریزید – و آن را خوب بکوبید تا گرد هم آیند و به‌هم بپیوندند و همسان گردند و بشود که از آن قرصهایی ساخت و سپس آن را به آن اندازه‌ای که

---

۱. این واژه، در بولاق، ۵۲۳، به صورت «دکشاب» و در سزگین، ۳۰۰، به‌گونه‌ی «لکشاب» است که هیچ کدام در منابع در دسترس یافت نشدند ولی از سیاق سخن معلوم است که منظور، **ابزاری** است برای کوبیدن چیزی.

به آن نیاز است به صورت قرص درآورید؛ و پس آن، [آن قرصها] را در سایه خشک کنید و صبحگاهان و شامگاهان آنها را زیر و رو نمایید و تا هنگامی که خوب خشک می‌شوند آنها را بپوشانید.

و اگر در میان [قرصها] چیزی از **لکْ** (صمغی که چوب درخت خود را تمام فرو گیرد) وجود داشته باشد باید آن لُک با **آبی** که **راوند چینی** (ریوند: بیخ ریباس) و ریشه‌های اِذْخر (گیاهی چند ساله با ساقه‌های باریک و دارز) را در آن پخته باشند بشویند و آن بدین‌گونه که: لُک را از چوب آن، پاک کنند و خوب بکوبند و از آن آب را اندک‌اندک بر آن بریزند و با دسته‌ی هاون آن را بجنبانند (بسایند) و با پالونه‌ای درهم‌فشرده و تنگ آن را بدون شتاب بیالایند و هر چه را از آن در پالونه مانده است بگیرند و از آن آب را بر آن بریزند و آن را دوباره بسایند و با پالونه بپالایند و پاک گردانند و با بخش نخست گِرد هم آورند و سپس اندک‌اندک [از آن] آب را بر آن بریزند و تا هنگامی که **خشک** می‌گردد آن را بجنبانند[۱] و پس از آن، آن را بسایند و هر وزنی (اندازه‌ای) را که به آن نیاز دارند از آن بگیرند (بردارند).

و اگر خواستید که حبهای **روان‌کننده** یا جز آن را درست کنید و در آنها چیزی از **صمغها** باشد باید آن صمغ را با عصاره‌ای که برای آب کردن آن بیان شده و یا با آب داغ از هم بپراکنید و در هاون به‌خوبی بکوبید تا به‌هم بپیوندند و پس از آن داروهای **خشک** کوبیده شده را بر آن بریزند و آن را به‌گونه‌ای بهینه بکوبید تا با **خمیر شدن** به‌هم بپیوندند و با هم آمیخته گردند - که این حالت برای این کار سازگارتر است- و سپس به آن اندازه‌ای که به آن نیاز است به صورت حبّ درآورده شوند و در سایه خشک گردند.

امّا **جوشاندنیهای** روان کننده؟ باید با آتشی **آرام** جوشانده شده و آتش را بر آنها نیفزایید که نیروی آنها از میان برود و اگر در میان جوشانده شونده‌ها **افتیمون** (کُشوت، سِسْ، گیاهی سخت شبیه به سَعتر) باشد، آن را با داروها نجوشانید بلکه پس از تمام کردن جوشاندن داروها آن را بر آنها بیندازید (بریزید) و اندکی بر آن صبر کنید تا خیسیده و ساییده (مَرْسْ) شود و پالوده گردد تا نیروی آن از میان نرود؛ [و اگر در میان آنها **خیار شنبر** باشد نباید با داروهای جوشانده شود بلکه بر آنها ریخته شود تا نیروی آن از میان نرود؛] و همچنین است

---

۱. در بولاق، ۵۲۳، «ترک نمایند» است.

ترنجبین که جوشانده شده‌ها را بر آن دو (خیار شنبر و ترنجبین) می‌پالایند و می‌سایند و برای بار دوم می‌پالایند.

درباره‌ی درست کردنِ آب پنیر:

اگر خواستید که آب پنیر را با سکنجبین درست کنید باید از **شیر** بزی (ماغری) [که بر چندوچون شناخته شده‌ای پرورش یافته باشد] به‌اندازه‌ی دو رطل (هر رطل ۹۰۰ گرم) را بگیرید- و آن بز (معز) باید نه از به دنیا آمدنش نزدیک و نه از آن دور باشد (نه جوان و نه پیر باشد) زیرا **بزی** که از به دنیا آمدنش **دور** باشد، **شیر آن غلیظ** و **کم آب است** و **آنی که به زمان** به دنیا آمدنش نزدیک باشد، لَبَاء (آغوز، آغز: نخستین شیرگاو و یا بز یا گوسفند تازه زاییده)، با شیر آن آمیخته است – و سپس آن شیر را در دیگی سنگی (بِرامَ) بسیار پاکیزه بریزید و با آتشی میانه (نه سخت گرم و نه آرام) بجوشانید و هنگامی که جوشید و بالا آمد سه رطل سکنجبینِ خوب درست‌شده را بر آن بپاشید (بریزید).

و پیش از آنکه سکنجبین بر شیر ریخته شود، **سرِ دیک** را با تکّه‌ای اسفنج نمدارشده با آب و یا تکّه‌ای پشم که هرازگاهی نمدار گردیده باشد بپوشانید؛ و [پس از پاشیدن سکنجبین] دیک را از آتش پایین بیاورید و تا هنگامی که سرد می‌گردد آن را به حال خود رها کنید و هنگامی که سرد شد آن را در کیسه‌ای کرباس/رقیق بریزید تا آب آن پالوده گردد و [سپس] آبِ آن گرفته شود و با یک مثقال **نمک‌دَرانی** (ذَرانی، اندرانی، اندرابی: نمکی سفید شفّاف از منطقه‌ی اندراب میان غزنه و بلخ) جوشانده شود و ناخالصیهای آن گرفته شود و برای چاره اندیشی ناهنجاریی که برای آن توصیف شده است نوشیده شود.

و اگر بخواهید که [آب پنیر] را با مغز قُرطُم (کاژیره) درست کنید هنگامی که شیر به جوش می‌آید مغز قرطم را نرم می‌کوبید و سپس آن را بر شیر جوشان می‌ریزید و آن را با چوب [درخت] انجیر یا با سرِشاخه‌ی بی‌برگ خرما (سَعف) می‌جنبانید (به‌هم می‌زنید) و آنچه را در کار پیشین انجام داده‌اید در اینجا هم انجام می‌دهید.

و اگر بخواهید که آب پنیر را با **اِنفَحَه** (پنیر مایه: معده‌ی حیوان نوزاد) درست نمایید باید هنگامی که شیر جوشید، نیم درهم از اِنفحه‌ای را که کهنه نباشد با اندکی شیر بیامیزید و آن را در دیک بریزید و به‌هم بزنید و سپس دیک را از آتش پایین بیاورید و تا هنگامی که سرد می‌شود آن را به حال خود رها سازید و پس از آن، آن را با آنچه برایتان بیان کردم بپالایید.

درباره درست کردن مرهمها (اَضمِدة)[۱] :

امّا مرهمهایی که با روغن و موم (شمع) درست می‌شوند؟ در **زمستان** باید بر هر ده درهم روغن [گل سرخ] دو درهم موم و در تابستان سه درهم ریخته شود و آن موم با روغن آب شود و تا هنگامی که سرد می‌شود و بسته می‌گردد به حال خود رها گردد و سپس **داروهایی** را که نرم ساییده شده باشند اندک‌اندک بر آن بریزند و آن را به‌هم بزنند تا [همگی] همسان گردند.

و هرگاه خواستید که **قیروطی** (ترکیب موم و روغن و داروهای به‌هم آمیخته) درست کنید، باید موم و روغن را در هاون بیندازید و اَفشُره‌ها (عُصارات) را کم کم بر آنها بریزید و آنها را با دسته‌ی هاون بزنید تا همسان گشته و همچون **لخلخه** (معجون خوش بوی) شوند؛ جز اینکه در قیروطی باید: برای هر ده درهم روغن، دو، تا دو درهم و نیم **موم** باشد.

درست کردن گَردهای دارویی (سَفوف) از دانه‌های پخته و برشته‌شده (مُحّمص):

بزرها و دانه‌ها باید در دیکی سفالی تازه و یا در دیکی (مِقلَی) سنگی پخته و برشته شوند و آن بدین‌گونه که: آن دیک به‌خوبی گرم گشته و از آتش پایین آورده شود و دانه‌ها در آن ریخته شده و تا هنگامی که بوی آنها بلند می‌شود به‌هم زده شده و زیر و رو گردند؛ و بپرهیزید از اینکه آنها را فراوان برشته نمایید که این کار از آنهایی‌ست که نیروی آنها را می‌شکند.

و اگر خواستید که هلیله را برای ساختن گرد دارویی بریان کنید آن را با آب گلابی (سَفَرجَل)- تا هنگامی که آب آن برمکیده (نشف) می‌شود- بجوشانید و سپس آن را در دیکی پاکیزه با روغن زیتون یا روغن (روغنِ کره) بپزید و نگذارید که بسوزد.

درست کردن داروهای سنگی (اَدویه‌ی حجری):

امّا داروهای سنگی همچون: **سرمه** و **توتیا** و مفنیسیا و خَبَثِ (کفُ دُرد و جِرم) **نقره** و **اقلیمیا** و چیزهای مانند اینها باید به سختی کوبیده شوند و با آب، پرورده گردنِد و سپس خشک شوند و اگر بخواهید که آنها را با برخی از عصاره‌ها (اَفشره‌ها) بپرورید باید آن افشره را کم کم بر آن بریزید و آن را با آن افشره بسایید تا نرم گشته و به‌گونه‌ی غبار در آید؛ و همچنین همه‌ی **داروهای چشم** را باید با ساییدن و کوبیدن به صورت غبار در آورید؛ زیرا چشم اندامی ارزشمند نازک (لطیف) و **تیز** حسّ است و در برابر هیچ دارویی که کمترین خشونتی داشته

---

۱. این **ضیغه‌ی** جمع، برای «ضِماد» را در منابع در دسترس نیافتم و تنها در متنهای بولاق و سزگین آمده است.

باشد تاب نمی‌آورد و اگر چنین کاری با آن بشود چشم بیمارتر می‌گردد.

و اگر چه دارو در **سرشت** خود سودمند باشد همچون: شاذَنَج (شادنه) و اقاقیا و چیزهای مانند اینها، [باز] باید درهاون ساییده شده و از آب زلال چشمه‌ها - که هیچ تیرگی فرو پوشاننده‌ای با آن آمیخته نباشد- بر آن ریخته شده و سپس ساییده شود و اندک‌اندک با ریختن در آوندی دیگر پالوده گردد و آنچه از آن با آب روان می‌گردد گرفته شود و دوباره بر آنچه در هاون مانده است آب زلال و صاف ریخته شود و ساییده گردد و کم‌کم در آوندی دیگر پالوده شود؛ و این کار، سه بار با آن انجام گیرد تا جز اجزای ساییده نشدنی چیزی از آن در هاون نماند.

سپس آن آوندی (ظرفی) که آن دارو در آن است پوشیده شده و تا هنگامی که [آب] روشن می‌شود و گوهرِ (اصل و زُبده‌ی) دارو در تهِ آوند **ته‌نشین** می‌گردد به حال خود رها شود، و [پس از آن] آب را از دارو بپالایند و **دارو** را خشک نمایند و آن را در چیزی (بیماری یا ناهنجاریی) که به آن نیاز است به‌کار برند.

درباره‌ی به‌کار بردن دِبْق[1] (داروش، مویزک عسلی):

هرگاه خواستید که دِبق را به‌کار بگیرید [یک روز] آن را با آب بخیسانید و پوست آن را بگیرید و از دانه کرچک پوست گرفته به‌اندازه‌ی وزن آن را با آن در آب بیندازید و دانه‌های کرچک و دِبق را با عسل بکوبید و داروها را با آن بسرشید (معجون نمایید) و اگر آن دارویی که می‌خواهید آن را به‌کار بگیرید **خشک** باشد، **دِبق** را با روغن کنجد [یا زفت[2]] یا روغنی پاکیزه در هاون بیامیزید و داروها را با آن بسایید.

در سوزاندن سُرْب (رَصاص، اَرزیز، اَبار، قَلعی و قُصدیر):

و برای سوزاندن (شاید ذوبِ) **سُرب** که آبار (سرب سیاه) نامیده می‌شود، باید **سرب** (به عربی: اَسْرُب) را بگیرند و آن را در **بوته‌ای** (ظرفی از گِل حکمت[3] که طلا و نقره را در آن

---

۱. **دِبْق**، گیاهی است که در تنه و شاخه‌های بعضی درختان مانند درخت اَمرود مُتَکَوِّن می‌شود، دانه‌هایش به **اندازه نخود** است و در میان آنها رطوبتی چسبنده وجود دارد و در طب به‌کار می‌رود. (فرهنگ عمید)

۲. **زِفْت**: صمغ خمیری شکل که از گیاهان مختلف استخراج و بر روی پارچه مالیده و آن را روی پوست می‌چسبانند. (فرهنگ اغراض الطبّیّه)

۳. **گِل حکمت**: نوعی از خاک رُست که در برابر حرارت مقاومت بسیاری داررد و برای اندوده کردن درون کوره‌ها یا ساختن تنور به‌کار می‌روند. (فرهنگ معین)

گذارند) از بوته‌های قالب ریزان (صاغه) و یا کفچه‌یی (مِغرفه، مِذْوَبه) آهنی بگذارند و اندکی از گوگرد (کبریت) را بر آن بریزند و آن را در کوره‌ی آهنگران یا کوره‌ی قالبریزان فرو کنند و بر آن بدمند (با دمه‌ی آهنگری آن را باد بزنند) تا بسوزد (ذوب گردد).

سوزاندن عقربها (کژدمها):

برای سوزاندن کژدمها، شما کژدمها را می‌گیرید و آنها را در دیکی **مسی** می‌اندازید و دیک را با خمیر می‌اندایید و سرِ آن را گِل می‌گیرید و آن را در **تنوری** که با چوبِ مَو به‌خوبی گرم و داغ شده و آتش را از آن بیرون آورده باشند، می‌گذارید و سپس سرِ **تنور** را خوب گِل می‌گیرید و تمام شب آن را با همان حال نگه می‌دارید و هنگامی فردای آن شب فرا می‌رسد دیگ را از تنور بیرون بیاورید و آن را سرد نمایید و کژدمها را بیرون آورده و آنها را در آوندی شیشه‌ای بگذارید و به‌هنگام نیاز به‌کار ببرید.

سوزاندن شنج[۱]:

برای **سوزندان حلزون،** شما حلزون **سفید نرم** را می‌گیرید و آن را با گِل **حُرّ**، گِل می‌گیرید و در تنوری که اَخگر (جَمر) در آن باشد می‌گذارید تا **بسوزد** و **نشانه‌ی سوختن** آن این است که: **؟** سفید بیرون می‌آید و اگر سفید نشده باشد خوب نیست؛ و پس برای بار دوم آن را گِل بگیرید و در تنور بگذارید.

درباره‌ی سوزاندن شیشه:

و هرگاه خواستید که شیشه را بسوزانید آن را تا هنگامی که نزدیک به ذوب می‌شود در کوره‌ی آهنگران بیندازید و سپس آن را بیرون بیاورید و در آب قَلی (شخار، سودِ سوزآور) بیندازید و سپس، آن را بکوبید و بسایید.

درباره‌ی سوزاندن خرچنگ (سرطان):

و هرگاه خواستید که خرچنگها را برای [مداوای] مسلولین و دارندگان فشار خون (نفث الدّم) به‌کار بگیرید باید دستها و پاهای آنها را ببرید و شکم آنها را بشکافید و به‌خوبی بشویید و آنها را در کوزه‌ای سفالی پاکیزه بگذارید و آن کوزه را با **گِل حُرّ** و **گِل خطمیّه** (شاید مختوم) و نمک، گِل بگیرید و آن را در تنوری که در آن نان درست کرده باشند بگذارید و فردای آن روز

---

۱. **شَنج**، نوعی از **صدف** که آن را توتیای اکبر گویند و از آن توتیا سازند. (لیسک، حلزون)

آن را بیرون بیاورید و بپرهیزید از اینکه آنها را بسوزانید و خاکستر نمایید بلکه این سوزاندن برای این است که خشک شوند و باد کنند و این کار به‌هنگام واردشدن **خورشید** به **برج اسد** (برج پنجم از بروج دوازدگانه) انجام گیرد.

در سوزاندن بُسّد (مرجان):

و اگر خواستید که مرجان و کهربا را بسوزانید،آنها را در کوزه‌ای آهن بریزید و آن کوزه را با گِل حُر، گِل بگیرید و آن را در تنوری که آن را روشن کرده باشید بگذارید و فردای آن روز آن را بیرون بیاورید.

و هرگاه بخواهید که **خرچنگها** را در آبجو بپزید باید خرچنگهای رودخانه‌ای را بگیرید و دستها و پاها و نیشها و دمهای آنها را ببرید و شکمهای آنها را بشکافید و آنها را با **خاکستر** چوب بلوط و نمک و آب گوارای زلال و سپس آب گورا خوب بشویید تا مزه شوری در آنها نماند و پاک شوند و آنها را درهاونی سنگی بکوبید و با آبجو در دیکی بیندازید تا بپزید و در جاهای بایسته به‌کار برده شوند.

در به‌کار بردن ذراریح[1] (حشره‌ای بال‌دار به رنگ سبز یا آبی):

امّا هرگاه بخواهید ذرایح را در دارویی یا اندودنیی به‌کار گیرید آنها را در کوزه‌ای بریزید و بر دهانه‌ی **آن کوزه** تکّه‌ای پارچه‌ی کتان پاکیزه بگذارید و آن کوزه را بر دیگی که سرکه‌ای بسیار ترش (ثقیف) را در آن جوشانده باشد سرنگون سازید (دَمرنمایید) تا **بخار سرکه** به‌سوی **آن بالا** بیاید و با این کار آنها به‌گونه‌ای بهینه در آیند و شما می‌توانید پس از این آنها را [در جاهای مورد نیاز] به‌کار ببرید.

روغن گرفتن:

و برای گرفتن روغن باید آن داروهایی راکه از آنها روغن می‌گیرند بگیرید و خرد نمایید و با کوبیدنی نه چندان ریز (جریش) بکوبید و آنها را در آبی زلال (صافی) گوارا که آنها را فرو پوشد و اندکی هم از آن بیشتر باشد بخیسانید و سرِ آن آوند را بپوشانید و یک شب و روز آن را به

۱. **ذراریح جمعِ ذُرّاح**، الاکلنگ، دارساس، در بال این حشرات مادّه‌ای سمّی به نام کانتاریدین موجود است که در **طبّ قدیم** به عنوان تاول‌آور و ادرارآور و غیره به‌کار می‌رفت؛ و در ضمن؛ به عنوان داروی گزش سگ‌هار استفاده می‌کردند؛ ذوالذّرایح، داروی مرکّب که مخصوصاً آن را برای **هار گزیدگان**، مفید می‌دانستند. (دکتر تاجبخش به نقل از منابع معتبر)

حال خود رها سازید و هنگامی که فردای آن روز فرا می‌رسد آن داروها را در دیکی سنگی — و این بهترین آوند برای این کار است — بیندازید و روغن را بر داروها بریزید و در زیر دیک آتشی میانه را روشن نمایید و برای شما در کنار آتش، سبویِ آهنی پر از آبی (قُمقُم ماء) باشد که در آن آب گوارا باشد و زیر دیک پیوسته روشن بوه و هرگاه که نزدیک باشد که آبِ دیک برمکیده شده و تمام شود آب گرم را بر آن بریزید و این کار تا شش ساعت از روز می‌گذرد و آب برمکیده می‌گردد (نشف می‌شود) و روغن باز می‌ماند به درازا بکشد؛ و بپرهیزید از اینکه: در دیک اندکی از آب باشد و شما آن را از روی آتش پایین بیاورید [زیرا اگر چیزی از آب در آن بماند بدبو و گنده می‌گردد؛ و اگر خواستید آن را بیازمایید تا بدانید آیا آبی در آن مانده است یا نه] خِلالی (تراشه‌ی باریک چوبی) و یا تکه‌ای چوب را بگیرید و پنبه‌ای را بر آن بپیچید و آن را در دیک فرو کنید و سپس بیرون بیاورید که اگر در پنبه رطوبتِ آبی را یافتید آن را از آتش پایین نیاورید و زیر آن را تا هنگامی که ببینید که جز روغن چیزی روی پنبه نیست روشن نگه دارید.

و اینجا [برای این آزمایش] تجربه‌ی (راهکار) دیگری وجود دارد و آن این است که: خِلالی را بگیرید و در آن روغن فرو کنید و آن را به آتش نزدیک نمایید که اگر صدای جِزجِزی (نشیشی) را از آن شنیدید پس هنوز آب روغن از میان نرفته است و اگر شما جزجزی را نشنیدید و آتش خِلال را بر افروخت پس بدانید که آب از میان رفته و روغن از آب پاک گشته است و در این هنگام باید دیک را از آتش پایین بیاورید و روغن را در آوندی نگه دارید و به‌هنگام نیاز آن را به‌کار گیرید.

و گاهی روغن به‌گونه‌ای دیگر [نیز] به‌دست می‌آید و آن این است که: کاسه‌ای بزرگ چینی (غضار) یا شیشه‌ای را که سری (سَمَکی) ستبر داشته باشد بگیرید و داروها و روغن را در آن بریزید و آن را در دیکی که آب در آن باشد بگذارید و در زیر دیک، آتشی میانه (آرام) را به مدّت شش ساعت یا بیشتر تا هنگامی که روغن نیروی داروها را به خود می‌گیرد روشن نمایید و هرگاه که آب کاهش می‌یابد آب گرم را در آن بریزید تا داروها پخته گردند؛ پس از آن، روغن از آب پالوده می‌شود و آن روغن در کاسه‌ای بزرگ برداشته شود (نگه‌داری گردد) و به‌هنگام نیاز به‌کار گرفته شود.

باب چهارم
در کارکرد (عمل) معجونها و نخست درباره‌ی تریاق معروف به «تریاق فاروق»

باید دانست که این تریاق (تریاق فاروق) معجون گرانقدر و پرسودی است زیرا [هر زیستمندی را] از مرگ پدید آینده از نیش زدن (نَهْش) و گزش (لَدْغ) حیوان کشنده رهایی می‌بخشد.

و **نخستین** کسی که به هم آمیختن آن را برای **بار نخست** فراهم آورد (ابتداع کرد) مغنیس/ماغنوس فیلسوف بود و منظور او از به هم آمیختن (ترکیب) این معجون، **سودرسانی** در برابر زهرهای زهرداران گزنده (لدّاغه)، [چون مار] و نیش زننده (نهّاشه)، [همچون کژدم] بود، و از این رو آن را «نهاشا»[1] نام نهادند؛ زیرا این نام از نام زیستمند (حیوان) نیش‌زننده شکافته شده است؛ چه، نام آن در زبان یونانیها «یبرون»[2] بوده است.

و **گروهی** گفته‌اند نام گذاری این معجون با این نام تنها پس از آن بوده است که: گوشت افعیها را در آن انداختند، زیرا افعیها از گروه زیستمندان نیش زننده (نهّاش) هستند.

و امّا «اندروماخس»، او گوشت افعیها را در آن افزود و با آن، این معجون به کمال رسید و آن هدفی که در به هم آمیختن آن، مورد نظر بود به تمامی حاصل شد؛ **زیرا هدف** از فراهم آوردن آن و آن فکری که برای آن، این معجون به هم آمیخته شده بود، همان **پایداری کردن** در برابر زهر زیستمندان زهردار بود؛ و گوشت افعیها، با زهر همگون است و از این رو گذاشتن گوشت افعیها در آن، کار بایسته‌ای بوده تا آن گوشت به سوی جای زهر برود و آن را بَرمکد و خشک نماید و به همین منظور بوده است که **اندروماخس** تریاق را با گوشت افعیها به کمال رسانده است.

و سپس **جالینوس** هنگامی که به ترکیب آن و به سرشت داروهایی که این معجون از آنها به هم آمیخته شده است و به سودمندیهای آن و به **فراوانی سودمندیهایی** که از این **به‌هم‌آمیختن** در آن گِرد آمده است نگاه کرد، سودمندیهای آن را شرح داد و نیکوییهای آن را روشن ساخت و برتریهای آن را برای مردم آشکار کرد؛ زیرا هدف پیشینیان از فراهم آوردن و به هم آمیختن

---

۱. در سزگین، ۳۱۴، به جای «نهاشا» **تریاق** است که ظاهراً با واژه‌ی «نهش» ارتباطی ندارد.

۲. این واژه در نسخه‌ی بولاق، ۵۲۶ «یشربون» است؛ و نسخه‌ها هرکدام در چیزی با دیگری ناهماهنگ‌اند.

این معجون که منظورم **تریاق فاروق** است، نگاه داشتن [مردم] از زیانهای پیامد گزش حشرات زهردار (هوامّ) و نیش زدنِ آنها و بهبود بخشیدن کسانی بوده است که با گزش یا نیش اینها و یا نوشیدن داروهای کشنده دچار می‌گشته‌اند.

و هنگامی که **جالینوس** (پزشک یونانی متوّفای ۲۱۰ م که کشفیّات گرانبهایی در تشریح دارد) در باره‌ی داروهایی که این تریاق را فراهم آورده‌اند اندیشید و نیرو و کار هر یک از آنها را شناخت و فهمید که برای چه بیماریهایی سودمنداند، دانست که: این معجون اگر چه به؟ راستی با داروهای **نیرومندسازِ** اندامهای اصلی (رئیسی) که در آن است در برابر گزش و نیشِ حشرات زهردار و خوردن داروهای کشنده سودمند است و آن اندامها را بر دور راندنِ زهرها از خود نیرومند می‌سازد و با داروهای خشکاننده و پاک کننده‌ی زهر که در آن است اندامهای اصلی و ابزارهای آنها را از زهر پاک می‌نماید و آن را از راه سوراخها و مجراها از اندامهای اصلی دور می‌سازد و از راه سوراخهای ریز پوست (مَسامّ) از بدن بیرون می‌ریزد؛ **باز**؛ از اینها دانست که این معجون با این کارکردی که دارد به گونه‌ای ناراستاراست (غیرمستقیم، عَرَضی) با انواع داروهای گوناگونی که در آن است بسیاری از دسته‌های گوناگون بیماریهایی را که ما پس از این آنها را یاد آور می‌شویم بهبود می‌بخشد؛ و [نیز،] تنها بیماریها را بهبود نمی‌بخشد بلکه بیشتر از این، پا پیش می‌گذارد و **بدن** را از پدیدآمدن **این بیماریها** در آن، نگه می‌دارد و آن را بر دور راندنِ سببهای پدید آورنده‌ی آنها از خود نیرومند می‌سازد؛ و از این روست که او (جالینوس) همه‌ی کارها و سودمندیها و برتریهای آن را یادآور شده و از سرشت داروهایی که در آن [معجون] است و از اندازه‌ای شربتی (مقدار دارویی) که در هرکدام از بیماریها باید از آن نوشید شود و با چه چیزی - بر پایه‌ی آنچه ما چندوچون آن را بیان خواهیم کرد- نوشیده شود آگاهی داده است.

درباره‌ی چندوچون کار تریاق و به هم آمیختن (ترکیب) آن:

بر پایه‌ی **نسخه‌ای** که آن را در دو مقاله از **حُنَین**[1] درباره‌ی تریاق [و چگونگی به هم آمیختن آن] یافته‌ایم و گفته است که: این [نسخه] بهترین و بی‌کم‌وکاست‌ترین [راهکار به هم

---

۱. **حنین بنِ اسحاق** از عیسویان حیره و بزرگترین مترجم کتب طبّ بوده است که کتابهای بسیاری را از یونانی و سریانی به عربی در آورده است و بسیاری از ترجمه‌ها و آثار او در دست است؛ [در میان آثار فراوان او، کتاب: «المسائل» و کتاب «العین» در طبّ از مهمترین آنها هستند. (فرهنگ معین)

آمیختن] آن است:

باید که: **گرفته شود**[1] از: قرصهای عُنصُل (اِسْقیل، پیاز موش، بیخی شبیه به پیاز و آمرودی شکل) چهل و هشت مثقال- در حالی که دیومطریوسِ پزشک پیشه، در زمان جالینوس از این پیاز چهل و شش مثقال را در آن می‌ریخته است- و از قرصهای افعیها (اقراص الافاعی[2]) و از قرصهای اندروخورون و فلفل سیاه و افیون هرکدام بیست و چهار مثقال؛ و اما دارچینی؟ پزشکان [دوره‌ی] نخستنی دوازده مثقال از آن را [در این معجون] می‌ریختند ولی ماغنوس/مغنیس که در زمان جالینوس رئیس پزشکان بوده است، دو برابر این راکه بیست و چهار مثقال است می‌ریخته است؛ و از گل سرخ و بزر شلغمِ (لِفت) بَرّی و اُسقولوقندریون (ریشه‌ی کَبَر یا عَنصل) که همان که سیر بَرّی است و از **ایرسا** که ریشه‌ی سوسن آبی است و غاریقون و ربّ‌السوس (شیرین بیان) و روغن بَلسان گرانبها (مُرتفع) هرکدام دوازده مثقال و از مُرّ و زعفران و زنجبیل و راوند چینی و فَنطافیلون - و آن همان گیاه دارای پنج برگ است و گروهی گفته‌اند آن همان فنجنکشت (پنج انگشت، فلفل بری) است- و پودنه‌ی کوهی و فراسیون و آن کُراث کوهی (تره کوهی) است و فُطراَسالیُونِ و آن بزر کرفس است و اُسطُوخودوس و قُسط و فلفل سفید و دارفلفل و کُندُرِ ذَکر و مِشکطرامشیع و فُقّاح اِدخر (گورگویا، گزنه‌ی دشتی) و ضمغ بُطْم و آن بناشت[3] (عِلک اَلبُطم (سقز جویدنی) و سلیخه‌ی سیاه[4] و سُنبل و فولیون و آن جُعده (مریم نخودی کوهی) است؛ از هرکدام شش مثقال و از لُبْنی (میعه‌ی سایله) و بزر کرفس و سسیالیوس - و آن بزرِ کرفس بَرّی است و بعضی می‌گویند: آن کاشم رومی است- و بذر فلاسقیس و آن حُرفِ (تره تیزک) بابلی [وَ اِسفیدِ اِسفید یعنی، خردل سفید بابلی است و کُمادریوس و نانخواه و کمافیطوس و عصاره‌ی

---

۱. پیش انداختن **فعل** جمله (باید که گرفته شود) بر دیگر اجزای جمله، به‌سبب طول و تفضیل بیش از اندازه‌ی اجزای این جمله‌ی **دوصفحه‌یی** بوده است.

۲. **قرص افعی**: برای تهیه‌ی آن پس از آغاز ماه فروردین، افعی **ماده** را صید کرده و به‌اندازه‌ی چهار انگشت از سمت سر و دم آن را قطع کرده، پوستش را جدا نمایند و گوشتش را با آب شسته و با اندکی نمک و شِبِت در دیگی سنگی یا سفالین خوب بجوشانند و پس از جداکردن استخوان، آن را در هاون سنگی بکوبند و قرصهایی به‌اندازه‌ی یک مثقال از آن بسازند و خشک کنند... . (فرهنگ اغراض با اختصار و اندکی تصّرف)

۳. و از همین اصطلاح است که در زبان کردی مُکریانی، جاچکه (آدامس) را «بنێشت» می‌گویند.

٤. در سزگین، ۳۰۵، **سودالسّند** است که معلوم نشد چیست.

لِحیةالتّیس و ناردین اِقلیطی و آن سنبل هندی/ رومی است و فِلون - و آن شیح (افسنتین) کوهی است- و ساذِج هندی و جِنطیاناو بزر رازیانه و [نیز از]:

گِل مختوم و **زاجی** که تا اندازه‌ای برشته و بریان شده باشد (زاج مَشوی) بدون آنکه بریان کردن آن فراوان باشد و حماما (گونه‌ای از هِل) و وَج (سوسن زرد) و دانه‌ی بلسان و هیوفاریقون (هوفاریقون) و آن دادیِ (جوِ جادو) [رومی] است و فُو (بیخ سُنبله) و صمغ عربی (صمغ نوعی از امّ غیلان یا عصاره‌ی درخت قَرظ) و قَردِمانا [و آن کرویای هندی است] و انیسون و اَقاقیا (عَصاره‌ی گونه‌ای از امّ غیلان) از هرکدام چهار مثقال و دوقو [و آن بزر گزر برّی است] و قِنّه (بیرزد) و مُقل الیهود (بوی جهودان، صمغ درخت مقل) و در نسخه‌ای دیگر [به جای مقل الیهود] قَفرالیهود (مُعرّب کَفرالیهود، گونه‌ای از مُقل که در میات سنگهای زیر دریا می‌جوشد) و از گاوشیر و قنطوریون باریک (دقیق) و زراوند مُدَحْرج هرکدام دو مثقال - و پیشینیان زراوندِ دراز (زُرُنبادِ نَر) را می‌ریختند و مردم روزگار ما زراوند مُدَحرج (زُرنباد گِردِ ماده) را می‌ریزند، زیرا این گونه از زراوند کارکردِ نیرومندتری دارد و با آنچه به آن نیاز است سازگارتر است- امّا گُندبیدستر؟ گروهی دومثقال و گروهی دیگر چهار مثقال از آن را می‌ریختند؛ [امّا **سکبینه**؟ اندروماخس چهار مثقال از آن را می‌ریخت] ولی کسوقوقراطیس و ذیمقطراطیس و ماغنوس/مغنیس از آن دو مثقال و از **عسلی** که زنبور عسل آن را از گیاه حاشا (نوعی پودنه‌ی کوهی) از دهانش بیرون می‌اندازد- پس از اینکه جوشانده می‌شود و ناخالصیهای آن گرفته می‌شود - ده رطل (هر رطل بغدادی نهصد گرم یا نهصد سانتیمتر مکعب)[1] و از مطبوخ کهنه‌ی خوش بوی شیرین مزه، دو قِسط (دو پیمانه حدود چهار کیلو یا چهار هزار گرم) ریخته می‌شود؛ و **صمغهایی** همچون: افیون (عصاره‌ی خشخاش) و مُرّ و عصاره‌ی شِنگ (لحیة التّیس) و سکبینه و رُبّ السّوس (شیرین بیان) و لُبنی و اَقاقیا و گاوشیر را با شراب **می‌خیسانند**؛ و آن بدین گونه که: اینها را در ظرفی می‌اندازند و شراب را بر آنها می‌ریزند تا از هم باز شوند و عسل پالوده را بر آنها ریخته و خوب باهم می‌آمیزند و با همین حالت آن را تا یک شبانه‌روز به حال خود رها می‌سازند و سپس آنها را با روغن بلسان می‌کوبند و می‌سایند و با این شراب و عسل می‌سرشند (معجون می‌نمایند) و آن را در ظرفی نقره‌ای یا سربی یا کاسه‌ای

---

۱. برای آگاهی از **وزنهای طبّی** به جلد دوم «اغراض الّطبیّه‌ی» دکتر حسن تاج‌بخش صفحه‌های ۳۶۶ تا ۳۷۲ مراجعه شود.

بزرگ چینی نگه می‌دارند؛ و آن **آوند** را به تمامی از آن پُر نمی کنند بلکه جایی را در آن **تهی** می‌گذارند تا داروها در آن نفس بکشند و در هر اندک زمانی سرِ آن ظرف را باز می‌نمایند تا داروها نفس کشیده و بخار آن ظرف بیرون رود و در آن هنگامی که ما آن را - به خواست خدا یاد آور می‌شویم - به کارگیری هر چه زودترِ آن شدنی باشد.

و این، **توصیف** دیگری [از اجزای ترکیب تریاق و تریاق فاروق] است و این همان **نسخه‌ی** دیرینه‌ای است که در بیمارستان **جندی شاپور** به‌کار می‌رفته است و این توصیف **جالینوس** (۲۱۰-۱۳۱ م) از این تریاق از روایت اندروماخس[۱] است:

از اسقیل که همان پیاز موش است چهل و هشت مثقال و از قرصهای افعیها و [و قرصهای اندرخون] و دارفلفل و فلفل سیاه هرکدام بیست و چهار مثقال و از گل سرخ دمبرگ‌بریده و دارچینی و افیون مصری و غاریقون و ریشه‌ی سوسن کبود (آسمان جونی: آسمون‌گون) و اَصلُ السّوس (بیخ مهک) ساییده شده و بزر شلغم برّی و سیر برّی هرکدام دوازده مثقال و از روغن بلسان و شاخه‌های آن هرکدام ده مثقال و از فلفل سفید و راوند (ریوند) چینی (بیخ ریباس) و مُرّ صافی (صمغ درخت مُرّ) و قُسطِ تلخ (کوشنه‌ی هندی که تلخ است) و زعفران و سلیخه و سُنبل هندی و مِشکطرامشیع (مشکطرامُشیر: گونه‌ای از پودنه‌ی کوهی و قویترین اقسام آن) و فراسیون (گندنای: تره‌ی کوهی) و شکوفه‌ی گزنه‌ی دشتی (فُقّاح اِدخر) و پودنه‌ی کوهی و کُندر ذَکر (صمغ درخت کندر یا لُبان ذکر) و جُعْدَه (یکی از انواع شیح) و اُسطوخودوس (شاه اِسپرم رومی) و فُطراَسالیون و آن بزرِ کرفس کوهی است و بِناشت و آن ضمع درخت بُطم (سقز درخَت بَنَه) است و زنجبیل و ریشه‌ی فنطافیلون و آن، پنج‌انگشت (فلفل کوهی) است، هرکدام شش مثقال، بزر کرفس و کمافیطوس (صنوبر الأرض) و میعه‌ی سایله و مُرّ و حماما (هِل) و ناردین اِقلیطی و گِل ارمنی مختوم و کُمادَریوس (صمغی همچون گاوشیر) و فُو (سنبل کوهی، بیخ سنبل) و ساذِج هندی و آن مامَهستان است و قلقطار سوخته و جِنطیانای رومی و دانه‌ی بلسان و انیسون و عصاره‌ی لحیة‌التّیس و اَقاقیا و صمغ عربی و بزرِ رازیانه و قَردِمانا و سیسالیوس و آن کاشم رومی است و هوفاریقون (هیوفاریقون) و آن **دادی** رومی است و حُرف سفید و در برخی

---

۱. **زمان** زندگی اندروماخس معلوم نشد.

نسخه‌ها **خردل** سفید است؛ و نانخواه و سکبینه از هرکدام چهار مثقال، گُندبیدستر و زراوند طویل و دوقو و آن بزر گزر برّی است و قَفرالیهود و گاوشیر و قنطوریون باریک و آن کریون است و بارزَد (بیرزد) و آن قِنّه است، از **هرکدام** دو مثقال؛ که این داروها گِرد آوری گشته و آنچه از آنها کوبیدنی باشد کوبیده و بیخته می‌شوند و آنچه **خیسانیدنی** باشد با **شرابی پالوده گُهُر** که آن همان شراب اصلی است یا شرابی همگانی (جمهوری) یا نبیذِ کشمش و عسل یا شراب سِیکی (شرابی که پس از جوشاندن تنها یک سوم آن مانده باشد) و یا به‌اندازه‌ی نیاز از آبِ عسل، تا هنگامی که داروها از هم می‌پراکنند، **خیسانیده** می‌گردند و برای هرکدام از داروها **سه برابرِ آن عسلِ خوبِ** پالوده بر آنها ریخته شود و داروها را خوب با آن بیامیزند و سپس داروها را با روغن بلسان می‌سایند و می‌کوبند و عسل و شراب را بر آنها می‌ریزند و خوب با آنها می‌آمیزند - و همچنان که گفتیم - آن را در آوندی نقره‌ای برمی‌دارند و پس از **پنج** یا **هفت سال** به هنگام گزش زیستمندان (حیوانات) زهر دارو و نیش زدن آنها و یا هنگام نوشیدن زهر، به‌کار می‌گیرند.

و آنچه در این نسخه یافته‌ایم آن است که: بیشتر، پس از **بیست سال** آن را به‌کار می‌گرفته‌اند؛ امّا پزشکان روزگار ما پس از شش ماه یا یک سال آن را به‌کار می‌گیرند؛ و هر **وعده‌ی دارویی** (هر شربت) از آن – به نسبت نیازی که به آن است – چیزی میان نیم مثقال تا چهار مثقال با آب نیم گرم و یا یکی از نوشیدنیهای گرم شده است؛ و در برخی از نسخه‌ها، هر شربت از آن میان نیم مثقال تا یک چهارم مثقال است. و این، **چندوچون** به هم آمیختن اجزای این **تریاق** بر مبنای راهکاری است که در **بیمارستان**[1] **جُندی شاپور** به‌کار گرفته می‌شده است؛ و توصیفِ ترکیب و چاره اندیشی و به هم آمیختنِ [همگانی] آن؛ بر همان پایه‌ای است که ما آن را در **نسخه‌ی نخست** یادآور شده‌ایم.

امّا درباره‌ی قرصهای **اسقیل** و همچنین قرصهای **اَفاعی** هیچ ناسازگاری و جدایی در چگونگی درست کردن، در میان دو نسخه (نسخه‌ی نخستین و نسخه‌ی بیمارستان جندی شاپور) وجود ندارد – و همگی؛ آن چنان که ما پس از این یادآور می‌شویم – یکسان‌اند [این را بدان].

---

۱. و جالب این است که علی بن عبّاس در این متن عربی به جای واژه‌ی عربیِ «مستشفی»، واژه‌ی فارسی «بیمارستان» را به‌کار برده است و این خود نشانه‌ی غیر عرب بودنِ اوست.

امّا **قرصهای اندروخورون** نسخه‌های گوناگونی دارد و ما در اینجا از میان آنها بهترین و بی‌کم و کاست‌ترین آنها را ذکر می‌کنیم و آنچه را در نسخه‌ی حُنین یافته‌ایم آن هم در همین نسخه‌ای است که ما در **اینجا** چندوچون آن را بیان می‌کنیم؛ و امّا آنچه در بیمارستان جندی شاپور به‌کار گرفته می‌شد ما آن را در بررسی‌ای که آن را [به خواست خدا] از سر خواهیم گرفت و پس از این خواهد آمد، ذکر می‌نماییم.

چندوچون (صفت) قرصهای اندروخورون از روی نسخه‌ای که حنینِ [بنِ اسحاق] آن را برگزیده است:

از دارشیشعان (گیاهی خوشبو با پوستی ستبر که آن را در زبان غیر فارسی قندول و عُودُالبرق نامند) و مصطکی و سلیخه و قَصَب‌الذّریره (نی نهاوندی، وَج) و فو (بیخ سنبله) و اسارون و شاخه‌های بلسان (عیدان البسان) از هرکدام شش مثقال، فُقّاح اِدخر و زعفران هرکدام دوازده مثقال، دارچینی و حماما هرکدام بیست و چهار مثقال، اُقحوان (بابونه‌ی گاو چشم) بیست مثقال گرفته می‌شود و این داروها در حالی که کوبیده و با تکّه‌ای پارچه‌ی حریر بیخته شده باشند گِرد آوری می‌گردند و با شرابی زُلالِ (صافی) بهینه گُهر که همان شراب اصلی است یا شرابی همگانی یاسیکی و یا نبیذِ مویز سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی به‌اندازه‌ی یک مثقال درآورده می‌گردند و به هنگام درست کردن قرصها، دست را با روغن بلسان چرب می‌کنند و قرصها را در **سایه** خشک می‌نمایند.

راهکار درست کردن قرصهای اسقیل (پیاز موش):

از پیاز موش کوچک که تری فراوانی نداشته باشد [چند دانه‌ای] را می‌گیرند و آنها را با **خمیری برآمده** (مختمر) می‌اندایند و در تنوری تا هنگامی که می‌پزند بریان می‌نماید و سپس بیرون می‌آورند و مغز نرم آنها را می‌گیرند و آن را خوب و نرم می‌سایند و آرد کَرسنه‌ی (مَشنگ گاوی) خوبِ تازه‌ای را که به‌اندازه‌ی همان پیاز موش باشد با آن می‌آمیزند و آنها را - به‌اندازه‌ی نیاز- با شراب ریحانی (پالوده ی) خوبی می‌سرشند و قرصهای ریزی را از آن درست می‌کنند- و به هنگام درست کردن قرصها باید **روغن گل سرخ** را بر دست بسایند، زیرا در پیاز عنصل (اسقیل) تیزیی هست و شاید سوزشی یا سوختگی‌ای را در دست پدید آورد و روغن می‌تواند از سوختن پیشگیری نماید و سوزش را آرام سازد- و قرصها را در جایی که سایه باشد خشک می‌کنند و تا هنگامی که خوب خشک می‌شوند صبحگاهان و شامگاهان زیر و

رو می‌نمایند و آنها را در آوندهایی شیشه‌ای برمی‌دارند (نگه‌داری نمایید) و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

و باید بدانید که آندروماخس این قرصها را از **دو جزء** از آرد کَرْسنه و یک جزء از عنصل بریان شده درست می‌کرد و **ماغنوس** با او مخالفت می‌ورزید و دو جزء از عنصل و دو جزء[1] از آرد کرسنه را در آن می‌ریخت؛ امّا ذیمقراطیس همگی را **به‌اندازه‌ی همدیگر** با هم می‌آمیخت و امّا من – به‌همان‌گونه که در درست کردن قرصهای افعیها انجام می‌شود- آنها را به‌اندازه‌ی نیرومندی و یا کم‌توانی گوشت [تن بیمار] برآورد می‌نمایم.

و **سببی** که برای آن از میان پیاز موشها، **کوچکها** را برمی‌گزینند آن است که آنها، ترینگی (رطوبت) کمتری از بزرگ‌ترها دارند و فراوانی ترینگی از چیزهایی است که کارکرد آن را کم‌توان می‌سازد و آنهایی که از بزرگ‌ترها نباشد ترینگی و تندی کمتری دارند؛ و اینکه آنها را با خمیر می‌پوشانند برای آن است که [بدن را] نسوزانند؛ و اینکه خمیرِ برآمده (مختَمِر) را به‌کار می‌گیرند، زیرا در خمیر، لطیف کنندگی و پراکنده‌سازی‌ای هست؛ و اینکه آن را با آرد کرسنه می‌آمیزند برای آن است که تباه شدن را در آن از میان ببرد و آن را از گنده گشتن باز بداردو [نیز،] برای آن است که: آرد کرسنه درون شکمیها (اَحشاء) را پاکیزه می‌نماید و در برابر گزش زیستمندان زهردار (هوامّ) سودمند است.

درباره‌ی درست کردن قرصهای افعیها (اقراص الافاعی):

[برای این کار] افعیهای جوان **ماده** و نه نر را می‌گیرند؛ و جدایی میان نر و ماده آن است که: **نر**، تنها دو نیش (ناب) دارد و ماده چهار دندان نیش دارد و رنگ ماده‌ها زردی است که به سرخی می‌گراید و در آنها گرایشی به سرعت تندخزیدن و رفتن و درنگ نکردن هست وآنها همواره سرهای خود را بالا می‌گیرند و چشمهای آنها به سرخی گرایش دارد، نترس هستند و نگاه آنها ناخوشایند و ترسناک است؛ سر آنها پهن است و شکمهای آنها سفت و گِردِ هم آمد است و بدنهای آنها هم همچنین است.

و نباید جز آن افعیهایی را که ما ذکر کرده‌ایم هیچ کدام از انواع مارها را به‌کار بگیرند؛ زیرا این گونه افعیها در نیرومندی و کم نیرویی میانه‌اند و همچون افعیهای شاخدار و مارهای

---

۱. نسخه‌ی سزگین، ۳۰۸، یک جزء از عنصلِ بریان شده است.

بلوطی و دیگر مارها، بسیار کشنده نبوده و مانند مارهای خانه‌ها و مارهای سیاه کم‌توان نیستند.

و برگزیده شدن افعیهای **ماده** از آن است که: **زهر** آنها از زهر نرها، کم‌توان‌تر است و توامندی و تباهی زهر نرها را ندارد و اینکه ما افعیهایی را برگزیده‌ایم که **رنگ** آنها به سرخی بگراید برای آن است که سیاههای آنها زهر تباهی (خطرناکی) دارند و سفیدهای آنها زهرشان کم‌توان و کم گرماست و آنکه رنگش به سرخی می‌گراید زهر آن میانه‌ای میان این دو حالت را دارد.

و اینکه افعیهایی را برگزیده‌ایم که تند و سبُک بجنبند و سرهای خود را بالا بگیرند، برای آن است که اینها نشانه‌هایی هستند که: نیرومندی و سلامتی و گرمی و اندک بودن فزونه در آنها را بایسته می‌گردانند؛ و اینکه افعیهای سر پهن را برگزیده‌ایم از آن است که بزرگی سر و پهنی آن بر نیرومندی مغز دلالت دارند.

و اینکه گفته‌ایم که باید **شکم** آنها به هم آمده و سفت باشد، زیرا این حالت از آنهایی است که بر نیرومندی افعی و اندک بودن فزونه‌های تر در بدن آن دلالت دارد.

و افزون بر اینها، شکار افعی باید در فصل **بهار** و پس از داخل شدن خورشید در **برج حَمَل** (بره، برج نخست از دوازده برج فلکی) و یا در **برج ثور** (گاونر، برج دوم از برج دوازده گانه) انجام گیرد؛ و اینکه [این شکار] از جاهایی باشد در ساحل دریا و در آن جاهایی باشد که در آن درخت و گیاه باشد؛ زیرا زهر این افعیها در تابستان فراوان گشته و سوخته است و در پاییز، باز مانده‌ای از آن زهری که در تابستان سوخته است در بدن آنها مانده است و در زمستان این افعیها کم‌توان و بی‌جنبش می‌شوند و فزونه‌ها در آنها گِرد می‌آیند؛ امّا در بهار این زهر حالتی میانه دارد.

و باید **در همان زمانی** که در آن شکار می‌شوند به‌کار برده شوند و به درنگ انداخته نشوند زیرا به راستی اگر ماندن آنها پس از شکار شدن به درازا بکشد بی گمان نباید به‌کار گرفته شوند که آنها اگر باقی بمانند زهر آنها فراوان شده و تباه می‌گردد؛ و باید شکار آنها **چند روز** پس از بیرون آمدن آنها از سوراخشان باشد تا **گرما** در بدن آنها نیرومند شده و فزونه‌های بدن آنها به سبب آن از هم بپراکنند.

و هنگامی که شما افعیها را بر پایه‌ی آنچه که ما یاد کردیم گرفتید به‌اندازه‌ی **چهار انگشت**

از سمت **سر** آنها و از سمت **دُم** آنها را ببرید و اگر به هنگام بریدن، آنها را کم خون یافتید و سرها و دمهای آنها نمی جنبیدند آنها را به‌کار نگیرید زیر چنین افعیهای با کار شما سازگار نیستند.

امّا بریدن سرها و دمهای آنها؟ برای آن است که دمها فزونه‌ی (فضول) فراوان دارند و در **سرهای آنها و به‌ویژه در دهان آنها زهر زایش می‌یابد ولی بخشهای دیگر بدن آنها زهری در آنها نیست**؛ امّا اینکه به اندازه چهار انگشت [به هم چسبیده بریده شود؟ از آن است که زهر در این اندازه وجود دارد.

و پس، در این هنگام باید پس از بریدن [سرو دم] پوستهای آنها کنده شود و شکمهای آنها شکافته گردد و هر چه در آنهاست دور انداخته شود زیرا پوستهای آنها **فزونه‌هایی** را که اندامهای **درونی** از خود دور می‌رانند در خود می‌پذیرند و پوست در همه‌ی زیستمندان این گونه است؛ و [این در حالی است که:] درون آنها کانِ فزونه‌های تلخه‌ای (مِراری) و سودایی است.

و هنگامی که این کارها را با آنها کردید آنها را با آبی گوارایِ (غیرمعدنی) زلالی چندین بار بسیار پاکیزه بشویید و دردیکی سفالیِ (فخّار) تازه، یا دیکی مِسی سفیدشده با سرب (مرصّص) بیندازید و از آبی گوارایِ زلالِ پاکِ سبکِ روان از چشمه‌های **مشرقی** به اندازه‌ای که آنها را فرو پوشد بر آنها بریزید و شاخه‌هایی از شبت و مقداری نمک نیم‌کوب (جَریش) خوش‌مزه‌ی تازه در آن دیک ریخته شود و با آتشی آرام پخته گردند تا گوشتهای آنها لِه می‌شوند و از استخوانها جدا می‌گردند که در این هنگام دیک از آتش پایین آورده می‌شود و تا هنگامی که بتوان آن را لمس کرد به حال خود رها می‌گردد و آبِ گوشت را از آن می‌پالایند و آن آب را نگه می‌دارند و استخوانها دور انداخته می‌شوند و **گوشتها** درهاونی سنگی، نرم کوبیده می‌گردند و به‌اندازه‌ی وزن گوشت از **نان** سَبوس گرفته‌ی (سَمیذ) درست شده از خمیری خوب برآمده که پخته شده و نرم ساییده شده باشد با آن آمیخته می‌گردد - و گروهی گفته‌اند که باید وزن نان به‌اندازه‌ی یک چهارم وزن گوشت باشد و این همان چیزی است که درست است- و این دو (نان و گوشت) را تا هنگامی که همچون هم می‌شوند در هاون می‌کوبند و سپس با آن آبِ پالوده شده از گوشت، سرشته می‌نمایند تا به‌گونه‌ی خمیر در آیند و پس، آنها را به‌گونه‌ی قرصهای نازکی به وزن یک مثقال در می‌آورند؛ و پس از آسوده گشتن از

درست کردنِ قرصها، دست را با روغن بلسان چرب می‌سازند و قرصها را در سایه خشک می‌نمایند و هر روز پس از آنکه دست را با روغن بلسان چرب می‌کنند قرصها را زیرورو می‌نمایند [و آنها را اندک‌اندک تا هنگامی که هیچ نَمی و تریی در آنها نماند با روغن بلسان می‌مالند][1] و [پس از خشک شدن] آنها را در آوندی شیشه‌ای برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

امّا اینکه ما **گوشت** افعیها را در دیکی سفالی تازه می‌جوشانیم برای آن است که: چنین دیکی پاکیزه است و هیچ چرکی (دَنسی) در آن نیست و به همین‌گونه است دیک مسی سفید شده با سرب؛ زیرا سرب از زنگ‌زدگی مس پیش‌گیری می‌نماید؛ و اینکه ما آب زلال (صافی) را بر گزیده‌ایم برای آن است که این آب همچون آب رودخانه‌ها و درّه‌ها چندوچون (کیفیّت) به هم آمیخته‌ای ندارد؛ و اینکه ما نمک تازه را در آن می‌اندازیم تا فزونه‌های سمّی بازمانده در گوشت را پاک گرداند، برای آن است که **نمک تازه**، بهتر [چیزها را] پاک می‌گرداند؛ و اینکه شبت (شویت) را در آن می‌اندازیم از آن است که در شبت [نیروی] پراکنده‌سازی هست که با آن هر زهری را که در گوشت مانده باشد پراکنده می‌سازد؛ و اینکه آن را با آتش آرام می‌پزیم برای آن است تا نسوزد و اینکه نان را با آن می‌آمیزیم برای آن است که تری (رطوبت) گوشت را خشک نموده و با این کار نیروی آن را نگه می‌دارد؛ زیرا اگر ما گوشت را به تنهایی خمیر نماییم و به‌گونه‌ی قرص در آوریم بی گمان می‌گندد و نیروی آن زود از هم می‌پراکند.

و اینکه ما **نان** درست‌شده از آردِ سبوس گرفته‌ی خمیرِ برآمده‌ی پخته‌شده را به‌کار می‌بریم از آن است که هر نانی که چنین کیفیتی داشته باشد به سبب بهینه بودن **آرد** آن از فزونه‌ها پاک است و با خوب برآمدگی خمیر خود، نیروی پراکنده‌سازی توانایی دارد؛ و اینکه پس از به‌گونه‌ی قرص در آوردن آن گوشت، دست را با روغن بلسان می‌ساییم تا چیزی از آن گوشت به انگشتهای ما نچسبد و اینکه قرصها را هر روز به هنگام زیرورو گرداندن آنها اندک‌اندک با روغن بلسان می‌انداییم برای آن است تا تباه نگردند؛ و اینکه ما این گوشت را به‌گونه‌ی گوی (قرص) درمی‌آوریم از آن است که **شکلِ گرد** (مدوّر) از پذیرش آفات دور است؛ و برای این

---

۱. آنچه داخل کروشه است تنها در بولاق صفحه‌ی ۵۳۰ آمده است.

انگیزه‌ها (سببها) است که قرصها افاعی بر پایه‌ی آنچه یاد آور شدیم درست می‌شوند.

امّا هدف و سودی که در دست کردن این قرصها از گوشت افعیها و انداختن آنها در تریاق هست آن است که: گوشت افعیها فزونه‌های موجود در درون بدن را به بیرون بدن که منظورم پوست است می‌کشد و آنها را از راه عرق ازبدن دور می اندازدو از این روست که:هنگامی که انسانی که فزونه‌های فراوانی در بدن او هست آن را می‌خورد، شپش در بدن او زایش می‌یابد و چیزی همچون پوست انداختن در پوست او روی می‌دهد و خلطهای سنگینی را که بَهق (لک و پیس) و بَرَص و جُذام و چیزهای مانند اینها از آن به وجود می‌آیند [به خواست خدا] از بدن دور می‌اندازد.

چندوچون قرصهای اندروخورون که در بیمارستان جندی شاپور به‌کار گرفته می‌شد:

امّا **قرصهای اندروخورون** از آن رو به معجون تریاق **افزوده شد** چون سودمندی و نیرومند گردانی آن فروان بود؛ زیرا به هم آمیختن آن از **داروهایی** است که سود فراوانی- به‌ویژه در مداوای گزش و نیش زدن زیستمندان زهردار و داروهای کشنده- دارند؛ زیرا این داروها می‌توانند زهر را بخشکانند و اندامهای اصلی را نیرومند سازند؛ و راهکار درست کردن آن گوناگون است و نسخه‌های آن در چگونگی به هم آمیختن داروهای آن (اخلاط آن) و اندازه‌ی وزن آن داروها ناهمگون است؛ جز اینکه ما در این کتاب خودمان آن **نسخه‌ی** بی‌کم و کاستی (تامی)[1] را که وزن داروهای آن میانه است می‌گذاریم **و این چندوچون آن نسخه است:**

از دارشعیشان و قصب‌الذّریره و فوّه (روناس) و اسارون و شاخه‌های بلسان و سلیخه و جُعده و مصطکی هرکدام شش مثقال، فُقّاح اِدخر و زعفران هرکدام دوازده مثقال، سُنبل هندی شانزده مثقال گرفته می‌شود؛ این داروها [پس از اینکه] ساییده می‌شوند، گردآوری شده و با شرابی زلالِ بهینه گوهر یا نبیذ مویز یا عسلی [ناب] و یا عسلی همگانی سرشته شده و به‌گونه‌ی قرصهایی با وزن یک مثقال درآورده می‌شوند و در جلو آفتاب خشک می‌گردند و در ظرفی شیشه‌ای بر داشته می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

---

۱. در سزگین، ۳۱۰، به جای «تام»، «ثانیه» (دومی) است.

باب پنجم
در چندوچون سودمندیهای تریاق و علّتهای سودمندیهای آن و آزمودن آن و اندازه‌ی هر وعده‌ی دارویی آن در هر بیماری

و چون بیان چگونگی به هم آمیختن **تریاق** و اندازه‌ی داروهای مفردی را که در آن ریخته می‌شوند به پایان آوردیم پس بهتر است چندوچون سودمندیهای آن و **سببهایی** را که برای آنها به هم آمیخته شده و سودمندیهای آن فروان گشته است بیان نماییم پس می‌گوییم که:

تریاق به راستی سودمندیهای بسیاری دارد و آن هم به سبب فراوانی داروهای یکینه‌ی میان آن و گوناگونی نیروها و سودمندیهای آنهاست و در میان داروهایی که در تریاق ریخته شده‌اند برخی از آنها، آنهایی هستند که سودمندیهای آنها **یکینه** (مفرد) است و برخی آنهایی هستند که سودمندیها آنها به هم آمیخته (مرکّب) است؛ و آن داروهایی که سودمندیهای آنها یکینه است برخی از آنها تنها به منظور خشکاندن در آن ریخته شده‌اند؛ مانند: **زاج** و برخی برای نیرومند ساختن اندامهای رئیسی مانند: **اسطوخودوس** و ریش بز (لحیة التّیس، شنگ) و برخی برای آنند تا فزونه‌ها را پاک نموده و آنها را از اندامهای غذا دور سازند و آنها مانند آن داروهایی که پیشاب و حیض را روان می‌سازند و **راهبندهایی** (سُددی) را که در کبد و سپرز (طحال) هستند و آماسهای درون شکمی (اَحشاء) را باز می‌نمایند مانند: **دوقو**- و آن بزر کرفس کوهی است- و اِذخر؛ و برخی از آنها داروهایی هستند که فزونه‌ها را پاک می‌کنند و آنها را از ابزار تنفّس دور می‌اندازند؛ همچون: **صمغ بُطم** (سقز) و **لُبنی (میعه‌ی سایله، صمغ** بسیار خوشبوی درختی) و کُرّاث برّیی که دنده‌ها و ریه را پاک می‌سازد؛ و برخی آنهایی هستند که فزونه‌ها را از اندامهای حسّ موجود در مغز و عصب پاک می‌گردانند؛ مانند: غاریقون و قِنه و سکبینه؛ و اینها همان داروهایی هستند که سودمندیهای آنها یکینه است.

و **امّا** داروهایی که سودمندیهای آنها به هم آمیخته است، برخی از آنها داروهایی هستند که **می‌خشکانند** و **نیرومند** می‌سازند و پاک می‌گردانند، مانند: گوشت افعی و برخی، آنهایی هستند که خشک می‌گردانند و نیرومند می‌سازند مانند سُنبل و **برخی** داروهایی هستند که هم **پاک** می‌گردانند و هم توانمند می‌نمایند مانند: سلیخه؛ و امّا آنهایی که همه‌ی اندامهای غذا و اندامهای تنفّس را پاک می‌سازند مانند: راوند؛ و برخی از آنها داروهایی هستند که پاک

می‌سازند و [فزونه‌ها را] از اندامهای غذا و اندامهای حس دور می‌سازند مانند: غاریقون؛ و برخی آنهایی هستند که همگی اندامها را پاک می‌نمایند: ما **دانه‌ی بلسان** که این دانه با روان ساختن پیشاب، اندامهای غذا را پاکیزه می‌گرداند و فزونه‌ها را از آنها دور می‌اندازد؛و نیز، با از میان بردن تنگی نفس، اندامهای تنفس را پاک می نماید و مغز را نیز، پاکیزه می‌گرداند؛ زیرا در برابر صرع سودمند است؛ **افزون** بر این، این دانه آن دو سودمندی نخستین را نیز داراست زیرا **اندامهای اصلی** را نیرومند می‌سازد و **زهر** را می‌خشکاند؛ امّا نیرومندسازی آن به سبب **بوی خوش** آن است و خشکاندن زهر هم با خشکی آن است؛ و نیز، سودمندی در برابر گزش **زیستمندان زهردار** از ویژگی آن است؛ زیرا، سودمندی آن در برابر گزشِ هوّام بر آمده از ویژگی **سرشتی** آن است و ربطی با چند و چونی آن (کیفیّت) آن ندارد؛ و از این رو است که این داروها با تریاق آمیخته شده‌اند.

پس با این **توضیحاتی** که ما دادیم روشن شد که فراوان بودن سودمندیهای **تریاق** به سبب فراوانی داروهایی است که در آن ریخته شده‌اند؛ زیرا هدف از انداختن این داروها در آن: خشکاندن ترینگی ناسرشتی (غریبه) و نیرومند سازی اندامهای درون شکمی و نیرومند نمودن اندامهای غذا و اندامهای تنفّس و دور ساختن فزونه‌ها از مغز است؛ و با این ویژگیهاست که تریاق به گونه‌ای گشته است که **هر بیماری و دردی** را که برای بدن پیش آید **بهبود می‌بخشد؛** زیرا این دارو با نیروی خشکاننده‌ای که در آن است در برابر گزش زیستمندان زهردار و زهرِ زهرداران و داروهای کشنده سودمند است و تباهی خلطها را درست می‌گرداند و ریش روده‌ها را بهبود می‌بخشد و اسهال را بند می‌آورد و نَفثُ الدّم (تف خونی، خون‌ریزی ریه) را شفا می‌دهد و خون بواسیر را باز می‌دارد؛ و با نیرومند گرداندن اندامهای درونی و با توانمند ساختن معده و کبد برای بدی گوارش سود دارد و با پاک گرداندن فزونه‌ها، **آماسها** را بهبود می‌بخشد و راه‌بندها را باز می‌نماید و بیماریهایی را که در اندامهای درونی پدید می‌آیند از میان می‌برد؛ و با داروهایی که پاکیزه کننده هستند: سُرفه و تنگی نفس و درد سینه و دنده‌ها و ریه را بهبود می‌سازد؛ و با داروهایی که پاک می‌گردانند و فزونه‌ها را از اندامهای غذا دور می‌اندازند، آن **بادکردگیی** را که در معده و روده پدید می‌آیند و شکم‌پیچ (مَغْص) و درد قولنج را خوب می‌نماید و خون پیشاب و خون حیض را روان می‌سازد و یرقان و استسقا را بهبود می‌بخشد و راه‌بندهایی را که در گُرده‌ها و پیشابدان (مثانه) باشند می‌گشاید و آماسی

را که در اندامهای درون شکمی باشند از هم می‌پراکند و کرمها بزرگ (حیّات) و کرم روده و کِرم کدو (حَبُّ القَرَع) را از شکم بیرون می‌ریزد.

و با داروهایی که **مغز** را پاک می‌گردانند؛ صرع و سردرد سخت (صُداع) و درد نیمه‌سر (شقیقه) و سنگینی گوش و تاری دید و کم توانی چشایی را شفا می‌بخشد.

و خلاصه **تریاق** همه‌ی بیماریهای **سردِ ترِ** بلغمی و سودایی و دشوار بهبودی همچون: **جذام** و **برص** و **بَهَق** و درد بندگاهها و چیزهای مانند اینها را بهبود می‌بخشد؛ امّا بیماریهای گرم پدید آمده از خون و تلخه‌ی صفراءِ ناب، از آن سودمند نمی‌گردند. **و چندوچون سودمندیهای تریاق و سببهای آنها، اینهایی هستند که بیان شده.**

در بیان چندوچون اندازه‌ی هر وعده‌ی دارویی (هر شربت) از تریاق در هر بیماری و اینکه با چه چیزی نوشیده شود:

و امّا اندازه‌ی آنچه از تریاق در هرکدام از بیماریها نوشیده شود و اینکه با چه چیزی نوشیده شود؟

پس [می گوییم:] کسی که **افعی** و یا برخی از مارهای کشنده او را گزیده باشند باید به اندازه ی: یک بُنْدقه (فَندقه: ۳/۵ -۵ گرم) از آن را با چهار اَوقیّه (وُقّیه، حدوداً ۳۷/۵ گرم) **شراب ریحانی** (شرابِ پالوده) یا مطبوخ (دم کرده، داروی جوشانده)، بنوشد و کسی که **سگ هار** (کَلْبِ کَلِب) او را گاز بگیرد باید **یک مثقال** از تریاق را همراه با یک درهم از خاکستر خرچنگهای رودخانه‌ای بنوشد و کسی که **کژدم** او را نیش بزند نیم درهم از آن را با شراب یا نبیذ مویزی بنوشد و اندکی از آن همراه با روغن زیتون بر جای گزش مالیده گردد [و کسی که زنبور او را نیش بزند باید **دو دانگ** (وزنِ هشتاد اُرُزه یا یکصد و شصت خردل[1] برّی) از آن را همراه با سرکه بنوشد و اندکی از آن را همراه با سرکه بر جای نیش بساید][2].

و کسی که زهری یا داروی کشنده‌ای همچون افیون و فربیون و بنگ و ذراریح و چیزهای مانند اینها را نوشیده باشد، **نیم مثقال تا یک مثقال از آن با اوقیّه‌ای شراب به او نوشانده شود؛** و گاهی به کسی که افعیی یا ماری کشند او را گزیده یا سگی‌هار او را گاز گرفته باشد یا

---

۱. هر **خردل**، حدود ۰/۰۱۸۸ گرم است. (اَغراض الطّبّیّه‌ی دکتر حسن تاج‌بخش)

۲. داخل کروشه، تنها در بولاق، ۵۳۲ آمده است.

دارویی کشنده به او نوشانده شده باشد - بسته به نیروی پیامدهای پدید آمده از گزشها و نوشیدن داروی کشنده – از یک تا دو مثقال به او نوشانده می‌شود؛ [این را بیاموزید].

و برای کسی که **سرفه** و درد سینه و دنده‌ها داشته باشد، به‌اندازه‌ی یک دانه‌ی باقلای، با عسل است و برای کسی که بادی در معده و روده‌ها داشته باشد وزن دو دانگ تا نیم درهم با آب زیره (کمّون) است؛ و برای کسی که **شهوت کلبی** (آرزوی سگان، بیماریی که بیمار هرچه خورد باز احساس گرسنگی کند) داشته باشد، اندازه‌ی یک بُندقه با دو، تا چهار اوقیه شراب آمیخته با آب است و برای کسی که **لرزی** بدون تب داشته باشد دو دانگ تا نیم گرم با آب گرم است؛ و برای بیرون کشیدن مَشیمه (بچه دان، کیسه‌ی بچه در شکم مادر) و جنین مرده با اندازه‌ی یک باقلا (تِرمِسه) با (طلی: افشره‌ی یک سوم مانده‌ی انگور، شراب) و یا با خَندیقون[1] (شراب کهن درست شده از عسل پالوده و داروهای خوشبو) آمیخته با آبی است که سذاب (پیم) یا مشکطرامشیع یا اَبهُل (ثمر سرو کوهی) یا تِرمس را در آن جوشانده باشند.

و برای دارندگان **یرقان** به اندازه یک ترمس از آن را با پخته‌ی آسارون (ناردین بری) بنوشند- و این هنگامی است که یرقان به سبب سپرز باشد- و برای دارندگان استسقا هر روز به‌اندازه‌ی یک بُندقه را با سرکه‌ی آمیخته [باآب] [بنوشند] و برای درد گُرده‌ها همین اندازه با مطبوخ؛ و برای ریش روده‌ها همین اندازه با آب سُماق و برای سنگ‌ریزه‌ای که در گُرده‌ها باشد به‌اندازه‌ی یک بُندوقه با آبی که کرفس بستانی یا کوهی یا بزر آنها را در آن جوشانده باشند و برای تنگیِ نفس[2] به‌اندازه‌ی یک باقِلا با یک تا دو اوقیه سکنجبین عُنصلی و برای **آماس سخت** در کبد یا سپرز به‌اندازه‌ی یک بندقه با دو اوقیه سکنجبین درست شده با عسل است و **اینکه** این کار تا سه روز انجام گیرد.

و برای دارندگان صرع - اگر از این تریاق را به آنان بنوشانند - به‌اندازه‌ی یک باقلا با سکنجبینی آمیخته با آبی است که سیسالیوس را در آن جوشانده باشند و با وزن یک قیراط از آن با سکنجبین عسلی یا عنصلی غرغره نمایند؛ و برای کسی که هیضه‌ای (اسهال سخت همراه با استفراغ) داشته باشد وزن دو دانگ با شراب سیب[3] است؛ و این هنگامی است که

---

۱. در بولاق، ۵۳۲، **خَندقوقی** (شبدر) است که با مورد بحث نامتناسب است. (مترجم)

۲. در سزگین، ۳۱۳، **دشوار پیشاب** (بول) است.

۳. سزگین، **همان لُفاح** است که درست به نظر نمی رسد.

هیضه از مادّه‌ای بلغمی باشد؛ و برای **قولنج**، به‌اندازه‌ی یک بُنْدقه با آبی است که رازیانه یا زیره را در آن جوشانده باشند؛ و برای کسی که کرمهای بزرگ (حیّات) و کرم روده داشته باشد به‌اندازه‌ی یک بُندقه با آبی است که شیح و قیسوم را در آن جوشانده باشند و برای کسی که سردرد سخت پیشینی داشته باشد به‌اندازه‌ی یک باقلا با آب شاهدانه[1] است و برای کسی که فالِج یا لقوه (رعِشه‌ی صورت، کجی دهان) داشته باشد [یک باقلا] با ماءالاصول است و برای دارندگان جذام [یک باقلا] با آب پنیر و برای دارندگان برص [یک باقلاحپ با ماءالاصول (آب ریشه‌ها) یا آب عسل است.

و **تریاق** در هر بیماریی باید با **این چیزها** نوشیده شود؛ و تریاق نباید به‌کار گرفته شود مگر پس از اینکه تجربه شود که خوب است و بد نیست و نیرومند است و کم‌توان نیست.

درباره‌ی تجربه‌ی تریاق:

و شما بهینه بودنِ (جَودَت) تریاق را با آنچه از آزمون و تجربه آن برای شما بیان می‌کنم، می‌شناسید و این، بر **دو گونه** است (به دو راهکار انجام می‌گیرد) **یکی** از آنها این است که: داروی مسهلی همچون: سَقمونیا یا پیه حنظل یا چیزی جز این دو را به کسی بنوشانید و پس از آن به‌اندازه‌ی باقلایی کوچک از تریاق را به او بدهید که اگر کارِ داروی مسهل بند آمد و کار نکرد باید بدانید که تریاق، خوب و نیکو و برگزیده (فائق) است و اگر کار دارو را بندنیاورد و داروکار خود را می‌کرد باید بدانید که تریاق کم‌توان و یا ناسره (مغشوش و آمیخته شده) است.

و **راهکار دوم** آن است که: خروسی را که در خانه‌ها پرورش نیافته و بیابانی و تن خشک (یابِسُ الجسم) باشد بگیرید و از آن تریاق را به آن بدهید و سپس افعیی یا یکی دیگر از زیستمندان دارای زهر کشنده (هوامّ) را بر آن چیره گردانید؛ که: **اگر دیدید که خروس جان به سلامت بُرد و نمرد پس بدانید که تریاق خوب است و اگر مُرد پس تریاق تباه است.**

و همچنین اگر افعی را بر آن چیره سازید و همان جا تریاق را به آن بنوشانید کار تریاق برای شما آشکار می‌گردد؛ و نیز، اگر شما دارویی کشنده یا چیزی دیگر از زهرها را به آن بدهید و به دنبال آن تریاق را به آن بخورانید و خروس به سلامت برهد و نمیرد پس تریاق

---

۱. بولاق، ۵۳۲ آب خوب آسمان (ماءالسماء صالح) است؟

خوب و برگزیده است و اگر بمیرد پس تریاق خوب نیست و کم‌توان یا به هم آمیخته و ناسره است.

باب ششم
درباره‌ی اندازه‌ی [زمانی] که تریاق و دیگر داروها و معجونات باید نگه‌داری گردند و تا چه زمانی کارکرد آنها بر حال خود باقی است؟

امّا اندازه‌ی زمانی که تریاق و دیگر معجونها در آن مّدت باید بدون [به‌کار گیری] نگه‌داری شوند؟ آن است که: **تریاق** باید پس از **دوازده سال** به‌کار گرفته شود و کمترینِ آن هفت سال است و گروهی پس از پنج سال آن را به‌کار برده اند؛ و **تریاق** از این زمان (پنج یا هفت سال) تا **سی سال** در همه‌ی ناهنجاریهایی که به کارگیری تریاق در آنها نیاز است **تازه** و **نیرومند** است و جایگاه آن [همچون] جایگاه جوانی است؛ و پس از **سی سال تا شصت سال** که بر آن می‌گذرد کهنه است و کارکرد آن در جاهایی که به آن نیاز است میانه است و پس از شصت سال نیروی آن بی‌توان می‌شود و به‌حالی درمی‌آید که دیگر کمتر می‌تواند کارکرد خود را داشته باشد و اگر کارکردی هم داشته باشد کار آن کاری بی توان است.

و امّا **تازه‌ی** آن در [از میان بردن آسیب] گزش زیستمندان زهردار (هوامّ) و نیش زدنِ افعیها و مارها و [گاز گرفتن] سگ هار و [خوردن] زهرها و داروهای کشنده به‌کار می‌رود؛ زیرا گزند و آسیبی که از این چیزها روی می‌دهد سخت است و از این رو، اینها نیازمند داروهای نیرومندی هستند؛ و **تریاق** از هنگامی که هفت سال بر آن می‌گذرد تا هنگامی که **سی سال** بر آن بگذرد نیرومندترین کارکرد را دارد؛ و امّا تریاقی که از این محدوده‌ی زمانی بگذرد در مداوای ناخوشیها و بیماریها به‌کار می‌رود؛ زیرا اینها به داروهایی با نیرومندی تریاقِ تازه نیازمند نیستند [این را به خاطر بسپار].

و امّا **دیگر داروهای** به هم آمیخته مانند: قرصهای اِسقیل و قرصهای اَفاعی و قرصهای اندروخورون، اینها از **دو ماه تا دو سال** باقی می‌مانند (کارکرد دارند) و **تریاق اَربعه** [درست کرده‌ی اندروماخس اوّل] از دو ماه تا دو سال باز می‌مانند؛ امّا تریاقهای عرزه/عزیزه و مترودیطوس و شلیثا، اینها از شش ماه تا هفت سال باقی می‌مانند و معجون **شاه قباد** و

ارسطن/اسطین و افلونیای رومی و فارسی (ایرانی) از سه ماه تا سه سال باقی می‌مانند و معجون کَرَنب (کلم) و کاکنج از شش ماه تا سه سال باقی می‌ماند و داروی کُرکُم (زرد چوبه) و لُک و اَمروسیاوعتقی/قفی از دو ماه تا یک سال و بیشترین آن تا یک سال و نیم است.

امّا **سجزینا** (معجون نجات‌بخش) و دواءالمسک شیرین (حلو) و مُرّ و فیلگوش/فنجنوش و اِطْرفیل از دو ماه تا دو سال و بیشترین آن تا **سه** سال است.

امّا **ایاره‌هایِ** (معجونهای گوناگونی که به عنوان مسهل به‌کار می‌روند) بزرگ و معجونِ ثیادریطوس[1]، از شش ماه تا چهار سال کارگرند.

و داروهای **روان کننده** همچون حَبها، اینها از همان روزی که درست می‌شوند تا دو ماه [و نیم] کار می‌کنند و کار آنها خوب است و سپس به دنبال این مّدت نیروهای آنها کم‌توان می‌گردند و کارکرد آنها از میان می‌رود، [اما عفونت‌زاها از همان روز درست شدنشان تا دو ماه کارشان خوب است و پس، به دنبال آن نیروهای آنها ناتوان گشته و از میان می‌روند][2].

امّا **قرصها**، آنها از همان روزی که درست می‌شوند تا شش ماه کار می‌کنند؛ و **قرصهای کوکب**[3]، اینها از شش ماه تا دو سال کارگرند.

امّا **روغنها**؟ اینها تا هنگامی که **بوی** آنها دگرگونه می‌شود کار خود را انجام می‌دهند و هنگامی که بوی آنها دگرگون شد برای هیچ چیزی به درد نمی خورند؛ ولی **روغن بلسان** و **آب کافور** هر چه کهنه‌تر شوند بهترند.

و امّا **ضِمادها** و **مرهما** از روز درست شدن تا شش ماه کار می‌کنند و **شربتها**، کارشان از دو روز تا دو یا چهار سال است؛ ولی جالینوس گفته است که: **آب بِه** هفت سال پیش او مانده است و به راستی دگرگون نگشت و منظورش از آن، آب بِهی بوده است که تا هنگامی که **یک سوم** از آن باز مانده جوشانده شده‌است.

و این چیزی بود که ما می‌خواستیم از چندوچون تریاق و اندازه‌ی هر شربت از آن و آزمودنِ

---

۱. **ثیادریطوس**، نام **پادشاهی یونانی** است که اندروماخس ثانی و به‌قولی **بقراط**، معجونی برای او ساخت که به نام او معروف است. (اغراض الطبّیّه د.تاج‌بخش)

۲. آنچه در میان کروشه است تنها در بولاق، ۵۳۴ آمده است.

۳. قرصی برای درد گوش و زخمهای دستگاه گوراش است که اختراع **اوسلیموس**، پرستنده‌ی کوکب زُحل بوده است. (دکتر تاج‌بخش، به نقل ازتحفه‌ی حکیم مؤمن).

آن، و اندازه‌ی **زمانی** که کارِ آن در آن زمان به حال خود باقی می‌ماند و [نیز،] اندازه‌ی زمان ماندگاری کار دیگر معجونها و داروهای به هم آمیخته (مرکّب) بیان کنیم [و شکر فراوان به درگاه خداوند برای این توفیق].

باب هفتم
در بیان کارکرد تریاق چهارگانه و دیگر داروها و معجونها

این تریاق برای مداوای: **باد غلیظی** که در معده و کبد و طحال باشد و برای صرع و تپش قلب و زهرِ زهرداران، سودمند است [و برای [درست کردن] آن از: جنطیانای رومی و حَبّ الغار و زراوند طویل و مُرّصافی هرکدام یک جزء [به‌اندازه‌ی هم] گرفته شده و نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با عسلی پالوده به گونه‌ای که برای هر واحد از داروها، سه برابر آن عسل باشد سرشته می‌شوند و به گونه‌ی مرهم درآورده می‌گردند؛ [هرشربت از آن یک مثقال با آب نیم گرم است.

چندوچون تریاق عزره؟ و سودمندیهای آن همچون تریاق کبیر است:

از: حماما و حاشا و مُرّصافی و سُنبُل هندی و ساذج هندی و لّک پاک کرده از شاخه‌های آن و حاشا و قرنُفل و راوند چینی و قیمولیا و قُسط و جنطیانا رومی و ناورجزوا؟ هرکدام دوازده مثقال، فقّاح اِدخر و عصاره‌ی لحیه‌التّیس و مُقل کبود هرکدام نُه مثقال عاقِرقرحا و دارچینی و بزر رازیانه و کبریت خام و بزر شبت و کبدالمالکي (؟) و اساروِن و قِردمانا و فربیون و افیون و ناردین اقلیطی و فُقّاح‌الکُرم (گُل مَو) و برگ دفلی و مُو (شِبِتِ بری) و انیسون هرکدام شش مثقال، زعفران سی و شش مثقال فُطراَسالیون و آن بزر کرفس کوهی است و **دوقو** و آن بزر گزر بیابانی است و افتیمون اقریطی و گُلِ سنبل رومی هرکدام سه مثقال کتیرا و دانه‌ی خشخاش سفید و فلفل سیاه هرکدام سی مثقال، **ایرسا** و آن ریشه‌ی سوسن کبود است یک مثقال، [و نیز،]:

کنـدُر سفید بیست و سه مثقال، بزر بنگ بیست و هشت مثقال، سلیخه و گل سرخ دمبرگ‌بریده و قرصهای اندروخورون از هرکدام نُه مثقال بزر سذاب یک مثقال دانه‌ی پوست گرفته تُرنج (اُترُج، بادرنگ) و سماق شامی پاک شده از دانه هرکدام دو مثقال و از بَلسان

بیست و چهار مثقال، سنبل رومی سه مثقال گلِ مُو، چهار مثقال و نیم، **عصاره‌ی برنجاسف** و آن قیصوم است بیست مثقال برگ ترنج سیزده مثقال گرفته می‌شود؛ همه‌ی این داروها در حالی که ساییده و بیخته شده باشند گردآوری می‌گردند و آنچه از اینها صمغ یا عصاره باشد بهتر است با **شرابی بهینه گوهر** که آن همان اصل است یا شراب سیکی یا نبیذ مویز یاعسل خیسانیده شوند و با عسلی پالوده که در برابر هرکدام از این داروها سه برابر آنها عسل باشد، سرشته گردند و در آوندی بر داشته شوند و به همان گونه‌ای که تریاق کبیر را به‌کار می‌گیرند به‌کار گرفته شوند][1].

و برخی از پزشکان بودند که دو مثقال از **اُشق** (اُوشه، صمغ نباتی شجری) را نیز در آن می‌ریختند و برخی از آنان به سبب زیان رسانی آن به معده چنین نظری را نمی‌پسندیدند.

چندوچون قرصهای اندروخورون به‌کار گرفته شده در تریاق غزره:

از بابونه‌ی[2] سفید و بابونه‌ی سرخ و مُرّصافی و انیسون و اسارون و اُشنه (دواله) و قصب‌الذّریره و شاخه‌های بلسان، اجزایی به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود؛ این داروها در حالی که سایید و بیخته شده باشند گردآوری می‌گردند و با شرابی خوب زلال که همان اصل است و یا شرابی همگانی (جمهوری)[3] یاسِیکی و یا نبیذ مویز و عسل سرشته می‌شوند و سه روز پشتِ سر هم به حال خود رها می‌گردند و هر روز یک بار، تکان داده می‌شوند و اگر نیاز باشد اندکی از شرابها را بر آن می‌فزایند و [پس از آن] به‌گونه‌ی قرصهایی به‌اندازه‌ی یک مثقال درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی شیشه‌ای برداشته شده و به [به خواست خدا] هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون قرص لُکِ (صمغ سرخ رنگِ سرشاخه‌های درخت کنار و پیپل) به‌کار گرفته شده در معجونها:

---

۱. این حدود بیست و یک سطری که در میان دو قلاب است «و از هرشربت از آن یک مثقال با آب نیم گرم است» در صفحه‌ی ۳۴۵ آغاز می‌شود؛ تنها از روی نسخه‌ی بولاق، ۵۳۴ است و به‌ظاهر نسخه‌ی سزگین فاقد آن است.

۲. در بولاق، ۵۳۴، باذروج است.

۳. **شراب جمهوری**: شراب کهنه‌ی سه ساله، یا شراب سیکی است، و وجه سمیه‌ی آن به **جمهوری** آن است که با وجود مُسکر بودن آن، مصرفش معمول و مشروع بوده است.

از فیلگوش و آن همان لوف[۱] است یک جزء، لُک پاک کرده دو جزء، گرفته می‌شود و نرم کوبیده گشته و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با شرابی خوب بهینه گوهر که آن همان اصل است و یا شرابی همگانی یا سیکی یا نبیذ (شراب) مویز یا **عسل سرشته شده** و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شوند و در آوندی شیشه‌ای نگه‌داری گشته و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون معجون شاه قباد (قباد الملک) که برای دردِ بندگاهها و نقرس سودمند است و درد آنها را آرام می‌سازد و از پدید آمدن آنها پیش‌گیری می‌نماید و برای درد سپرز و بادهای غلیظ و تبِ دیرینه و درد قولنج سود دارد و راه‌بندها را باز می‌کند و سنگ‌ریزه‌ها را ذوب می‌نماید و برای تنگی‌نفس و سرفه و زخمهای روده‌ها و تاری دید و دردهای گلو – اگر دو روز نوشیده شود – سودمند است و سلامتی گلو را بر آن نگه می‌دارد و از پدید آمدن بسیاری از بیماریها پیش‌گیری می‌نماید [و برای اجزای آن] از:

بزر سذاب برّی و فراسیون و اسقولوقندریون (ریشه کَبَر یا عنصل) و کمافیطوس و گاوشیر و جنطیانای رومی و اسطوخودوس و قَردِمانا و میعه‌ی سایله هرکدام پنج مثقال، مُرّ صافی و زعفران و قُسطِ (کوشنه‌ی) تلخ (از هند می‌آید) و فلفل سفید و اِدخر و سنبل‌الطّیب و فربیون و پوسته‌های ریشه‌ی لفاح و اُشه و پودنه‌ی کوهی و بزر رازیانه و بزر گزر بیابانی و گِل سرخ و ناردین اقلیطی و آن همان سنبلِ رومی است و دانه‌ی بلسان از هرکدام، سه مثقال، دارچینی نُه مثقال، سلیخه شانزده مثقال، عصاره‌ی غافث (غافت، تربامان) و کاشم و بزر حَندَقوقی (شبدر) و صمغ بادام از هرکدام چهار مثقال، افیون و بزر بنگ سفید هرکدام شش مثقال؟ گرفته می‌شود؛ این داروها در حالی که ساییده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته شده باشند گردآوری می‌شوند و آنچه از آنها خیسانیدنی باشد با شرابی ریحانی (پالوده) یا شرابی همگانی (جمهوری، معمولی) یا نبیذ مویز یا عسل خیسانیده شده و با عسلی کف و رویه گرفته (منزوع الرِّغوه)، **سه به یک** (در برابر هر جزء از دارو، سه جزء عسل) سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شود و به هنگام نیاز پس از شش ماه آن را به‌کار می‌گیرند؛ **هر شربت از آن**، یک درهم با آب گرم است و برای از میان بردن سنگ ریزه با آب کرفس و رازیانه است و

---

۱. برای توضیح **درباره‌ی لوف** به لغتنامه دهخدا رجوع شود.

برای درد کبد و معده با ماءالاصول است و برای نقرس و در مفاصل (بندگاه استخوانها) به‌اندازه‌ی یک دانه نخود هر روز پیش از غذا با آب گرم است.

چندوچون معجون ارسطون/ارسطنِ سودمند برای: سِلّ و دردهای شکم و تبهای گوناگون و تب رِبع (تبِ عفونی سوداوی که یک روز می‌گیرد، دو روز رهامی‌کند و روز چهارم باز می‌گردد) و درد قولنج و درد زهدان (رَحِم)؛ برای [درست کردن] آن از: فربیون و زعفران و سلیخه و افیون و حماما و اقاقیا و مُرّصافی و قسطِ تلخ و سُنبل و صمغ عربی و بزر حندقوقیِ و بزر گزنه (اَنجُره) و دانه‌ی پوست گرفته‌ی کرچک (خِروَع) و مُقل کبود و لُبان ذکر و سماق پاک شده از دانه و دبقِ (داروش، مویزک عسلی) پاک کرده و گوگرد زرد و میعه‌ی خشک و فلفل سفید هرکدام شش مثقال دانه‌ی ترنج (اُترُج، بادرنگ) و نانخواه و بزر طَرخَشقوق (تلخ شکوگ، خُرفه‌ی تلخ، بقله‌ی حمقاء) گُل سرخ خشک و عاقِرقَرحاء و بزر قرطنیثا. (بیخ درخت بخور مریم) و بزر سذاب و بزر کرفس هرکدام چهار مثقال بزر بادروج (ریحان کوهی) یک مثقال بزر بنگ ده مثقال، قُرطم و زنجبیل هرکدام دو مثقال- و برخی از پزشکان دو درهم فلفل سیاه را در آن می‌گذارند- گرفته می‌شود و این داروها در حالی که ساییده و بیخته شده باشند گردآوری شده و با شرابی زلالِ خوب یا شرابی معمولی (جمهوری) یا شراب مویز و عسل به‌گونه‌ی آبکی روان (سیّال) سرشته شده و سه روز[1] به حال خود رها گشته، سپس به‌اندازه‌ی چهار مثقال[2] روغن بلسان را با آن می‌آمیزند و آنها را به هم می‌زنند تا به مانند هم در آیند و در آوندی شیشه‌ای می‌ریزند و پس از شش ماه به‌کار برده می‌شود.

چندوچون معجون سِجزینا (سنجرنیا و شجرینا) و معنای آن: فراوان رستگاری (کثیرالنّجاح، فراوان رستگار کننده) است که برای: دردهای معده و بدی گوارش و درد قولنج و دشواری پیشاب کردن و بیماریهای بلغمی و بادهای غلیظ سودمند است و این معجون، سبب تندرستی بدن در برابر بسیاری از بیماریهاست و [برای] اجرای آن از:

گندبیدستر و اَفیون و دارچینی و فو (سنبل کوهی) [و] مُو (شبت برّی) و دوقو (تخم گزر بیابانی) و اسارون از هرکدام یک مثقال گرفته می‌شود و این داروها در حالی که ساییده و

---

۱. سزگین، همان، مِغرفه (مَلاقه) است.

۲. سزگین، ۳۱۶، سی روز است.

بیخته شده باشند گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند - و در میان پزشکان کسانی هستند که شِکر سه بار جوشانیده شده (فانید) را [هم] با آن می‌آمیزند- و آن را در آوندی می‌ریزند و پس از شش ماه آن را به‌کار می‌گیرند.

و در نسخه‌ای دیگر: سه قیراط از یک مثقال زعفران [را هم در آن می‌ریزند]؛ **هر شربت** از آن - به نسبت نیاز- چیزی میان یک دانگ تا دو مثقال است.

چندوچون فِلونیای[1] **رومی سودمند** برای: دردهای کبد و سرفه و اسهال و شکم‌روش (اختلاف) و درد دندانها و خوردگی آنها و درد قولنج؛ و برای [درست کردن] آن از:

زعفران پنج درهم، فلفل سفید و بزر بنگ هرکدام بیست درهم، افیون ده درهم فَطر اَسالیون (بزر کرفس کوهی) چهار درهم، بزر کرفس نَبطی، سه درهم، سنبل‌الطّیب چهار درهم، ساذَج هندی و سلیخه و عاقرقرحا و فربیون از هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و این داروها ساییده شده و بیخته گشته گِردآوری می‌شوند و به گونه‌ای بهینه با روغن بلسان، نمدار (مبلول) می‌گردند و با عسلی کف و رویه گرفته به گونه‌ای که در برابر هر یک از داروها سه برابر آن عسل باشد سرشته گشته و درآوندی (ظرفی) برداشته می‌شوند و پس از شش ماه به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ **هر شربت** از آن برای قولنج به‌اندازه‌ی یک نخود و برای درد گُرده با آب کرفس و جُعده است؛ و **برخی** از پزشکان **دوقو** را به جای بزر کرفس نبطی می‌گذارند.

چندوچون **افلونیای (فِلونیای) فارسی** سودمند برای: قولنج و خون‌ریزی زنان و بادهایی که برای آنان در زهدانشان و در انداختن [جنین] پیش می‌آید، که زهدان را مستحکم کرده و نیرومند می‌سازد و شکم‌روش (اختلاف) و قی کردن و **بَلادت** را -و آن تباه شدن ذهن و مغز است- بهبود می‌بخشد و بهینه ساز بدن است و برای [درست کردن] آن از:

فلفل سفید و بزر بنگ هرکدام بیست درهم، افیون مصری ده درهم- و برخی از پزشکان هستند که از گِل مختوم ده درهم و از زعفران پنج درهم را در آن می‌ریزند- و از سنبل‌الطّیب و مُر و عاقرقرحا و فربیون هرکدام دو درهم، گندِبیدستر یک درهم زُرُنباد و دَرونج هرکدام نیم

---

۱. **فلونیا، افلونیا:** معجونی مسکّن و مخدر است که اساس آن از **بنگ دانه** و **شیره‌ی تریاک** و برخی از نباتات است و دو نوع **فارسی** و **رومی** آن، ذکر شده است و رومی آن منسوب به **فیلن** تارسی، افلیون حکیم رومی طرطوسی...معاصر اغسطس، اوّلین امپراطور روم است.

درهم، لؤلؤ و مِسک هرکدام نیم مثقال، کافور یک دانگ‌ونیم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته شده گِردآوری می‌گردند و با آمیختنی سه به یک (سه واحد عسل در برابر یک واحد دارو) با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و پس از شش ماه به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود. هر **شربت** از آن: یک درهم با **آب** سرد است و برای قیِ بیش از اندازه و شکم‌روش (استطلاق البطن) و خون‌ریزی حیض با آب **سماق** است؛ و این دارو هرچه کهنه‌تر شود بهتر و سودمندتر است و افلونیای **رومی** هم به همین گونه است.

چندوچون معجون حَبّ کاکَنج (عروسک پس پرده، یکی از انواع عنبُ الثّعلب) سودمند برای: دردهای گُرده و پیشابدان (مثانه) و پیشاب خونی (بول الّدم) و برای [درست کردن] آن از:

بزر کرفس و رازیانه هرکدام هفت درهم، دانه‌ی پوست گرفته‌ی خیار (قِثّد) دو درهم، شوکران[1] و بزر پاک کرده‌ی ترشه‌ی (حُمّاض) بیابانی و افیون و لوزِ (دانه‌ی) پوست گرفته‌ی بریان‌شده‌ی صنوبر و زعفران و فندقِ برشته‌ی پوست گرفته و بادام تلخِ پوست گرفته، هرکدام سه درهم، دانه‌ی بزرگ **کاکنج** بیست و پنج دانه، گرفته می‌شود و این داروها کوبیده شده و بیخته گشته و با شراب سیکی (مثلّث) بسته شده‌ای [به همان گونه‌ای که هست][2] (علی جهته) سرشته شد و در آوندی برداشته می‌شود و پس از شش ماه به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند، هر شربت از آن یک درهم است.

و برخی از پزشکان این دارو را به همان گونه‌ای که هست با شراب سیکی می‌سرشند و به‌گونه‌ی قرص درمی‌آورند و در سایه خشک می‌نمایند و در آوندی نگه می‌دارند و پس از شش ماه به‌کار می‌گیرند.

چندوچون داروی گوگرد (کبریت) سودمند برای تبهایی که با **سردی** می‌گیرند و برای: تبهای کهنه و بلغمی و سودایی و سرفه کهنه‌ای که از تری (رطوبت) باشد و برای دردهای دیرینه و [نیز، سودمند] برای نیش زدن مارها و عقربها؛ و [باز] پیشاب را روان می‌دارد و سنگ‌ریزه را آب می‌کند و کارش نزدیک به‌کار تریاق است [و برای اجزای آن] از:

---

۱. برای توضیح درباره‌ی **شوکران** به اغراض الطبّیّه‌ی دکتر تاج‌بخش، جلد دوم مراجعه شود.

۲. این جمله، ترجمه‌ی عبارت: «علی وجهه» و «علی جهته» است.

فلفل سفید شش درهم، بزر بنگ و قَردِمانا و لُبان ذَکر (نر) و مُرّصافی هرکدام دوازده درهم، افیون و زعفران هرکدام ده درهم- و در برخی از نسخه‌ها: سلیخه‌ی پوست گرفته و برگ سذاب هرکدام ده درهم- کبریتِ (گوگرد) زردِ [نیّ‌ء: نارس] و دارفلفل و قُسط تلخ و زراوند دراز و پوسته‌های ریشه لُفاح و فربیون هرکدام سه درهم گرفته می‌شود؛ و این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گِردآوری می‌گردند و صمغها در شرابی کهنه یا معمولی (جمهوری) خیسانیده شد و با ترکیبی یک با سه، با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

هر شربت از آن وزن یک درهم با آب **نیم گرم** است و برای تب رِبع و بلغمی با **آب کرفس** و رازیانه است.

چندوچون داروی لُکِ بزرگترینِ (اکبرِ) سودمند برای: ناتوانی کبد و آغاز استسقا و سردی معده؛ که راه‌بندها را باز می‌کند و پیشاب (ادرار) را روان می‌دارد و سنگ‌ریزه را ذوب می‌نماید؛ این دارو از بهترین داروهای کبد است و برای [درست کردن] آن از:

لُکِ (صمغ گیاهی از هند و بنگاله) پاک کرده هشت اوقیه، بادام پوست گرفته و قرنفل و دارچینی هرکدام پنج اوقیه، کمافیطوس و مُو (شبت برّی) و فُو (سنبل کوهی، بیخ سُنبل) و مُرّصافی و زوفای خشک، هرکدام چهار اوقیه، سُنبل‌الطّیب، یک رطل، جِنطیانای رومی و زراوند مُدَحرج هرکدام یک اوقیّه، صبر اُسقوطری (سُقوطری) چهار اوقیه، دوقو و فَطراسالیون (تخم کرفس کوهی) و زیره‌ی کرمانی و زنجبیل هرکدام هشت اوقیه، فُوّه عیدان[1] (روناس شاخه‌ها) [؟] پانزده اوقیه، دانه‌ی بلسان و سلیخه و مصطکی و قصبُ‌الذّریره و مُقبل کبود هرکدام هفت اوقیه، ربّ‌السّوس یک رطل و نیم، راوند چینی و جُعدَه و اِدخر [هرکدام دو اوقیه، فلفل سیاه و قُسط هرکدام ده اوقیه] سیسالیوس (کاشم رومی) سه اوقیه و نیم، روغن بلسان سه اوقیه گرفته می‌شود؛ و این داروها، ساییده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته گشته، گردآوری می‌شوند [و با روغن بلسان نمدار گشته] و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و درآوندی برداشته می‌شوند و [پس از شش ماه] آن را به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

---

۱. **فوّه، روناس** است و به قُوّه‌الصّباغین (روناس رنگرزان)، معروف است؛ امّا منظور از «فوّه عیدان» (روناس شاخه‌های بریده شده) معلوم نشد که چیست؟ و در منابعِ در دسترس یافته نشد.

چندوچون داروی لُکِ کوچک که سودمندیهای آن به سودمندیهای لُکِ بزرگ نزدیک است و برای اجزای آن از: راوند چینی یک اوقیه و نیم، لَکِ پاک کرده و قُسط تلخ و شکوفه‌ی اِدخر و حبّ‌الغار و تُرمُس و حُلبه و فلفل سیاه هرکدام یک اوقیه گرفته می‌شود و این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند و با عسل کف و رویه (رَغوه) گرفته، یک باسه، آمیخته می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون داروی کُرکُم (زرد چوبه، زعفران) که برای درد کبد و سپرز و ناتوانی معده و بیماریهای کُند (الامراض البَطیئه، شاید: دیرگذر) و آب زرد، سودمند است و رنگ چهره را زیبا می‌نماید و [برای] اجزای آن از :سنبل‌الطّیب و زعفران و سلیخه و گُل اِدخر هرکدام دو درهم [دارچینی و مُرّصافی و قُسط تلخ هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با ترکیب یک با سه، با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون معجون اَمروسیا (افسنتین کاذب، گیاهی علفی به رنگ سبزِ مایل به سفید) که برای درد معده‌ای که غذا را نمی‌گوارد و برای بادها و درد کبد و سپرز و ناتوانی بدن سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

گزر بیابانی و زیره‌ی کرمانی و شاخه‌های بلسان و سلیخه و قَردِمانا و گُل ادخر و بزر کرفس هرکدام یک درهم، دارفلفل و قُسط تلخ و فلفل سفید هرکدام نیم درهم، **مُرّصافی** سه درهم، دانه‌ی غار ده دانه، وَج و زعفران هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشتهِ گردآوری می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته یک به سه، سرشته شده و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ **هر شربت** از آن به‌اندازه‌ی **یک فَندق** با آب گرم یا با ماءالاصول است.

چندوچون [معجون] شوطری (معجونی که آن را در درمان ضعف اعضا به‌کار برند) و آن همان **مَخْلَص اکبر** است و برای سر دردِ دیرینه و سرگیجه و صرع و وسواس و فالج و تبهایی که دوره‌ای می‌گیرند و بَرَد (تری غلیظِ گرد آینده و فسرنده در پلک چشم) و دردهای چشم برآمده از تری- که برای دردهای چشم آن را در بینی می‌چکانند (اِسعاط می‌کنند) و به چشم می‌کشند- و برای دردهای دندان و درد ریه و درد پهلوها و درد دامنه‌ی دنده‌ها و کبد سودمند است؛ و اگر با آب عسل نوشیده شود برای آبریزش بینی و سرماخوردگی، و با آبِ جوشانده‌ی

زبان‌بره و آبِ عصاالرّاعی، برای بیرون دمیدن خون (قذف الدّم) و برای **دردهای معده** و **بادهای غلیظ** با آبی که بزر رازیانه را در آن جوشانده باشند، و برای دردهای سخت رودها و آماس آنها و برای افکار تباهی که از سودا باشند و برای لرزش (رَعشه) و درد **سپرز**، سود دارد؛ و اگر نوشیده شود و از بیرون با آن اندوده گردند، فزونه‌های (فضول) **گُرده** و **مثانه** را بیرون می‌اندازد (نَفَض می‌نماید)؛ و اگر آن را از بیرونِ بر ذَکر (نَره) بیندایند شلی و سستی آن را سِفت و استوار می‌سازد و اشتهای جماعِ را بر می‌انگیزد؛ و برای نِقرس و درد بندگاهها - اگر از سردی باشند- و تشّنجی که از پرینگی (اِمتلا) باشد و گلو گرفتگی و گران شدن آواز (بُحوحه)، سودمند است؛ و [نیز،] برای گزش و نیش زدن زیستمندان زهردار سود دارد؛ و همراه با حُلْبَه (شنبلیله) برای درد شکمی که از سردی باشد، با آن اِماله (حُقنه) می‌نمایند. و [برای] اجزای آن از:

مُرّ و سلیخه و اِدخر هرکدام یک اوقیه و نیم، گندبیدستر و فَطر اَسالیون هرکدام پانزده مثقال [و در نسخه‌ای دیگر دوازده مثقال است]، بزر کرفس دو اوقیه، سیسالیوس (کاشم) رومی یک مثقال، قُسط تلخ [هندی] و دارچینی و قرصهای افروقومغا/ افروفرمغما[1]، و میعه‌ی سایله و اَسارون رومی، هرکدام شش مثقال، انیسون و افیون هرکدام ده مثقال، فلفل سفید دوازده مثقال، دارفلفل چهار مثقال گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته گشته، گردآوری می‌گردند و با عسلی کف و رویه گرفته یک با سه سرشته گشته و پس از شش ماه به‌کار گرفته می‌شوند، هر شربت از آن وزن یک درهم با آبی نیم گرم است [که سودمند است].

چندوچون قرصهای افروقومغمای به‌کار گرفته شده در معجون مَخلص و نام آن از زعفران، شکافته (مشتق) شده است[2] و [برای اجزای آن،] از:

حماما و دارشیشعان و قُسط تلخ و قصب‌الذّریره و فلفل سفید و قرنفل و نانخواه هرکدام سه مثقال، دارچینی و مصطکی و زعفران هرکدام شش مثقال، فُو، یک مثقال، سنبل‌الطّیب و ساذَج هندی هرکدام هفت مثقال گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته

---

۱. این واژه در بولاقِ ۵۳۸ به صورت: «افروقومغما» و در سزگین ۳۱۹، به گونه‌ی «افروفرمعما» است که هیچ کدام در منابع در دسترس یافت نشدند

۲. چگونگی این اشتقاق و ارتباط آن با زعفران هم برای من معلوم نشد.

گردآوری شده و با شرابی زُلال بهینه گوهر که همان اصل است و یا با شراب سیکی (مُثلّث) یا شرابی همگانی (جمهوری) و یا شرابِ (نبیذ) مویز و عسل سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهای کوچکی در وزن یک مثقال درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی شیشه‌ای برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون معجون [اختلاف] (شکم روش) که برای اسهال و اسهال خونی (زحیر) بیش از اندازه سودمند است؛ [و برای اجزای آن] از:

گندبیدستر و افیون و میعه‌ی سایله و بزر بنگ سفید و زعفران و اساورن و مُرّ و بزر کرفس و سلیخه‌ی پوست گرفته و انیسون و سنبل‌الطّیب و گِل ارمنی و گلنار هرکدام به اندازه هم، گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته با هم گِردآوری شده و با در آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی شیشه‌ای یا کاسه‌ای بزرگِ (غَضار) چینی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود؛ هر وعده دارویی از آن نیم درهم با آبِ سماق و یا با رُبّ مُورد یا ربّ بِه (سَفرجل) و یا با چیزی است که برای زحیرِ (اسهال، دلپیچه، اسهال خونی) که از بلغم باشد خوب باشد.

چندوچون معجون اصطمحیقون، اطمخیقونِ[1] سودمند برای تباهی مزاج و بدگواری و سردی و ناتوانی معده، [و برای اجزای آن]از:

قُسط تلخ و حماما و سنبل‌الطّیب و سلیخه و مصطکی هرکدام دوازده درهم، زراوند طویل و فلفل سیاه و بزر شبِت (شویت) و بزر کرفس و انیسون [و بزر انجُره (گزنه)] و نانخواه و زیره‌ی کرمانی و دوقو و کاشم و فطراَسالیون و سیسالیوس و اَسارون و افسنتین رومی و انجدان سیاه و پودنه‌ی برّی و نعنای خشک از هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته، یک با سه، معجون شده و در ظرفی برداشته می‌شود و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چند چون معجون قوفی[2] که برای سرفه و درد کبد و سینه و ابزارهای تنفّس و معده و

---

۱. معجونی که اخلاط را پاک سازد و برای **تباهی مزاج** و درد معده را سود دارد. (لغتنامه‌ی دهخدا و اغراض الطبّیه ج۱)

۲. **معجون قوفی** از ریشه‌ی مصری، نوعی بخور مرکّب از موادّ متعدّد. (لغتنامه دهخدا و فرهنگ اغراض الطّیبه‌ی د. تاج‌بخش)

شوصه (نوعی ذات‌الجنب که آماس آن از درون باشد) سودمند است؛ و آواز (صوت) را صاف می‌کند و پیشاب را روان می‌دارد و برای دردهای سپرز سود دارد، [برای اجزای آن] از:

مویز گوشت‌دار (لحیم، درشت) یا کشمش بیست و پنج درهم، زعفران و سنبل‌الطّیب و سلیخه و دارچینی و دار شیشعان هرکدام یک درهم، قصب‌الذّریره و فقّاح (گل) اِدخر و سقز؟ (عِلک البُطم) و مُقل کبود هرکدام دو درهم‌ونیم، مُرّ، چهار درهم، عسل کف و رویه گرفته شانزده درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و هرچه از آنها خیسانیدنی باشد با شرابی خوبِ بهینه گوهر یا چیزی از آنهایی که یاد کرده‌ایم و بتواند جای آن را بگیرد خیسانیده می‌شوند و سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن **دو درهم** با **آبِ گرم** برای درد کبد و معده و درد سینه و ریه است.

چندوچون داروی پرستوکهای (خُطاطیفِ) سودمند برای درد گلو و آماسهای آن و خُناقها و آماسهای سینه و ریه‌های که از تری باشند [و برای اجزای آن]، از:

انیسون و بزر کرفس [و نانخواه و ریشه اِدخر] و ریشه سوسن آسمان‌گون (کبود) و زاج یمانی (زاج سفید) و بزر اسفند (حَرمل) و ریشه‌ی ساییده‌شده‌ی مَهک (اَصل‌السّوس) و سلیخه و دارچینی و مُرّ صافی و زراند دراز، هرکدام یک اوقیه، قرصهای افرو قومغما و گُل سرخِ خشک‌شده‌ی دمبرگ بریده، هرکدام دو اوقیه، قُسط و خاکستر تازه‌ی پرستوکها هرکدام سه اوقیه، نشاسته‌ی گندم و سنبل‌الطّیب هرکدام یک اوقیه، بلوط مازو ده دانه، گرفته می‌شود و این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز [به‌اندازه‌ی یک دانه‌ی بلوط از آن را که کوبیده شده باشد با آب عسل یا آبِ جَو یا **آبی** که عدس و گل سرخ و ریشه‌ی مهک را در آن جوشانده باشد می‌نوشند؛ و نیز، اندکی از آن را با یک شاخه پَر از میان دهان، سه یا چهار بار در روز بر گلو می‌سایند؛ و با **یکی** از این **آبها**، دو یا سه بار در روز، صبحگاهان و شامگاهان غرغره می‌نمایند.

چندوچون قرصهای افروقومغمای به‌کار گرفته شده در قرصهای پرستوکها از:

زعفران و دارچینی هرکدام دو درهم، گل سرخ و حماما و قُسط، هرکدام یک درهم، مُرّ، چهار درهم، ریشه‌ی سوسن کبود و ساذَج هندی هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و این داروها،

ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با شراب و یا چیزی که جای آن را بگیرد سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی به‌اندازه‌ی یک مثقال درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون معجون اَنقَردیا (مانندِ دل): و آن همان بَلاذُر است که برای سستی عصب و سرگیجه و فراموشی و تباهی عقل (خَبَل) و صرع و سردرد سخت و دردهای معده و سینه و همه‌ی دردهای برآمده از سردی سودمند است و [برای] اجزای آن از: سنبل‌الطّیب و ساذَج هندی و مُرّصافی و سلیخه و زعفران- و برخی از پزشکان، شیخ ارمنی را در آن می‌اندازند و در نسخه‌ای قدیمی به جای شیح ارمنی، افتیمون را [به‌کار برده‌اند] - و اِدخر و راوند چینی و دانه‌ی پوست گرفته‌ی بان و قرنفل از هرکدام یک اوقیه، مصطکی و عسلِ اَنقردیا که همان بلاذور است، هرکدام دو مثقال، دانه‌ی بلسان و زنجبیل و صبر اُسقوطری هرکدام یک اوقیه، غاریقون هشت درهم، ریشه‌ی سوسن کبود دو اوقیه، پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه سه رطل، سرکه‌ی انگوری سه قِسط[1] (پیمانه) و آن، سه من با قِسط **عطری** است و قِسط انطاکی هیجده اوقیه است - که این، دو من و نیم رطل می‌گردد- گرفته می‌شود؛ این داروهای خشک، به جز **ریشه‌ی رازیانه**، ساییده‌شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند؛ امّا ریشه رازیانه؟ شما سه روز آن را در سرکه می‌خیسانید و پس از آن، آن را در دیکی پاکیزه، سه جوش می‌جوشانید و آن را از روی آتش پایین می‌آورید و ریشه‌ها را از آن می‌پالایید و سرکه را دوباره در دیک می‌ریزید و ده رطل[2] عسل را بر آن می‌اندازید و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که قوامی غلیظ پیدا می‌کند می‌جوشانید و سپس داروهای ساییده‌شده را بر آن می‌پاشید و آنها را با هم می‌آمیزید و در آوندی می‌ریزید.

و پس از شش ماه به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرید؛ **هر شربت** از آن وزن دو درهم با آب نیم گرم (فاتر) است و برای فالج و لقوه و استرخا، با آب **شبت** است.

---

۱. قِسط، پیمانه است برای اندازه گیری **مایعات**؛ قسط **انطاکی** و قسط مصری هیجده اوقیه است، قسط شراب، بیست اوقیه است، قسط **عسل** یک رطل و نیم است، قِسط رومی، بیست اوقیه است و **هر قسط سه رطل است**. (لغتنامه‌ی دهخدا)

۲. سزگین، ۳۲۱، سه رطل است.

چندوچون معجون فندادیقونِ[1] سودمند برای بادکردگی (نفخ) و بادهای سرد و **سردی معده** و برای [درست کردن] آن از:

زعفران و کاشم و بزر سذاب و بزر کرفس و زنجبیل و حاشا و بادام بزرگِ پوست گرفته صنوبر [؟] هرکدام شش درهم، بادام تلخ پوست گرفته و لُبان ذَکر هرکدام دو درهم، فلفل هشت درهم گرفته می‌شود؛ و این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آمیختنی یک به سه با، عسلی کف و رویه گرفته سرشده می‌گردند و در آوندی برداشته شده به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون دواءالمسک شیرینِ سودمند برای خفقان و بیماریهای برآمده از تلخه‌ی سوداء (بیماریهای سودایی) و ناتوانی معده و قلب و بادهایی که برای زنان باردار پیش می‌آید و برای زیبا کردن چهره؛ که برای [درست کردن] آن، از:

زرنباد و دَرونج هرکدام یک درهم، لؤلؤ (مروارید) سوراخ نشده و کَهرُبا (صمغِ فسیل شده‌ی برخی از درختان) و مرجان (بُسّد) و ابریشم خامِ (دستکاری نشده ی) بریده شده‌ی (مُقّرض) سوخته نشده هرکدام یک درهم و نیم، بَهمَنینِ (ریشه‌ی زردک مانند گیاه بَهمن) سرخ و سفید و ساذَج هندی و سُنبل و قاقُله (هیل) و قرنفُل (میخک) و گندبیدسترو اُشنه (دوالک)، هرکدام چهار درهم، زنجبیل و دارفلفل (فلفل دراز، ثمره‌ی درختی همچون درخت توت) هرکدام دو دانگ، مُشکِ (مسک) خالِص، یک هشتم مثقال و آن وزن یک دانگ است و در نسخه‌ای دیگر از **حُنین** یک دانگ و نیم[2] است و این بهتر است.

این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با انگبین شیرین زلالی که آتشی به آن نرسیده باشد سرشته می‌شود و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آن را به کار می‌گیرند.

چندوچون داوءالمسک تلخ از قراباذینِ (اَقرابادین،اقراباذین (مجموعه دستورات تهیه داروها) **حُنین**: سودمند برای خفقان و آماسهای گلو و تری معده و بادهای موجود در روده‌ها و برای [درست کردن] آن از:

---

۱. **فندادیقون**: معجون بادشکنی است که برای درمان ناراحتیهای معده سودمند است. (فرهنگ اغراض)

۲. نسخه سزگین، ۳۲۲: آنچه از حنین روایت شده و بهتر شناخته شده است یک چهارم درهم است.

سنبل و مُرّ (صمغ درخت مُرّ) و ساذَج هندی هرکدام دو درهم، زعفران و نانخواه و بزر کرفس هرکدام چهار درهم، صبر اُسقوطری و افستنین رومی، هرکدام هشت درهم، روانْد چینی سه درهم، گندبیدستر یک درهم [و نیم] گرفته می‌شود و این داروها، نرم کوبیده می‌شوند و بیخته می‌گردند و مرّ، خیسانیده و ساییده شده و پالوده می‌گردد و به داروها افزوده می‌شود و با درهم آمیختنی یک به سه [یک دارو و سه عسل] با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی نگهداری گشته و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود.

چندوچون معجون سِجزینای سودمند برای دشواری پیشاب کردن، و خُردکننده‌ی سنگ‌ریزه‌هایی که در گرده (کُلیه) باشند و **معروف** به [معجون] **گنجینه‌ای‌ها** (خزاینی) که برای [درست کردن] آن از:

افیون و فربیون و گُندبیدستر و سنبل‌الطّیب و دارچینی و زنجبیل و دارفلفل و زعفران هرکدام چهار درهم، بزر سفید بنگ یک درهم، روغن بلسان سی درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با روغن بلسان، نمدار می‌شوند و افیون و زعفران با شرابی- که همان اصل است- و یا با چیزی که جای آن را بگیرد، خیسانیده می‌شوند، و با عسلی کف و رویه گرفته با آمیختنی یک به سه سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و پس از شش ماه به هنگام نیاز به‌اندازه‌ی یک فندق از آن را با آب گرم به‌کار می‌گیرند و برای بچه‌ها به‌اندازه‌ی دانه‌ی عدس.

چندوچون معجونی که پیشاب را روان می‌دارد؛ [و برای در کردن آن] از:

دوقو که بزر گزر بیابانی است و راوند چینی و ادخر و دانه‌ی بلسان و گل ادخر و انیسون و سنبل‌الطّیب و سلیخه و زعفران و دارچینی و اَسارون و فَطراسالیون و کُمافیطوس هرکدام سه درهم، بادام پوست گرفته‌ی صنوبر سی درهم، نعنای خشک، نیم درهم [گرفته می‌شود] و این داروها ساییده شده و کوبیده گشته گردآوری می‌گردند و با آمیختنی یک به سه با انگبینی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و درآوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌گردند.

چندوچون معجونی دیگر که پیشاب را روان می‌دارد:

از فَطراسالیون (بزر کرفس کوهی/رومی) و مُو (شویت بری) و فُو (بیخ سنبله) هرکدام چهار

درهم، دوقو و انیسون و بزر کرفس و دانه‌ی بَلَسان هرکدام سه درهم، کتیرا یک درهم[1] گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با سیکی بسته شده‌ای (مثلّث معقود) سرشته می‌گردد و در ظرفی نگه‌داری می‌شود و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود [که به خواست خدا سودمند است].

چندوچون معجونی دیگر که پیشاب را روان می‌سازد:

از دوقو و راوند چینی و گل ادخر و دانه‌ی بلسان و سنبل‌الطّیب و انیسون و زعفران و بزر کرفس و سلیخه و فُو و قُسطِ تلخ و اسارون و فطراسالیون و کُمافیطوس و پودنه‌ی رودخانه‌ای و جنطیانا رومی و ریشه‌ی کوبیده شده‌ی مَهک [یا فربیون] و فراسیون و کُمادریوس و اسقولوقندریون و زراوند مُدحرج و نانخواه و راسن خشک و مصطکی و ریشه‌ی سوسن کبود و مُو و گندبیدستر و سعتر کوهی و کَرَویا و سیسالیوس و پوسته‌های ریشه‌ی کبر و قرنفل و زیره‌ی کرمانی و بزر رازیانه و اسقیل برشته شده و خردل هرکدام یک درهم، بادام بزرگ پوست گرفته‌ی صنوبر بیست دانه گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با درهم‌آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردد و درآوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون معجون دَحمَرثا (کلمه‌ی عبری و به معنی ادرار آور و پاکساز است):

که برای راه‌بندهای کبد و سپرز و سردی زهدانها سودمند است و پیشاب و خون حیض را روان می‌سازد و بادهای سنگینی را که در شکم باشند می‌پراکند و برای تبهایی که سرما با آنها باشد و تب رِبع و تب مواظَبه (تب لازم: تبی که هر روز آید) و سرفه‌ای که از تری (رطوبت) باشد و سستی اندامها و بند آمدنِ نفسِ برآمده از راه‌بندهای (سُدَد) ستبر، سود دارد؛ و برای اجرای آن، از:

حرمل دومن و نیم، لُبان ذکر و فلفل سفید[2] و مصطکی و دانه‌ی بلسان و زعفران و اکلیل‌الملک و سنبل‌الطّیب هرکدام ده درهم، راوند چینی و زراوند دراز و پهن هرکدام بیست درهم، زُرنباد و دَرونج هرکدام چهار درهم، انیسون و زنجبیل و قُسط و سلیخه هرکدام سه

---

۱. سزگین، ۳۲۳، دو درهم است.

۲. بولاق، ۵۴۰، سیاه است

استیر (ستیر، سیر، یک چهلمِ من، شانزده مثقال)، قرنفل، وزن شش درهم، خربق سفید و گل سرخ و شونیز هرکدام شش سیر، سُعد، ده سیر، صبراُسقوُطری چهارده درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با درهم آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و درآوندی برداشته شده و پس از شش ماه به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون دحمَرثا با مروارید/ دحَمرثای شیرین[1]:

و سودمندیهای آن همچون سودمندیهای دحمرثای نخستین[2] است، [و برای [درست کردن] آن از:

زُرُونباد (عِرق الکافور) و **دَرونَج** (درونج عقربی) و **افیون و گندبیدستر و فلفل و دارفلفل** و سلیخه و هوم المجوس(گیاه یا گلی که در سمرقند و بخارا و بلخ می‌روید و ...) و بزر بنگ و قُسط و سنبل‌الطّیب و گاوشیر و میعه و زعفران هرکدام شش مثقال، حُلبه سه مثقال مروارید دو مثقال و **بیرزد** (بارزد، قِنّه، انگلم گیاهی که به خیزران ماند) و آن همان قِنه است و مُرّصافی هرکدام دوازده مثقال گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با درآمیختنی یک به سه، با عسلی کف و رویه گرفته، سرشته می‌گردند و درآوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند [که به خواست خدا سودمند است].

چندوچون تریاق/ معجونِ مثرودیطوس سودمند برای راه‌بندهای کبد و آماسهای درشت و سخت (جاسی) و تریهایی (رطوباتی) که در شکم و سینه باشند و روان بودن خون به سوی اندامهای درونی و [برای] گندگی (عفونت) و شکم‌روش (اختلاف) و بادکردگی و درد معده و روده‌های باریک و روده‌ی بزرگ؛ و [نیز،] اشتهای جماع را برمی‌انگیزد و رنگ را زیبا می‌سازد و اشتهای خوراک را برمی‌انگیزد و پیشاب را روان می‌دارد [و از تنگدلی و در خانه ماندن (حصر) رها می‌سازد و به جنبش در می‌آورد و اندوهها (هُموم) و غمها را از میان می‌برد و بیماریهای زنان را از هم می‌پراکند] و سنگ‌ریزه‌های پدید آمده در پیشابدان را خُرد می‌نماید و جَنینها را در شکم مادرانشان نگه می‌دارد و چشم را تیز می‌نماید، و زیان سمها را از میان

---

۱. این عنوان در بولاق، ۵۴۱، «دحمرثای شیرین» و در سزگین ۳۲۳، «دحمرثا با لؤلؤ» است

۲. سزگین ۳۲۴، به جای «نخستین»، «دیگر» است.

می‌برد و برای بسیاری از چیزهایی که تریاق کبیر/ فاروق، برای آنها سودمند است، سودمند می‌باشد [و برای اجزای آن، از:

[مُرّ] و زعفران و زنجبیل و دارچینی و کتیرا هرکدام ده درهم، سنبل‌الطّیب و کندر ذَکر و خردل و شاخه‌های بلسان و اُسطوخودوس و مُرصافی و قُسط و سیسالیوس و کمافیطوس و قِنّه و راتینه و دارفلفل و عصاره‌ی هوفسطیداس [و آن همان عصاره‌ی گیاهی است که آن را ریش بز (لیحته‌التّیس) می‌نامند] و گاوشیر و گندبیدستر [و ساذَج هندی و میعه هرکدام هشت درهم] سلیخه و فلفل سفید و سیاه و سورنجان و جُعده و سیر بیابانی و دوقو و اکلیل‌الملک و جنطیانای رومی و روغن بلسان و اوفربیون (فرفیون، برنیون) و مُقل هرکدام یک درهم/هفت درهم سذاب دو درهم، اوشنه (اُشَق، آشه) و ناردین اَقلیطی و آن، همان سُنُبل هندی است و مصطکی و صمغ عربی و فُطراَسالیون وقردمانا و افیون و بزر رازیانه و گل سرخ [و مُشکطرامَشیع و سکبیه و اَسارون هرکدام پنج درهم[1]]، انیسون و وَج و مُو و فو[2] (سنبل کوهی) هرکدام سه درهم، اقاقیا و ناف سقنقور (سوسمار) و هوفاریقون (هیوفاریقون، دادی جوجِادو) هرکدام چهار درهم و نیم گرفته می‌شود و این داروها – در حالی که هرکدام از آنها که کوبیدنی باشد، کوبیده گشته باشند – گردآوری شده و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و صمغها با شرابی کهنه‌ی ریحانی، خیسانیده می‌گردند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و پس از شش ماه به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند هر شربت از آن به‌اندازه‌ی یک فندق است [که به خواست خدا سودمند است].

چندوچون غرقیون به‌کار گرفته شده در معجون مثرودیطوس:

از مویز طایفی هسته گرفته چهار درهم، سقّز (عِلک البُطْم) بیست و چهار مثقال مرّصافی و اِدخر از هرکدام دوازده درهم، دارچینی و مقل کبود و اظفارالطّیب و سلیخه و سنبل رومی و اکلیل‌الملک و سُعد و دانه‌ی غار، هرکدام سه درهم، قصب‌الذّریره نُه درهم، زعفران یک درهم، قفرالیهود دو درهم و نیم گرفته می‌شود این داروها ساییده شد و بیخته گشته گردآوری شده و آنچه از آنها خیسانیدنی باشند در شرابی بهینه گوهر - که اصل همان است- و یا

---

۱. بولاق، ۵۴۱، سه درهم است.

۲. سزگین، ۳۲۴، فُوّه (روناس) است.

چیزی که جای آن را بگیرد خیسانیده شده و با در آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند- و برخی از پزشکان آن را با طِلاء (افشره‌ی انگوری که با جوشاندن، دو سوم آن رفته باشد و کنایه از شراب است) و یا شراب می‌سرشتند- و به‌گونه‌ی قرص درمی‌آورند و آنها را در سایه خشک می‌کنند.

چندوچون معجونِ آثاناسیا (معجون‌آیم و بهتر می‌کنم) که در ترکیب آن کبد گرگ [و شاخِ سوخته‌ی بز] را به‌کار می‌برند؛ و برای همه‌ی بیماریهای پیش آمده برای کبد و دردهای آن و درد شکم و زخمهای روده‌ها و سپرز و دردهای **عصب و بی‌حسّی آن - اگر همچون مرهم بر** بدن مالیده شود - و درد گُرده و تنگی نفس و سرفه‌ی پدید آمده از تری فراوانِ گرد آمده در سینه سودمند است؛ و شکم‌روش و خون‌ریزی و تف خونی را بند می‌آورد و سیاهرگهای (اوراد، جمع ورید) بریده شده را به هم می‌پیوندد و برای ناسور (ناصور) سودمند است - اگر مانند مرهم بر آن ساییده شود - و این معجون را از این رو به این نام نامیده‌اند، زیرا، هر کسی آن را بنوشد او را از بیماری می‌رهاند و اجزای آن عبارت‌اند از :

زعفران و مُرّ و قردمانا و بزر سیاه خشخاش و سنبل‌الطّیب و ریشه‌ی غافث و عصاره‌ی آن و کبد گرگ [و شاخ راستِ سوخته‌ی بُز، هرکدام یک جزء] **افیون و گندبیدستر و بزر بنگ و** **قُسط، هرکدام یک جزء همسان گرفته می‌شود و این داروها ساییده شده و بیخته گشته** گردآوری شده و هر چه از آنها خیسانیدنی باشند با شرابی **زلال گوهر** - که همان اصل است - و یا شرابی همگانی یا سیکی یا شراب مویز و عسل، خیسانیده می‌شوند و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و پس از شش ماه به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود؛ **هر شربت** از آن از یک چهارم مثقال تا نیم مثقال است.

چندوچون معجون آثاناسیای کوچک سودمندی برای: درد کبد و سرفه و درد معده و بادها و ریشهای روده‌ها و زخمهای سینه و ریه و بیرون دمیدن چرک سفید (مِدّه) و [سودمند برای] زهرهای حشرات زهردار؛ و برای [درست کردن] آن از:

میعه‌ی روان یا خشک و زعفران و قُسط و مُرّ و شاخه‌های بلسان و افیون و سلیخه هرکدام چهار درهم، عصاره‌ی غافث، هشت درهم، ریشه‌ی کوبیده‌شده‌ی مَهک دوازده درهم گرفته می‌شود ؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و درآوندی برداشته شده و پس از شش ماه به

هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون معجون جِنطیانای[1] **سودمند** برای: سختی کبد و سپرز و راه‌بندها و درد معده و گرده (کُلیه) و پیشابدان (مثانه) و تبهای دراز مدّت [و برای زهر حشرات زهردار] و برای [درست کردن] آن از:

جنطیانای رومی و فلفل سیاه هرکدام ده درهم، قُسط و ساذَج هندی و سنبل‌الطّیب و زراوند چینی[2] [راوند چینی] هرکدام یک اوقیه گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شد و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و زویه (رِغوَه) گرفته سرشده می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود؛ [هر شربت از آن] وزن یک درهم با آب سذاب است.

چندوچون معجون پودنه‌ای سودمند برای: دردهای معده‌ی سرد و کبد و گردآمدن (اقشعرار) دراز مدت پوست و تبهای بلغمی و تبهای رِبع؛ و برای [درست کردن] آن از:

پودنه‌ی رودخانه‌ای و فطر اَسالیون و سیسالیوس هرکدام دوازده درهم، بزر کرفس و بزر رازیانه و بابونه و حاشا هرکدام چهار درهم، کاشم پانزده درهم، فلفل سیاه چهل و چهار درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای بیخته می‌شوند و با آمیختنی یک به سه با انگبینی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و در آوندی (ظرفی) نگه‌داری می شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند، هر وعده‌ی دارویی از آن یک تا دو درهم با آبی گرم است [که به خواست خدا سودمند است].

چندوچون (صفت) معجون افسنتینِ سودمند برای سردی معده [و بازکننده‌ی راه‌بندهای کبد و سپرز و روان سازنده‌ی پیشاب]؛ و برای [درست کردن] آن از: انیسون و بزر کرفس و آسارون و افسنتین رومی و بادام تلخ پوست گرفته جزء‌هایی به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آمیختنی یک با سه، با عسلی کف و رویه گرفته معجون می‌شوند و در ظرفی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود.

---

۱. **جنطیانا، جنطیان**، کوشاد: بیخی است به درازی یک وَجب و برگ آن شبیه به برگ گردکان و از آن کوچک‌تر است. (اغراض الطبیّه به اختصار)

۲. سزگین، ۳۲۵، به جای چینی، مُدَحرج است.

چندوچون معجونِ جالینوس گرم کننده‌ی سردی گُرده و پیشابدان، که راه‌بندهای کبد را باز می‌گشاید و باد کردگی (نَفخ) و بادهای [بدن] را از هم می‌پراکند و بدن را بهینه می‌سازد؛ [و برای درست کردن آن،] از:

فلفل سیاه و فلفل سفیدو حماما و قُسط [و سنبل‌الطّیب و قصب‌الذّریره و ساذج هندی] و زعفران و بزر کرفس و انیسون و عاقِرقرحا و بزر انجُره (گزنه) و بزر سذاب کوهی هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن یک درهم با آب پوسته‌های رازیانه و پوسته‌های ریشه‌ی کرفس است.

چندوچون معجون راوندِ[1] **سودمند** برای: برای سفتی کبد و معده‌ی پدید آمده از زدنی (ضربه ای) و یا برخوردی (صَدمه ای)،و برای [درست کردن] آن از:

راوند چینی و زنجبیل و **شاهدانه** و وَج و ریشه‌های اَنجُدان (مَحروث یا درختِ حلتیت که صمغ آن را «حلتیت طیّب» نامند)، هرکدام یک اوقیه، بزر کرفس و بزر رازیانه و انیسون و نانخواه، هرکدام نیم اوقیه گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده (مَسحوقه)[2] و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و درآوندی نگه‌داری می‌شود و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند؛ و برخی از پزشکان در این معجون **راسن** (گیاهی با بیخی خشبی و سرخ رنگ و خوشبو) را به‌جای **شاهدانه** به‌کار می‌برند.

چندوچون معجون خرمایی(تمري) سودمند برای دشواری پیشاب کردن و قولنج و [درست کردن آن] آسان و در هر وقتی – تابستان باشد یا زمستان – بدون رنج و زحمت است و از خرمای **هیرون** (خرمای قَسب، زردِ خشک) یا خرمای صرفان[3] هسته گرفته پنجاه درهم گرفته می‌شود و یک شبانه‌روز با سرکه‌ی انگوری خیسانیده می‌شود و سپس با پالونه‌ای مویین گشاده سوراخ بیخته گشته و گردآوری می‌شود و از سقمونیا و سذاب خشک هرکدام هفت مثقال، فلفل سیاه، صد دانه، زنجبیل سه مثقال، بوره‌ی ارمنی یک مثقال، بادام تلخ پوست

---

۱. این دو مورد اخیر (معجون جالینوس و معجون راوند) در نسخه‌ی سزگین، ۳۲۶، پس و پیش آمده است.

۲. **سحَق**: به سختی کوبیدن چیزی است که در نتیجه، همچون ساییدن می‌شود.

۳. معلوم نشد که **صرفان**، چه نوع خرمایی است.

گرفته، سی دانه گرفته می‌شود و این داروها کوبیده و ساییده شده [دوباره] گردآوری می‌شوند و با آن خرمای پالوده گشته آمیخته می‌گردند و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی نگه‌داری گشته و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود؛ هر شربت از آن، وزن چهار مثقال با آب گرم است [که به خواست خدا سودمند است].

چندوچون قلقطارعانِ[1] **بزرگِ** سودمند برای [جلوگیری] از انداختن جنین و دردهای زنان و همه‌ی بیماریهای سرد، و این، داروی نیرومندی[2] است [و اجرای آن] از اینها فراهم می‌آیند، از:

افیون چهار سیر و چهار دانگ، **فربیون** شش درهم، اقاقیا پنج سیر و چهار دانگ، حماما سه سیر و چهار دانگ، **عاقِرقرحا** شش درهم، **فاشرا** و آن همان هزار **گُشان** (گیاهی خاردار پیچنده و ثمر آن به‌اندازه‌ی یک نخود) است - و فاشر ستین - و آن ششبندان است- هرکدام چهار درهم، ابریشم بریده‌شده (مقرّض) وزن دو سیر، نقره‌ی سوخته، شش درهم، بزر سذاب و نانخواه و گُل ادخر هرکدام چهار درهم، گل سرخ و مُشک و ریشه‌ی کاکنج هرکدام شش درهم، بزر کرفس و مُقل کبود و دانه‌ی بلسان و قصب‌الذّریره و سلیخه و زُرُنباد و دَرونج و شیطرج هندی هرکدام دو سیر، بزر بنگ سفید نُه سیر و دو درهم، بزر بقله دو سیر، دانه‌ی پوست گرفته‌ی کرچک هشت سیر، گوگردِ زرد[3] پنج سیر [صمغ عربی و میعه‌ی سایله هرکدام سه سیر و دو درهم]، کُندر ذَکر پنج سیر و چهار دانگ روغن بلسان سه سیر و دو درهم، گندبیدستر نُه سیر و دو درهم و چهار دانگ، دِبق پاک کرده پنج سیر و چهار دانگ، قَردِمانا شش سیر، ساذج هندی سه سیر و چهار دانگ، قاقُله‌ی بزرگ، **صد** دانه‌ی درست و سالم (صِحاح)، قرنفل نَر پنج سیر و قرنفل ماده سه سیر، امرودیجان/افروریحان[4] دو سیر و دو درهم، قرفه دو سیر و چهار درهم، مروارید سوراخ نشده پنج درهم، مرجان دو سیر و چهار درهم، زوفرا و زَهره‌ی گاو هرکدام دو درهم، زراوند طویل نُه سیر، زنجبیل و فلفل سفید هرکدام

---

۱. **قلقطار**، یکی از انواع زاج است امّا برای من معلوم نشد که **قلقطارعان** چه نوع زاجی است؛ و شاید غلطی زاید در املای آن باشد.

۲. در سزگین، ۳۲۶ به جای نیرومند، **هندی** است. (دارویی هندی)

۳. سزگین ،۳۲۷، کرنب (کلم) است که بی‌تناسب است.

٤. این واژه در سزگین، ۳۲۷، «امرودیجان» و در بولاق، ۵۴۳ «افروریحان» است که هیچ کدام معلوم نشد.

پنج سیر، اَطموط (باقلای هندی) - و گروهی گفته‌اند که آن اکشم کَت (اکتکمت) است و بوزیدان هرکدام دوازده درهم، سوربارد/سور؟ دو سیر و دو درهم و چهار دانگ، بهمن (گیاهی پُرخار) سرخ و سفید هرکدام دو سیر و چهار دانگ، زَهره‌ی گرگ و زهره‌ی خرس و زهره‌ی کلاغ هرکدام یک درهم گرفته می‌شود، این داروها کوبید و ساییده می‌شوند و صمغها- به اندازه نیاز- با شرابی بهینه گوهر به مدّت هفت روز خیسانیده می‌گردند.

و پس از آن داروها را ساییده شده و بیخته گشته بر آنها می‌ریزند و به‌گونه‌ی **انگشت‌پیچ** (لَعوق) درمی‌آورند و در دیکی سنگی پاکیزه می‌اندازند و آن راپنج یا شش جوش می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و پس از آن، **کفتار ماده‌ی پیری** را که زنده باشد می‌گیرند و دستها و پاهای آن را به هم دیگر می‌بندند و آن را در **دیکی مسی** می‌اندازند و از ترمُس سفید و شویت هرکدام **یک کفِ دست** را در آن می‌ریزند و به اندازه نیاز آب گوارا (غیرمعدنی) را بر آن می‌افزایند و در دیک را می‌پوشانند و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که بپزد و اندامهای آن از هم جدا گردند (مُتَهَرّء شود) می‌جوشانند و پس از آن، دیک را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌نمایند و این آب و گوشت را پاک می‌گردانند و پوستها و استخوانها و موهای آن را از آن پاک می‌سازند و این آش را در دیکی پاکیزه می‌ریزند و از روغن بلسان و روغن ناردین، هرکدام به‌اندازه‌ی کاسه‌ای را بر آن اندازند و آن را تا هنگامی که یک سوم از آن باز می‌ماند می‌پزند و به‌اندازه‌ی آن آشی که مانده است عسل را بر آن می‌ریزند و آن را می‌جوشانند تا به پایداریِ (قَوام) عسلی غلیظ درآید و سپس آن داروهای سرشته شده [ای که در آغاز توصیف این معجون یاد کرده‌ایم] بر آن می‌اندازند و آن را سرد می‌گردانند و در آوندی شیشه‌ای برمی‌دارند و تا شش ماه آن را به حال خود رها می‌سازند و پس از این مدّت، آن را به‌کار می‌گیرند؛ و نباید پیش از گذشت آن مدّت، آن را به‌کار بگیرند که بی گمان می‌کُشد؛ و پس از این مدّت به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قلقطارعان کوچک و برای [درست کردن] آن از:

دانه‌ی بلسان و حماما و پوسته‌های لُفاح و اُشنه و سلیخه و اُشه و لُبان ذَکر و ریشه‌های ساییده‌ی مَهک و شاخه‌های بلسان و پیه حنظل و زنجبیل و سکبینه و گاوشیر و دارچینی و گندبیدستر و هزار گُشان (فاشرا) و ششبندان (فاشرستین) و شیطرج هندی و ترنج و فلفل

و کَرَویا (زیره‌ی رومی، شاه زیره) و زراوند مُدَحرج و قاتل ابیه (پیزر، نی باریک، قَطلَب[۱])، [و شکر] و دانه‌ی غار و دمُ‌الاخوَین، هرکدام دو درهم، زعفران و فلفل و بزر بنگ هرکدام ده درهم، فربیون هفت درهم، بزر حرمل و قرنفل و ساذج هندی و پیه کُرکی[۲] (دُرنا) و خربق سفید و زهره‌ی فیل و قُسط تلخ از هرکدام چهار درهم، طلا و نقره‌ی صاف و برگزیده (منخولان) و زُرُنباد و دَرونَج و کافور، هرکدام سه درهم، سنبل‌الطّیب هشت درهم، مِسک دو دانگ، افیون پانزده درهم، ابریشم خام و نمک هندی و اُشنان ذَکر و کلم بحری و قِنّه و برنج (آلیاژی از مس و روی) و خیار شنبرِ پاک شده از ساقه و دانه و قیروبول و طالیسفر (نبق هندی، پوست درختی هندی) و ریشه‌های شاهدانه و برنج و نانخواه و سعتر فارسی و ریشه‌های زوفرا (تخمی است در ظاهر همچون انگدان که حَزا نیز گویند) و دانه‌ی کبر از هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و صمغها با شرابی ریحانی خیسانیده می‌گردند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در ظرفی نگه‌داری شده و پس از شش ماه به‌کار برده می‌شود.

چندوچون معجون اَصفرسلیم[۳] سودمند برای تلخه‌ی سودا (مُرّة السّوداء) و دردِ کودکان و دردهای زهدان که برای [درست کردن] آن از:

فلفل سفید و زنجبیل و نمک هندی و قُسط تلخ هرکدام شش درهم، افیون فربیون و گندبیدستر و زعفران و قرنفل و مصطکی و عاقرقرحا هرکدام پنج درهم، سُعد و هزار گُشان و فاشرستین و آن شَشبندان است و زرنباد و درونج و زراوند طویل هرکدام دو درهم، روغن بلسان و آب کافور هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با روغن بلسان و آب کافور نمدار می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته - یک با سه - سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز پس از شش ماه به‌کار برده می‌شود و با مقداری از آن که به‌اندازه‌ی عدسی باشد با آب مرزنگوش اِسعاط می‌نمایند (استنشاق می‌نمایند، به بینی می‌کشند).

---

۱. **قَطلَب:** درختی در شام با برگهای باریک نرم و میوه‌هایی چون انگور سبز.

۲. بولاق، ۵۵۴، به جای **کُرکی**، کرگدن است.

۳. معجونی که با زعفران زرد شده و سلیم نامی آن را ساخته است.

چندوچون گِل اَرمنی[1] سودمند برای [از میان بردن پیامد] زهرهای کشنده و نوشیده‌شده و نیش زدن زیستمندان زهردار که برای [درست کردن] آن از:

گِل ارمنی و دانه‌ی غار هرکدام دو درهم، اِنفحه‌ی (پنیرمایه معده نوزادان سر بریده‌ی حیوانات) آهو هشت درهم[2]، جنطیانا رومی و مُرّصافی و زراوند مدحرج و بزر سذاب و مرّ و برگ غار هرکدام یک درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته با آمیختنی یک به سه سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز ان را به کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن به‌اندازه‌ی یک باقلاست؛ [به خواست خدا سودمند است].

[چندوچون معجونی که برای نِقرس [و عرق النِّسا - که از مادّه‌ای بلغمی باشد- سودمند است] و برای آن از:

سورنجان سفید شش مثقال، پوسته‌های ریشه‌ی کبر و دارفلفل [و فلفل] و حنا و زیره‌ی کرمانی از هرکدام نیم مثقال، نوشادُر و نمک نفتی و زَبَدالبحر و میعه‌سایله/یابسه، از هرکدام نیم مثقال و یک چهارم مثقال، تربد [سفید توخالی] ده مثقال، حرمل و زنجبیل هرکدام دو درهم و نیم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و با عسل کف و رویه گرفته [با آمیختنی یک به سه سرشته شده و در آوندی برداشته می‌شود هر شربت از آن از سه تا پنج درهم[3] است.

معجون دیگری که برای نقرس و درد بندگاهها - که از سردی باشند - سودمند است [و برای آن] از:

سورنجان سفید بیست درهم غاریقون دو درهم، سقمونیا یک دانگ و نیم، هزار گُشان دو دانگ و نیم، ششبندان و دارچینی از هرکدام یک دانگ و نیم، دارفلفل و زنجبیل و زیره‌ی کرمانی هرکدام دو درهم، برگ حنا و پوسته‌های ریشه‌ی کبر، هرکدام دو دانگ، **برگ عوسج**[4] چهار دانگ گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با روغنِ

---

۱. در بولاق، ۵۴۴، به جای ارمنی، رومی (گِل رومی) است.

۲. بولاق، همان، چهار درهم است.

۳. در سزگین، ۳۲۹، افزون بر دیگر ناهماهنگیها با بولاق ۵۴۴، **چهار درهم** است.

٤. در بولاق، ۵۴۵، به جای عوسج، **پودنه** است.

[شیرگاو] یا روغن بادام شیرین نمدار می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته و آمیختنی یک به سه سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز [به خواست خدا] به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون معجون کلکلانه‌ی [مروزی] و آن معجون هندی است که برای: دردهای معده و تبهای دیرینه و غش کردن و دشواری ادرار کردن و برص و بهق و بله[1] و سرفه‌ی تر و زخمهای ریه و تشنگی و زهرها و سردی بدن و بواسیر و دردهای سپرز و غُدّه‌های چرکین و قولنج و آب زرد (صفراء) و بیماریهای بارداران (حُبالی) و دردهای زهدان سودمند است و [نیز،] خوراک را می‌گوارد؛ و برای [اجزای آن،] از:

هلیله‌ی سیاه و بلیله و شیر آمله‌ی هسته درآمده؟ و تُرنج (أُترج) و فلفل مویه (بیخ دار فلفل) و بزر کرفس و شیطرج هندی و فلفل سیاه و زبان‌گنجشک و زیره‌ی کرمانی و چینی و خشقیفل – و گروهی گفته‌اند که: شقاقل (زردک صحرایی) است– و نمک درانی و هندی و نمکِ خمیر (ملح العجین) و بَهمنین (ریشه‌ی زردک) سیاه و سرخ و نانخواه، هرکدام سه مثقال، تربد سفید یک رطل گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و سه رطل شیره آمله ی (آمله‌ی پرورده در شیر) هسته درآمده را می‌گیرند و آن را با بیست و چهار رطل آب گوارا با آتشی آرام تا هنگامی که یک سوم از آن باز بماند می‌پزند و آن را از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و ته‌نشین (ثُفل) آن را دور می‌ریزند و چهار رطل فانید سفید را بر آب می‌ریزند و آن را بر آتش می‌گذارد و با آتشی آرام می جوشانند و آن را تا هنگامی که فانید (شکر) ذوب می‌شود و همچون عسل، غلیظ می‌گردد به هم می‌زنند و سه رطل روغن کنجد (شیرج) تازه را بر آن می‌ریزند و آن را به هم می‌زنند تا با هم بیامیزند و همسان گردند و آن را از آتش پایین می‌آورند و داروهای کوفته شده را بر آن می‌پاشند و آن را به هم می‌زنند تا همچون هم گردند؛ و آن را در آوندی سفالی **سبز** بزرگ برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن سه تا چهار مثقال است.

چندوچون معجون کلکلانه‌ی کوچک، و سودمندیهای آن همچون سودمندیهای

---

۱. این واژه در سزگین، همان، به‌صورت **بله** و در بولاق، همان، به صورت **ملیله** است که هیچ کدام متناسب نیستند.

کلکلانه‌ی بزرگ است و برای [درست کردن آن] از:

هلیله و بلیله و شیر آمله‌ی هسته درآمده و فلفل و دارفلفل و شیطرج هندی و صبر و زنجبیل و دانه‌ی نیل و ترنج (بالنگ) و بزر گشنیز خشک و نانخواه و فلفل مویه و بزر کرفس و زبان‌گنجشک و زیره‌ی کرمانی و اَطْمَط (گونه‌ای از جوز هندی، بندق هندی) از هرکدام پنج درهم، خیار شنبر پاک شده از دانه و آمله‌ی هندی و قِرفه و ساذَج هندی و هیل بَوا (هِل) و آن سوسم / سمسیر[1] است – و اگر به دست نیاید، قاقله‌ی بزرگ را بگذارد – و قاقله‌ی کوچک و حبة‌السّودا (سیاهدانه، شونیز) هرکدام سه درهم، تربد سفید و روغن کنجد هرکدام بیست سیر، فانید یک صد و بیست سیر، مویز هسته گرفته دویست و پنجاه سیر، آب آمله ده رطل گرفته می‌شود که در هم آمیختن آن به آن گونه‌ای است که آن را توصیف می‌نمایم:

چندوچون [چاره‌جویی] (درهم آمیختن) آمله، از:

شیر آمله‌ی هسته گرفته سه مَنّ[2] (۱۸۰ تا ۲۸۰ مثقال)، مویز هسته گرفته (مَنزوع العَجَم) شش من گرفته می‌شود و با چهل رطل (هر رطل نود مثقال) آب تا هنگامی که یک چهارم از آن باز بماند پخته می‌شوند و آن را در آن حالی که بر روی آتش است به هم می‌زنند تا ذوب شوند و همچون عسل غلیظ شود؛ و آب آن پالوده می‌شود و [آمله و مویز آب شده] در دیکی پاکیزه ریخته می‌شوند و فانید را بر آن می‌اندازند و با آتشی آرام می‌پزند و آن را به هم می‌زنند تا همچون عسل غلیظ گردد و سپس داروهای کوبیده شده را بر آن می‌پاشند و آن را در حالی که بر آتش است به‌هم می‌زنند و سپس روغن کنجد را بر آن می‌ریزند و آن را به هم می‌زنند (حرکت می‌دهند) تا همگی همسان شوند و همچون خمیر گردند، که آن را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و در آوندی شیشه‌ای یا کاسه‌ای بزرگ (غضار) می‌ریزند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون معجون شلیثای سودمند برای صرع و سکته و فالج و لَقوه و تشّنج و فراموشی و ترس و دل چرکینی (خُبث نفس) و تپش قلب و لرزش و تباهی عقل (خَبَل) و دگرگون گشتن آن و دردهای درون (اَوجاعُ الجَوف) و دردهای ریه و بادهای سنگین (ریاح الغلیظة) و درد

---

۱. **هِل و هیل بوا**، شناخته شده هستند، امّا **سوسم و سمسیر** که در تفسیر آن آمده‌اند، معلوم نشد.

۲. **من** به معنی پیمانه، در شرع، ۱۸۰ مثقال و در **عرف**، ۲۸۰ مثقال است؛ و جمع آن، اَمنان است که در متنهای کامل الصّناعه «اَمناء» نوشته شده است.

بندگاهها و نقرس و دردهای زهدان و سرگیجه (دَوار) و انداختن جنین و نگه‌داری آنها در شکم مادران؛ و [برای] سردرد سخت (صُداع) و دردِ نیمی از سر (شقیقه، میگرن) – و آن را اُبهلیه[1]/اهلیه و ذَهبیّه نامند – و [برای اجزای] آن از:

مشک ناب و حماما و شاخه‌های بلسان و فربیون و اُشنانِ نبطی و بزر کرفس و بزر سذاب و گوگرد زرد و سرگین گاو (خُثاء البقر) کوهی و سرگین بز کوهی – و کافور و خربق سفید و سیاه و سُعد و میعه‌ی سایله و ماميران چینی و بزر هَلیون (مارچوبه) و یدیسعان/یداسعار[2] و اصابع الصُفر (بیخی است که به کف عایشه یا مریم معروف است) و ریشه‌های هندبا و شاخه‌های بلسان و دانه درخت مَحلب (درختی که دانه‌های خوشبو دارد) و گشت برگشت (پیچک، عشقه) و خردل سفید هرکدام دو درهم، مروارید سوراخ نشده و زعفران و ساذج هندی و دِبْق (مویزک عسلی) و سلیخه‌ی پوست نگرفته و جوز بَوّا و گل اِدخر و گندبیدستر و بزرجِرجیر (تره‌تیزک) و بزر زوفرا، هرکدام ده درهم، طلا و نقره‌ی منخول (پاک شده‌ی برگزیده) و روغن زیتون و دانه بلسان و شونیز و زاج اساکِفه (زاج کفشگران) و مدفوع (خَرْء) روباه و پوسته‌های کبر، هرکدام نیم درهم، ابریشم خام سوخته یا ناسوخته و فلفل سفید و زنجبیل و ریشه‌های شویت و بزر آن و جنطیانا رومی و گُل (فُقّاح) زبان‌گنجشک و نمک هندی و سعتر فارسی و عاقرقرحا و زراوند مدحرج و بندق هندی و اَبْهُل و قفرالیهود و هزارگشان و ششبندان هرکدام چهار درهم، قرنفل و سنبل‌الطّیب و قُسط و مُرّ و حرمل و شاخه‌های پرسیاوشان و قاقله، هرکدام هشت درهم، ریشه‌ی سوسن کبود و خاک جایِ توقف کردن در بهار (تراب المَربع) و آب نانِ خُرد شده و آب سواک (آب چوبِ دندان مال)؟ هرکدام یک درهم، مصطکی سه درهم، لُفاح (میوه‌ی بیروح) بیست دانه، بزر رازیانه و زوفای خشک هرکدام شش درهم [و بادآورد و راوند چینی و گره بوی ناک و پوسیده دَرجنطیان[3] (عِقدالُمنتِن البالی فی

---

۱. در آخر توصیف این معجون آمده است که: « و آن را اُبْهُلیّه و ذهبیّه نامند؛ که معنی هیچ‌کدام در رابطه با این معجون معلوم نشد؛ البته بولاق، ۵۴۵، **اهلیله** است.

۲. این واژه در بولاق، ۴۵۶، «یدیسعان» و در سزگین، ۳۳۰ «یداسعار» است و هیچ کدام معلوم نشد.

۳. **جنطیان**: گیاهی باگلهای آبی در کوهستان است؛ امّا در منابع در دسترس هیچ توضیحی برای این مورد و بسیاری از واژه‌ها و ترکیبهای به‌کار رفته در برخی از جاهای این کتاب، - به‌ویژه این مقاله‌ی دهم از جزء دوم یا آخرین مقاله‌ی این کتاب- یافته نمی‌شود. (مترجم)

الَجنطیان)، هرکدام هفت درهم،] فلفل سیاه و دارفلفل و بزر سفید بنگ و زراوند طویل و افیون هرکدام بیست درهم، اکلیل‌الملک چهار درهم و نیم، بزر قطونا و مرجان هرکدام چهار درهم و دو دانگ گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و آنچه از آنها خیسانیدنی باشد، با شراب ریحانی کهنه یا چیزی که جای آن را بگیرد خیسانیده شده و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی شیشه‌ای برداشته شده و پس از شش ماه به‌اندازه‌ی یک نخود از آن را با آب پوسته‌های رازیانه و ریشه‌های کرفس به‌کار می‌برند و با اندازه‌ی یک دانه (شاید دانه‌ی نخود) از آن- به هنگام طلوعِ [صورت فلکی شَعرای یمانی - و آن سگِ [صورت فلکی] جبّار است - با آب شاهدانه و آب مرزنگوش اِسعاط می‌نمایند (به بینی می‌کشد).

چندوچون معجون مُشک سودمند برای درد کبد و ناتوانی معده و سردی آن؛ و راه‌بندها را باز می‌گشاید و بادهای غلیظ را از هم می‌پراکند؛ و برای [درست کردن] آن از:

مُشک و سلیخه و سنبل‌الطّیب و ساذج هندی و لُک پاک کرده و راوند چینی و جنطیان رومی هرکدام دو درهم، زعفران و نانخواه و بزر کرفس و مصطکی هرکدام سه درهم، عود هندی و قرنفل هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و این داروهای ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن به‌اندازه‌ی یک باقلا با آب گرم است.

معجون سنبل سودمند برای سفت و ستبر شدن (قَساوت) کبد و معده که برای [درست کردن] آن از:

سنبل‌الطّیب و قُسط و گُل اِدخرونیِ نهاوندی و مویز هسته گرفته هرکدام چهار درهم، زعفران و مُرّصافی و انیسون و فلفل هرکدام یک درهم، مقل کبود دو درهم، سلیخه پنج درهم گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شد و بیخته گشته گردآوری شده و مقل و مویز با شراب سیکی (مثلّث) خیسانیده شده و با عسل مَنزوع الرّغوه، سرشته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود.

چندوچون معجون حِلتیتِ سودمند برای تب رِبع؛ که راه‌بندها را باز می‌کند و بادها را می‌پراکند و در برابر گزش همه‌ی زیستمندان سومند است و برای [درست کردن] آن از:

حلتیتِ و فلفل و مُرّ و سذاب خشک به‌اندازه‌ی برابر گرفته می‌شود و نرم کوبیده می‌گردند

و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته شده و در آوندی برداشته می‌شود و به هنگام نیاز آن را به کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن وزن درهمی است.

چندوچون معجون سیاه سودمند برای شکم‌روش (استطلاقُ البطن و اسهال خونی زحیر؛) که برای [درست کردن] آن از:

افیون و بزر سیاه[1] بنگ و گندبیدستر و دارچینی و فلفل سفید و زنجبیل و بارزد، هرکدام ده درهم، میعه‌ی سایله و بادآورد و قُسط تلخ، هرکدام پنج درهم، زعفران سه درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با درآمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و به هنگام نیاز [اگر خدا بخواهد] به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون معجون قُسط سودمند برای دردهای معده و کبد که برای [درست کردن] آن از :

پوسته‌های سلیخه و دارچینی هرکدام هفت درهم، انیسون و بزر کرفس و اسارون هرکدام سه درهم و دو سوم[2] درهم، گل اِدخر و مُرّ صافی و ریشه‌های اِدخر هرکدام سی درهم، شاخه‌های بلسان و زعفران و زراوند مُدَحرج [و راوند چینی] هرکدام ده درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته شده گردآوری می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته، با آمیختنی یک به سه سرشته می‌گردند و در ظرفی نگه‌داری گشته و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند؛ [هر شربت از آن یک درهم تا یک مثقال است].

چندوچون معجونِ قُسط دیگری که سودمندیهای آن همچون سودمندیهای معجون نخستین آن است و برای [درست کردن] آن از:

دارچینی و سلیخه و قُسط تلخ هرکدام پانزده درهم، انیسون و بزر کرفس و آسارون و مرّصافی هرکدام بیست و چهار درهم[3]، فُقّاح اِدخر و ریشه‌های (اصول) ادخر هرکدام بیست و سه درهم، راوند چینی بیست درهم، زعفران چهار درهم گرفته می‌شود؛این داروها ساییده

---

۱. سزگین، ۳۳۲، به جای سیاه، سفید است.

۲. بولاق ۵۴۷، سی و سه درهم است.

۳. سزگین، همان، بیست و سه درهم است.

گشته و بیخته شده گردآوری می‌شوند و با در آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته شده و درآوندی شیشه‌ای [یا کاسه‌ی چینی بزرگی (غَضار) برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود] هر شربت از آن از درهمی تا یک مثقال[1] است.

چندوچون معجون کاسکبینج[2] - و آن معجونی فارسی است - که برای بیمارهای فراوانی - به‌ویژه بیماریهای نوزادان و کودکانی (اطفال و الصّبیان) که صرع و لقوه و فالج و قولنج و تشنّج برای آنها پیش می‌آید - سودمند است و برای همه‌ی چیزهایی که شلیثا را برای آنها به بینی می‌کشند (اسعاط می‌نمایند) به بینی کشیده می‌شود؛ و جنینها را در شکم مادرانشان نگه می‌دارد و زهدانها را بهینه می‌سازد و دردهای آنها را بهبود می‌بخشد و به هم آمیختنیهای آن عبارت‌اند از:

سلیخه، جُفت آفرید (گیاهی که تخمهای آن همچون شنبلیله است) و پوسته‌های ریشه‌های لفاح و بزر رازیانه و حرمل و دانه‌ی اُبهل و زراوند طویل و مدحرج و مسک و عنبر و دانه‌ی بلسان هرکدام چهاردرهم، قرنفل و افرنجمشک (فرنجمشک، نوعی از ریحان) هرکدام بیست و چهار درهم، [هیل چهارده درهم] قُسط تلخ و جوزبَوّا و هلیله‌ی زرد و افیون هرکدام هشت درهم، قِرفه (نوعی از دارچین) و زرنیخ زرد و شونیز و بزر خیری زرد، هرکدام دو درهم، سکبینه و زرنباد و دَرونج ومیعه‌ی سایله و مرصافی، هرکدام پنج درهم، بسباسه (پوست زیرین جوز بَوا) و سُعد و زعفران و کسرنا/حرم[3] و نارمِشک (نار هندی، درخت آهن؟) و دانه‌ی دِهمست (درخت غار، برگ بو) و دانه‌ی غاز، هرکدام ده درهم و مغاث و یبروح الصّنم هرکدام پانزده درهم و برگ مورد هرکدام سه درهم، گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گرداوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته با آمیزشی یک به سه سرشته شده و درآوندی برداشته می‌شود و پس از شش ماه به هنگام نیاز آن را به کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن از یک درهم تا یک مثقال است.

---

۱. سزگین همان، یک درهم تا نیم درهم است؟

۲. **معجون کاسکبینج** معجونی فارسی است و معنی آن «داری سود بسیار است»... . (لغتنامه‌ی دهخدا)

۳. اینجا واژه‌ای است که در سزگین، همان، به صورت **حرما** و در بولاق، ۵۴۷، به صورت **کسرنا** ست که هیچ کدام معلوم نشد که چیست؟

چندوچون کسرنای؟ به‌کار گرفته شده در کاسکبینج از:

قصب الّذریره و اظفار الطّیب و لُبان ذَکر و میعه هرکدام چهار درهم، اُشنه و قِرفه و زعفران و مُشک و عود هندی هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با شرابی ریحانی سرشته می‌شود و به‌گونه‌ی قرص درآورده شده و پس از به صورت قرص درآوردن تا هنگامی که خشک می‌گردند در سایه به حال خود رها می‌شوند و پس از آن درآوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

باب هشتم
در چندوچون معجونهای روان کننده

چندوچون معجون **ثیادریطوس** بزرگِ سودمند برای: فساد مزاجِ سرد و دردهای کبد و معده و سپرز و گرده و زهدانها و بندآمدنِ حیض و قولنج، و این، روان‌کننده‌ای بی‌زحمت است و برای بیماریهای دیرینه و پُرشدگی از فزونه‌های چسبنده‌ی لزج و فراموشی و تاریکی دید و دشواری نفس کشیدن؛ و بدن را از خلطهای تباه پاک می‌کند و آن را گرم می‌سازد و نیرومند می‌گرداند و به میانه می‌آورد (و یُعَدِله) و بادهای آزار دهنده را از آن دور می‌اندازد؛ و برای راه‌بندهایی که در کبد و سپرز باشند و درد سینه و پهلوها (اضلاع) و کم‌توانی دم و بازدم (نَفَس) و آروغهای ترش سودمند است؛ و رنگِ زردی را که از کمی خون و بندآمدن خون در رگها و یا از سردی باشد زیبا می‌سازد؛ و برای کسی که بیم مبتلا شدن او به استسقایی که از ناتوانی کبد و سردی آن باشد به کار می‌رود و برای درد گُرده‌ها و کوته دمی (رَبْو) و تنگی نفس و بند آمدن حیض و همه‌ی دردهای سر (سردردها) و جذام و برصِ و تلخه‌ی (مِرار) سیاه سوخته سودمند است و در برابر بلغم فاسد و گندیده و برای آماسِ بلغمی هر دو سوی گلوی (ذبحه‌ی، اوریونِ) و لَقوه و به لرزه درآمدن (ارتعاش) و فالج و دردهای برانگیخته شده از سرما سود دارد؛ و اگر تندرستان در هنگام داشتن **فزونه** (فضل) از آن بنوشند برای آنان [نیز] سودمند است؛ زیرا این [دارو] تن آنان را نیرومند می‌سازد و آن را پاک می‌نماید و می‌شوید و در رگهای آنان فرو می‌رود و خلطها را آب می‌کند و آنها را در میان پیشاب بیرون می‌ریزد و سنگهایی را که در گرده و پیشابدان باشند ذوب می‌نماید و **چرکهایی** (آوساخی) را که از

خلطهای غلیظ در رگها پدید آمده باشند پاک می‌سازد و تلخه‌ی سیاه (سودا) و بلغم را روان می‌دارد و برای خُناق و صرع سودمند است و گرمای غریزی را توامند می‌نماید و ناتوانی را از آن باز می‌دارد و این هم به سبب **بوی خوش** آن است.

این دارو، از داروهای بزرگ و **برگزیده‌ی** به هم آمیخته است، و برای صرع و لقوه، با اندازه‌ی یک دانه‌ی عدس از آن، با آب شاهدانه، اسعاط می‌نمایند (آن را به بینی می‌کشند)؛ و نام آن از نام **ثیادریطوس**[1] پادشاهی که در زمان یونانیها بوده است گرفته شده است و این دارو از آن داروهای دیرینه‌یی است که اجزای آن پیش از **جالینوس** به هم آمیخته شده است و [برای] اجزای آن از:

صبر اُسقوطری پانزده درهم، غاریقون بیست درهم، زعفران و دارچینی و وَج و مصطکی و روغن بلسان و مُو و حماما و فربیون و فلفل [سفید و سیاه] و دارفلفل و مُرّصافی و جِنطایانا و گُل اِدخر از هرکدام دو درهم، قُسط و کمافیطوس و افتیمون اِقریطی هرکدام چهار درهم، اَسارون [سفید و سیاه] و سلیخه و سقمونیا هرکدام شش درهم، سنبل‌الطّیب سه درهم و نیم گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آمیختنی یک با سه، با عسلی کف و رویه گرفته سرشته شده و در آوندی برداشته می‌شود و پس از شش ماه به هنگام نیاز آن را به کار می گیرند؛ هر شربت از آن چهار مثقال [با مطبوخ افتیمون و غاریقون] و با آب گرم است.

چندوچون ثیادریطوس درست‌شده با جوز بَوّا که برای بیماریهای سر و مغز و بیمارناکی بدن (ادواء البدن) از **سردی**، سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

ساذج هندی و زعفران و سنبل‌الطّیب و سلیخه و غاریقون و ادخر و راوند چینی و مو و فو [و زراوند طویل و مدحرج] و دوقو و فلفل سفید و سیاه و دارفلفل و افتیمونِ اقریطی و وج و شیطرج هندی و مصطکی و ریشه‌ی سوسن کبود و اسقولوقندریون و دانه‌ی بلسان و شاخه‌ها و روغن آن و **جوز بَوّا** (جوز بویا، ثمر درختی هندی به‌اندازه‌ی تخم‌مرغ و درخت آن به‌اندازه‌ی درخت انار)، هرکدام هشت درهم، قرنفل (میخک) هفت درهم، صبر اسقوطری سی درهم،

---

۱. **ثیادریطوس** پادشاهی یونانی است که اندروماخس و به قولی بقراط، برای او معجونی ساخت که به نام او معروف است.

سقمونیا (محموده، گیاهی پیچنده از تیره‌ی پیچکها) شش[۱] درهم، کبابه (ثمر درختی که از چین و روم می‌آورند و شبیه به دانه ی بلسان است) هفت/ نه درهم گرفته می‌شود: این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می شوند و با آمیختنی یک به سه با عسل کف و رویه گرفته سرشته می گردند و پس از شش ماه به‌هنگام نیاز آن را به کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن چهار مثقال است.

چندوچون ایارج (ایاره‌ی) لوغادیای[۲] سودمند برای:

کشیدن فزونه‌های غلیظِ سفت و چسبنده (لزج) و گندیده و سوخته از ژرفای بدن و [برای]سکته و فالج و تشنّج و صرع و جذام و داءالفیل و برص و بهق و قوابی (خارش و زخمهای پوست) و سَعفه (زخمهایی که در سر و صورت ظاهر شود) و شقیقه و سرگیجه (دوار) و سردردِ سخت (صُداع) و سنگینی گوش (صمم) و وسواس و اشتهای سگی و تباهی عقل (خَبَل) و کاهش عقل و تنگی نفس و تشنگی سخت (لَهث) و دردهای گُرده و مثانه و نقرس و درد بندگاهها و عِرق‌النّساء و به لرزه درآمدن و دردهای گوش و داءالثّعلب و داءالحّیه و زخمهای پلید دیرینه؛ و [نیز،] اگر حیض به ناهنگام (غیر از زمان پیری) بند آمده باشد آن را روان می‌دارد و [برای اجزای آن] از:

پیه حنظل، پنج درهم پیازموش برشته شده و غاریقون سفید و سقمونیا و خربق سیاه و اُشه و اسقولوقندریون- و آن سیر برّی است – هرکدام دو درهم و نیم، افتیمون اِقریطی و کُمادریوس و مُقل کبود و صبر اُسقوطری هرکدام سه درهم، حاشاو ساذج هندی و هوفاریقون و فراسیون و جُعده و سلیخه و فلفلهای سفید و سیاه و دارفلفل و زعفران و دارچینی و گاوشیر [و بسپایه] و سکبینه و گندبیدستر و مُرّصافی و قَطراَسالیون و زراوند طویل و عصاره‌ی افسنتین و اوفربیون (فربیون، معّرب «اوبرنیون» فارسی، شیر دو نوع گیاه...) و سنبل‌الطّیب و حماما و زنجبیل هرکدام دو درهم، جنطیانا رومی و اسطوخودوس هرکدام دو درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و صمغها با

۱. سزگین، ۳۳۴، هفت درهم است.

۲. **لوغادیا**، نوعی ایارج است که ترکیبات زیادی دارد و برای درمان بیماریهای عصبی و بسیاری از بیماریهای دیگر به کار می‌رفت. (فرهنگ اغراض)

شراب، خیسانیده می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند [و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند]؛ **هر شربت** از آن چهار مثقال است که با **آبی** که: افتیمون و بسپایه و زوفا[1] (گیاهی همچون سعتر، یا چربی گردآمده در پشم گوسفند است) و هلیله‌ی کابلی و گل گاو زبان و اسطوخودوس – هرکدام به‌اندازه‌ی نیاز - را در آن جوشانیده باشند همراه با یک درهم نمک نفتی نوشیده می‌شود [که به‌خواست خدا سودمند است].

چندوچون ایاره‌ی جالینوس سودمند برای:

لقوه و فالج و صرع و تشنّج و استرخا، و پاک کننده‌ی بدن از فزونه‌های غلیظِ لزجِ گوناگون است و سُستی پیشابدان را و بیرون آمدن بدون خواست پیشاب از آن را، استوار می‌گرداند و [برای] اجزای آن از:

پیه حنظل و غاریقون سفید و پیازموش برشته شده و اُشه و سقمونیا و خربق سیاه و هوفاریقون [و فربیون] هرکدام شانزده درهم، بسپایه و افتیمون و مقل کبود و کُمادریوس و سلیخه [و فراسیون] هرکدام نه/ پنج، درهم، مرّصافی و سکبینه و زراوند طویل و فلفل سیاه و سفید و دارفلفل و دارچینی و گاوشیر و گندبیدستر و فطراَسالیون هرکدام چهاردرهم،- و برخی از پزشکان از زعفران و صبر اُسقوطری هرکدام چهار درهم را در آن می‌ریزند- گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گِردآوری می‌شوند و آنچه از آنها خیسانیدنی باشد با شرابی خیسانیده می‌شوند و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و درآوندی نگه‌داری شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود؛ هر **شربت** از آن دو تا چهار مثقال است و با آبی که هلیله کابلی و افتیمون اِقریطی و مویز خراسانی را در آن جوشانده باشند همراه با وزن یک درهم نمک نفتی آن را می‌نوشند.

چندوچون آیاره‌ی ارکیغانسِ (ارکاغانیس) سودمند برای: همه‌ی بیماریهای تر (رَطب) و تنگی نفس و سرگیجه و تلخه‌ی سیاه (مِرّةالسّوداء) برانگیخته شده در بدن و تباه‌کننده‌ی آن و گلوگرفتگی (بحُوحَه‌ای) که از ترینگی (رطوبت) باشد و دردهای گلو و تشنّج و قولنج و دردهای بندگاهها و آب زرد (صفرا) و زخمهای تباه پیش آمده از کیموسهای (مواد غذایی حل شد در معده) تباه شده و گری و **گاز گرفتن سگ هار** تازه گاز گرفته و به **ترس از آب** مبتلا

---

۱. در بولاق، ۲۴۹، زوفرا، (دینارویه) است؛ که مانند انجدان است.

نشده – و این هنگامی شدنی است که پنج درهم از [خاکستر] خرچنگهای سوخته را با وعده‌ی داروی (شربت) این اَیاره‌ی بیامیزند - و برای کسانی که به ترس از آب مبتلاگشته‌اند - هنگامی است که چهار قیراط (نیم دانگِ) از عصاره‌ی قثّاءالحمار و عصاره‌ی حنظل را با آن شربت آمیخته نمایند و آن را با آب برنجاسب (برنجاسف)، و برای **درد شکم** و زهدانها با آب سذابی که سه قیراط گندبیدستر را در آن ریخته باشند و برای **دردِ گُرده‌ها** و [پشت] و پیشابدان با آب کرفس بنوشند؛ و [برای] اجزای آن از:

از پیه حنظل دو اوقیه، فراسیون و اُسطوخودوس و خربق سیاه و انطاکی (منسوب به انطاکیّه) [و سقمونیا] و فلفل و دارفلفل، هرکدام چهار اوقیه، پیازموش برشته شده و فربیون و صبر سقوطری و جنطیانا رومی و فَطراَسالیون و گاوشیر از هرکدام یک اوقیه، دارچینی و جُعده؟ و سکبینه و مرّصافی و سنبل‌الطّیب و ادخر و پودنه‌ی کوهی و زراوند مدحرج از هرکدام یک / دو درهم گرفته می‌شود. این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و آنچه از آنها خیسانیدنی باشند با شرابی زلال خیسانیده می‌گردند و با عسل کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و به هنگام نیاز پس از شش ماه آن را به‌کار می‌گیرند؛ **هر شربت** از آن وزن چهار مثقال با **آبی** است که هلیله‌ی کابلی و افتیون و مویز طایفی و غاریقون [سفید] و نمک نفتی را در آن جوشانیده باشند و با آن چیزهایی است که در هر بیماریی به آن نیاز است.

چندوچون ایاره‌ی روفس[1] سودمند برای تلخه‌ی سیاه و بلغم و داء الثّعلب و [برای] اجزای آن از:

پیه حنظل بیست درهم، صبر اسقوطری پنج درهم، خولنجان ده درهم [کمادریوس بیست درهم، سکبینه و گاوشیر هرکدام هشت درهم، فَطراَسالیون و زراوند مُدَحرج و فلفل سفید و سلیخه و دارچینی و زعفران و زنجبیل و جعده و مرّصافی هرکدام دو درهم گرفته می‌شود، این داروها کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و درآوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ **هر شربت** از آن از دو تا چهار مثقال با آبی است که افتیمون و شاهتره [و لیوعب؟] و هلیله‌ی

---

۱. **روفس**: یکی از حکیمان و پزشکان یونانی پیش از جالینوس که کتابهای فراوانی در مسایل طبّ دارد؛ از جمله، کتابی درباره‌ی بیماریی که با آن بیماری **ترس از آب** در انسان پدید می‌آید. (لغتنامه دهخدا)

سیاه هندی و غاریقون و اسطوخودوس و کُمافیطوس و بَسپایه و گل گاو زبان را در آن جوشانده باشند؛ و از این آب، چهار اوقیه را می‌گیرند و آیاره را در آن می‌سایند و یک درهم نمک نفتی خوبِ کوبیده شده را بر روی آن می‌ریزند.

چندوچون آیاره‌ی فیقرای سودمند برای بیماریهای سر و تیرنگی معده و درد بندگاهها [و قولنج و قی کردن و تیرنگی] و لقوه و سستی (استرخای) اندامها و سنگینی زبان [و برای] اجزای آن از:

مصطکی و زعفران و سنبل و دانه‌ی بلسان و آسارون و سلیخه و دارچینی هرکدام به‌اندازه‌ی هم، و از صبر اسقوطری دو برابر این داروها گرفته می‌شود [- و برخی از پزشکان هستند که جزئی از شاخه‌ی بلسان را هم در آن می‌گذارند-]؛ این داروها کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم با عسلی است که آتش به آن برخورد نکرده باشد.

باب نهم
در چندوچون مطبوخهای روان کننده [و جز آنها از] نَقُوعها (میوه‌های خشک‌شده‌ی خیسانیده شده) و ماءُالاصول و چیزهای مانند اینها

چندوچون مطبوخ افتیمون و غاریقون و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زردِ هسته گرفته ده درهم[۱]، هلیله‌ی کابلی و سیاه هندی هرکدام هفت درهم، بلیله و آمله هرکدام چهار درهم، مویز خراسانی بی دانه، سی درهم، آلو حلوایی ده عدد، گل گاوزبان و گیاه خشک غافث و برگ بادرنگبویه و اسطوخودوس، هرکدام چهار درهم، بسپایه‌ی کوبیده‌شده سه درهم، تُربد ساییده‌شده‌ی کوبیده‌شده، وزن دو درهم گرفته می شود، این دارو ها با پنج رطل آب تا هنگامی که یک رطل و نیم[۲] از آن باز بماند جوشانده می‌شوند. سپس پنج درهم افتیمون اقریطی را بر آن می‌اندازند و آن را از آتش پایین می‌آورند و آن را به حال خود رها می‌سازند تا یک رطل از آن باز بماند و افتیمون را در آن می‌سایند و آن را می پالایند و نیز،

---

۱. سزگین، ۳۳۶، هفت درهم است.

۲. سزگین، همان، یک رطل و یک سوم رطل است.

وزن یک درهم غاریقون سفید خوب سرشته شده با عسل را در آن می‌سایند؛ که این در برابر **تلخه‌ی سیاه سودمند** است و **خلطهای سوخته‌ی غلیظِ چسبنده** را بیرون می‌ریزد.

و اگر خواستید که آن را به دارندگان **مالیخولیا** بنوشانید نیم مثقال از صبر اسقوطری و وزن دو دانگ تا نیم درهم از خربق سیاه را همراه با آنچه ما یاد کردیم با آن بیامیزید؛ و اگر خواستید که خلطهای مخاطی را با آن بیرون بریزید، به جای اینها وزن دو دانگ از پیه حنظل را با آن مخلوط نمایید.

چندوچون مطبوخی دیگر که سودا و بلغم را [بهتر از مطبوخ نخست] بیرون می‌ریزد و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلی و سیاه هندی هرکدام چهاردرهم[۱] [بلیله و شیر آمله هرکدام چهار درهم، آلو، ده دانه، تمر هندی پاک شده از دانه و لیف آن، ده درهم]، مویز خراسانی بی‌دانه بیست درهم، سنامکّی شش درهم، گل سرخ پنج درهم، اسطوخودوس و کمادریوس و کما فیطوس هرکدام سه درهم، گل گاوزبان و **برگ** بادرنگبویه، هرکدام پنج درهم و نیم[۲]، [ساذج هندی و قرنفل هرکدام یک درهم و نیم] **بزر** بادرنگبویه و بزر افرنجمشک (فرنجمشک، نوعی از ریحان) هرکدام یک درهم[۳] [انیسون و بزر رازیانه هرکدام یک درهم]، بسپایه‌ی کوبیده شده سه درهم، خربق سیاه کوبیده شده چهار دانگ، تُربُد سفید [ساییده شده‌ی] کوبیده شده دو درهم، **گرفته می‌شود** و همگی با شش رطل آب گوارا تا هنگامی که یک چهارم از آن باز بماند با آتشی [آرام] میانه، جوشانده می شوند و سپس دو درهم **افتیمون اقریطی** را بر آن می‌ریزند و آن را از آتش پایین می‌آورند و به حال خود رها می‌سازند تا سرد شود و آن پارچه‌ای را که افتیمون در آن است، در آن می‌سایند و آن را می‌پالایند و یک درهم غاریقون خوب/سفید و چهاردانگ[۴] صبر اسقوطری و دو دانگ نمک نفتی و دو دانگ سنگ لاجورد و یک دانگ و نیم پیه حنظل و ده درهم شکر سلیمانی (نبات) را بر آن می‌اندازند و همگی را می‌کوبند و خوب در آن می‌سایند و می‌پالایند و در حالی که نیم گرم است آن را می‌نوشند.

---

۱. سزگین، ۳۳۷، ده درهم است.

۲. بولاق، ۵۵۰، تنها پنج درهم است.

۳. سزگین، همان، دو درهم است.

۴. سزگین، ۳۳۷، به جای دانگ، درهم است.

و کسی که بخواهد که همراه با این، صفرا را [نیز] بیرون بریزد و بر نیروی آن بیفزاید، بهتر است از هلیله‌ی زرد هسته بیرون آمده، هفت درهم و از سقمونیا اَنطاکی بریان‌شده، نیم دانگ را بر آن بریزد؛ [که به خواست خدا سودمند است].

چندوچون مطبوخی که فزونه‌ی (فَضَل) صفرایی را بیرون می‌ریزد و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد هسته گرفته‌ی ساییده شده پانزده درهم، آلو [حلوایی] ده دانه، عُنّاب گرگانی ده دانه، سَبستان سی دانه (عدد)، مویز خراسانی هسته گرفته، بیست درهم، تمر هندی [پاک شده از دانه و لیفه‌ی خود] پانزده درهم [سنامکّی پنج درهم]، شاهتره[1] [و برگ لبلاب از هر کدام ده درهم]، بنفشه‌ی سبز ریحانی [و بزر هندبا و بزر کُشوت و ریشه‌ی سوس (مَهک) کوبیده و ساییده شده] هرکدام چهار درهم، گل سرخ دمبرگ‌بریده شش درهم، افسنتین رومی پنج درهم، شُکاع (شُکاعی، کنگرخر، گیاهی از تیری خارتاتاریها و پاپا[2]) و بادآورد از هرکدام سه درهم بزر رازیانه و انیسون هرکدام یک درهم، گرفته می‌شود، همه‌ی اینها با پنج رطل آب گوارا تا هنگامی که یک رطل و [نیم] آن باز بماند جوشانده می‌شوند [سپس پالوده گشته] و یک درهم اَیاره‌ی فیقرا و **یک چهارم**[3] درهم سقمونیا [انطاکی برشته‌شده (مَشوی)]- و اگر برشته نباشد، وزن یک دانگ است- بر آن ریخته شده و خوب ساییده می‌شوند و به هنگام سحر در حالی که نیم گرم است نوشیده می‌شود.

چندوچون مطبوخِ خیار شنبر که خلطهای تند/گرم، را بیرون می‌ریزد و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلیِ زردِ هسته درآمده و تمرهندی پاک کرده از دانه و لیف آن، هرکدام پانزده درهم، آلو [حلوایی/حلوانی] و عُنّاب [جرجانی] هرکدام بیست دانه، مویز سفید بی‌هسته بیست درهم، گل سرخ دمبرگ‌بریده [و نیلوفر] هرکدام پنج درهم، بنفشه‌ی [سبز ریحانی] سه درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب گوار (غیرمعدنی) تا هنگامی که یک رطل [و نیم]

---

۱. در بولاق، ۵۵۱، تنها شاهتره است و هفت درهم است.

۲. برای توضیح بیشتر درباره‌ی **شکاعی** به **فرهنگ دهخدا** مراجعه شود.

۳. بولاق، یک دانگ و نیم است.

از آن باز می‌ماند جوشانده می‌شوند و آن را بر پانزده تا بیست درهم فلوس **خیار شنبر** (ثمردرختی به بزرگی درخت گردو که دراز و باریک است و مغز و پرده‌های این ثمر را فلوس می‌گویند)، می‌پالایند و آن را خوب می‌سایند و [دوباره] می‌پالایند و در حالی که نیم گرم (فاتر است) آن را می‌نوشند.

چندوچون مطبوخ غافثِ (ترباماان، نام گلی است لاجوردی که قوّتی لطیف و قاطع دارد.) سودمند برای تب رِبع و تب بلغمی و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلی هسته درآمده، ده درهم، افتیمون هفت درهم، شُکاع و بادآورد و گیاه خشک غافث هرکدام شش درهم، قنطوریون باریک پنج درهم، شاهتره پنج درهم [ریشه‌ی اِدخر چهار درهم]، مویز خراسانی [هسته درآمده] بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با پنج رطل آب تا هنگامی که به یک رطل باز می‌گردد (یک رطل از آن باز می‌ماند) جوشانده می‌شوند و پالوده می‌گردد و هر روز چهار اوقیه از آن را می‌گیرند و با یک اوقیه سکنجبین در حالی که سرد باشد می‌نوشند [که سودمند است].

مطبوخ غافث دیگری که برای تب رِبع (تب چهارم که روزی می‌گیرد، دو روز رها می کند و روز چهارم باز می گردد) سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

هلیله زرد و سیاه هندی و مویز طایفی [هسته در آمده] و شاهتره و برگ غافث [و شکاع] و بادآورد، هرکدام به‌اندازه‌ی هم و به‌اندازه‌ی نیاز گرفته می‌شود و به اندازه‌ای که برای آن بسنده باشد (یحتمله)،آب گوارا را بر آن می‌ریزند و آن را با آتشی [آرام] میانه تا هنگامی که به یک چهارم برگردد می جوشانند و به‌اندازه‌ی نیاز از آن را می‌گیرند و می‌نوشند.

چند و چون مطبوخی که حُنین[۱] [بن اسحاق] برای زنی که **خلطی سودایی** به او دست داده بود توصیه کرد و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد هسته درآمده و سیاه هندی هرکدام ده درهم، بسپایه‌ی کوبیده‌شده، سه درهم گرفته شده و سه رطل آب بر آن ریخته می‌شود و با آتشی نرم (آرام) تا هنگامی که نیمی از آن باز می‌ماند جوشانده می‌گردد؛ سپس پنج درهم سنا مکّی و **هفت درهم** افتیمون (گیاهی

---

۱. **حنین بن اسحاق** از عیسویان حیره و بزرگترین مترجم کتب طب است که کتابهای بسیاری از یونانی و سریانی به عربی ترجمه کرده و بسیاری از کتابهای او اکنون در دست است. (فرهنگ معین)

شبیه به سعتر) بر آن ریخته می‌شود [و یک ساعت بر آن آتش به حال خود رها می‌گردد] و به‌دنبال آن از آتش پایین آورده می‌شود و به حال خود رها می شود تا سرد گردد و **افتیمون** را در آن می‌سایند و آن را می‌پالایند و از این آب پنج اوقیه را می‌گیرند؛ سپس سی عدد آلوی شیرین و بیست درهم تمرهندی پاک شده از دانه و لیفِ خود و بیست درهم مویز هسته گرفته می گیرند و دو رطل آب گوارا را بر آن می ریزند و آن را تا هنگامی که نیمی از آن می ماند می‌جوشانند و سپس، آن را می سایند و می پالایند و **سه** اوقیه از آن را می‌گیرند و **پنج** اوقیه از آب آن هلیله‌ای را که پیش از این آن را یاد کردیم با آن می‌آمیزند و بیست درهم شکر فانید (نبات تاب داده و در قالب ریخته) را بر آن می ریزند و آن را می‌نوشند.

چندوچون طبیخ (مطبوخ، پخته شده) زوفای[1] سودمند برای سرفه و ذات الجنب و ذات الرّیه و دردِ سینه و پیشانی و برای [درست کردن] آن از:

عُنّاب [گرگانی] بیست دانه، سپستان سی دانه، انجیر سفید حلوانی ده دانه، مویز طایفی هسته درآمده پانزده درهم، ریشه‌ی ساییده‌شده‌ی مهک سی درهم، پرسیاوشان و بزر خبازی و بزرخطمی هرکدام چهار درهم، جَوِ پوست گرفته شش درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب گوارا و بر آتشی میانه، تا هنگامی که به یک رطل باز می‌گردد جوشانده شده و پالوده می‌گردند و هر روز به‌اندازه‌ی نیاز از آن را می‌گیرند و با نیم مثقال[2] روغن بادام [شیرین] [می نوشند که سودمند است].

چندوچون آب زوفای سودمند برای کوته دَمی (رَبْو) و تنگی نفس که برای [درست کردن] آن از:

عُنّاب [گرگانی] ده دانه، سبستان بیست دانه، مویز خراسانی هسته درآمده بیست درهم، انجیر سفید ده دانه، ریشه‌ی ساییده شده و کوبیده گشته‌ی **مهک** پنج درهم، پرسیاوشان چهار درهم، بزر خطمی و بزر خبّازی هرکدام سه درهم، زوفای خشک و حُلبه هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب گوارا تا هنگامی که یک رطل از آن باز می‌ماند

---

۱. **زوفا** دو نوع است: یکی **خشک** که گیاهی همچون سعتر است و دیگری **زوفای تر** است که عبارت است از: **پیه** و **چربی** گردآمده در پشم و پوست دنبه‌ی گوسفند. (اغراض الطّبیّه با اندک تصرّف)

۲. بولاق، ۵۵۲، از یک درهم تا نیم مثقال است.

جوشانده می‌شوند و پالوده می‌گردند و هر روز چهار[۱] اوقیه از آن را همراه با درهمی تا یک مثقال معجون بنفشه [یا لعوق انار یا لعوق خشخاش یا معجون **قوفی** (قوفا، سقزِ زنگباری) و روغن بادام شیرین [می‌نوشند] و اگر بیماری از **مادّه‌یی** غلیظ و راه‌بندهایی (سُدّه‌هایی) در **ریه** باشد، چه‌بسا دو درهم از ریشه سوسنِ کبود را در این [دارو] بیفزایند.

چندوچون ماءالاصول (آب ریشه‌های) سودمند برای فالج و لقوه و تشنّج و صرع و سکته و **بیماریهای بلغمی**؛ که برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های ریشه‌ی کرفس و پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه و ادخر هرکدام ده درهم، بزر کرفس و انیسون و رازیانه هرکدام چهار درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب و جنطیانا و گل ادخر هرکدام دو درهم، دانه‌ی بلسان و آسارون هرکدام دو درهم و نیم، شاخه‌ی بلسان و شاخه‌های سلیخه و بوزیدان و حرمل هرکدام سه ردهم، مویز خراسانی هسته درآمده بیست درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب غیرمعدنی (گوارا) تا هنگامی که به یک رطل برمی‌گردد جوشانده می‌شوند و پالوده می‌گردد و هر روز چهار اوقیه از آن را همراه با یک درهم روغن بادام شیرین و وزن دو درهم روغن کرچک و همراه با برخی از معجونهای توصیف شده برای این دارو و متناسب با زمان (کوتاهی یا بلندی) بیماری [نوشیده می‌شود].

چندوچون ماءالاصول دیگر سودمندی برای: تباهی مزاج و راه‌بندهای کبد و سپرز و سردی آنها و سردی معده و استسقا و تبهای دیرینه؛که برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های کرفس و رازیانه هرکدام هفت درهم، ریشه‌ی ادخر و گل آن هرکدام پنج درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام دو درهم و نیم، فُوّه و لُک [و عیدان] هرکدام دو درهم، شکاع و بادآورد و گیاه خشک غافث و پوسته‌های ریشه‌ی کبر و کُمادریوس و کمافیطوس و اَفسنتین رومی و گُل سرخ دمبرگ‌بریده هرکدام سه درهم، انجیر خشک ده دانه، مویز خراسانی [هسته درآمده] بیست درهم گرفته می‌شود و چهار رطل آب گوارا بر همگی ریخته می‌شود و با آتشی آرام تا هنگامی که به یک رطل بر می‌گردد جوشانده می‌شوند و پالوده گشته و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته می‌شود و همراه با وزن یک درهم روغن بادام شیرین و یک درهم روغن بادام تلخ و بزر کُرکُم (زردچوبه، زعفران) یا آمروسیا (افسنتین کاذب) و یا به‌اندازه‌ی نیاز از

---

۱. بولاق، همان، چهل اوقیه است.

دیگر چیزهایی که به آنها نیاز است [نوشیده می‌شود].

چندوچون ماءالاصول دیگر سودمندی برای صرع پدیدآمده از دردِ زهدان که حیض را [نیز] روان می‌داردو برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های ریشه‌ی کرفس[1] و رازیانه و انیسون و زراوند طویل و مُدَحرج و حرمل و قنطوریون باریک و ریشه‌های فاوانیا (عودُ الصّلیب، گل صد تومانی) و دانه‌ی آن هرکدام سه درهم، مویز طایفی هسته‌ گرفته ده درهم گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که به یک رطل و نیم برمی‌گردد جوشانده می‌شوند و هر روز چهار اوقیه از آن را می‌گیرند و وزن یک مثقال دِحمَرثا (معجونی ادرارآور) را در آن می‌سایند و به‌اندازه‌ی یک مثقال روغن بادام شیرین را بر آن می‌چکانند [و می‌نوشند که سودمند است].

چندوچون ماءالاصولی که سنگ‌ریزها را خُرد می‌کند و ادرار را روان می‌دارد و برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه و کرفس روی هم ده درهم، پرسیاوشان و اُسقولوقندریون هرکدام سه درهم، دانه‌ی ماش و تخمه خربزه‌ی ساییده و کوبیده شده هرکدام هفت درهم، مویز خراسانی هسته درآمده ده درهم، انجیر [حلوانی] خشک، ده عدد گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب گوارا تا هنگامی که به یک رطل برمی‌گردد جوشانده می‌شوند و هر روز چهار اوقیه از آن همراه نیم درهم حَجَرالیَهودِ نرم کوبیده شده و نیم درهم جریتا[2]، [نوشیده می‌شود].

چندوچون خیسانیده‌ای (نَقوعی) که برای بازمانده‌ی بیماریهای سخت (حادّ) و تبهایی که بازمانده‌ای از آنها در بدن مانده باشد سودمند است و رگها را پاک می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

آلوی حلوانی/قرمسی یا اویسی[3]، سی عدد، مویز خراسانی [هسته درآمده] بیست درهم، عُنّاب بیست دانه، سبستان سی دانه، تمرهندی [پاک شده از دانه و لیف خود] بیست درهم، بزر هندبا و کشوت هرکدام چهار درهم، کشنیز [خشک] سه درهم گرفته می‌شود و

---

۱. بولاق، ۵۵۲، در آغاز **برشمردن** این داروها، نابه‌سامان و ناهماهنگ است.

۲. این واژه در بولاق، ۵۵۳، به صورت «جریتا» و در سزگین، ۳۴۰ به صورت «حربیا» (بدون نقطه) است و شاید جِربوا: جوز بویا باشد.

۳. **آلوی** قرمسی و اویسی هم یافت نشد.

همه‌ی اینها در آوندی (قنینه ای) **گردآوری شده و آب جوشی را که آنها را در زیر خود فرو گیرد** بر آنها می‌ریزند و در **روز** آن را در پیش آفتاب و در شب در جایی گرم (دَفئ) می‌گذارند و سه روز[1] این کار با آن انجام می‌گیرد، و نیم رطل از آب پالوده‌شده‌ی آن را می‌گیرند و ده درهم شکر سفید یا ترنجبین (ترانگبین) را بر آن می‌ریزند و **پیش از نوشیدن آن**، یک مثقال دانه‌ی صنوبر[2] و جزئی از مصطکی [و دو جزء از صبر اسقوطری] را در آن می‌ریزند و در **سحر** می‌نوشند و دو ساعت پس از آن، این **نُقوع** (**نقوع ذَیل**) نوشیدنی می‌شود.

چندوچون نَقوعی که آب زرد (صفرا) را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

تربَد سفید ساییده شده و ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون (کبود) و زراوند طویل و سکبینه و سعتر فارسی و برگ گیاه غافث و گیاه خشک افسنتین و اُشه و گاوشیر و بزر کرفس و بزر رازیانه و انیسون را به‌اندازه‌ی هم می‌گیرند و این گیاه‌ها را کوبیده شده، گرد می آورند و در شرابی ریحانی یا نبیذ (شراب) مویز و عسل می‌خیسانند و آن را می‌پالایند و به‌اندازه‌ی نیاز از آن را می‌نوشند.

چندوچون نَقوع صبرِ سودمند برای صرعی که از تری و سودا باشد و برای [درست کردن] آن از:

افسنتین رومی ده درهم، اسارون پنج درهم، قنطریون و مصطکی هرکدام سه درهم، صبر اسقوطری شش درهم گرفته می‌شود؛ و این داروها، کوبیده شده، گردآوری می‌گردند و آنها را در کوزه‌یی (بَرنیّه‌یی) شیشه‌ایی می‌اندازند و سه رطل آب گرم را بر آن می‌ریزند و سه روز پیاپی آن را در روز، در پیش آفتاب و در شب در جایی گرم می‌گذارند؛ و در روز چهارم یک چهارم تا یک سوم رطل/اوقیه از آن آب را می‌پالایند و وزن یک درهم روغن بادام شیرین را بر آن می‌چکانند و در سحر آن را می‌نوشند.

چندوچون خیسانیده‌ی صبری که نیرومندتر از نقوع نخست است و برای [درست کردن] آن از:

پوستهای آن **دو اصل** (اصل الّسوس، مَهک؛ و ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون کبود) پنج درهم،

---

۱. بولاق، ۵۵۳، هشت روز است

۲. در سزگین، ۳۴۱، حبّ صبر مؤلّف است؟

انیسون و بزر کرفس و بزر رازیانه و قنطاریون (قنطوریون) و اسارون هرکدام دو درهم، مصطکی و سنبل‌الطّیب هرکدام یک درهم و نیم، اسطوخودوس و کمادریوس و گیاه خشک (حشیش) افسنتین و غافث و گل سرخ هرکدام سه درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، گردآوری شده و بیست درهم از صبر اسقوطری و سه درهم از تُربد سفید [ساییده] و کوبیده شده را بر آنها می‌افزایند و چهار رطل آب [غیر معدنی] را بر آنها می‌ریزند و در روز در جلو آفتاب و در شب در جایی گرم می‌گذارند و پس از **سه روز**، یک چهارم تا یک سوم رطل از آن را می‌گیرند و دو درهم روغن بادام شیرین را بر آن می‌چکانند و در سحر می‌نوشند و غذا هم، **گوشت** برّه یا بزغاله‌ی درست شده به‌گونه‌ی آش **زیره** یا آش **اسفناج** باشد.

چندوچون نقوعی که خون حیض را روان می‌دارد؛ و برای [درست کردن] آن از:

بزر خربزه (بِطّیخ) کوبیده شده هفت درهم، بزر کرفس و رازیانه و انیسون هرکدام سه درهم، دوقو و مِشکطرامشیع هرکدام دو درهم، سنبل‌الطّیب و افسنتین هرکدام چهار درهم، حرمل و اَبْهُل هرکدام یک درهم و نیم گرفته می‌شود، این داروها، کوبیده شده و در کاسه‌ای شیشه‌ای ریخته می‌گردند و سه رطل آب را بر آنها می‌ریزند و آن را در روز، پیش آفتاب و در شب در جایی گرم می‌گذارند و هر روز چهار اوقیه از آن آب را با درهمی از روغن بادام شیرین در سحر می‌نوشند.

چندوچون نَقوع صبری که برای سرگیجه و صرعی که از خلطی **غلیظ** باشد سودمند است و معده را نیرومند می‌سازد و و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلی ده درهم، بلیله و آمله و عود نارس (نّی ء) هرکدام دو درهم و نیم، افسنتین رومی سه درهم و نیم، شُکاع و بادآورد هرکدام سه درهم، سنبل و قرنفل و دانه‌ی بَلَسان هرکدام دو درهم، نعنا، ده درهم مُرماحوز (مروِخوش، عنبر تر) سه درهم، قاقله و گل سرخ هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز می‌ماند با آتشی آرام جوشانیده شده و هر روز چهار اوقیه از آن با وزن یک درهم روغن بادام شیرین نوشیده می‌شود [که به خواست خدا سودمند است].

باب دهم
در چندوچون داروهای روان کننده

چندوچون دارویی که تریها را (رطوبتها را) بیرون می‌ریزد و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید و ساییده شده و قاقله کوچک و انیسون هرکدام دو درهم، سقمونیا نیم درهم، نمک هندی چهاردانگ، دارفلفل یک دانگ و نیم[۱]، شکر سلیمانی چهار درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند هر شربت از آن چهار درهم با آب گرم است.

چندوچون دارویی که آن نیز، تری [و بلغم] را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید سایید و نرم کوبیده شده یک درهم، غاریقون سفید چهار دانگ، دانه نیل سه دانگ[۲]، پیه حنظل دو دانگ گرفته می‌شود و همه‌ی این داروها، نرم کوبیده شده با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با عسل[۳] سرشته می‌گردند و در **سحر** تناول می‌شوند و پس از آن آب نیم گرم را می‌نوشند.

چندوچون داروی شبرم[٤] سودمند برای فزونه‌های چسبنده و برای سوداء و برای [درست کردن] آن از:

شبرم نُصیبی (منسوب به نُصیبین)/ چینی، چهار درهم، افتیمون اِقریطی و صبر اُسقوطری هرکدام دو درهم، هلیله‌ی زردِ هسته درآمده یک درهم، بزر کرفس و زیره‌ی (کمّون) کرمانی و انیسون و کَرَویا هرکدام چهار درهم/ یک دانگ و نیم، گرفته می‌شود این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند؛ هر شربت از آن یک درهم و نیم/ یک مثقال با آب گرم به هنگام نیاز است.

---

۱. سزگین، همان، نیم درهم است.

۲. سزگین، ۳۴۲، یک چهارم درهم است.

۳. بولاق، ۵۵۴، عسل نَیّ (نارس) است که نامتعارف است.

٤. **شُبرُم**، گاوکُشک، یکی از گونه‌های **فرفیون** است و در زمره‌ی **یتوع** است؛ از زهرهای کشنده و مسهل قویِ بلغم است و **یتوع گیاهی** است که شیر دهد و انواع مشهور آن هفت نوعند و **عبارت‌اند از**: عشر و شبرم و لاغیه و عرطنیثاو ماهودنه و مازریون و فنطافیلون یا بنطافلن و **همه‌ی آنها** سمّی و قتّال‌اند.

چندوچون داروی مازریون سودمند برای تلخه‌ی سیاه و بلغم و برای [درست کردن] آن از:

مازریون خشکی که یک شبانه‌روز در سرکه انگوری (خلّ خمر) خیسانیده شده باشد و افتیمون اقریطی و تربد سفید [ساییده شده] هرکدام یک درهم، زیره‌ی کرمانی و نمک هندی و هلیله‌ی زرد هسته درآمده هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند، **هر شربت** از آن وزن دو درهم با آب گرم است.

چندوچون دارویی که صفرا را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

آیاره‌ی فیقرا یک درهم، هلیله‌ی زرد، دو درهم، سقمونیا یک قیراط (۰/۲-۰/۳ گرم)، نمک نفتی و بزر کرفس، هرکدام یک دانگ، غاریقون دو سوم درهم/چهار دانگ [صبر اُسقوطری دو دانگ گرفته می‌شود؛ این داروها همگی نرم کوبیده شد و بیخته می‌گردند و با آبی گرم نوشیده می‌شوند].

چندوچون دارویی که سودا را روان می‌سازد [وبرای درست کردن آن] از: هلیله‌ی زرد دو درهم، [غاریقون یک درهم] سقموینا دو سوم طسوج (وزنی برابر ۰/۲۰۸ گرم)/شش دانه (حبّه)، صبراسقوطری دو دانگ گرفته می‌شود؛ این داروها نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب گرم نوشیده می‌گردند.

چندوچون دارویی که روان ساز سوداست؛ و برای [درست کردن] آن از:

ایاره‌ی فیقرا هشت/سه جزء، هلیله‌ی زرد [و افتیمون] هرکدام یک جزء، هلیله‌ی کابلی و افسنتین رومی هرکدام دو جزء، نمک نفتی پنج جزء، [افسنتین دو جزء] گرفته می‌شود، این داروها، نرم کوبیده شده و با عسل سرشته می‌گردند و به هنگام سحر نوشیده می‌شوند؛ هر شربت از آن سه تا چهار درهم با آب گرم است که سودمند است.

چندوچون مسهل دیگری برای سودا و برای [درست کردن] آن از:

افتیمون اقریطی و بسپایه‌ی هندی هرکدام یک مثقال[1]، غاریقون یک درهم، نمک نفتی چهار دانگ[2]، [اسطوخودوس] و سنگ لاجورد چهار دانگ[3] گرفته می‌شود و همگی نرم

---

۱. بولاق، ۵۵۲، یک درهم و نیم است.

۲. بولاق، همان، دو سوم درهم است.

۳. بولاق، همان، دو سوم درهم است.

کوبیده‌شده و با عسل سرشته می‌شوند، هر شربت از آن پنج درهم است؛ و یا سه درهم از آن را به خشکی و نیامیخته با عسل در سحر با آب گرم می‌نوشند که سودمند است .

چندوچون داروی روان‌کننده‌ای که در برابر بلغم و تری سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید ساییده‌شده و نرم کوبیده شده وزن یک مثقال[۱]، غاریقون و شُبُرم و نمک نفتی هرکدام نیم درهم[۲] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و این خود یک شربت کامل است.

چندوچون معجونی که صفرا و بلغم را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید ساییده و نرم کوبیده شده بیست درهم، سقمونیا پنج درهم، مغز قرطم ده درهم[۳]، کنجد پوست گرفته و بادام از دو پوست خود درآمده هرکدام سه درهم، شکر سلیمانی ده درهم گرفته می‌شود، و همگی نرم کوبیده شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و دو دانگ زعفران را بر آن می‌ریزند؛ هر شربت از آن پنج تا شش درهم به هنگام سحر با آب گرم است [که سودمند است].

چندوچون داروی دیگری که صفرا و بلغم را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد و تُربُد سفید ساییده شده و سورنجان [سفید] هرکدام دو درهم سقمونیا، نیم درهم، نمک نفتی یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم، کوبیده می‌گردند؛ **هر شربت** از آن دو درهم و نیم تا سه درهم با **جُلّابِ طبرزد** (گلابی که با شکری درست کنند که سه بار جوشانده شده و به اندازه یک دهم آن، شیر تازه را بر آن افزوده و با جوشاندن منعقد کرده باشند) و آب **گرم است.**

داروی مُسهلی که برای یرقان سودمند است و صفرا را بیرون می‌ریزد؛ و برای [درست کردن] آن از:

سقمونیا دو دانگ، گل سرخ و انیسون هرکدام یک دانگ] شکر طبرزد دو درهم[٤] گرفته

---

۱. بولاق، همان، یک درهم و یک سوم درهم است.

۲. بولاق همان، در بیشتر موارد با سزگین ناهماهنگ است.

۳. بولاق، همان پنج درهم است.

٤. بولاق، ۵۵۵، یک درهم است.

می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با آب سرد نوشیده می‌گردند [که به خواست خدا سودمند است].

داروی دیگری که سودا را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید ساییده‌شده و افتیمون و نمک هندی هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و باآبی نیم‌گرم[1] نوشیده می‌شود.

چندوچون دارویی که بلغم چسبنده و تلخه‌ی سیاه و زرد (سودا و صفرا) را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آناز:

تربد سفید [ساییده شده] یک درهم، بسپایه یک درهم و نیم، غاریقون چهار دانگ[2]، صبر اسقوطری نیم درهم، سقمونیا سه قیراط گرفته می‌شود، همگی نرم کوبیده گشته [و بیخته می‌گردند] و با آب گرم نوشیده می‌شوند [که به خواست خدا سودمند است].

چندوچون داروی معروف به «معجون نجاح» که برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی سیاه و بلیله و آمله‌ی پاک کرده (مُنقّا) هرکدام ده درهم، بسپایه و افتیمون و اسطوخودوس و تربد سفید هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و با عسل کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن چهار درهم با آب بادرنگبویه است.

چندوچون مسهلی که تریها را از بندگاهها و بلغم را از معده [و خلطها را از اندامها] بیرون می‌ریزد و و برای [درست کردن] آن از:

آیاره‌ی فیقرا و افتیمون اقریطی هرکدام یک اوقیه، غاریقون سفید نیم اوقیه، پیه حنظل یک درهم و نیم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و به اندازه نیاز است.

چندوچون داروی مسهلی که خوش‌بو است و بدمزه نیست؛ و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید ساییده شده و کنجد پوست گرفته و شکر سلیمانی هرکدام یک جزء گرفته می‌شود؛ این داروها، کوبیده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و در آوندی برداشته می‌شوند؛ هر شربت از آن پنج درهم با آبی نیم گرم است [که سودمند است].

---

۱. بولاق، همان، آب سرد است.

۲. بولاق، همان، دو سوم درهم است.

چندوچون دارویی که کرمهای دراز (حیّات) و کرم کدو را روان می‌سازد؛ [و برای [درست کردن] آن از:

تُرنج (بالنگ) کابلی و آمله و هلیله‌ی زردِ هسته درآمده هرکدام پنج درهم و نیم، تُربد سفید ساییده شده دوازده درهم، فانید سنجری (خزاینی) چهارده سیر گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده گردآوری می‌شوند و **فانید** را با آب گرم در آنها آب می‌کنند (ذوب می‌کنند) و داروها را با آن می‌سرشند و آنها را به‌گونه‌ی گلوله‌هایی (بُندقهایی) که هرکدام شش درهم باشند درمی‌آورند و هر یک از این گلوله‌ها یک **وعده‌ی دارویی** تمام است که با آب گرم نوشیده می‌شود.

چندوچون داروی دیگری برای کرمهایِ دراز و کرم کدو (حبّ القرع)، و برای [درست کردن] آن از:

سرخس (کیل دارو، گیاهی دارای دو نوع نر و ماده که از ساقه‌های زیرزمینی در جاهای مرطوب و جنگلی می‌روید و...) و تُرنج کابلی و قِنبیل (دار و گله) [و تُرمس سفید] هرکدام دو درهم/به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده‌شده و بیخته گشته، گردآوری شده؛ هر شربت از آن وزن چهار درهم است[۱].

[**دارویی دیگر برای تبها و کرم کدو و [دیگر] کرمها** و برای [درست کردن] آن از:

سرخس و ترنج و قِنبیل و تُرمِس و مُرّصافی و تربد به‌اندازه‌ی هر گرفته می‌شود این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند، هر شربت از آن یک درهم است][۲].

چندوچون دارویی دیگر برای همین‌ها (تبها و کرمها) و برای [درست کردن] آن از:

شیح ارمنی و قیسوم (گیاهی پایا، با بویی شبیه لیمو ترش) هرکدام بیست درهم، گرفته می‌شود؛ و اینها با سه رطل آب تا هنگامی که یک رطل از آن باز می‌ماند جوشانده می‌شوند و [این بازمانده] پالوده گشته و نیم رطل از آن گرفته می‌شود و ده درهم شکر و یک درهم ترنج کابلی بر آن ریخته می‌شود و در حالی که گرم است نوشیده می‌گردد.

---

۱. **توصیف بولاق**، ۵۵۵، از این دارو **این گونه** است: «این داروها، ساییده شده و بیخته گشته و به‌گونه‌ی **گرد** در آمده، گردآوری شده و نوشیده می‌شوند و پس از آن، آب گرم یا آب عسل را می‌نوشند؛ و باید **یک ساعت** پیش از تناول دارو، دو اوقیه **شیر بز** را بنوشند و سه روز پیش از خوردنِ آن، پرهیز را به‌کار گیرد».

۲. این فقره از دارو تنها در **بولاق**، همان، آمده است.

چندوچون قرص برمکی (صبرِ طبخ شده با شکر، نوعی از اظفار الطّیب) و آن قرصی است که روان می‌سازد و اسهال و دل به هم خوردن (غثیان) نمی آورد و کرم و کرمهای دراز و کرم کدو را بیرون می‌ریزد و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلی و بلیله و آمله و ترنج هرکدام یک جزء، تربد دو جزء فانید سنجری به‌اندازه‌ی همه اینها گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند، هر شربت از آن ده درهم آمیخته با آب گرم است.

چندوچون قرص بنفشه‌ی [سودمند برای بیماریهای (آدواء) فراوان] و معروف به «بیمارستانی» و برای [درست کردن] آن از:

بنفشه‌ی ریحانی سبز دو درهم، تربد سفید ساییده شده یک درهم، اصل السوس طرسوسی/اوربه، نیم درهم، سقمونیا انطاکی یک دانگ گرفته می‌شود و همگی، کوبیده شده و بیخته گشته و با آب سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی یک **قرص** درآورده می‌شوند و این، خود یک شربت تمام است که صفرا و تری را بیرون می‌ریزد و برای همه‌ی انسانها سودمند است و پایان پسندیده‌ای دارد.

باب یازدهم
در چندوچون حبها (حبوب)

چندوچون حبّ (قرص) اصطمخیقون بزرگ سودمند برای بیماریهای پدید آمده از بلغم غلیظ لَزج و تلخه‌ی سودا که بدن را از فزونه‌های (فضول) گوناگون پاک می‌سازد، و برای [درست کردن] آن از:

تُربد سفیدِ میان تهیِ (مجّوف) آمیخته با صمغ (مصّمغ) که ظاهر آن ساییده شده باشد، دو درهم، صبراسقوطری و دانه‌ی نیل هرکدام یک درهم، پیه حنظل و سقمونیا هرکدام دو دانگ گرفته می‌شود و اینها نرم کوبیده شده و با آب سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حبّ اصطمخیقون دیگری که نیرومندتر از حبّ نخست است و برای [درست کردن] آن از:

دانه‌ی بلسان و شاخه‌ی آن و [راوند چینی] و سلیخه و سنبل‌الطّیب و اسارون و دارچینی و زعفران و مصطکی و ریشه‌ی اِدخر و وَج و عصاره‌ی افسنتین و زراوند مدحرج و نمک هندی هرکدام یک درهم، صبراسقوطری پانزده درهم، سقمونیا و غاریقون [سفید] و پیه حنظل هرکدام سه درهم، افتیمون اِقریطی و بسپایه‌ی هندی هرکدام شش درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب کلم[1] نَبطی سرشته می‌شود و به‌گونه‌ی حبهایی همچون فلفل درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و در آوندی شیشه‌ای برداشته شده سر آن را استوار می‌بندند و به هنگام نیاز به‌کار می‌برند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حب اصطمخیقون دیگری که سودا را بیرون می‌ریزد و برای [درست کردن] آن از:

افتیمون اقریطی و پیه حنظل هرکدام پانزده درهم، غاریقون [سفید] ده درهم، صبر اسقوطری بیست و هشت درهم، سنبل‌الطّیب و قُسطِ تلخ [هندی] و دانه‌ی بلسان و زعفران و ریشه اِدخر از هرکدام سه درهم و نیم، سلیخه شش درهم و نیم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب کلم/گوگرد نبطی سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبهای کوچکی همچون فلفل درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و در ظرفی شیشه‌ای نگه‌داری می‌شوند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حبّ اَیاره‌ی سودمند برای بیماریهای سر و معده که فزونه‌ها را از آنها فرو می‌ریزد و برای [درست کردن] آن از:

اَیاره‌ی فیقرا شش درهم، تُربُد و هلیله‌ی زرد هرکدام چهار درهم، نمک هندی دو درهم و نیم گرفته می‌شود؛ این داروها همگی نرم کوبیده شده و با آب کرفس سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند، هر شربت از آن دو تا سه درهم است؛ و اگر خواستید که همراه با اینها، صفرا را [نیز] بیرون بریزد، نیم درهم سقمونیا را بر آن بیفزایید؛ و اگر خواستید که خلطهای گوناگونی را بیرون بریزد به جای سقمونیا، یک درهم پیه حنظل را بر آن بیفزایید.

---

۱. در همه‌ی این کتاب، همواره در **نسخه‌ی**، **بولاق** به جای **کُرنَب** (کلم)، **کبریت** (گوگرد) آمده است؛ تا درست کدام یک باشد؟ و به نظر می‌رسد نسخه‌ی بولاق در این مورد **اشتباه** باشد.

چندوچون حَبّ ایاره‌ای که سودمندیهای آن مانند حبّ [ایاره ی] نخستین است؛ و برای [درست کردن] آن از:

آیاره‌ی فیقرا و تَربُد سفید [ساییده شده‌ی میان تهی] پنج درهم، هلیله‌ی زرد و کابلی هسته درآمده و آنیسون هرکدام سه درهم، نمک هندی یک درهم و نیم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شود و با آب کرفس سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده شده و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن سه درهم با آب گرم است.

چندوچون آیاره‌ای که سر و معده را پاک می‌سازد، و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید [ساییده شده] و آیاره‌ی فیقرا هرکدام وزن یک درهم، نمک هندی نیم درهم، سقمونیا و انیسون هرکدام یک دانگ، پیه حنظل یک دانگ و نیم[1] گرفته می‌شود، این داروها همگی نرم کوبیده شده و با آب سرشته گشته و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و در سحر آنها را با آب نیم گرم می‌گیرند (می نوشند).

چند چون حبّ شَبیار (نوعی قرص خواب) و آن، حبّ صبرِ سودمند برای دردهای معده و سر است و برای [درست کردن] آن از:

صبر اسقوطری (سُقُوطری) سه درهم، مصطکی و گل سرخ هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبید می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک گشته و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند و در سحر با آب نیم گرم نوشیده می‌گردند.

چندوچون حبّ صبر/شبیار دیگری و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید و هلیله‌ی زرد و مصطکی و گل سرخ به‌اندازه‌ی هم، صبر اسقوطری به‌اندازه‌ی همه‌ی اینها گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و بیخته می‌گردند و با آب هندبا سرشته می‌شوند و آنها را به‌گونه‌ی حب درمی‌آورند و در سایه خشک می‌نمایند، هر شربت از آن از یک مثقال تا دو درهم به هنگام وقت خواب است

---

۱. سزگین، ۳۴۵، یک چهارم درهم است.

چندوچون حب ذَهبِ[۱] **سودمند برای دردهای سر که بینایی را روشن می‌سازد** و بدن را پاک می‌گرداند و برای [درست کردن] آن از:

صبر اسقوطری بیست درهم، هلیله‌ی زرد، ده درهم، مصطکی و کثیرا، و سقمونیا و زعفران هرکدام سه درهم، گل سرخ دمبرگ‌بریده پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و با آب سرشته گشته و به‌گونه‌ی حبهای بزرگی درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن از دو درهم تا دو درهم و نیم است [که به خواست خدا سودمند است].

چندوچون حبّ جالینوس و آن همان حب قوقایای سودمند برای دردهای سر و بلغم است **و چشم را روشن می‌سازد و بدن را از فزونه‌ها پاک می‌نماید** و [برای درست کردن آن] از:

مصطکی و عصاره‌ی افسنتین صبر اسقوطری و سقمونیا و پیه حنظل به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آنها را نرم می‌کوبند و با آب می‌سرشند و به‌گونه‌ی حب درمی‌آورند هر شربت از آن از یک درهم تا یک مثقال[۲] است.

چندوچون حبِّ اَفاویه (توابل، داروهای خوش‌مزه که در غذا ریخته می‌شوند) دارای صبر فراوان سودمند برای تلخه‌ی سیاه و بلغم ته‌نشین شده در معده و درد معده و بی‌هوشی بر آمده از آن و دل به هم خوردن (غثیان) و برای [درست کردن] آن از:

دارچینی و قصب‌الذّریره و دانه‌ی بلسان و گُل اِدخر و سلیخه و قِرفه هرکدام ده اَوقیه گرفته می‌شود؛ همه‌ی این داروها نیم‌کوب (جریش) کوبیده می‌گردند و دوازده رطل آب باران را بر آنها می‌افزایند و آن را تا هنگامی که به نیمه برمی‌گردد می‌جوشانند و سپس یک رطل صبر اسقوطری را می‌گیرند و با این آب، دو یا سه بار می‌شویند تا به جز ته‌نشینی که بدان نیازی نیست از آن باز نماند و آن را در پیش آفتاب می‌گذارند تا خشک شود و پس از آن از: زعفران و مصطکی و مُرّ، هرکدام یک اوقیه را همراه با آن (بازمانده‌ی صبر) بر آن [نیمه‌ی بازمانده‌ی داروهای نیم‌کوب] می‌ریزند و آن را می‌سرشند و به‌گونه‌ی حبهایی به‌اندازه‌ی دانه

۱. **حبُّ الذّهب**: که خداوند دردِ سر و دردِ چشم را سود دارد. (اغراض الطّبیّه، جلد اوّل)

۲. بولاق، ۵۵۷، از یک درهم تا یک درهم و یک چهارم درهم است.

نخود درمی‌آورند و در سایه خشک می‌نمایند و آنها را در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن وزن سه درهم با آب نیم گرم است.

چندوچون حبّ مُنتِن (گنده بو) سودمند در برابر فالج و لقوه و درد بندگاهها و نِقرس و «خام» و بادهای غلیظ و درد پشت و استرخا (فلج، سستی اندام)؛ و [نیز،] خون حیض را روان می‌دارد؛ و برای [درست کردن] آن از:

سکبینه و اُشه و گاوشیر و مُقل و حُرمل (اسفند) و پیه حنظل و صبر [اسقوطری و تربد سفید توخالی] و هلیله‌ی زرد و اَنزروت هر یک به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و صمغها با آب کُراث (تره) خیسانیده می‌شوند و [دیگر] داروها نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌گردند و با آب صمغها سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده گشته و در سایه خشک می‌شوند [و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند]؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حب مُنتِن دیگری نیرومندتر از آن حبّ مُنتِنِ نخست و برای [درست کردن] آن از:

مقل و اُشه و سکبینه و گاوشیر و حرمل و پیه حنظل و صبر اسقوطری هرکدام هشت درهم، افتیمون اقریطی چهار درهم، سقمونیا و هلیله‌ی زرد و حبُّ النّیل هرکدام دو درهم، دارچینی و زعفران و سنبل هرکدام یک درهم و نیم، او فربیون و قرنفل هرکدام یک مثقال، شُبرُم و سورنجان هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با پارچه‌ای حریر بیخته گشته و با آبِ صمغهایی که با آب تره (کُراث) حل شده‌اند سرشته گشته و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم تا سه درهم است.

[چندوچون حبّ اسطوخودوسِ سودمند برای صرع پدید آمده از بلغم و سودا که مغز را پاک می‌سازد و سودمند و آزمایش شده است و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد و کابلیِ هسته درآمده هرکدام پنج درهم، تربد، هفت درهم و نیم، صبر اسقوطری شش درهم، افتیمون و اسطوخودوس و بسپایه هرکدام سه درهم، غاریقون سه درهم و نیم، خَربَق سیاه و نمک نفتی هرکدام دو درهم، قرنفل و پودنه‌ی کوهی و پیه حنظل هرکدام یک مثقال، ایاره‌ی فیقرا ده درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و سرشته شده و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند؛ هر

شربت از آن سه درهم با آب گرم است.

چندوچون حبّ سکبینه‌ی سودمند برای قولنج و دردهای روده‌ها و مقعد و بواسیر و بادهای غلیظ؛ و خون حیض را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

صبر و سکبینه و بزر کرفس و انزروت و هلیله زرد پاک شده هرکدام پنج درهم، تربد بیست درهم، پیه حنظل سه درهم گرفته می‌شود و همگی کوبیده شده و بیخته می‌شوند و سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند، هر شربت از آن سه درهم است.

چندوچون حب شیطرج (موچه، گیاهی بیشتر در گورستانهاو بر روی دیوارها کهنه می‌روید و بسیار درخشنده و سرخ رنگ است) سودمند برای درد بندگاهها و عصب و فالج و لقوه و بند آمدن خون حیض، و برای [درست کردن] آن از:

تربد ده درهم، صبر اسقوطری بیست درهم، زنجبیل و خردل سفید و نمک هندی و زاج و وَج (سوسن زرد) و شیطرج هرکدام دو درهم، دارفلفل و عاقِرقرحا هرکدام یک درهم، فانید سنجری چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با آب کبریت / کلم سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند؛ هر شربت از آن از دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حبّ مُقلُ (بوی جهودان، صمغ درختی به قدر درخت کُندر و بسیار عظیم در بلاد هند) سودمند برای بواسیر و درد روده‌های پایین و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی سیاه و بلیله و آمله به‌اندازه‌ی هم، مقل کبود به‌اندازه‌ی همه‌ی آنها گرفته می‌شود و همگی با آب تره (کُرات) سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده گشته [و خشک می‌گردند] هر شربت از آن از دو درهم و نیم تا سه درهم است .

چندوچون حبی روان‌کننده‌ی سودمند برای درد بندگاههای پیش آمده از مادّه‌ای غلیظ و برای [درست کردن] آن از:

سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره و فُوّه (روناس) و برگ کبر و سنامکّی و شیطرج هندی و دارفلفل و پیه حنظل هرکدام دو درهم، غاریقون چهار درهم، تربد، هشت درهم نمک یک درهم و نیم، صبر، ده درهم، انیسون و مصطکی هرکدام یک درهم، فانید سنجری چهل درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب در می‌آیند؛ هر شربت از آن از سه تا چهار درهم است.

چندوچون حبِّ سورنجانِ سودمند برای درد مفاصل و نقرس و برای [درست کردن] آن از:

قنطاریونِ باریک پنج درهم، تربد سفید هفت درهم، سورنجان صد درهم، سکبینه چهار درهم، عاقِرقَرحا دو درهم، صبراسقوطری شش درهم، حنظل و غاریقون و فوّه هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده و بیخته می‌شوند و با آب کُراث سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حبهایی به اندازه فلفل درآورده شده و در سایه خشک می‌شوند؛ هر شربت از دو درهم و نیم تا سه درهم است][1].

چندوچون حب سورنجان دیگری جدا از آن یکی نخست و برای [درست کردن] آن از:

سورنجان [سفید] و هلیله‌ی زرد و صبر اسقوطری به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و با آب می‌سرشند و به‌گونه‌ی حب درمی‌آورند و در سایه خشک می‌کنند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن از دو درهم و نیم تا سه درهم است.

چندوچون حبِّ نقرسِ به وجود آمده از بلغم [و تری] و برای [درست کردن] آن از:

سورنجان [سفید] دوازده درهم، لُبنی خشک و پوسته‌های ریشه‌ی کبر و فلفل و دارفلفل و حناء مکّی و زنجبیل هرکدام یک درهم، زَبَدُالبَحر (کفک دریا، پوسته‌ی حیوانی در دریای عدن که اندازه اش یک وجب است) و نوشادر و نمک هندی هرکدام یک دانگ و نیم[2] گرفته می‌شود؛ این داروها نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته گشته و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند ؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم تا سه درهم است .

چندوچون حبّی دیگر که برای درد بندگاهها و نقرسِ بلغمی و فالج و لَقوه و درد عصب، سود دارد، و فزونه‌های غلیظ لَزِج و تلخه‌ی سَودا را روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از :

دانه‌ی بلسان و سلیخه و سنبل‌الطّیب و اَسارون و دارچینی و زعفران و مصطکی و نمک هندی و عصاره‌ی افسنتین و گُل اِدخر و زراوند مُدَحرَج و بسپایه و پیهِ حنظل هرکدام چهار درهم، سقمونیا انطاکی و غاریقون هرکدام سه درهم، صبر اسقوطری ده درهم، افتیمون اِقریطی هفت درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده‌شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب کلم

---

۱. این شش **فقره‌ی** اخیر که در میان دو قلّاب قرار دارد تنها در نسخه‌ی **بولاق**، صص: ۵۵۷و ۵۵۸ آمده‌اند و ظاهراً در نسخه‌ی سزگین، ۳۷۴ نیامده‌اند.

۲. سزگین ۳۷۴ یک چهارم درهم است.

نبطی/کبریت جوشانده‌شده و پالوده گشته سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حبهای کوچکی درآورده شده و در سایه خشک می‌شوند و در آوندی برداشته گشته و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌گردند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم تا سه درهم با آب گرم است.

چندوچون حبِّ ده داروی سودمند در برابر دردِ بندگاهها و نقرس و فالج و لقوه و بیماریهای سرد و برای [درست کردن] آن از:

زنجبیل و فلفل و دارفلفل و شیر آمله‌ی (آمله‌ی آغشته باشیر) هسته درآمده و شیطرج و هلیله‌ی سیاهِ کابلی و بلیله‌ی هسته درآمده و نانخواه و سُعد هرکدام دو درهم، صبر، وزن ده درهم گرفت می‌شود؛ این داروها، کوبیده شده و بیخته گشته سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم [تا دو مثقال] با آب گرم است.

چندوچون حبِّ نفتِ سودمند برای فالج و لقوه و درد بندگاهها و نقرس و قولنج و بادهای غَلیظ و بیماریهایی که از سردی و تری (رطوبت) باشند و عرق‌النّسا [و همه‌ی بیماریهای بلغمیِ سخت] و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد هسته درآمده و صبر اسقوطری و پیه حنظل و ماهی زهره (گیاهی که ماهی را می‌کشد و برای آن همچون زهر است) و بزر حرمل و گُندبیدستر و انزروت و اُشه و مقل کبود و سکبینه و گاوشیر و صمغ سذاب و **نفت سفید** هرکدام پنج درهم/ به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده‌شده و بیخته گشته گردآوری شده و **صمغها** با آن نفت و آب گرم، خیسانیده می‌شوند و داروها را با آن می‌سرشند و آنها را به‌گونه‌ی حبهایی به‌اندازه‌ی فلفل درمی‌آورند و در سایه خشک می‌کنند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند، هر شربت از آن دو درهم و نیم با آب گرم است

چند و چون حبّی سودمند برای نقرس سرد و برای [درست کردن] آن از:

صبر اسقوطری یک درهم، ماهی زهره و هلیله‌ی سیاه هسته درآمده و مقل کبود هرکدام سه درهم، بوزیدان و فاوانیا هرکدام دو درهم گرفته می‌شود این داروها کوبیده و ساییده می‌شوند و بیخته می‌گردند و با آب کلم/کبریت سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبهای کوچکی به‌اندازه‌ی فلفل درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و آنها را به هنگام نیاز به‌کار می‌برند؛ هر شربت از آن دو تا دو درهم و نیم با آب گرم است.

چندوچون حبِّ ناغیست و آن نارمُشکِ (نارهندی، اناربرّی شکوفه‌ی گیاهی است ...) سودمند برای قولنج و درد بندگاهها و نقرس؛ که هم ناشتا و هم به سیری نوشیده می‌شود و برای [درست کردن] آن از:

فِلفِلمونیه (فُلفُل مویه، بیخ چوبی درختِ فلفل) و ساذج هندی و سعتر فارسی و فِلفِل و دارفلفل و نمک هندی و زنجبیل و دانه‌ی بلسان و دارچینی و نارمِشک هرکدام یک درهم و نیم، هلیله‌ی سیاه هسته درآمده سه درهم، صبراُسقوطری بیست درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گِردآوری شده و با آب عنب‌الثّعلب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و در ظرفی (آوندی) برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ **هر شربت** از آن وزن دو تا دو درهم و نیم با آب گرم است.

چندوچون حبّی سودمند برای دردر بندگاهها و درد عِرق النِّسا و برای [درست کردن] آن از:

[آنیسون و زیره کرمانی] و شُبرُم نُصیبی (منسوب به نُصُیبین یکی از شهرهای بین النّهرین) و هلیله‌ی زردِ هسته درآمده و صبر اسقوطری و دانه‌ی نیل هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب [عِنَب‌الثّعلب] سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبّ درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و در آوندی برداشته شده (نگهداری شده) و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن یک درهم تا یک مثقال[1] با آب گرم است.

چندوچون حبّ دیگری برای نقرس و این، آرام‌بخش درد است و برای [درست کردن] آن از:

انیسون و زیره‌ی کرمانی و فلفل سفید و دارفلفل و مغز (لُباب) قُرطم هرکدام دو درهم، سلیخه یک درهم، زنجبیل و افربیون (فربیون) هرکدام چهار درهم، مصطکی شش درهم، سورنجان بیست درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با شرابی بسیار زلالِ بهینه گوهر و یا شرابی همگانی (جمهوری) یا نبیذ مویز و عسل، سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردد و در سایه، خشک می‌شوند و در آوندی برداشته می‌گردد، هر شربت از آن از یک درهم تا یک مثقال با آبی است که زیره را در آن جوشانده

---

۱. بولاق، ۵۵۹، همان «دو درهم تا دو درهم و نیم» است.

باشند.

چندوچون حبّی برای نقرس که آزموده شده (مجّرب) است و برای [درست کردن] آن از:

فِلفل و دارفلفل و زنجبیل و برگ کَبر و برگ حَنا و زیره [ی کرمانی] هرکدام یک درهم، نمک نفتی و نوشادر و زَبَدالبحر و میعه، هرکدام دو درهم، سورنجان به‌اندازه‌ی وزن همه‌ی این داروها گرفته می‌شود، این داروها، کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک شده و در آوندی برداشته گشته و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌برند، هر شربت از آن سه درهم به هنگام خواب با آب گرم است؛ و در صورت نیاز، سه شب آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون حبی سودمند برای تب رِبع و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلیِ هسته درآمده و افتیمون اقریطی هرکدام چهار درهم، عصاره‌ی غافث و عصاره‌ی افسنتین هرکدام دو درهم، زعفران یک درهم گرفته می‌شود و این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با آب کلم/ کبریت نَبَطی سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده شده و در سایه خشک می‌شوند؛ هر شربت از آن دو درهم و نیم است.

چندوچون حبّ غافت (غافث، ترباماِن، گُلی لاجوردی با برگهای دراز...) سودمند برای تب رِبع و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد و عصاره‌ی غافث هرکدام دو درهم، حلتیت، نیم درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با آب سرشته می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند هر شربت از آن یک درهم با آب گرم است.

چندوچون حبّ مَطرانی سودمند برای تب رِبع و تب بلغمی و قولنج و درد کبد و معده و نقرس و برای [درست کردن] آن از:

عصاره‌ی غافث و افسنتین و مصطکی و هلیله‌ی زرد و سیاه و دانه‌ی نیل و غاریقون و پیه حنظل و شاهتره هرکدام دو درهم، سقمونیا نیم مثقال، صبر اسقوطری به‌اندازه‌ی همه، گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده و با آب عنب الثّعلب سرشته می‌شوند و به گونه حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌برند؛ هر شربت از آن از یک مثقال تا دو درهم است.

چندوچون حبِّ کودکان که به آرامی روان می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

تربد سفید ساییده شده، یک درهم، غاریقون دو سوم درهم، افسنتین رومی یک دانگ گرفته می‌شود و همگی کوبیده و بیخته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبّ درآورده می‌گردند و این خود یک شربت تمام است[1].

چندوچون حبّی برای دارندگان استسقا و قولنج و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زردِ پاک کرده، ده درهم، سکبینه شش درهم، غاریقون پنج درهم، شُبرُم چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و سکبینه با آب گرم از هم پراکنده می‌گردد (حل می‌شود) و داروها را با آن می‌سرشند و به‌گونه‌ی حب درمی‌آورند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند؛ هر شربت از آن از دو درهم و نیم تا دو مثقال/ تا سه درهم است.

چندوچون حبّی دیگر برای جُذام و استسقا و برای [درست کردن] آن از:

سقمونیا و صبر اسقوطری هرکدام دو درهم و نیم، پیه حنظل سه درهم، تربد چهار درهم [شُبرُم و سکبینه هرکدام شش درهم، کثیراء دو درهم، هلیله‌ی زرد چهار درهم] گرفته می‌شود؛ کثیرا (کتیرا)، یک شبانه‌روز خیسانیده می‌شود و سکبینه با آب گرم حل می‌گردد؛ سپس هرکدام از داروها به تنهایی کوبیده شده و داروهای خشکِ کوبیده شده و بیخته گشته را با آنها (کتیرا و سکبینه) می‌آمیزند و می‌سرشند و به‌گونه‌ی حب درمی‌آوردند و در سایه خشک می‌نمایند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند، هر شربت از آن از یک مثقال تا دو درهم است.

چندوچون حبّی برای استسقاداران که با آب لُفاح (یَبروح الصّنم گیاهی تخدیرکننده و ...) نوشیده می‌شود؛ و برای [درست کردن] آن از:

فربیون و نمک هندی و سقمونیا هرکدام دو مثقال، تربد سفید شش مثقال، مُرّصافی چهار مثقال، صبراسقوطری دوازده مثقال گرفته می‌شود؛ این داروها؛ ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب عنب الثعلبِ جوشیده شده‌ی پالوده گشته سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حبهایی همچون فلفل درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند؛ هر شربت از آن یک مثقال است.

چندوچون حبّ سرخس برای آب زرد، و برای [درست کردن] آن از:

---

۱. آنچه از **حب کودکان** نوشته شده از **بولاق**،۵۶۰، است، امّا اندازه‌ی داروهای این حبّ در سزگین ۳۴۹، این‌گونه است: «تربُد سفید ساییده شده و غاریقون چهار دانگ، افسنتین رومی یک دانگ و ...

شیرِیَتوعها (گیاهانی که شیر دارند و هفت نوع آنها مشهورند و پیش از این برشمرده شده‌اند) و مثلّث (میپختک) هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و بر روی آتش گذاشته می‌شود تا غلیظ گردد و به‌گونه‌ی حب در آوردنِ آن، شدنی شود و سپس به‌گونه‌ی حبهایی به‌اندازه‌ی نخود درآورده می‌شوند؛ هر شربت از آن از دو تا سه حب است .

چندوچون حب شعیاء[1] که روان کننده‌ی آب زرد (صفرا) است و برای [پیش‌گیری از] تباهی مزاج سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

صبراسقوطری دوازده درهم[2]، [افتیمون دوازده مثقال] سقمونیا (محموده) هشت درهم، سنبل‌الطّیب و سلیخه و تُربد سفید و مصطکی هرکدام چهار درهم، زعفران سه درهم، غاریقون، شش درهم، حماما یک درهم گرفته می‌شوداین داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند؛ هر شربت از آن دو درهم با آب گرم است.

چندوچون حب سکبینه‌ای از جالینوس، سودمند برای: بیماریهای سرد و برای استسقا و قولنج و لَقوهَ (فلج و رعشه‌ی صورت، کجی دهان) و چیزهای مانند اینها و برای [درست کردن] آن از:

هر سه نوع هلیله: (هلیله‌ی کابلی، زرد و سیاه) و آمله‌ی پاک شده از هسته‌ی آن هرکدام پانزده درهم[3]، مُقل چهار مثقال، زنجبیل و دارچینی هرکدام پنج مثقال فلفل و دارفلفل و اَسارون و شیطرج هندی و دانه‌ی بلسان هرکدام سه مثقال بزر کرفس و نانخواه و وَج و سلیخه هرکدام دو مثقال، مصطکی شانزده مثقال، غاریقون ده مثقال، شکر طبرزد سی مثقال، صبر اسقوطری چهل مثقال گرفته می‌شود؛ غاریقون و مقل را می‌گیرند و هر دو را در هاون می‌کوبند و آب کُراث رابر آنها می‌پاشند و آنها را می‌سایند، و دیگر داروهای بازمانده را می‌کوبند و با پارچه‌ای حریر می‌بیزند و آنها را بر غاریقون و مقل می‌ریزند و درهاون می‌سرشند و با هم

---

۱. این واژه در بولاق، ۵۶۰ به صورت «شعیاء» و در سرگین، ۳۵۰ به صورت «اسفنا» که هیچ کدام معلوم نشد.

۲. سزگین ، ۳۵۰، بیست و چهار درهم است.

۳. بولاق، ۵۶۰، به جای درهم، مثقال است.

می‌آمیزند و آنها را به‌گونه‌ی حبهایی همچون فلفل در می‌آورند [و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند] هر شربت از آن، یک مثقال و نیم تا دو مثقال با آب نیم گرم به هنگام خواب است؛ و یک روز پیش از خوردن این حب و دو روز پس از آن، پرهیز می‌نمایند (اِحتما می‌کنند).

چندوچون حبّی از جالینوس که برای به دشواری باردار شدن سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

صبر اسقوطری و مقل کبود و پیهِ حنظل و غاریقون و سقمونیا، به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب، عجین (سرشته) شده و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند [و در آوندی برداشته می‌شوند]؛ هر شربت از آن وزن یک مثقال است.

چندوچون حبی که سینه و ریه را از بلغم غلیظ و راه‌بندها (سُدَد) پاک می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

غاریقون و تربد [سفید] هرکدام سه درهم، ریشه‌ی سوس (مهک) و ایاره‌ی فیقرا و فراسیون از هرکدام یک درهم[1] [پیه حنظل و انزروت و صبراسقوطری هرکدام دو درهم]، گرفته می‌شود؛ این داروها، همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم به هنگام نیاز است.

چندوچون حبّی که روان‌ساز (مسهل) دارندگان استسقاست و برای [درست کردن] آن از:

شُبرُم (گاوکُشک، یکی از گونه‌های فرفیون و در زمره‌ی یَتوع) را می‌گیرند و سه روز آن را در سرکه‌ی انگوری (خَلِّ خمر) می‌خیسانند و آن را خشک می‌نمایند و با روغن بادام شیرین تا نزدیک به سوختن بریان می‌کنند و سپس دو جزء از آن و از رُبّ‌سوس[2] یک جزء را می‌گیرند و آنها را نرم می‌کوبند و با آب می‌سرشند و به‌گونه‌ی حب در می‌آورند، هر شربت از آن وزن یک مثقال با آب گرم است.

---

۱. بولاق، ۳۶۰، دو درهم است.

۲. بولاق، ۳۶۱، دو جزء است.

چندوچون حبّی که یحیی پسر ماسویه آن را برای درد بندگاهها و نقرسی که از بادی غلیظ باشند به هم آمیخته است و برای [درست کردن] آن از:

سورنجان و بوزیدان و پیه حنظل هرکدام پنج درهم، ماهی زهره و کثیرا و دوقو و فُو و زراوند دراز هرکدام چهار درهم، ایاره‌ی فیقرا و مقل هرکدام پانزده درهم، هلیله‌ی زرد و غاریقون هرکدام ده درهم، هلیله‌ی کابلی هشت درهم، نمک هندی شش درهم، سقمونیا هفت درهم، بزر سذاب و کمافیطوس و اسطوخودوس و بزر حندقوقی و جنطیانا هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ و مُقل یک شبانه‌روز با آب کراث نبطی خیسانیده می‌شود ودیگر داروهای خشک، نرم کوبیده گشته و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌گردند و با مقلِ خیسانیده و ساییده شده سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و خشک می‌شوند و در آوندی برداشته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم و نیم است[1].

چندوچون حبّی که برای قولنج سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

غاریقون سفید و سکبینه و مقل کبود و گندبیدستر و گاوشیر هرکدام یک درهم، صبر اسقوطری، چهار درهم گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند و سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند؛ هر شربت از آن وزن یک درهم است؛ و برخی از مردم وزن یک درهم انطاکی را بر این داروها می‌افزایند.

چندوچون حبّی که بوی دهان را خوش می‌کند و بدبویی دهان (بَخْر) را از میان می‌برد و در دهان نگاه داشته می‌شود و برای [درست کردن] آن از:

جوز بَوّا و قاقله و قرنفل و کافور و دارچینی و خولنجان و فوفل (ثمر درختی در هند و بنگاله)، هرکدام یک درهم، مِشک دو دانگ گرفته می‌شود؛ این داروها بجز مِسک که به تنهایی ساییده می‌شود ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می شوند و سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و **به هنگام نیاز یک حب از آن را در دهان نگه می‌دارند**؛ و اگر نیاز باشد که این حب را برای پاک کردن معده از فزونه‌های گنده‌ی تباه‌کننده‌ی **بوی دهان** به‌کار ببرند بهتر است چهار درهم از ایاره‌ی فیقرا را با آن بیامیزند و یک نیمه از وزن کافور را از آن بکاهند؛ و [در این صورت] هر

---

۱. بولاق، ۵۶۱، بحثی از شربت این دارو نکرده است.

شربت از آن وزن **یک مثقال** است که [به خواست خدا سودمند خواهد بود].

چندوچون حبّی دیگر که بوی دهان را خوش می‌کند و برای [از میان بردن بوی بد دهان] سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های ترنج سبز و یا تروتازه [و] از برگهای آن و فرنجمشک (نوعی ریحان) و سنبل الطّیب و قرنفل و جوزبَوّا و نارمشک و زنجبیل و قُنبیل (دارو گله، برگ درختی) و کبابه و بسباسه و سُعد، هرکدام یک اوقیه، مسکِ خوب وزن یک درهم، گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با آب گل سرخ و آب بِه یا آب سیب سرشته شده و به‌گونه‌ی حبهای بزرگی درآورده می‌شوند و پهن گردانده گشته (مُفَرطَح می‌گردند) و به هنگام نیاز در دهان نگه داشته می‌شوند.

چندوچون حبّ علیکار[1] **سودمند برای دردِ جوف** (شکم، اندرون) و بدی گواریدن و داروهای کشنده و گزش حشراتِ زهردار (هَوامّ)؛ و **زهدان را بهینه می‌سازد** (اصلاح می‌کند) و به آبسته شدن یاری می‌رساند؛ و برای [درست کردن] آن از:

زرشک (اَمبَرباریس) و ریشه‌های پنبه و زراوند دراز و کرویا (کَروِیه زیره‌ی رومی، شاه‌زیره) و فلفل و دارفلفل و قُسط و مُرّ و سَنبل هر یک به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند و با آب سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند؛ هر شربت از آن دو درهم با آب گرم است [که سودمند است].

چندوچون حبّی برای زخمهای ریه و برای [درست کردن] آن از:

پسته و بادام شیرین [که از هر دو، دو پوست از آنها را کنده باشند] و کثیرا و رُبّ‌السّوس (شیرین‌بیان، مژو) و دانه‌ی خشخاش و مغز دانه‌ی بِه، هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با مثلّثی (میپختکی) سرشته گشته و به‌گونه‌ی حبهای بزرگ پهنی درآورده می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

---

۱. این حب، در بولاق، ۵۶۴ به صورت «**علیکار**» و در نسخه‌ی سزگین، ۳۵۲، بدون نقطه و به صورت «سارکان» است؛ که هیچ کدام از این واژه‌ها در منابع در دسترس پیدا نشدند؛ امّا اجزای ترکیب آن، در هر دو نسخه، یکی است.

چندوچون حبّی برای سُرفه و برای [درست کردن] آن از:

صمغ عربی و نشاسته و کتیرا، هرکدام سه درهم دانه‌ی بِه و مغز دانه‌ی خیار و مغز دانه کدو [و ربّ‌السّوس، مویز هسته گرفته] هرکدام دو درهم بادام شیرین دو پوست گرفته‌شده و خشخاش سفید هرکدام چهار درهم، فانید خزاینی یک اوقیه گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌گردند و با لَعاب بزر قطونا/لعاب دانه‌ی؟ سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبهای بزرگ پهنی همچون دانه‌ی باقلا درآورده شده و به هنگام نیاز زیر زبان گذاشته می‌شوند[1].

چندوچون حبّ دیگری برای سرفه و برای [درست کردن] آن از:

صمغ عربی و نشاسته و کثیرا هرکدام سه درهم، مغز دانه بِه و مغز دانه‌ی خیار و مغز دانه‌ی کدو [و آلو و خشخاش سفید و بزر بقله] و ربُ السّوس و زعفران و شکر سفید و فانید خزاینی هرکدام به‌اندازه‌ی هم/یک اوقیه، بادام پاک شده از دو پوست چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و بیخته گردیده و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حبهای بزرگی [همچون باقلا درآورده شده و پهن می‌گردند] و زیر زبان گذاشته می‌شوند[2].

چندوچون حبّی برای سَعوط (چکاندن در بینی) که برای فالج و لقوه و سردرد پدیدآمده از بلغم سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

خربق سفید چهار درهم، صبر اسقوطری و شونیز و فربیون و گاوشیر هرکدام یک درهم، مُرّ سه درهم، اُشه و کُندُس و بوره‌ی ارمنی هرکدام دو درهم، گندبیدستر و زعفران هرکدام یک درهم و نیم/یک مثقال، گرفته می‌شود این داروها همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب چغندر سرشته می‌گردند و به هنگام نیاز دو تا سه حب از آنها را با روغن خیری به‌کار می‌گیرند (در دهان یا بینی می‌چکانند).

چندوچون حبّی دیگر برای سَعوط که به آن طبری می‌گویند و برای سعفه‌ی تر[3] و خشک و

---

۱. این فقره در دو نسخه‌ی موجود ناهماهنگ‌اند.

۲. در این فقر نیز، ناهماهنگی نسخه‌ها به حال خود باقی است.

۳. **سَعفه**: زخمهایی است که در سر و صورت و گاهی تمام بدن به دو نوع خشک و تر پدیدار می‌گردد، این عارضه، کچلی، اگزما یا پدیده‌های آماسی است که مخصوصاً روی پوست پدیدار گردد... (فرهنگ اغراض طبّی)

نارفارسی و خنازیری که در گردن باشد و بادِ سَبَل (پرده‌ای که از عروق ملتحمه در پیش چشم واقع شود) و بادی که در سر باشد سودمند است؛ و [برای درست کردن آن از:

انزروت سفید خوب و مُرّ و زعفران و کندس هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و هرکدام جداگانه کوبیده می‌شوند و پس از بیختن، وزن آنها را درست می‌کنند و آنها را با آب مرزنگوش می‌سرشند و به‌گونه‌ی حبهایی همچون عدس و برخی از آنها کوچک‌تر از عدس درمی‌آورند و کودکان کوچک با وزن یک، یا دو حب از آنها با روغنِ بنفشه و بزرگان با وزن سه حب اِسعاط می‌نمایند (در بینی می‌چکانند).

چندوچون سَعوطی برای بادی که در سر کودکان است و برای [درست کردن] آن از:

صبر اسقوطری دو سوم[1] درهم ، شکر طبرزد یک درهم، کندس دو دانگ، گندبیدستر و حُضض (پیل زهره) از هرکدام دو سوم درهم/چهار دانگ، گرفته می‌شود، این داروها همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌شوند و با آب مرزنگوش سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حبهای کوچک به‌اندازه‌ی دانه‌ی کَرسنه گیاهی با دانه‌هایی به بزرگی عدس ولی پهن نیست) درآورده می‌شوند و با یک دانه از آن، همراه با روغن بنفشه اِسعاط می‌نمایند[که سودمند است].

چندوچون حبّی از جالیونس برای [درد] شکم و خراش و زخمی (سَحَجی) که در معده و روده‌های بالایی باشد و برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌ها انار ترش و بلوط (عَفص) به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و هر دو را می‌کوبند و با **پارچه‌ای حریر** می‌بیزند و آنها را با سرکه‌ی انگوری می‌جوشانند تا بسته (منجمد) گردند و آن را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌نمایند و به‌گونه‌ی حبهای کوچکی همچون دانه فلفل/ کرسنه درمی‌آورند و - بسته به‌اندازه‌ی بیماری - پانزده تا بیست دانه از آنها را با آب سرد می‌نوشند.

چندوچون حبّی دیگر برای شکم‌پیچ (مَغص) و اسهال خونی (زحیر) و بی‌اشتهایی و بدبویی دهان (خَلوقه)؛ و برای [درست کردن] آن از:

بلوط و آقاقیا و گل سرخ و لُبنی خشک و لبان ذَکر و سعد و آسارون و صمغ عربی و افیون

---

۱. سزگین، ۳۵۳، چهاردانگاست.

و گندبیدستر و گلنار و طَلق (سنگ بسیار نرمی که لمس آن مانند صابون یا چربی است)، هرکدام یک جزء، دانه‌ی مورد (آس) و بزر ترشک هرکدام دو جزء گرفته می‌شود و همگی کوبیده شد و بیخته می‌گردند و با شراب یا آب مورد تر و تازه سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حبهایی همچون نخود درآورده می‌شوند؛ هر شربت از آن از یک تا سه حب است که آزموده شده است.

چندوچون حبّی که طبیعت (کار شکم) را می‌بندد و اسهال خونی (اختلاف دم) رابند می‌آورد و برای [درست کردن] آن از:

سُماق دو درهم، بلوط عفصی یک درهم، پوسته‌های انار، نیم درهم گرفته می‌شود این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آبِ بِه سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند؛ هر شربت از آن دو درهم است؛ و پس از آن **زرده‌ی** یک تخم مرغ نیم پز را که با سرکه، آب‌پز شده باشد اندک‌اندک سر می‌کشند.

چند و چون حبّی دیگر برای چیزی مانند این و برای [درست کردن] آن از:

هلیله / بلیله ده عدد، دانه مُورد بیست درهم، دانه‌ی مویز پنج درهم، سماق و سُکِ [اصلی چینی تهیه شده از عصاره‌ی آمله]، هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبی که صمغ عربی را در آن حل کرده باشند سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبّ درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن دو درهم با ربّ مِورد (آس) یا ربِ بِه است [که اگر خدا بخواهد سودمند است].

باب دوازدهم
در چندوچون اِماله (حُقن) و فتیله‌ها

چندوچون اماله‌یی که برای قولنج پدید آمده از بلغم سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

قنطوریون و حَسَک (خارخسک) و بابونه و اکلیل‌الملک و شِبت و کرچک و قرطُم کوبیده شده، هرکدام ده درهم، اسفند (حَرمَل) و شنبلیله (حُلبه)، هرکدام هفت درهم، دو حنظله‌ی

(نر و ماده و یا نبطی و رومی) کوبیده شده و بزر رازیانه و کرفس، هرکدام یک درهم، نُخاله (سبوس گندم و جو) و خطمیّه هرکدام سه درهم که در دو کیسه‌ی سفید جدا از هم (مقطّع) [ده دانه[1] ؟]، سذاب تازه و برگ چغندر ده دسته (طاقه) گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا به یک رطل و نیم بر می‌گردد جوشانده می‌شوند و نیم رطل [از این جوشانده شده] گرفته می‌شود و یک اوقیه عسل و از روغن زنبق یا خیری هرکدام یک اوقیه و نیم، آبکامه یک اوقیه و بوره‌ی ارمنی یک مثقال، سکبینه و گاوشیر هرکدام نیم درهم بر آن ریخته می‌شود و در حالی که نیم گرم است بیمار را با آن اماله می‌کنند.

چندوچون اماله‌ای دیگر برای قولنج که روان‌کننده‌تر و نرم‌تر از مورد نخست است و برای [درست کردن] آن از:

عُنّاب [جرجانی] ده دانه، سبستان سی دانه، مویز خراسانی هسته گرفته و قرطم کوبیده شده هرکدام ده درهم، انجیر حُلوانی سفیدِ تکّه تکّه شده ده دانه، خارخسک و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت (شویتِ) هرکدام یک کف دست، بنفشه‌ی خشکِ ریحانی چهار درهم، حُلبه و بزر کتان و قنطوریون هرکدام پنج درهم بزر رازیانه و نُخاله و خطمیّه که در دو کیسه ریخته شده باشند هرکدام سه درهم، گرفته می‌شود و همگی با چهار رطل آب تا هنگامی که یک سوم از آن باز می‌ماند جوشانده می‌شوند و با نیم رطل از آن که هفت درهم شکر سرخ و یک درهم بوره‌ی ارمنی و پانزده درهم آبکامه و بیست درهم شیطرج تازه را بر آن ریخته باشند- در حالی نیم گرم باشد- اماله را انجام می‌دهند.

چندوچون اماله‌ای که برای قولنج پدید آمده از بلغم و باد غلیظ سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

خارخسک و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت هرکدام یک کف دست، زیره‌ی نبطی و بزر کرفس و انیسون و رازیانه و سذاب خشک هرکدام پنج درهم، برنجاست و مرزنگوش و پودنه‌ی کوهی و نانخواه هرکدام چهاردرهم [سکبینه و اُشه و گاوشیر هرکدام نیم مثقال] گندبیدستر نیم درهم، انجیر سفید حلوانی ده عدد، خطمیّه و نخاله [که از هرکدام **سه درهم** را در تکه‌ای

---

۱. **متن عربی** این گونه است: «نخاله و خطمیه، من کل واحد ثلاثه دراهم، مصروران فی صُرتین ابیض مقطع عشره عدد اَ...) که معلوم نشد وقتی که هرکدام سه درهم است، این «ده دانه» چیست؟!

پارچه ریخته و گره زده باشند] گرفته می‌شود و همگی با **چهار رطل** آب تا هنگامی که به یک رطل و نیم برمی‌گردد جوشانده می‌شوند و نیم رطل از آن را می‌گیرند] و از عسل و روغن زنبق و روغن کنجد و مُرّی کهنه هرکدام یک اوقیه، و پیه حنظل نیم درهم را بر آن می‌ریزند و در حالی نیم گرم است اِماله را با آن انجام می‌دهند؛ که این، در تهی سازی بادهای [پدید آمده در روده‌ها] سودمندی شگفتی دارد؛ و گاهی – اگر نیاز باشد– نیم درهم فربیون را بر اینها می‌افزایند؛ این اِماله را نباید در تابستان و برای دارندگان مزاج گرم انجام دهند.

چندوچون اِماله‌ای برای باد غلیظ و برای [درست کردن] آن از:

آب کراث (گندنا، تره) و آب حُلبه‌ی پخته شده هرکدام به اندازه یک کاسه کوچک خورشت خوری (سَکرُجه)، روغن ذنبق (زنبق، سوسن، سوسن آزاد) و روغن کنجد (شیرج) هرکدام یک اوقیه، مُرّی و عسل هرکدام نیم اوقیه گرفته می‌شود و دو دانگ گندبیدستر و نیم درهم گاوشیر بر آن ریخته می‌گردد و همگی با هم آمیخته می‌گردند و در حالی که نیم گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند[1].

چندوچون اماله‌ای که در بیماریهای حادّ هنگامی که طبیعت بند آید به‌کار می‌رود و برای [درست کردن] آن از:

عُنّاب و سبستان هرکدام یک کفِ دست [بنفشه‌ی خشک چهار درهم، انجیر دو دانه، خطمیه و نخاله هرکدام به اندازه نیاز] گرفته می‌شود و آنها را در کیسه‌ای می‌ریزند و همگی را با سه رطل آب تا هنگامی که به یک رطل بر گردد می‌جوشانند و وزن چهار اوقیه از آن را می‌پالایند و از آب چغندر کوبیده شده‌ی فشرده شده یک چهارم رطل و از روغن تازه‌ی کنجد دو اوقیه و مُرّی یک اوقیه و نیم را بر آن می‌ریزند و همگی را با هم می‌آمیزند و خوب به هم می‌زنند و در حالی که نیم گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند.

چندوچون اِماله‌یی نرم که در بیماریهای سخت (حادّ) به‌کار می‌رود و برای [درست کردن] آن از:

عُناب بیست دانه سبستان سی دانه، بنفشه‌ی سبز خشک پنج درهم، جو پوست گرفته‌ی کوبیده شده ده درهم، خطمیّه و نخاله که هر دو در یک کیسه‌ی خوب گره زده باشند

---

۱. این فقره تنها در سزگینِ ۳۵۴ آمده است و یک «ان شاءالله» هم دارد.

و خارخسک و اکلیل‌الملک هرکدام **یک کف** [انجیر حلوانی سفید پنج انجیر] گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که به یک رطل و نیم بر می‌گردد جوشانده می‌شوند و از این جوشانده شده، نیم رطل را می‌پالایند و از شکر سرخ پنج درهم و روغن کنجد تازه و روغن بنفشه و مُرّی هرکدام دو درهم را بر آن می‌ریزند و آنها را خوب به هم می‌زنند و در حالی که نیم گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند؛ [و اگر در این حال چهار اوقیه آب افشره چغندر و از روغن کنجد تازه و مُرّی هرکدام دو اوقیه را بگیرند و اماله را با آنها انجام دهند طبیعت را (کارکرد شکم را) نرم می‌سازد][1].

چندوچون حُقنه‌یی که برای قولنج پدید آمده از خلط گرم به‌کار می‌رود[2] (این مورد تنها از نسخه‌ی بولاق، ٥٦٣ به بَعد است) و برای [درست کردن] آن از:

عُنّاب و سَبستان هرکدام بیست دانه، جو پوست گرفته و لبلاب هرکدام ده درهم، بنفشه‌ی ریحانی سه درهم، خطمّیه و نخاله و بزر کتان هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و همگی با دو رطل آب تا هنگامی که به یک رطل نیم برمی‌گردد پخته می‌شوند و از این پخته شده چهار اوقیه را می‌پالایند و ده درهم بزر قطونا، و ده درهم روغن خوب بنفشه و از روغن گل سرخ و روغن دانه‌ی کدو و هرکدام پنج درهم را بر آن می‌ریزند و همگی را خوب به هم می‌زنند و در حالی که نیم گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند.

چندوچون اماله‌ای که زِهدانها و اندامهای پایینی را نیرومند می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

دانه‌ی آس و آب شیح (دِرَمْنه) بستانی و آب نمّام و آب مرزنگوشِ‌تر هرکدام یک قاشق (مِلعَقه) و قصب‌الذّیره‌ی (نی نهاوندی) کوبیده و ساییده شده دو درهم و شراب خوب یا همگانی و یا نبیذ مویز و عسل به اندازه‌ی نیاز گرفته می‌شود؛ این **داروها** گردآوری شده و به‌هم زده می‌شوند تا همسان گردند و به‌اندازه‌ی نیاز را از آنها می‌گیرند و آن را در آب گرم می‌گذارند تا نیم گرم شود و بیمار را با آن اماله می‌کنند[3].

---

۱. آنچه در میان دو قلاب (کروشه) است تنها در بولاق، ۵۶۳ آمده است.

۲. از اینجا به بعد، چندین مورد ناهماهنگ در هر دو نسخه هست که ناچار باید جداجدا ترجمه شوند.

۳. این مورد نیز، تنها از بولاق، ۵۶۴ است.

چندوچون اماله‌ای که برای سردی گُرده و سفتیِ زهدان سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

روغن گردو و روغن بادام تلخ و روغن دانه بَنَه (حَبّةالحضراء، ثمر درخت بُطم که به فارسی سقز نامیده می‌شود) و روغن زیتون (زیت) هرکدام یک اوقیه، روغن [شیر] گاو، نیم اوقیه گرفته می‌شود و اینها را با اندازه‌ی دو سومِ رطلِ آبِ شنبلیله به هم می‌زنند و در حالی که نیم گرم است سه روزِ پشت سرِ هم از جلو و از پشت، بیمار را با آن اماله می‌کنند[۱].

چندوچون اماله‌یی که برای سردی زهدان سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

اُشه و مُقل کبود و سکبینه هرکدام پنج درهم و گندبیدستر یک درهم، بزر کرفس و نانخواه و بزر رازیانه و سیسالیوس (کاشم رومی) هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود -و برخی از پزشکان، حلبه و خارخسک و سنبل و بابونه را هم در آن می‌ریزند- این داروها گردآوری شده و از شیرِ تازه دوشیده‌ی گرم بز و آب **گوارا** هرکدام دو رطل و دو سوم رطل را بر آنها می‌ریزند و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که نیمی از آن باز می‌ماند می‌پزند و آن را از آتش پایین می‌آورند و یک رطل از این آب را می‌پالایند و از روغن گاو و از عسلِ کف و رویه گرفته هرکدام دو قاشق را در اینها به هم می‌زنند؛ و از روغن کنجد به اندازه کاسه‌ای کوچک خورشت خوری را بر آن می‌ریزند و خوب به هم می‌زنند و در حالی که نیم گرم است با **ناشتا**، **اماله** را با آن انجام می‌دهند و بیمار تا آنجا که شدنی است این داروهای اماله شده را در [مقعد] خود نگه دارد.

چندوچون اماله‌ای دیگر که برای ناتوانی گرده (کُلیه) و کمی نیروی باه (نیروی جماع) سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

خارخسک تروتازه پنج دسته (قبضه)، ریشه‌های تر و تازه‌ی چغندر پنج دسته، و از گرده‌ی بز نر (تَیس) و نخاع و خایه‌ی آن که کوبیده شده باشند [هرکدام به اندازه‌ی نیاز]، گرفته می‌شود و اینها همگی در دیکی گردآوری می‌گردند و دو بهره (دو سهم) از شیر تازه دوشیده شده و گرم بز و دو بهره آب گورای (غیرمعدنی) را بر آن می‌ریزند و آن را با آتشی آرام به خوبی می‌پزند و آبِ آن را می‌پالایند و جداگانه نگه می‌دارند و هر روز به‌اندازه‌ی یک رطل از آن را می‌گیرند و با ناشتا اماله‌ی با آن را انجام می‌دهند و [بیمار] داروهای اماله شده را تا آنجا

---

۱. تنها از بولاق، همان، است.

که شدنی است در [مقعد] خود نگه دارد؛ و این کار سه روز پشت سر هم انجام گیرد[۱].

چندوچون اماله‌یی که برای عِرق النِسا و درد پشت و گُرده‌ها سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

قنطوریون باریک ده درهم، عاقِرقرحا، چهار درهم، قِثاءالحمار شش درهم، شنبلیله پنج درهم، انجیر ده دانه گرفته می‌شود و همگی با سه رطل آب تا هنگامی که به یک رطل برمی‌گردد پخته می‌گردند و نیم رطل از آن را می‌پالایند و یک درهم سکبینه و دو درهم گاوشیر و **دو اوقیه روغن سوسن** را بر آن می‌ریزند و اِماله را با آن انجام می‌دهند؛ و نیم درهم گندبیدستر و نیم درهم قُسط (کوشنه) را برای آن می‌گیرند و آن را با روغن سوسن می‌آمیزند و هر دو سُرین (وِرکها) بیمار را با آن چرب می‌کنند و می‌مالند[۲].

چندوچون حُقنَه‌یی دیگر برای دردِ بندگاهها و برای [درست کردن] آن از:

شنبلیله و بادام تلخ و کرچک (خِروع) و بزر کتان، هرکدام یک مشت (حُفنَة: به‌اندازه‌ی دو کفِ پرِ دست)، بابونه و شویت و دانه‌ی غار هرکدام دو اوقیه، خارخسک سه اوقیه سورنجان و مقل‌الیهود و خربق سفید هرکدام یک اوقیه، قنطوریون سه اوقیه، سکبینه و اُشه و گاوشیر هرکدام یک اوقیه، حنظل نیم اوقیه، بزر کرفس دو اوقیه، بزر شبت (شویت) و بزر سذاب هرکدام یک اوقیه، انجیر ده عدد عُناب بیست دانه (حبّه) سبستان چهل دانه گرفته می‌شود و همگی در دیکی سفالین (فَخّاره) پخته می‌شوند و تا فردای [آن روز] در تنوری گذاشته می‌شود و هشت اوقیه از آن را می‌گیرند و از **روغن گاو و روغن خیری** هرکدام یک اوقیه را بر آن می‌ریزند و در حالی که نیم گرم است آن را به‌کار می‌گیرند[۳].

چندوچون اماله‌ی نرم دیگری برای همین (بیماریهای سخت، حادّ) و برای [درست کردن] آن از:

سَویق[٤] جَو و برنج فارسی سره (خالص) یک اوقیه گرفته می‌شود و در هاون با زرده‌ی تخم

---

۱. باز هم تنها، از نسخه‌ی بولاق، همان، است.

۲. باز هم از همان است.

۳. همان.

٤. **سویق:** آردبو داده‌ی حبوباتِ برخی از میوه‌ها که یک بار با آب گرم و یک بار با آب و سرد شسته شده و سپس آن را آرد کنند.

مرغ ساییده می‌شوند تا به‌گونه‌ی مرهم در آیند و آن را بر آبی جوشانده شده می‌ریزند و در حالی که نیم گرم است اماله را با آن انجام می‌دهند[1] که اگر خدا بخواهد- سودمند است.

و این نسخه (نسخه‌ی ذریره)[2] **را بر آن می‌افزایند که اجزای آن عبارت‌اند از:**

کاغذ سوخته وزن پنج درهم، زاجِ یمنی (شب‌ِیمانی) و زرنیخ سرخ، هرکدام دو درهم، زَرنیخ زرد و توپال (سونش) **مِس** و غوره‌ی خشک و سنگ **نوره‌ی** (مخلوط آهک و زرنیخ) سوخته‌ی خاموش شده هرکدام یک درهم و نیم، زعفران و افیون از هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ و این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و آن را با آب زبان‌بره می‌سرشند و آن را به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک مثقال درمی آورند و به هنگام نیاز آن را بر داروهای اِماله می‌اندازند (می ریزند)[3].

چندوچون اِماله‌یی سودمند برای زخمهای روده‌ها و برای [درست کردن] آن از:

آب برنج و سویقِ جوِ پخته شده با پیه نمک نکرده‌ی گرده‌ی بز، چهار اوقیه گرفته می‌شود و از سفیدابِ سُرب و کاغذ سوخته و **صمغ عربی** (صمغی، جیوه‌یی) که از درخت اُمّ‌غیلان (مغیلان) حاصل می‌گردد) و اقاقیا و دُم‌الاخوین هرکدام یک درهم بر آن ریخته می‌شود و نرم سایید می‌گردند و آنها را با زرده‌ی سه تخم مرغِ آب پز شده با سرکه‌ی انگوری همراه نیم اوقیه روغن ناب گل سرخ می‌سرشند و در حالی نیم گرم است، اماله را با آن انجام می‌دهند.

چندوچون اماله‌ی زرنیخ[4] **سودمند برای دلپیچه** (زحیر) و اسهال (استطلاق‌البطن) و برای [درست کردن] آن از:

کعک (کاک، نان خشک روغنی) سوخته، سه درهم، زرنیخهای سرخ و زرد و مس سوخته و زاج یمانی و بلوط عفصی و سنگِ نوره‌ی سوخته‌ی خاموش نشده هرکدام ده درهم، افیون پنج درهم، اقاقیا و بلوط و صمغ عربی و دمَ الاخوین هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب دانه مُورد یا زبان‌بره سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و به هنگام نیاز با

---

۱. این مورد تنها از سزگین، ۳۵۵ است.

۲. این تفسیر «ذریره»، تنها در بولاق، ۵۶۹ آمده است.

۳. ظاهراً اینجا، پایان ناهماهنگیهای دو نسخه‌ی بولاق و سزگین است.

۴. **زرنیخ**: جسم معدنی مرکب از گوگرد و آرسنیک ....

وزن **یک مثقال** از آنها همراه با چهار اوقیه آب برنج فارسی پخته‌شده و یک اوقیه روغنِ پخته ناشده‌ی (خام)[1] گل سرخ، اماله را انجام می‌دهند.

در یادکردِ شیافهای انسانی نرم سودمند و **از جمله‌ی آنها شیاف نرمی است** که برای [درست کردن] آن از:

خطمیّه (گل خطمی، هشت دهان، خیروج) و بوره به‌اندازه‌ی هم گرفته شده و نرم کوبیده می‌شوند و با پارچه‌ای حریر بیخته می‌گردند و آن را با شکر سرخی که با آبی اندک بر روی آتش منعقد شده باشد می‌سرشند و شیافی را از آن درست می‌کنند و در تبها و بیماریهای سخت آن را برمی‌دارند.

[و اگر ترنجبین را که بدون پوسته پوششی (لیط) تهیه شده باشد (به صورت غیرشیاف) بردارند طبیعت را نرم می‌نمایند][2].

و اگر نمک و خطمیه را بگیرند و آنها با آب بسرشند و به‌گونه‌ی لوله‌ی پوشش‌دار دربیاورند و خشک نمایند و به‌کار بگیرند این[گونه شیاف] نرم‌تر و سبک‌تر است.

چندوچون یکی دیگر که از آن شیاف نخست نیرومندتر است و برای [درست کردن] آن از:

نمک و بوره و خطمیّه به اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آنها را می‌کوبند و با **عسلِ** کف و رویه گرفته‌ی بسته (معقود) یا شکر سرخ بسته می‌سرشند؛ و اگر به چیزی نیرومندتر از این، نیاز باشد بهتر است نیم جزء پیه حنظل را با آن بیامیزند.

چندوچون فتیله‌ای برای بند آوردن خونی که از معقد بیرون می‌ریزد و برای اسهال خونی نیز، سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

مُرّصافی و افیون و کُندُر ذکر و زعفران به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و همه‌ی اینها را نرم می‌کوبند و با پارچه‌یی حریر می‌بیزند و آن را با آب گشنیز می‌سرشند و به‌گونه‌ی لوله ای، صاف و همواره می‌نمایند (یُبلَطُ) و نخی را در آن جای می‌دهند و بیمار آن را در مقعد خود بر می‌دارد؛ که این به راستی برای زحیر (اسهال و شکم روش) **بسیار سودمند است.**

---

۱. باید توجه داشت که «**خام**» در عربی به معنی **شیره‌ی انگور** یا توت یا خرمایی است که **آتشی** به آن نرسیده باشد؛ یعنی مترادف خام (ناپخته ی) فارسی است.

۲. ترجمه‌ی عبارتی است در سزگین، ۳۵۶ آمده است و ناگویاست.

چندوچون یکی دیگر که خون مقعد و زحیر را بند می‌آورد و برای [درست کردن] آن از:

مُرّ و اقاقیا و زرنیخ و بزرِ بنگ و صمغ عربی و برنج فارسی پخته شده (مَقلّو) را به‌اندازه‌ی هم می‌گیرند و این داروها را ساییده شده و بیخته گشته گرد می‌آورند و با آب موردِ تر، می‌سرشند و آن را به‌گونه‌ی لوله در می‌آوردند و نخی را در آن جای می‌دهند به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند، که اگر خدا بخواهد سودمند است.

باب سیزدهم
در برشمردن (ذِکرِ) داروهایی برای قی کردن

چندوچون دارویی که تلخه‌ی سیاه (مِرّه‌ی سوداء) و زهر نوشیده شده را قی می‌کند و برای [درست کردن] آن از:

نمک هندی و عصاره‌ی قثّاء الحمار (خیار دشتی، خرخیار، به قدر بلوطی و بسیار تلخ) و بوره هرکدام یک جزء، خردل سفید نیم جزء گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌گردند و با آب عسل و آب شویت نوشیده می‌شوند.

چندوچون دارویی که تلخه‌ی زرد (مره‌ی صفرا) و سیاه را قی می‌کند و در تبها، قی کردن با آن انجام می‌گیرد و برای [درست کردن] آن از:

کَنکَر زِد (صمغ کنگر) و جوزالقی و جرجیر (تره‌تیزک) و بزر تُرُب و بزر شبت و بزر سرمه (سرمق، اسفناج رومی) و نمک هندی را به‌اندازه‌ی هم می‌گیرند و این داروها را ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌نمایند و سه تا پنج درهم از آنها را می‌گیرند و آن را با عسلی آمیخته با آبی که شبت را در آن جوشانده باشند می‌سرشند و قی کردن را با آن انجام می‌دهند و در پاک کردن معده تلاش فراوانی را به‌کار می‌گیرند (و یستقصی) و هرگاه که قی کردن بند آید، آب شویت با عسل را بر آن می‌نوشند که این، [- اگر خدا بخواهد-] پاک کردن شگفتی را به انجام می‌رساند

داروی دیگری برای قی (استفراغ کردن)، و برای [درست کردن] آن:

تربی را می‌گیرند و بیست درهم از آن را می‌برند، و از شاخه‌های شبت ده درهم و نمک هندی پنج درهم و مغز تخم خربزه و بزر سرمه (سرمق) هرکدام چهار درهم را می‌گیرند و آنها را

با چهار رطل آب **گورا** تا هنگامی که یک سوم از آن باز می‌ماند می‌پزند و آب بازمانده را می‌پالایند و به‌اندازه‌ی دو اوقیه، کم‌تر یا بیشتر عسل و یا سکنجبین با عسل را در آن می‌سایند و آن را در حالی که که نیم گرم باشد می‌نوشند و قی کردن را به پایانِ خود می‌رسانند (در قی کردن استقصا می‌نمایند).

چندوچون دارویی دیگر که نیرومند است و بلغم و جز آن را [به توفیق خدا واذن او] بیرون می‌ریزد و برای [درست کردن] آن:

آبی را که [پیش از این] توصیف کردیم می‌گیرند و از نمکِ نیم‌کوب، یک جزء و از جَبَلاهنگ[1] (جبلهنگ، سِمسِم برّی) و رِقع یمانی (رِقاع یمانی درختی با میوه‌یی همچون انجیر) هرکدام یک درهم را بر آن می‌ریزند و باعسل می‌آمیزند و در حالی که نیم گرم است آن را می‌نوشند، که این، خلطهایی گوناگونی را بیرون می‌ریزد.

چندوچون دارویی دیگر برای قی و برای [درست کردن آن] از:

جوزالقی (ثمره‌ی درختی به مقدار انجیر کوهی...) و [صمغ] کنگرزِد و بزر تُرُب هرکدام دو درهم [خردل و نمک هندی هرکدام یک درهم] بزر سرمه، سه درهم، حرمل/خردل یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سه درهم از آن را همراه با سکنجبینی که ترب تکّه تکّه شده‌ای را از هنگام شب با آب گرمی که شِبت را در آن جوشانیده‌اند در آن خیسانیده باشند می‌گیرند و می‌نوشند و قی کردن را به نهایت خود می‌رسانند.

چندوچون دارویی که تلخه‌ی زرد (صفرا) را قی می‌نماید و برای [درست کردن آن] از:

سرمه و آب خُبّازی (ملوکیّه، نوعی از خطمی) و آب شویدی که جو و سکنجبین و سیب را در آن پخته باشند می‌گیرند و نمک نیم‌کوب (جریش) را بر آن می‌ریزند و در حالی که نیم‌گرم باشد آن را می‌نوشند.

چندوچون دارویی که قیِ صفرایی را بند می‌آورد و دل به هم خوردن (غَثی) را آرام می‌گرداند؛ و برای [درست کردن] آن از:

اَمبرباریس (زرشک) و دانه‌ی انارترش و سماق هرکدام یک جزء و طباشیر و گل سرخ و دانه‌ی غوره هرکدام نیم جزء و پوسته‌های بیرونی پسته، نیم جزء را می‌گیرند و همه را نرم

---

۱. در نسخه‌ی سزگین، ۳۵۷، به صورت «جلهنج» و در نسخه‌ی بولاق، ۵۶۶، به صورت «جداهج» است.

می‌کوبند و [وزن دو درهم از] آن را با آب سیب یا آب گلابی و یا شراب انار درست شده با نعنا می‌نوشند.

چندوچون دارویی که قیِ پدید آمده از بلغم و سودا را بند می‌آورد و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ [دمبرگ بریده] چهار درهم، دانه‌ی زرشک سه درهم، نعنا و پوسته‌های بیرونی پسته و مصطکی و عودِ نارس (نّیء) و سُعد و سنبل و قِرفه [و قرنفل] و افرنجمشک (معرب پلنگ مشک، نوعی ریحان) و زیره‌ی کرمانی خیسانیده شده با سرکه‌ی انگوری و آب سیب، هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند؛ هر شربت از آن دو درهم بامِیبِه (داروی مرکب از آبِ به و شراب) آمیخته با مُشک است.

باب چهاردهم
در یادکردِ لَعوقها (داروهای لیسیدنی)

چندوچون لعوقی پخته (مُطجَن) که برای سرفه و خشونت حنجره (گرفتگی آوا) سودمند است و برای [درست کردن] از:

صمغ عربی و کتیرا (کثیرا) و نشاسته و ربّ السّوس و فانید خزائنی هرکدام یک جزء، مغز دانه‌ی بِه و مغز تخمه‌ی کدو شیرین و بادام از دو پوست پاک شده، هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و آنها را با جُلّاب (شربت گلاب و عسل) می‌سرشند و به هنگام نیاز آن را با روغن بادام شیرین به‌کار می‌گیرند.

چندوچون لعوق اِسقیل (عُنصُل، پیاز موش، پیاز دشتی) سودمندی برای [اسهال] و سرفه و رَبو (تنگی نفس، کوته دمی) و سرفه‌ی دیرینه‌یی که از ماده‌ّی غلیظِ چسبنده‌یی باشد و برای [درست کردن] آن از:

اسقیل بریان شده، سه درهم، ریشه‌ی سوسن کبود دو درهم، انیسون / فراسیون و زوفا، هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون لعوق صنوبر سودمند برای زخمهای ریه و برافروختگی (تلهّب) و سرفه‌ی پدید آمده از بلغم [غلیظِ لَزِج] و برای [درست کردن] آن از:

بادام بزرگ پوست گرفته‌ی صنوبر و کتیرا و ریشه‌ی سوسن کبود و صمغ عربی هرکدام یک رطل، بزرِ بریان شده‌ی کتان و خرمای هیرونِ[1] پوست گرفته هسته درآمده هرکدام هفت رطل گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با روغن گاو آمیخته شده (لتّ گشته) با عسلی کف و رویه گرفته به گونه‌ای نرم، سرشته گشته، و در آوندی برداشته می‌شود و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون لعوق طباشیر[2] سودمند برای سرفه‌ای که با تب بوده و از سلّ و زخمهای ریه باشد و برای [درست کردن آن] از:

صمغ عربی و قاقُله هرکدام شش درهم، نشاسته‌ی گندم و کتیرا هرکدام ده درهم، طباشیر چهار درهم، شکر طبرزد شصت درهم، دانه‌ی پوست گرفته‌ی خیار و بادام بزرگ پوست گرفته‌ی صنوبر هرکدام هفت درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با روغن بادام شیرین و عسل کف و رویه گرفته با سرشتنی خوب، سرشته می‌شوند و در آوندی شیشه‌یی برداشته شده و قاشقی از آن برداشته می‌شود (خورده می‌شود) و پس از آن، شیر تازه دوشیده‌ی (لَبَنِ حَلیب) خر را می‌نوشند [که این، سودمند است].

چندوچون لعوق شنبلیله‌ی (حُلبه‌ی) سودمند برای بُحُوحه (گلو گرفتگی و گران شدن آوا) و برای [درست کردن] آن از:

بزر کتان، ده درهم، شنبلیله شامی و بادام - هر دو پوست گرفته- هرکدام چهار درهم، کتیرا و ریشه‌ی ساییده شده‌ی مَهک و بادام بزرگِ صنوبر و بادام تلخِ هر دو پوست گرفته و نشاسته و صمغ عربی هرکدام دو درهم گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با مُثلّثی بسته، سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون لعوق رُبّ السّوسِ (شیرین بیان، مَهک) سودمند برای فزونه‌های چسبناکی که در سینه باشند و برای [درست کردن] آن از:

---

۱. در بولاق، ۵۶۷، میرون است؛ ولی درست، همان **هیرون** است که نوعی از خرمای قسب (خرمای خشک) است.

۲. **طباشیر** ترکیبی از سیلیس، آهک و پوتاس است که از بندهای خیزران تهیه کنند و **ماده‌ی سفید** حاصل از آن را به صورت قرص یا قلم (طباشیر قلمی) درمی‌آورند.

ربِّ السّوس و کتیرا و قِنّه و بادام پاک شده از دو پوستِ آن و بزر رازیانه به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند، این داروها را ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌کنند و آنها را با عسلی کف و رویه گرفته و روغن بادام شیرین می‌سرشند و در آوندی آن را برمی‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن به‌اندازه‌ی یک فَندُق با پخته شده‌ی زوفاست که - اگر خدا بخواهد- سودمند است.

چندوچون لعوق بزرکتان سودمند برای سرفه‌ی خشک و برای [درست کردن آن] از:

بزرکتان بریان‌شده، به‌اندازه‌ی نیاز را می‌گیرند وآن را نرم می کوبند و می‌بیزند و با عسل کف و رویه گرفته می‌سرشند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به کار می‌گیرند.

چندوچون لعوق دانه‌ی پنبه‌ی (پنبه دانه‌ی) نرم‌کننده‌ی سینه؛ و برای [درست کردن آن] از:

مغز دانه‌ی پنبه و مغز دانه‌ی بادام پوست گرفته، هرکدام چهار درهم و ریشه‌ی سوسِ کوبیده شده پنج درهم را همراه با زرده چهارتخم مرغ گیرند و این داروها را ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌کنند و با روغن بادام و عسلِ کف و رویه گرفته می‌سرشند و آن را در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند که- به خواست خدا- سودمند است.

چندوچون لعوق کودکان، همراه با شیرِ زنان و یا شیر خر سودمند برای [از میان بردن] حرارت و خشونتی که در سینه‌ی [آنان] باشد و برای [درست کردن] آن از:

ربِّ السّوس و کتیرا و فانید خراسانی و صمغ عربی هرکدام چهار درهم، لعابِ دانه‌ی خشکِ بِه دو درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با عسلِ طبرزد (عسل سفید) یا جُلّاب و روغن بادامِ شیرین، سرشته می‌شود و به هنگام نیاز به‌کار می‌رود.

چندوچون لعوقِ بُزورِ (تخم گیاهها) سودمند برای گرمی و خشونت و زخمهای ریه و برای [درست کردن آن] از:

صمغ عربی و نشاسته و خشخاش سفید هرکدام بیست درهم، مغز تخمه‌ی کدو و مغز دانه خیار و مغز دانه‌ی خیار چنبر (قِثّاء) هرکدام ده درهم، طباشیر چهار درهم، بزر خُبّازی و بزر خطمیّه هرکدام سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسل طبرزد و روغن بادام شیرین با سرشتنی نرم سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون لعوق خشخاش سودمند برای تف کردنِ خون (قذف‌الدّم) و تبِ سخت (حُمی الحادّة) و سرفه و درد سینه و ذاتُ الجَنب و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ دمبرگ‌بریده و صمغ عربی هرکدام چهار درهم، خشخاش سه درهم، نشاسته و کتیرا و ربُ السّوس هرکدام دو درهم، طباشیر و زعفران هرکدام نیم درهم، گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با مُثلث بسته‌یی سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز با آب ترنجبین یا زوفای پخته شده به‌کار گرفته می‌شود که [- اگر خدا بخواهد-] سودمند است.

چندوچون لعوق خشخاش سودمند برای آبریزشها و سرماخوردگیها (نَزَلات) و زخمهای ریه و برای [درست کردن] آن:

دویست عدد خشخاش بزرگ خوب را می‌گیرند و دانه‌های آنها را فرو می‌ریزند و آنها را به مدت یک شبانه‌روز در شش بسته‌ی (قِسط) آب گوارا می‌خیسانند – و هر بسته بیست اَوقیه است – و این بسته‌ها را با آتشی آرام تا هنگامی که نیمی از آنها باز بماند می‌جوشانند و سپس از آتش پایین می‌آورند و می‌کوبند و می‌سایند و می‌پالایند و بر هر دو بسته‌ای از آب خشخاش، یک بسته از مثلث (میپختک، شرابی که پس از جوشاندن یک سوم از آن بازمانده باشد) و یک بسته از عسل طبرزد را می‌ریزند و آن را تا هنگامی که به گونه لعوق در می‌آید می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و ده درهم **کتیرای** سفیدِ نرم کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته را بر آن می‌ریزند و خوب به هم می‌زنند و آن را در آوندی برمی‌درانند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون لعوق خشخاش همراه با داروهایی که برای فروریزیها (نَزَلات) بسوی همه‌ی اندامها و آبریزشهای رقیق فروریزنده از مغز به سوی سینه سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

دویست عدد خشخاش سفید بزرگ را می‌گیرند و آنها را نیم‌کوب می‌کوبند و آن را یک شبانه‌روز در شش بسته‌ی آب گوارا می‌خیسانند و سپس آن را تا هنگامی که نیمی از آن باز می‌ماند با آتشی نرم می‌پزند و پس، از آتش پایین آورده و آن را تا سرد می‌گردد به حال خود رها می‌کنند و سپس، آن را خوب [با دست] می‌سایند و می‌پالایند و بر هر سه بهره (بسته، قسط) از آب خشخاش، یک بهره از مثلّث و یک بهره از عسل کف و رویه گرفته یا عسل طبرزد می‌ریزد و با آتشی آرام تا هنگامی که به‌گونه‌ی لعوق درمی‌آید می‌جوشانند و سپس آن را از

آتش پایین می‌آورند و این **داروها را که چندوچون آنها این است بر آن می‌ریزند:**

از اَقاقیایِ سرخ و زعفران و مُرّ و جُلنار و عصاره‌ی ریش بز (لحیه‌التّیس، شنگ) که ساییده و بیخته شده باشند هرکدام یک درهم را بر آن می‌ریزند و آن را می‌جنبانند تا با هم بیامیزند، و آن را در آوندی شیشه‌یی یا کاسه‌یی بزرگ چینی می‌ریزند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

باب پانزدهم
در چندوچون قرصها

چندوچون قرص کهربای سودمند برای نَفْث الدَّم (تُف خونی، خون‌ریزی ریه) و قی کردنِ خون و بیرون آمدن خون از پایین (مَقْعَد)؛ و برای [درست کردن] آن از:

کهربا (صمغ همچون سنگ شده‌ی برخی از درختان از نوع سرو و کاج که در زمانهای قدیم تولید شده‌اند و کاه و کاغذ را به خود جلب می‌کنند) و مرجان (بُسّد) و مروارید (لؤلؤء) و بزر بقله هرکدام پنج درهم، شاخ سوخته گوزن (اَیّل) و پوسته‌های سوخته‌ی انار[1] و کتیرا و صمغ عربی هرکدام سه درهم، گشنیز پخته و بزر خشخاش سفید و سیاه هرکدام شش درهم، گوش‌ماهی (وَدَع، نوعی از صدف) سوخته و بزر سفید بنگ هرکدام دو درهم [گِل مختوم و گِل قبرسی هرکدام سه درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌شوند [و به گونه قرصهایی به وزن یک مثقال درآورده گشته و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند].

چندوچون قرصهای کوکب سودمند برای ناتوانی معده که فزونه‌ها را به سوی خود می‌کشد و برای آروغ تُرش و پیچش شکم (مَغص، شکم درد) و اسهال و سردرد سخت (صداع) و درد زهدان و زهرهای نوشیده شده و گزش زیستمندان زهردار و نیش زدن آنها سود دارد؛ و برای [درست کردن] آن از:

گُندبیدستر و مُرّصافی و سلیخه و گل مختوم و پوسته‌های ریشه‌ی لفاح و طلق، هرکدام چهار درهم، زعفران و افیون هرکدام شش درهم، دوقو و انیسون و بزر کرفس و سیسالیوس

---

۱. در بولاق، ۵۶۸، به جای انار، «تخم مرغ» است (پوسته‌های سوخته‌ی تخم مرغ).

[سفید] و میعه‌ی سایله هرکدام هشت درهم گرفته می‌شود و مُرّ و افیون و میعه با شراب ریحانی یا شرابی همگانی (جمهوری) خیسانیده و می شوند و داروها را با آنها می‌سرشند و آنها را به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن نیم مثقال درمی‌آورند و در سایه خشک می‌کنند و پس از شش ماه به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌برند.

چندوچون قرص دیامقوماحلونِ[1] **سودمند برای زحیر و مَغص و شکم‌روش** (اختلاف) بیش از اندازه و زخمهای روده و اختلاف الدّم (سَحَج و پوست بازکردن و خراش روده یا اسهال کبدی) و خون‌ریزی (نَزف) و تباهی گوارش؛ و این، چیز خوبی است و سودمندی آن آماده و در دسترس است (حاضُرالَمنفعة)؛ و برای [درست کردن] آن از:

بزر کرفس و نانخواه هرکدام هشت درهم، بزر رازیانه و انیسون هرکدام چهار درهم، سُنبل و سلیخه و مُرّ و افیون هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ این داروها نرم کوبیده می‌گردند و با شرابی ریحانی (شراب پالوده و صاف شده) سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی نیم مثقالی درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و پس از شش ماه به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون قرص دیاسقرماطونِ[2] **سودمند برای اسهالِ دیرینه** (اختلاف مُزمِن) و اسهال خونی (زحیر) و قی و برای [درست کردن] آن از:

کرفس و انیسون و دارچینی هرکدام شش درهم، افسنتین رومی چهار درهم، فلفل و افیون و گندبیدستر هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با شراب مثلّث سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شود و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرص اسقولودیس[3] **سودمند برای: زخمهای گرده و مثانه و ادرار خونی؛** و برای [درست کردن] آن از:

بزر کرفس و بزر شیح / بنگ و شاهدانه هرکدام شش درهم، بزر رازیانه دو درهم، دانه‌ی صنوبر و بزر حُمّاض (تُرشه) و زعفران و افیون و بادام پوست گرفته هرکدام سه درهم، دانه‌ی

۱. این قرص در نسخه‌ی سزگین، ۳۶۰، به صورت «دیامقوماحلون» و در بولاق ۵۶۸ ، به صورت «باسقومایکون» است.

۲. در بولاق، همان، به صورت بالا؛ و در سزگین، همان به صورت «دیاسعطرون» است.

۳. در بولاق، همان به صورت بالا و در سزگین همان به‌صورت «اقسولودیس» است.

کاکنج کوهی بیست و پنج دانه، دانه‌ی پوست گرفته‌ی خیار چنبر، دوازده درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و سرشته‌شده و با دست به هم می‌زنند و به‌گونه‌ی قرص درمی‌آورند و آنها را به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون قرص جُلنار (گلنار، گل انارنر که به غیر آن، هیچ ثمر نمی دهد - و بهترین آن **فارسی** بود و گویند مصری) سودمند برای اسهال و خون‌ریزی و تف خونی؛ و برای [درست کردن] آن از:

سلیخه و گِل (طین) مختوم و صمغ عربی هرکدام چهار درهم[1]، گُل سرخ و آقاقیا و گلنار هرکدام هشت دینار، کتیرا یک درهم گرفته می‌شود همه‌ی اینها نرم کوبیده می‌شوند و با آب گلنارِ تر و یا مطبوخ (دم کرده) سرشته گشته و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی نگه‌داری شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند، **هر شربت** از آن دو درهم است.

چندوچون قرص ماریس[2] سودمند برای بیماریی که دارنده‌ی آن به دچار شدن به بیماری ایلاوس (ایلاووس[3]) نزدیک شده است؛ و آن، همان بیماریی است که در آن، مدفوع (زِبل) قی می‌شود؛ و [نیز] سودمند برای هر آماسی که در روده‌ها باشد و برای هر کسی که خوراکش را قی می‌نماید؛ و برای [درست کردن] آن از:

بزر کرفس و انیسون [و دارچینی] هرکدام شش درهم، افسنتین رومی و مصطکی هرکدام دو درهم/چهار درهم، [فلفل و مُرّصافی و افیون و گندبیدستر هرکدام دو درهم] گرفته می‌شود و اینها کوبیده گشته و بیخته می‌شوند و با آب، سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی به‌اندازه‌ی یک مثقال درآورده می‌شوند [و در آوندی نگه‌داری شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند].

چندوچون قرصهای بُسّد (مرجان، حجر شَجری) سودمند برای اختلاف الدّم و بیرون انداختن خون (قذف خون) و برای [درست کردن] آن از:

---

۱. سزگین، ۳۶۰، یک درهم است.

۲. این قرص در سزگین، همان، به صورت بالاست در بولاق، ۳۶۹، به صورت«ماریس» است.

۳. **ایلاووس**: اِنسداد آخر روده‌ی باریک، انسداد روده‌های بالا که از گذر کردن مدفوع جلوگیری کند به گونه‌ای که مدفوع (زِبْل) از دهان بیرون آید. (لغتنامه‌ی دهخدا به نقل از منابع گوناگون)

بسّد ده درهم، لُبان ذکر و اقاقیا و گلنار هرکدام چهار درهم، صمغ عربی یک درهم دارچینی نیم درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با سفیده تخم مرغ سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهای یک درهمی درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرصهای طباشیر نرم‌کننده‌ی سودمند برای تبهایِ سخت بر افروخته (حادّةُ الملتَهبة)، تبهای صفرایی و خونی؛ و تشنگی را می‌بُرد و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ دمبرگ بریده و ترنجبین هرکدام شش درهم، زعفران و طباشیر و کتیرا هرکدام دو درهم، نشاسته سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و بیخته می‌گردند و با آب ترنجبین سرشته شده و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک مثقال درآورده می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرصهای طباشیر بندآورنده‌ی درست شده با بزر ترشه‌ی (حُمّاض) سودمند برای تبهای تند (سخت) همراه با اختلاف الدّم پدید آمده از آن و برای جزآن، و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ شش درهم، صمغ عربی و نشاسته هرکدام چهار درهم، بزر ترشه شش درهم طباشیر و زعفران هرکدام سه درهم گرفته می‌شود این داروها همگی نرم کوبیده شده و بیخته می‌گردند و با لعاب بزر قطونا سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی به‌اندازه‌ی یک مثقال درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرص طباشیر بند آورنده از ابونصر؟! و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ هشت درهم، بزر ترشه شش درهم، طباشیر چهار درهم، نشاسته و صمغ عربی هرکدام سه درهم، زعفران یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها همگی نرم کوبیده شده و با گلاب سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهای یک مثقالی درآورده شده و در سایه خشک می‌شوند و درآوندی برداشته گشته و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند [که اگر خدا بخواهد] سودمند می‌شود.

چندوچون قرص امبرباریس (زرشک) **سودمند برای تبهای بلغمی** و کهنه و آماسهای کبد و معده؛ و برای [درست کردن] آن از:

عصاره‌ی زرشک و مغز بزر خیار چنبر و خربزه هرکدام سه درهم [گُل سرخ و ترنجبین هرکدام شش درهم، بزر کُشوت (سِس) و ربُ السّوس و طباشیر] و بزر هندبا و مصطکی و سنبل‌الطّیب و عصاره‌ی غافث هرکدام دو درهم، فُوّه عیدان (زرده‌چوبه) و لکِّ پاک کرده و راوند چینی هرکدام دو درهم، زعفران یک درهم تا یک مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده گشته و بیخته می‌شوند و با آب ترنجبین سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی از یک درهم تا یک مثقال درآورده شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرصهای افسنتینِ سودمند برای سردی معده و کبد و راه‌بندهای (سُدَد) آن و [برای] تبهای بلغمی و راه‌بندهای سپرز و بند آمدن ادرار/ دشوار ریختن آن و برای [درست کردن] آن از:

افسنتین رومی و بزر کرفس و انیسون و اَسارون و بادام تلخ [و قُسط و دارچینی و زراوند دراز و عصاره‌ی غافث] هرکدام پنج درهم/یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می شوند و به گونه قرصهایی در وزن یک درهم تا یک مثقال درآورده شد و در سایه خشک می‌شوند و در آوندی برداشته می‌گردند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌برند.

چندوچون قرص لُکِ[1] **سودمند برای کم توانی کبد** و برای [درست کردن] آن از:

لُکِ پاک کرده و زرده‌چوبه (فُوّة عیدان) و انیسون و بزر کرفس و افستنتین رومی و اسارون هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص در می‌آیند و در سایه خشک می‌شوند و به‌کار برده می‌شوند].

چندوچون قرص افسنتین تألیف حنینِ [بن اسحاق] و سودمندیهای آن همچون سودمندیهای افسنتین نخست است؛ و برای [درست کردن] آن از:

افسنتین رومی و انیسون و اَسارون هرکدام دو درهم، بزر کرفس و صبر اسقوطری و عصاره‌ی غافث هرکدام یک درهم و نیم بادام پوست گرفته و مصطکی و ساذَج هندی هرکدام دو درهم و نیم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده و بیخته گشته و به گونه قرصهایی به وزن یک درهم درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده

---

۱. مبحث قرصها در نسخه‌های موجود ناهماهنگ‌اند.

می‌شوند.

چندوچون قرصهای غافث سودمند برای تبهای کهنه و تب رِبع و راه‌بندها و یرقان و درد کبد و سپرز و برای [درست کردن] آن از:

عصاره‌ی غافث (تربامان، نام گلی لاجوردی که به «دوای جگر» نیز شهرت دارد) بیست درهم سُنبل ده درهم، طباشیر چهار درهم گرفته می‌شود؛ این داروها همگی نرم کوبیده شده و بیخته می‌گردند و سرشته می‌شوند و به گونه قرصهایی در اندازه‌ی یک درهم درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرصهای گل سرخ (وَرد) سودمند برای دردِ دهانه معده و تبهای بلغمی؛ و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ شش درهم، ریشه سوس (مهک) چهار درهم، سنبل یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده و بیخته شده و با میپختک سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی از یک درهم [تا یک مثقال] درآورده می‌شوند و در سایه خشک گشته و در ظرفی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرصهای راوندِ (ریوند، بیخ ریباس است که در رأس کوهای خطا و چین و تّبت به هم می‌رسد ...) سودمند برای تبهای دیرینه و سختی کبد و سپرز و آماسها و دردهای آنها و ضربه‌هایی که بر این اندامها فرود آید؛ و برای [درست کردن] از:

راوند چینی شش درهم، لُک پاک کرده و زرده‌چوبه/روناس و لُک پاک کرده هرکدام سه درهم، بزر کرفس و انیسون و عصاره‌ی غافث هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته، گردآوری شده و با آب سرشته می‌شوند و به گونه قرصهایی به وزن یک مثقال درآورده می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون قرصهای خشخاشِ سودمند برای زخمهای سینه و ریه و درد سینه، و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ دمبرگ‌بریده (مَنزوعُ الاَقماع) و صمغ عربی هرکدام چهار درهم، نشاسته و کتیرا و رُبّ السّوس هرکدام دو درهم، خشخاش سفید و سیاه هرکدام سه درهم، طباشیر پنج درهم، زعفران دو دانگ گرفته می‌شود، و این داروها نرم کوبیده و بیخته می‌گردند و با آب سرشته شده و به‌گونه‌ی قرصهایی از یک درهم تا یک مثقال در می‌آیند و با شراب خشخاش نوشیده

می‌شوند.

چندوچون قرصهای روذبیون؟! سودمند برای تبهای معروف به شطرالغِبّ (تب نوبه‌ی سه یک، که یک روز شدید و یک روز خفیف است وحاصل آمیخته شدن صفرا و بلغم باشد) و تبهای برافروخته و آماسهای گرم کبد و تشنگی؛ و برای [درست کردن] آن از:

مغز تخمه‌ی خربزه و مغز تخمه‌ی خیار چنبر و مغز تخمه‌ی خیار هرکدام دو درهم، ربّ السّوس شش درهم، کتیرا چهار درهم، [نشاسته سه درهم] طباشیر و بزر رازیانه و گل سرخ هرکدام دو درهم، زعفران یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با لعاب بزر قطونا (اِسفرزه، اِسپغول) سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم درآورده گشته و به هنگام نیاز آن را با آبی سرد و یا با جُلّاب (شربت گلاب و عسل) می‌نوشند.

چندو چون قرصهای گل سرخ درست شده با طباشیرِ سودمند برای تبِ شطرالغبّ و تبهای دیرینه (عتیقه)؛ و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ و طباشیر و سنبل‌الطّیب هرکدام دو درهم، عصاره‌ی غافث شش درهم گرفته؟ می‌شود؛ و اینها کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی از یک درهم تا یک مثقال درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی برداشته گشته و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون قرصهایی سودمند برای اِختلافُ الدّم و **بیرون دمیدن خون**؛ و برای [درست کردن] آن از:

گِل مختوم و گِل ارمنی و طباشیر و قَرَظ (بُزغُند، ثمر نوعی از اُمّ غیلان که اَقاقیا، عصاره‌ی آن است) و طراثیث (گُل جالیز، گیاهی از رده‌ی دو لپه‌ییها که اَنگل ریشه‌ی سایر گیاهان می‌باشد) هرکدام دو/یک درهم، بزر تُرشه‌ی بری و صمغ عربی و گلنار هرکدام چهار درهم، نشاسته و گل سرخ هرکدام سه ردهم، زعفران و بزر کرفس و سماق [و ترشه (حُمّاض)] و مصطکی هرکدام یک درهم گرفته می‌شود، اینها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با لعاب بزرقطونا سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی از یک درهم تا یک مثقال درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرصی که معده را استوار می‌دارد/ برای آن سودمند است و آن را توانمند می‌سازد و

[- به خواست خدا-] طبیعت را بند می‌آورد؛ و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ دمبرگ بریده و گلنار هرکدام چهار درهم [قاقُله سه درهم]، صمغ عربی و کثیرا (کتیرا) هرکدام دو درهم، پوسته‌های کُندر و عودهندی ناب (صرف) هرکدام یک درهم [سُک خوب و زعفران هرکدام نیم درهم] گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته شده و با آب، سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی از یک درهم تا یک مثقال درآورده گشته و به هنگام نیاز با ربّ سیب [یا ربّ بِه] و گلابی گرفته می‌شوند (نوشیده می‌گردند).

چندوچون قرصهای کَبَر (خاورک، گیاهی خاردار و پر شاخ با گل سفید و ثمری از بلوط درازتر) سودمند برای دردهای سپرز، و برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های ریشه‌ی کبر چهار درهم، زراوند طویل دو درهم، بزر پنجنگشت (پنج‌انگشت) و فِلفِلِ سیاه، هرکدام شش درهم، اُشه، چهار درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و **اُشه**، با سرکه‌ی انگوری از هم پراکنده می‌گردد (حل می‌شود) و داروها را با آن می‌سرشند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک مثقال درمی آورند [و در سایه خشک می‌کنند و آنها را در آوندی بر می‌دارند؛ [هر شربت از آن به هنگام نیاز یک مثقال است] و آن را با سکنگبین می‌نوشند، [که بی‌گمان سودمند است].

قرص کبر دیگری که با اسقولوقندریون درست می‌شود و برای درد سپرز و راه‌بندهای کبد و سردی آن سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های ریشه کبر چهار مثقال، زراوند طویل و قُسط شیرین و سذاب و اُشنه، هرکدام دو مثقال، فلفل سفید و اسقولوقندریون هرکدام سه مثقال، بزر پنج‌انگشت شش مثقال، [شیح، چهار مثقال] گرفته می‌شود؛ و اُشه (اُشنه، اُشی، صمغی مایل به زردی) را [یک شبانه روز] با سرکه‌ی انگوری می‌خیسانند و آن را می‌پالایند؛ و داروها را نرم می‌کوبند و می‌بیزند و آنها را با آب اشنه [یا آب مُورد] می‌سرشند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم درمی‌آورند و در سایه خشک می‌کنند و با سنکنجبین می‌نوشند.

قرصهای اسقولوقندریون (نامی است یونانی، ریشه کبر/ عُنصُل) سودمند برای دردهای کبد و سپرز و برای [درست کردن] آن از:

اسقولوقندریون چهار درهم، جُعدَه (مریم نخودیِ کوهی، یکی از انواع شیح) و میوه‌ی طرفا

(میوه‌ی درخت گز) و دانه‌ی پوست گرفته‌ی **بان** و دانه‌ی کاکنج و **گاوشیر** و بلوط و قُسط تلخ هرکدام دو درهم، افسنتین رومی سه درهم گرفته می‌شود؛ همگی نرم کوبیده گشته و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و **گاوشیر** با سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده و داروها را با آن می‌سرشند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن یک درهم درمی‌آورند و در سایه خشک می‌نمایند و آنها را به هنگام نیاز به‌کار می‌برند.

چندوچون قرصهایی سودمند برای دردِ سپرز؛ و برای [درست کردن] آن از:

ریشه‌ی سوسن کبود چهار درهم، فلفل سفید و سنبل و اُشه هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همه‌ی داروها کوبیده شده و بیخته می‌گردند و اُشه را با سرکه‌ی انگوری، می‌خیسانند و به‌گونه‌ی قرصهایی در وزن یک درهم درمی‌آورند و آن را با سنکنجبین بزوری می‌نوشند.

[و از مؤلّف این دارو، روایت شده است که: آن را **سه روز** (پیاپی) به خوکی نوشاند و سپس شکم آن را شکافت و سِپرزی را در آن نیافت].

چندوچون قرص کافور سودمند برای تبهای سوزان و برافروختگی (التهاب) و گُرگرفتن و از گرما، بی تاب شدن (توقّد) و تشنگی و تبِ دِق؛ و برای [درست کردن] آن از:

گل سرخ، شش درهم، طباشیر و صمغ و کتیرا هرکدام چهار درهم، مغز تخمه‌ی کدو و مغز تخمه‌ی خیار و بزر بقله و مهکِ (اصلُ السّوس) ساییده‌شده هرکدام هشت درهم، نشاسته سه درهم، **زعفران دو درهم کافور یک درهم گرفته می‌شود**؛ این داروها کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با لعاب بزر قطونا سرشته‌شده و به‌گونه‌ی قرصهایی در اندازه‌ی یک درهم/یک مثقال درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند که سودمند است.

چندوچون قرص کافور دیگری که سودمندیهای قرص نخست را داراست و برای برافروختگی کبد و معده و بیرون دمیدن خون و تشنگی و تبهای سخت سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

طباشیر چهار درهم، عود هندی و قاقُله‌ی بزرگ پوست گرفته و مغز تخمه‌ی کدو و مغز تخمه‌ی خیار هرکدام دو درهم، گُل سرخ هفت درهم، ریشه مهک و صندلِ سفید و ترنجبین پاک کرده و شکر طبرزد هرکدام سه درهم، لُکِ پاک کرده و کتیرا و زعفران، هرکدام یک درهم

گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و با لُعاب دانه‌ی بِه و گلاب و لعاب بزر قطونا سرشته شده و به‌گونه‌ی قرصهایی از یک مثقال/ یک درهم درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را تناول می‌نمایند.

قرصهایی برای اِماله‌یی (حُقنَه‌یی) نرم سودمند برای زخم روده‌ها، و برای [درست کردن] آن از:

سفیداب سُرب، شش/ هفت درهم، کاغذ سوخته چهار درهم، **صمغ عربی** وزن پنج درهم، گلنار دو درهم، افیون و ماميران (نوعی زرده‌چوبه) هرکدام یک درهم، عصاره‌ی ریش بز، سه درهم، اقاقیا و نان سوخته و دم‌الاخوین هرکدام یک مثقال/یک درهم و نیم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده‌شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب زبان‌بره و یا آب **بَرشیان** داور، و آن همان عصاالرّاعی است سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهایی درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و در ظرفی نگه‌داری شده و با وزن سه درهم از آنها همراه با آب برنج فارسی، اِماله را انجام می‌دهند.

چندوچون قرصِ زرنیخ که برای زخم روده‌ها، اماله را با آن انجام می‌دهند؛ و برای [درست کردن] آن از:

هر دو زرنیخ سرخ و زرد و کاغذ سوخته، هرکدام پنج سیر (اساتیر) نوره‌ی خاموش نشده یک/نیم رطل، اقاقیا و زاجِ یمنی (شَب یمانی) هرکدام یک مثقال گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با آب زبان‌بره سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی به‌اندازه‌ی یک درهم درآورده شد و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز با یک قرص از آنها اماله را انجام می‌دهند.

چندوچون قرصهایی برای سر دردِ سخت (صُداع) و شقیقه (درد گیجگاه، درد نیمی از سر) و بی خوابی در شب (سَهَر)؛ و برای [درست کردن] آن از:

مُرّصافی و افیون و **لاذَن** (رطوبتی، شیره‌یی غلیظ و چسبنده از درختی کوهی به قدر درخت انار) و کافور هرکدام پنج درهم، کُندُر ذکر و انزروت و رامک و گِل ارمنی هرکدام ده درهم، گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده/ساییده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با گل سرخ سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و به هنگام نیاز با سرکه‌ی انگوری نمناک می‌شوند و پیشانی را با آن می‌اندایند.

چندوچون قرصهایی که برای سردردِ سخت و بی‌خوابی شبانه (سَهَر) سودمند است و بر پیشانی

و بناگوشها (صُدغَین) مالیده می‌شوند و برای [درست کردن] آن از:

زعفران و افیون و مُرّ و بزر بنگ و پوسته‌های ریشه‌ی لُفاح به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود، این داروها کوبیده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با آب حُضُض (پیل زهره، دیوخار)/کاهو، سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرصهای سه گوشه (مُثلّث) درآورده شده و خشک می‌گردند و به هنگام نیاز به آن، [پس از آب کردن قرصها] آب گشنیز تَر و آب برگ کاهو را با آن می‌آمیزند و جای درد را با آن می‌اندایند که سودمند است.

چندوچون قرصهای اندرون[1] **[که برای نمله‌ی متأکّله** (جوشهای خورنده) و زخمهای گوش و و خراشیدگیِ (سَحَج) در آن است؛ و برای [درست کردن] آن از:

زاج یمنی و مرّصافی هرکدام چهار مثقال، قَلقَدیس (زاج سبز) یک مثقال، کُندُر ذکر هشت مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده‌ی می‌گردند و با شرابی شیرین سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص درآورده گشته و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرصهایی که براس سکسکه‌یی (فُواقی) که از پُری (امتلا) باشد سودمنداست و برای [درست کردن] آن از:

قُسط تلخِ [و صبر اسقوطری] و اِدخر و نمّام خشک و پودنه‌ی کوهی و نعنا و سذابی که هر دو خشک باشند و بزر کرفس و کندُر ذکر و اسارون، هرکدام دو درهم، افیون و گل سرخ هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته، با هم گردآوری شده و با شرابی **صافی** (پاک و روشن، زلال) که اصل همان است و یا شرابی همگانی (جمهوری) سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و در ظرفی برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را [با آب نمّام] تناول می‌نمایند.

چندوچون قرصی دیگر برای سکسکه؛ و برای [درست کردن] آن از:

بزر کرفس و انیسون و زیره‌ی کرمانی و ادخر و سعد هرکدام نیم جز، زنجبیل نیم جز، گندبیدستر یک جز/یک چهارم جزء، گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و باآب کرفس سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن نیم مثقال درآورده شده و در سایه

---

۱. این قرصها در نسخه‌ی بولاقِ ۵۷۲ به صورت «انزوت» است و موارد کاربرد آن را هم ننوشته است؛ و در نسخه‌ی سزگین، ۳۶۵ به‌صورت «اندرون» و با ذکر موارد استعمال است.

خشک می‌گردند و در ظرفی برداشته شده و به‌هنگام نیاز آنها را [با آب نمّام] تناول می نمایند.

چندوچون قرص حِلتیتِ (صمغِ درختِ انجدان که بیخ آن را مَحْروث نامند) سودمند برای تب رِبع؛ و برای [درست کردن] آن از:

حِلتیتِ پاک (طیّب) و مُرّ و فلفل سیاه و سذاب به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و این داروها را کوبیده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌کنند و به‌گونه‌ی قرصهایی به وزن نیم درهم درمی‌آورند و در سایه خشک می‌کنند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون قرصهای سَعفه (زخمهای که در سر و صورت و گاهی تمام بدن ظاهر می‌شود) و برای [درست کردن] آنها از:

عُروق [الصّباغین] (زردچوبه) و بادامی که دو پوست آن را گرفته باشند یک رطل، **مُقل** پاک کرده (صافی) دو رطل گرفته می‌شود که مقل را سه روز با سرکه‌ی انگوری می‌خیسانند و آن را در هاون می‌کوبند و نرم می‌نمایند تا همسان گردد (حتی یستوی) و داروهای خشک را که خوب کوبیده و بیخته شده باشند بر آن می‌پاشند و خوب باهم می‌سرشند و به‌گونه‌ی قرصهایی درمی‌آورند و آنها را به هنگام نیاز با آب هندبا به‌کار می‌برند.

[چندوچون قرصهایی که خون را بند می‌آورند و برای [درست کردن] آنها از:

صمغ عربی و دمُ الاخوین و عصاره‌ی افسنتین و قلفسطیداس (شاید املایی نادرست از قلقدیس (نوعی زاج) باشد) هرکدام یک درهم، ساذج هندی واقاقیا و گِل بحیره؟! و گِل مختوم و شاهدوران؟! هرکدام یک درهم و نیم و شاذَنج که آن را سنگ خون (حجرالدّم) می‌نامند، یک درهم، کافور یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب زبان‌بره سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص درآورده شده و در سایه خشک می‌گردند و در آوندی برداشته شده [و به هنگام نیاز] با شیر جوشیده‌ی بُز یا آب بزر قطونا نوشیده می‌شوند [که به خواست خدا سودمند است][1].

---

۱. این مورد اخیر (قرصهایی که خون را بند می‌آورند) تنها در نسخه‌ی سزگین، صص ۳۳۵ و ۳۳۶، آمده است و در نسخه بولاق وجود ندارد.

باب شانزدهم
در چندوچون گوارشیها (جوارشنات)[1]

چندوچون معجون فنداديقونِ (معجون بادشکن) سودمند برای دردهای کبد و معده‌ی سردِ کم‌توان و بادهای غلیظ، و این، گوارشی **رومی** است و برای [درست کردن] آن از:

زنجبیل و فلفل و سنبل‌الطّیب هرکدام شش درهم، مصطکی و نانخواه و انیسون هرکدام چهار درهم، بزر کرفس و نعنای خشک هرکدام پنج درهم، زیره کرمانی و سلیخه و دانه بلسان و عاقِرقَرحا هرکدام دو درهم، ساذَج هندی یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با ترکیبی یک به سه (داروها یک و عسل سه) با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در ظرفی (آوندی) برداشته شده و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند [هر شربت از آن دو تا سه درهم است].

چندوچون گوارشی فَلافِل (فلفلهای: سیاه و سفید و دارفلفل) سودمند برای سردی معده و کبد و فراوانی بلغم چیره گشته در بدن و بدی گوارش و بادهای غلیظ و [سودمند] برای تب رِبع و تب بلغمی و سَردیِ سخت معده؛ و [نیز] پیشاب را روان می‌دارد؛ و برای [درست کردن] آن از:

فلفل سفید و فلفل سیاه و دارفلفل (فلفل دراز، بار درختی همچون درخت توت) هرکدام دو اوقیه، شاخه‌های بلسان یک اوقیه، سنبل‌الطّیب و حماما هرکدام چهار درهم، زنجبیل و بزر کرفس و سیسالیوس رومی و سلیخه و اسارون و زرشک هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته آمیخته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود؛ [هر شربت از آن یک مثقال تا دو درهم است].

چندوچون گوارشی زیره‌یی سودمند برای سختیِ سردیِ معده و آروغ ترش و اشتهای سگی (اشتهای سیری ناپذیر) و تبهای بلغمی و سودایی و سردی دو خایه و سکسکه‌ی به وجود آمده از فراوانی بلغم و فزونه‌ها؛ و این، معجونی **رومی** است و برای اجزایی که آن را از آنها درست می‌کنند از:

---

۱. **گوارشیها:** معجونهایی که برای هضم غذا تهیه می‌شوند (گوارنده‌ها).

زیره‌ی کرمانیِ یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده‌شده و در سایه خشک‌گشته [بریان‌شده] دو رطل، فلفل سیاه، سه اوقیه، زنجبیل چینی چهار اوقیه، [بوره‌ی ارمنی ده درهم، برگ سذاب خشک شده در سایه، چهار اوقیه] گرفته می‌شود؛ این داورها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و باعسلی کف و رویه گرفته با آمیختنی یک به سه آمیخته می‌گردد؛ و **برخی از پزشکان** از پوسته‌های سلیخه و دارچینی و قرفه و قرنفل و دانه‌ی بلسان و سنبل و مصطکی، هرکدام چهار درهم را [نیز،] در آن می‌ریزند.

چندوچون گوارشی دیگری که سودمندیهای آن همچون سودمندیهای گوارشی نخست است؛ و برای [درست کردن] آن از:

زیره‌ی کرمانی/نبطیِ یک شبانه‌روز در سرکه خیسانیده‌شده‌ی خشک‌شده و بریان گشته و برگِ خشک سذاب و فلفل سیاه و زنجبیل هرکدام پنج سیر، بوره‌ی ارمنی ده درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با عسل کف و رویه گرفته با آمیختنی یک به سه آمیخته می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شود و به هنگام نیاز به‌اندازه‌ی یک دانه بلوط از آن را با آب گرم تناول می‌نمایند.

چندوچون گوارشی خوزی؛ و این، گوارشیی فارسی است و برای [معالجه‌ی] روان‌شدن شکم (استطلاق البطن) و بدی گوارش و کم‌توانی معده و سردی آن سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

قُسط تلخ و سلیخه و قِرفه و سنبل و دانه‌ی بلسان هرکدام ده درهم، جوز بویا (جوز بَوّا) پنج دانه، قاقُله‌ی بزرگ و قرنفل و انیسون و اکلیل‌الملک و نارمِشک (نارهندی) و شیطرج هندی هرکدام چهار درهم، بسباسه (جوز الّطیب، جوز بویا) و ترنج هرکدام سه درهم، زراوندّ مُدحرَج و راوند چینی و اُشنه هرکدام دو درهم، زنجبیل و سُعد هرکدام ده سیر، قصبُ الذّریره (نی نهاوندی) و فلفل سیاه و دارفلفل هرکدام پنج درهم، هلیله‌ی سیاه هسته درآمده دو سیر [بلیله‌ی هسته درآمده ده دانه] دانه‌ی خوبِ **مُورد** نیشابوری به‌اندازه‌ی دو برابر وزن همه‌ی داروها، گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با آمیختنی یک با سه، با **عسلی طبرزد** کف و رویه گرفته، سرشته می‌شوند؛ و در آوندی برداشته شده و پس از **شش ماه** به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ و برخی از پزشکان هستند که آن را با عسلی کف و رویه گرفته با آمیختنی یک به سه می‌سرشند و در آوندی آن را بر می‌دارند و

پس از **دو ماه** آن را به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند؛ و برخی از پزشکان آن را با **سرکه** و عسل کف و رویه گرفته می‌سرشند.

و در برخی نسخه‌ها به این اجزا، نیم **کَیلچه** (هر کیلچه یک سوم مکوک) دانه‌ی **مورد** را افزوده‌اند و در برخی از آنها یک **مکوک** (هر مکوک برابر سه کیلچه) از آن را و در برخی نسخه‌ها نیم رطل را؛ و آنچه ما ذکر کرده‌ایم [با این دارو] سازگارتر است.

چندوچون گوارشی سوس (مَهک) و این، گوارشی رومی است و برای ناتوانی معده و کبد و آغاز استسقا سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

ریشه‌ی سوسن آسمان‌گون (کبود) [یا ریشه‌ی مهک (اصل‌السّوس)] نیم رطل، بزر رازیانه و نانخواه و بزر کرفس هرکدام چهار اوقیه، فلفل سیاه ده اوقیه گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با آمیختنی یک با سه، با عسلی کف و رویه گرفته آمیخته می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند، که سودمند است.

چندوچون گوارشی طالیسْفَرِ (پوست درختی که از هند آورند) هندیِ سودمند برای سردی **معده** و بادهای غلیظی که در آن و در **کبد** باشند؛ و برای [درست کردن] آن از:

طالیسفَر پنج درهم، زنجبیل بیست درهم، دارفلفل دوازده درهم، هیل (هال) و قرفه، هرکدام شش درهم، شکرطبرزد (سفید) پنج رطل، گرفته می‌شود و شکر با آب، ذوب می‌شود و داروها را با آن می‌سرشند و آن را در آوندی بر می‌دارند [و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند؛].

چندوچون گوارشی برنجولنج[1] **هندی** سودمند برای بادکردگی (نفخ) و سردی معده و درد بندگاهها و نِقرس؛ و برای [درست کردن] آن از:

شیطرج هندی و ساذج هندی هرکدام شش درهم، هیل و نانخواه هرکدام دو سیر فلفل سیاه و دارفلفل و زنجبیل هرکدام پنج سیر، هلیله‌ی سیاه هسته درآمده سه/سی سیر نارمشک دوسیر، قرنفل پنج سیر، جوز بوّا سه سیر، بسباسه چهار درهم فانید (نوعی از شکر) ده سیر گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز **دو درهم** از آن را به‌کار می‌گیرند (می‌خورند).

---

۱. این واژه در بولاق، ۵۷۳، به صورت «برنجولنج» و در سزگین، ۳۷۶، به صورت «ابرنجرلنج» است؛ که هیچ کدام در منابع در دسترس، یافت نشدند.

و در نسخه‌یی دیگر آمده است که: آن را بدون سرشتن با عسل نگه می‌دارند.

چندوچون گوارشی بسباسه (بسباس، جوز بَوّا، جوز بویا، میوه‌ی درخت وحشی بزرگی است در جزایر ملوک، شبیه به درخت نارنج و میوه‌ی آن کمی کوچک‌تر از گردو و به قولی دیگر به بزرگی تخم مرغ) و آن، گوارشیی فارسی سودمند برای سردی معده و بادهای غلیظ و بدی گوارش است و برای [درست کردن] آن از:

بسباسه و قِرفه و قاقُله‌ی کوچک و زنجبیل و دارچینی و دارفلفل و اَسارون، هرکدام یک درهم، قاقله‌ی بزرگ پنج درهم، فلفل سیاه دو درهم، شکر طبرزد بیست درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون گوارشی حَبّة الخَضراءِ (ثمره‌ی درخت بُطم است که به فارسی **سقز** نامند و بُطم را بَنْ گویند) سودمند برای بواسیر و سردی معده [و بدی گوارش و درد بندگاهها و [نیز،] عصب را توانمند می‌سازد،] و برای [درست کردن] آن از:

حَبّة‌الخَضراء و عسلِ بلاذُر (رطوبت غلیظِ پوستِ تاجِ میوه‌ی شبیه به نارنجِ درختی جنگلی هندی) و کنجد پوست گرفته هرکدام شش سیر، شکر طبرزد بیست و چهار سیر، هلیله‌ی کابلی و بلیله و شیرآمله‌ی هسته درآمده و زنجبیل و دارفلفل و ترنج و شیطرج هندی هرکدام چهار درهم، قرنفل و مرزنگوش و بسباسه هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته و اندکی از روغن [شیرگاو] سرشته می‌شوند و پس از شش ماه آن را به‌کار می‌گیرند (می خورند)؛ هر شربت از آن دو درهم با دوغ (مخیض) [شیر] گاو است.

چندوچون فنجنوشِ (معرّب پنجنوش پنج‌نوش است که عبارت‌اند از: خَبَثُ الحدید و هلیله و بلیله و آمله و عسل) و آن، حبِّ آمیخته با مِسک سودمند برای: سستی (استرخاء) معده و بادهای (اَریاح) بواسیر و تباهی مزاج و زشتی رنگ [چهره] است این گوارشی، بر نیروی جماع می‌افزاید؛ و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد و بلیله و شیرآمله‌ی هسته درآمده و فلفل و دارفلفل و زنجبیل و سُعد و شیطرج هندی و سنبل هرکدام ده درهم، بزر شبت و بزر کُراث (تره) هرکدام چهار درهم، **خَبَثُ الحدید**: ساییده شده‌ی بیخته گشته و چهارده روز با سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده‌ی

خشک شده و بریان شده، صد درهم [- و برخی از پزشکان وزن دو درهم مسکِ ناب را بر این اجزا می‌افزایند-] گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته و روغن بادام شیرین سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و پس از شش ماه به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن وزن دو درهم است.

چندوچون گوارشی شرابی که معده را گرم می‌کند و رنگ [چهره] را زیبا می‌سازد [و آن را خَبَثِ آهن می‌نامند] و برای [درست کردن] آن از:

بزر کرفس و رازیانه و انیسون و زیره و نانخواه و سعتر و کاشم و کرویا و کشنیز خشک و فلفل و دارچینی و کُندُر و قرنفل و جوز بویا و سُعد و سنبل و بزر سذاب هرکدام یک مثقال، خَبَثِ حدید (جرم و چرک آهن پس از ذوب) ده مثقال گرفته می‌شود و با شش رطل/شش برابر آنها شراب، چندان جوشانده می‌شوند که به **نیمه** برسد؛ و هر روز وزن سی تا چهل درهم از آن را برای کسی که معده اش سرد شده باشد می‌پالایند تا بنوشد؛ که سودمند است.

چندوچون پخته شده‌ی خَبَثِ سودمند برای سستی و نرمی معده و بواسیر و آویختگی و باد کردگی (ترهّل) [اندام] و زشتی رنگ [چهره] و بدی گوارش و کمیِ اشتها؛ [و بر اشتهای جماع می‌افزاید] و برای [درست کردن] آن از:

بزر کرفس و رازیانه و انسیون و اُبهل (ثمرِ سرو کوهی) و حُرف (تخم سپندان) و بزر سذاب و بزر تُرُب و بزر جرجیر (تره تیزک) و بزرشبت و زیره‌ی کرمانی و کَرویا (زیره‌ی رومی، شاه زیره) و بزر لِفت (شلغم) و بزرکُراث (تره) و بزرخشخاش و اَنجدان سیاه و بزر پیاز و مصطکی و لُبان (کُندر) هرکدام چهار مثقال و قُسط و شاخه‌های سلیخه [و سلیخه] و سعتر فارسی و نبطی و بزر گشنیز و سنبل‌الطّیب و اکلیل‌الملک و فرنجمشک و هیل و قاقله و جوز جَندم (بیخ گیاهی همچون سه دانه گندم به هم چسبیده) و سُعد و اُشنه و قِرفه و بزر رَطبه (یونجه‌ی تر) و بزر اَنجَره (گزنه) و بَهمَنِین (گیاهی که در زمستان و بهمن ماه گُل کند) سرخ و سفید و تودَری (قُدّومه، خاکشی) سفید و سرخ و شیطرج هندی و هلیله‌ی سیاه و کابلی و زرد و بلیله و شیر آمله‌ی هسته درآمده هرکدام یک مثقال **خَبَث‌الحدیدِ** کوبیده شده و بیخته گشته، صد مثقال گرفته می‌شود، این داروها با پانزده رطل شراب یا نبیذِ مویز و عسل یا عسل همگانی، چندان پخته می‌شوند تا یک چهارم از آن باز بماند و از آتش پایین آورده می‌شود و پالوده می‌گردد و هر روز یک چهارم تا یک سوم رطل از آن را با اندکی روغن بادام شیرین می‌نوشند.

چندوچون معجون اِطریفلِ (معجونی که جزء اعظم آن از سه داروی: آمله و هلیله و بلیله است) **کوچکِ** سودمند برای سستی معده و تری آن و بادهای بواسیر؛ و ذهن را پاک و روشن می‌سازد؛ و برای فراهم آوردن اِجزا و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد سیاهِ هندی و کابلی و بلیله و آمله به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و این داروها را نرم می‌کوبند و با پارچه‌یی حریر می‌بیزند و آن را با روغن بادام شیرین، نمناک می‌نمایند و با عسلی کف و رویه گرفته می‌سرشند و در آوندی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند (می‌خورند)؛ هر شربت از آن سه درهم است.

چندوچون اطریفل بزرگِ سودمند برای بادهای بواسیر و رنگ[چهره] را زیبا می‌سازد و بر نیروی جماع می‌افزاید و معده را گرم می‌نمایدو برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلی و سیاه هندی و بلیله و شیر آمله‌ی هسته درآمده و فلفل و دارفلفل هرکدام سه جزء، زنجبیل و بُوزیدان و بسباسه و شیطرج هندی و شقاقل و زبان‌گنجشک و **دانه‌ی قلقل** [و آن بُسّدرانج است؟] (گیاهی با دانه‌ی سیاه و محّرِک باه، قُلقُلان) و کنجد پوست گرفته و شکر طبرزد و خشخاش سفید و بهمَنینِ سرخ و سفید هرکدام یک جزء گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و پس از آنکه با روغن [شیرِ] گاو نمناک شدند با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود [هر شربت از آن وزن دو درهم است].

چندوچون گوارشیی که نیروی جماع را می‌افزاید و گُرده را گرم می‌کند [و معروف به گوارشی سقنقور (نوعی از سوسمارها) است] و برای [درست کردن آن] از:

بزر هیلیون و شَقاقُل و زنجبیل هرکدام پنج درهم، تودریِ سرخ و سفید و بَهمَنین سرخ و سفید و بزر پیاز و بزر گزنه هرکدام دو درهم، پیازموش بریان شده و **ناف سقنقور** هرکدام سه درهم، حُرف، هفت درهم، زبان‌گنجشک یک درهم، شکر بیست درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ **هر شربت** از آن پنج درهم با مُثلّث یا آبِ عسل یا شراب ریحانی است.

چندوچون گوارشی شادی آوری تألیف کَندی (یعقوب بن اسحاق کَندی منجّم و مشهورترین پزشکان اسلام و عرب از دودمان شاهان بنی کنده، متوفای ۲۵۸ ه.ق) [معروف به نوشدارو]که

به هنگام اندوه، **جان** (نفس) را شاد می‌کند و آن را و بدن را نیرو می‌بخشد و رنگ را زیبا می‌سازد و معده را نیرومند می‌نماید و بوی دهان را خوش می‌دارد؛ و برای [درست کردن آن] از:

گُل سرخ شش جزء، سُعد پنج جزء، قرنفل و مصطکی و سنبل‌الطّیب [و اسارون]، هرکدام سه جزء، قِرفه و زَرنَب (گیاهی علفی نازک، سرخ‌دار) هرکدام دو جزء، بسباسه و قاقُله و هِیل و جوز بویا هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و هرکدام از اینها به تنهایی کوبیده می‌گردند و برای هر سی و شش مثقال از همه‌ی این داروها یک رَطل **آمله** را می‌گیرند و آنها را با **نُه** رطل آب تا هنگامی که سه رطل از آن باز بماند می‌جوشانند و آن را می‌پالایند و تُفاله‌ی آن را دور می‌اندازند و آبِ بازمانده را به دیگ برمی‌گردانند و فانید سنجری را بر آن می‌ریزند و تا هنگامی که به‌گونه‌ی لعوق درمی‌آید آن را می‌پزند و سپس آن را از آتش پایین می‌آورند و داروها را بر آن می‌پاشند و آن را به مهم می‌زنند تا همسان گردد و در آوندی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن دو مثقال و نیم/یک مثال است و برای **هر مزاجی که گرم نباشد** سودمند است [و به اذن خدا زیانی ندارد].

چندوچون گوارشی شکر که معده را گرم می‌سازد و گوارش را بهینه می‌نماید و در برابر بلغم و ترینگی (رطوبت) سودمند است؛ و برای [درست کردن آن] از:

قاقُله و کبابه و قرنفل و دارچینی و زنجبیل و دارفلفل و زعفران هرکدام یک درهم، عودِ خوب و فلفل، هرکدام نیم درهم، شکر و یا عسل طبرزد نیم رطل؛ که این عسل یا شکر [با جوشاندن] بسته (منعقد) گردانیده می‌شود و داروها را، کوبیده شده و بیخته گشته با پارچه‌ی حریر، بر آن می‌ریزند و آن را به هم می‌زنند تا همسان گردد و آن را بر صَلایه‌یی (سنگ ساییدن دارو) که با روغن بادام شیرین یا روغن کنجد چرب شده باشد می‌ریزند و پخش می‌کنند و آن را به حال خود رها می‌سازند تا خشک شود و پس از خشک شدن آن را تکّه‌تکّه می‌برند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون گوارشی صعتر (سعتر، سیسَنبر، آویش و سه نوع: فارسی و رومی و هندی دارد و **رومی** بهترین آنهاست) **سودمند برای بادهای پدید آمده** در معده و روده‌ها، و [نیز،] گوارش را نیرومند می‌سازد؛ و برای [درست کردن آن] از :

سعتر کوهی و بستانی و زوفرا (حَزاء، دینارویه، تخمی به شکل انگدان) و نانخواه و نعنا و

نمّام و زیره‌ی کرمانی هرکدام پنج درهم، زنجبیل و شاخه‌ی وَج (سوسن زرد) و بسباسه و حَزا؟ هرکدام سه درهم، بزر کرفس و رازیانه و انیسون هرکدام چهار درهم، حاشا دو درهم، شکر طبرزد پنجاه درهم گرفته می‌شود این داروها نرم کوبیده و بیخته می‌شوند و با آمیختنی یک به سه با عسلی کف و رویه گرفته آمیخته می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون گوارشی بلاذُر (بلاذُر: میویی هندی از درختی جنگلی) سودمند در معالجه‌ی فراموشی، روشن کننده‌ی ذهن، بهینه‌ساز فکر و زیبا کننده رنگ رخسار [و برای [معالجه ی] سسستی اندامها و سنگینی زبان و [نیز،] مغز، سود بخش است، و برای [درست کردن آن] از:

فلفل و دارفلفل و هلیله‌ی کابلی و شیر آمله‌ی هسته درآمده هرکدام چهار درهم، عسلِ بلاذُر و ترنج و قُسط و شکر طبرزد و دانه‌ی غار (حب الغار[1]، دَهمَست، برگِ بو) و سُعد هرکدام دو سیر گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و باعسلِ بلاذر و روغنِ شیر گاو نمناک گشته و با آمیختنی یک به سه با عسلی منزوعُ الرِّغوه سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و پس از شش ماه آن را به کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن دو درهم با آب کرفس است.

چندوچون گوارشی شهریاران سودمند برای سردی معده و کبد و آب زرد (صفرا) و تلخه‌ی سیاه (المِرّةالسّوداء)؛ و این گوراشی، قولنج را روان می‌دارد (یسهل‌القولنج)؛ و برای [درست کردن] آن از:

زنجبیل و قرفه و دارچینی و سلیخه و سنبل و جوز بویا و هال (هیل) و مصطکی و قاقله و دانه‌ی بلسان و زعفران هر کدام چهار درهم و نیم، سقمونیا، یک/سه درهم، تربد هشت درهم، دانه‌ی نیل هشت درهم، شکر سلیمانی به اندازه‌ی همه گرفته می‌شود؛ این دارو ها، کوبیده و بیخته شده؛ و با عسلی کف و رویه گرفته با آمیختنی یک به سه سرشته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند، هر شربت از آن چهار درهم تا چهار مثقال است.

و ما در نسخه‌ی **شاپور**[2]، به جای **دانه‌ی نیل**، نشاسته‌ی گندم را یافتیم و این نادرست

---

۱. برای توضیح بیشتر درباره‌ی **درخت غار و دانه‌ی آن**، ر.ک فرهنگ اغراض الطّبیّه د.تاجبخش.

۲. شاید منظور **شاپور بن سهل جندی شاپوری**، متوفای ۲۵۵ ه.ق) و **مدیر بیمارستان جندی شاپور** و مؤلف کتاب: «اَلأقرا باذین» باشد که کتاب آقراباذین او از اواخر قرن سوم و تمام قرن چهارم و پنجم و قسمتی از قرن ششم در دکانهای صید لیان و بیمارستانهای بغداد موردِ استفاده بوده است؛ و شاید منظور نسخه‌ی موجود «جندی شاپور» باشد.

(خطا) است؛ و گروهی گفته‌اند که: آن شُبرُم است، درحالی که دانه‌ی نیل سازگارتر و بهتر است.

چندوچون گوارشی خرمای سودمند برای قولنج و درد معده؛ و برای [درست کردن آن] از:

بوره‌ی ارمنی و زیره‌ی کرمانی و فَطراسالیون (تخم کرفس) و زنجبیل و فلفل سفید هرکدام دو درهم و نیم، سقمونیا پنج درهم، خرمای هیرونِ (یکی از بهترین خرماها) پاک شده از هسته و بادامِ دو پوست گرفته و برگ سذاب هرکدام ده درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و خرما، یک شبانه‌روز با سرکه‌ی انگوری خیسانیده می‌شود و با دست فشرده می‌شود (و یُمرس) تا از هم بپراکند و با پالونه‌یی پالوده می‌شود و داروها، نرم کوبیده می‌گردند و باخرما آمیخته و نمناک شده و با عسلی کف و رویه گرفته معجون می‌گردند؛ و در آوندی برداشته می‌شود و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند؛ هر شربت از آن وزن چهار مثقال است.

چندوچون گوارشی خرما از حُنین [بن اسحاق] که از گوارشی خرمایی نخست سازگارتر است و برای [درست کردن] آن از:

زنجبیل و فلفل هرکدام دو درهم و نیم، سذاب و بادام شیرین هرکدام چهار درهم، سقمونیا دو درهم و نیم، خرمای هیرون چهار اوقیه که: یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده و هسته‌ی آن بیرون آمده و ساییده شده باشد که پالوده می‌شود و داروهای کوبیدنی، کوبیده شده و با آمیختن با خرما، نمناک می‌گردند و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند؛ **هر شربت** از آن به هنگام نیاز، چهار مثقال است.

چندوچون گوارشیِ روان کننده‌ی سودمند برای قولنج و برای [درست کردن آن] از:

تربد سفید پنج درهم، دارفلفل سه درهم، شکر طبرزد بیست و چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند؛ هر شربت از آن به هنگام نیاز از پنج تا شش درهم است.

چندوچون گوارشی مَسحقینا[1] (مسحقونیا، مسجوقونیا) و آن روان کننده‌یی است که برای

۱. این واژه در بولاق، ۵۷۶، به صورت: «مسحقینا» و در سزگین، ۳۷۱، به صورت: «مسحقونیا» است؛ و در **لغتنامه‌ی دهخدا** به صورتهای: «مسحوقونیا» یا، «مسجوقونیا» آمده است و آن را به معنی: «**کف آبگینه** و آبی که مانند کف بر روی آبگینه پیدا گردد، معنی کرده است و در ادامه توضیحات گفته است که: و به عربی «زَبَد القواریر و، ماء الزُّجاج خوانند؛ و **کفکِ آبگینه** چیزی است که چون جوهر آبگینه پخته می‌شود بر سر او شَبه پوده‌ی سیاه، چیزی بایستد؛ **کف شیشه‌ای** که بعد از گداز شیشه، بر روی آن مانند شیشه‌ی رقیقی ظاهر شود و قوّت او چون آبگینه باشد بلک الطف و ازید از او بود؟

نِقرس و دردِ پُشت و بیماریهای بلغمی سودمند است و برای [درست کردنِ آن] از:

سقمونیا و دارچینی و شیطرج هندی و زنجبیل هرکدام هشت درهم، فلفل، شش درهم، تُربُد ده درهم، دارفلفل و قاقله و قرنفل و بزر کرفس و نانخواه هرکدام چهار درهم، نمک هندی دو درهم، شکر بیست درهم، فانید خزاینی بیست درهم، مسحقینا سه درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار بُرده می‌شوند. این مسحقینا کف و رویه‌ی کوزه‌های سبز است؟ و گاهی حلب (شاید حَلبیب، دارویی هندی) را به جای مسحقینا به‌کار می‌گیرند[1].

و چون توصیف این گوارشی در نسخه‌ی مشهور به نسخه‌ی سزگین در بسیاری موارد با توصیف نسخه‌ی بولاق، ناهماهنگ و جداست؛ عین توصیف نسخه‌ی سزگین، ج ۲، صص۳۷۱ و۳۷۲ را نیز در اینجا می‌آوریم:

«باید بدانید که مسحقونیا عبارت است از: کف کوزهای سبز (هورغوةُ الجرار الُحضر)» و به‌دنبال این توصیف، همان عبارت بولاق را که گفته است:» و گاهی حلب را به‌جای مسحقینا به کار می گیرند« با املایی مخدوش آورده و سپس افزوده است که: «و آن دارویی هندی گوارشیی است که صفرا را بدون زحمت روان می‌دارد و برای [درست کردن] آن از:

عود ناب (صرف) و مصطکی هرکدام یک درهم، تربد چهار درهم، .... انطاکی؟ نیم درهم گرفته می‌شود [این داروها] کوبیده شده و بیخته می‌گردند و با عسلی کف و رویه گرفته یا عسل طبرزد سرشته می‌شوند؛ هر شربت از آن پنج درهم است»».

چندوچون گوارشی بِهِ (سَفَرجَلِ) روان کننده‌ی فزونه‌های (فضول) بدنَ [که معده را پاک می‌کند و آن را نیرومند می‌سازد و اشتهای خوراک را برمی‌انگیزد و برای قولنج سودمند است] و برای [درست کردن] آن از:

یک عدد بِه اصفهانی یا بلخی پوست گرفته و از دانه‌ی خود پاک شده را می‌گیرند و به تکّه‌های کوچکی می‌بُرند و از شراب مثلّث اندازه‌یی را که آنها را در زیر خود فروپوشد بر آنها می‌ریزند و آنها را تا هنگامی که از هم بپراکنند می جوشانند و سپس آنها را بیرون می‌آورند و با پالونه‌یی موئین می‌پالایند و **دو رَطل** عسلِ زنبور عسل را بر آن می‌ریزند و با آتشی آرام تا

---

۱. کامل الصّناعه، ج ۲، بولاق، ۵۷۶.

هنگامی که بسته (منعقد) می‌گردد می‌پزند و پس از **آن داروها** را بر آن می‌ریزند؛ و آن داروها اینها هستند:

زنجبیل و دارفلفل و دارچینی هرکدام دو درهم، هیل و قاقله و زعفران هرکدام سه درهم، مصطکی پنج درهم، سقمونیا ده درهم، تُربد سفید سی درهم؛ و همه‌ی اینها را پس از کوبیدن و بیختن، با هم می‌آمیزند؛ و هنگامی که بِه با عسل بسته می‌شود داروها را بر آن می‌ریزند و آن را به گونه‌یی خوب منعقد می‌سازند و آن را بر صلایه‌یی (سنگ زیرینِ سایش) می‌اندازند و بر آن پهن می‌کنند و پس از آن، آن رابه تکه‌های کوچکِ چهار دِرهمی تکّه تکّه می‌نمایید و هنگامی که خشک شدند آنها در برگ ترنج می‌گذارند [و در آوندی برمی‌دارند] و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون گوارشی به آمیخته با مِسکِ (مُمَسّکِ) سودمند برای شکم‌روش و ناتوانی معده و قی و بدی گوارش که رنگِ چهره را زیبا می‌سازد و اشتهای خوراک را برمی‌انگیزد و برای [درست کردن] آن از:

بِهِ پاک شده از دانه‌ی خود، دو رطل گرفته می‌شود و به تکّه‌های کوچکی بریده می‌شود و از سرکه‌ی انگوری اندازه‌یی که آنها را در زیر خود فرو پوشد بر آنها ریخته می‌شود و این تکّه‌ها تا هنگامی که بپزند و از هم فرو پاشند پخته می‌گردند و پس از آن، نرم کوبیده می‌شوند و یک رطل عسلِ زنبور عسل را بر آن ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که غلیظ شود و بسته گردد می‌جوشانند و سپس **داروها** را کوبیده شد و بیخته گشته بر آنها می‌ریزند و این داروها عبارت‌اند از:

زنجبیل و فلفل و دارفلفل هرکدام پنج/چهار درهم، بزر کرفس و نانخواه هرکدام یک درهم زعفران دو درهم- [و در برخی نسخه‌ها: قاقُله و قرنفل و سنبل‌الطّیب هرکدام دو درهم، و برخی از پزشکان ازمِسک ناب (خالص) وزن یک تا دودرهم را در آن می‌ریزند]- گرفته می‌شود و همه‌ی آنها با همدیگر آمیخته می‌گردند و بر پایه‌ی همان چیزی که درباره‌ی نسخه‌ی نخست گفتیم کار را به انجام می‌رسانند.

چندوچون گوارشی سیبِ سودمند برای ناتوانی معده [و بدی گوارش] و برای [درست کردن] آن از:

سیب [شامی] پاک شده از دانه و پوست، یک رطل را می‌گیریم و آن را با شرابی ریحانی

به‌گونه‌ی آرامی – همان گونه که با بِه انجام دادیم– می‌پزیم و یک رطل عسل کف و رویه گرفته‌ی زنبور عسل را می‌گیریم و از:

فلفل و دارفلفل و قرنفل هرکدام دو درهم، زنجبیل چهار/یک درهم، زعفران شش درهم عود عندی پنج درهم گرفته می‌شود و داروها، نرم کوبیده می‌گردند و با سیب پخته شده با عسل- که بسته (منعقد) شده‌اند- سرشته می‌شوند و با **پختن با آتش** آن را بسته می‌گردانیم و آن را بر سفره (خوان) یا صلایه‌یی که با روغن بادام چرب‌شده باشد پهن می‌کنیم و آن را به تکه‌هایی در حدود سه درهم می‌بُریم و در برگ ترنج می‌گذاریم و در آوندی برمی‌داریم و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیریم.

چندوچون گوارشی بزرگ عنبرِ سودمند برای سردی معده و خفقان و بدی گوارش و دردهای زِهدان که برای پیران[نیز،] سودمند است و [برای درست کردن] آن از:

قاقُله‌ی بزرگ و کوچک و بسباسه و هیل و دارچینی هرکدام چهار درهم، زنجبیل و دارفلفل هرکدام دو سیر، اُشنه دو درهم، قرفه یک درهم، قرنفل و زعفران هرکدام ده درهم، **جوزبَوّا** (بویا) پنج درهم- و در برخی از نسخه‌ها پنج عدد گردو است– سنبل‌الطّیب و مصطکی و **عنبر** (مادّه‌یی صمغ‌وار و خوشبو در مجرایِ روده‌یِ ماهی عنبر که یا آن را استخراج می‌کنند و یا خود ماهی آن را دفع می‌کند) هرکدام دو درهم، مِسک و بزرِ بَنگ و **افیون** هرکدام یک درهم، روغن بلسان، شش/هشت درهم گرفته می‌شود؛ **افیون** را با شرابی ریحانی (شراب زُلال بی‌غش) یا همگانی یا نبیذ مویز و عسل می‌خیسانند و عنبر را با روغن بلسان، آب می‌کنند و داروها را با آن نمدار می‌گردانند و آنها را همراه افیونِ خیسانیده شده با عسلی کف و رویه گرفته می‌سرشند و خوب با هم می‌آمیزند و آن را در آوندی برمی‌دارند و پس از **شش ماه** به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند؛ هر شربت از آن یک تا نیم درهم است.

چندوچون گوارشی اَنجدانِ (تخم نباتی است که پس از رسیدن سفید و مدوّر و بسیار خوشبوست و بیخش به عربی مَحروث و ضمغ آن را حِلتیت طیّب نامند؛) **سودمند برای باد کردگیِ معده و شکم و بانگ (قُرقُر) شکم** [و بادهای غلیظ] و برای درست کردن آن از:

فلفل و بزر کرفس هرکدام دوازده درهم، فَطراسالیون و نعنای خشک و سیسالیوس هرکدام هشت درهم، کاشم سیزده درهم گرفته می‌شود؛ این داروها همگی ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و آنها را در آوندی

برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند؛ [هر شربت از آن یک مثقال است و سودمند است].

چندوچون گوارشی انجدان [دیگری] سودمند برای سفت و سخت شدنِ (جَساوتِ) کبد و سردی معده و گُرده و آغاز [پدید آمدن] استسقا؛ و برای [درست کردن] آن از:

انجدان سیاه ده درهم، بزرِ زَردک/تره تیزک و بزرکُراث (تره، گندنا) هرکدام هفت/ هشت؟ درهم، زنجبیل و هلیله و بلیله‌ی هسته درآمده هرکدام هفت درهم، نانخواه و بزر کرفس و انیسون و قاقُله‌ی کوچک و [بزرگ] و زیره‌ی کرمانی و دارچینی هرکدام پنج/یک درهم، سنبل‌الطّیب دو درهم قرنفل یک درهم، فانید خزاینی بیست درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ [هر شربت از آن دو درهم با آبی است که انیسون و مصطکی و سنبل‌الطّیب را در آن جوشانده باشند].

[چندوچون گوارشیی که برای [معالجه‌ی] بادهای بواسیر سودمند است و بر نیروی جماع می‌افزاید و گوارش را بهبود می‌بخشد؛ و برای [درست کردن] آن از:

زنجبیل ده سیر، دارفلفل سه سیر، فلفل دو سیر، شیطرج هندی دو سیر، شقاقُل پنج سیر، فانید دو من، گردوی پوست گرفته و کنجد هرکدام دو کفِ [دست] و از بلاذُر، سُی عدد از میوه‌ی [نارنجی شکل] آن گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند؛ و بلاذر، جداگانه کوبیده شد و با دو یا سه اَوقیه روغن کنجد ساییده می‌ود و در تکّه‌یی پارچه، پالوده می‌گردد و داروها را با آن نمدار می‌نمایند؛ و شکرِ فانید را با اندکی از آب گوارا، ذوب نموده و اندکی بسته (منعقد) می‌گردانند و داروها را به خوبی با آن می‌سرشند و در آوندی برمی‌دارند و به‌هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون گوارشی کافوری سودمند برای [معالجه‌ی] بدی گوارش و ناتوانی معده و بلغم غلیظ و برای [درست کردن] آن از:

فلفل و جوز بویا و زنجبیل و بسباسه و دارچینی و قِرفه و نارمشک و فلفمون؟ (شاید فلفلمونیه: ریشه‌ی فلفل) و فرنجمشک (نوعی از ریحان) و قرنفل و کافور و زعفران هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ **این داروها**، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با عسلی کف و رویه گرفته سرشته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود.

چندوچون گوارشی کافوری دیگری که از [گوارشی کافوری] **نخست** نیرومندتر است و برای [درست کردن] آن از:

زنجبیل و فلفل و دارچینی و سنبل‌الطّیب و جوز بویا و صندل سفید و دانه‌ی بلسان و قاقله و بسباسه و قرنفل و نارمُشک و طالیسفَر (پوسته‌هایی هندی، یا برگ درختچه‌ی زیتونِ هندی) و سُعد و طباشیر و عود صنفی هندی هرکدام نیم اوقیه، کافور و مُشک هرکدام دو درهم و نیم، شکر طبرزد، دو اوقیه و نیم گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و پس از سرشته گشتن با عسلی کف و رویه گرفته، به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند][1].

باب هفدهم
در چندوچون سَفوفها (آمیخته‌یی از دانه‌های داروی کوبیده شد و به صورت گرد در آمده)

چندوچون سفوف گِلِ (طین) **سودمند برای** [معالجه ی] **اسهال پدید آمده از ریش‌روده** (سَحَج) و اسهال تلخه‌یی (مِرّی)؛ و برای [درست کردن] آن از:

بزر قطونا و بزر مَرو و بزر شاهسفرم و نشاسته و صمغ عربی و طباشیر و گِل ارمنی هرکدام یک جزء گرفته می‌شود، و صمغها و گِل و نشاسته با کوبیدنی نیم‌کوب (جریش) کوبیده می‌شوند و بزرها، بر آتش به گونه‌یی میانه برشته (مُحَمّص) گشته [و پس از آن، این داروها] همگی با هم آمیخته می‌گردند و در حالی که با روغن گل سرخ همراه با رُبّ بِه یا ربّ مُورد (آس) تر و نرم (مَلْتوت) شده باشند به‌کار برده می‌شوند؛ **هر شربت** از آن سه درهم است.

چندوچون سَفوف دانه‌ی انار سودمند برای اسهالی که از ناتوانی معده و روده‌ها باشد که آنها را توانمند می‌گرداند؛ و برای [درست کردن] آن از:

دانه‌ی برشته شده‌ی انار دو جزء دانه‌ی مُوردِ رومی و بلوط و سماق و زیره‌ی کرمانی خیسانیده شده با سرکه‌ی انگوری و برشته شده و آردِ بوداده‌ی (سویق) نَبَق (میوه‌ی درختِ سدر، کُنار) و آرد بو داده‌ی غُبیرا (سِنجد) و گشنیز بریان‌شده و خرنوب نبطی و شاهی

---

۱. سه مورد اخیر این گوارشیها تنها در بولاق، صص ۵۷۷ و ۵۸۸، آمده است و در سزگین وجود ندارد.

هرکدام یک جزء، سُک و رامک و عود صَنفی هرکدام یک/یک چهارم جزء گرفته می‌شود و آنچه از اینها که باید بریان شوند بریان گشته و نیم‌کوبیده می‌شوند و همگی با هم آمیخته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود.

سفوف مَقلیثای (گردِ صمغ عربی و نشاسته و تخم مرو و شاهسپرم بریانِ کرده) سودمند برای اسهال دیرینه و اسهال خَونی (زحیر) و ناتوانی معده و سردی آن و شکم‌پیچ (مَغص) و بواسیر و برای [درست کردن] آن از:

حُرفِ (تره تیزک) بریان شده یک رطل و نیم، زیره‌ی کرمانی [یک شبانه روز] با سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده و خشک گشته و بریان شده، نیم رطل، بزر کتان و بزر کُراث نبطی هرکدام یک چهارم رطل، مصطکی یک اوقیه و نیم، هلیله‌ی سیاه هندی با روغن زیتون بریان شده یک چهارم رطل گرفته می‌شود و همگی نرم/نیم‌کوب، کوبیده گشته و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌گردند.

چندوچون سفوف خرنوب سودمند برای (معالجه ی) اسهال و سستی و فروهشتگی معده و برای (درست کردن) آن از:

خرنوب نبطی پاک شده از دانه‌ی خود و زیره‌ی کرمانی یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خوابیده و در سایه خشک شده و بریان گشته و سماق و دانه‌ی مورد و **آرد بوداده‌ی** میوه‌ی کنار و بلوط و گشنیز بریان شده و مصطکی هرکدام یک جزء همسان گرفته می‌شود این داروها نه چندان نرم کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری شده و در آوندی برداشته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

سَفوف دیگری که طبیعت را بند می‌آورند و معده را استوار می‌دارد و برای [درست کردن] آن از:

هسته‌ی مویز و دانه‌ی انار و بزرِ تُرشه و صمغ عربی هرکدام چهار درهم، دانه مورد و بلوط هرکدام سه درهم خشخاش یک درهم گرفته می‌شود؛ این **داروهای** ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون سفوف زرشک (امبرباریس/ انبرباریس) سودمند برای ناتوانی معده و توانمندسازِ آن و بند آورنده‌ی شکمی [که با کار خود] معده را گرم می‌سازد؛ و برای [درست کردن] آن را:

نانخواه و سماق و زنجبیل و دانه‌ی انارترش برشته شده[و زرشک و آرد بو داده‌ی َنبق هرکدام دو درهم، شکر طبرزد بیست درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته

گشته گردآوری شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون سفوف سُماق سودمند برای شکم‌روش (اختلاف) [و سستیِ معده و شکم درد (مَغض)] و برای [درست کردن] آن از:

سماق دو جزء دانه‌ی مورد و دانه‌ی انارترش برشته شده هرکدام یک جزء خرنبوب نبطی سه جزء، صمغ عربی و گلنار هرکدام نیم درهم/ نیم جزء گرفته می‌شود این داروها کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری شده و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون سَفوف بلوطِ سودمند برای شکم‌روش (استطلاقُ البَطن)؛ و برای درست کردن آن از:

[بلوط] و شاه‌بلوط و هسته‌ی مویز هرکدام یک جزء، آرد بوداده‌ی نبق و خرنوب نبطی و دانه‌ی مورد هرکدام دو جزء گرفته می‌شود ؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌برند (روی زبان می‌ریزند و می‌بلعند).

سفوف انگورِ سودمند برای اسهال (اختلاف) [و نیرومندساز معده] و برای [درست کردن] آن از:

دانه‌ی انگور یا هسته‌ی مویز هرکدام یک/دو جزء، دانه‌ی مورد و سماق هرکدام یک جزء صمغ عربی دو جزء، مصطکی و گلنار (گل انار نر) هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود؛ این داروها، کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری شده و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون سفوف بزرها (بزور) سودمند برای بادها (ریاح) و بادگردگی (نفخ) و برای [درست کردن] آن از:

کَرَویا و انیسون و زیره کرمانی و قرفه و نانخواه و بزر کرفس هرکدام دو درهم، قرنفل و قاقله‌ی [بزرگ و] کوچک هرکدام نیم درهم/دو دانگ [زنجبیل و دارفلفل هرکدام دو دانگ]، شکر بیست مثقال گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و در ظرفی نگه‌داری می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند؛ **هر شربت** از آن دو درهم/ یک مثقال تا دو درهم است وسودمند است.

[چندوچون سفوفی سودمند تجربه شده برای [معالجه‌ی] زخمهای ریه و سینه و بُرون دمیدن چرک سفید (مُدّه) از ریه؛ و سودمند برای تب و سِلّ؛ و برای [درست کردن] آن از:

صمغ عربی و نشاسته و کثیرا (کتیرا) یا مغز دانه‌ی بِه هرکدام شش درهم، طباشیر سه درهم، خشخاش سیاه و بزر کاهو هرکدام شش درهم، گِل ارمنی و گِل مختوم یا قبرسی هرکدام چهار درهم، شکر عُشر (شاید همان طبرزد) سه درهم، صندل سفیدِ مُقاصری (صندل زرد مایل به سپیدی) دو درهم، گُل سرخ و بزر بقلَة‌الحمقاء هرکدام پنج درهم، بزرخُبّازی و بزر خطمی هرکدام شش درهم مغز دانه‌ی خیار و مغز دانه‌ی کدو و خیار چنبر و عصاره‌ی زبان بَره، هرکدام چهار درهم- و در برخی نسخه‌ها، زعفران یک درهم -گرفته می‌شود و هرکدام جداگانه کوبیده می‌گردند و همگی باهم آمیخته می‌شوند و به هنگام نیاز دو مثقال از آن را همراه وزن یک قیراط کافور قصوری؟ و همراه دو دانگ تا نیم درهم خاکستر خرچنگ با شراب خشخاش و با آب بزر بقله الحمقاء بَر می‌مَکند که سودمند است؛ و از مؤلّف این سفوف (کسی که اجزای آن را به هم آمیخته) نقل شده است که او این سفوف را آزموده و آن را سودمند یافته است][1].

چندوچون سفوفی برای زنان باردار که اشتهای خوردن چیزهای تباه به هنگام بارداری را در آنان از میان می‌برد و بادها را از آنان دور می‌اندازد و معده را نیرومند می‌سازد و اشتهای خوراک را برمی‌انگیزد و رنگ [چهره] را زیبا می‌نماید و برای [درست کردن] آن از:

زُرنباد (بیخی تند بو و با عطر...) و بزر کرفس هرکدام دو درهم، نانخواه و کُندُر ذَکَر هرکدام سه درهم، زیره‌ی کرمانی دو درهم، کنجد پوست گرفته ده درهم، گندبیدستر نیم درهم، شکر طبرزد بیست درهم گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده و بیخته می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

[سفوف دیگری برای زنان باردار و آن گوارشی کنجد (سِمسِم) است و برای [درست کردن] آن از:

کنجد پوست گرفته و زیره‌ی کرمانی و زنجبیل هرکدام دو درهم، فلفل و دارفلفل هرکدام پنج درهم، دارچینی دو درهم، هال و قاقله هرکدام سه درهم، شکر طبرزد یک رطل گرفته

---

۱. **این سفوف اخیر**، تنها در سزگین، ۳۷۵، آمده است و در نسخه‌ی بولاق نیست.

می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شود][1].

چندوچون سفوفی که حنین [بن اسحاق] آن را برای ناتوانی معده و اسهال ناگهانی (ذریع) توصیف کرده است که اشتهای خوراک را [نیز،] بر می‌انگیزد و برای [درست کردن] آن از:

زیره‌ی کرمانی و نبطی هرکدام **سی درهم** - که یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده و در سایه خشک گشته و برشته شده باشند، - دانه‌ی مورد پنجاه درهم، کشنیز برشته شده بیست درهم، و آرد بوداده‌ی نَبَق و سنجد و دانه‌ی انار هرکدام بیست درهم، قَرظ (بُزغُند، ثمرِ نوعی از اُمّ غیلان که **اَقاقیا**، عصاره‌ی آن است) و طراثیث (گل جالیز، گیاهی که انگل ریشه‌ی سایر گیاهان است...) هرکدام ده درهم، سُک و **عودِ** صَنَفی (صَنف از جزایر چین است) هرکدام سه درهم گرفته می‌شود؛ این داروها همگی نرم کوبیده شده و با غربالی موییِن [سوراخ] گشاد بیخته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند؛ **هر سُفّه** (هر وعده‌ی بلعیدنی) از آن **سه درهم** با مَیبِهیِ (میبه‌ای، آب بِه و شراب، شرابِ به) ساده صبحگاهان و شامگاهان است.

سفوفی که برای [معالجه‌ی] سکسکه‌ی سخت پیش آمده از پُرینگی (اِمتلاء) سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

بزر کرفس کوهی و سُعد و زیره‌ی کرمانی هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و بیخته می‌گردند و یک مثقال از آن را با آب نمّام، می‌نوشند.

سَفوفی که همراه با شیر لِقاح (شتر ماده‌ی تازه زاییده‌ی شیردار) نوشیده می‌شودو برای درد کبد سودمند است؛ و برای [درست کردن آن] از:

لُک (صمغی سرخ رنگ شبیه به توت سرخ که از شاخه‌ی برخی درختان همچون سِدر برآید) پاک کرده (مُنقّا) سه درهم، گل سرخ به همین اندازه، طباشیر و بزرهندبا و کُشوث هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ این داروها گردآوری شده و کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند؛ **هر شربت** از آن وزن یک درهم است با پنج درهم شکر سلیمانی و همراه با چهار اوقیه شیر کف و چربی گرفته‌ی شتر تازه زاییده هنگامی که دوشیده می‌شود.

---

۱. این سفوف دیگر برای زنان باردار، تنها در نسخه‌ی سزگین، همان، آمده است.

چندوچون سفوفی برای نقرس و عِرق النّسا و برای [درست کردن] آن از:

سورنجان سفید، ده درهم، شکر سلیمانی پنج درهم، زعفران یک دانگ گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و وزن یک درهم از آن را با آب سرد می‌نوشند.

سَفوفی که در برابر نیش زدن (لَسع) عقرب سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

راوند چینی و زراوند دراز و ریشه‌ی کبر و عاقرقرحا به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند؛ هر شربت از آن یک مثقال/ یک درهم تا دو درهم است.

سفوفی برای کسی که پیشاب (بَول) فراوان می‌ریزد و آن [به سبب] بیماری دیابیطس (دیابت) است و برای [درست کردن] آن از:

خَبَثِ (کف و درد و جِرم فلزات پس از گداختن) آهنِ بَصری بیست درهم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردد و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شود و هفت روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده می‌گردد و سپس پالوده می‌شود و تا هنگامی که خشک می‌شود آن را بر آتش گرم می‌کنند و سپس ساییدن آن دوباره می‌گردد، و پنج درهم پوسته‌های کُندری را که یک شبانه‌روز با سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده و خشک گشته و ساییده شده باشد و چهار درهم طباشیر و گشنیز خشک سه درهم و شوکران دو درهم را با آن می‌آمیزند؛ **این داروها**، کوبیده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز دو درهم از آن را صبحگاهان و شامگاهان با میبهِ ساده و آب سرد می‌نوشند.

چندوچون سفوفی که روان کننده‌ی پیشاب است و برای [درست کردن] آن از:

اسقولوقندریون و مغز دانه پوست گرفته‌ی خربزه هرکدام ده درهم، شیشه‌ی سوخته و **دانه‌ی ماش (قُلت) هرکدام هفت درهم**، بزر گزر بیابانی سه درهم، بزر رازیانه دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و هر کسی که **حرارتی** داشته باشد آن را با سکنجبین و هرکسی که سردیی داشته باشد آن را با ماءالاصول می‌نوشد.

سَفوفی از حُنین [بن اسحاق] برای کسی که به سبب گرمی، منی بیش از اندازه‌یی از او بیرون می‌آید؛ و برای [درست کردن] آن از:

بزر قطونا دو درهم، بزر بَقله، سه درهم، کشنیزِ خشک یک درهم گرفته می‌شود و اینها با ناشتا با جُلّاب برمکیده می‌گردند (استفاف می‌گردند) و بیمار نوشیدن **نبیذ** را بکاهد و انجیر

را همراه با بادام پوست گرفته بخورد و بدن را با روغن گل سرخ چرب کند و فالوده‌ی بدون زعفران را تناول نماید [که به خواست خدا سودمند است].

باب هیجدهم
در چندوچون مرهمها (اَضمِده)

چندوچون مرهم (ضِماد) فولادحیون/فولادصونِ[1] سودمند برای [معالجه‌ی آب زرد (صفرا) و برای [درست کردن] آن از:

حماما و سنبل‌الطّیب و قِردمانا و دارفلفل و سلیخه [و فلفل] و کُندُر ذَکر و قُسط و عاقِرقرحا و مصطکی و مُقل کبود و دانه‌ی بلسان و اُشه و مُرّ و آس (مورد) و صبر و میعه و سیسالیوس و هر دو زراوند دراز و گردِ پهن (طویل و مدحرج) و اکلیل‌الملک و سُعد و قرنفل و ریشه‌های سوسن کبود و روغن بلسان هرکدام ده درهم، لاذن (لادن: رطوبتی غلیظِ چسبنده از ساق و برگ درخت کوهی به قدر آنار) یک درهم و نیم، عِلکُ البُطم (سقز، صمغ درختِ بُطم، به کُردی «دار قه‌زوان») و موم سفید هرکدام سی درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند و هرکدام از آنها که ذوب شدنی باشد با اندازه‌ی مورد نیاز از روغن ناردین ذوب می‌گردند و داورها در هاونی ریخته می‌شوند و تا هنگامی که همسان می‌گردند آنها را می‌کوبند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهمی سودمند برای معالجه‌ی استسقا از میلاطوس[2] و برای [درست کردن] از:

سنبل‌الطّیب یک رطل، سُعد و مُرصافی و قِردمانا و ریشه‌ی سوسن کبود (آسمان‌گون) هرکدام سه اوقیه و نیم، قُسطِ تلخ [هندی] سیزده درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با اندازه‌ی نیاز از روغن بلسان سرشته می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون ضماد دیاسقراماطون/باسقراماطونِ[3] سودمند برای [معالجه‌ی] ناتوانی معده و کبد

---

۱. این واژه در بولاق۵۸۰ به صورت:«فولادصون» و در سزگین، ۳۷۶، به صورت: «فولادحیون» است که هیچکدام درمنابع دردسترس یافت نشد.

۲. معلوم نشد که «میلا طوس» چه کسی بوده است؟

۳. این ضماد، در سزگین،۳۷۷ «دیاسقراماطون» و در بولاق، ۵۸۰، «باسقراماطون» است که در منابع در دسترس یافت نشد.

و برای [درست کردن آن] از:

بزر کرفس و قردمانا و ریشه‌ی سوسن کبود و سُعد و گوش‌موش (آذان‌الفار، گیاهی است بُری و بستانی و شبیه به گوشِ موش. برای توضیح ر.ک لغتنامه‌ی دهخدا) و نانخواه و بوره و سماق و اُشه و انیسون و حُلبه و عِلکُ البُطم، و موم سفید هرکدام دو سیر، دانه‌ی غار سه درهم، پیه گاو و راتینج هرکدام ده درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با روغن مرزنگوش یا روغن سماق سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی مرهم درآورده شده و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهم فیلغریوس[1] سودمند برای: کبد و معده و زهدانها اگر زن را با آن مرهم بگذارند و یا زن خود، آن را بردارد؛ و برای [درست کردن] آن از:

زعفران و پیه مرغابی هرکدام شش درهم، مقل کبود و مصطکی و میعه‌ی سایله و اُشه و صبر [اسقوطری] هرکدام چهار درهم، موم سفید دوازده سیر، زوفای تر پانزده درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و هرکدام از آنها که خیسانیدنی باشند با شرابی [ریحانی] یا شرابی همگامی یا نبیذ مویز و عسل خیسانیده می‌گردند و آنچه از آنها که ذوب شدنی باشند با اندازه‌ی نیاز از روغن ناردین ذوب می‌شوند و داروها را بر آن می‌ریزند و آنها را تا هنگامی که همسان گردند به هم می‌زنند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون مرهم اصطمخیقونِ سودمند برای سردی معده و کبد و سپرز (طِحال) و سختی و سفتی آنها؛ و برای [درست کردن] آن از:

افسنتین رومی و سنبل‌الطّیب و پوسته‌های سلیخه و صبر اسقوطری، هرکدام سه درهم، شاخه‌های بلسان و زعفران هرکدام دو درهم، موم (شمع) سفید هشت درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و موم با اندازه‌ی مورد نیاز از: روغن ناردین یا روغن قُسط و یا روغن زنبق ذوب می‌گردد و در هاون بر داروها ریخته می‌شود و آن را به هم می‌زنند تا همسان گردند و سپس در آوندی برمی‌دارند و آن را به هنگام نیاز به‌کار

---

۱. یکی از اطبای یونانی که نه در **کتاب** حنین بن اسحاق از او یاد شده است و نه زمان او معلوم است؛ و کتابهای فراوانی را به او نسبت داده‌اند؛ از جمله کتابهای: الحَصاة، الّسرطان، عَضة الکلب و... . ر.ک لغتنامه‌ی دهخدا)

می‌گیرند.

چندوچون مرهم صَندلان (صندل سرخ و سفید، ر.ک لغتنامه‌ی دهخدا) و برای [درست کردن] آن از:

صندلهای سرخ و سفید هرکدام چهار درهم، گل سرخ چهار درهم، زعفران دو درهم، کافور نیم درهم، موم ده درهم، روغن گل سرخ -در زمستان نیم رطل و در تابستان چهار اوقیه- گرفته می‌شود و همگی خوب با هم آمیخته می‌گردند و به هنگام نیاز مرهم نهادن را با آن انجام می‌دهند.

مرهم قیروطی[1] **سودمند برای [مداوای] گرمی کبد و قلب و معده**؛ که اگر در بیماریهای سخت، سینه و کبد و معده را با آن مرهم نماید، گرمی را آرام می‌نماید؛ و برای [درست کردن] آن از:

موم سفید سه درهم / اوقیه، روغن بنفشه و روغن گل سرخ هرکدام دو اوقیه گرفته می‌شود که موم همراه با روغن هر دو [بر آتش] ذوب می‌گردند و سپس آنها را پایین می‌آورند و به حال خود رها می‌کنند تا سرد شوند و پس از آن، آنها را در هاون می‌ریزند و آب گل سرخ و آب بقلة الحمقا و سرکه‌ی انگوری و آب حیّ‌العالم و آب گشنیز تر و آب هندبا را بر آنها می‌ریزند؛ و این ریختن آبها بر داروها را، اندک‌اندک انجام می‌دهند و با دسته‌ی هاون آنها را می‌کوبند تا با هم بیامیزند و سپس پارچه‌یی کتانی را در آن فرو می‌برند و جای [مورد نظر] را با آن مرهم می‌گذارند.

مرهم حیّ‌العالِم سودمند برای گرمی کبد و آماسهای گرم آن؛ و برای [درست کردن] آن از:

بنفشه‌ی خشک چهار مثقال [گل سرخ و حیّ‌العالم و صندل سفید هرکدام چهار مثقال] قصب‌الذّریره دو مثقال، کافور، یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری شده و **مومی** سفید با اندازه‌ی مورد نیاز از روغن گل سرخ ذوب می‌شود و داروها را با آن می‌سرشند و کبد را با آن مرهم می‌گذارند؛ [که سودمند است].

مرهم انجیرِ سودمند براس سفتی و سختی (جَساوَت) سپرز و برای [درست کردن] آن از:

مُقل کبود دو اوقیه، اُشه، یک اوقیه، آردِ باقلا و کَرَسنه و نخود و اکلیل‌الملک و حُلبه و بزر

---

۱. **قیروطی:** موم و روغن، شامل **مفرد و مرکّب** است، مفردِ آن، ترکیب ساده‌ی موم و روغن است؛ و اگر اَدویه‌ی دیگر به آن اضافه کنند، قیروطی مرکّب نامند.(فرهنگ اغراض د.تاج‌بخش)

کتان و بابونه و سُنبل و آردِ تُرمُس (باقلای مصری) هرکدام نیم اوقیه انجیر [حلوانی] بیست وچهار اوقیه گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده‌شده و بیخته‌گشته، گردآوری‌شده و انجیر با سرکه‌ی انگوری خیسانیده می‌شود و ساییده می‌گردد و با پالونه‌ای پالوده می‌شود و داروها را بر آن می‌ریزند و از روغن بابونه و روغن سذاب [نیز،] به اندازه‌ی نیاز را برآن می‌افزایند و به هنگام نیاز به کار می‌برند.

مرهمی [دیگر] برای دچارشدگان به بیماری سپرز (مطحولین) و برای [درست کردن] آن از:
مقل کبود و مُرّ صافی و اشه (اُشق) و لُبان به اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آنها را با سرکه‌ی انگوری ذوب می‌کنند و به‌هم می زنند تا همسان شوند و به‌هنگام نیاز آن را به کار می‌برند.

مرهمی که حنین [بن اسحاق] آن را برای کودکی که در سپرز او آماس سختی باشد توصیف کرده است و برای [درست کردن] آن از:

انجیر سیاه یک شبانه‌روز در سرکه‌ی انگوری خیسانیده شده و ساییده گشته، پنجاه درهم، قُسط دریایی کوبیده‌شده و بیخته گشته چهار درهم، بادام پوست گرفته شده، ده درهم، پوسته‌های کوبیده‌شده و بیخته‌گشته‌ی ریشه‌ی کبر سه درهم گرفته شود و همگی با هم آمیخته می گردند و با اندازه‌ی نیاز از روغن خیری و موم آمیخته می‌شوند و به هنگامی که شکم از خوراک تهی باشد بر کاغذی یا تکه‌یی پارچه، سپرز را با آن مرهم می‌گذارند و پس از ساعتی آن را برمی‌دارند و [جای مرهم را] با آبی که بابونه و کلم/کبریت را در آن جوشانده باشند می‌شویند و با روغن خیری می‌مالند.

و باید پیش از گذاشتن مرهم، سپرز را با این گرم‌کننده (کماد)، گرم کنند و برای آن از:
پوسته‌ی ریشه‌ی کَبَر دو درهم، سذاب خشک سه درهم، بوره، یک درهم را می‌گیرند و همگی را به‌خوبی با سرکه‌ی انگوری می جوشانند و با تکه‌یی نمد، صبحگاهان و شامگاهان به هنگام تهی بودن معده سپرز را با آن گرم می نمایند (کماد می کنند).

چندوچون مرهمی سودمند برای کار کردن شکم (اِستطلاقُ البَطن) و برای [درست کردن] آن از:
مُرّ صافی یک درهم، اَقاقیا و حُضُض و کُندر و مصطکی و زعفران و سماق هرکدام دو درهم، کیکِ پُخته (نضیج) پنج سیر، شکوفه‌ی اِذخِر (گورگیا) و دانه‌ی مورد و مُو و برگ آنها و سیبی که میانه‌ی (جوف) آن پاک شده باشد دو سیر، گل سرخ دو سیر، کافور نیم مثقال گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و با آب موردِ تَر و

آب بِه و اندکی روغن گل سرخ و روغن مصطکی سرشته می‌شوند و آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهمی که درست کرده‌ی حنین بن اسحاق است و شکم را بند می‌آورد و معده‌ی ناتوان را نیرومند می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

لاذَن (لادن) و صبر و لُک/رامک و صندلهای سرخ و سفید هرکدام ده درهم، ذریره‌ی (داروی خشک) بدونِ نَم (بَلح) پنج درهم، گل سرخ کوبیده و ساییده شده (مطحون) بیست درهم، عصاره‌ی ریش‌بز [یا عصاره‌ی زبان] بره چهار درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری شده و با آب موردِ تَر و آب سوسن و آب خوشبو (نَضُوح)؟ سرشته می‌شوند و بر پارچه‌یی کتان ساییده می‌گردند و شکم را به هنگام تهی بودن معده از غذا، از استخوان سینه (قُصّ) تا پشت زهار با آن مرهم می‌گذارند.

چندوچون مرهمی دیگر برای بند آوردنِ کار کردن شکم؛ و برای [درست کردن] آن از:

لاذن یک اوقیه، اَقاقیا نیم اوقیه، موم دو اوقیه گرفته می‌شود؛ موم را به اندازه‌یی که داروها را با آن بسرشند با روغن مورد، ذوب می‌کنند و آن را در هاون می‌ریزند [و داروها را نیز، در آن می‌ریزند] و آنها را با دسته‌ی هاون می‌زنند و می‌کوبند تا همسان گردند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

مرهمی دیگر برای [مداوای] اسهال (خِلفه) و قی کردن، و برای [درست کردن] آن از:

افسنتین رومی و مصطکی هرکدام یک اوقیه، صبر اسقوطری سه درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و با آب بِه و آب گل سرخ سرشته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون مرهم قَسْبِ (نوعی از خرمای خشک که در دهان خُرد می‌شود) سودمند برای کار کردن شکم و سستی معده و برای [درست کردن] آن:

کعکی (کاکی، نان خشک روغنی) خیسانیده شده با شراب سوسن یا شراب ریحانی یا شراب همگانی یا با آبِ بِه و سیب و موردِ تر را، می‌گیرند و از افسنتین رومی و شاهسفرم و صبر اسقوطری و لادن و قَصَب‌الذّریره و ذریره‌ی مُطیّبه (خوشبوکننده) هرکدام دو درهم [مُرّصافی و مصطکی هرکدام چهار درهم،] اقاقیا و حُضُض و گل سرخ دمبرگ‌بریده [و زعفران] هرکدام پنج درهم، قَسب و موم سفید هرکدام سه اوقیه، عودهندی یک درهم گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند و موم با اندازه‌ی مورد نیاز

از روغن ناردین یا روغن نسرین ذوب می‌شود و داروها را در هاون بر آن می‌ریزند و آن را می‌کوبند و می‌سایند تا همگی همسان گردند و آن را بر پارچه‌یی کتان می‌سایند و به هنگام نیاز به‌کار می‌برند؛ [که سودمند است].

مرهمی برای استسقاء (استسقا) و سردی بدن؛ و برای [درست کردن] آن از:

نوشادُر و اکلیل‌الملک و اُشنه و حَماما و برگِ غار و گوش‌موش و بزر کرفس و انیسون و بزر رازیانه و ریشه‌ی سوسن کبود و سُعد و سلیخه و زعفران و شاخه‌های سلیخه و لُبان (کُندُر) و میعه و مُرّ، هرکدام یک درهم، موم سفید یک رطل، عسلِ کف و رویه گرفته و پیهِ مرغابی/حنظل و روغن صنوبر هرکدام یک رطل، گاوشیر، سی درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و هرچه از آنها که خیسانیدنی باشد با شرابی [ریحانی] یا همگانی (جمهوری) خیسانیده می‌شود و آنچه از آنها که گداختنی باشد با روغن صنوبر گداخته می‌شود و در هاون برداروها ریخته می‌شود و آنها را می‌کوبند و می‌سایند (می زنند) تا همسان گردند و در آوندی می‌ریزند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

و اگر این مرهم برمکیده شود (نَشف شود، خشک گردد) و نیاز پیدا کنید که آن را نرم گردانید، اندکی از روغن مرغابی و مرغ را بر آن بریزید و به‌کار ببرید.

مرهمی سودمند برای بر انگیختن و جلوگیری از سستی و فروهشتگی؛ و برای [درست کردن] آن از:

کلم/ کبریت[1] و سرگینِ (خِثی، اَخثاء) گاو و حلبه (شنبلیله) به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و می‌کوبند و می‌بیزند و با آب کلم/گوگرد می‌سرشند و به‌کار می‌برند.

مرهم شیرَجِ (روغن کنجد، دُهنُ الحلّ) سودمند برای دردها و آماسهایِ سخت در معده؛ و برای [درست کردن] آن از:

میعه [ی سایله] یک اوقیه، روغن کنجد یک مِلعقه (چمچه، قاشق بزرگ) گرفته می‌شود و اندکی آب گوارا (غیرمعدنی) بر آن ریخته می‌شود و دو جوش، جوشانده می‌گردد و پس از آن از بزر کتان و شنبلیله - که هر دو بیخته شده باشند- هرکدام پنج درهم را بر آن می‌پاشند و

---

۱. پیش از این توضیح داده‌ام که در نسخه‌ی بولاق، همواره به جای «کُرَنب» (کلم)، کبریت (گوگرد) آمده است و در نسخه‌ی سزگین، همیشه به جای «کبریت»، کرنب.

به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

مرهمی که دُملها را پخته و رسیده می‌گرداند و آنها را از هم می‌پاشد؛ و برای [درست کردن] آن از:

خمیر، سه جزء، بوره و نمک و قُضله‌ی (خَرء) کبوتر و فضله‌ی مُرغ هرکدام یک جزء ساییده شده و بیخته گشته گرفته می‌شود و با روغن زیتون سرشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند [که به خواست خدا سودمند است].

مرهمی دیگر که آماسها را از هم می‌پاشد (منفجر می‌کند)؛ و برای [درست کردن] آن از:

انجیر خشک را می‌گیرند و با آب می‌جوشانند و در هاون می‌کوبند و اندکی از بوره را با آن می‌آمیزند و آن را با روغن زیتون و روغن کنجد [و یا روغن شیرگاو] می‌سرشند و به‌کار می‌گیرند.

مرهمی دیگر که برای خنازیر (آماس کوچک وسختِ زیر پوستِ گردن و زیر بغل که یکی یا چندتاست و گاهی نرم است و می‌شود و آن را شکافت) و برای [درست کردن] آن از:

زَفت (صمغ خمیری شکل مستخرج از گیاهان مختلف، **مومیائی**) و ریشه‌ی کبریت/کلم نَبطیِ سوخته، یک جزء گرفته می‌شود و زفت را می‌گدازند و ریشه‌ی کلم/گوگرد را بر آن می‌ریزند و آنها را تا هنگامی که همسان می‌گردند به هم می‌زنند و [به هنگام نیاز] به‌کار می‌گیرند.

مرهمی برای دُبیْلات (غدّه‌های چرکین، قُرحه‌ی بزرگ) و برای [درست کردن] آن از:

حُلبه و بزر کتان هرکدام دو درهم، موم سفید بیست درهم، میعه‌ی سایله چهار درهم گرفته می‌شود و موم با اندازه‌ی مورد نیاز از روغن یاسمین آب می‌شود و داروها با میعه آمیخته می‌گردند و بر روغن و موم ریخته گشته و به‌گونه‌ی مرهم درآورده می‌شوند [و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شود که سودمند است].

مرهمی سودمند برای ذاتُ الجَنب[1] و برای [درست کردن آن] از:

بنفشه‌ی خشک و نُخاله‌ی آرد حُوارّی (آرد سفیدِ سبوس گرفته) و **آردِ جو** و **خطمیه‌یی** که هر دو بیخته شده باشند و آرد باقلا (باقلی) و بابونه و اکلیل المَلِک و عسل و موم آمیخته

---

۱. **ذات الجنب**: برسام، التهاب پرده‌های جَنب (کنار) ریه. (فرهنگ اغراض)

شده همراه با روغن بنفشه یا روغن کنجد به اندازه نیاز گرفته می‌شود و پهلو را با آن مرهم می‌گذارند؛ و اگر مادّه‌ی بیماری غلیظ و دیرپز (بَطیئةالنّضج) باشد بهتر است **بر اجزای** این مرهم، روغن سوسن و حلبه و بزر کتان و آب کلم/گوگرد را هم بیفزایند.

مرهمی سودمند برای ضَربه‌ای که بر کبد واقع شده باشد و شاخ زدنی (نَطحَة، شاخ زدن حیوان) که برای آن پیش آمده باشد؛ و برای [درست کردن آن] از:

مَرداسفرم[1]/ شاهسفرم و عود هندی و دانه‌ی غار و زعفران و ذریره و مُرّصافی هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و مومی سفید دوازده درهمی با اندازه‌ی مورد نیاز از روغن یاسمین (یاس) گداخته می‌شود و آنها را [باهم می‌آمیزند] و به هم می‌زنند تا همسان گردند و در آوندی می‌ریزند و برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند [که سودمنداست].

مرهم مَسقاطون (عود هندی) سودمند برای ناتوانی معده و کبد و برای [درست کردن] آن از:

مَسقاطون و عودِ صرف (عود صَنَفی، صنف، از جزایر چین) و میعه‌ی سایله و مصطکی و افسنتین و زعفران هرکدام دو درهم، صبر و مُرّ و قصب الذّریره و حُضُض و ذریره (ذرور، داروی گردی پاشیدنی) هرکدام یک درهم، سماق و رامک هرکدام هشت درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری شده و وزنِ بیست درهم موم را با سه سیر (هر سیر ۷۵ گرم) روغن یاسمین آب می‌کنند و از روغن گل سرخ و روغن بابونه [نیز،] هرکدام پنج سیر [را بر آن می‌افزایند و داروها را در **هاون** بر این موم و روغنها می‌ریزند وآنها را به هم می‌زنند و می‌کوبند تا همسان و همگون گردند و در آوندی می‌ریزند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

مرهمی که حیض زنان باردار را بند می‌آورد و برای [درست کردن] آن از:

عدس پوست گرفته و پوسته‌های انار و عَفْص (بلوط عفصی) و زرشک (اَمبرباریس)، به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و می‌کوبند و می‌بیزند و آن را با سرکه‌ی انگوری بهینه گوهری می‌سرشند و **جلو** (قُبُل، آلت تناسلی) و گرداگرد آن (عانه) را با آن مرهم می‌گذارند.

مرهمی که برای مداوای زخمهای چرکین زِهدانها سودمند است و برای [درست کردن] از:

---

۱. **مرداسفرم**: درختچه‌ای کوتاه با میوه‌یی گوشتی و آبدار. (فرهنگ معین).

بزر کتان و شنبلیله هرکدام ده درهم، اکلیل‌الملک شانزده درهم، زعفران دو درهم، سندروسِ (راتینج صنوبری، صمغی از گونه‌یی سرو کوهی) **سفید** و مقل کبود هرکدام هفت سیر، اُشه سه سیر، موم سفید شش سیر گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و آنچه از آنها **ذوب شدنی** باشد، با اندازه‌ی **مورد نیاز** برای سرشتن داروها از: روغنِ ناردین و روغن سوسن و روغن حنا - هرکدام به‌اندازه‌ی هم - گداخته می‌شود و داروها را در هاون بر این ذوب شده‌ها می‌ریزند و آنها را به هم می‌زنند و می‌سایند تا همسان گردند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

مرهمی برای آماسهای گرم پدید آمده در مذاکیر (ذکرهای نره‌ها) و برای [درست کردن] آن از:

آرد جو و صندل سفید به اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آن را می‌کوبند و می‌بیزند و با آب **کاکنج و روغن گل سرخ و سرکه‌ی انگوری و زرده‌ی تخم مرغ می‌سرشند و آنها را به هم می‌زنند** تا همسان گردند و جای آماس بر ذکر را با آن مرهم می‌گذارند.

مرهمی که برای آماسهای سخت در ذکرها سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

مویز هسته بیرون آمده و پیهِ گُرده‌ی بز و باقلای پوست گرفته‌ی آب پز و روغن گل سرخ به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و پیه را می‌گدازند و با روغن می‌آمیزند و داروها را بر آن می‌ریزند و آن را به هم می‌زنند تا همسان گردند؛ و گاهی زرده‌ی تخم مرغی را [نیز] با آن می‌آمیزند و آن را به هم می‌زنند تا غلیظ گردد [و به هنگام نیاز به‌کار می‌برند].

مرهمی سودمند برای سخت شدن [آماس ذکر] و آماسِ مثانه و سست گشتن اندامها و برای [درست کردن] آن از:

مصطکی یک رطل و مغزِ ساق گاو و موم سفید و روغن گل سرخ هرکدام شانزده درهم، پیهِ خوک دوازده درهم گرفته می‌شود، مصطکی، ساییده شده و داروها گِردآوری می‌گردند و پیه‌ها، با روغن گل سرخ، آب می‌شوند و آنها را در آوندی بر می‌درانند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

مرهمی که برای نِقرس و درد بندگاهها سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

صندل سفید و مغاث و خطمیّه و بزر قوطونا و آرد جو و سورنجان سفید و بنفشه‌ی خشک [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و آنها را می‌کوبند و می‌بیزند و با روغن کنجد و مغز ساق

گاو و اندکی از سرکه انگوری می‌آمیزند و مرهمی را از آنها می‌سازند و آن را بر پا می‌گذارند.

مرهمی دیگر برای نِقرس و برای [درست کردن] آن از:

مرزنگوش و خطمیه و بزر قطونا و آرد جو و سورنجان [و مُغاث] و روغن گل سرخ و زرده‌ی تخم مرغ [و اندکی سرکه‌ی انگوری] را می‌گیرند؛ این داروها را کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری کرده و با هم می‌آمیزند و به‌کار می‌گیرند.

مرهمی دیگر برای نقرس و برای [درست کردن] آن از:

مُرّ و صبر و کلم / گوگرد نبطیِ سوخته به اندازه هم را می‌گیرند و این داروها را ساییده شد و بیخته گشته گردآوری می‌نمایند و با سرکه‌ی انگوری می‌سرشند و جای [نقرس] را با آن مرهم می‌نمایند.

مرهمی از ابن ماسویه (ابو زکریا یحیی/ یوحنّا بنِ ماسویه (و ۱۶۵ ه.ق – ف ۲۴۳ ه.ق)، **که اگر آن را بر دهانه‌ی معده بگذارند قی کردن را برمی‌انگیزد و اگر بر ناف گذاشته شود، اسهال را می‌آورد** و اگر بر عانه گذاشته شود **خون حیض** را روان می‌دارد؛ و برای [درست کردن] آن از:

تُرنج (بالنگ) و عصاره‌ی قِثّاءالحمار (خیار دشتی به‌اندازه‌ی بلوطی و بسیار تلخ) هرکدام سه مثقال، خربق سفید و مُرداسنگ/اُشه هرکدام چهار درهم، دُرد و رسوبات (عَکر) روغن زیتون ده مثقال، موم پنج درهم گرفته می‌شود، و موم با عَکرِ (دُرد و ته‌نشین) روغن زیتون آب می‌شود و با داروهای کوبیده شده آمیخته می‌گردد و بر کاغذی اندوده می‌شود و جای مورد نظر را با آن مرهم می‌گذارند.

مرهمی برای پارگیِ (فَتقِ) مَراق (لایه‌ی خارجی پرده‌ی صِفاق) و ذَکرها و برای [درست کردن] آن از:

مصطکی و **پوسته‌های** کُندُر/قِتَا و کُندر و جوزُالسّرو (بار درخت سرو و خشبی محض) و برگ سرو و مُرّ و انزروت و غِراء السَمَک (سریشم ماهی) و سریش (اَشراس) و جَفتِ بلوط (غشای درونی میوه‌ی بلوط) هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و بیخته می‌گردند و سریشم و سریش با سرکه‌ی انگوری ذوب می‌شوند و داروها را با آن می‌سرشند و آن را بر تکه‌ایی پارچه می‌مالند و جای مورد نظر را با آن می‌اندایند و لُجامی (لُگامی، بندی) از چرم را بر آن می‌بندند.

مرهمی دیگر برای پارگی در مراق و مذاکیر؛ و برای [درست، کردن] آن از:

أنزروت و مُرّ وسُماق و شاذنج و آقاقیا و جوز السّرو هرکدام یک اوقیه و نیم، مرقشیشا (مرقشیثا: سولفور طبیعی سفید رنگ آهن) و گوگرد و سنگ مغناطیس و زاج یمنی و کُندر ذکر و صدف (گوش ماهی) هرکدام یک اوقیه، موم یک سوم رطل گرفته می‌شود که موم را با روغن مورد آب می‌کنند و داروها را با آن از هم می‌پراکنند (حلّ می‌کنند) و جای مورد، نظر را با آن مرهم می‌گذارند.

مرهم قرسطاریونِ سودمند برای لَقوه و فالج و چشم درد و سر دردِ سخت و شقیقه و درد دندانها؛ و اگر صُدغها (میان گوش و چشم) را با آن مرهم بگذارند از آبریزش چشمها جلوگیری می‌نماید و اگر پیشابدان (مثانه) را با آن مرهم بگذارند پیشاب را روان می‌دارد و اگر جای نیش کژدمها را با آن مرهم نمایند برای مداوای آن سودمند است و اگر شکم را با آن مرهم بگذارند برای آماسهای اندامهای درونی سود دارد؛ و برای [درست کردن] آن از:

قرسطاریون و آن، رِعی الحَمام[1] است دو درهم، روغن زیتون چهل درهم، موم ده درهم، راتینج سه درهم گرفته می‌شود و موم و راتینج (راتیانه، رتیبانه، صمغ کاج، صمغ صنوبر) را با روغن زیتون آب می‌کنند (ذوب می‌کنند) و رِعی الحَمام را که نرم کوبیده شده باشد بر آن می‌ریزند و تا هنگامی که همسان بشوند آن را تکان می‌دهند و در آوندی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌برند.

مرهم شکسته‌بندیِ (جَبر) سودمند برای شکستن و ازجادرآمدن (خَلع) و سست گشتن (وَهن)؛ و برای [درست کردن] آن از:

مُغاث (ریشه‌ی گیاهِ فلفل) و گِل ارمنی هرکدام بیست درهم، مُرّ و خطمیّه هرکدام ده درهم، آقاقیا پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و با آب و سفیده‌ی تخم مرغ سرشته می‌گردند تا به‌گونه‌ی مرهم در آیند و به‌کار گرفته می‌شود [که سودمند است].

مرهم دیگری که برای شکسته‌بندی سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

مغاث و گِل ارمنی و ماش و صبر هرکدام یک جزء [زاج و راسن (زنجبیل شامی) و سورنجان] و فنطافلونِ (پنج انگشت) و شکسته‌های کُندر و سُک و زعفران هرکدام نیم جزء

---

۱. رِعی: علف و گیاه، گیاهی که کبوتر آن را دوست دارد و در حوالی آن می‌چرد و آن را به فارسی «گاوشِنگ و دیو مَشنگ گویند. (الأبنیه)

گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب موردِ تَر سرشته می‌شوند و بر روی یک تکه پارچه، مرهم گذاشتن را با آن انجام می‌دهند.

مرهمی دیگر برای سست گشتنِ و خُرد شدن و ضربه خوردن و برای [درست کردن] آن از:

ماش بیست درهم، لاذَن و گِل ارمنی هرکدام ده درهم، سُک (سک چینی) دو مثقال، زعفران سه درهم، آقاقیا یک مثقال گرفته می‌شود که با آب مورد و گل سرخ و اَثل (شورگز) و سرو ذوب می‌شود؛ و اگر جای مرهم، عصبی باشد روغن سوسن یا روغن نرگس و نبیذ پالوده را با آن همراه می‌سازند.

مرهمی دیگر مانند همین مرهم؛ و برای [درست کردن] آن از:

مُغاث و گِل ارمنی هرکدام یک جزء، صبر و مُرّصافی هرکدام یک چهارم جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آب، سرشته می‌شوند و مرهم گذاشتن را با آن انجام می‌دهند.

مرهمی که ستبری (غلظت) عصب را نرم می‌نماید و برای [درست کردن] آن از:

کنجدِ پوست گرفته بیست درهم گرفته می‌شود و پنج درهم برگ مرزنگوشِ تر را با آن می‌آمیزند و با گذاشتن بر روی تکه‌یی پارچه، مرهم گذاشتن با آن را، انجام می‌دهند.

مرهمی که گره بستگی (تَعقّد) عصب را نرم می‌گرداند و برای آن سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

مُقل کبود ده درهم گرفته می‌شود و خُرد می‌گردد و با آبِ گرم خیسانیده شده و ساییده می‌شود و ده درهم ریشه‌ی کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته‌ی **خطمیه** را بر آن می‌ریزند و مرهم گذاری را با آن انجام می‌دهند[که سودمند است].

مرهمی برای تشنج؛ و برای [درست کردن] آن از:

موم و پیهِ خوک و پیه مرغ و مغز ساق گاو و دُمبه، جزءهایی به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و اینها همگی ذوب می‌گردند و نشاسته‌ی ساییده شده‌یی را بر آنها می‌ریزند و آنها را به هم می‌زنند تا همسان شوند و جای مورد نظر را با آن مرهم می‌گذارند.

مرهمی که [مغز استخوانها را نرم می‌نماید] و برای تشنجِ عصبها سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

مُقل یک اوقیه، پیه مرغ و مرغابی و مغز ساق گاو هرکدام نیم رطل گرفته می‌شود و مقل را

با اندازه‌یی از آب گرم که آن را آب کند حل می‌نمایند و این پیه‌ها را ذوب می‌کنند و در هاون بر آن می‌ریزند و سپس آنها را به هم می‌زنند تا همسان گردند و به‌کار می‌گیرند.

مرهمی که زخمهایی را که در عصبها باشند نرم می‌نماید و برای [درست کردن] آن از:

سکبینه سه درهم، گندبیدستر دو درهم، فربیون یک درهم و نیم/یک مثقال، مُقل، چهار درهم گرفته می‌شود و صمغها با آب، خیسانیده می‌گردند و [نیز،] مومی به وزن پانزده درهم و سه اوقیه و روغنِ زنبق را می‌گیرند و اینها را در هاون گِرد می‌آورند و با هم می‌آمیزند و می‌کوبند و به هم می‌زنند تا همسان شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

باب نوزدهم
در یاد کردِ (ذِکر) روغنها

چندوچون روغن ناردینِ سودمند برای: دردِ معد و کبد و قولنج و سردی درونِ بدن (بَردُ الجوف) — هرگاه نوشیده شود یا با آن، مرهم بگذارند و یا اماله کنند — و برای سردی اندامها — هرگاه آنها را با آن چرب نمایند- و برای دردِ زِهدانها — اگر زن آن را در خود بر دارد و یابا آن اِماله کند — و برای دردِ گوش- اگر در آن چکانده گردد — و برای سر دردِ سخت و درد نیمی از سر، اگر آن را از راه بینی برمکند (استعطات کنند) — و برای سستی و آویختگی مثانه — اگر در نَره (ذَکَر) تزریق گردد — و برای [درست کردن] آن از:

قصب‌الذّریره (نباتی باریک و مُجوّف با اندرونی سفید و پر از چیری همچون پنبه) سُعد و برگ غار و شاخه‌های بَلَسان و ساذَج هندی و راسَن و اُبهل و اِدخر و برگِ مُورد و قَردِمانا (کَرویا رومی، کرویا دشتی) و گوش موش و مرزنگوش هرکدام دو اوقیه گرفته می‌شود؛ این داروها را نیم‌کوب (جَریش) می‌کوبند و در دیگی (قِدری) تازه می‌گذارند و شرابی [ریحانی] یا شرابی همگانی و یا شراب (نبیذِ) مویز و عسل و آب گوارا — به اندازه‌یی که آنها را فروپوشد — [و پنج بهره (قِسط) روغن کنجد (دُهنُ الحَلّ) و یک رطل و نیم قُسط (کوشنه)] را بر آنها می‌ریزند و آنها را در دیگی مضاعف؟! با آتشی آرام می‌پزند و آنها را به مدّت شش ساعتِ پیاپی، در روز، به هم می‌زنند و می جنبانند و سپس از آتش پایین می‌آورند و آن را رها می‌کنند تا سرد شود و روغن را از آب و داروها، می پالایند (صاف می‌کنند)، و پس از آن از: گُلِ سرخِ

دمبرگ بریده و آبِ موردِ تَر هرکدام سه اوقیه، حَماما، دو اوقیه را می‌گیرند و این داروها را با کوبیدنی نیم‌کوب می‌کوبند و در دیگی می‌ریزند و از شراب [ریحانی] یا همگانی یا شراب مویز و عسل و آب گوارا، به اندازیی که این موادّ پسین (اخیر) و آن روغنِ پالوده شده در پخت پیشین را در زیر خود فرو پوشد بر آن می‌ریزند و مدّت سه ساعت آن را با آتشی آرام می‌پزند و می‌جنبانند و به هم می‌زنند و از آتش پایین می‌آورند و آن را رها می‌سازند تا سرد شود و پس، از آب و داروها پاک می‌سازند و به دنبال آن از:

سُنبل و قرنفل و میعه‌ی سایله هرکدام سه اوقیه، جوزِ بَوّا، پنج اُوقیه، روغن بَلسان شش اوقیه را می‌گیرند و داروها را با کوبیدنی نیم‌کوب می‌کوبند و آبی گوارا (غیرمعدنی) را به‌اندازه‌ی نیاز و اندازیی که آنها را فرو پوشد بر آنها می‌ریزند و با آتشی آرام می‌پزند تا به جوش درآید و پس از آن، روغن بلسان و میعه [ی سایله] (صمغ بسیار خوشبوی درختی) را بر سر آن می‌ریزند و می‌جنبانند و به هم می‌زنند تا همسان گردند و تا هنگامی که آب آن از میان می‌رود [تنها] روغن باز می‌مانند پختن آن را ادامه می‌دهند و [سپس] آن را از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌برند.

چندوچون روغن قُسطِ (کوشنه‌ی) سودمند برای درد کبد و معده - اگر از سردی باشد — و اگر مُو را با آن بیندایند آن را می‌رویانند و نیکو می‌دارد و عصب را استوار می‌نماید و آن را توانمند می‌سازد؛ و برای [درست کردن] آن از:

قُسط تلخ، ده اوقیه، سلیخه شش درهم، برگ مَرو (مرماحوز، مروخوش، مَروزشک) ده سیر که به‌گونه‌ی نیم‌کوب کوبیده شده باشند گرفته می‌شود و یک جزء شراب خوب یا همگانی بر آن ریخته می‌شود [و یک شبانه‌روز به حال خود رها می‌گردد و سپس یک قِسط (بهره، جزء) روغن کنجد را بر آن می‌ریزند] و آن را با آتشی آرام در دیگی مُضاعف (شاید دو لایه) چندان می‌جوشانند تا آب از میان برود و [تنها] روغن باز بماند؛ و پس، آن را از آتش پایین می‌آورند و آن را به حال خود رها می‌سازند تا سرد شود؛ که پالوده می‌گردد و در آوندی آن را برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند و آن جزء از **شراب** که در این روغن ریخته می‌شود بیست اوقیه است و آن جزء از **روغن کنجد** که در آن ریخته می‌شود هجده اوقیه است.

چندوچون روغن قُسط دیگری که نیرومندتر از روغن نخست است و برای درد معده و کبد و سردی آنها و درد بندگاهها و سست گشتن آنها سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

قرنفل و راسن و سلیخه و شاخه‌های بلسان/سلیخه هرکدام یک اوقیه قصب‌الذّریره و سنبل‌الطّیب و ساذج هندی و میعه [ی سائله] و ریشه‌ی سوسن و قرفه و اُشنه و قُسط هرکدام دو اوقیه، مُرّصافی (صمغ درختی) نیم اوقیه گرفته می‌شود و داروها نیم کوب می‌گردند و یک شبانه‌روز در آبی گوارا خیسانیده می‌شوند و پس از آن دومَن (۳۰۰۰/۶۰۰۰ گرم) روغن کنجد و پنج من آب گوارا بر آن می‌ریزند و از آغاز شب تا پایان شب آن را با آتشی آرام می‌پزند؛ و بهتر است ظرفی مِسی (قُمقُمی) پر از آب بر آتش باشد و هرگاه آبِ داروهایی که بر آتش هستند کاسته می‌گردد از آب آن ظرف را بر داروها بریزند و داروها را با آتشی میانه بپزند تا آب از میان برود و [تنها] روغن باز بماند و [در این هنگام] دیگ داروها را از آتش پایین می‌آورند و آن را رها می‌کنند تا سرد شود و آن را می‌پالایند و در آوندی بر می‌دارند؛ و به دنبال آن بر پس مانده‌های (آثفال) داروها، دو من روغن کنجد را می‌ریزند و همچون پخته شده‌های نخست، آن را می‌پزند و از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و آن پالوده را با پالوده‌ی نخست می‌آمیزند [و به هنگام نیاز به کار می‌برند].

چندوچون روغن آسِ سودمند برای گرمی سر [و مورا می‌رویاند] و آن را دراز و پر پشت و نیرومند می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

روغن کنجد چهار رطل و نیم و برگِ‌تر و تازه‌ی مُورد بیست و چهار رطل، شرابِ خوب یا همگانی (جمهوری) یا نبیذِ مویز و عسل می‌خیسانند و سپس آنها را در دیگی می‌ریزند و تا هنگامی که آب از میان می‌رود و [تنها] روغن باز می‌ماند با آتشی آرام می‌پزند و اگر خواستید که [موی سر] را رنگ نمایید از آبِ مورد تر فشرده شده بر این [روغن به دست آمده] بیفزایید و آن را بپزید و از آتش پایین بیاورید تا سرد شود و آن را بپالایید و در آوندی نگه دارید و به هنگام نیاز آن را به‌کار بگیرید.

چندوچون روغنِ میعه‌ی (لُبنی: میعه‌ی سایله، صمغ و یا لیز خوشبوی درختی همچون بِه) سودمند برای دردِ بندگاهها و اندامهای سرد؛ و مثانه و کلیه (گُرده) را گرم می‌نماید و آماسهای سخت و سفت (جاسیه) را از هم می‌پراکند؛ و برای [درست کردن] آن از:

روغن کنجد یک بخش و از میعه‌ی [خشک] سه اوقیه را می‌گیرند و آن را با آتشی آرام می‌پزند تا روغن [کنجدِ]، نیروی میعه را به خود بکشد؛ سپس، آن را از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و در آوندی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون روغن بابونه‌ی سودمند برای خستگی [و دردهای زهدان] و تشنّج؛ [و نیز،] سفت و سختی رانرم می‌نماید و برای [درست کردن] آن از:

روغنِ کنجد یک رطل و نیم گرفته می‌شود و از شنبلیله و گُلِ در سایه خشک شده‌ی بابونه هرکدام دو اوقیه را در آن می‌افکنند و آنها را در آوندی شیشه‌یی می‌ریزند و آن را چهل روز در برابر آفتاب می‌گذارند و سپس، آن را می‌پالایند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون روغن افسنتینِ گرم کننده و توانمندساز اندامهای سرد؛ و برای [درست کردن] آن از:

روغن کنجد یک مَن و گُل افسنتین یک اوقیه را می‌گیرند و آنها را در آوندی شیشه‌یی یا کاسه‌یی بزرگِ چینی (غضّار) می‌ریزند و آن را چهل روز در برابر آفتاب می‌گذارند و روغن را می‌پالایند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون روغن مصطکی سودمند برای ناتوانی معده و سفت و سختی آن و برای [درست کردن] آن از:

روغن کنجد سه رطل، مصطکی شش اوقیه گرفته می‌شود و آنها را در دیگی مُضاعف با آتشی آرام تا هنگامی که مصطکی در روغن ذوب می‌شود می‌جوشانند و پس، از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند [و از **پشت**، بیمار را با آن اِماله می‌نمایند و یا از جلو آن را در ذَکر تزریق می‌کنند و اگر پیرامون **عانه** (استخوان پشت آلت تناسلی) را با آن چرب نمایند دشواری پیشاب کردن را از میان می‌برد.

چندوچون روغن حَسَکِ (خارخسک) سودمند برای پَهلو (خَصْر) و درد خاصره (تهیگاه، بالاتر از لگن خاصره) و گُرده و برای [درست کردن] آن از:

خارخسک کوبیده شده، ده درهم، زنجبیل چهار درهم، روغن کنجد یک کاسه‌ی سفالی (سُکرجه)، آب گوارا پانزده **سُکرجه گرفته می‌شود و آنها را تا هنگامی که آب از میان می‌رود و** [تنها] روغن باقی می‌ماند در دیگی پاکیزه با آتشی آرام می‌پزند و سپس، آن را از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و بیمار را از پشت با آن اِماله می‌کنند و — اگر مرد باشد — آن را در نره‌ی (ذَکرِ) او تزریق می‌نمایند؛ و اگر پیرامون عانه را با آن چرب نمایند بند آمدن پیشاب را باز می‌نماید.

چندوچون روغِن شِبِت سودمند برای خستگیِ (اِعیاء) پیش آمده از رنج و زحمت یا از

چیزی دیگر؛ [و زهدانها را آرام می‌گرداند و خواب را می‌آورد و آماسهای نارس را نرم و رسیده می‌نماید] و برای [درست کردن] آن از:

روغن کنجد یک قِسط (یک جزء) و از بزر شبت یک اوقیه را می‌گیرند و آنها را در آوندی شیشه‌یی یا کاسه‌یی چینی به مدّت چهل روز در جلو آفتاب می‌گذارند و [سپس] می‌پالایند و آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون روغن سلیخه (یکی از گونه‌های دارچین یا پوستِ درختِ نوعی دارچینی)؛ و برای [درست کردن] آن از:

سوسن و سلیخه و قُسط و دانه‌ی بَلسان و مصطکی و زعفران هرکدام یک اوقیه [قرنفل و قِرفه، نیم اوقیه] گرفته می‌شود، این داروها گردآوری می‌شوند و با کوبیدنی نیم‌کوب، کوبیده می‌گردند و در آوندی شیشه‌یی ریخته می‌شود و یک رطل و نیم روغن کنجد را بر آن می‌ریزند و همراه با آن سی عدد گُل سوسن آزادِ (سوسن سفید) پاک‌شده‌ی دمبرگ‌بریده را بر آن می‌اندازند و آن را در سایه، در جایی خوش هوا می‌گذارند تا روغن با **داروها** دگرگونی شیمیایی (اختمار) پیداکند و بوی آنها را به خود بگیرد؛ که [در این هنگام] روغن، پالوده شده و به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون روغن سذاب (به یونانی فیجن و به دیلمی «پیم»)، درختی که بستانی آن از انار کوچک‌تر و پر شاخ و برگ است...) **سودمند برای سردی گرده و پیشابدان** و پُشت و زِهدانها و سستی عصب و دردِ جنین؛ و برای [درست کردن] آن از:

روغن کنجد چهار رطل و نیم، برگ سذاب تر، چهار اوقیه، آب غیر معدنی (آب گوارا) یک رطل و نیم گرفته می‌شود و در دیگی پاکیزه و با آتشی آرام تا هنگامی که آب از میان می‌رود و ورغن باز می‌ماند پخته می‌گردد؛ و سپس، از آتش پایین آورده شده و پالوده می‌گردد و در آوندی ریخته شود و آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون روغن مارهای سودمند برای قَوابی (جِ قوبا: خارش و زخم پوست، جوشهای جلدی ناشی از اختلالاتِ عصبی – عروقی) و [داءُالثّعلب و جُذام] و سستی مَقعَده؛ و برای [درست کردن] آن از:

روغن کنجد چهار رطل و نیم را می‌گیرند و آن را در **دیگی سفالی** می‌ریزند و از مارهای سیاه زنده، پنج تا ده مار را در آن می‌اندازند و سرِ دیگ را می‌بندند و آن را تا هنگامی که مارها

از هم فرو می‌پاشند می‌جوشانند؛ سپس، دیگ را از آتش پایین می‌آورند و اندکی سرد می‌نمایند و سر آن را باز می‌کنند- و از بخار آن می‌پرهیزند- و آن را به حال خود رها می‌سازند تا سرد شود و نفس بکشد و بخار آن از میان برود؛ سپس آن را می‌پالایند و در آوندی می‌ریزند و به هنگام نیاز، تنها در سایه و با **شاخه‌یی پُر** از آن را بر **قوباها** و **بر مقعد** می‌اندایند و هیچ گاه برای نوشیدن به آن نزدیک نمی‌شوند.

چندوچون روغنِ دار شیشعان (قندول و عُودُالبرق، پوست ستبر و خوشبوی شاخه‌های درختی خاردار و کوتاه) سودمند برای کارکردن شکم و ناتوانی معده؛ و برای [درست کردن] آن از:

دارشیشعان شش اوقیه، سلیخه هفت/نُه اوقیه، شاخه‌های سلیخه و قُسط هرکدام چهار اوقیه، قِرفه پنج اوقیه، قصب‌الذّریره دو اوقیه گرفته می‌شود و همگی نیم‌کوب می‌گردند و با پنج بخش (قِسط) روغن کنجد به‌خوبی جوشانده می‌شوند و پس، پالوده می‌گردند و در ظرفی برداشته می‌شوند [و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند].

چندوچون روغن فِلفِلاذَ/ فیفللاذِ سودمند برای سستی عصب و فالج و لقوه و قولنج و بیماریهای سرد؛ و آن روغنی هندی است و برای [درست کردن] آن از:

شُلّ (بِهِ هندی) و **بُل** (بَل، بِل، خیار هندی بزرگتر از خیار کبیر) و **فُلّ** (فَلّ، گل رازقی، سَمَن) و شیطرج هندی و راسن و دارفلفل و جوزُالقی و ریشه‌های سوسنِ کبود و بزررازیانه و قُسط و مُرّ و زُرُنباد و دُرونج، هرکدام ده درهم گرفته می‌شود و اینها نیم‌کوب کوبیده می‌گردند و در دیگی پاکیزه ریخته می‌شوند و یک منّ روغن کنجد و از شیر تازه دوشیده (لَبَن حَلیب) و آب گوارا هرکدام دومن را بر آن می‌ریزند و در دیگی مُضاعف تا هنگامی که آب و شیر از میان می‌روند و روغن باز می‌ماند می‌جوشانند و سپس، از آتش پایین آورده شده و سرد گردانید می‌گردد [و پالوده می‌شود] و در آوندی برداشته می‌شود و [به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند].

چندوچون روغن کَلکَلانه‌ی (کاکلانج) مروزی، معجونی مرکّب از هلیله و بلیله و آمله، پِلپِل، زنجبیل و چندین ترکیب دیگر) سودمند برای: قولنج و لقوه و فالج و درد معده و مفاصل و نقرس و سستی عصب و استسقا و همه‌ی دردهای سرد؛ و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلی و سیاه و بلیله و شیر آمله‌ی هسته درآمده هرکدام ده درهم، قنبیل و

دارفلفل و زنجبیل هرکدام شش درهم، گاوشیر و سکبینه و اُشه هرکدام پنج درهم، تربد، چهار سیر، خارخسکِ تر و کلم نبطی و سَذابِ تر هرکدام یک دسته گرفته می‌شود، این داروها کوبیده شده، گردآوری می‌شوند و در دیگی پاکیزه نهاده می‌گردند و بیست و چهار رطل آب گوارا را بر آنها می‌ریزند و با آتشی آرام تا به نیمه برسد پخته می‌شود؛ و از آتش پایین آورده می‌شود و به حال خود رها گشته تا سرد گردد، و پس، آبِ بازمانده را از داروها پاکیزه می‌نمایند و از روغن کرچک چهار من را بر سر آن می‌ریزند و آن را به دیگ برمی‌گردانند و با آتشی آرام تا هنگامی که آب از میان می‌رود و روغن باز می‌ماند می‌پزند و سپس، از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌نمایند و می‌پالایند و آن را در آوندی بر می‌دارند؛ و برخی از پزشکان هستند که از ریشه‌ی سوسنِ/مَهکِ کوبیده شده دو سیر و شیطرج هندی چهار درهم و انیسون و کرکروهان (کرکرهَن، عاقرقرحا، بیخ ترخون رومی) که به آن عَفرکرهان؟ می‌گویند هرکدام دو درهم را در آن می‌افکنند؛ [**و این دارو، به این گونه در بیمارستان جندی شاپور جوشانده شده است**؛ و **یوحنابنِ سرافیون** گفته است: «کرکروهان واژه‌یی است که به فارسی نوشته شده و معنای آن دگرگون گشته است و امّا آنچه من در نسخه‌یی قدیمیِ صحیح آن را یافتیم، **این دارو چیزی جز«عاقرقرحا» نیست. و همین درست است** و این نوشته [ی فارسی] از خود کتاب نیست (و هذا المکتوب من خارج الکتاب).]

چندوچون روغن ساطعِ سودمند برای سردی معده و کبد و فالج و لقوه و همه‌ی بیماریهای سرد و خفقان؛ و برای [درست کردن] آن از:

[روغن گُل سرخ و زنبق و نرگس هرکدام یک رطل گرفته می‌شود] و آن را در کاسه‌یی شیشه‌یی (برنیةِ زجاج) یا چینی می‌ریزند و یک ماه آن را با عود و کافور بخار می‌دهند و سپس از جوزبَوّا و بسباسه هرکدام چهار اوقیه میعه‌ی خشک و هر **نوه** (بار درخت عود، دانه‌یی شبیه به فلفل) و قاقله و **اَفلنجه** (گیاهی به بلندی یک متر با برگهایی شبیه به برگ بادام و تخمهایی ریز سرخ رنگ) و **فاغره** (فاخره، فارغه: دانه‌یی به‌اندازه‌ی نخود که در میان آن دانه‌یی ریز خوشبو قرار دارد) و کبابه و قرنفل و سنبل و گل سرخ و صندلان هرکدام نیم اوقیه، سلیخه یک هشتم اوقیه عود صَنَفی دو اوقیه، سُک و غالیه ده مثقال گرفته می‌شود؛ این داروها گردآوری شده و کوبیده می‌شوند و در آسیای زعفران آرد می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و در کاسه‌یی سفالی ریخته می‌شوند و با برخی از روغنهای تبخیرکننده

سرشته گشته و به مدّت یک ماه با دو اوقیه عودی نارس و دو اوقیه کافور بخار داده می‌شوند و دو مثقال عَنبر و سه مثقال مِسک و یک مثقال کافور را می‌گیرند و عنبر را از هم می‌پراکنند (حل می‌کنند) و مسک و کافور را می‌سایند و همه را بر سنگِ سایش (صلایه) می‌ریزند و آنها را با فشار می‌سایند تا با همدیگر آمیخته شوند و سپس آنها را به درون کاسه‌ی سفالی (بَرنیه) برمی‌گردانند و روغنهای باز مانده را در آن می‌ریزند و [لخلخه‌یی سُلیمانی (ته‌نشینِ، ثُفلِ) روغن و زعفران و قرقومعما را به‌کار می‌گیرند و آن کس را با آن چرب می‌نمایند که این، روغنِ ساطع (پراکننده‌ی) سودمندی است.]

چندوچون روغنی که مو را پُر پشت [و دراز و سیاه می‌کند] و آفات را از آن دور می‌سازد؛ و برای [درست کردن] آن از:

ساذج هندی و حماما و مازو و قُسط، هرکدام سه اوقیه، لادَن و زعفران هرکدام یک اوقیه روغنِ زیتونِ نارس (زیتِ اِنفاق) یک بخش (یک قسط) شراب ناب یا همگانی دو بخش گرفته می‌شود و داروها نیم‌کوب کوبیده می‌گردند و شراب و روغن را بر آنها می‌ریزند و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که شراب از میان می‌رود و روغن باز می‌ماند می‌جوشانند و پس، آن را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و می‌پالایند و درآوندی برمی‌درانند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند که برای چیزهایی که یاد کرده‌ایم سودمند است.

چندوچون روغنی که اگر نوشیده شود یا خود را با آن چرب کنند و یا با آن اِماله نمایند برای بواسیر و همه‌ی بیماریهای سرد، سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

مُقل کبود و سُعد و برگ مُورد و مرزنگوش و بزر شنبلیله و بَنه (حَبَةُ‌الخَضراء) و دانه‌ی کرچک و سذاب و اُشنه و شِبت و عسلِ کف و رویه گرفته و روغن [شیر] گاو و روغن یاسمین و نفت سفید و قطران و روغنِ غار و روغن کرچک و سِجزینا (معجون سجزینا) هرکدام ده درهم، میعه و اُشه و سکبینه و گاوشیر و قِنّه و افیون [و بسپایه] و دانه‌ی بلسان و جوزِ/لوزِ پوست گرفته و خربق سفید و روغن زیتون و اَفلنجه و شیطرج هندی هرکدام شش درهم، قرنفل و جوز بَوّا و خُولَنجان و دارچینی و بلاذر و گندبیدستر هرکدام سه درهم، بزر بنگ و لُبان و سیسالیوس و بزر کُراث و فوفل و شونیز و بزر تره‌تیزک و نانخواه و برگ غار و قُسط هرکدام پنج درهم، روغن زیتون، شش رطل، آب گوارا، ده رطل گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده، گردآوری می‌شوند و آبها و روغنها را در دیگی پاکیزه بر آنها می‌ریزند و با آتشی

آرام تا هنگامی که آب از میان می‌رود و روغن باز می‌ماند می‌جوشانند و سپس دیگ را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و روغن را می‌پالایند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند [که اگر خدا بخواهد سودمند است].

باب بیستم
درچندوچون نوشیدنیها (اَشرِبه: شرابها) و رُبها

در چندوچون شربت (شراب) سوسنِ سودمند برای ناتوانی معده و کبد و سردی آنها و بی‌هوشیِ (غَشيِ) [پدید آمده از قی کردن بیش از اندازه] و خِلفه (اسهال) و بیرون آمدن خون و ناتوانی قلب؛ و برای [درست کردن] آن از:

گُل سوسن آزادِ (سوسن سفید) دمبرگ‌بریده پاک شده (ممسوح) از زردی درون آن، **چهار صد** گُل گرفته می‌شود و یک شبانه‌روز در سایه بر پارچه‌یی پاکیزه و در جایی پاکیزه پخش می‌شوند تا خشک شوند و سپس از قُسط و قرنفُل و قصب‌الذّریره هرکدام دو اوقیه، نمک دارنی/درانی (نمک اندرابی) و سلیخه هرکدام سه اوقیه، حماما و سنبل‌الطّیب و مصطکی هرکدام یک اوقیه، شاخه‌های بلسان چهار اوقیه گرفته می‌شود و **[این داروها]** نیم‌کوب کوبیده می‌شوند و در ظرفی شیشه‌یی یا کاسه‌یی چینی رده بندی می‌شوند (به ردیف چیده می‌گردند) [به گونه‌یی که] یک رج (یک رده) از سوسن باشد و یک رج از داروها؛ و یک شبانه‌روز به حال خود رها می‌گردند تا داروها تخمیر شوند (دگرگونی شیمیایی پیدا کنند)؛ و در روز دوم، از شراب خوب یا شراب همگانی کهنه‌ی پالوده (صافی)، شانزده رطل بر آنها ریخته می‌گردد؛ و از زعفران نیم اوقیه و از مِسک دو مثقال گرفته می‌شود و این دو، با اندکی از شراب [ریحانی] یا شراب همگانی کوبیده می‌گردند و بر داروها، ریخته می‌شوند و به دنبال آن چهار اوقیه میعه‌ی سایله و یک اوقیه روغن بلسان را نیز بر آنها می‌ریزند و به مدّت یک ساعت سر ظرف را باز می‌گذارند و پس از آن، یک برگ کاغذ پاک را بر سر آن می‌نهند و بر سر کاغذ تکه‌یی پارچه‌ی کتان را استوار می‌بندندو آن را با گِلی پاک از گِل حُرّ سرشته شده با نخاله‌ی جو یا پشکل گوسفند، گِل می‌گیرند و شش ماه در جایی شمالی می‌گذارند و سپس آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شراب تُرنجِ سودمند برای ناتوانی معده و خفقان (تپش دل) و برای [درست کردن] آن از:

برگِ استوارِ تروتازه‌ی **تُرنج** که با تکّه‌یی پارچه‌ی غبار روی آنها را پاک کرده باشند **پنجاه** برگ را می‌گیرند و در **شش** جزء (قِسط) شرابِ [ریحانی] زلال و پالوده یا شراب همگانی صاف - و هر قسط بیست اوقیه است - در **آوندی** پاکیزه به مدّت هفت روز **می‌خیسانند**، و سپس آنچه در آن آوند است از برگها، پالوده می‌گردانند و یک جزء عسلِ کف و رویه گرفته را بر آن می‌ریزند و خوب به هم می‌زنند و در آوندی شیشه‌یی یا کاسه‌یی چینی ریخته می‌گردد و پس از سه روز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شربت (شراب) سیبِ توانمندسازِ معده و قلب و آرام‌کننده‌ی [برانگیخته شدن] قی و تشنگی؛ و برای [درست کردن] آن از:

سیب: [شامی] پاکیزه‌ی بهینه‌گوهرِ خوش‌گوارِ (عَذب) از **بیرون**، پوست گرفته و از **درون** از دانه و جز آن پاکیزه گشته و نرم کوبیده شده، **پنج رطل** گرفته می‌شود و پنج رطل عسلِ کف و رویه گرفته یا پنج رطل شکر طبرزد کوبیده شده بر آن ریخته می‌گردد و این دو (سیب و عسل یا شکر)، **به‌خوبی/ به‌نرمی به هم زده می‌شوند تا همسان شوند و دوازده رطل آبِ زلال باران** بر آن ریخته می‌شود و نرم به هم زده می‌شود تا همسان گردد؛ و بهتر است که این شراب در آوندی چینی یا شیشه‌یی باشد و سر آن استوار بسته شود و یک ماه در جلو آفتاب به حال خود رها گردد و پس، پالوده شود و آن را به‌کار ببرند.

و اگر بخواهید که آن را خوشبو سازید یک درهم مسک و سه درهم عود هندی و از سُک و مصطکی هرکدام دو درهم را بر آن بیندازید و آنها رانرم بکوبید و خوب با هم بیامیزید و به‌کار گرفته شود؛ و **بهترین راهِ** درست کردنِ این نوشیدنی آن است که از **سیبِ شامی** یا **اصفهانی** یا قفقازی/رومی (قوقانی) درست شده باشد.

چندوچون شراب مَیبه و آن شراب بِه سودمند برای ناتوانی معده و کبد و شکم‌روش و دل به هم خوردن و قی کردن و [تشنگی] است؛ و برای [درست کردن] آن از:

بِهِ ترشِ خوشگوار بسیار آبدار، **سی** عدد گرفته می‌شود و از بیرون، پوست آنها را می‌گیرند و از درون، آنها را پاک می‌نمایند و درهاونی آنها را می‌کوبند و می‌فشرند و از آن آب، یک من پُر (کیل) را می‌گیرند و می‌پالایند و به حال خود رها می‌سازند و از **شرابی** بهینه گوهر یا همگانی،

پانزده من را می‌گیرند و **تُفالهِ‌ی بِه** آب گرفته را یک شبانه‌روز در آن می‌خیسانند و سپس آن را می‌فشرند و آبش را می‌گیرند؛ و پس آن شرابی را که **بِه** را در آن خیسانیده‌اند می‌آورند و می‌پالایند و بِه را با اندکی از آن آبی که بِه را از آن پالوده‌اند می‌شویند و بِه را می‌فشرند و می‌پالایند و همه‌ی آنها (آب به و شراب) را در یک جا در گرد می‌آورند و در دیگی پاکیزه با آتشی آرام تا هنگامی که آب آن به نیمه می‌رسد می‌جوشانند و کف و رویه‌ی آن را می‌گیرند و سپس آن را با پارچه‌یی ستبر بافتِ (صفیقِ) دولایه، دو، یا سه بار به خوبی می‌پالایند تا آب، پالوده شود و پاکیزه گردد و پس از آن، هفت من و نیم عسل کف و رویه گرفته را برآبِ بِه پالوده‌شده می‌ریزند و آن را به درون دیگ بر می‌گردانید و از: زنجبیل و مصطکی هرکدام دو درهم، قاقله‌ی بزرگ و کوچک و دارچینی هرکدام چهار/یک درهم [قرنفل سه درهم که نیم‌کوب، کوبیده شده باشند و زعفران ناساییده چهار درهم] را می‌گیرند و همه‌ی این داروها را در **کیسه‌یی** نازک که به سختی [درِ آن را] بسته باشند می‌ریزند و آن را در دیگی می‌آویزند و با آتشی آرام می‌پزند و **کیسه‌ی** فرو گیرنده‌ی داروها را ساعت به ساعت می‌فشارند و می‌سایند و آب آن را به درون دیگ می‌ریزند تا آنچه در درون دیگ است به‌اندازه‌ی مورد نظر برسد، پس دیگ را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و می‌پالایند و در **آوندی** شیشه‌یی یا چینی می‌ریزند و وزن **دو دانگ مسک** ساییده شده را می‌گیرند و آن را با شرابی خوب یا همگانی یا میبِهِ پخته‌شده می‌سایند و بر آنچه پالوده شده است می‌ریزند و آن را می‌جنبانند تا همسان شوند [و کیسه‌یی را که داروها را در آن پخته‌اند در آن آوند می‌آویزند/ به آن بر می‌گردانند؛ و سپس آن را بیرون می‌آورند] و به‌کار می‌گیرند[۱].

چندوچون شراب آسِ (مُوْرد) سودمند برای ناتوانی معده و قی کردن و اسهال و شکم‌روش (اختلاف) و خراش برداشتن روده (سَحَج)؛ و برای [درست کردن] آن از:

دانه‌ی آسِ تر کوبیده شده (مرضوض) یک رطل را می‌گیرند و تنها یک جزء (قِسط) شراب خوب **مازو**[ی خشن؟] را بر آن می‌ریزند و هفت روز آن را به حال خود رها می‌سازند و پس، آن را می‌پالایند و در آوندی شیشه‌یی می‌ریزند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شراب کُنْدُر (درخت کندر، لُبانِ ذکر، از تیغ زدن تنه‌ی آن، صُمعِ کندر را

---

۱. متنهای موجودِ ناهماهنگ و آشفته‌اند و راهکار درست‌کردن این نوشیدنیها به درستی روشن نیست.

استخراج می‌کنند. فرهنگ اغراض طبّی) **سودمند برای جُدَری** (آبله، آبله مرغان) و **حصبه** (تیفوئید، سرخجه، بیماریی واگیر) و **حُمرَة** (سرخی و التهاب پوست، بادسرخ) و **ماشَرا** (لغتی سُریانی: ورم خونی و صفرایِ مرکّب) و همه‌ی بیماریهایی که از خون پدید می‌آیند؛ و [نیز،] گرمای سختی را که از خون باشد آرام می‌سازد و گرمای سخت و سوزشی را که از قلب باشد آرام می‌نماید و برای یرقان و گرمای کَبِد و معده سودمند است و تشنگی را می‌بُرد و بوی دهان را خوش می‌نماید؛ **این شراب برای بیماریهای وبایی** (بیماریهای واگیر سخت) و عفونتهای دیرینه سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

چوب **کادِی** (کَدَر، روییدنیی است که در مملکت عُمان فراوان است و برخی روغنها را با او خوشبو سازند) را می‌گیرند و آن را همچون تکه‌های نان خرد شده برای تریت در آبگوشت (فَتیت) خرد می‌کنند؛ و از شاخه‌های رازیانه و بزرِ آن و پوسته‌های ریشه‌ی رازیانه و تمر هندیِ هسته درآمده و عُنّاب گرگانی هسته درآمده هرکدام یک رطل و گُل سرخ خوب، نیم رطل و سنبل‌الطّیب و لُکِ پاک شده از چوب خود هرکدام چهار درهم و از صندلهای سفید و سرخ هرکدام ده مثقال- و در برخی از نسخه‌ها آمده است که از آن دو صندل، بیست درهم و از گُل سرخ خشکِ دمبرگ بریده دو مثقال- گرفته می‌شود؛ این داروها، گردآوری شده و کوبیده می‌گردند و یک شبانه‌روز در چهار برابرِ خود، آبِ گورا خیسانیده می‌شوند و سپس با آتشی آرام تا هنگامی که یک چهارم از آب آن باز بماند جوشانده می‌شوند؛ و پس، آن را می‌سایند و با پارچه‌یی کتانِ ریز بافت درهم فشرده می‌پالایند و آن را بر آتش بر می‌گردانند و از سرکه‌ی انگوری و آبِ هر دو نوعِ انار ترش و شیرین هرکدام دو رطل را بر آن می افکنند و با آتشی آرام تا هنگامی که خود ایستایی (پایداریی، **قَوامی**) پیدا می‌کند می‌پزند - و در برخی از نسخه‌ها از: سرکه‌ی انگوری ترشِ دیرینه‌ی (عتیق) سفید و از آب دانه‌ی انار شیرین و از آب دانه‌ی انار ترش هرکدام یک رطل را بر آن می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که خودایستایی پیدا می‌کند می‌جوشانند – و پس از آن، یک من شکر طبرزد را بر آن می‌افکنند و آن را بر **اخگر** به حال خود رها می‌سازند تا همانند سکنجبین شود و کف و رویه‌ی آن را می‌گیرند و آن را از روی اخگر پایین می‌آورند و سه درهم کافور ساییده شده و سه درهم زعفران پاک شده را با آن می‌آمیزند و در آوندی شیشه‌ی پاکیزه‌ی و روشن (مُصفا) آن را بر می‌دارند؛ هر شربت از آن دو

مثقال تا یک اوقیه برای جوانان و یک مثقال برای کودکان به هنگام نیاز است[1].

چندوچون شربت انار درست شده با نعنا [که برای قی کردن و شکم‌روش سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

از انار میخوش و شیرین چند عددی را با هم می‌گیرند و از بیرون، پوست آنها را پاک می‌کنند و هر دو نوع را همراه با پیه آنها (پوسته‌ی سفید روی دانه‌ها) می‌کوبند و آنها را می‌فشرند (آب آنها را می‌گیرند) و می‌پالایند و آن را تا هنگامی که نیمی از آن باز می‌ماند می‌پزند و یک دسته نعنا را بر آن آب می‌اندازند و بر **هر دو** رطل از آن آب، **یک رطل شکر** طبرزد را می‌ریزند و آن را در دیگی پاکیزه می‌افکنند و با آتشی آرام تا هنگام نیمی از آن باز بماند می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و آن را در آوندی می‌ریزند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مَیبه ساده‌یی (شراب ساده‌ی بِهی) که **جالینوس** آن را برای دارندگان مزاج **گرم** و کسی که اشتهای غذای او کم است و غذایش را نمی‌گوارد و کسی که مزاجی گرم بر معده و کبد او چیره است و کسی که تلخه صفرا و سودا بر معده‌ی او فرو می‌ریزد، **به هم آمیخته است** (تألیف کرده است) و برای [درست کردن] آن از:

بِه بزرگ خوشبو [چند عددی] را می‌گیرند و از بیرون پوست آنها را می‌گیرند و از درون آنها را پاکیزه می‌سازند و سپس آنها را می‌کوبند و **سه رطل** از آب آنها را می‌گیرند و به همان اندازه از عسل خوب بهینه را با آن می‌آمیزند- و کسی که بخواهد که به جای عسل شکر را به‌کار ببرد می‌تواند آن را انجام دهد- و بهتر است دو رطل و یک چهارم رطل سرکه‌ی بسیار ترش را با آن بیامیزند و آن را به آرامی بر اخگر بجوشاند و هر چه بالا می‌آید کف و رویه‌ی آن را را بگیرند و این کار را تا هنگامی که این شراب به **پایایی** (قوام) عسل در می‌آید انجام دهند و پس، آن را به‌کار گیرند.

و امّا کسی که **سردی** بر کبد و معده‌ی او چیره باشد بهتر است سه درهم زنجبیل و دو درهم فلفل سفید را با این شربت بیامیزد؛ و در این حال، گاهی این شربت را با عود و سُک و مصطکی و چیزهای مانند اینها **خوشبو** می‌سازند.

---

۱. این شراب کُندُر، ظاهراً در نسخه‌ی بولاق نیامده است و تنها در صفحه‌های ۳۸۹ و ۳۹۰ **سزگین** آمده است.

هر شربت از آن پیش از هنگام غذا از سه تا شش مثقال است؛ و اگر انسان این اندازه از آن را پیش از هنگام خواب تناول نماید از آن سودمند می‌گردد.

چندوچون سکنجبین شکریِ سودمند برای تبها و راه‌بندها (سُدَد) و تشنگی؛ و [نیز،] معده را از بلغم پاکیزه می‌سازد؛ و برای [درست کردن] آن از:

سرکه‌ی انگوریِ خوبِ کهنه‌ی زلال (صافی) ده رطل را می‌گیرند و از آب گوارای روشن به اندازه‌یی که تندی و ترشی آن را اندکی در حدّ ترشی سرکه‌ی معمولی بشکند بر آن می‌ریزند و از پوسته‌های کرفس و پوسته‌های رازیانه هرکدام شش اوقیه را در آن می‌افکنند و از بزر کرفس و انیسون و رازیانه هرکدام دو اوقیه را یک شبانه‌روز در آن می‌خیسانند و پس، آن را با آتشی آرام تا هنگامی که یک ششم آن کاسته می‌شود می‌جوشانند و سپس آن را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌نمایند و می‌پالایند و در برابر **هر جزء** از این مطبوخ **دو جزء شکر طبرزد** را بر آن می‌ریزند وبا آتشی آرام میانه (معتدل) تا هنگامی که پایایی برای آن پدید می‌آید می‌جوشانند و کف و رویه‌ی آن را می‌گیرند و پس، از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌نمایند و می‌پالایند و آن را به‌کار می‌گیرند.

و اگر بخواهید که این نوشیدنی را با عسل درست کنید بر **هر جزء** از سرکه دو جزء و نیم عسل را بریزید و کسی که بخواهد که زعفران را بر آن بیفکند پس بهتر است که از زعفران ساییده نشده سه درهم را در کیسه‌یی بریزد و آن را به هنگام جوشیدن دیگ در آن بیندازد و بساید.

چندوچون جلّاب (شربت گلاب و عسل) سودمند برای تبهای صفرایی و تشنگی و گرمای معده و کبد؛ و برای[درست کردن]آن از:

شکر طبرزد ده من و از آب گوارای زلال، ده رطل را می‌گیرند و آنها را در دیگی سنگی یا دیگی مسی زدوده شده‌ی پاکیزه می‌ریزند و با آتشی آرام می‌پزند و کف و رویه‌ی آن را پیاپی می‌گیرند و هنگامی که آن را از کف و رویه پاکیزه می‌نمایند **دو رطل** از گلاب جوریِ (گوری، منسوب به شهرِ گور در فارس) اصل را بر آن می‌ریزند و آن را تا هنگامی که غلیظ می‌گردد می‌جوشانند و پس، سرد می‌نمایند و می‌پالایند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون سکنجبین بهی (سَفرجلی) [سودند برای بدی گوارش که اشتهای غذا را توانمند

می‌سازد و بلغم و صفرا را از معده می‌بُرد و همه‌ی اندامها – به‌ویژه اندامهای تازه برخاستگان از بیماری (ناقهین من المرض) – را نیرومند می‌سازد] و برای [درست کردن] آن از:

آب بِه اصفهانی و کُوارِی (کوار، دهستانی از بخش سروستان شهرستان شیراز) خوشبو یک جزء و از شکر یک جزء و از سرکه یک چهارم جزء را می‌گیرند و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که به پایایِ عسل در می‌آید می‌جوشانند و پس، سرد می‌نمایند و آن را در آوندی برمی‌دارند [و به هنگام نیاز یک تا دو اوقیه از آن را به‌کار می‌گیرند].

و کسی که بخواهد که این سکنجبین را با عسل درست کند آن را انجام دهد که سودمند است.

[چندوچون **سکنجبین عنصلیِ** (عُنصل، اِسقیل، پیاز دشتی، پیاز موش) سودمند برای سفتی و سختی سپرز و کبد؛ و راه‌بندها (سُدَد) را باز می‌کند و خلطهای غلیظ چسبنده را از میان می‌برد و برای مداوای تنگی نفس و سرفه‌ی پدید آمده از ترینگی (رطوبت) سود دارد؛ و برای [درست کردن آن] از:

پیاز موش یک رطل و نیم را می‌گیرند و آن را با **کاردی از چوب یا شیشه**؟ به‌گونه‌ی تکّه‌های کوچکی درمی‌آورند (می بُرند) و از سرکه‌ی انگوریِ کهنه‌ی زلال پانزده رطل را بر آن می‌ریزند و آن را با آتشی آرام تا هنگامی که پیاز از هم می‌پاشد می‌جوشانند و سپس آن را می‌پالایند و بر هر رطل از آن یک رطل و نیم شکر طبرزد را می‌ریزند و آن را با **آتشی** آرام می‌پزند و کف و رویه‌ی آن را پیاپی می‌گیرند و پس، آن را از آتش پایین می‌آورند و در آوندی نگه می‌دارند و [به هنگام نیاز] به‌کار می‌گیرند[۱].

چندوچون شراب گُل سرخِ سودمند برای تب و تشنگی و برافروختگی (تَوَقُّد) معده؛ و [نیز،] طبیعت را نرم می‌نماید، و برای [درست کردن] آن از:

از گُل سرخِ جوری (گوری) پاک شده از دمبرگ و بزر آن، یک رطل را می‌گیرند و در دیگی مسیِ (طنجیز، تنگیز، **دیگِ حلواپزی فراخ دهنِ) پاکیزیی می‌افکنند و ده رطل آب** را بر آن می‌ریزند و آن را با آتشی آرام **به‌خوبی** می‌جوشانند و کف و رویه‌ی آن را پیاپی (اولاً فاولاً)

---

۱. این **سنکنجبین عنصلی**، ظاهراً تنها در نسخه‌ی سزگین صفحه‌ی ۳۹۱ آمده است و در نسخه‌ی بولاق نیامده است.

می‌گیرند [و برای هر جزء از آب، دو جزء از شکر طبرزد را می‌گیرند و بر آن می‌ریزند و [باز] آن را با آتشی آرام] تا هنگامی که به پایایِ **جُلّاب** درمی‌آید می‌جوشانند؛ و سپس آن را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و می‌پالایند و در آوندی برمی‌دارند و به‌کار می‌گیرند.

و اگر خواستید که **طبیعت را روان نمایید** (شکم کار کند) باید گل سرخ را یک بار بجوشانید و سپس آن را بپالایید و به دنبال آن، آن آب پالوده شده را به درون دیگ بر گردانید و برای بار دوم گل سرخ را بر آن بیفکنید و خوب آن را بجوشانید و بپالایید و آن را به دیگ بر گردانید و برای **بار سوم** گُل سرخ را بر آن بیندازید و بجوشانید و **ریختن گل سرخ** بر آن را پنج بار و بیشتر از آن، تکرار نمایید؛ و هر بار که این واریزی گل سرخ را تکرار کنید روان گردانیدنِ آن (اسهال آن) نیرومندتر می‌شود.

و هنگامی که شما آب [گل سرخ] را پالودید برای هر جزء از آبی که گل سرخ را در آن جوشانیده‌اید **دو جزء شکر** را بر آن بریزید و آن را بجوشانید و کف و رویه‌ی آن را بگیرید و در آوندی نگه دارید و به هنگام نیاز آن را به‌کار بگیرید؛ **هر شربت** از آن، چهار اوقیه همراه با دو اوقیه سکنجبین با آب سرد یا نمک؟ است؛ که این، صفرا را روان می‌دارد

چندوچون شراب بنفشه [ی پرورده نشده‌ی (غیر مُربّی) [سودمند برای سرفه و آبریزشهای فرود آینده بر سینه به سبب گرمی] و برای [درست کردن] آن از:

بنفشه‌ی تازه‌ی دمبرگ بریده، یک پیمانه (یک کیله) را می‌گیرند و چهار برابر آن، آب را بر آن می‌ریزند و آن را خوب می‌جوشانند و می‌پالایند و بر هر رطل از آن آب پالوده شده دو رطل شکر را می‌ریزند و آن را با آتشی آرام می‌جوشانند و کف و رویه‌ی آن را می‌گیرند و تا هنگامی که پایایی (قوامی) برای آن روی می‌دهد به جوشاندن آن ادامه می‌دهند و پس، آن را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌نمایند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شراب شکر سودمند برای ترینگی (رطوبت) و بلغم و دارندگان مزاج سرد؛ و برای [درست کردن] آن از:

زنجبیل [و دارفلفل] و دارچینی هرکدام پنج درهم و هیل (هال) و قاقله هرکدام دو درهم، قرنفل یک درهم گرفته می‌شود داروها کوبیده می‌شوند و در دیگی مسیِ فراخ‌دهن حلواپزی؟ (طنجیز) ریخته می‌شوند و هفت رطل آب را بر آنها می‌ریزند و آن را تا هنگامی که پنج رطل آب از آن باز می‌ماند می‌جوشانند و آن را با پارچه‌یی کتان فشرده‌بافت (صُفیق) می‌پالایند و

پنج من شکر طبرزد را بر آن می‌افکنند و با آتشی آرام می‌پزند و کف و رویه‌ی (رَغوه‌ی) آن می‌گیرند و اندکی از زعفران به‌اندازه‌ی نیم درهم را با آن می‌آمیزند و هنگامی که پایایی برای آن رخ داد آن را از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند [و در آوندی برمی‌دارند و به‌کار می‌گیرند].

چندوچون شراب عسل گرم کننده‌ی معده و کبد و برای [درست کردن] آن از:

عسلِ زنبور عسل ده رطل، سنبل‌الطّیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود هندی و هیل و جوزبَوّا و دارفلفل هرکدام دو درهم، قرنفل یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها نیم‌کوب می‌گردند و در طنجیزی گذاشته می‌شوند و شش رطل آب گوارا (غیرمعدنی) را بر آنها می‌ریزند و آن را تا هنگامی که چهار رطل از آن باز می‌ماند می‌جوشانند و با پارچه‌یی صفیق می‌پالایند و بر آن شکر یا عسل می‌ریزند و می‌جوشانند و کف و رویه‌ی آن را پیاپی می‌گیرند و تا هنگامی که پایایی (قَوامی) به آن دست می‌هد به این جوشاندن ادامه می‌دهند سپس آن را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌نمایند و می‌پالایند و در آوندی برمی‌درانند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شراب لیمون (لیموی) سودمند برای [مداوای] **چیرگی صفرا و تشنگی و کم توانی معده و قیِ صفرایی**؛ و برای [درست کردن] آن از:

آب لیمو، ده رطل را می‌گیرند و آن را در دیگی سنگی می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که نیمی از آن باز می‌ماند می‌جوشانند و پنج رطل شکر طبرزد را بر آن می‌ریزند و می‌جوشانند و کف و رویه‌ی آن را می‌گیرند و از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و در آوندی شیشه‌یی یا چینی می‌ریزند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شراب خَندیقونِ (شراب کهنه‌ی که در آن انگبین پالوده و عسل صاف و ادویه بیفزایند) سودمند برای سردی معده و بدگواری و تب رِبع و دردشکم (وَجَعُ‌الجَوف)؛ و [نیز،] پیران را توانمند می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

عسل کف و رویه گرفته سه من، شرابِ خوب کهنه‌ی ریحانی یا همگانی ده من، زنجبیل پنج درهم، قاقله‌ی بزرگ و کوچک [و دارچینی] هرکدام نیم درهم، زعفرانِ شَعر (زعفران ناساییده) یک درهم، دارفلفل، یک دانگ و نیم [قرنقل ساییده شده یک دانگ] گرفته می‌شود، این داروها را — به جز زعفران که آن را به حال خود رها می‌سازند — نیم‌کوب می‌کوبند و سه روز در جایی گرم (دفی ء) می‌گذارند و هر روز سه بار آن را می‌جنبانند و پس از آن، آنها

را به خوبی می‌پالایند و یک دانگ و نیم/یک چهارم دانگ مِسک را بر آن می‌ریزند و در آوندی شیشه‌یی نگه می‌دارند و [به هنگام نیاز] به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شراب افسنتین سودمند برای تباهی مزاج و ناتوانی معده و تباهی سِپرز و سفت و سخت شدن آنها؛ و [نیز،] طبیعت را روان می‌دارد و برای [درست کردن] آن از:

شراب زلال بهینه گوهر یا شراب همگانی یا نبیذ مویز و عسل شش رطل و دو سوم رطل، عسل کف و رویه گرفته سه من را می‌گیرندو آنها را در آوندی چینی یا شیشه‌یی می‌ریزند و از مصطکی و قُسطِ تلخ و افسنتین رومی هرکدام چهار درهم، اِدخر و ساذَج هندی و سنبل‌الطّیب و گُل سرخ و صبر و غاریقون هرکدام دو درهم، زعفران نیم‌کوب، یک درهم را می‌گیرند و زعفران را در تکه‌یی پارچه می‌ریزند و آن را می‌بندند و در شراب و عسل می‌اندازند و سر ظرف را می‌بندند [و سه روز آن را در پیش آفتاب می‌گذارند] و پس از آن پارچه‌ی در برگیرنده‌ی زعفران را به خوبی می‌سایند و این نوشیدنی را به‌کار می‌گیرند .

چندوچون شرابِ ذیمقراطیس (فیلسوف یونانی قرن ۵ قبل از میلاد که در همه‌ی رشته‌های حقایق غور کرده و او را دارای همان مقام **ارسطو** دانسته اند) سودمند برای ناتوانی معده و کبد و سپرز و تباهی مزاج سرد - و می‌گویند که: این شراب او را (ذیمقراطیس را) در دوره‌ی زندگی خود از بیماری نگه‌داری کرده بود- و برای [درست کردن] آن از:

ریشه‌ی سوسن کبود هفت قیراط، بزر رازیانه و فلفل هرکدام یک درهم، سلیخه چهار درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و در **آوندی** شیشه‌یی **یا** چینی ریخته می‌شوند و از شراب بهینه گوهر هفت رطل و نیم را بر آن می‌ریزند و سر آن را با کچ (جسبین) گچ می‌گیرند و چهل روز آن را به حال خود رها می‌سازند و آن را پیش از غذا و پس از غذا به‌کار می‌گیرند.

در یادکرد و چندوچون رُبها (آب انگور یا انار یا هر میوه‌ی دیگری که آن را بجوشانند تا غلیظ شود).

چندوچون ربِّ ساده‌ی بِهِ سودمند برای کارکرد شکم و گرمی و قی [و ناتوانی معده] و برای [درست کردن] آن از:

بِهِ ترش و شیرین (مُز، میخوشِ خوشگوار) [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و پوست آنها را پاک می‌نمایند و دانه‌ی آنها را بیرون می‌آورند و آنها را می‌کوبند و آب آنها را می‌گیرند [و آنها را با

آتشی آرام تا هنگامی که نیمی/یک چهارم از آنها باز می‌ماند می‌جوشانند و پس، آنها را می‌پالایند و رها می‌سازند تا سرد شوند و آرام گردند و سپس آنها را به دیگی تازه برمی‌گردانند و می‌جوشانند تا به نیمه بر گردد و [باز] آن را می‌پالایند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون رُبّ سیب سودمند برای تلخه‌ی زرد (المِرّه صفرا) و جوشش (غلیان) خون و کار شکم (استطلاق البطن) و قی کردن و **غم**؛ و برای [درست کردن] آن از:

سیب قوقانی (؟) [یا صامغانی (شاید دامغانی) به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و درون آنها را پاک می‌نمایند و می‌کوبند و آب آنها را می‌گیرند و آنها را در دیگی پاکیزه می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که یک چهارم از آن باز می‌ماند می‌جوشانند و سپس آن را می‌پالایند [و سرد می‌نمایند تا آرام گیرد و پس، آن را به دیگی پاکیزه بر می‌گردانند و می‌جوشانند تا نیمی از آن باز بماند و سپس آن را [دوباره] می‌پالایند و در آوندی بر می‌دارند] و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون رُبّ انار سودمند برای: غم و برافروختگی (تلهّب) و تشنگیِ سخت و تبهای تند؛ و برای [درست کردن] آن از:

انار میخوش (مُزّ ترش و شیرین) [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و دانه‌های آنها را بیرون می‌ریزند و آنها را می‌فشارند و آب آنها را می‌گیرند و می‌پالایند و در دیگی سنگی تا هنگامی که یک چهارم از آن آب بماند می‌جوشانند؛ و اگر خواستید آن را با **نعنا** بار بیاورید تا قی کردن را بند آورد، پس باید یک دسته (باقه) نعنای تازه را در آن بیندازید و دانه‌های انار را با آن بجوشانید.

چندوچون رُبّ غوره‌ی (حِصرِم) سودمند برای تلخه‌ی زرد و تشنگی و تبهای تند (حمیّات الحادّه)؛ و برای [درست کردن] آن از:

غوره‌ی خوبِ پر آب [به اندازه نیاز را] می‌گیرند و آنها را از شاخه‌های خوشه‌های آنها پاک می‌کنند و آب آنها را می‌گیرند و در دیگی پاکیزه می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که یک چهارم از آن باز بماند می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و به‌کار می‌گیرند.

و کسی که بخواهد که **شکر** را در آن بریزد، هنگامی که آب آن در جوشاندن به نیمه می‌رسد این کار انجام دهد و در برابر هر واحد از غوره یک واحد شکر بریزد، و با ربّ سیب و

انار هم -اگر به آن نیاز داشته باشد- می‌تواند همین کار را انجام دهد.

چندوچون رب ریباسِ (ریواس) سودمند برای کارکرد شکم و قی کردن سخت و تب؛ و [نیز] غم را آرام می‌بخشد؛ و برای [درست کردن] آن از:

ریواس تر و تازه و نرم و نازک (الرّطب الغضّ) [به اندازه نیاز را] می‌گیرند و آب آنها را می‌گیرند و می‌پالایند و آن آب را در دیگی سنگی می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که نیمی از آن می‌ماند می‌جوشانند و سپس به‌اندازه‌ی نیمه‌یی از آن، **شکر** را بر آن می‌ریزند و آن را می‌جوشانند تا غلیظ گردد و اندکی از زعفران را بر آن می‌ریزند و در آوندی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون ربّ توتِ [شامی] (شاید شاهتوت) سودمند برای گلودرد و خُناقها (زهر بادها، خروسکها)؛ و برای [درست کردن] آن از:

توت شامی [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و آن را می‌فشارند و آب آن را می‌گیرند و می‌پالایند و تا هنگامی که به نیمه می‌رسد آن را می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و [باز] آن را می‌پالایند [و از آن، اقساطی/ پنج قسط (پنج بخش)، و از مُثلّث (میپختک، دوشاب ترش)، سه بخش را می‌گیرند و آنها را با آتشی آرام تا هنگامی که یک سوم از آن می‌ماند می‌جوشانند و؟ سپس آن را از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و از مُرّ و زاج یمانی و زعفران یک درهم را که نرم کوبیده شده باشد بر آن می‌افکنند و آنها را به هم می‌زنند تا همسان گردند.

و کسی که بخواهد که آن را ساده (ساذج) درست کند، بهتر است عصاره‌ی توت را تا هنگامی که یک چهارم از آن باز می‌ماند بجوشاند و سپس آن را بپالاید و در آوندی نگه دارد و به هنگام نیاز به‌کار گیرد.

چندوچون ربّ گردوی سودمند برای دردهای گلو - هرگاه با آن غرغره نمایند- **و برای قی کردن** -اگر نوشیده شود- و برای [درست کردن] آن را:

پوسته‌های بیرونیِ سبزِ گردوی تروتازه [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و آنها را می‌کوبند و آب آنها را می‌گیرند و آن را تاهنگامی که یک سوم از آن، از میان برود می‌جوشانند و از آن آب و از عسل [یا شکر] هرکدام پنج بخش (قِسط) و از میپختک (مثلّث) یک قسط را می‌گیرند و آنها را در دیگی پاکیزه می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که یک سوم از آن باز می‌ماند می‌جوشانند و سپس آن را از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و می‌پالایند؛ و پس، از مُرّ

صافی یک اوقیه و نیم و زعفران و زاج هرکدام یک اوقیه‌ی ساییده شده و بیخته گشته را در آن می‌ریزند و آن را به هم می‌زنند تا همسان گردد و در آوندی شیشه‌یی یا چینی نگه می‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون رب مُوردِ (آسِ) سودمند برای قی و اسهال- اگر آنها از سرفه یا همراه با سرفه باشند- و برای [درست کردن] آن از:

دانه‌ی تازه و رسیده‌ی مورد [اندازه‌ی مورد نیاز] را می‌گیرند و آن را می‌کوبند و آب آن را می‌گیرند و می‌پالایند و آن را در دیگی سنگی (بِرام) پاکیزه تا هنگامی که یک چهارم از آن باز می‌ماند می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و [باز] می‌پالایند و به هنگام نیاز به‌کار می‌برند.

چندوچون رُبِّ بُسْر (خرمای هنوز نرسیده) سودمند برای مداوای قی کردن و کار شکم و ناتوانی معده؛ و برای [درست کردن] آن از:

خرمای بُسر جیشُون (نوعی از بهترین خرمابُنها) و شکر [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و هسته‌ی خرما را درمی‌آورند و آن را می‌کوبند و می‌فشارند و آب آن را می‌گیرند و می‌پالایند و در دیگی پاکیزه می‌ریزند و آن را با آتشی آرام میانه‌گرما، تا هنگامی که یک سوم از آن بازمی‌ماند می‌جوشانند و سپس آن را از آتش پایین می‌آورند و می‌پالایند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون رُبّ آلویِ (اِجاص) سودمند برای تبهای برافروخته (مُلتَهِبه) - اگر همراه با خشکی طبیعت (کار نکردن شکم) باشد- و [نیز،] تشنگی را آرام می‌سازد؛ و برای [درست کردن] آن از:

آلویِ میخوش و خوشگوار و گوشت‌دار حُلوانی [به‌اندازه‌ی نیاز] را می‌گیرند و از هسته پاک می‌نمایند و در دیگی پاکیزه می‌ریزند و از آب گوارا، به اندازه‌یی که آن را فرو پوشد بر آن می‌ریزند و با جوشاندنی خوب آن را می‌جوشانند و آن را به حال خود رها می‌سازند تا سرد شود؛ پس، آب آن را می‌گیرند و می‌پالایند و به دیگ برمی‌گردانند و آن را تا هنگامی که یک چهارم آن باز بماند می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌نمایند و آن را در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون رُبّ ترنجِ (اُترج) سودمند برای سمها و عُطاس (عطسه کردن، اُشنوسه کردن) – اگر نوشیده شود – و برای قوابی (خارش و زخم پوست) – اگر بر آنها مالیده شود – و برای

سفیدی چشم – اگر چون سرمه بر آن کشیده شود – و برای [درست کردن] از:

تُرشکِ ترنجِ ترش (حماض الأترج الحامض) [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و آن را می‌فشارند و آب آن را می‌گیرند و می‌پالایند و در دیگی پاکیزه می‌ریزند و آن را با آتشی میانه تا هنگامی که یک چهارم از آن باز بماند می‌جوشانند و می‌پالایند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون رُبّ ساده‌ی خشخاشِ سودمند برای [مداوای] آبریزشهای سر به سوی سینه؛ و برای [درست کردن] آن از:

خشخاش درشت (سِمان) سفیدِ برگزیده دویست دانه گرفته می‌شود و با هسته‌های آنها کوبیده می‌شوند و با **چهار بخش** آب گوارا خیسانیده می‌شوند – و هر بخشی (هر قسطی،) یک رطل و نیم است– و آن را در دیگی پاکیزه می‌ریزند و به گونه‌یی خوب می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و آن را به گونه‌یی سرد می‌نمایند که بتوانند آن را بسایند؛ و آن را می‌سایند و می‌پالایند و از آب گوارای زلال، سه رطل و از عسل، تنها یک بخش (یک رطل و نیم) را بر آن می‌ریزند و به دیگ بر می‌گردانند و با آتشی آرام تا هنگامی که همچون لعوق (انگشت پیچ) درمی‌آید آن را می‌جوشانند و از آتش پایین می‌آورند و سرد می‌کنند و آن را در آوندی شیشه‌یی یا چینی می‌ریزند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون ربّ خشخاشِ درست شده با مثلّث سودمند برای آبریزشها به‌سوی همه‌ی اندامها و سرفه؛ و برای [درست کردن] آن از:

خشخاش بزرگ سفید خوب دویست عدد گرفته می‌شود و آنها را همراه دانه‌های آنها می‌کوبند و یک شبانه‌روز در نُه/شش بخش آب– و هر بخش یک رطل و نیم است – می‌خیسانند و سپس آنها را با آتشی آرام تا هنگامی که نیمی از آن کاسته می‌شود می‌جوشانند و پس، از آتش پایین می‌آورند تا سرد شود و آن را خوب می‌سایند و می‌پالایند و بر هر سه بخش / رطل، از آبِ خشخاش یک رطل و نیم از **میبختک** (مِثلّث) یا یک بخش از **عسل** کف و رویه گرفته یا شکر طبرزدِ ذوب شده در قوام عسل، ریخته می‌شود و برای بار دوم با آتشی آرام تا هنگامی که به پایای لعوق درمی‌آید پخته می‌گردد و سپس از آتش پایین آورده می‌شود [و از آقاقیای سرخ و زعفران و مُرّصافی و مازوی عفصی و عصاره‌ی لحیة‌التّیس و گلنار، هرکدام یک درهم بر آن انداخته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و بر لعوق، ریخته می‌شوند و آنها را به هم می‌زنند تا همسان شوند] و در آوندی شیشه‌یی یا

کاسه‌یی چینی برداشته می‌شود و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند [که اگر خدا بخواهد سودمند است].

چندوچون ربِّ خشخاشِ درست شده با ادویه سودمند برای آبریزشها بر همه‌ی اندمها - به‌ویژه آبریزشهای تندی که از سر، بر سینه ومعده می‌ریزند- و برای [درست کردن] آن از:

خشخاش بزرگ برگزیده **دویست عدد** را می‌گیرند و آنها را با دانه‌های آنها می‌کوبند و یک شب در شش بخش آب می‌خیسانند – و هر بخش (قسط) یک رطل و نیم است – و سپس آنها را با آتشی آرام تا هنگامی که نیمی از آن کاسته می‌شود می‌جوشانند و پس، آن را از آتش پایین می‌آورند تا سرد شود و بتوان که آن را سایید، که آن را خوب می‌سایند و می‌پالایند و بر هر سه بخش از آبِ خشخاش، یک بخش از عسلِ کف و رویه گرفته یا شکر طبرزدی که در قوام عسل ذوب شده باشد می‌ریزند و بخش آبینگی آن را تا هنگامی که به پایای لعوق در می‌آید با آتشی آرام می‌پزند و سپس آن را از آتش پایین می‌آورند و از اقاقیایِ سرخ و زعفران و مرّصافی و مازوی عَفصی و عصاره‌ی لحیة‌التّیس و گلنار هرکدام یک درهم را بر آن می‌افکنند و همگی را نرم می‌کوبند و با پارچه‌یی حریر می‌پالایند و لعوق را بر آن می‌ریزند و آن را به هم می‌زنند تا همسان گردد و در آوندی شیشه‌یی یا کاسه‌یی چینی برمی‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند][1].

بابت بیست و یکم[2]
در چندوچون اَنبه‌ها (اَنبَجات) و مرّباها

چندوچون (صِفتِ) گلنگبین (معجون گل سرخ و انگبین) شکری و عسلی؛ و برای [درست کردن] آن از:

گُل سرخِ تر و تازه (طَرِیّ) جوری (گوری، گور، شهری در فارس) به‌اندازه‌ی نیاز را می‌گیرند و دمبرگهای آنها را می‌بُرند و نَم و تری آنها را می‌افشانند (آنها را تکان می‌دهند تا قطرات روی

---

۱. این فقره‌ی اخیر که تنها در نسخه‌ی بولاق، ۵۹۳ آمده است، تقریبا تکرار فقره‌ی پشیین است و تنها تفاوت آنها این است که: فقره‌ی قبلی، **رب خشخاش** درست شده با **مثلّث** است و این یکی با **ادویه** است.

۲. در نسخه‌ی سزگین، ۳۹۶ شماره‌ی باب، **دوازدهم** نوشته است که اشتباه است.

آنها فروریزد) و آن را با دستی نیرومند در کوزه‌یی سفالی سبز یا کوزه‌یی چینی می‌فشارند و بر **هر یک من از گل سرخ** یک من شکر طبرزد را می‌ریزند و باز آن را با شکر به خوبی می‌فشارند تا برگهای گُل پژمرده شود؛ پس، آن را در آونـدی در جلو آفتاب می‌گذارند و آن را با پرویزنی (غِربالی) پاکیزه می‌پوشانند و هر روز صبحگاهان و شامگاهان آن را می‌جنبانند؛ پس هرگاه دیدند که آب آن بر مکیده شده (نشف گشته)، با آبی اندک، شکر را برای آن، آب می‌کنند و آن را بر روی گلهای پژمرده شده می‌ریزند و آن را تکان می‌دهند؛ و این کار، سی تا چهل روز با آن انجام می‌گیرد.

و اگر خواستید این گلنگبین را با عسل درست کنید؛ پس به جای شکر، عسلِ کف و رویه گرفته را بر آن بریزید.

چندوچون بنفشه‌ی پرورده‌ی سودمند برای [مداوای] سرفه و خشونت (گرفتگی) سینه و [و نرم کردن شکم و پاک گردانیدن معده] و برای [درست کردن] آن از:

بنفشه‌ی تروتازه‌ی خوشبو [به‌اندازه‌ی نیاز را] می‌گیرند و دمبرگهای آنها را می‌بُرند و از **شکر طبرزد**، برای **هر واحد** از گلِ بنفشه **دو واحد شکر** را بر آن می‌ریزند و آنها را با هم به خوبی می‌فشارند و آن را در جلو آفتاب می‌گذارند و چند روزی آن را می‌جنبانند (تکان می‌دهند) و هرگاه که آب آن بر مکیده می‌شود بهتر است که شکر را برای آن آب کنند و بر آن بریزند و همان کاری را که با گلنگبین کرده‌اند با این نیز، انجام دهند.

چندوچون هلیله‌ی پرورده‌ی زداینده‌ی ناهنجاریهای **معده** و نیرومندساز آن و یاری دهنده‌ی آن در گوارش و خشکاننده‌ی تری و نرم‌کننده‌ی طبیعت؛ و ادامه دادن بر استفاده‌ی از آن، رنگ خسار را روشن می‌سازد و فرارسیدن پیری را کند می‌نماید؛ و [نیز،] سودمند برای [ازمیان بردنِ بادهای بواسیر] و تلخه‌ی سیاهِ (سوداء) پدید آینده از سوختن بلغم، - به‌ویژه اگر با اَفاویه (داروهای خوش طعم) درست شود- ؛ و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی کابلی بزرگ صدعدد گرفته می‌شود و آنها را در کوزه‌یی (اِجانه‌یی) می‌اندازند و از آب، آن اندازه که آنها را فرو پوشد بر آنها ریخته می‌شود و پنجاه درهم از خاکستر شاخه‌های مَو را بر آنها می‌ریزند و ده روز آن را به حال خود رها می‌سازند و آب و خاکستر را در هر سه روز یک بار جایگزین می‌گردانند (آب و خامکستر تازه را بر آن می‌ریزند)؛ و سپس هلیله‌ها را می‌شویند و آنها را در پاتیلی (طنجیزی) می‌ریزند و آن اندازه از آب را که آنها را فرو پوشد بر

آنها می‌ریزند و یک کفِ دست جو پوست گرفته کوبیده شده را بر آنها می‌افکنند و آن را می‌جوشانند تا جو پخته شود سپس هلیله‌ها را بیرون می‌آورند و آنها را به آرامی پاک می‌نمایند تا پوست آنها کنده نشود و باسوزن درشتی (مِسلَه‌یی، جوال دوزی) در هر هلیلیه‌یی ده تا سوراخ پدید می‌آورند و پس، آنها را در آوندی (برنیّه‌یی) چینی یا کوزه‌یی سفالی سبز می‌ریزند و از عسل آن مقداری را که آنها را فرو پوشد- پس از گرفتن کف و رویه‌ی آن- بر آنها می‌ریزند و بیست روز آن را به حال خود رها می‌سازند و عسل را چندین بار بر آن می‌ریزند و هر روز هنگامی که شل می‌شود و آب می‌اندازد، یک جوش آن را می‌جوشانند تا به راستی آبینگیی در آن باز نماند.

سپس با باز گذاشتن سرِ آوند، ترینگی آن برمیکده می‌شود، و پس عسلی کف و رویه گرفته را به اندازه‌یی که آن را فرو پوشد بر آن می‌ریزند.

و اگر خواستید که چیزی از داروهای خوش مزه را (اَفاویه را) بر آن بیفکنید از دارچینی و زنجبیل و قرنفل و هیل و جوزبَوّا، برای هر **صد دانه هلیله**، یک اوقیه‌ی نرم کوبیده شده را و نیم اوقیه مسک را بر آنها بریزید، و همگی را در آوندی نگه دارید [و به هنگام نیاز] آنها را به‌کار بگیرید.

چندوچون زنجبیل پرورده‌ی سودمند برای: گُرده و مثانه و معده‌ی سرد [و بلغم سرد چسبنده در آن (معده سرد)؛ و غذا را با نیرو می‌گوارد و نیروی جماع را به‌گونه‌ی آشکار می‌افزاید] و پیشاب را روان می‌دارد و برای [مداوای] تب و لرز (حُمّی و نافض) سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

زنجبیل چینی را می‌گیرند و آن را به **تکّه‌های بزرگی** می‌بُرند و آنها را به مدّت بیست روز در آب می‌خیسانند و هنگامی که آب آن بر مکید ه می‌شود از آب و عسل به اندازه‌یی که آن تکّه‌ها را در زیر خود فرو پوشد بر آن می‌ریزند و آنها را در دیگی سنگی به خوبی می‌جوشانند و سپس آنها را از آن آب و عسل بیرون می‌آورند و به صورت گِرده‌های (قرصهای) کوچکی درمی‌آورند و عسل کف و رویه گرفته را بر آنها می‌ریزند و از اَفاویه [نیز،] آنچه را بر هلیله‌ی پرورده ریخته‌اند بر این هم می‌ریزند.

چندوچون شقاقُلِ (زردک صحرایی، بیخ گیاهی از نوع هویج) **پرورده، و سودمندیهای آن برای نیروی جماع است** و این نیرو را برمی‌انگیزد؛ و برای [درست کردن] آن از:

شقاقل بزرگ **پنج رطل** را می‌گیرند و ده روز آن را در آب می خیسانند و سپس آن را در دیگی سنگی می‌اندازند و از آب، آن اندازه که آن را فرو پوشد بر آن می‌ریزند و یک جوش سبک آن را می‌جوشانند و بیرون می‌آورند و پوست آن را می‌گیرند و برای بار دوم آن را به دیگ؟ برمی‌گردانند و از آب و عسل به اندازه‌یی که آن را فرو پوشد بر آن می‌ریزند و برای بار دوم آن را **به‌خوبی** می‌جوشانند و پس، آن را از آن آب و عسل بیرون می‌آورند و آن را به دیگی پاکیزه می‌ریزند و از **عسلِ طبرزد** اندازه‌یی را که آن را فرو پوشد بر آن می‌افکنند و یک جوش سبُک آن را می‌جوشانند و آن را در کوزه‌یی سبز می‌ریزند و نمی گذارند بی‌عسل بماند و آفاویه و زعفران را بر آن می‌افکنند.

چندوچونِ راسَن (زنجبیل شامی، بیخ نباتی است خوشبو و تند طعم یاقوتی رنگ مایل به سبز...) **پرورده‌ی سودمند برای دارندگان مزاج سرد و مفلوجها**، و برای گرده‌ی سرد؛ و پیشاب را روان می‌دارد و پشت را گرم می‌نماید و ریه و سینه را پاکیزه می‌گرداند؛ و برای [درست کردن] آن باید:

ده رطل راسن را بگیرند و آنها را به تکّه‌هایی به‌اندازه‌ی انگشتی تکه‌تکّه نمایند و پوست آنها را بگیرند و بیست روز آنها را در آب و نمک بخوابانند و هر سه یا پنج روز یک بار آب آنها را جایگزین گردانند و سپس آنها را در دیگی سنگی بریزند و از آب به اندازه‌یی که آنها را فرو پوشد بر آنها بریزند و از عسل سه رطل را بر آنها بیفکنند و یک جوش سبک آنها را بجوشانند تا نرم گردد و پس، آنها را از آب و عسل بیرون بیاورند و برای بار دوم به دیگ برگردانند و از عسلِ زنبورِ عسل، اندازه‌یی که آنها را فرو پوشد بر آنها بریزند و یک جوش **خوب** آنها را بجوشانند و آنها را در کوزه‌یی سبز بریزند و داشتنِ عسل آن را فراهم سازند و هر پنج روز یک بار یک جوش آن را بجوشانند و عسل را بر آن بریزند و سپس زنجبیل و دارچینی و هیل و جوز بَوّا و قرنفل و دارفلفل را بگیرند و آنها را نیم‌کوب بکوبند و در کیسه‌یی کتانِ توری بافت (متخلخلة‌الشّبک) بریزند و آن را در آن کوزه‌ی سفالی بیدازند و به‌کار بگیرند.

چندوچون ترنج پرورده سودمند و خوب برای بیماریهای سینه و گلو و توانمندساز معده - به‌ویژه اگر با پوستِ آن درست شود- [و برای [درست کردن] آن از:

ترنج بزرگ **سوسی** (شهری و بندری در تونس؛ و شاید منسوب به شوش باشد) با پوست را می‌گیرند و دانه‌ی آن را بیرون می‌ریزند و آن را در تکّه‌هایی به‌اندازه‌ی انگشت می‌برند — و

کسی که بخواهد که پوست بیرونی آن را بگیرد می‌تواند این کار را انجام دهد (فذلک الیه) – و آنها را در **دیگی سنگی** می‌ریزند و از آب، اندازه‌یی که آنها را فرو پوشد و از عسل سه رطل را بر آنها می‌ریزند – و معمولاً برای هر رطل از ترنج، سه رطل از عسل را بر آن می‌ریزند– و آنها را با آتشی آرام تا هنگامی که نرم می‌شوند، می‌جوشانند، سپس از دیگ بیرون می‌آورند و تنها از **عسل** اندازه‌یی که آنها را فروپوشد بر آنها می‌ریزند و یک جوش سُبُک آنها را می‌جوشانند و در آوندی سفالی می‌ریزند و **داشتنِ عسل** آن را گوش می‌دارند (مواظبِ بودن عسل در آن می‌شوند). و نگاه می‌کنند که: اگر آب از آن معجون بیرون تراوییده و شل و آبکی شد، بهتر است عسل فروپوشنده‌ی آن را دگرگون سازند و یک جوش آن را بجوشانند و از آتش پایین بیاورند و تا هنگامی که ببینند که عسل به گونه‌یی است که هیچ آبی از آن بیرون نتراوییده است پیوسته این کار را انجام دهند و سپس همراه با عسل داروهای خوش مزه‌یی را که به تازگی یاد کرده‌ایم بر آن بریزند و سر آوند سفالی را ببندند و به هنگام نیاز آن را به‌کار بگیرند.

چندوچون دستنبوی[1] (دست انبویه‌ی) توانمندساز معده و برای [درست کردن] آن:

پنجاه عدد دست‌انبویه را می‌گیرند و دانه‌های (حُمّاض) آنها را بیرون می‌آورند و ده روز آنها را در آب و نمک می‌خیسانند و در این مدّت آب و نمک آنها را جایگزین (تعویض) می‌نمایند و در دیگر چیزهایی که به آن نیاز است همان کاری را که برای **ترنج پرورده** انجام داده می‌شود برای این، نیز، انجام می‌دهند.

چندوچون گزر (زردک، هویج) پرورده که بر نیروی جماع (باه) می‌افزاید و این معجون برای سینه و پشت و گُرده‌ها سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن:

ده رطل زردک تازه را می‌گیرند و درون آنها را بر می‌کنند و از آب به اندازه‌یی که آنها را فرو پوشد و از **عسل سه رطل** را بر آنها می‌ریزند و با آتشی آرام تا هنگامی که نرم می‌شوند آنها را می‌جوشانند و پس، آنها را از آن آب بیرون می‌آورند و نگه می‌دارند تا آبِ آنها برمکیده شود و آنها را به دیگی دیگر می‌ریزند و از عسل به‌اندازه‌یی که آنها را فرو پوشد بر آنها می‌ریزند و یک

---

۱. این واژه در نسخه‌ی بولاق، ۵۹۴ به صورت «دستورالمربّا» است، که درست به نظر نمی رسد، امّا در نسخه‌ی سزگین؛ به صورت «دستنبو» است که **میوه‌ی کوچک و زرد رنگ** و خوشبوی گیاهی از کدوییان است و به فارسی «دست‌انبویه» و به **کردی** «شَمامه» گویند و همچون گرمک است.

جوش سبک آنها را می‌جوشانند و در آوندی سفالی ریخته می‌شوند و مواظب می‌شوند که عسل آنها کم نشود که آب از آنها فرو تراود و سرازیر گردد.

چندوچون کدوی (قرع) پرورده که سرد است و اگر نرم باشد برای **سینه** و **ریه** و **مثانه** – اگر سفتی و گرمیی در آنها باشد– بسیار نرم‌کننده‌ی خوبی و برای [درست کردن] آن از:

کدوی شیرین تازه‌ی تر را [به‌اندازه‌ی نیاز]می گیرند و از بیرون پوست آن را می‌گیرند و درون آن را پاکیزه می‌گردانند و آن را در اندازه‌ی دو انگشت (دو انگشت به هم چسپیده) تکّه‌تکّه می‌نمایند و این تکّه‌ها را در دیگی سنگی می‌اندازند و از آب به اندازه‌یی که آنها را فروپوشد بر آنها می‌ریزند و یک جوشِ **سبک** آنها را می‌جوشانند – زیرا اینها آتش را چندان برنمی تابند– و سپس آنها را در دیگی دیگر می‌ریزند و از آب و عسل اندازه‌یی که آنها را فرو پوشد بر آنها ریخته می‌شود و پس، آنها را از آن بیرون می‌آورند و برای بار دوم آنها را در دیگی می‌ریزند و از عسل طبرزد به اندازه‌یی که آنها را فرو پوشد بر آنها می‌افکنند و یک جوش سبک آنها را می‌جوشانند و آنها را در کوزه‌یی سبز می‌ریزند و عسل آن را گوش می‌دارند که **مبادا آبِ** از آن بیرون تراود که در این صورت عسل آنها را جایگزین می‌گردانند؛ و کسی که بخواهد که داروهای خوش‌مزه‌کننده را بر آنها بریزد می‌تواند این کار را انجام دهد.

چندوچون گردوی پرورده که بر توان جماع می‌افزاید و ترینگی را می‌خشکاند و برای سردی کبد سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

گردوی تازه‌یی که چندان سخت نشده باشد [به‌اندازه‌ی نیاز] را می‌گیرند و پوست بیرونی آنها را می‌کنند و اگر پوست درونی آنها نیز سفت شده باشد آن را هم می‌کنند و آنها را در دیگی سنگی می‌ریزند و از عسل طبرزد (عسل سفید زلال) اندازه‌یی را که آنها را فرو پوشد بر آنها می‌ریزند و یک جوش سبک آنها را می‌جوشانند و آنها را در کوزه‌یی شیشه‌یی می‌افکنند و هر سه روز یک بار به عسل آن رسیدگی می‌کنند؛ و آن بدین‌گونه که: آنها را یک جوش می‌جوشانند و عسل را بر آنها می‌افزایند.

چندوچون سیب پرورده‌ی تقویت کننده‌ی معده و قلب و [نیز،] بوی دهان را خوش می‌دارد و برای [درست کردن] از:

سیبِ شامی سالم بی‌عیبِ [پوست نگرفته ی[1]] از دانه پاک شده، پنجاه سیب را می‌گیرند و آنها را در دیگی سنگی می‌افکنند و از عسل طبرزد اندازه‌یی که آنها را فروپوشد بر آنها می‌ریزند و با جوشاندنی سبک آنها را یک جوش می‌جوشانند و آنها را در کوزه‌یی شیشه‌یی می‌اندازند و در هر سه روز یک بار به عسل آن رسیدگی می‌کنند تا مبادا آب بیندازد، و هنگامی که آب آن بر مکیده می‌شود بهتر است اندکی از زعفران را بر آن بریزند.

چندوچون بِه پرورده و این، در نیرومند ساختن معده از سیب پرورده توانمندتر است؛ و برای [درست کردن] آن از:

به بلخی بیست عدد را می‌گیرند و پوست آنها را می‌گیرند و درون آنها را پاک می‌نمایند و آنها را در تکه‌هایی میانه‌یی (معتدلی) می‌بُرند [و در دیگی سنگی می‌اندازند] و از عسل طبرزد اندازه‌یی را که آنها را فرو پوشد بر آنها می‌ریزند و یک جوشِ خوب آنها را می‌جوشانند و آنها را در کوزه‌یی سفالی سبز می‌ریزند و به عسل آن رسیدگی می‌کنند که مبادا آب بیندازد و برای این کار، عسل آن را جایگزین می‌نمایند و یا آن را می‌جوشانند تا آب آن برمکیده شود؛ و بِه‌ها را به میان عسل برمی‌گردانند و پس، آنها را در کوزه‌یی سفالی سبز می‌ریزند.

چندوچون گلابیِ (کُمّثرایِ) پرورده که معده را نیرومند می‌سازد و [کار] شکم را بند می‌آورد؛ و برای [درست کردن] آن از:

گلابیِ نارس صد عدد را می‌گیرند و آنها را در دیگی سنگی می‌اندازند و از عسل طبرزد اندازیی را که آنها را فرو پوشد بر آنها می‌ریزند و با آتشی آرام یک جوش سبک آنها را می‌جوشانند و سپس، آنها را در کوزه‌یی سفای سبز(برنّیة خضراء) می‌ریزند و عسل آن را گوش می‌دارند.

چندوچون رُطَبِ (خرمای نورسِ) پرورده که بر نیروی جماع می‌افزاید و طبیعت (کار دفع) را نرم می‌نماید؛ و برای [درست کردن] آن از:

رطبِ ارادحنی/اذاجنی[2] **صدد عدد** را و از **بادام پوست** نازک (فَرِکْ) که هر دو **پوست** آن را

---

۱. در سزگین، ۳۹۸، به‌جای «پوست نگرفته» که در بولاق، ۵۹۵ آمده است، «دو پوست گرفته» است که به قرینه‌ی طبیعی نادرست است؛ زیرا سیب «دو پوست» ندارد.

۲. این واژه در سزگین، ۳۹۹ به صورت «ارادحنی» بدون هیچ نقطه‌یی؛ و در بولاق، ۵۹۵ به صورت اذاحنی است که هیچکدام معلوم نشد

باز کرده باشند صد دانه را می‌گیرند و رطب‌ها را در جلو آفتاب پراکنده می‌سازند تا اندکی خشک گردند؛ سپس با کاردی/جوال دوزی (مِسله‌یی) رطبها را از پایین سوراخ می‌کنند و **هسته‌های** آنها را بیرون می‌آورند و به جای آنها بادامی را می‌گذارند و آن رطبهای بادام‌دار را به ردیف در **کوزه‌یی شیشه‌یی** می‌چینند و از **عسلی** کف و رویه گرفته به‌اندازه‌ی نیاز و اندازه‌یی که آنها را فرو پوشد بر آنها می‌افکنند و اندکی از زعفران را بر آنها می‌ریزند؛ و این، باید پس از آن باشد که در هر سه روز یک بار عسل آن را جایگزین کرده باشند.

چندوچون بادام پرورده‌یی که برای سرفه و خشونت (گرفتگی) گلو و سینه سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

بادام نرم و نازک توپُر (سَمین) **صد عدد** را می‌گیرند و آنها را در دیگی سنگی می‌اندازند و از روغنِ/شیره‌ی ناپخته، اندازه‌یی را که آنها را فرو پوشد بر آنهامی‌ریزند و یک جوش خوب آنها را می‌جوشانند و سه روز آنها را به حال خود رها می‌سازند؛ سپس آنها را از روغن/شیره، بیرون می‌آورند و آنها را در عسل طبرزد می‌ریزند و یک جوش سبک آنها را می‌جوشانند و در کوزه‌یی سفالی می‌افکنند و به عسلِ آن، رسیدگی می‌کنند و اگر آب بیندازد آن را جایگزین می‌سازند [که این، سودمند است].

باب بیست و دوم
در چندوچون سرمه‌ها (اَکحال)

چندوچون سرمه‌ی عُزیز[1] که برای [روشن کردن] تاریکی چشم سود دارد و چشم را نیرومند می‌سازد و تری را می‌خشکاند؛ و برای [درست کردن] آن از:

اقلیمیای (ریزه ی، کف و درد) **طلا** و توتیای (رسوبها و بخارهای سنگ سرب) **هندی** و خرچنگ دریایی و اُثمد (سنگ سُرمه، سنگی که از آن سرمه درست می‌کنند) و توپالِ (سونشِ) **مس** و ساذَج هندی و صبراسقوطری و مس سوخته و شادنه‌ی (سنگی عدسی‌وار به رنگ سرخ) شسته شده هرکدام یک درهم، فلفل سفید و سیاه و دارفلفل و نوشادُر هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و [همگی] کوبیده و بیخته می‌شوند و برای بار دوم ساییده می‌گردند و

۱. سرمه‌ی عُزیز نام **سرمه‌ای** است که تاریکی چشم و خشک کردن رطوبات را سود دارد. (لغتنامه دهخدا)

چشم را با آن سرمه می‌کشند.

چندوچون عُزیزی دیگر که نیرومندتر از آنِ نخست است و برای آغاز آب آوردن چشم و **انتشار** (گشاد شدن بیش از اندازه‌ی عنبیه) و کم سو شدن دید و **غشاوه** (تاریکی چشم به سبب پرده‌یی که در بالایی ملتحمه به هم می‌رسد.) و **سُلاق** (سفت و سطبر شدن کناره‌های پلک چشم) سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

توتیای هندی و توپالِ مس و مسِ سوخته و مروارید (لوءلوء) سوراخ نشده و مرجان (بُسّد) و ساذَج هندی و اقلیمیای طلا و صبراُسقوطری و خرچنگ دریای و زعفران و سنبل‌الطّیب هرکدام دو درهم، ساذَج شسته شده شش درهم، فلفل سفید و دارفلفل و نشادُر هرکدام یک مثقال، مِسک یک دانگ، کافور نیم دانگ گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و با پارچه‌یی حریری بیخته گشته گِرداوری شده و [در پایان کار، زعفران و مسک و کافور را با آنها می‌آمیزند و برای بار دوم آنها را در هاون نرم می‌سازند و باز با پارچه‌یی حریر می‌بیزند و به‌کار می‌گیرند].

چندوچون سرمه‌ی ابوالسندی[1]/الوالسدی سودمند برای تاریکی دید و تاریکی چشم و فراوانی اشک و سَبَل (پرده‌یی در پیش چشم که از ورم عروقِ آن در سطح مُلتحمه پدید آید) و غشاوه؛ و برای [دِرست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد و زنجبیل هرکدام پنج درهم، فلفل سفید دو درهم. نوشادُر یک درهم، شاذنج شسته شده دو درهم گرفته می‌شود و اینها کوبیده می‌شوند و با پارچه‌یی حریر بیخته می گردند و در هاون نرم گردانیده گشته و با آنها سرمه می‌کشند.

چندوچون باسلیقونِ[2] اکبرِ سودمند برای حِکّه‌ی چشم (خارش سخت چشم و تاریکی دید) و برای [درست کردن] آن از:

زَبدُالبحر(کفک دریا و گویند پوسته حیوانی در دریای عدن است که اندازه‌اش یک وجب است) و اقلیمیای نقره هرکدام ده درهم، مس سوخته پانزده درهم نمک دارانی (اندرابی) و

---

۱. در بولاق، ۵۹۶، ابوالسندی است و در سزگین،۳۹۹، ابوالسدی است که هیچ کدام معلوم نشد.

۲. **باسلیقون:** نوعی داروی چشم و مرهم که **دو نوعِ** بزرگ و کوچک دارد: بزرگِ آن، تألیف بُقراط است و **باسلیقون عُزیز** که تألیف بُولُس است و اشک پیران را باز دارد. (فرهنگ اغراض)

ساذج هندی و سفیدابِ سُرب و فلفل و دارفلفل و گندبیدستر و سنبل‌الطّیب و اِثمد هرکدام دو درهم، نمک هندی و قرنفل و اُشنه هرکدام یک درهم، صبرِ اسقوطری و عصاره‌ی مامیثا هرکدام پنج درهم، مُرّصافی و مامیران چینی و نوشادُر و عروق الصّبّاغین (زردچوبه) هرکدام سه درهم، هلیله‌ی زردّ هسته درآمده چهار درهم- و در نسخه‌یی دیگر پنج درهم است- نمکِ خمیر (مِلحُ العَجین) پنج سیر گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و باپارچه‌یی حریر بیخته گشته گردآوری می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به کار می‌برند.

چندوچون باسلیقونِ کوچک که برای همه‌ی چیزهایی که باسلیقون نخست برای آن سودمند بوده، سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

اقلیمیای نقره/زر، ده درهم، و مس سوخته پنج درهم، سفیدآبِ سرب و نمک درانی هرکدام دو درهم، نوشادر و جُعدَه (مریم نخودی، یکی از انواع شیح) و فلفل و دارفلفل هرکدام دو درهم [زبَدُالبحر ده درهم] قرنفل و اُشنه هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته، گردآوری می‌شوند و به هنگام نیاز با آنها سرمه می‌کشند.

چندوچون سرمه‌ی رُمادی سودمند برای ریزشِ آب چشم، و خشک‌کننده‌ی ترینگی و روشن‌کننده‌ی چشم و برای [درست کردن] آن از:

سرمه و توتیای هندی و توپالِ مس و گوش‌ماهی (شُنج) سوخته هرکدام یک جزء و مامیران چینی یک چهارم جزء گرفته می‌شود که اینها کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و چشم را با آن سرمه می‌کشند.

چندوچون سرمه‌یی که دید (بَصَر) را روشن می‌نماید؛ و برای [درست کردن] آن از:

زهره‌ی گاوِ نر و باشه و بزغاله (جَدی) هرکدام یک جزء و از روغن بلسان به‌اندازه‌ی نیمه‌ی وزن اینها و از آب انار ترش و دانه‌ی ترشه‌ی (حُمّاض) ترنج [و آبِ دانه‌ی ترنجِ] میخوش به‌اندازه‌ی نیمه‌ی روغن[1] [بلسان] گرفته می‌شود، این داروها همگی در آوندی شیشه‌یی (قاروره یی) گِرد آورده شده و در جلو آفتاب گذاشته می‌شوند و هر شامگاهی (عشائی) اندکی

---

۱. هر دو نسخه‌ی موجود در اینجا آشفته‌اند و اجزای این سرمه، دقیق معلوم نیست.

از آن را می‌گیرند و آن را در یک گوش ماهیِ پاکیزه‌یی (صَدفة نظیفه) می‌گذارند و عسل شیرینی (شهدی) را که آتشی به آن نخورده باشد با آن می‌آمیزند و صبحگاهان و شامگاهان به هنگام تهی بودن معده و پاک بودن هوا، با آن سرمه می‌کشند.

چندوچون بَرودیی (داروی چشم که از چیزهای سرد سازند، سرمه‌یی که چشم را بدان خنک کنند) **که چشم را روشن می‌کند** و خنک می‌سازد و گرمای آن را خاموش می‌نماید؛ و برای [درست کردن] آن از:

اقلیمیای زر، چهار درهم، توتیای هندی دو درهم، اِثْمد (کُحل) پنج درهم گرفته می‌شود و همگی ساییده می‌گردند و با آبی سرد/ با گلاب و سرکه‌ی انگوری سرشته می‌شوند و آنها را در پارچه‌یی دبیقی (نوعی پارچه‌یی لطیف و گرانبها) می‌گذارند و خشک می‌نمایند و هفت بار آن را می‌شویند و سپس آن را خشک می‌گردانند و می‌سایند و از **کافور** چیزی از دو دانگ تا نیم درهم - به‌اندازه‌ی نیاز به سرد کردن- را با آن همراه می‌سازند [و چشم را با آن سرمه می‌کشند].

سرمه‌ی زعفران سودمند برای: مداوای تاریکی و خارش و سُلاقِ (سرخ و ستبر گشتن کناره‌های پلک) چشم؛ و برای [درست کردن] آن از:

سنبل‌الطّیب و زعفران هرکدام دو درهم، دارفلفل یک درهم، فلفل سفید یک دانگ و نیم، نشادر نیم درهم، [زعفران] و مازو، سه درهم، کافور نیم دانگ گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌شوند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و در هاون، نرم گردانیده می‌شوند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون بَرودی روشن کننده و نیرومند سازِ چشم؛ و برای [درست کردن] آن از:

نوشادُر چهار درهم، صمغ عربی دو درهم سفیدابِ سرب و اقیلیایِ نقره و سرمه (اِثمد) هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی بیخته می‌شوند [و در هاون نرم می‌گردند] و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون سرمه‌ی ساذج (شَاذج، مامَهستان، برگ درختی هندی است) که چشم را نیرومند می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

اِثْمد (سرمه) شش درهم، مرقشیشا (مرقشیثا: سنگ سخت، سولفور طبیعی سفید رنگِ آهن) چهار درهم اِقلیمیای [سیاه] دو درهم، مروارید یک دانگ و نیم و زعفران و بُسد هرکدام

نیم درهم، فرنجمشک (مُعرّب پلنگ مُشک فارسی است و آن را فلنجمشک نیز می‌گویند) یک قیراط، ساذج هندی یک درهم گرفته می‌شود، این داروها ساییده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته گردآوری می‌شوند و در هاون نرم می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون بَرودی نرم که در پایان چُشم‌درد (رَمَد) با آن سرمه می‌کشند؛ و برای [درست کردن] آن از:

ساذج هندی و مس سوخته و افیون و نشاسته هرکدام هفت درهم، صمغ عربی سی درهم، اقلیمیا چهل درهم سفیدابِ سرب شصت درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون بَرودِ سیاهِ سودمند برای دردهای چشم و برای [درست کردن] آن از:

افیون ده درهم، سُک و توتیای هندی و قاقُله هرکدام یک درهم، کافور و مس سوخته و مرقشیشا هرکدام دو درهم، زعفران دو دانگ، مُرّصافی و اقلیمیا هرکدام پنج درهم صمغ عربی چهل/سی درهم، اُثمُد/کحل بیست درهم، شکرطبرزد یک دانگ/ دو درهم- اقلیمیا و مس سوختهِ هرکدام جداگانه کوبیده می‌شوند - حُضُض یک دانگ/ نیم درهم، گلنار و ساذَج هندی هرکدام یک دانگ و نیم/ یک چهارم درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند.

و اگر بخواهید که این داروها را خوب بسایید و نرم نمایید، بهتر است صمغ را (مایع چسبناکی را که از برخی از درختان خارج می‌شود) بگیرید و آن را در آب باران بخیسانید و این آب، به اندازه‌یی باشد که [صمغ] و داروها را فرو پوشد و به‌اندازه‌ی چهار انگشت بالاتر از داروها باشد و صمغ و داروها پس از خشک شدن ساییده شده و جلو آفتاب گذاشته شوند و در این خیساندن هرگاه که آب کاسته می‌شود آب را بر آن بیفزایند و باز هم آن را پیش آفتاب بگذارند و این کار، هفت روز و هفت بار ادامه یابد [و پس از آنکه آب برمکیده می‌شود] داروها، ساییده می‌شوند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون سرمه‌ی روشنایای (روشنایِ) سودمند برای کم‌توانی بینایی و غِشاوه؛ و برای

[درست کرن] آن از:

مسِ سوخته و شاذنج هرکدام پنج درهم، فلفل و دارفلفل و زعفران و پیهِ حنظل هرکدام نیم درهم، زنگار و صبراسقوطری و بوره‌ی ارمنی هرکدام یک درهم، اقلیمیا دو درهم گرفته می‌شود که کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و در هاون نرم گردانیده می‌شوند و آنها را در ظرفی برمی‌دارند و [به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند].

چندوچون سرمه‌ی بنفشه‌ی سودمند برای تاریکی دید و خارش چشم و ریزش اشک؛ و برای [درست کردن] آن از:

شاذَنج دو درهم، دم الاخوین یک دانگ، مس سوخته یک درهم، دارفلفل و سنبل‌الطّیب هرکدام نیم درهم، ساذج هندی دو دانگ، قاقله و مسک هرکدام یک دانگ، کافور نیم دانگ گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و آنها را در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

چندوچون ذَرورِ (داروی خشک سوده یا کوفته که آن را بر جراحتها یا در چشم پاشند) **سفیدِ سودمند برای چشم‌دردِ تازه** و برای [درست کردن] آن از:

اَنزروت (صمغ درختی خاردار و سرخ و سفیدِ مایل به زردی) پنج درهم، نشادُر دو درهم، شکرطِبرزد و صمغ عربی هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته و در چشم پاشیده می‌شوند.

چندوچونی اقراباطیقان/ اقراماطقانِ بزرگ و آن همان ذَرورِ زَردِ بزرگ سودمند برای چشم دردهایی است که از ترینگی (رطوبت) و چشم دردِ (رَمَدِ) کهنه باشد و برای [درست کردن] آن از:

انزروت ده درهم، شیاف مامیثا (دارویی ترکیبی که یکی از ترکیبات اصلی آن ساذج هندی است) پنج درهم، صبر و زعفران هرکدام نیم درهم، افیون دو دانگ گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته گردآوری می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند [و به هنگام نیاز]آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون جِلا (سرمه‌ی چشم) ذَرورِ حزمِ سودمند برای زخمهای چشم، و قرنیه را پُر می‌سازد؛ و برای [درست کردن] آن از:

شیحِ سوخته و شاذَنج شسته شده به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و کوبیده می‌گردند و با

پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند[و در آوندی برداشته شده] و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌برند.

چندوچون ذَرورِ زردِ کوچک سودمند برای بازمانده‌ی چشم دردِ پدید آمده از باد برای کودکان؛ و برای [درست کردن] آن از:

انزروت شش درهم، شیاف مامیثا سه درهم، صبر، دو دانگ، ذرور سفید نرم شش درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و نرم گردانید می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون ذروری سفید کافوریِ سودمند برای گرمی چشم و چشم درد سبُک؛ و برای [درست کردن] آن از:

صدفِ سوخته و مروارید (لؤلؤ) سوراخ نشده هرکدام دو درهم، نشاسته یک درهم، کافور یک دانگ گرفته می‌شود، این داروها، ساییده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته گردآوری می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون اکسیرینِ[1] سودمندبرای زخمهای چشم؛ و برای [درست کردن] آن از:

شاذنج شسته سه درهم، نشاسته و اقلیمیای نقره و افیون و اُثمد هرکدام یک درهم، صمغ عربی و انزروت هرکدام یک مثقال، سفیداب سرب هشت درهم گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده می‌شوند و بیخته می‌گردند و در هاون نرم گردانیده گشته و در چشم پاشیده می‌شوند.

چندوچون اکسیرین دیگری سودمند برای زخمهای چشم؛ و برای [درست کردن آن] از:

شاذنج شسته شده و مروارید و مرجان (بُسّد) و توپالِ مس و اُسرنج (سُرنج) و مس سوخته‌ی شسته شده و اقلیمیای زر هرکدام دو درهم، سرمه‌ی اصفهانی و مرقشیثا و زَبدالحجر هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و به هنگام نیاز آنها به‌کار می‌گیرند.

چندوچون وَردیی از ابوعلی کّحال (چشم پزشک) که برای زخمها سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

شاذنج شسته شده و صدفِ (شنج توتیای) سوخته هرکدام یک جزء، پوسته‌های تخم

---

۱. در منابعِ در دسترس توضیحی برای آن یافت نشد.

شترمرغ که پاکیزه شسته شده باشد و از آب پاک شده و سوخته باشد نیم جزء گرفته می‌شود؛ و همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون وَردی دیگری سودمند برای زخمها و خشکی چشم و چشم درد؛ و برای [درست کردن] آن از:

سفیداب سرب و اقلیمیای نقره و شاذنج و صمغ عربی هرکدام چهار درهم، نشاسته‌ی گندم و افیون و مس سوخته و زعفران هرکدام یک درهم، کافور نیم دانگ گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و در هاون نرم گردانیده می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون ذَروری برای سفیدی (بیاض) چشم؛ و برای [درست کردن] آن از:

خرچنگ دریایی و اقلیمیایِ زر و پشکل سوسمار و صدف سوخته و زَبدالحجر به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و در هاون، نرم گردانیده می‌گردند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌برند.

سرمه‌یی دیگر برای سفیدی چشم؛ و برای [درست کردن] آن از:

فضله‌ی (خَرء) پرستوها به اندازه نیاز را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و آن را با شیرینی (شهد) یا عسل می‌آمیزند و چشم را با آن سرمه می‌کشند.

ذَروری برای زخمهای [چشم] و موسَرَج (موسره: حالتی که قرنیه به‌اندازه‌ی سر موری بشکافد و جراحت در آن ایجاد شود) و برای [درست کردن] آن از:

اِثمد و شاذنج هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و اینها، کوفته شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته، گردآوری می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به کار می‌برند.

باب بیست و سوم
در چندوچون شیافها [ی چشم]

چندوچون شیاف سفید سودمند برای آغاز چشم‌درد (رَمَد) و سوزشی که در چشم پدید می‌آید؛ و برای [درست کردن] آن از:

صمغ عربی و نشاسته و کتیرا هرکدام دو درهم، اقیلمیای نقره و افیون هرکدام یک درهم، سفیدآبِ سرب شش درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و با سفیده‌ی تخم مرغ سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرصهای کوچکی درآورده شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون شیاف سفید کُندُرِی سودمند برای زخمها [ی چشم]؛ و برای [درست کردن] آن از:

انزروتِ پرورده شده با شیر خر و افیون و کتیرا هرکدام یک درهم لُبانِ (کندُر، خردل بَرّی) سفیدِ [خشک] نیم درهم، سفیداب سرب هشت درهم، صمغ عربی چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و با سفیده‌ی تخم مرغ سرشته می‌شوند و خشک می‌گردند [و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند].

شیاف سفید دیگری که برای همین (زخمهای چشم) سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

سفیداب سرب یک جزء، کتیرا و انزروت هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌شوند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و با سفیده‌ی تخم‌مرغ سرشته می‌گردند و خشک می‌شوند و آن را به‌کار می‌برند.

شیاف سرخ نرم سودمندی [برای بازمانده‌ی چشم درد و ستبر شدن پلکها] و برای [درست کردن] آن از:

ساذَج شسته، شش درهم، مس سوخته چهار درهم، مرجان و مروارید و کهربا و سُرنج هرکدام دو درهم، صمغ عربی و کتیرا هرکدام پنج درهم دم الاخوین و زعفران هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود که کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و با آب سرشته گشته و به‌گونه‌ی شیاف درآورده می‌شوند و به هنگام نیاز آن را به کار می‌برند.

شیاف سرخ تند «اطرح ماطیقان»[1] سودمند برای گری (جَرَب) و کُمْنَه (تارشدن و کدورت دید) و آبریزش و آویختگی پلک و [باد] سَبَل؛ و برای [درست کردن] آن از:

شاذنج شش درهم، زنگار دوازده درهم، قلقطار سوخته هشت درهم، شَبِّ یمانی (زاج

---

۱. توضیحی برای «اَطرح‌ماطیقان» در منابع در دسترس یافت نشد.

سفید یمنی) دو درهم، مس سوخته چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و با شراب سرشته می‌گردند و خشک می‌شوند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون اَطرح ماطیقانِ دیگری سودمند برای غِشاوه و ستبری پلکها و سَبَل؛ و برای [درست کردن] آن از:

قلقطار سوخته و مسِ سوخته و زنگار هرکدام دو درهم، شاذَنج و نشاسته هرکدام چهار درهم افیون یک درهم، صمغ عربی سه درهم، زعفران نیم درهم گرفته می‌شود و همگی کوبیده می‌شوند و به‌گونه‌ی شیاف درآوره می‌گردند و به‌کار گرفته می‌شوند.

چندوچون شیافِ سبزی که برای: گرمی کهنه و ستبری پلکها و **سَبَلی** که سرخی و تندیی با آن نیست و برای غشاوه و بازمانده‌ی زخمها که منظورم از آن **سفیدی** است؛ سازگار و سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

افیون و اقلیمیایِ نقره هرکدام یک درهم، سفیدابِ سرب و صمغ عربی و زنگار و اُشه، هرکدام دو درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبِ اُشه / آس، سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی شیاف درآورده می‌گردند و خشک می‌شوند و آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شیاف سبز دیگری [که مانند شیاف پیشین سودمند است] و برای [درست کردن] آن از:

زنگار سه درهم و نیم، سفیداب سرب و اُشه و صمغ عربی و نشاسته هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند و با آب سذاب [تر] سرشته می‌گردند و آماده گردانیده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند [و به‌کار برده می‌شوند].

شیافهای زردِ (اصفر) سودمند برای آغازِ آب آوردنِ چشم و غشاوه و برای [درست کردن] آنِ از:

اَنزوت و شیافِ مامیثا هرکدام هشت درهم، مُرّصافی و بوره‌ی ارمنی و فلفل سفید هرکدام چهار درهم، زرنیخِ سرخ، دو درهم، زعفران نیم درهم / یک درهم و نیم، گرفته می‌شود که کوبیده و بیخته می‌گردند و [با آب رازیانه] به‌گونه‌ی حبّ درآورده می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

شیافهای سیاهی که خاموش‌کننده (مُطفئ) و سردگرداننده هستند و چشم آماسیده را با آنها می‌اندایند [و برای سَبَلی که با گرمی و چشم درد و سوزش در چشم و ریزش اشک همراه باشد، سازگار است]؛ و برای [درست کردن] آن از:

اقلیمیای نقره / زر، و سفیداب سرب و صمغ عربی و افیون و مس سوخته هرکدام چهار درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی بیخته می‌شوند و نرم گردانیده می‌گردند و با آب عِنب الثّعلب سرشته می‌شوند و آماده گردانیده می‌گردند (ویشیف) و آنها را در سایه خشک می‌نمایند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شیاف اصطفطیقانِ سودمند برای بیرون‌زدگی (استرخاء) چشم و تاریکی دید و آغازِ آب آوردنِ چشم [و غشاوه و دَمعَه] و برای [درست کردن] آن از:

اقلیمیای زر و فلفل سیاه و افیون هرکدام چهار درهم، انزروت و نمک هندی و زرنیخ زرد هرکدام یک درهم، بُوره‌ی ارمنی دوازده درهم [رتبل؟ دو درهم، صمغ عربی و عصاره‌ی مامیثا هرکدام هشت درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌گردند و با شراب یا آب رازیانه سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حَبّ درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شیاف دینارگونِ (شیاف درست شده از: شیاف مامیشا، زردچوبه و ساذج[؟] هندی) **سودمند برای دردِ سخت چشم و گرمی بیش از اندازه و طَرفَه** (نقطه‌ها و لکّه‌های بافتِ مُلتحمه) [و ظَفَره (ناخنه)]؛ و برای [درست کردن] آن از:

اقلیمیای زر و مس سوخته هرکدام دو درهم، مرجان و لوءلوء و دَم الأخوین هرکدام چهار دانگ، مُرّصافی و زعفران و نشاسته و انزروت و اقاقیا و هرکدام دو دانگ، زرنیخِ سرخ و شکر طبرزد هرکدام نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و با آب سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون شیاف قیصرِ سرخ سودمند برای ظَفَره و برای [درست کردن]آن از:

شاذنج دوازده درهم، صمغ عربی و مس سوخته هرکدام شش درهم، قلقطار سوخته و زنگار هرکدام دو درهم و نیم/دو درهم [افیون دو درهم و نیم] گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌شوند و با شراب یا آب رازیانه سرشته می‌گردند و

آماده گردانیده می‌شوند و آنها را در سایه خشک می‌نمایند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شیاف سیاهی که دیزج[1] نامیده می‌شود؛ و برای ظَفَره و سَبَلِ کهنه و گری کهنه – اگر گرمایی با آن نباشد- و برای سفیدی غلیظ، سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

کُحل و زنگار و ساذَجِ هندی هرکدام یک درهم / یک درهم و نیم، اقلیمیای زر دو درهم اُشه و سکبینه و دارفلفل هرکدام یک درهم / یک مثقال گرفته می‌شود و داروهای خشک، نرم کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و **سکبینه** و **اُشه** با شرابی کهنه آب می‌شوند و داروهای کوبیده بر آنها پاشیده می‌گردند و با آنها سرشته می‌شوند و آنها را آماده می‌سازند و خشک می‌کنند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون شیاف سیاه دیگر سودمند برای گرما و سوزش و درد سخت و سَبَل؛ و ریزشِ اشک را خشک می‌گرداند؛ و برای [درست کردن] آن از:

سفیداب سرب چهار درهم، صمغ عربی و کتیرا هرکدام یک درهم، اقاقیا پنج درهم، سنبل و افیون هرکدام چهار دانگ، مُرّصافی نیم درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با عسل، سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حب درآورده می‌گردند و به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون شیاف آبارِ (سُرب) سودمند برای جای زخم و آن را پُر می‌سازد و برای [درست کردن] آن از:

سُرب (اُسرُبِ) سوخته و مس و سرمه‌ی اصفهانی و توتیای هندی و صمغ عربی و کتیرا هرکدام هشت درهم، افیون نیم درهم گرفته می‌شود؛ داروها کوبیده گشته و بیخته می‌گردند و با آب، سرشته می‌شوند [و به‌گونه‌ی قرصهای کوچکی درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند] و آماده می‌گردند و به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون شیاف سُرب (آبار) دیگری که برای همین ناهنجاریها سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

اِقلیمیای زر و سفیداب سُرب و مسِ سوخته هرکدام چهار درهم، سُرب سوخته دو درهم، سرمه‌ی [بیخته شده] پانزده درهم، نشاسته و صمغ عربی / صبر، هرکدام چهار درهم، مرّصافی و افیون هرکدام نیم درهم، کُندُر، پنج درهم گرفته می‌شود، این داروها کوبیده شده و

---

۱. در نسخه‌ی سزگین، به جای دیزج، «دریزج» است که درست به نظر نمی‌رسد.

بیخته گشته، گردآوری می‌گردند و با آب سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی حبهای کوچکی درآورده می‌گردند و در سایه خشک می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به کار می برند.

چندوچون شیاف بُرءِیَوم (شیافی که درعرض یک روز چشم را بهبود می‌بخشد) و برای تاریکی چشم (غشاوه) و بند آمدن (اِحتقان) خون سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

مرّصافی و زعفران هرکدام دو درهم، سنبل‌الطّیب پنج درهم، دودِ شیشه پانزده درهم، صمغ عربی چهار درهم گرفته می‌شود، این داروها کوبیده شده و بیخته گشته، گردآوری شده و با آب باران سرشته می‌شوند و در سایه خشک می‌گردند و آماده می‌شوند و آن را به‌کار می‌برند.

شیاف بُرءِ یَومی دیگر، سودمند برای آغاز چشم درد؛ و برای [درست کردن] آن از:

اقلیمیای زر و مس سوخته هرکدام سه درهم، شیاف مامیثا، دو درهم، افیون و اُثمُد هرکدام یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با آب باران سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی حب در می‌آیند و خشک می‌شوند و آنها را به‌کار می‌برند.

چندوچون شیاف زَهره‌های (مراراتِ) **سودمند برای کم‌توانی دید** و آبی که در چشم فرود آمده است (الماء النازِلُ فی‌العین)؛ و برای [درست کردن] آن از:

زَهره‌ی کفتارِ لنگ[1] (کفتار، ضَبعَة العَرجاء) و زهره‌ی کبک و روغن بلسان، هرکدام یک درهم، اَنزروت و صبر و زعفران هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ که کوبیده می‌گردند و با آبِ سذاب سرشته می‌شوند و آن را به‌کار می‌گیرند.

شیافِ زَهره‌های دیگری؛ و برای [درست کردن] آن از:

زَهره‌ی باشه (بازک، قرقی، واشه) و زهره‌ی عقاب و مرغابی و خرس و ماهی استخوانی (شَبوط) هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود که کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شود و با آب رازیانه سرشته می‌گردند و به‌کار برده می‌شوند.

---

۱. در زبان عربی، **کفتار** را به سبب شیوه‌ی راه رفتن آن، **کفتار لنگ** می‌گویند، نه اینکه واقعا لنگ باشد.

باب بیست و چهارم
دربارهٔ ذَرورهایی (داروهای خشکِ سوده یا کوفتهٔ پاشیدنی) که زخمها را به هم بپیوندد

چندوچون ذَروری که زخمها را به هم می‌پیوندد و خون را بند می‌آورد و گوشت فزونی (زائد) را می‌خورد؛ و برای [درست کردن] آن از:

زاج اَساکفه[1] (نوعی از زاج، زاج کفشگران) و شب یمانی و مازوی عفصی و پوسته‌های انار هرکدام ده درهم/بیست درهم، مس سوخته یک اوقیه/ ده درهم، مرّصافی و دَمُ الاَخوین هرکدام چهار درهم، کاغذ سوخته بیست درهم گرفته می‌شود؛ این داروها کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری شده [و در آوندی برداشته می‌شوند] و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

ذَروری دیگر [زرد] که زخمها را به هم می‌پیوندد و خون را بند می‌آورد و برای [درست کردن] آن از:

انزروت دو جزء، دم الاخوین و گلنار و پوسته‌های کُندُر هرکدام یک جزء گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده‌شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و به هنگام نیاز آنها را به‌کار می‌گیرند

[چندوچون ذروری که زخمها را به هم می‌پیوندد و زخمها را خشک می‌گرداند و برای [درست کردن] آن از:

صبر دو جزء، پوسته‌های کندُر و گلنار (گل انارِ نر که تنها گل می‌دهد و ثمر نمی‌دهد) هرکدام یک جزء و نیم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌گردند و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند][2].

چندوچون ذَرور ابومحجر/ محجر که (زخم) بریده شده به وسیلهٔ شمشیر و کارد را به هم می‌پیوندد و خون را بند می‌آورد؛ و برای [درست کردن] آن از:

صبر و مُرّصافی و انزروت و دم الاخوین به‌اندازهٔ هم را می‌گیرند- و برخی از پزشکان از

---

۱. جمع اَشکَف: کفشگر، کفش‌ساز.

۲. این فقره سوم ظاهراً، تنها، در بولاق، ۶۰۰ آمده است.

زنگار و راتینج و اُشه نیز، هرکدام یک جزء را بر اینها می‌افزایند- این داروها ساییده شده و بیخته گشته، گردآوری می‌گردند و درآوندی برداشته می‌شوند و آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون داروی خشکی که برای بواسیر/ نواصیر (ناسورها، زخمهایی که به سختی درمان می‌شوند) و زخمها خوب است و برای [درست کردن] آن از:

انزروت و پشم کُرکِ (همچون پشم شتر و خرگوش و ... (وَبَر) خالصِ تازه هرکدام یک جزء، دم الاخوین دو جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند - و اگر شدنی باشد که در جای مورد نظر، فتیله‌یی بگذارید- پس فتیله‌یی از تکّه‌یی پارچه‌ی کتانِ کهنه درست کنید و آن را با روغن گل سرخ، خوب بخیسانید و سپس آن را در این دارو بیالایید [و پس، آن را با فشار در زخم فرو کنید] و هر روز سه بار این فتیله را جایگزین سازید.

و اگر این فتیله به تَهِ جای مورد نظر نمی رسید پس اندکی از روغن گل سرخ را با این دارو بِسِرشید به گونه‌یی که این سرشته، خشک باشد (شل و آبکی نباشد) و فتیله‌یی از آن بسازید و آن را فشار دهید تا به درون جای مورد نظر برسد.

دارویی که خون زخمها را بند می‌آورد، و برای [درست کردن] آن از:

مُرّصافی و صبر و پوسته‌های کُندُر هرکدام ده درهم، گشنیز خشک و گِل مختوم هرکدام هفت درهم، زاج و کاغذِ سوخته هرکدام چهار درهم، دم الاخوین هشت درهم، اقاقیا و عصاره‌ی ریش بز (لحیة‌التّیس) هرکدام شش درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، کوبیده شده و بیخته می‌گردند و بر کُرکِ خرگوش و سفیده‌ی تخم مرغ ریخته می‌شوند و پس از اینکه تار عنکبوت را بر زخم می‌افکنند، آن را بر آنجا (زخم) می چسبانند.

باب بیست و پنجم
در چندوچون مرهمها و اندودنِ آماسها

چندوچون مرهم سفید که برای سوزش/ کارشکم و گرمی بیش از اندازه و درد مقعد (نشیمنگاه) و زخمهای روده و گزش چهارپایانِ (دواب) زهردار سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از:

مُرداسنگ (مردارسنگ، مرتک، اسید دو ظرفیتی سرب PBO) یک درهم، سفیداب سرب پنج درهم گرفته می‌شود؛ اینها با هم گِرد می‌گردند و نرم، سایید می‌شوند و مومی سفید با اندازه‌ی مورد نیاز از روغن گل سرخ، ذوب می‌گردد و این دو داروی ساییده شده بر این موم مذاب ریخته می‌شوند و آنها را به هم می‌زنند تا همسان گردند [و هنگامی که این معجون سرد می‌شود سفیده‌ی دو تخم مرغ را بر آن می‌ریزند و [باز] آن را به هم می‌زنند تا همسان شود] و در آوندی می‌افکنند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

مرهم سفید دیگری که سرد کننده است و گوشت را می‌رویاند و خشکاننده است و برای [درست کردن] آن از:

موم سفید و **سفیدابِ سُرب** (سفیداب شیخ، مخلوطی از کربنات و هیدرات، مادّه‌یی سفید و سنگین و بسیار سمیّ) هرکدام وزن دو درهم، روغن گل سرخ چهار درهم گرفته می‌شود و موم با روغن، آب می‌گردد و سفیداب را بر آن می‌ریزند و آنها را به هم می‌زنند تا همسان شوند؛ و اگر گرمی، سخت باشد پس بهتر است اندکی از کافور را در آن بریزند.

مرهم باسلیقون سودمند برای رویاندن گوشت [و برای جاهای عصبی و زخمهایی که گرمی در آنها هست سازگار است] و برای [درست کردن] آن از:

زِفت و راتیانه و موم هرکدام پنج سیر، قِنّه چهار درهم گرفته می‌شود؛ این داروها گردآوری شده و با اندازه‌ی نیاز از روغن زیتون آب می‌گردند و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون مرهم باسلیقون زردِ/ کوچکِ و برای [درست کردن] آن از:

راتینه (راتینج) و زِفت (صمغ خمیری شکل که از گیاهان مختلف استخراج و بر روی پارچه مالیده و آن را بر روی پوست می‌چسبانند، مومیایی) به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آنها را با روغن زیتون آب می‌کنند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌برند.

چندوچون مرهم زنگار/ زَنجَفَرِ (شنگرف، سولفور جیوه، مادّه‌یی معدنی سنگین و درخشان، و زردِ آن موجب قطع خون‌ریزیهای پوستی می‌شود) سودمند برای آماسهایی که هنوز نرسیده و نرم نشده‌اند و برای سرطانها و خنازیز؛ و برای [درست کردن] آن از:

مرداسنگ پنج درهم، موم ده درهم/ پنج درهم، کُندُر ذکر و قِنّه و اُشه هرکدام ده درهم، سقّز (عِلک البُطم) ششم درهم، زنجفر دو سیر گرفته می‌شود؛ این داروها گردآوری می‌گردند و

آنچه از آنها ساییدنی باشد ساییده می‌شود و آنچه ذوب شدنی باشد با اندازه‌ی نیاز از روغن زیتون و روغن کنجد ذوب می‌گردد و در آوندی برداشته می‌شود و [به هنگام نیاز] آنها را به‌کار می‌برند.

چندوچون مرهم زنجفر دیگر نیرومندتر از آن نخست [که برای گرمی و سوزش سودمند است و گوشت را می‌رویاند و در تابستان به‌کار می‌رود] و برای [درست کردن] آن از:

زنجفر، بیست درهم، مرداسنگ ساییده شده ده درهم گرفته می‌شود و این داروها را درهاون می‌اندازند و سرکه‌ی انگوری را بر آنها می‌ریزند و آنها را می‌زنند تا با هم بیامیزند و پیوسته، گاهی روغن زیتون و گاهی **سرکه‌ی انگوری** را بر آنها می‌ریزند تا پرورده گردند و استوار شوند؛ سپس یک اوقیه موم و دو اوقیه روغنِ گل سرخ را بر آن می‌ریزند؛ - و در **تابستان** باید به جای روغن زیتون روغن گل سرخ را جایگزین نمایند- و گاهی به جای زنجفر، سُرُنج را می‌گذارند و گاهی از همه‌ی اینها نیم جزء را برای درست کردن این مرهم به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهم سرکه، که گوشت را می‌رویاند و زخمها را می‌خشکاند و سرد می‌نماید؛ و برای [درست کردن] آن از:

مرداسنگ ساییده شده یک اوقیه را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و آن را در هاون با چهار اوقیه از هرکدام از: روغن زیتون و سرکه، با دسته‌ی هاون به خوبی می‌کوبند تا همسان شوند؛ و اگر بخواهید که خشک گرانیدن آن نیرومندتر شود پس وزن دو درهم از **زرده‌چوبه** (عروق، عروق الصباغین) را اندک‌اندک برآن بریزید و آنها را با دسته‌ی هاون بزنید تا [سرخ] و همسان گردند.

چندوچون مرهم زنگاری که خشکاننده‌ی زخمهای دیرینه و خورنده‌ی گوشت فزونی است و زخم را پاکیزه می‌گرداند و آن را به هم می‌پیوندد و بهبود می‌بخشد؛ و برای [درست کردن] آن از:

زنگار دو درهم، سقز (عِلک) و صمغ صنوبر و راتینه هرکدام پنج درهم گرفته می‌شود و زنجار ساییده می‌شود و دیگر داروها با اندازه‌ی نیاز از روغن زیتون، ذوب می‌گردند و زنگار را بر آنها می‌پاشند و آنها را به هم می‌زنند تا همسان شوند و به‌کار برده می‌شود.

چندوچون مرهم زنگار دیگری که سودمندیهای آن همچون مرهم نخست است و برای [درست کردن] آن از:

اُشه چهار درهم، زنگار دو اوقیه، انزروت و زراوند هرکدام نیم اوقیه گرفته می‌شود و انزروت

و اُشه با سرکه خیسانیده می‌شوند و همراه با روغن زیتون در هاون ساییده و نرم گردانیده می‌گردند و زَراوند و زنگار را در حالی که نرم کوبیده و ساییده شده باشند بر آن می‌ریزند [و به‌گونه‌ی مرهم درآورده می‌شوند].

چندوچون مرهم نوره‌یِ (مخلوط آهک و زرنیخ که برای اِزاله‌ی موی بدن به کار می‌رود، واجبی) **سودمند برای خُوره** (آکله، هر زخمی که گوشت را خورد، جذام) و سوخته‌ی با آتش؛ و زخمها را می‌خشکاند؛ و برای [درست کردن] آن:

سنگ نوره‌ی سوخته‌ی ساییده شده را می‌گیرند و آن را با آبی گوارا می‌شویند و آن را / و داروها را؟ با آن می‌آمیزند و روغن زیتون را اندک‌اندک بر آن می‌ریزند و آن را به هم می‌زنند تا همه‌ی آبِ آن از آن بیرون بیاید (با تبخیر از میان برود) و آن را با آمیختنی نرم با روغن زیتون می‌آمیزند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهم مجروموشی[۱] **رویاننده‌ی گوشت و خشکاننده‌ی زخمها** و سودمند برای تشنج عصب؛ و برای [درست کردن] آن از:

اُشه و لُبان ذَکر و مس سوخته و شَبّ یمانی هرکدام چهار درهم، موم سفید و راتینه و روغن زیتون و پیه خوک - که اصل آن است- و یا پیه مرغ، هرکدام یک رطل گرفته می‌شود و هرکدام از داروها که ساییدنی باشند ساییده می‌شوند و آنچه از آنها که ذوب شدنی باشند با روغن زیتون و پیه‌ها ذوب می‌گردند و همگی با هم آمیخته می‌شوند و در آوندی برداشته می‌شوندو آنها را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهم دیاخیلون (مرهمی سیاه رنگ که در گروه ترکیبهای آن: مرداسنگ و روغن زیتون و تخم کتان و ... جای دارند که دملها را می‌پزاند و آماسهای سخت را نرم می‌کند) **سودمند برای آماسهای سخت و سفت در همه‌ی اندامها**؛ و برای [درست کردن] آن از:

لعابِ شنبلیله و لعابِ بزر کتان و لعاب خطمیّه هرکدام نیم رطلِ پخته شده گرفته می‌شود و منعقد (بسته) گردانیده می‌گردد و از **مرداسنگ** ساییده‌شده نیم رطل و از روغن زیتون یک رطل تهیه گشته و سپس لعاب بسته‌شده را اندک‌اندک بر آنها می‌ریزند و بسته می‌گردانند تا همسان شوند و آن را در آوندی می‌ریزند و به هنگام نیاز به‌کار می‌گیرند.

---

۱. چنین **نامی** در میان **مرهمهای** نام برده در منابعِ در دسترس یافت نشد.

چندوچون مرهم رُسُلِ (مرهم دِشلیخی (سلیخین) و رُسُل (به زبان تازی) از آن جهت که داروهای این مرهم همچون حواریون عیسی دوازده داروست) **سودمند برای آماسهای سختِ** (جاسیه) خنازیر و طلاعونها و سرطانها [و زخمها را از گوشتهای روییده شده و چرکها پاک می‌نماید و گوشت تر و تازه‌یی را می‌رویاند] و برای [درست کردن] آن از:

موم و راتینه هرکدام چهارده درهم، گاوشیر و زنگار و قِنّه و مُرّصافی هرکدام دو درهم اُشه، هفت درهم، زراوند طویل و لُبان هرکدام سه درهم، مُقبل کبود چهار درهم، مرداسنگ چهار درهم و نیم گرفته می‌شود، این داروها گردآوری می‌گردند و آنچه از آنها ساییدنی باشد سایید می‌شود و آنچه از آنها ذوب شدنی باشد در **زمستان** با یک رطل و نیم روغن زیتون و در تابستان تنها با یک رطل از آن ذوب می‌گردد و داروها را با این ذوب شده، می‌سرشند و آن را در آوندی برمی‌دارند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهمی که برای سوخته‌ی با آتش سودمند است؛ و برای [درست کردن] آن از :

نُوره‌ی چند بار در آوندی شسته شده، چهار اوقیه، بزر چغندر و کلم و موم، سه اوقیه، روغنِ گل سرخ شش اوقیه گرفته می‌شود؛ **موم را ذوب می‌کنند** و روغن و داروهای ساییده شده و بیخته گشته را بر آن می‌اندازند و آن را می‌زنند تا همسان شود.

چندوچون مرهمی دیگر که برای سوخته‌ی با آتش سودمند است و برای [درست کردن] آن:

مرداسنگ و خَبَث آهن/ نقره و سفیدابِ سرب و قیمولیا و نوره‌ی شسته شده و روغن گل سرخ و سفیده‌ی تخم‌مرغ را می‌گیرند و همه را می‌زنند (در هاون می‌کوبند) و به‌گونه‌ی مرهم درمی‌آورند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهمی سرخِ رومی برای هر بیماریی شِگفت (عجیب) و برای [درست کردن] آن از:

روغن زیتون و سرکه‌ی انگوری هرکدام دو رطل، مُرداسنگ یک رطل و یک چهارم رطل، مس سوخته ده درهم، زنگار هشت درهم گرفته می‌شود و سرکه، با روغن زیتون چندان پخته می‌شود تا سرکه از میان برود و زیتون باز بماند که از آتش پایین آورده می‌شود و دیگر داروها را بر آن می‌ریزند و آن را به روی آتش باز می‌گردانند و آن را می‌جوشانند تا غلیظ و سرخ گردد.

چندوچون مرهمی خشکاننده، و برای [درست کردن] آن از :

مرداسنگ و سفیداب سرب و خَبَت نقره و اقلیمیای نقره هرکدام دو درهم، دم‌الاخوین و

گِل قبرسی و عروق وِ انزروت و صبر هرکدام نیم درهم، موم و روغن گل سرخ به اندازه‌یی که بسنده باشد (بمقدارالکافیه).

چندوچون مرهمی که گوشت را می‌رویاند و زخمها را می‌خشکاند؛ و برای [درست کردن] آن از:

کف و درد و جِرمِ پس از گداز (خَبَث) نقره پنج سیر، خَبَث آهن ده مثقال، قیمولیا (گِل قیمولیا، گِلی از خاکِ سنگ جزیره‌ی یونانی قیمولیا) ده مثقال، اقلیمیاِ (کف و دُرد و جرمِ ذوبِ) نقره و سفیدابِ سُرب و مرداسنگ هرکدام پنج مثقال، گِل قبرسی و عروق الصّباغین هرکدام ده مثقال، موم سفید و روغن گل سرخ به‌اندازه‌ی نیاز گرفته‌ی شود؛ و موم با روغن، ذوب می‌گردد و داروها را ساییده شده و بیخته گشته بر آن می‌افکنند و آن را می‌کوبند تا همسان گردند.

چندوچون مرهم سرب که گوشت را می‌رویاند و زخمها را می‌خشکاند و برای [درست کردن] آن از:

سرب سوخته شده [با گوگرد و مس سوخته] و سفیداب سرب و کُندُر ذَکر و مرداسنگ و مُرّصافی و اقلیمیا و اُشه و گاوشیر و مصطکی هرکدام دو درهم و پیهِ گُرده‌ی گاو نر (ثَور) و راتینه و سقّز و روغن مورد و موم سفید هرکدام سه سیر، [صمغ عربی] چهار درهم گرفته می‌شود؛ و هر چه از اینها که ذوب شدنی باشد ذوب می‌شود و آنچه از اینها که خیسانیدنی باشد با سرکه‌ی انگوری خیسانیده می‌گردند و همگی با هم آمیخته می‌شوند و سرشته می‌گردند تا همسان شوند؛ و در آوندی برداشته شده و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهم قلقطارِ (زاج زرد، زاجِ شتر دندان) **سودمند برای زخمهای گنده‌ی** (عفونی) دشوار بهبودی (عَسِرة الأندمال) و آماسهای سفت و سخت و سرطانها و طاعونها و دُمّلها (خُراجات) و همه‌ی آماسهایی که از موادّ فروریخته بر اندامها پدید آمده باشند، و برای [درست کردن] آن از:

ثَرْبِ (چرب، چادرپیه، پیه بالای شکم و روده) خوک یا چربی و پیه نمک ناکرده ولی تا آنجا که شدنی باشد کهنه‌ی آن، دو رطل و از مرداسنگ یک رطل و نیم قلقطار چهار اوقیه گرفته می‌شود و **پیه** را از هر چه گوشت و عروق و غُدد و پردهای پوششی (آغشیه) است پاک می‌نمایند و نرم می‌کوبند و آن را بر آتش ذوب می‌نمایند و به گونه‌یی بسیار خوب می‌پالایند

به گونه‌یی که: هیچ ته‌نشینی (ثُفلی) در آن باز نماند و از آن و از روغن زیتون کهنه‌ی نمک ناکرده یک رطل و نیم را می‌گیرند و همگی را با هم می‌آمیزند و قلقطار و مرداسنگ را پس از آنکه نرم ساییده می‌شوند بر آنها می‌ریزند و بسیار خوب با هم می‌آمیزند؛ و پس، برگی ستبر و بزرگ از برگهای درخت خرما را می‌گیرند که اگر کار درست کردنِ دارو از سوی شما در روزی گرم باشد، آن برگ را در همان روز بِبُرّید و اگر در **زمستان** باشد یک روز پیش از ساختن دارو این کار را انجام دهید؛ و آن را از برگ (خُوص) و خار(سَلاء) پاک نمایید و پوست آن را بردارید و نیمه‌ی **بالاییِ‌تر** آن را بگیرید و آن را در تکّه‌های کوچکی ببرید و در دارو بریزید.

و این **تکّه‌ها** باید که خشک نباشند بلکه در حدّی باشند که دارو ترینگیی را که در آنهاست بگیرد و نیرویی پراکنده‌ساز از آنها به دست آورد؛ و اینها همگی تا هنگامی که پایایی، (قَوامی) برای آنها پدید می‌آید جوشانده می‌شوند و با **نیمه‌ی پایینی** آن شاخه‌ی برگ خرما، جنبانده می‌گردند (به‌هم‌زده می‌شوند) و پس از رسیدن به پایایی، در آوندی برداشته شده و برای مالیدن و اَندودن [بر زخمها و آماسها] به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون مرهمی دیگر [و این همان داروی سرد کننده است] **و برای آماسهای سخت سودمند است**؛ و برای [درست کردن] آن از:

صندل سرخ و گِل قیمولیا هرکدام سه/ پنج درهم، [صندل سفید و شیافِ مامیثا هرکدام سه درهم] گِل ارمنی ده درهم، فُوفِل و اَقاقیا و حُضُض هرکدام دو درهم، سفیداب سرب و مُرداسنگ هرکدام یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم ساییده می‌گردند و با آب هندبا، سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی سرد کننده درآورده گشته؟ و به‌کار گرفته می‌شود.

چندوچون مرهم [بادوری]؟ که گوشت را در زخمهای می‌رویاندو آنها را پاک می‌گرداند و گِرد می‌آورد و برای [مداوای جای] زدن شمشیر و دیگر بریدگیها سود آشکاری دارد، و برای[درست کردن] آن از:

مرداسنگ چهل و پنج درهم، روغنِ زیتون رِکابی (روغن زیتون رسیده) یک رطل دم الاخوین و اصل السّوس (مهک) و انزروت و اُشه و زراوند هرکدام شش درهم گرفته می‌شود و مرداسنگ به تنهای کوبیده می‌گردد و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شود و در دیگی ریخته می‌گردد و روغن زیتون را بر آن می‌ریزند و تا هنگامی که مرداسنگ به خوبی از هم پراکنده می‌گردد آن را با آتشی آرام می‌جوشانند.

و شما اُشه را بکوبید و آن را با دو اوقیه از سرکه آب کنید (حل نمایید) و دیگر داروها را بکوبید و آنها را با انزوت بیامیزید؛ و هنگامی که مرداسنگ از هم می‌پراکند دیگ را از آتش پایین بیاورید و آن را رها کنید تا **اندکی** سرد شود و هنگامی که سرد شد آن اُشه‌یی را که آن را با سرکه از هم پراکنده‌اید بر آن بریزید؛ [و اینکه گفتیم بگذارید دیگ حاویِ مُرداسنگ کمی سرد شود از آن است که:] اگر مرداسنگ در حال جوشش باشد و شما اُشه را بر آن بریزید همه‌ی داروها را به جوش می‌آورد و به بالا می‌جهاند (می‌پراند)؛ پس آن را به حال خود بگذارید تا سرد شود تا این حالت برای داروها پیش نیاید.

و هنگامی که این کار انجام گرفت دیگ را بر آتش برگردانید و آن را با آتشی آرام بجوشانید تا اُشه با مرداسنگ بیامیزد و سپس دیگر داروها را بر آنها بپاشید و آنها را با هم بیامیزید و به هنگام نیاز به‌کار بگیرید.

چندوچون دارویی که آماسها را بدون درد و بدون به‌کار بردن آهن (کارد) می‌ترکاند (منفجر می‌سازد) و گوشت فزونی را می‌خورد؛ و برای [درست کردن] آن از:

دِبق (مویزک عسلی، دانه‌یی سبز با مادّه‌یی چسبنده در درون آن) را می‌گیرند و آن را در آب می‌خیسانند و پوست آن را می‌گیرند و آن را می‌جوند و به‌اندازه‌ی آن، آب صابون را می‌گیرند و همه‌ی آنها را در هاون می‌ریزند و آنها را می‌سایند و هنگامی که اینها با هم آمیخته شدند یک چهارم جزء، زرده‌چوبه‌ی (عُروق) ساییده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته گشته را بر آنها می‌ریزند [و در آوندی آن را برمی‌دارند و [به هنگام نیاز] به‌کار می‌گیرند.

چندوچون مرهمی برای بواسیر و زدن و جهیدن رگ (ضَرَبان) **در مقعد**؛ و برای [درست کردن] آن از:

کوهانِ ذوب شده و پالوده‌ی **شتر** (سنامُ الجَمَل: کوهانِ شتر) و موم سفید هرکدام پنج درهم را می‌گیرند و [در آوندی] آنها را بر آتش می‌گذارند و هنگامی که [هردو] ذوب شدند، دو درهم زِفت رومی و یک درهم قطرانِ (مایع قهوه‌ی یا سیاهی که از حرارت دادن چوب صنوبر یا انواع کاج به دست می‌آید) شامی و یک اوقیه آب پالوده شده‌ی **گندنا** (تره) را بر آنها می‌ریزند و آنها را به هم می‌زنند و می‌جنبانند تا با هم بیامیزند و پس، آن را از آتش پایین می‌آورند و در کوزه‌یی سبز می‌ریزند؛ و هنگامی که به آن نیاز پیدا کردند، اندکی از آن را می‌گیرند و آن را با آتش، گرم می‌کنند و پنبه‌یی را که بر میلیه‌یی پیچیده شده باشد با آن می‌اندایند و در مقعده

فرومی‌کنند [که این سودمند است].

باب بیست و ششم
درباره داروهای خون دِماغ (رُعاف، خون‌ریزی از بینی)

چندوچون داروی خون دماغ و برای [درست کردن] آن:

شَبّ یمانی و قلقطار سوخته و قلقدیس (یکی دیگر از انواع زاج) و خود زاج و شاخ سوخته‌ی شسته شده‌ی بُزِ نَرِ کوهی، (گوزن، اَیّل) و گوش‌ماهی سوخته و شسته شده و **مازوی** سوخته‌ی خاموش شده و کاغذ سوخته به‌اندازه‌ی نیاز را می‌گیرند و همه را نرم می‌کوبند و پس از آنکه هر دو سوراخ بینی را با سرکه‌ی انگوری می‌شویند آن را با لوله‌یی از نی یا نقره در **بینی** می‌دمند (پف می‌کنند).

داروی دیگری که خون دِماغ را بند می‌آورد:

نخست سرکه‌ی انگوری خوبی را می‌گیرند و هر دو سوراخ بینی را با آن می‌شویند و سپس از افیون [مصری] و زعفران هرکدام وزن یک قیراط را می‌گیرند و هر دو را نرم می‌کوبند و فتیله‌هایی را از تکّه‌هایی از پارچه‌ی کتان درست می‌کنند و آنها را با سرکه‌ی انگوری خیس می‌نمایند و با این دارو آغشته می‌کنند و از هر سمت یک فتیله را در سوراخهای بینی می‌گذارند.

چندوچون دارویی دیگر برای خون دماغ:

خون دماغ شده (مَرعوف) را با آب خیار چنبرِ تلخ و آبِ قاقُلی[1] کوبیده‌شده‌ی شسته شده‌ی فشرده شده به عطسه در می‌آورند.

چندوچون سَعوطی (سعوط: اَنفیّه، مایعی که آن را در بینی چکانند) برای بند آوردن خون دماغ؛ و برای [درست کردن] آن از:

کاغذ سوخته و اقاقیا و شَبّ [یمانی] و افیونِ [مصری و رامکِ خشک (بَلح) و عَفص (مازو) و کافور] هرکدام پنج مثقال، زاج و گلنار و شاذَنج و گوش‌ماهی سوخته و مازوی

---

۱. **قاقلی**: شوره گیاه، گیاهی شبیه به اُشنان (غاسول، به کردی «سپُون» یا «آسپُون» گیاهی که بدان رخت شویند). (فرهنگ اغراض و لغتنامه دهخدا)

سوخته‌ی با سرکه خاموش گشته [و زبان بره] هرکدام ده مثقال، عصاره‌ی لِحیتة التّیس و دَمُ الاخوین و دیبای (پارچه‌ی ابریشمی) سوخته هرکدام هفت مثقال، گشنیز خشکِ سوخته شده، هشت مثقال گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و با آبِ **زبان‌بره** سرشته می‌شوند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌گردند و [وزن دو دانگ از آنها را با آب زبان بره] به‌کار می‌برند.

چندوچون دارویی دیگر:

فتیله‌یی را از تکّه‌یی پارچه‌ی کتان درست می‌کنند و در سرکه فرو می‌برند و زاج را بر آن می‌پاشند و در بینی می‌گذارند.

چندوچون دارویی دیگر برای خون دماغ و برای آن از:

پوسته‌های کُندُر و کاغذ سوخته و زاجِ برشته شده به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و همه را نرم می‌کوبند و پس از آنکه سوراخهای بینی را با سرکه‌ی انگوری می‌شویند آن را در بینی می‌دمند.

باب بیست و هفتم
درباره‌ی سَنونها (داروهایی که بر دندان مالند، خمیر دندان) و داروهای دهان و زبان کوچک (لَهاۀ) و خناقها و غرغره‌ها

چند و چون دارویی برای درد دندانی که از گرمی باشد و برای [درست کردن] آن:

برگِ چنار و پوست آن و پوسته‌های خشخاش را می‌گیرند و با سرکه می‌جوشانند و در دهان نگه می‌دارند.

چندوچون دارویی برای درد دندان که از سردی باشد و برای [درست کردن] آن :

پوست انداخته شده‌ی مار (به کُردی: کَراژِمار) را می‌گیرند و آن را با سرکه‌ی انگوری می‌جوشانند و در دهان نگه می‌دارند؛ و یا برگ درخت غار را با سرکه می‌جوشانند و آن را در دهان نگه می‌دارند.

چندوچون دارویی برای بوی (ریح) دهان و برای [درست کردن] آن:

میویزج (مویزج، کشمش کولی، گیاهی از تیره‌ی آلاله) را می‌گیرند و آن را با سرکه می‌جوشانند و در دهان می‌گردانند (با آن مضمضه می‌کنند).

داروی دیگری برای بوی دهان؛ و برای [درست کردن] آن از:

شاخه‌های سیر و کُنْدُر ذَکَر هرکدام دو درهم و عاقرقرحا یک درهم را می‌گیرند [و با سرکه می‌جوشانند] و با آن مضمضه می‌نمایند.

داروی دیگری برای درد دندان از سردی و برای [درست کردن] آن از:

فلفل ده درهم، عاقرقرحا و مویزج و زنجبیل هرکدام چهار درهم، بُوره اَرمنی شش درهم گرفته می‌شود، این داروها را ساییده شد و بیخته گشتهِ گرد می‌آورند و به‌کار می‌گیرند.

چندوچون سنونی که دندانها را از سوراخها و سیاهی و چرکهایی که بر آنها پدید می‌آیند می‌زداید و برای [درست کردن] آن از:

زراوند مُدَحْرِج (پهنِ گرد) ده درهم [خرچنگ سوخته و شیح سوخته و گوش‌ماهی سوخته و شاخ سوخته‌ی گوزن هرکدام چهار درهم] نمک اندرانی سوخته‌ی سرشته شده با عسل و نَطرون (شوره‌ی ساغری، کربنات سُدیُم) و انجیر خشک که همه سوخته باشند [و سُنباده (آلومینی بسیار سخت برای جلادادن) و سیسالیوس] هرکدام سه درهم، زَبَدالبحر، پنج درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و به‌هنگام نیاز دندانها را با آنها می‌شویند.

چندوچون سنونی (دندان شویه‌یی) که می‌زداید و بّراق می‌کند (جَلا می‌دهد) و بوی دهان را خوش می‌دارد و لثّه را استوار می‌نماید و برای [درست کردن] آن از :

سعترِ/جوِ سوخته و شاخه‌ها مَو و شیح سوخته و نمک اندرانی و زَبَدالبحر، هرکدام ده درهم، عاقرقرحا، و میوه‌ی طرفا (میوه‌ی درخت گز) و کبابه هرکدام پنج درهم، شبّ یمانی و قرنُفل هرکدام دو درهم، سماق وزن چهار درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و در آوندی برداشته می‌شوند و آنها را [به هنگام نیاز] به‌کار می‌گیرند.

چندوچون سنونی که بوی دهان را خوش می‌دارد؛ و برای[درست کردن] آن:

ساذَج هندی و رومی و عودِ تر و مصطکی و مُرّصافی و پوسته‌های ترنج را می‌گیرند- و چون اینها نرم کوبیده شده باشند – دندان را با آنها می‌سایند.

چندوچون سنونی که لثّه را استوار می‌دارد و ترینگی (رطوبت) را برمی‌مکد و برای [درست کردن] آن از :

گلنار یک درهم و نشاسته دو درهم گرفته می‌شود که کوبیده می‌گردند و دندانها را با آن

می‌سایند [این از نسخه‌ی بولاق ٦٠٤، است؛ امّا نسخه‌ی سزگین ٤١٢ بدین گونه است] از:

گلنار و نمک سرشته‌شده با عسل و پودنه‌ی کوهی سوخته، هرکدام ده درهم، نوشادُر دو درهم، مویزج (میویزج) سه درهم، مازو یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و دندانها را با آنها می‌سایند.

[و مضمضه با سرکه‌ی عُنصُل (پیاز موش، پیاز دشتی) بوی ناخوشایند را از میان می‌برد][1].

چندوچون دوایی که برای [بند آوردنِ] روان گشتن خون از لثّه و برای زخمهای آن سودمند است و برای [درست کردن] آن:

میوه‌ی مَوِبرّی (دیمی، بیانی) را هنگامی که به‌گونه‌ی خوشه درمی‌آید (حین یَنْعَقِد) می‌گیرند و در تکّه‌یی پارچه‌ی تازه می‌گذارند و آن را بر ذغالی اخگر (روشن، سوزان) می‌گذارند تا بسوزد؛ سپس آن را می‌سایند و با [آب] عسل می‌آمیزند و آن را بر لثّه می‌سایند و با آبِ **زبان‌بره** که اندکی از سماق را در آن ساییده باشند مضمضه می‌نمایند؛ و اگر در لثّه، زخمهایی باشد، حُضُضِ ساییده‌شده‌ی سرشته‌شده با عسل را بر آن می‌سایند.

چندوچون سنونی دیگر که خون [ریزی لثه] را بند می‌آورد؛ و برای [درست کردن] آن از:

میوه‌ی شوره گز (طرفا) و سُک هرکدام سه درهم، عصاره‌ی ریش بز و گِلِ مختوم و اَبْهُل هرکدام یک درهم، دارچینی نیم درهم گرفته می‌شود که همگی کوبیده شده و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌گردند و دندان را با آن می‌سایند.

چندوچون سَنونی برای استوار ساختن دندانی که می‌جنبد و بوی دهان را خوش می‌دارد؛ و برای [درست کردن] آن از:

شاخِ گوزن و نمک سرشته شده با عسل که هر دو (شاخ و نمک) سوخته باشند هرکدام ده درهم، مرّصافی و زعفران و سنبل‌الطّیب [و مصطکی] و سذاب خشک هرکدام دو درهم، سماق و گلنار هرکدام یک ردهم [دارچینی نیم درهم] گرفته می‌شود و همگی ساییده می‌شوند و دندانها را با آن می‌سایند.

چندوچون دارویی برای زخمهای لثّه و برای [درست کردن] آن از:

بوره و سُعد (مُشک زمین) سوخته و سعتر (آویشن) سوخته هرکدام به‌اندازه‌ی هم را

---

۱. در این ترجمه این مورد، با موردِ پیش از آن، پس و پیش افتاده است.

می‌گیرند و می‌کوبند و می‌بیزند و با عسل می‌سرشند و آن را بر لثه می‌سایند و اگر همراه زخمهای لثّه، گندگیی (عفونتی) باشد بهتر است مِسک/خارخسک را بسایند و با عسل بسرشند و آن را بر دندان بسایند، و همچنین است [برای از میان بردنِ گندگی] اگر اَبْهُل را همراه با عسل بر دندان بسایند.

چندوچون سنونی که بوی دهان را خوش می‌نماید و گوشتهای میان ردیف دندانها (عَمر، عُمور) را استوار می‌نماید و سوراخهای آنها را از میان می‌برد - و ما این سنون را برای علی‌بن‌موسای حاجب‌اسدآبادی/استرابادی درست می‌کردیم- و برای [درست کردن] آن از:

هلیله‌ی زرد و کَزمازج (میوه‌ی درخت گز) و پوستهای انار شیرین هرکدام پنج درهم، نمک نیم‌کوب (جریش) و سُعد و اُشنانِ نبطی هرکدام سه درهم، ذغال خاموشِ (فَحم) عُود و قِرفه و قرنفُل و گُلِ سرخ و شعیرِ (جو)/ سعتر سوخته هرکدام دو درهم، کاسه‌ی چینی ده درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌شوند و در ظرفی آنها را برمی‌دارند [و به هنگام نیاز] دندان را با آن می‌سایند.

چندوچون داروی [مرکّبِ] فلیفیونِ سودمند برای خوره (آکله) در لثّه‌ی گندیده و پی‌هم افتادن (تساقط) دندانها و گندگی آنها؛ [و نیز] بوی گندِ برآمده از خونِ تباهی را که در لثه است می‌بُرّد و دندانها را زدوده و درخشان می‌سازد؛ و برای [درست کردن] آن از:

نوره‌ی خاموش نشده، ده درهم، زرنیخهای سرخ و زرد و شبِّ یمانی هرکدام هفت درهم مرّصافی چهار درهم، آقاقیا دوازده درهم گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده شده و بیخته گشته گردآور شده و با عسل و شراب سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرص درآورده شده و خشک می‌گردند و [به هنگام نیاز] به‌کار برده می‌شوند.

چندوچون فلیفیونی دیگر؛ و برای [درست کردن] آن از:

زرنیخهای سرخ و زرد هرکدام شش درهم، مرّصافی دو درهم، سنگ نوره‌ی سوخته‌ی خاموش نشده پانزده درهم، زنگار یک درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شد و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و با سرکه‌ی انگوری سرشته می‌گردند و به‌گونه‌ی قرص درآورده می‌شوند و خشک می‌گردند و آنها را به‌کار می‌برند.

چندوچون دارویی برای [پیش گیری] از افتادن زبان کوچک به سبب ترینگی بیش از اندازه؛ و برای [درست کردن] آن:

مُرّصافی و نوشادُر و فلفل و دارفلفلِ ساییده‌شده و بیخته گشته را [به اندازه‌ی نیاز] گردآوری می‌نمایند و آنها را با لوله‌یی در گلو می‌دمند.

دارویی دیگر که در گلو دمیده می‌گردد و برای [پیش‌گیری] از افتادنِ زبان کوچک و برای خُناقها (خوانیق) سودمند است و به آن اثیر [اکسیر][1] اکبر کفته می‌شود و برای [درست کردن] آن از:

شیاف مامیثا و زعفران و گل سرخ و توت ترش خشک و مامیران و نشادر و ربّ سوس و ریشه‌ی آن و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و گلنار و برگ مامیثا و مروِ ماحوز (مروخوش، عنبر تر) و دانه بلسان و عروق و هلیله‌ی زرد و سعتر برّی و حُضُض و پوسته‌های انار و شَبّ یمانی و عفص و صبر و سُعد و نمک هندی و سنبل‌الطّیب و شیطرج هندی و حماما و زنجبیل و انیسون و زاج سیاه و بزر کرفس و دم‌الاخوین و قاقُله و قصب‌الذّریره و مُرداسنگ و سفیدابِ سرب و زرنیخ سرخ و قُسط و مدفوع (خرء، خرو) سفیدِ سگ و حاشا، هرکدام به‌اندازه‌ی هم گرفته می‌شود، این داروها ساییده‌شده و بیخته گشته گردآوری می‌گردند و از آنها را در گلو می‌دمند؛ و باید بپرهیزند از اینکه چیزی از آنها را ببلعند.

چندوچون اثیر [اِکسیر] کوچک (اصغر)؛ و برای [درست کردن] آن از: سعتر فارسی و نبطی و عاقرقرحا و حاشا هرکدام یک جزء، گشنیز (کزبُره) [خشک] دو جزء ریشه‌ی سوسن، نیم جزء گرفته می‌شود؛ این داروها، کوبیده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و به هنگام نیاز در گلو دمیده می‌گردند.

چندوچون اثیر [اِکسیر] شاهانِ (اِکسیر الملوک) سودمند برای بوی بد دهان (بَخْر) و آماس گلو و افتادن زبان کوچک و برفک و بریده شدن [زبان کوچک و گلو]؛ و برای [درست کردن] آن از:

نشاسته / حاشا، پنج درهم، طباشیر [و مازو و سماق] هرکدام دو درهم، بزر گل سرخ، سه درهم، زعفران [و قاقُله] هرکدام یک درهم، شکر طبرزد و بزر بقله و عدس پوست گرفته هرکدام چهار درهم، کافور، دو دانگ گرفته می‌شود؛ این داروها ساییده‌شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و به هنگام نیاز از آنها را در گلو می‌دمند.

---

۱. اکسیر: چیز مفروضی که ماهیت اشیا را دگرگون می‌سازد و کنایه از هر چیز مفید و کمیاب است.

چندوچون دارویی برای خُناقها (زهربادها، خروسکها)؛ و برای [درست کردن] آن از:
مدفوع سفیدِ سگی که استخوان خورده باشد و عَفص و خردل [و مُرّ] و پوسته‌های انار- به‌اندازه‌ی هم- کوبیده شده و بیخته گشته را می‌گیرند و به هنگام نیاز از آنها را در گلو می‌دمند.

چندوچون سورنجان (بیخی شبیه به سیر صحرایی مایل به گردی با طعم شیرین و رطوبت بسیار) **که برای آماس در گلو و دردی** که در آن پدید آمده باشد سودمند است و برای [درست کردن] آن از:

عروق، دوازده درهم، شَب یمانی یک درهم، گلنار شش درهم، سماق سه درهم، مازو و پوسته‌های انار هرکدام دو درهم گرفته می‌شود؛ این داروها، ساییده شده و بیخته گشته گردآوری می‌شوند و به هنگام نیاز، از آنها را در گلو می‌دمند.

چندوچون بَرودی/ دوایی دیگر که در گلو دمیده می‌شود، و برای [درست کردن] آن از:
مازو و گل سرخ و عدس و سماق و گلنار و میوه‌ی درخت گز و پودنه و شکر طبرزد هرکدام یک جزء و عاقرقرحا [و زنجبیل و شونیز (سیاه دانه) و **پودنه**؟ و سعتر و ریشه‌ی مهک و پوسته‌های انار] و قاقُله و کبابه و طباشیر هرکدام نیم جزء، زعفران یک چهارم جزء گرفته می‌شود؛ و همگی نرم کوبیده گشته و بیخته می‌شوند و به هنگام نیاز در گلو دمیده می‌گردند.

غره‌غره‌یی که برای ترینگیهای (رطوبات) و فالج و سکته و لقوه سودمند است و برای اجزای آن از:

آیاره‌ی فیقرا و وَج و خردل و میویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و شونیز و پودنه و سعتر فارسی و ریشه‌ی مهک/ریشه‌ی سوسن کبود و پوسته‌های ریشه‌ی کَبَر/ کرفس هرکدام یک جزء / به‌اندازه‌ی نیاز، گرفته می‌شود و همگی [هرکدام جداگانه نرم] کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و در آوندی برداشته شده و همراه با سکنجبین یا آبِ عسل [در گرمابه] با آن غرغره می‌نمایند [که به خواست خدا] سودمند است.

باب بیست و هشتم
درباره‌ی سُمْنَه (داروی فربه شدن)

چندوچون داروی فربه شدن و برای [درست کردن آن] از حُرفِ (تخم سپندان، اسفند سفید)

سفید و آردِ نخود و آردِ باقلا و آردِ عدس و نانخواه و کسیلا (کهیلا: داوریی هندی که پوست درختی است) هرکدام یک جزء/کسیلا دو جزء، زیره‌ی کرمانی و فلفل هرکدام نیم جزء گرفته می‌شود و این داروها کوبیده می‌گردند و با پارچه‌یی حریر بیخته می‌شوند و با آرد سفید (سَمیذ، سبوس گرفته) سرشته می‌گردند و در تنوری که آتش میانه‌یی داشته باشد گرم می‌شوند و خشک می‌گردند و به‌اندازه‌ی نیاز از آن را می‌گیرند و نان روغنی (کعک، کاک) را با آن می‌آمیزند و آشی آشامیدنی را از آن درست می‌کنند و آن را در اندکی از آن آش می‌ریزند و پیش از غذا آن را می‌آشامند.

چندوچون سُمنَه‌یی (داروی فربه کردن) دیگر، و برای [درست کردن] آن از:

نخود - که یک شبانه‌روز در شیر گوسفند یا شیرگاو خیسانیده شده باشد - یک جزء و از باقلای پوست گرفته یا عدس پوست گرفته و ماش پوست گرفته‌ی کوبیده شده [و برنج چندین بار شسته‌شده و خیسانیده شده در آبِ نخاله‌ی آرد سفید و شکر طبرزد] هرکدام دوجزء، گندم پوست گرفته [و بادام شیرین پوست گرفته هرکدام] یک جزء [نان سفیدِ خشک شده سه جزء]، خشخاش سفید یک جزء و نیم، کنجدِ پوست گرفته نیم جزء گرفته می‌شود و اینها همه با کوبیدنی میانه کوبیده می‌گردند و یک مشت (حُفنه: پرِ هر دو دست با هم) از آن را می‌گیرند و آن را با شیر گوسفند (نِعاج، نَعجه) یا شیر تازه‌ی دو شیده‌ی گاو، می‌پزند و آن را غذای هر روز خود قرار می‌دهند و پختنِ آن را به‌خوبی انجام می‌دهند و اندکی از زیره و فلفل و نمک را در آن می‌ریزند، تا برای خورنده خوشمزه‌تر باشد - به‌ویژه اگر خورنده‌ی غذا، دارای بلغم باشد - که این برای او سودمند است.

باب بیست و نهم
در داروهای کَلَف (لکّه‌ی صورت، کَک مَک) و بَهَق (خالها و نقطه‌های سیاه و سفید، لک و پیس روی بدن) و بَرَص (داغهای سفید، پیسیِ ظاهر بدن) و گری و خارش و شپش (قَمَل) و سَعْفه (زخمهای که در سر و صورت ظاهر شوند

چندوچون داروی کَلَف و برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های تخم‌مرغ و اُشنانِ (خرءُالعصافیر، غاسول چوبک) پرورده شده با آب بزر خربزه و آردِ جو بیخته شده و ریشه‌های نی و پوسته‌های عدس و آرد باقلا [و فوفل] و زبدالبحر و

ماميران چينی را به‌اندازه‌ی هم می‌گيرند و همگی را کوبيده شده و بيخته گشته گرد می‌آورند و به‌اندازه‌ی نياز از آن را می‌گيرند و آن را با آبِ تُرُب می‌سرشند و جای کلف را با آن می‌اندايند.

چندوچون دارويی ديگر:

از کتيرا سه جزء، کُندُس يک جزء گرفته می‌شود و آن را با شيرِ زنی که دارای دختری باشد با **شيرِ خر** می‌سرشند و آنجا را با آن می‌اندايند [و دو ساعت آن را بر کلف نگه می‌دارند و سپس آن را با آبی که نخاله را در آن جوشانده باشند می‌شويند].

چندوچون دارويی برای کلفِ غليظی که در چهره باشد و برای [درست کردن] آن:

فلفل و بوره را می‌گيرند و هر دو را نرم می‌کوبند و چهره را با آن می‌اندايند و يا **بوره** و **استخوانها** پوسيده‌ی سوخته‌ی نرم کوبيده شده را می‌گيرند و هر دو را با هم گِرد می‌آورند و چهره را با آن می‌اندايند.

دارويی ديگر برای همين:

حُرف (حَبّ‌الرّشاد) و سنگِ فلفل (حَجَرَ الفلفل؟) را می‌گيرند و می‌سايند و می‌بيزند و جای کلف را با آن می‌اندايند.

دارويی ديگر:

از تُرمُس (لوبيا گرگی، باقلای مصری، تخمی از باقلا کوچک‌تر) و باقلا و جوِ پوست گرفته و نخود و کَرسَنه و بزر خربزه هرکدام چهار درهم، قُسط و بادام تلخ و اصل السّوس و دانه‌ی بان و زبدالبحر و زراوند مُدَحرج هرکدام دو درهم، بزر تُرُب و حجر الفلفل و کندش (کندس) هرکدام يک درهم، خرؤ العصافير (اُشنان) و انزروت هرکدام يک درهم و نيم/ يک مثقال، گرفته می‌شود و همگی کوبيده می‌گردند و هر روز بر چهره ساييده می‌شوند و آن را با آب نخاله می‌شويند.

چندوچون پوششی ساييدنی (غُمْرَه) برای جوشهای پديد آمده در چهره و برای [درست کردن] آن از:

گِل ارمنی دو درهم، گِل مختوم دو درهم، کافور نيم دانگ [زعفران نيم دانگ] گرفته[؟] می‌شود و نرم کوبيده می‌گردند و با گلاب و سرکه‌ی انگوری سرشته می‌شوند و چهره را با آن می‌اندايند؛ و اگر جوشها، تر باشند؛ بهتر است از: مرداسنگ يک درهم، صبراُسقوطری پنج

درهم گرفته شود و [صبر با آب شسته شود] و همراه با مرداسنگ ساییده گردد و با روغن گل سرخ و سرکه‌ی انگوری چهره را با آن بیندایند.

پوششی ساییدنی که چهره را شفّاف و سفید می‌گرداند و برای [درست کردن] آن:

از آرد تُرمُس و آرد باقلا هرکدام یک جزء و آرد عدس نیم جزء را می‌گیرند و چهره را با آن [می سایند] و می‌شویند.

پوششِ ساییدنی دیگری و برای [درست کردن] آن از:

جو، چهار درهم، بزر خربزه و آردِ باقلا، و آرد نخود و نخاله‌ی آرد سفید و کتیرا، هرکدام دو درهم، تُرمُس یک درهم گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و از سر شب چهره را با آن می‌اندایند و صبح آن را می‌شویند و این کار را سه تا پنج روز انجام می‌دهند.

پوششی دیگر که آزموده شده و نیرومند است و برای [درست کردن] آن:

جوِ پوست گرفته‌ی کوبیده را می‌گیرند و آن را در دیگی بزرگ مسی حلواپزی (طنجیز) می‌اندازند و دو رطل شیر تازه دو شیده را بر آن می‌ریزند و آن را تا هنگامی که شیر از میان می‌رود و می‌خشکد، می‌جوشانند؛ و از عروق و کتیرا هرکدام سه درهم را می‌گیرند و همه را همراه با جَوِ خشک شده می‌کوبند و می‌بیزند و آن را با سفیده‌ی تخم مرغ می‌سرشند و **چهره** را با آن می‌اندایند و [سپس] آن را با آب نخاله می‌شویند.

چندوچون داروی بَهَق سفید و برای [درست کردن] آن از:

زرنیخ سرخ دو جزء، کُندُس و شیطرج هندی هرکدام یک جزء را می‌گیرند و اینها را می‌سایند و برای آن به‌اندازه‌ی نیاز روغن زیتون را می‌جوشانند و داروها را بر آن می‌ریزند و [با هم می‌آمیزند و این آمیزه باید] رقیق باشد و آن را بر بَهَق می‌اندایند.

چندوچون دارویی اندودنی برای بَرَص و برای [درست کردن] آن از:

پوسته‌های ریشه‌ی کبر و شیطرج هندی و خربق سیاه هرکدام یک جزء را می‌گیرند و آنها را می‌کوبند و می‌بیزند و با [اندکی] از آب مورد و اندکی از سرکه‌ی انگوری می‌سرشند و جای برص را با آن می‌اندایند.

اندودینی برای گری (جَرَب) که آزموده شده است؛ و برای [درست کردن] آن از:

کُندُس و خربق سیاه هرکدام یک جزء/سه درهم، کبریت (گوگرد) سوخته/رودخانه‌یی و قُنبیل و قَردِمانا و اقاقیا هرکدام چهار درهم/یک درهم، [افیون] یک درهم گرفته می‌شود و

همگی نرم کوبیده می‌گردند و بیخته می‌شوند و با گلاب و سرکه‌ی انگوری سرشته گشته و اندودن را با آن انجام می‌دهند.

اندودینی دیگر برای گری و برای آن:

گوگرد و مَرداسنگ و خَبَثِ نقره و تراشته‌ی **سوزنِ** سوزن تراشی (نحاتة الإبر) و زراوند و دِفلی و فلفل را به‌اندازه‌ی هم **می‌گیرند** و همگی را نرم می‌کوبند و می‌بیزند و همراه با روغن زیتون اَرّجانی (ارّجان: شهری بوده بزرگ در شصت کیلومتری شیراز و اهواز) اندودنِ با آن را انجام می‌دهند؛ و دو درهم جیوه (زِیبق، سیماب) را در آن می‌کُشند (خاموش می‌سازند) و این همه را گِرد می‌آورند و گری را در پیش آفتاب با آن می‌اندایند و بیمار را یک ساعت در پیش آفتاب نگه می‌دارند و در حالی که دارو بر اوست، شب را به روز می‌رساند و فردای آن شب با اُشنان (چوبک) خود را می‌شوید.

اندودنیی دیگر برای خارش و شِپِش و برای [درست کردن] آن از:

میویزج و زرنیخ سرخ و زراوند طویل را می‌گیرند و نرم می‌کوبند و با روغن زیتون می‌سرشند و پس از عرق کردن بیمار در گرمابه، بدن او را با آن می‌اندایند.

چندوچون اندودینی برای گری و خارش و سَعفه و قوابی (خارش و زخم پوست)؛ و برای [درست کردن] آن از:

اقلیمای (سونش و ریزه‌ی) طلایی و زرنیخهای سرخ و زرد یا سفید (زرنیخین) و اُشنانِ قّصارها (گازران، جامه شویان) و گوگردهای زرد/ سرخ و سبز و مرداسنگ و مازوی عفصی و زاج و کُندُس، هرکدام یک جزء گرفته می‌شود و همگی نرم کوبیده می‌گردند و از سرکه‌ی انگوری و روغن زیتون هرکدام یک جزء را بر آنها می‌افکنند و آنها را خوب می‌سایند و در آوندی برمی‌دارند و به هنگام نیاز آن را به‌کار می‌گیرند.

باب سیّم (سی اُم)

درباره‌ی چیزهایی که اشتهای گِل خوردن و چیزهای تباه (ردئ) را می‌بُرد [و از جمله‌ی آنها:]

چندوچون دارویی که اشتهای خوردن گِل را می‌بُرد و برای [درست کردن] آن از:

زیره‌ی کرمانی و نانخواه به‌اندازه‌ی هم را می‌گیرند و آنها را نرم می‌کوبند و پیش از غذا و

پس از غذا آن را اِستفاف می‌نمایند (روی زبان می‌ریزند و می‌بلعند) که سودمند است.

دارویی که اشتهای گِل خوردن را می‌بُرد و برای [درست کردن] آن از:

قاقله‌ی کوچک و بزرگ به‌اندازه‌ی هم، شکر طبرزد به‌اندازه‌ی همه را می‌گیرند و با ناشتا آن را روی زبان می‌ریزند و می‌بلعند؛ که این، اشتهای گِل خوردن را می‌بُرد.

چندوچون داروی دیگری که اشتهای گِل خوردن را می‌بُرد و برای [درست کردن] آن از:

انیسون و بزر کرفس و زیره‌ی کرمانی و نانخواه هرکدام یک جزء، فلفل سفید یک چهارم جزء قرنفل نیم جزء را می‌گیرند و همگی را نرم می‌کوبند و صبحگاهان و شامگاهان یک مثقال از آن را همراه با شرابِ عسل به‌کار می‌گیرند؛ که این سودمند است.

مقاله‌ی دهم از جزء دوم به یاری خدا و توفیق نیک او به پایان رسید و در هرحالی، سپاس و ستایش تنها سزاوار خداوند است[۱].

اختتامیّه‌ی مسجّع مسئول چاپخانه‌ی بولاق:

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان»

سپاس خدای ذوالجلال و جمال را و درود و سلام بر مرکز فلک کمال (پیامبر اکرم) را؛ و پس از حمد خدا بر نعمتهای وی و درود و سلام بر خاتم انبیای او؛ این امیدوارِ به غفران بار سنگین گناهان، **ابراهیم دسوقی**، ملقّب به عبدالغفّار، خدمتکار تصحیح کتابهای علمی در چاپخانه (دارالطِّباعه) - که خدا او را در زحمتِ سختیهای این کار یاری دهد - می‌گوید:

به یاری کسی که آگاهی از زمانِ آمدن روز قیامت نزد اوست، **چاپ کتاب کامل‌الصّناعه**، از دارنده‌ی روشنگری و نورانیّت برجیسی (مشتری که سعداکبر است) **پزشک ماهر علّی بن عبّاس مجوسی**، در **چاپخانه‌ی** بزرگ و آبادان و دارای نوشته‌جات تابان که انگیزه‌ی بزرگی آن فراوان و ستاره‌ی نیکبختی آن درخشان است، **به پایان رسید**؛ و این هم در سایه‌ی لطف کسی بوده که

---

۱. به نظر می‌رسد این عبارت که در **پایان** نسخه‌ی کامل الصّناعه صفحه‌ی ۶۰۸ چاپ **بولاق** از قصبه‌های حومه قاهره آمده است؛ از خودِ مؤلّف: **علّی بن عبّاس مجوسی** باشد؛ و به دنبال این عبارت، اختتامیه‌ی حدود سیزده سطری از **مسئول** چاپخانه آمده است که یادداشت آن از نظر **تاریخ** چاپ این کتاب و از نظر همزمانی این چاپ با حکومتِ مصر در آن روزگار، خالی از فایده نیست و به همین جهت **تمام این اختتامیه** را به‌دنبال عبارت مؤلّف، در این ترجمه آورده‌ام.

دهانها به ستایش او خوشبو و وی در هر صفت زیبایی به منتها رسیده است؛ آنکه او **وارث شاهان** بزرگوار و از نسل دلاوران بلند مرتبه، **عزیز دیار مصر** و پاسدارنده‌ی پاسداشته‌های حوزه‌ی نیلی آن است، کسی که با هِمتهای خود به هر مقام بلندی رسیده است؛ و او **جناب اسماعیل بنِ ابراهیم بن محمد علی**[1] است که خداوند او را به دوام نسل و فرزندان بزرگوارش برخوردار دارد! و آنها را با چشم عنایتی که هرکز نمی خوابد نگاهدارد!

این **چاپخانه** تحت نظر اداره‌ی کسی است که **بزرگواریها**، وی را با خطاب: «تو را می‌خواهیم» نِدا داده اند؛ که منظورم مدیر چاپخانه و کاغذ خانه‌ی سعادت، **حسین بِگ حُسنی** است؛ و زیر نظارت کسی است که اخلاق او را می‌ستایند و آن حضرت **محمد افندی حُسنی** اَست؛ و زیر ملاحظه‌ی دارنده‌ی رأی بزرگی حضرت **ابوالعینین احمد افندی** است.

و امّا به **پایان رسیدن چاپ این کتاب** در آخر رجب سال ۱۲۹٤ (اَلفٍ و مائتین و اربعٍ و تسعین) از هجرت خاتم المرسلین - که تا هنگامی که خورشید طلوع می‌کند و نمازهای پنجگانه برگزار می‌گردد، سلام و درود خدا بر او و بر آل او و بر همه‌ی کسانی که به او منسوب‌اند باد! خدایا این را بپذیر (آمین) - روی داد.

و امّا **سخن پایانی** نسخه‌یی که در این ترجمه، به «نسخه‌ی سزگین» از آن یاد کرده‌ایم این گونه است:

«نسخه‌ی معروف به «**کامل الصّناعه**»، تضیف **علیّ بن عباس؛ شاگرد ابوماهر**، بر دست این بنده‌ی فقیر محّمد بن فتح الله فرزند حاجی سعدالدّین در تاریخ هفتم ذی الحّجه سنه‌ی ۸۹۷ به پایان رسید.

و اینک سخنی از اینجانب د.سید محمد خالد غفّاری فرزند مرحوم **حاج ماموستا سیّد بهاءالدّین غفّاری** مدّرس و فقیه عالی قدر و اُسوه‌ی اخلاق و ادب، ساکنِ کریم آباد انوشیروانی از اطراف شهرستان **سقز** در استان کردستان :

خداوند را بسیار سپاسگزارم که توفیقی داد و عمری عطا کرد تا بتوانم در خلال حدود بیست سال در کنار کارها و اشتغالات دیگر، تمامی دو جزء **نظری** و **عملی** کتاب: «کامل

---

۱. **محمدعلی پاشا** (و :۱۷۶۹، ف: ۱۸۴۹) نایب‌السلطنه‌ی مصر که با **ناپلون** جنگید و نیز عثمانیها را از مصر بیرون راند.

الصّناعة الطّبیّه‌ی» علیّ بن عبّاس مجوسی (حکیم) را از روی دو نسخه‌ی: **بولاقِ** تجدید چاپ شده در **دهلی نو**، و نسخه‌ی سزگین، ترجمه نمایم.

و اتمام این کار در ساعت نه و بیست دقیقه‌ی روز شنبه بیست و چهارم تیر ماه سال یک هزار و چهار صد و دو (۱٤۰۲) هجری خورشیدی مطابق با بیست و ششم ذی الحِجّه‌ی سال یک هزار و چهارصد و چهل و چهار (۱٤٤٤) هجری قمری و پانزدهم ژوئیّه‌ی سال دو هزار و بیست و سه‌ی (۲۰۲۳) میلادی و دو هزار و هفتصد و بیست و سه‌ی **کُردی** در منزل شخصی خود واقع در شهر **سنندج** مرکز **استان** کردستان، کوی فرهنگیان، کوچه‌ی فرهنگ، پلاک ۱۲، روی داد.

و تفصیل بیشتر این سخن – اگر خدا بخواهد – در پیشگفتار این مجلّد ششم خواهد آمد.

(سنندج ۱٤۰۲/٤/۲٤، د. سیّد محمّد خالد غفّاری)

منابع مورد استفاده در این ترجمه:

۱- ابن هندو، ابوالفرج، علی بن حسین، **مفتاح‌الطّب**، به اهتمام د. مهدی محقّق، و د. دانش پژوه، مؤسّسه‌ی مطالعات اسلامی مک گیل کانادا، شعبه‌ی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۸.

۲- ابوالقاسمی، محسن، « دستور تاریخی زبان فارسی»، سمت، تهران، ۱۳۸۵.

۳- بیرونی، ابوریحان، « **الصّیدنه فی الطّب** »، تصحیح و مقدّمه و تحشیه‌ی، عبّاس زریاب، مرکز نشر دانشگاهی - تهران، چاپ اول، ۱۳۷۰.

٤- تاجبخش، د. حسن، **فرهنگ اغراض طبّی** (فرهنگ اصطلاحاتِ الاغراض الطبیّه‌ی) سیّد اسماعیل جرجانی، ضمیمه‌ی جلد دوم کتاب **الاغراض**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.

۵- جرجانی، سیّد اسماعیل، **یادگار**، به اهتمام د. مهدی محقّق، مؤسّسه‌ی مطالعات اسلامی، دانشگاه مک گیل کانادا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.

٦- جلیلیان، شهرام، «گفتارهایی درباره‌ی جندی شاپور و تاریخ پزشکی ایرانی -اسلامی»، انتشارات؟ دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپورِ اهواز، ۱۳۹٤.

۷- حموی یزدی، محمّد نصیرالدین، **تحفه‌ی شاهیّه‌ی عباسیّه**، به اهتمام سیّدحسین رضوی برقعی، انتشارات باوردان، تهران ۱۳۸۰.

۸- شیخ معروف نودهی، **احمدیّه**، (فرهنگ عربی - کردی)، شرح و توضیح و چاپ محمد محمدزاده، انتشارات کردستان، (سنندج ۱۳۸۹).

۹- عقیلی شیرازی، سیّد محمّدحسین، **مخزن‌الادویه**، انتشاراتِ راه کمال با همکاری دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ۱۳۸۸.

۱۰- مجوسی، علیّ بن عبّاس اهوازی، **کامل الصّناعه الطّبیّه**، مؤسّسه‌ی احیای طبّ طبیعی **قم**، قم، ۱۳۸۷.

۱۱- ....، مرکز پژوهش در طبّ یونانی، **دهلی نو**، ۱٤۲٦ هـ/ ۲۰۰۵م.

۱۲- ....، بولاق قاهره، ۱۲۹٤ هـ/ ۱۸۷۸ م.

۱۳- ....، به اهتمام فؤاد سزگین، آلمان، فرانکفورت، ۱٤۰۵ه/۱۹۸۵.

١٤- مَیْسری، حکیم، **دانشنامه در علم پزشکی**، به اهتمام د. برات زنجانی، مؤسّسه‌ی مطالعات اسلامی، دانشگاه مک گیل کانادا، دانشگاه تهران، ۱۳٦٦.

۱۵-هروی، ابو منصور علی، **اَلأبنیة عَن حَقایق الأدویه**، به تصحیح احمد بهمنیار، به اهتمام حسین محبوبی اردکانی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

فرهنگها:

۱-فرهنگ فارسی معین، چاپ هشتم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱.

۲-لِسان العَرَب، چاپ اوّل دار صادر، بیروت، ۱۹۹۷.

۳-لغتنامه‌ی دهخدا، چاپ دوم از دوره‌ی جدید، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

٤-اَلمُنجِد چاپ بیستم، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۸٦.

McGill University
Montreal-Canada

University of Tehran
Tehran-Iran

Kâmil as-Sinâ'at-Tibbiyya

Vol. 6

Ali Ibn Abbâs-I Majûsi Ahvazi

Translated to Persian by
A. Mohammad Khaled Gaffari

With an introduction
By
M. Mohaghegh